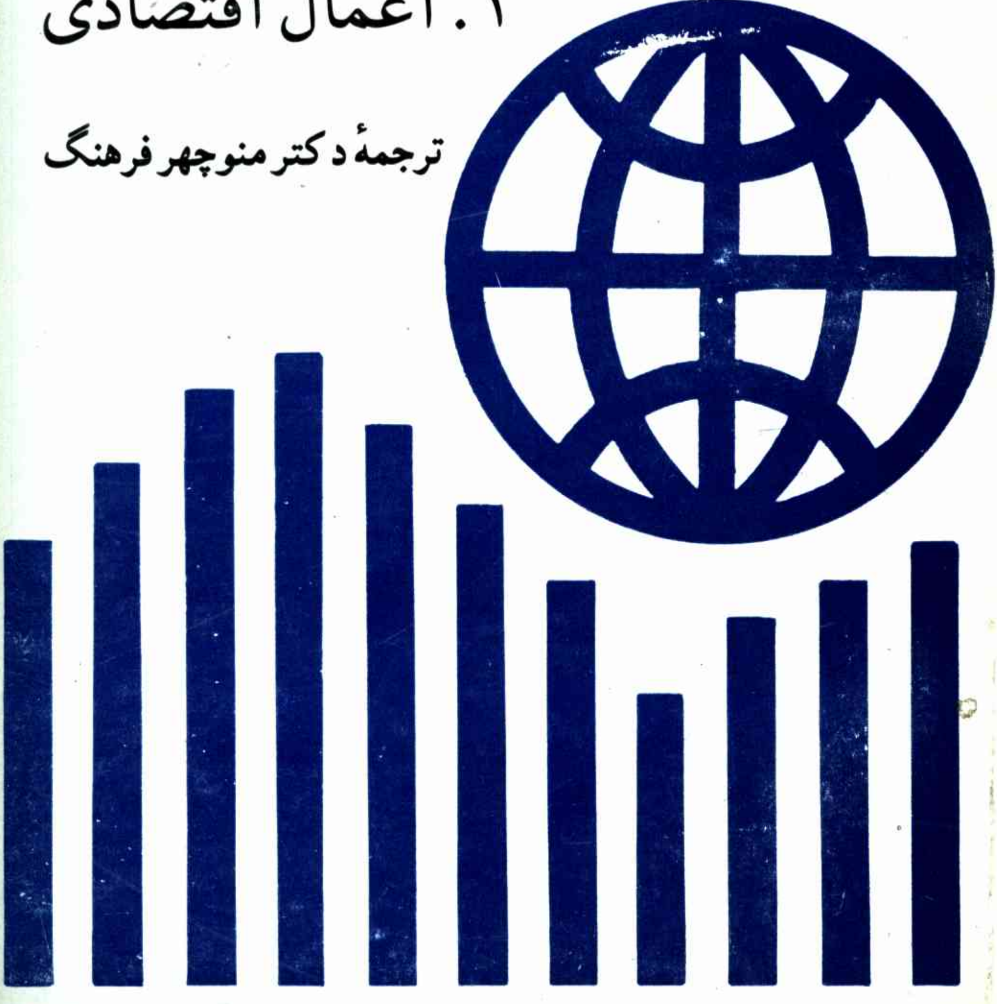
دونیز فلوزا

اقتصاد معاصر

۱. اعمال اقتصادی

ترجمهٔ دکتر منوچهر فرهنگ



بسم الله الرحمن الرحیم

به نام خداوند جان و خرد

اقتصاد معاصر

۱. اعمال اقتصادی

نویسنده: دنیز فلوزا

مترجم: دکترمنوچهر فرهنگ

سروش

تهران، ۱۳۷۰

فلوزا، دنیز
Flouzat , Denise
اقتصاد معاصر / نویسنده دنیز فلوزا؛ مترجم منوچهر فرهنگ. — تهران: سروش، ۱۳۷۰–
ج. : جدول، نمودار
عنوان اصلی به فرانسه: Economie contemporaine
کتابنامه.
مندرجات: ج.۱. اعمال اقتصادی. —

۱. اقتصاد. الف. فرهنگ، منوچهر، مترجم.
ب. عنوان.

۳۳۰ HB ۱۸۰ / ف۲

واحد تولید اطلاعات آرشیوها و کتابخانه‌های صدا و سیما

This is a Persian translation of
Économie Contemporaine
1/ les fonctions économiques
by Denise Flouzat (6e édition), 1980.
Translated from French into Persian by:
Manuchehr Farhang.

سروش
انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

تهران، خیابان استاد مطهری، تقاطع خیابان دکتر مفتح، ساختمان جام‌جم
چاپ اول: ۱۳۷۰
ویراستار: مهدی تفنگساز
پانچیست: مریم سلوکی
نمونه‌خوان: بهناز کوشا
صفحه‌آرا: محمود نیکفرجام
طراح روی جلد: شهرام گلپریان
ناظر بر چاپ: امیررضا کرداری
لیتوگرافی: موج
حروفچینی: لاینوترون انتشارات سروش
این کتاب در پنج هزار نسخه در چاپخانهٔ گلشن چاپ و در شرکت صحافکار تهران صحافی شد.

بها:
با جلد نرم ۲۵۵۰ ریال
جلد زرکوب ۳۷۰۰ ریال

فهرست مطالب

یادداشت مترجم

دانش اقتصاد در آینهٔ اندیشه همچون «بت عیار» هر لحظه به شکلی جلوه گری می کند. گاه به فروتنیْ قالب «خُرد» می پذیرد و زمانی به سروریْ در مسند «کلان» می نشیند و جایی پیرایهٔ دیگر بر خود می بندد و در گسترهٔ وسیع «رشد» و «توسعه» به خودنمایی می پردازد. در این مسیر سخن بر سر دگرگونیهای ساختاری است.

اقتصاد معاصر نوشتهٔ بانوی فرزانه دُنیز فلوزا، استاد دانشگاه پاریس، صاحبنظر در مسائلِ پولی بین المللی، دارای تألیفات آموزنده و مقالات بسیار نیز در دایرهٔ همین دید می گنجد. در این اثر برجسته نظریه‌های تازه، مفاهیم نو پرداخته و فراگردهای نوظهور در قلمرو اقتصاد ارائه شده و تحولاتی که طی پانزده سال از تاریخ آخرین نشر *اقتصاد سیاسی* تا به امروز در زندگی اقتصادی انسانها و در طرز تفکر اقتصاددانان نامدار تحقق یافته اند در سراسر صفحات به نمایش درآمده اند.

اقتصاد معاصر در جلد نخست، به «اعمال اقتصادی» می پردازد، در جلد دوم «پدیده‌های پولی» را که شاید هنوز در کتابهای درسی نیامده اند مورد بحث و فحص قرار می دهد، و جلد سوم عنوان بحث انگیز «رشد، بحران و استراتژیهای اقتصادی» را استادانه بررسی می کند.

دانشجویان با مطالعهٔ این مجموعهْ دانش خود را در زمینهٔ علم اقتصاد به مرتبهٔ جهانیانِ مترقی می رسانند و صاحبنظران و اندیشه‌مندان با مروری بر این گنجینهٔ

فکری به اندوخته‌های علمی خود پویایی و تازگی بیشتر می‌بخشند.

هدف نویسندهٔ این سطور در دایرهٔ خدمات فرهنگی و دانشگاهی آن بوده است که تازه‌ترین و پیشرفته‌ترین نظریات اقتصادی را در دسترس دانشگاهیان، دانشپژوهان و دانشجویان رشتهٔ اقتصاد در دانشگاههای ایران بگذارد.

مؤسسهٔ معظم انتشارات سروش، چنانکه شیوهٔ مرضیهٔ مدیریت شایستهٔ آن است، چاپ و انتشار این مجموعهٔ سنگین و گرانقدر را به عهده گرفته و به شایستگی انجام داده است. بر این خاکسار آستان علم و ادب فرض است که از عنایات خاص جناب آقای مهندس مهدی فیروزان ـــ ریاست انتشارات سروش ـــ با تمام وجود سپاسگزاری کند.

دوستان گرامی آقایان مهدی تفنگساز، ویراستار پرکار کتاب، و محمود نیکفرجام، صفحه‌آرا، منتی گران بر بنده دارند. همچنین کوششهای بانوان محترم مریم سلوکی و بهناز کوشا در کارهای حروفچینی و نمونه‌خوانی درخور همه گونه قدردانی است. کارکنان قسمت چاپ و در رأس آنان آقای هوش آذر آذرنوش در بذل محبتْ نهایت سخاوت را ارائه داشته‌اند.

پاس دوستی و زحمات همگان را همیشه دارم.

تهران، سال ۱۳۷۰ خورشیدی

دکتر منوچهر فرهنگ

پیشگفتار

هدف این سلسله آثار، اقتصاد معاصر، این است که طرز کار مجموعهٔ اقتصاد کنونی را به صورت مسیری ارائه دهد که از اعمال بنیادی، محرك زندگی اقتصادی آغاز می کند و به تحلیل هدفها و وسایل زندگی اقتصادی می رسد.

جلد نخست: «اعمال اقتصادی بنیادی»، به تحلیل اعمال تولید، توزیع، مصرف و سرمایه گذاری و همچنین تطبیقهای آنها در چارچوب فراگردهایی اختصاص یافته است که تحلیلهای کلاسیك، مارکسیستی و کینزی تعریف کرده‌اند؛ این کتاب مقدمه‌ای بر تحلیل اقتصادی و بررسی ساختارهای اساسی است که در آنها پدیده های اقتصادی کنونی، بویژه در فرانسه، جریان دارند. چنین است که همزمان نظریهٔ نوظهور بنگاه و تشریح تمرکزهای صنعتی مورد نظر قرار گرفته‌اند و به یکدیگر نزدیك شده‌اند.

در چاپ ششم این مجلد نخست داده های عددی به تاریخ روز درآمده‌اند تا تحولات اقتصادی تازه مورد توجه قرار گیرند. بویژه، فصل دوم، مربوط به واحدهای اقتصادی و اعمال آنها مفاهیم جدیدی را درنظر می گیرد که حسابداری ملی فرانسه در سال ۱۹۷۶ پذیرفته است.

جلد دوم: «پدیده های پولی»، تحلیل مکانیسمهای پولی در سطح ملی و در سطح بین المللی است و فراگردهای ایجاد پول، توزیع اعتبار را بررسی می کند. این فراگردها زیر تأثیر سیاستهای پولی ملی قرار گرفته‌اند که اینان

نیز خودشان در یك زمینهٔ بین‌المللی رهبری می‌شوند. اوضاع کنونی بی‌نظمی پولی بین‌المللی و روابط آن با بحران انرژی هدف یك بررسی گسترده است.

پس از عرضه‌داشت مجموعهٔ اعمال اقتصادی و مکانیسمهای پولی در دو اثر نخست، جلد سوم دربارهٔ پدیده‌های رشد و نوسانهای اقتصادی بحث می کند. «بحران کنونی» و نیز سیاستهایی که می‌توانند در رمان آن آزمون شوند، مورد تحلیل قرار می گیرند.

دُنیز فلوزا

مقدمه

فصل نخست

هدف و نگرش شناخت اقتصادی

اقتصاد، به زبان متداول، هنر استفادهٔ بهتر از منابع موجود است.

هدف علم اقتصاد این است که توضیح دهد انسانها برای بهره گیری ازمنابع جهان چگونه مساعی خود را ســازمــان بخشند. این علم می تواند به منزلهٔ «فن ادارهٔ مبارزه با کمیابی که پدیده های ارزش آن را نمودار می کنند، تعریف شود»[1].

این استراتژی در پس زمینهٔ مسائل بنیادی که در هر اقتصاد مطرح می شوند، قرار دارد و می توان آن را پیرامون چند مضمون مهم از نو گروه بندی کرد. پس از آنکه با شرح این مضامین هدف علم اقتصاد پیشنهاد شد، احاطه بر وسایل نگرش شناخت اقتصادی ممکن خواهد گردید.

قسمت اول

هدف شناخت اقتصادی

نگرش عینیِ هدفِ شناخت اقتصادی با طرح شش مسئلهٔ اساسی زیر می تواند به‌عمل آید[2].

1. Austruy, Marginalia, *Rapport au Congrès des Economistes de langue française,* Paris, Sirey, 1969.

۲. این فهرست محضاً جنبهٔ راهنما دارد.

بند ۱. چه کالاها و خدمات و به چه مقدار برای ارضای نیازهای اشخاص اقتصادی باید تولید شود؟

هدف فعالیت اقتصادی ارضای *نیازهای* انسانی، یعنی مجموعهٔ آرزوهایی است که می توانند انسانها را از نیازمندیهای غذایی (خوردن و نوشیدن) تا آرزوهای سرگرمی و تربیتی تحریك کنند. نیازها در صورتی مورد توجه اقتصاددان قرار می گیرند که *کالاهای اقتصادی*، یعنی عناصر طبیعی کمیاب یا تولیدات انسان را برآورده کنند. برخی از کالاها را آزاد می گوییم: اینان به قلمرو تحلیل اقتصاد تعلق ندارند، زیرا به قدری فراوانند که برای استفادهٔ از آنها هیچ گونه کوششی لازم نیست (هوا و آفتاب). افزون بر کالاهای طبیعی کمیاب (شکار و مناظر دیدنی)، کالاهایی نیزوجود دارد که انسانها تولید کرده اند. کالاها را اعمال تولید ایجاد می کنند و آن عبارت است از ترکیب منابع اقتصادی یا عوامل تولید (منابع طبیعی، عامل کار و عامل سرمایه)[۳]. چون عوامل تولید کمیاب هستند، کالاهای اقتصادی نیز کمیاب اند. و اما در برابر کالاهای کمیاب، نیازهای انسان نامحدود است و حتی با وجود امکانات جدید فنی و کمیابیهای جدید ناشی از توسعهٔ صنعتی شهری (سکوت، فضای سبز و جز اینها) گرایش به گسترش دارند. میان *نیازهای نامحدود* که انسانها احساس می کنند و کالاهای اقتصادی که محدود باقی می مانند فاصله‌ای وجود دارد. بنابراین باید انتخابهایی به‌عمل آید؛ امثله دربارهٔ این گزینشها را می توان به شکل ساده ای به‌دست داد: آیا اقتصاد موردنظر اتوموبیل زیاد تولید خواهد کرد یا محلهای مسکونی یا برعکس و آیا کالاهای مصرفی قطعی به منظور ارضای فوری مصرف کنندگان (خوراك، پوشاك و یخچال) زیاد تولید خواهد کرد یا کالاهای تولیدی (ماشین آلات و مواد اولیه)[۴].

۳. در اینجا منظور از سرمایه، سرمایهٔ فنی (ماشینها، تجهیزات و ابنیه) است.

۴. بی گمان دوبخش کالاهای تولیدی و کالاهای مصرفی به یکدیگر وابسته‌اند. با این همه اولویت یکی بر دیگری می تواند مورد تأیید قرار گیرد (چنین است مورد بخش کالاهای تولیدی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی).

بند ۲. چگونه کالاها و خدمات را تولید کنیم
چون منابع اقتصادی کمیاب اند مهم این است که حیف ومیل نشوند و به بهترین صورت آنها را اداره کنیم. مدیریت منابع کمیاب مبتنی است بر فعالیتی تفکرآمیز ناظر به تعیین مجموعه‌ای از انتخابها که بیشترین *ارضاء* ها را با کمترین *هزینه‌ها* فراهم آورند. سازمان عقلایی تولید مقروض به جست‌وجوی مقدار معین عوامل تولید به منظور تولید معین، یعنی جست‌وجوی ترکیب تولیدی بهینه است. در واقع، چون روشهای متعدد تولید عموماً امکان پذیرند، مهم گزینش روشی است که امکان بدهد در این منابع با توجه به کمیابی نسبی آنها «صرفه‌جویی» به عمل آید. به این ترتیب، در کشاورزی، شیوهٔ تولید سطحی پذیرفته می شود که مقدار زیادی زمین، ولی میزان کمی کار و ماشین (سرمایهٔ فنی) را مورد استفاده قرار می‌دهد. یا برعکس، روش عمقی که مقدار زیادی کار و ماشین روی مساحت ناچیز زمین به کار می برد. همین طور، در صنعت روش ساخت در سطح بسیار عالی سرمایه‌بر برگزیده می‌شود که مستلزم مقدار مهمی سرمایهٔ فنی، یعنی ماشینها و مقدار اندکی عامل کار است، یا برعکس، شیوهٔ فنی تولید درسطح ضعیفی سرمایه‌بر متضمن توسل به ماشین کم و کارگران بسیار است.

این دو پرسشِ نخست که چه را باید تولید کرد و چگونه، هدف تحلیل اقتصادی *نظریهٔ تولید* است.

بند ۳. چگونه این کالاها میان اشخاص اقتصادی توزیع می‌شود
هدف این پرسش، که در *نظریهٔ توزیع* آمده، این است که توضیح دهد چگونه تولید ملی به اعضای جامعه تخصیص می یابد. این توزیع با واسطهٔ درآمدهایی انجام می گیرد که بدانها پرداخته می شود. دونوع عمده درآمد می توان تشخیص داد:

- درآمدهای مزدبگیران متشکل از مزدهایی که باید کمکهای اجتماعی را بدانها افزود؛
- درآمدهای مالکیت و تصدی شامل کرایهٔ خانه، اجارهٔ ملك، سهم کاری

کشاورزی، بهره (درآمدهای وامهایی که عاملان انجام داده‌اند و به صورت تعهدات تجسم یافته‌اند)، سود سهمی (درآمدهای ناشی از سهم مالکیت شرکتهای سهامی بی نام)، نتیجهٔ ناخالص بهره‌برداری بنگاههای فردی، پس انداز خالص شرکتها و جز اینها.

با این همه، برخی درآمدها نه به یك کار فوری ارتباط دارند و نه به یك مالکیت و تولید؛ و انتقالات نامیده می شوند، یعنی پرداختهایی که به طور کلی توسط یك دستگاه اداری عمومی به یك عامل اقتصادی صورت می گیرند، بی آنکه از سوی عامل اخیر مابازای ظاهری یا مستقیمی (مثل انتقال: مقرریهای بیکاری، کمکهای مالی به کشاورزان) وجود داشته باشد. این انتقالات برداشتهایی را نتیجه می دهد که دولت از طریق مالیاتها از عاملان تولیدکننده به عمل می آورد.

توزیع میان عاملان هرگز یکنواخت و همسان نیست و بر حسب زمان و مکان به صورت یك نابرابری مشخص می‌شود. این نابرابری لااقل جزئاً مبتنی بر درآمدهای کار، کارآیی نسبی استعدادهای انسانی در برابر مسائل تولید است. اما نابرابری درآمدها فقط ناشی از نابرابریهای کارآیی یا موفقیت در کار نبوده بلکه در نتیجهٔ توزیع نامساوی وسایل تولید (در جوامعی از نوع سرمایه‌داری) است. برخی از درآمدها مانند بهره و منافع تقسیم شده در بیرون از هر کار ظاهری و فوری افراد ذینفع به دست می آید. مباحثات و مشاجرات دربارهٔ مضمون نابرابری منشاءِ سیاستهای توزیع مجدد درآمدهاست که دولت، بدین منظور، منابع فزاینده‌ای را بسیج می کند.

بند ۴. آیا منابع اقتصادی به تمامی مورد استفاده قرار گرفته‌اند

آیا یك اقتصاد معین قادر است عامل کار و نیز سرمایهٔ فنی (ماشینها) را که در اختیار دارد همیشه مورد استفاده قرار دهد؟ هرگاه پاسخ مثبت باشد، می گوییم که اشتغال کامل عوامل تولید و بویژه اشتغال کامل عامل کار برقرار است، وگرنه اشتغال ناقص این عوامل و از آنجا حیف و میل منابع کمیاب وجود دارد.

مورد اخیر هنگامی پدیدار می شود که خرج کلی عاملان اقتصادی نتواند همهٔ

تولید موجود را جذب کند. فزونی تولید بر خرج، نتایج زیر را به بار می‌آورد: ذخایر در بنگاهها انباشته می‌شوند، کارآفرینان از تولیدات جاری می‌کاهند، بخشی از نیروی کار خود را اخراج می‌کنند و بخشی از ماشینهای خود را متوقف می‌سازند. در این صورت، اقتصاد در *بحران* قرار دارد و کاهش تولید و اشتغال ناقص دارای اهمیت است و اگر پدیده‌ها دامنهٔ ضعیفی داشته باشند اقتصاد در *حالت کساد* قرار دارد[5].

توجهی که اقتصاددانان نسبت به مسائل بحران و اشتغال ناقص نشان داده‌اند، بویژه پس از بحران بزرگ که از سال ۱۹۲۹ در ایالات متحده آغاز شد، در سالهای بعدی به اغلب اقتصادها سرایت کرده است.

مسائل مربوط به بحرانهای اقتصادی بویژه در *نظریهٔ ادواری* و در *نظریهٔ اشتغال* تشریح شده‌اند. اثری که در این زمینه هنوز اساسی باقی می‌ماند، زیرا هنوز نسلهای کنونی اقتصاددانان را زیر نفوذ دارد، *نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول*[6]، از جان مینارد کینز است که در سال ۱۹۳۶ انتشار یافته است.

مسائل مربوط به بحران اقتصادی به طور اخص و اشتغال کمتر موضوع روز به نظر می‌رسید، حال آنکه اقتصادهای غربی از سال ۱۹۴۵ فقط شاهد موارد کساد بودند. با این همه، جدول ۱ـ۱ نشان می‌دهد که محصول ناخالص ملی ایالات متحده در سال ۱۹۷۴ کاهش پذیرفته است. در مورد محصول ناخالص داخلی[7]، انگلستان نیز در همین وضع بوده است. این اندازه‌ها در اقتصادهای دیگر فقط تصاعد ضعیفی داشته‌اند. وجه مشخصهٔ سال ۱۹۷۵ تعمیم بحران است. سال

۵. اصطلاح کساد معمولاً نه فقط برای کاهشهای اندك تولید، بلکه همچنین برای یك کُندی ساده در آهنگ افزایش تولید نیز به کار رفته است.

۶. ترجمهٔ دکتر منوچهر فرهنگ. از انتشارات مؤسسهٔ تحقیقات اقتصادی دانشکدهٔ اقتصاد دانشگاه تهران، سال ۱۳۴۸.

۷. محصول ناخالص داخلی یك رقم کلی در حسابداری ملی بوده و به گونه‌ای محاسبه شده است که بتوان مقایسه‌های بین‌المللی میان فعالیتهای اقتصادی به عمل آورد. ن.ك صفحات ۴۹، ۷۷ و ۸۰. این رقم کلی می‌تواند با رقم کلی دیگر، یعنی محصول ناخالص ملی مقایسه شود.

۱۹۷۴ در اقتصادهای غربی چرخش مهمی را در رویداد اقتصادی نشان داده که تا آن زمان بشدت بسط یابنده بوده است.

جدول ۱ـ۱. محصول ناخالص داخلی یا محصول ناخالص ملی برحسب حجم (میزان رشد سالانه برحسب درصد)

	متوسط ۱۹۵۹ـ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۲ـ۱۹۷۳ (الف)	۱۹۷۴ (الف)	۱۹۷۵ (الف)	۱۹۷۶ (الف)	۱۹۷۷ (ب)	۱۹۷۸ (پ)	۱۹۷۹ (پ)	۱۹۸۰* (پ)
ایالات متحده	۴/۲	-۱/۶	-۱/۶	۶/۰	۴/۹	۴/۴	۲	-۱/۲۵
ژاپن	۱۰/۹	-۱/۳	۲/۲	۶/۳	۵/۴	۵/۶	۶	۴/۷۵
فرانسه**	۵/۹	۲/۹	-۰/۵	۵/۲	۳	۳/۳	۳/۰	۲
آلمان	۴/۹	۰/۷	-۳/۲	۵/۷	۲/۶	۳/۵	۴/۵	۲/۲۵
ایتالیا**	۵/۶	۳/۴	۳/۷	۵/۶	۲	۲/۶	۴	۲
انگلستان**	۳/۳	-۰/۳	-۰/۹	۲/۱	۲	۳/۳	۰/۵	-۲

(الف) تعدیل با محصول ناخالص ملی/محصول ناخالص داخلی و نرخ ارز ۱۹۷۴.
(ب) تعدیل با محصول ناخالص ملی/محصول ناخالص داخلی و نرخ ارز ۱۹۷۷.
(پ) تعدیل با محصول ناخالص ملی/محصول ناخالص داخلی و نرخ ارز ۱۹۷۸.
* پیش بینیها.
** محصول ناخالص داخلی.
مأخذ: Perspectives économiques de l'OCDE

بند ۵. آیا اقتصاد همانا اقتصاد رشد است یا اقتصاد ساکن

اقتصاد رشد همانا اقتصادی است که تولید کالاها و خدمات در آن سال به سال افزایش می‌یابد. برعکس، هنگامی به اقتصادی ساکن گفته می‌شود که حجم محصول بدون تغییر باقی بماند. حرکت رشد در بلندمدت مشاهده می‌شود، حال

آنکه تناوبهای بسط و کساد، نوسانات فعالیت اقتصادی مشهود در کوتاه‌مدت را تشکیل می دهند.

پس از جنگ جهانی دوم، اغلب اقتصادهای توسعه‌یافتهٔ معاصر نسبت به اندازهٔ رشدی که در پایان قرن نوزدهم و در نیمهٔ نخست قرن بیستم داشته‌اند، شتابی گرفته‌اند.

این حرکت کنونی رشد مسائل متعددی را مطرح می سازد:

- رشد تولید بدین سبب توجیه می شود که شرط افزایش عمومی سطح زندگی است و اشتغال کامل عامل کار را اجازه می‌دهد. اما براثر تخریب محیط زیست (آلودگی به شکلهای گوناگون) هزینه‌هایی نیز ایجاد می کند. با ملاحظهٔ این هزینه‌ها آیا نتیجه مواجه با این خطر نمی شود که روزی رشد دیگر هدف دلخواه نباشد. به دیگر سخن، آیا «رشد صفر» می تواند هنجار سیاست اقتصادی را تشکیل دهد.
- حرکت رشد آیا جبران سادهٔ دیرکردهای انباشته طی برخی دوره‌ها (جنگ جهانی، بحران سال ۱۹۲۹) نبوده یا آیا می تواند به آهنگی که از سالهای ۱۹۵۰ ثبت شده است، ادامه یابد. سال ۱۹۷۴ به منزلهٔ گسستی در حرکت شتاب‌آمیز رشد به نظر می آید. به این ترتیب، دورهٔ رشد چشمگیری که پس از جنگ جهانی دوم آغاز شده بود به سر آمده است. به نظر می رسد از سال ۱۹۷۷ الگوی رشد ملایم و آهسته‌ای پابرجا شده است[۸].
- اگر حرکت رشد به مدت طولانی کُند یا متوقف شود (فرضیهٔ رشد صفر)، چگونه اشتغال کامل گردد و از تنزل سطح زندگی اجتناب شود.
- اگر حرکت رشد حفظ شود، آن گاه با فراوانی نسبی که به بار می آورد چه باید کرد. تمدن آینده می تواند به نسبتهای تغییرپذیر یك اقتصاد قوی یا یك

۸. این کُندی و آهستگی چند علت دارد، از آن جمله انتقال ثروت به سوی کشورهای تولیدکنندهٔ نفت و شدت تورم که منجر به اعتدال بسط اقتصادی می شود.

اقتصاد همبستگی یا یك اقتصاد مصرفی باشد[9].

● طی دوره‌ای که رشد به طور کلی میل به شتاب پیدا می کرد، مناطق وسیعی دیده می شد که رشد در آنها باز هم دامنهٔ بسیار ضعیفی داشت. آیا شکاف میان کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای توسعه‌نیافته یا در راه توسعه محو می شود یا رو به افزایش می گذارد.

نظریهٔ رشد به این پرسشهاست که با کشف علل رشد و ادامهٔ سیاستهایی که تحول اینان را مهار کنند، می کوشد پاسخ گوید.

بند ۶. آیا اقتصادهای معاصر می‌توانند در ثبات پولی به طور منظم توسعه یابند.

آیا می توانیم میان سه هدف بس دلخواه در هر اقتصاد، یعنی هدف رشد، هدف اشتغال کامل و هدف ثبات پولی سازش برقرار کنیم. رشد اقتصادی سطوح زندگی را بالا می برد و در نتیجه تقاضا افزایش می یابد. تولیدکنندگان به منظور ارضای این تقاضا می کوشند بر تولید بیفزایند و از عوامل تولید موجود استفاده کنند. هنگامی که همهٔ این عوامل به کار روند (اشتغالِ کاملِ منابعِ تولیدی)، تولید دیگر نمی تواند از حیث حجم افزایش پیدا کند. آثار پیوستهٔ ازدیاد عوامل تولید که بسیار مورد جست‌وجویند و کمیابی کالاهایی که عرضه می شوند نسبت به تقاضا این خطر را به همراه دارد که در قیمتها افزایشی با خصلت تورم‌زایی پدید

9. P. MassE′, Pour une économie de solidarité, *Analyse et Prési*, juin 1970; در این مقاله پ. ماسه چنین تأیید می کند: «آنچه در خور انتقاد است *جامعهٔ مصرفی* نیست بلکه جامعه‌ای است که جز مصرفی نخواهد باشد و اینکه کار خلّاق و همبستگی را در ژرفای تاریکیهای دنیای مادی خارج می اندازد.» منظور پ. ماسه از اقتصاد خلاق، اقتصادی است که به سوی یك سازمان موزون زندگی موجودات انسانی می گراید که سرمایه‌گذاریها ابزار آن برای سلامتی، فرهنگ و معنویت است. مقصود از اقتصاد همبستگی، اقتصادی است که بر اثر انتقالات اقتصادی و اجتماعی، عقب‌نشینی بیماری و نگون‌بختی و نیز تطبیقات اقتصادی ضروری برای یك دنیای درتغییر را تأمین می کند.

آورد.

از سوی دیگر، مشاهداتی که در سال ۱۹۷۰ انجام گرفته نشان داده است که در ایالات متحده و انگلستان اوضاع و احوالی شامل رکود اقتصادی و تورم گسترش یافته که تا آن زمان بی‌مثال بوده است. این وضع را اصطلاح نوظهور تورم رکودی[10] مشخص می‌کنند. افزون بر این، درسالهای ۱۹۷۵ـ۱۹۷۴ «یك تورم در تنزل اقتصادیِ» جهانی، یعنی تورم همراه با کاهش محصول ناخالص داخلی، پدید آمده است. سرانجام، از سال ۱۹۷۶، رویدادی اقتصادی، به صورت بسط اقتصادی ملایم همراه با تورم شدید در برخی از کشورها (فرانسه، انگلستان و ایتالیا) نمودار می‌شود. در سال ۱۹۷۹ شتاب تازه‌ای در تورم پدیدار می‌شود؛ پدیدهٔ اخیر بویژه به ایالات متحده آسیب زده است.

این مسائل گوناگون در چارچوب آن جوامع اقتصادی مطرح می‌شود که اشخاص اقتصادی یا عاملان اقتصادی، یعنی افراد یا گروههای افرادی را که قدرت تصرف روی کالاهای اقتصادی دارند و می‌توانند تصمیمات اقتصادی بگیرند، گردآوری می‌کنند. این تصمیمات بر پایهٔ برنامه‌های اشخاص اقتصادی گرفته می‌شود. چگونه این برنامه‌ها با یکدیگر تطبیق پیدا می‌کنند. مثلا چگونه برنامه‌های تولیدکنندگان، حاکم بر عرضهٔ کل محصولات با برنامه‌های مصرف کنندگان که تقاضای کل محصولات را معین می‌کنند، منطبق می‌شود؟

دو نوعِ افراطیِ تطبیق می‌تواند صورت گیرد:

- اگر عاملان اقتصادی نسبت به یکدیگر مستقل باشند، تطبیق با مواجههٔ عرضه‌ها و تقاضاهای افراد در بازارها تحقق می‌پذیرد: اقتصاد، در این صورت، نامتمرکز گفته می‌شود. در چنین اقتصادی تطبیقات به خودی خود، خودکارانه بدون دخالت دولت انجام می‌گیرد.

10. stagflation

● اگر یك عامل اقتصادی (دولت) برنامهٔ خود را بر واحدها تحمیل کند، تطبیقات با واسطهٔ یك برنامهٔ مرکزی صورت می پذیرد. به این ترتیب که از یك سو تولید کلی و از دیگر سو، خرج کلی را معین می کند: اقتصاد در این حالت متمرکز نامیده می شود.

این دو تصویر بسیار ساده، ذهنی است و هیچ جا وجود ندارد. جوامع اقتصادی واقعی و عینی از اختلاط در نسبتهای متغیر تطبیقات میان رجحانهای فردی مشخص می شوند و این کار را بازار تأمین می کند. تطبیقاتی که با دخالت دولت تحقق پذیرد بنا به فرض رجحانهای جمعی (برنامه‌ها) را توضیح می دهند.

مسلّم است که مسائل اساسی ای که در بالا برشمرده شد، راه حلهای مختلف پیدا می کند. بنابراین بررسی مکانیسمهای اقتصادی لزوماً منجر به تحلیل جوامع اقتصادی معاصر می شود.

قسمت دوم

نگرش شناخت اقتصادی

فعالیت اقتصادی بر فرض وجود روابط میان پدیده‌ها قرار دارد. شناخت اقتصادی می تواند *شناخت علمی* توصیف شود در صورتی که این هدف را داشته باشد که این روابط را روشن سازد و از همان روی درصدد توضیح پدیده‌های اقتصادی برآید. این پدیده‌ها را شمار مهمی متغیر معین کرده اند که برخی به طور مستقیم در حوزهٔ تحلیل اقتصادی نیستند. به این ترتیب بخشی از اتفاق در پیش بینیهای اقتصاددان وجود دارد که بر اثر عمل متغیرهای سیاسی (جنگها و انقلابها)، متغیرهای مربوط به فن شناسی (ترقی فنی)، متغیرهای روانشناسی و قوانین می توانند تضعیف و باطل شوند. بنابراین، اقتصاددان در تحلیل خود به حدودی برخورد می کند که بویژه با استعانت از دیگر علوم اجتماعی (روانشناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ وجز اینها) می توانند رفع شوند. با این همه، علم اقتصاد موضوعی مستقل باقی می ماند که تصاویر ساده توضیح خاص خود را معین می کنند. بدین منظور، به روشهای گوناگون و نیز به شیوه‌های مقداری

توسل می جوید.

بند ۱. تنوع روشهای تحلیل اقتصادی

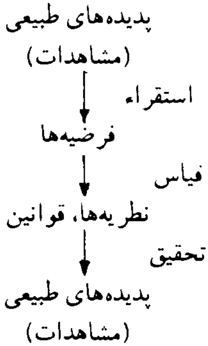
پژوهش اقتصادی در زمینهٔ روش شناختی به مشاجرات شدیدی میدان داده است که اکنون رو به تخفیف می نهند، زیرا اگر روشها متنوع اند، بیش از پیش مکمل یکدیگر به نظر می رسند تا متباین.

این روشها بنا بر طرز استدلال مورداستفاده، مقیاس تحلیل و نقش زمان در تحلیل می توانند تشریح و توصیف شوند.

الف) طرز استدلال:

روش قیاسی یا روش استقرایی

این دو روش مدتها مخالف یکدیگر بودند. روش قیاسی عبارت است از کاربرد قیاسهای منطقی ناشی از اصول متعارف *دلیل مقدم*[11] بدون توسل به مشاهده. روش استقرایی ازمشاهدهٔ واقعیتها برای کشف ودستیابی به اصول عمومی آغاز می کند. تصویر سادهٔ زیر نشان می‌دهد که پژوهش اقتصادی نه فقط مستلزم گزینش ازمیان دو روش بلکه استفادهٔ پیوسته از آنهاست. پژوهشگر فرضیه‌ای بیان می کند که بر پایهٔ وقایع برگزیدهٔ خود ساخته شده است، فرضیه‌ای که ساخت قوانینی را مجاز می‌دارد، می باید با واقعیت مواجهه شود.



11. a priori

بدین قرار، پدیده‌های طبیعی هم در آغازِ فرضیه‌ها و هم در پایانِ مجموعهٔ استنتاجات ناشی از این فرضیه‌ها قرار دارند. تحقیق پایانی فقط آخرین نتایج قیاسها را در نظر ندارد، بلکه لازم است به فرضیه‌ها، به مفاهیم و به نظریه‌هایی بازگردد که طی پژوهش مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

ممکن است از نقطهٔ آغاز (استقراء) تا نقطه مقصد (تحقیق) استدلال اقتصادی چندین راه پیدا شود: از آنجا می‌توان نتیجه گرفت که چندین نظریه می‌تواند یك پدیدهٔ واحد را بیان کند.

ب) مقیاس یا سطح تحلیل

مشاهدهٔ پدیده‌ها بنا بر سطحی که در آن قرار می‌گیرد، دو نوع تحلیل ضروری می‌بیند:

- تحلیل *اقتصاد* خرد که پدیده‌ها را در سطح واحدهای ابتدایی تولید (بنگاه تولیدی) یا مصرف (خانوار) مشاهده می‌کند و به تحلیل مقادیر فردی می‌پردازد؛
- تحلیل *اقتصاد* کلان که پدیده‌ها را در سطح گروههای اشخاص اقتصادی (افراد و بنگاهها که در انواع متجانس گرد آمده‌اند) مشاهده می‌کند و مقادیر کلی که به *کلها*[۱۲] نیز موسوم است، توجه دارد.

دوروش که هر یك قلمروهای متفاوت انتخاب دارند، به منزلهٔ مکمل یکدیگر به نظر می‌آیند. تعیین قیمتها در یك بنگاه تولیدی که جدا از دیگران در نظر گرفته شود به کمك تحلیل خرد صورت خواهد گرفت؛ برعکس، نوسانات فعالیت اقتصادی یك ملت در محدودهٔ تحلیل کلان جای می‌گیرد.

12. agrégats

پ) *نقش زمان در تحلیل اقتصادی*

۱) *تحلیل ایستا و تحلیل پویا*. اصطلاح پویا توجه به زمان و تحول را ایجاب می کند. فعالیت اقتصادی، در طرز عمل و حتی بنا بر طبیعت خود، پویاست. با این همه، یك اقتصاد ملی که با مقادیر ثابت (حتی درآمد ملی و سطح قیمتها) مشخص می شود، در جریان تحول قرار دارد. در هر جامعه‌ای که از لحاظ کلی یکسان باقی می ماند، در هر لحظه محصولاتی مصرف و محصولاتی دیگر ایجاد و افزارها تجدید می شود.

اگر پدیده‌های اقتصادی لزوماً پویا هستند، تحلیل آنها می تواند به صورت *ایستا* یا *پویا* انجام گیرد. روش ایستا عبارت از این است که از زمان صرف نظر شود و فرض اینکه، تطبیقات میان متغیرها همزمانند، یعنی بدون درنگ[13] زمانی تحقق می پذیرند.

روش پویا این امر را پژوهش می کند که چگونه عناصر اقتصادی طی زمان با یکدیگر ترکیب می یابند و حتی جریان گستردگی پدیده‌ای را که لزوماً روش ایستا از نظر دور داشته است دنبال می کنند و با همین واقعیت که تحلیل پویا عامل زمان را دخالت می دهد *تغییرات* و *درنگهای زمانی* میان اعمال مختلف را که یکی پس از دیگری ملاحظه شده اند، آشکار می کند. الف روی ب اثر می گذارد و ب روی الف. اما دو عمل همزمان نیستند. اغلب اوقات، درنگهای زمانی وجود دارد. این درنگها به مدت معینی است که *دوره‌های* تحلیل را مشخص می کند. تحلیل اقتصادی زمان را به دوره‌هایی بُرِش می‌دهد که در ازای آن تابع پدیدهٔ مورد بررسی است[14].

در نخستین برخورد، به نظر می‌رسد که روش پویا برای توضیح فعالیت

13. lag

۱۴. مثلا، تشخیص دورهٔ کوتاه ازدورهٔ بلند در نظریهٔ قیمتها: منظور ازدورهٔ کوتاه، زمانی است که طی آن عرضهٔ محصولات فقط بر اثر افزایش شمار کارگران می تواند زیاد شود؛ زمان لازم برای خرید ماشینهای جدید وجود ندارد، زیرا دوره خیلی کوتاه است؛ برعکس، در دورهٔ بلند، افزایش تولید با ازدیاد شمار کارگران و ماشینها به دست می آید.

اقتصادی که خود نیز پویاست، نسبت به روش ایستا پذیرفته‌تر است. اما لازم است خاطر نشان کنیم که دو روش، ابزارهای تحلیل نظری اند. در حالت انتزاعی از یکدیگر کمك گرفته‌اند؛ در برخی از موارد حذف عامل زمان موجه به نظر می آید؛ به دیگر سخن، به تحلیل ایستا اقدام می شود.

۲) *تحلیل «به اعتبار آینده»*[15] *و تحلیل «به اعتبار گذشته»*[16]. دومین عنصر روش شناختی در ارتباط با نقش زمان در تحلیل تشخیص تحلیل *به اعتبار آینده* از تحلیل *به اعتبار گذشته* است. این تمایز از مشاهدهٔ زیر نتیجه می شود: در زمانی معین، یك شخصِ اقتصادی تصمیمی می گیرد، اما این تصمیم در دنیایی قابل تشکل و تجسم اتخاذ نشده است؛ محیط واکنش نشان می دهد و با تصمیم به طرز انفعالی تطبیق نمی یابد و نتایج حاصله لزوماً همانهای مورد انتظار نیست. تحلیل *به اعتبار آینده* پدیدهٔ مورد بررسی را در آغاز دوره در نظر می گیرد و پیش از آنکه واکنشهایی را برانگیزد، پدیدار می شود: تحلیل *آینده‌نگر* است. تحلیل *به اعتبار گذشته* پدیدهٔ مورد بررسی را در پایان دوره پس از جریان گستردگی واکنشها، که به بار آورده است، درنظر می گیرد. تمایز میان پیش بینی *به اعتبار آینده* و *به اعتبار گذشته* امکان می دهد تا برخی عدم تعادلهای اقتصادی بهتر درك شود[17].

بند ۲. سهم ریاضیات، آمار و حسابداری در اقتصاد

الف) سهم ریاضیات در اقتصاد

دربارهٔ مقامی که ریاضیات باید در تهیهٔ علم اقتصاد احراز کند، بحثهای بسیار درگرفته است. هر تحول تازه در این علم، پیشرفت و تعالی در برخی از علوم

15. ex ante
16. ex post
۱۷. به این ترتیب محقق می شود که پس انداز در پایان دوره لزوماً مساوی با سرمایه‌گذاری *به اعتبار آینده* است. اما تحلیل نشان می دهد که تعادل در آغاز دوره، *به اعتبار آینده* لزوماً وجود ندارد. ن. ك صفحات ۵۷۳ و ۵۷۴.

ریاضی را نشان می دهد[۱۸].

ریاضیات برای اقتصاددان ابزار نمایش منطقی و نیز ابزار صورت بندی را تشکیل می دهد که روابط موجود میان برخی ارقام را روشن می کند و نقش مهمی نه فقط در پژوهشهای ذهنی بلکه همچنین در قلمروهای واقعی و عینی تصدی عمومی و نیز در مدیریت بنگاههای اقتصادی ایفا می کند.

ــ *ریاضیات و تحلیل نظری*: توسعه و تکامل اقتصادسنجی به تعمیم استفاده از ریاضیات کمك کرده است. این موضوع را که در سالهای دههٔ ۱۹۳۰ پدید آمده یان تین برخن، یکی از بنیادگذاران آن، به منزلهٔ «اقتصاد ریاضی»ای تعریف می کند که «بر پایهٔ داده‌های سنجیده کار می کند»، و بنابراین ترکیبی میان ریاضیات، آمار و اقتصاد انجام می دهد.

روش اقتصادسنجی در ساخت الگوهای اقتصادی مورد استفاده قرار گرفته است: الگو به عنوان یك ساخت واقعیت اقتصادی به صورت ساده ارائه می شود ویك ساخت خاص پدیده‌های اقتصادی را توضیح می دهد.

الگو از یك سلسله معادلاتی تشکیل شده است که روابط موجود میان متغیرهای اقتصادی را بیان می کند. این متغیرها دوگونه‌اند: یکی متغیرهای به اصطلاح *مستقل* یا بیرونی که گویا در خارج از الگو معین شده است (مثال: حرکت جمعیتی و سیاست دولتی) و متغیرهای *وا*بسته یا درونی که عمل عناصر مختلف و سازندهٔ الگو (مثالهای متغیرهای وابسته: قیمتها، مزدها، اشتغال، درآمدها و جز اینها) آنها را معیّن کرده‌اند.

روش الگوها شامل مزایای بسیار است، از جمله:

۱۸. از سال ۱۹۶۹، اعطای نخستین جوایز نوبل در علم اقتصاد به یان تین برخن، راگنار فریش، پ. ساموئلسون، س. کوزنتس، جان ریچارد هیکس، ك. ارو و نیز به لئونتیف، بویژه این گرایش را تأیید می کند. در واقع، این اقتصاددانان همگی متخصص در اقتصادسنجی، یعنی علمی هستند که مفاهیمی را که اقتصاد تهیه کرده است، با شیوه‌های ریاضی و آماری به هم می پیوندند.

- معادلات به استدلال اقتصادی تجانس و توافق می‌بخشند؛
- الگو می‌تواند شمار زیادی متغیر را در بر بگیرد. در این صورت، محاسبات با رایانه (= کامپیوتر) انجام می‌پذیرد:
- شیوهٔ الگو می‌تواند برای تشریح و توصیف یك اقتصاد واقعی و عینی بر اساس مشاهدات آماری (الگوهای توصیفی)، برای درك زنجیره‌های اساسی میان پدیده‌ها (الگوهای توضیحی) و سرانجام برای پیش‌بینی تحول آیندهٔ اقتصادی به هنگام کارهای تهیهٔ برنامه‌ریزی (الگوهای پیش‌بینی) مورد استفاده قرار گیرد.

ـــ *ریاضیات وتحلیلهای عینی*: داده‌پردازی بتازگی ریاضیات را در قلمرو تصدی وارد کرده است. داده‌پردازی به منزلهٔ علم تبدیل عقلایی، بویژه با ماشینهای خودکار اطلاعات در زمینه‌های فنی، اقتصادی و اجتماعی تعریف می‌شود. رایانه‌ها در قلمرو اقتصادی در تصدی بنگاههای تولیدی مورد استفاده واقع می‌شوند. مدیریت عمومی به هنگام تهیهٔ الگوها به منظور برنامه‌ریزی ویا به طرزی تازه‌تر از ریاضیات برای عقلایی کردن انتخابهای بودجه‌ای[19] که در ایالات متحده به نام نظام برنامه‌ریزی، طرحریزی و بودجه‌بندی[20] ایجاد شده، کمك گرفته و عبارت است از مقابلهٔ هزینه و بازده مخارج مهم عمومی.

ب) *سهم آمار در اقتصاد*

آمار، مشاهدهٔ مجموعه‌ای از وقایع است که بتوان برحسب عدد بیان کرد.

آمارهای وقایع اقتصادی را گروه‌بندیهای حرفه‌ای (سندیکاها و گروه‌بندیهای کارفرمایی)، یا دستگاههای ادای متخصص مانند دوایر آماری برخی از وزارتها (دارایی، کشاورزی و...) و انستیتوی ملی آمار و بررسیهای اقتصادی[21] گردآوری و پخش می‌کنند.

19. rationalisation des choix budgétaires (RCB)
20. programming and planning, budgeting system (PPBS)
21. Institut national de la Statistique et des Etudes économiques (INSEE)

آمارها[۲۲] به وسیلهٔ مشاهدات مستقیم (از این گونه است مورد قیمتها) یا به وسیلهٔ پرسشنامه به دست می آیند. پرسشنامه به شمارش کامل (سرشماری نفوس) یا به شمارش جزئی (مراجعه به عدهٔ معدود) می پردازد. آمارها ممکن است از داده هایی نیز به دست آیند که حسابداری برخی از دستگاههای عمومی (مالیاتها و حقوق گمرکی) تهیه می کنند.

داده های فوری (نتیجهٔ یك تحقیق آماری یا سرشماری) به صورت خام قابل استفاده نیستند و باید مورد تغییر و تبدیل آماری قرار گیرند. تبدیل آماری، در اساس، عبارت است از تهیهٔ داده های خام و تحلیل آنها. لازم است مشاهدات آماری ضمن تهیهٔ مجموعه ها گروه بندی شود و یك کار ساده سازی داده صورت گیرد تا در نتیجه مقادیر مشخصهٔ یك مجموعه (میانگین، میانه و مُد) به دست آید یا شاخص ساخته شود. اینان تحول یك پدیده را طی زمان به طرزی ساده و صریح نشان می دهند[۲۳]. ساده ترین صورت ارائهٔ داده های آماری که تهیه شده، روش

۲۲. آمار به گونه ای اختصاصاً آسان و در سالنامهٔ *Annuaire de l'INSEE* گردآوری می شود.

۲۳. هنگامی که بخواهیم مقدار G در زمان t را با همین مقدار که در زمان t_0 اندازه گیری شده است مقایسه کنیم یك شاخص به دست می آوریم. شاخص با رابطهٔ زیر تعریف می شود؛

$$I\frac{t}{t_0}=\frac{G_t}{G_0}\times ۱۰۰$$

محصولی را فرض می کنیم که قیمت آن به گونه ای که در زیر می آید، تحول یافته باشد:

۱۴۰ فرانك : ۱۹۶۷ —

۱۵۴ فرانك : ۱۹۶۸ —

۱۶۱ فرانك : ۱۹۶۹ —

قیمت محصول بالارفته است اما دامنهٔ تغییر به فوریت ظاهر نمی شود. اگر قیمت سال ۱۹۶۷ را با شاخص ۱۰۰ نشان بدهیم، نتایج زیر را به دست می آوریم:

$$\text{شاخص ۶۸_۱۹۶۷}=\frac{۱۵۴}{۱۴۰}\times ۱۰۰=۱۱۰$$

$$\text{شاخص ۶۹_۱۹۶۷}=\frac{۱۶۱}{۱۴۱}\times ۱۰۰=۱۱۵$$

سال آغاز مجموعه، سال شاخص ۱۰۰، سال پایه نامیده می شود و برحسب پول، منظور از آن سال

←

جدولهاست، اما جدولها گاهی این عیوب را عرضه می‌دارند که به اندازهٔ بسنده سودمند نیستند. از آنجا، توسل به نمودارها مورد پیدا می‌کند.

آمارگر پس از پایان کارِ ارائه داده‌های آماری می‌کوشد موارد مطابقت با قواعدرا بیرون بکشد تا امکان یابد برخی روابط اقتصادی را تأیید یا پیشنهاد کند. مثلاً می‌تواند بکوشد همبستگی موجود میان پدیده‌ها را به‌دست آورد: هنگامی که دو پدیده به‌گونه‌ای یکسان تغییر می‌یابند، همبستگی وجود دارد. اما این همبستگی فقط قرینه و گمانی را دربارهٔ رابطهٔ میان پدیده‌ها می‌رساند. روشن است که شیوهٔ همبستگی نباید بر پدیده‌هایی اعمال شود که میان آنها هیچ رابطهٔ عقلایی و ممکنی وجود ندارد. به علاوه، در خور اهمیتِ تشخیصِ دو مفهوم همبستگی و علیت از یکدیگر است. درك وجود یك همبستگی مهم میان دو پدیده نشان نمی‌دهد که نفوذهای علیتی در کدامین راستا عمل می‌کنند.

بدین قرار، آمار یك ابزار ضروری را برای اقتصاددان تشکیل می‌دهد، زیرا بویژه امکان می‌دهد:

- پدیده‌ها به صورت مقداری درآیند و بروشنی ارائه شوند؛
- مقایسه‌هایی در زمان و در مکان برقرار شود؛
- نظریه‌های از پیش آماده مورد آزمون واقع شده و از آن میان نظریه‌های جدید پیشنهاد شود؛

۱۹۶۷ است.

شاخصها دو مزیت زیر را عرضه می‌دارند:

— امکان می‌دهند تغییر حاصله به فوریت مورد توجه قرار گیرد، زیرا تغییر یك پدیده را نسبت به سال پایه برحسب درصد بیان می‌کند

درمثال پیشین، به این حقیقت می‌رسیم که از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۶۸، قیمت ۱۰٪ افزایش یافته، در صورتی که از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۶۹، قیمت ۱۵٪ ترقی کرده است.

— شاخصهای اعداد اجازه می‌دهند تا میان تغییرات چندین پدیده که شاخصهای آنها به یك دورهٔ پایهٔ یکسان باز آورده شده‌اند، مقایسه‌ای برقرار شود.

- کار پیش‌بینی ضروری برای هر برنامه‌ریزی را آماده سازد.

پ) سهم حسابداری در اقتصاد

به طور کلی، حسابداری می‌تواند به منزلهٔ شیوهٔ ثبت ارزشهای اقتصادی تعریف شود که برحسب پول مربوط به یك واحد اقتصادی معین انشاء شده است. حسابداری هنگامی خصوصی است که فعالیت خانوار و بنگاه را ترسیم کند و موقعی عمومی است که دربارهٔ فعالیت دولت یا یك اجتماع عمومی (استان، بلوك و جز اینها) باشد. به علاوه، بیست سالی است کوشش می‌شود حسابداری مجموعهٔ معاملاتی که در یك ملت صورت گرفته است تهیه گردد. این حسابداری به اصطلاح *ملی*، بویژه شامل اندازهٔ تولید کلی و مجموعهٔ درآمدهایی است که طی یك سال توزیع شده است.

این حسابداریها بنا بر آنکه تحول گذشته (حسابداری گذشته‌نما) یا تحول آینده (حسابداری آینده‌نما) را شرح دهند می‌توانند جنبه‌های متفاوت پیدا کنند.

حسابداری گذشته‌نما اسناد پایهٔ مربوط به پدیده‌هایی از قبیل سرمایه‌گذاریها یا منافع بنگاهها (حسابداری خصوصی)، مالیاتها (حسابداری عمومی)، محصول ملی (حسابداری ملی) را برحسب رقم برای اقتصاددان فراهم می‌کند. این اسناد امکان می‌دهند تا روابط برای گذشته روشن شود؛ این اسناد می‌توانند پایهٔ تصاویر، یعنی پیش‌بینیهایی برای آینده را نیز بگذارند. حسابداری براساس اسناد، در این صورت، گذشته‌نما یا آینده‌نما می‌شود.

در زندگی امروزین نوگرا، حسابداری آینده‌نما اهمیت زیادی دارد، زیرا اجازه می‌دهد یك سیاست عقلایی برای آینده برپا شود. ازاین قراراست، بویژه، در مورد حسابداری عمومی ازمیان بودجهٔ *مالی*، یعنی پیش‌بینیهای دریافتیها و مخارج دولت برای سالی که در پیش است. حسابداری ملی آینده‌نما دارای اهمیت فراوان است، زیرا درنظر دارد عرضه‌داشتی همساز و متعادل از آیندهٔ یك ملت، ضروری در عملیات برنامه‌ریزی را ترتیب دهد. این عرضه‌داشت می‌تواند یا برای سالی که می‌آید (بودجهٔ *اقتصادی*، که منابع و مصارف کل ملت را

پیش بینی می کند) ویا برای سال پایانی برنامه (این سال پایانی برای برنامهٔ ششم سال ۱۹۷۵ است) انجام گیرد.

کتابشناسی

H. GUITTON, *Statistique et économie*, Dalloz, 1971.

C. LABROUSSE, *Introduction à l'économétrie*, coll. « Mathématique et statistique de l'Economie », Dunod, 1972.

J. LECAILLON, C. LABROUSSE, *Statistique descriptive*, Ed. Cujas, 1975.

R. PASSET, *Introduction aux mathématiques de l'analyse économique*, t. I, II, III, IV, Ed. Cujas, 1969 à 1972.

A. PIATIER, P. CAHUZAC, J.-L. SAUVAGEOT, *Statistique*, PUF, coll. « Thémis », t. I (1970), t. II (1975).

فصل دوم

واحدهای اقتصادی و اعمال آنها

بی گمان، تحلیل اعمال اقتصادی مصرف کنندهٔ فردی یا تولیدکنندهٔ فردی امری ممکن است (این هدف تحلیل اقتصاد خرد است)، اما در این مقدمه برتر به نظر می‌رسد کوشش به‌عمل آید دید جامعی از فعالیت اقتصادی بر پایهٔ مفهوم مدار اقتصادی عرضه شود. در واقع، در پس زمینهٔ اعمال متعدد روزانهٔ زندگی اقتصادی یك واقعیت اساسی وجود دارد: کلیهٔ این اعمال برای تشکیل یك مدار اقتصادی انتظام می‌یابند. زندگی اقتصادی یك جامعه فراگردِ دایره‌ایِ قابل مقایسه با گردش خون در بدن انسان را می‌پذیرد.

فعالیت اقتصادی از عملیاتی ناشی می‌شود که شمار بسیاری واحدهای ابتدایی، مانند مؤسسه‌ها، خانواده‌ها و... انجام داده‌اند. توصیف مدار اقتصادی مستلزم این است که این واحدهای ابتدایی از پیش گروه‌بندی شود.

روشهای طبقه‌بندی واحدها برحسب انواع حسابداری ملی مورد استفاده فرق می‌کند. حسابداری ملی فرانسه از آغاز (پس از جنگ جهانی دوم) در تحول پیوسته بوده است. برخی سالها هدف بررسی اختصاصی قرار گرفته و این امر امکان داده است تا اسلوب حسابهای ملی بهبود یابد. چون حسابهای این سالها برای چندین سال اسلوب حسابهای مورد استفاده را تعریف می‌کنند، از میان این سالها، دو سال در زیر نشان داده شده است که دو روش برای گروه‌بندی واحدهای اقتصادی مورد استعمال پیاپی در فرانسه را شرح می‌دهند:

اول-روش حسابهای «سال پایهٔ ۱۹۶۲». این روش تا سال ۱۹۷۶ معتبر بوده و از تغییر تدریجی در چارچوبهای حسابداری فرانسه، که در سال ۱۹۵۰ تهیه شده است، نتیجه می‌شود. این روش، در ادامهٔ این کتاب به منظور ساده‌سازی، «روش قدیمی حسابها» نامیده خواهد شد تا در مقابل روش جدیدی که درسال ۱۹۷۶ جایگزین شده است، قرار گیرد.

در «روش سال پایهٔ ۱۹۶۲»، گروه‌بندی واحدهای اقتصادی در *انواع* متجانس صورت گرفته و *عاملانی* را گرد می‌آورد که در اجرای اعمال مهم اقتصادی رفتارهای یکسان یا نزدیك به هم، مانند تولید، مصرف و سرمایه‌گذاری را نشان می‌دادند. طبقه‌بندی مورد استفاده چهارنوع عمده عامل را شامل می‌شد: *مؤسسه‌های غیرمالی، خانوارها، ادارات و نهادهای مالی*.

سرانجام، نوع چهارمی به نام خارجه وجود داشت که نه یك عامل بلکه یك جوهر قابل محاسبه را تشکیل می‌داده است که تشریح روابط میان عاملان داخلی و عاملان خارجی را امکان‌پذیر می‌ساخت.

دوم-روش حسابهای «سال پایهٔ ۱۹۷۱» یا روش گستردهٔ حسابداری ملی[1].

این روش به منظور تهیهٔ تحلیل ژرفتر رفتارهای عاملان اقتصادی و ایجاد هماهنگی در حسابداری ملی فرانسه یا حسابداریهای دیگر کشورها و بویژه حسابداریهای کشورهای عضو اتحادیهٔ اقتصادی اروپا[2] فراهم آمده است.

چارچوب اصلی روش گستردهٔ حسابداری ملی، برگردانی ازروش اروپایی حسابهای ادغام شده[3] بوده که تحت توجهات ادارهٔ آمار جوامع اروپایی ساخته شده و در سال ۱۹۷۶ به اجرا درآمده است.

روش گستردهٔ حسابداری ملی مفهوم *واحد نهادی* را جایگزین عامل کرده است. واحد نهادی صریحاً به منزلهٔ واحدی تعریف شده است که دارای حسابداری پیچیده‌ای است و در اجرای کار اصلی خود استقلال تصمیم گیری

1. Système Elargi de comptabilité Nationale (SECN).
2. communauté Europeénne Economique (CEE).
3. Systéme Européen des comptes intégrés (SEC).

دارد. این واحدهای نهادی در هفت گروه به نام *بخشهای نهادی* طبقه‌بندی شده‌اند و هر یك از اینان واحدهایی دارای رفتار همانندرا گروه‌بندی می کنند. مشخصهٔ این رفتار همانا کار اصلی و منابع اصلی واحدهاست. بنابراین، میان بخشهای نهادی و اعمال اقتصادی ارتباط نزدیکی وجود دارد. چنانکه جدول ۲ـ۱ نشان می‌دهد، بخشهای نهادی تحلیل فعالیت اقتصادی ملی را که در روش گستردهٔ حسابداری ملی انجام شده است، خلاصه می کند.

● بخش *نخست: شرکتها و شبه شرکتهای غیرمالی*[4] که عمل اقتصادی اصلی آنها تولید کالاها و خدمات ــ بجز خدمات مالی ــ به منظور فروش (*کالاها و خدمات به اصطلاح تجاری*) است. دراین بخش کلیهٔ شرکتها بدون توجه به شکل حقوقی آنها (مؤسسه‌های خصوصی به صورت شرکتهای سهامی، شرکتهای تعاونی، شرکتهای مختلط ومؤسسه‌های ملی شده) واردمی شود. افزون براین، در بخش بالا، برخی سازمانها وجود دارند که فعالیت آنها، تا حدی که به صورت فروش خدمات ارائه می‌شود، با شرکتها پیوند می خورد (شبه‌شرکتها).

سازمانهای عمومی تولید کنندهٔ کالاها یا خدمات تجاری غیرمالی که از شخصیت حقوقی برخوردار نیستند، اما سازمانهایی در مقیاس بزرگ هستند (مثل پست وتلگراف وتلفن) وبخش مهمی ازتولید خودرا به مردم می‌فروشند، در میان شبه‌شرکتهای عمومی طبقه‌بندی می‌شوند. شعبه‌های مؤسسه‌های خارجی مستقر در فرانسه، حتی اگر شخصیت حقوقی نداشته باشند، در طبقهٔ شبه‌شرکتهای خصوصی قرار می گیرند.

4. Les so-ciétés et quasi-sociétés non financiéres (SQS-NF).

جدول ۲ـ۱. رفتار اقتصادی و طبقه‌بندی بخشی

بخش نهادی	کار اصلی	منابع اصلی
شرکتها و شبه شرکتهای غیرمالی	تولید کالاها و خدمات جاری غیرمالی	عواید فروش
نهاد اعتباری	تأمین مالی، یعنی گردآوری، تبدیل و توزیع موجودیهای مالی	وجوه حاصله از تعهدات مالی قراردادی
بنگاههای بیمه	بیمه‌کردن، یعنی تضمین پرداختی در صورت تحقق و وقوع خطر احتمالی	حق بیمه‌های قراردادی یا سهمیه‌بندی اجتماعی داوطلبانه
ادارات عمومی	تولید خدمات غیرتجاری خاص جامعه و اقدام به علمیات توزیع مجدد درآمدها و ثروت ملی	واریز تعهداتی که بخشهای دیگر انجام داده‌اند و به طور مستقیم یا غیرمستقیم دریافت داشته‌اند.
ادارات خصوصی	تولید خدمات غیرتجاری مخصوص گروههای خاص خانوارها	مشارکتهای داوطلبانه‌ای که خانوارها انجام داده‌اند.
خانوارها	مصرف و به‌عنوان کارآفرین اقتصادی، تولید کالاها و خدمات تجاری غیرمالی	پاداش بخشهای اقتصادی، انتقالاتی که دیگر بخشها انجام داده‌اند؛ عواید فروش.
بقیهٔ دنیا	زیر نامگذاری «بقیهٔ دنیا» عملیات میان واحدهای مقیم و غیرمقیم در یك مجموعهٔ کامل گروه‌بندی می‌شود.	

● *بخشهای دوم و سوم: نهادهای اعتباری و مؤسسه‌های بیمه*[5]. عاملان اقتصادی، اغلب، عملیات مالی انجام می دهند. اما این عملیات با فعالیت اصلی آنها ارتباط دارد. بدین قرار، یك مؤسسه برای سرمایه‌گذاری خود را بدهکار می سازد و سپس تولید خود را فزونی می بخشد. بر عکس، واحدهایی که در این دو بخش گروه بندی شده اند به عملیات مالی، که هدف فعالیت آنان نیز هست، اقدام می کنند. کار نهادهای اعتباری تمرکز سرمایه‌های موجود، تأمین مالی اقتصاد و در نتیجه توزیع مجدد آن وجوه است. این نهادها به بخش نهادهای اعتباری تعلق دارند: دستگاه بانکی (بانك دوفرانس و بانکها)، سازمانهای مالی متخصص (مثل اعتبار کشاورزی و کردی فونسیه[6]). سرانجام، بخش مؤسسه‌های بیمه وجوه حق بیمهٔ قراردادی یا سهمیه‌های اجتماعی داوطلبانه را برداشت می کند. این مبالغ امکان می‌دهند به هنگام وقوع خطر احتمالی پرداختی در وجه بیمه‌گذاران تضمین شود.

● بخش چهارم: *ادارات عمومی*[7]. این بخش اشخاص حقوقی عمومی را گروه‌بندی می کند. فعالیت اینان اصولا به سوی تهیهٔ خدماتی هدایت می شود که هدف عادی دادوستد نیست و به نظر می‌رسد که برای استفاده‌کنندگانی که مابازای فوری فراهم نمی آورند، رایگان است. این *خدمات* برخلاف خدمات تجاری، که معمولا در بازار مبادله می شود، *غیرتجاری* نام دارد، بخش ادارات عمومی اساساً شامل دولت، جوامع محلی و نیز سازمانهای بیمهٔ اجتماعی است.

۵. پیدایش دوعامل طبقه‌بندی روش قدیمی درروش گستردهٔ حسابداری ملی ملاحظه می شود. عامل ادارات در دو بخش از یکدیگر جدا و متفاوت می گردد: ادارات خصوصی و ادارات عمومی؛ عامل نهادهای مالی در دو بخش تفاوت می کند: نهاد اعتباری و مؤسسه‌های بیمه.

6. Crédit foncier

۷. ن. ك. پانوشت ۵.

● بخش پنجم: *ادارات خصوصی*، که سازمانهای خصوصی غیر انتفاعی را در بر می گیرد، جز آنها که با شرکتها (زیرا در خدمت مؤسسه‌ها هستند) یا با ادارات عمومی (زیرا اساساً بانکها آنها را تأمین مالی کرده اند) طبقه‌بندی شده اند: مثلا احزاب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری و انجمنهای مذهبی را می توان در شمار این بخش آورد.

● بخش ششم: *خانوارها*. بخش خانوار شامل مجموعهٔ اشخاص حقیقی به صورت مصرف کننده و همچنین به عنوان تولید کننده (کارآفرینان فردی) است. تخصیصی که دربارهٔ مؤسسه‌های فردی انجام گرفته با روش گستردهٔ حسابداری ملی تغییر یافته است. در واقع، این مؤسسه‌ها در روش قدیمی متمایز از خانوار تلقی گردیده و با شرکتها در مؤسسات غیرمالی گروه‌بندی شده بودند. هر کارآفرین فردی دو فعالیت متمایز دارد: یکی مربوط به فعالیت حرفه‌ای وی که در چارچوب مؤسسه‌های غیر مالی تحلیل می شد، و دیگری در ارتباط با فعالیت در خانه که درچارچوب خانوار تحلیل می گردید. این تفکیك عموماً ساختگی به نظر می آمد و به تحلیل رفتار کارآفرینان فردی زیان می رساند. در روش گستردهٔ حسابداری ملی نیز مؤسسه‌های فردی به بخش «خانوارها» اختصاص یافته‌اند.

دو نوع خانوار تشخیص می دهیم: خانوارهای معمولی متشکل ازیك شخص یا چندین شخص «که عموماً وابستگی خونی یا زناشویی با یکدیگر دارند» و جامعهٔ نهادها، شامل اشخاصی که در اجتماع زندگی می کنند (نوانخانه‌ها، زندانها و جز اینها).

● بخش هفتم: *بقیهٔ دنیا*، که عملیات میان واحدهای مقیم و غیرمقیم را شرح می دهد. افراد مقیم واحدهای اقتصادی تلقی شده‌اند که بدون توجه به ملیت حقوقی مرکز اصلی فعالیت آنها در فرانسه است.

مدار اقتصادی که میان این گروههای مختلف واحدهای نهادی به وجود می آید به منتها درجه پیچیده بوده و برای درك آن لازم است مرحله به مرحله اقدام

شود. ما نخست بر پایهٔ فرضیه‌های محدود سازنده طرح ساده ای را شرح می دهیم (قسمت اول) و برای ساخت یك مدار پیچیده تر (قسمت دوم) این محدودیتها را برمی‌داریم. در قسمت سوم سهم حسابداری ملی را در تحلیل مدار عرضه می داریم.

قسمت اول
مدار اقتصادی ساده

فرضیه‌های ساده‌ساز. فکر مدار اقتصادی این پرسش و علم برآن را مطرح می سازد که این مدار میان چه واحدها (یا عاملها)یی برقرار می شود و عملیات تشکیل دهندهٔ آن چه ماهیتی دارند.

ـــ *واحدها (یا عاملها)*: در وسیعترین سطح ساده‌سازی می توان چنین انگاشت که یك اقتصاد ازدو گروه واحدهای اقتصادی ترکیب می یابد: یکی گروه بنگاههای اقتصادی و دیگر گروه خانوارها.

گروه بنگاههای اقتصادی مرکب ازمجموعهٔ بنگاههای اقتصادی ملی است که در حد تصور فقط در یك بنگاه اقتصادی بزرگ در مقیاس ملت گروه‌بندی شده‌اند. این بنگاه یکی از قطبهای مدار اقتصادی را تشکیل می دهد.

گروه خانوارها نه فقط شامل کلیهٔ خانوارها به معنای اخص است، بلکه همچنین اشخاصی را که تنها زندگی می کنند و مجموعهٔ نهادها را نیز دربر می گیرد. خانوارهایی که به این ترتیب دریك گروه گرد آمده اند به منزلهٔ قطب دوم مدار اقتصادی پدیدارمی شوند.

در این اقتصاد ساده دولت ناموجود است (نبود ادارات) و نهادهای اعتباری نیز وجود ندارند.

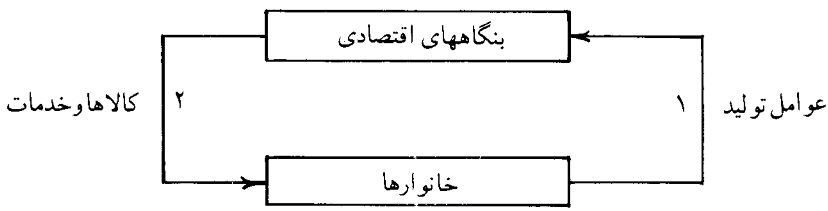
ـــ *عملیات*: عملیات مشروحه فقط راجع به محدودهٔ درون یك سرزمین ملی است. اقتصاد موردنظر بنا به فرض با خارج روابطی ندارد؛ این اقتصاد را بسته می گویند. از سوی دیگر، یگانه عملیات داخلی مشروحه همانا عملیات تولید و مصرف است. عملیات پس انداز و سرمایه‌گذاری مورد توجه قرار نگرفته‌اند.

ما برای توصیف مداراقتصادی ساده، تحلیل را در دو مرحله، نخست در یك اقتصاد غیر پولی (بند ۱) و سپس در یك اقتصاد پولی (بند ۲) انجام می دهیم.

بند ۱. مدار اقتصادی در یك اقتصاد غیرپولی: جریانهای واقعی

دو گروه واحدهای تشکیل دهندهٔ دوقطب مدار را با مستطیلهایی دارای مساحت یکسان به نمایش می گذاریم. سهمها حرکات کالاها و خدمات را از یك واحد به سوی واحد دیگر نشان می‌دهند. این حرکات در تحلیل اقتصادی جریانهای *واقعی* نامیده می شود. سویابی سهمها جهت جریانها را نشان می‌دهد[۸].

جریان پولی که در سهم شمارهٔ ۱ تجسم یافته است از خانوارها به سوی بنگاههای اقتصادی می رودو شامل عوامل ضروری برای *تولید* کالاها و خدماتی است که خانوارها برای بنگاهها فراهم می آورند. جریانی که سهم شمارهٔ ۲ مجسم کرده است ازبنگاههای اقتصادی به سوی خانوارها روان ومتشکل است از کالاها و خدماتی که بنگاههای اقتصادی به خانوارها برای نیازهای مصرفی تحویل می دهند.



شکل ۲ـ ۱. مدار اقتصادی ساده
(اقتصاد غیر پولی)

۸. فکر جریان درمقابل اندیشهٔ ذخیره قرار دارد: ذخیره آنچه را در زمان معین وجود دارد به نمایش می گذارد، درصورتی که مفهوم نخست آنچه را طی دورهٔ معینی اززمان درجریان است ارائه می دهد.

مدار واقعی که بدین صورت ارائه شده است می تواند به شکل زیر خلاصه شود: بنگاههای اقتصادی خانوارها را به منزلهٔ عوامل تولید به کار می گیرند ودر مقابل خدمات، پاداش جنسی به صورت کالاها و خدمات به آنها می پردازند.

طرحی که بدین سان ترسیم شده، شامل ساده سازیهای متعدد است، ازجمله فرض می کند که تمام تولید بنگاههای اقتصادی به سوی خانوارهایی می رود که قطب را تشکیل می دهند وعمل آنان مصرف این تولید است. درواقعیت پچیده تر، بخشی ازتولید عبارت است ازکالاهای تولیدی یا سرمایهٔ فنی که خود بنگاههای اقتصادی از آنها استفاده می کنند.

بند ۲. مداراقتصادی، در یك اقتصاد پولی: جریانهای پولی

کارکرد یك اقتصاد به صورت واقعی امکان پذیر است اما زندگی اقتصادی چون به سطح توسعهٔ معین برسد، توسل همه‌سویه به پول الزامی می شود. تقسیم کار و تخصص فعالیتها لزوماً موجب مبادله می شود، اما این مبادله، به نوبهٔ خود، مسئله عدم تلاقی آرزوها میان اطراف مبادله‌گر را مطرح می سازد: نظام مبادلهٔ کالا در برابر کالا ایجاب می کند که هر کس بخواهد کالایی را که اضافه تولید برده است با کالای دیگر معاوضه کند، طرف ذیعلاقهٔ دیگرِ نسبت به این محصول را ملاقات کند، مبادلات نمی تواند دوجانبه باقی بماند؛ اقتصاد چون به توسعه گرایش پیدا کند، چندجانبه می شود، ولی به دخالت ابزار واسطهٔ مبادلات، یعنی پول، نیازمند می شود.

به طور خلاصه، پول سه کار عمده انجام می دهد:

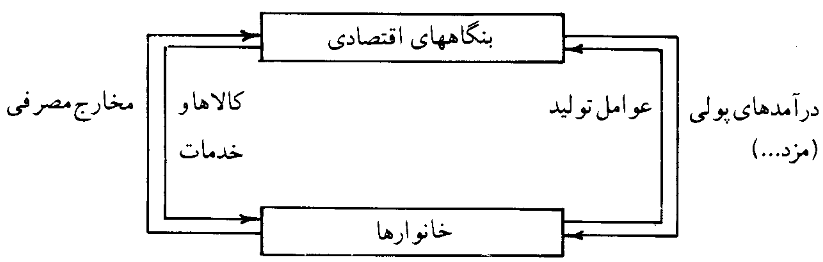
— به عنوان ابزار، اندازهٔ ارزش مبادلات کالاهای مختلف را آسان می سازد؛
— به شکل پولهای مسکوك، پول اعتباری (اسکناسهای بانك)، پول تحریری (وجوه سپرده های دیداری ثبت در دفاتر بانکها و خزانه، سپرده های درگردش به صورت چکها و واریزها یك وسیلهٔ خرید است)؛

ـــ قادر است نقش اندوختهٔ ارزش را ایفا کند: اگر خریدها سریعاً درآمدهای پولی را دنبال نکند، این درآمدها پس انداز می گردد و به منظور یك استفادهٔ خارجی نگاهداری می شود. پول، متفاوت با دیگر کالاها، نقدینگی عالی را تشکیل می دهد.

گذار از اقتصاد غیر پولی به اقتصاد پولی دونتیجهٔ زیر را به بار می آورد:

ـــ جریانهای واقعی که کالاها و خدمات تشکیل داده اند برحسب پول ارزیابی می شود؛

ـــ جریانهای پولی با جریانهای واقعی جفت می شوند و با *درآمدهای پولی* وصولی خانوارها به هنگام مبادلهٔ خدماتی که برای بنگاههای اقتصادی انجام می دهند، مطابقت می کنند. خانوارها از این درآمدها پس از وصول به شکل *مخارج پولی* برای خرید تولید استفاده می کنند. شکل ۲ـ۲ این مدار دوگانه را نشان می دهد. جریانهای واقعی به شکل سهمهای واقع در درون تصویر نمودار می شود؛ جریانهای پولی را سهمهای خارجی ارائه کرده اند.



شکل ۲ـ۲. مدار اقتصادی ساده
(اقتصاد پولی)

چهار جریانی که شامل مدار دوگانه است می تواند به صورت زیر طبقه بندی شود:

ــ جریانهای واقعی: جریان شمارهٔ ۱، خدمات تولیدی را نشان می‌دهد که خانوارها برای بنگاههای اقتصادی یا عاملان تولید انجام داده‌اند.
جریان شمارهٔ ۲، ارزش کل تولید یا *محصول ملی* (PN) را نشان می‌دهد.
ــ جریانهای پولی: جریان شماره ۳ توسط ارزش کل درآمدهای پرداختی در مقابل سهم عوامل تولید یا *درآمد ملی* (RN) تشکیل شده است.
جریان شمارهٔ ۴ ارزش کل مخارج خانوارها را برای خرید تولید یا *خرج ملی* (DN) اندازه‌گیری می‌کند. خانوارها درآمد ملی را برای خرید محصول ملی خرج می‌کنند. محصول ملی، درآمد ملی و خرج ملی را، چنانکه در حسابداری ملی معمول است، کمیتهای کلی می‌نامند، یعنی مقادیر اقتصادی که بنابر ابعاد خود خصوصیات یك اقتصاد را مشخص می‌کنند. این کلها (محصول ملی، درآمد ملی و خرج ملی)، در *مدار سادهٔ* مقادیر اقتصادی متفاوت با یکدیگر نیستند. در واقعیت، همان جریان دایره‌ای را به نمایش می‌گذارند که از سه دیدگاه مختلف محصول، درآمد و خرج درك می‌شدند.
به دیگر سخن، منظور همان جریان دایره‌ای است که در مراحل مختلف گردش مورد نظر بوده است. مدار پولی در قسمت خروجی قطب بنگاههای اقتصادی، درآمد ملی نامیده می‌شود (جریان شمارهٔ ۳)؛ چون به سوی چپ ودر جهت مدار پولی تغییر مکان کنیم، جریان درآمد ملی به خرج ملی تبدیل می‌یابد (جریان شمارهٔ ۴)، سرانجام، هنگامی که جریان خرج ملی در قطب بنگاههای اقتصادی داخل می‌شود، درست مابازای پولی محصول ملی را ارائه می‌دهد.
تحلیل مدار آشکار می‌کند که میان چهار جریان مورد تحلیل درونْ وابستگی وجود دارد: مدار به شرطی وجود دارد که چهارجریان یکجا گرد آیند. مثلا نمی‌توان جریان شمارهٔ ۳ (درآمد ملی) را بدون حذف جریان شمارهٔ ۴ (مخارج مصرفی) حذف کرد. درونْ وابستگی کامل جریانها مسئلهٔ مداربسته را پیش می‌کشد.

قسمت دوم

مدار پیچیده

مداری که در قسمت اول شرح دادیم مدار بسیار ساده‌ای بر پایهٔ فرضیه‌های ابتدایی بوده است. قسمت دوم، با حذف برخی از این فرضیه‌ها طرح تازه‌ای از مدار واقعیتر پیشنهاد می کند. بندهای بعدی یکی پس از دیگری عملیات پس اندازوسرمایه‌گذاری (بند ۱) و نقش ادارات (بند ۲) و نهادهای مالی (بند ۳) و در پایان روابط با خارجه (بند ۴) را در طرح ادغام می کنند.

بند ۱. عملیات پس انداز و سرمایه‌گذاری

مدار ساده به نارسایی شدیدی دچار است. این مدار یك نوع اساسی از عملیات، یعنی عملیات سرمایه را که منتهی به تشکیل کالاهای تولیدی (ماشینها، ابنیه و تجهیزات تولیدی) می شود، نادیده می گیرد. و اما، در هر اقتصاد تشکیل این کالاها مستلزم دوگونه عملیات است، یکی عملیات پس اندازودیگری عملیات سرمایه‌گذاری. این عملیات باید از نو در طرح جدید فعالیت اقتصادی وارد شود:

الف) عملیات پس انداز

طرح پیشین چنین فرض می کرد که کلیهٔ درآمد به مصرف تخصیص یافته است. اگر RN را درآمد ملی و C را مصرف کلی بنامیم، مدار اولیهٔ اتحاد زیر را تأیید می کند:

$$RN \equiv C$$

اما، درواقعیت اقتصادی، بخشی ازدرآمد ازمصرف کسر وپس اندازمی شود. بنابراین پس انداز به منزلهٔ انصرافی از مصرف تعریف می شود. اتحاد بالا با احتساب پس انداز E تغییر می یابد و به صورت زیر درمی آید:

$$RN \equiv C+E$$

ب) عملیات سرمایه‌گذاری

طرح پیشین فرض می کرد که تولید و خرج فقط دربارهٔ کالاهای مصرفی صورت می گرفت و نه در مورد کالاهای تولیدی[۹]. بدین قرار ملاحظه می شود که درآمدهایی که در خانوارها توزیع شده است توسط عناصر اخیر برای خرید کالاهای مصرفی، تنها نوع کالاهایی که بنگاههای اقتصادی تولید کرده‌اند، مورد استفاده قرار می گرفت. اگر خرج ملی را DN و مصرف کل را C بنامیم، مدار اولیه به اتحاد زیر می رسید:

$$DN \equiv C$$

اگر در دید محصول قرار گیریم و دیگر در دید خرج نباشیم، اتحاد به صورت زیر درمی آید:

$$PN \equiv C$$

به دیگر سخن، محصول ملی فقط برای مصرف می بود و تنها کاربرد مصرف می داشت.

در واقعیت، خرج ملی به دو مورد تخصیص پیدا می کند:

— از یک سو، از خریدهایی به منظور ارضای نیازهای جاری تشکیل شده است: این مصرف (C) است؛

— از سوی دیگر، از خریدهایی به منظور تشکیل کالاهای سرمایه‌ای و کالاهای تولیدی تشکیل شده است: این خریدها نیز عملیات سرمایه‌گذاری نامیده می شود. سرمایه‌گذاری (I) را می توان به منزلهٔ جمع کالاهای سرمایه‌ای تعریف کرد. دراین صورت اتحاد بدین صورت درمی آید:

$$DN \equiv C+I$$

همین طور، در دید محصول، اتحاد به صورت زیر درمی آید:

$$PN \equiv C+I$$

۹. ن. ك صفحهٔ ۴۷.

محصول ملی از کالاهای مصرفی و کالاهای تولیدی (سرمایه‌گذاری) ترکیب می‌یابد.

دو نوع عملیات سرمایه‌گذاری وجود دارد:

۱. عملیاتی که *سرمایه‌گذاریهای* موسوم به تعویض را تأمین می‌کنند.

سرمایه‌گذاریهای تعویض این هدف را دارند که فرسودگی حاصله در سرمایهٔ فنی را به هنگام تشکیل محصول ملی جبران کنند. سرمایهٔ فنی از منابع نقصان‌ناپذیرتر تشکیل نشده است. به این ترتیب، ماشینها فرسوده می‌شوند یا از پسند روز می‌افتند (کهنگی). این کاهش ارزش سرمایه توسط عملیات استهلاك درك شده است. استهلاك عمل حسابدار بوده و عبارت است از اینکه در محاسبهٔ قیمت تمام شدهٔ محصولاتی که بر اثر استعمال یك سرمایه ایجاد شده است مبلغی برای جبران فرسودگی بطی یا سریع و تخریب احتمالی یك سرمایه پیش‌بینی کند. این مبلغ خرید کالاهای تولیدی جایگزین سرمایهٔ مستعمل یا افتاده از پسند روز (سرمایه‌گذاریهای تعویض) را امکان‌پذیر می‌سازد.

۲. عملیاتی که ایجاد تجهیزات اضافی (*سرمایه‌گذاری خالص*) را به انجام می‌رسانند.

در دنیای روبه‌رشد، همهٔ ملتها نه فقط داعیه دارند محصول ملی را درسطح رسیدهٔ پیشین حفظ کنند، بلکه آن را افزایش هم بدهند. بدین منظور بسنده نیست که به استهلاك عمل کنیم، بلکه باید بر ذخیرهٔ موجود با سرمایه‌گذاری خالص بیفزاییم.

درنتیجه، برای آنکه یك اقتصاد در حال رشد بماند، لازم است هر سال بخشی از محصول ملی مصرف نشود و اندوخته گردد، یعنی به میزانی برابر با سرمایه‌گذاری ناخالص[۱۰]، یا مساوی با میزان سرمایه‌گذاری خالص و وجوه

۱۰. یك کمیت کلی هنگامی *خالص* گفته می‌شود که پس از کسر استهلاك سرمایه محاسبه شود؛ مثال: استهلاك ـ I ناخالص = I خالص.

یك کمیت کلی موقعی *ناخالص* است که پیش از کسر استهلاك محاسبه شده باشد.

استهلاك، پس انداز شود:

وجوه استهلاك + I خالص = I ناخالص

بند ۲. پذیرش و ورود مجدد ادارات عمومی در طرح

ادارات عمومی شامل دولت و دنباله‌های آن (بیمهٔ اجتماعی، جوامع عمومی و جز اینها) هستند. ادارات با سه نوع عملیات مدار اقتصادی را پیچیده می سازند:

۱. ادارات در تشکیل محصول ملی و درآمد ملی مشارکت دارند.

۲. ادارات به برداشتهای مالیاتی اقدام می کنند. مالیاتهای مستقیم از درآمد ملی به مقادیر تصاعدی بنا بر اهمیت درآمدهایی که برآنها تعلق گرفته‌اند، برداشت می کنند. مالیاتهای غیرمستقیم از طریق غیرمستقیم افزایش قیمتها، از مؤدیان پول می گیرند (مثال: اگر محصولی به ارزش ۱۰۰ فرانك مشمول ۲۰٪ مالیات بر ارزش افزوده شود، خریدار ۱۲۰ فرانك می پردازد و فروشنده ۲۰ فرانك به دولت واریز خواهد کرد).

۳. ادارات بر خرج ملی می افزایند.

دو نوع خرج اضافی از عمل ادارات نتیجه می شود:

ــ ادارات کمکهای بلاعوض به سود تولیدکنندگان (بنگاهها یا دربرخی از موارد خانوارها) یا به دیگر ادارات می پردازند. این کمکها به تولیدکنندگان اعطا می‌شود تا بتوانند ارزانتر بفروشند یا به بهره‌برداری با ضرر ادامه بدهند (کمکهای بهره‌برداری) و یا به سرمایه‌گذاری مبادرت ورزند (کمکهای تجهیزاتی).

ــ ادارات به مخارج کارکرد (اثاثهٔ اداره و جز اینها) و نیز به مخارج سرمایه‌گذاری (ابنیه، کارهای عمومی و جز اینها) اقدام می کنند. مخارج اخیر برای تأمین توسعهٔ بخش عمومی صورت می گیرند. افزون براین، ادارات در توسعهٔ سرمایه‌گذاریهای بخش خصوصی توسط وامها مشارکت می کنند.

بند ۳. پذیرش و ورود مجدد نهادهای اعتباری در طرح

نهادهای اعتباری جایی است که درآنها پول ایجاد، سپرده و به وام داده می شود. این پول در ماشین اقتصادی به گردش درمی آید و کارکرد آن را آسان می سازند. سازمانهای بانکی و دیگر نهادهای مالی (مثل اعتبار ملکی و اعتبار کشاورزی) ایجاد پول و نیز گردش آن را سازمان می‌دهند و دراختیار و نظارت می گیرند.

نقش نهادهای اعتباری در مدار اقتصادی تغذیهٔ اقتصاد ازوسایل پرداخت و هدایت جریانهای پولی به سوی عاملانی است که بدان بیشترین نیاز را دارند. این عمل را نهادهای اعتباری می توانند انجام دهند، چون اینان ازمنشاءِ دیگر نهادی (شرکتها و شبه‌شرکتهای غیرمالی)، خانوارها و ادارات وجوه را دریافت می‌دارند. بنابراین، حرکت مضاعفی برقرار می شود؛ یکی نهادهای اعتباری را ازحیث پول تغذیه می کند؛ و از «سایر بخشها»[11] به نهادهای اعتباری می‌رود؛ دیگری، در جهت معکوس، به نهادهای اعتباری امکان می‌دهد تا پول را به «سایر بخشها» برسانند:

ــ *تغذیهٔ پولیِ نهادهای اعتباری*: بنگاههای اقتصادی، خانوارها و ادارات، پس‌انداز نقدینهٔ خود را در حسابهای سپرده نزد سازمانهایی مانند بانکها، حسابهای جاری پستی یا صندوقهای پس‌انداز می گذارند.

ــ *تغذیهٔ پولیِ «دیگر بخشهای نهادی»*: این امر می تواند از یك برگردان سادهٔ سپرده‌ها توسط نهادهای اعتباری به سپرده‌گذاران نتیجه شود، اما، این برگردان ساده، گاهی برای بنگاههای اقتصادی حتی به خانوارها کفایت نمی کند؛ ممکن است بنگاههای اقتصادی در پایان ماه نیازمندیهای خزانه یا تمایل به سرمایه‌گذاری داشته باشند؛ همین‌طور، خانوارها می‌توانند برای نیازهای جاری یا سرمایه‌گذاریهای خود (خرید مستغلات) مبالغی پول اضافه بر موجودیهای خود بخواهند.

۱۱. دیگر بخش*های* نهادی عبارت اند از شرکتها و شبه‌شرکتهای غیرمالی، بنگاههای بیمه، ادارات عمومی و خصوصی و خانوارها.

نهادهای اعتباری می‌توانند این نیازهای مختلف را با اعتبار، یعنی وامهای پولی به واحدهای گوناگون اقتصادی برآورده سازند.

کارکرد خوب دستگاه پولی مستلزم قواعد سختگیرانه است. در واقع لازم است به قدر کفایت پول برای «بازخرید» تولید در اختیار خود داشته باشند. نارسایی جریانهای پولی نسبت به جریانهای واقعی این خطر احتمالی را دارد که انقباض و کساد اقتصادی به‌بار آورد. همچنین لازم است واحدهای اقتصادی پول بسیار زیاد دراختیار نداشته باشند، زیرا این امر بدانها امکان می‌دهد تا بر تقاضای محصول، فراسوی قدرت دستگاه تولیدی بیفزایند. اگر جریانهای پولی بر جریانهای واقعی بچربد، تورم پدید می‌آید[۱۲].

پذیرش و ورود مجددِ «نهادهای اعتباری» در طرح لزوم تناوب میان جریانهای واقعی و جریانهای پولی را روشن می‌سازد.

بند ۴. پذیرش و ورود مجدد مبادلات با خارجه

اقتصادهای کشورهای سرمایه‌داری[۱۳] توسعه‌یافتهِ در وضع یك اقتصاد بسته به‌سر نمی‌برند و با بقیهٔ دنیا ارتباط دارند، محصولات و خدمات خود را بر پایهٔ قاعدهٔ تقسیم بین‌المللی کار مبادله می‌کنند و بدین سو گرایش دارند که محصولاتی را که امتیاز و برتری خاصی در ساخت آنهاست صادر و محصولاتی را وارد کنند که با هزینهٔ کمتر از هزینهٔ ملی در خارج تولید می‌شوند یا در تولید ملی وجود ندارند. طرح از آنچه شرح داده شد هنوز هم پیچیده‌تر است، زیرا مبادلات با خارجه نه فقط دربارهٔ کالاها و خدمات بلکه در مورد سرمایه‌ها نیز صورت می‌گیرد.

پذیرش خارجه (بقیهٔ دنیا در روش گستردهٔ حسابداریِ ملی) را این واقعیت

۱۲. تورم از خلال پدیدهٔ ترقی سطح عمومی قیمتها مشاهده می‌شود، حال آنکه انقباض از خلال نزول غالب قیمتها درك می‌گردد.

۱۳. این دقت به عمل آمده است، زیرا کشورهای مترقی تاکنون از اینکه مبادلات خود را با بقیهٔ دنیا براساس نظام بین‌المللی کار بگذارند، امتناع می‌ورزند.

بیان می‌کند که بخشی از جریانهای واقعی و جریانهای پولی ملی به سوی کشورهای خارجی منحرف شده است.

مدار اقتصادی که هم اکنون به شرح آمد، با وجود پیچیدگیهایی که در قسمت دوم پدید آورده، بسیارساده باقی مانده و با این همه کافی است تصور ساده‌ای از طرز کار مجموعهٔ اقتصاد به دست دهد.

قسمت سوم

سهم حسابداری ملی در تحلیل مدار اقتصادی

کمیتهای کلی یا کلهای مختلف که در دو قسمت پیشین ارائه شده اند مفاهیم ذهنی نیستند و در حسابداری ملی به رقم درآمده اند[۱۴].

فعالیت اقتصادی ملی ناشی از عملیاتی است که مجموعهٔ شرکت کنندگان در فعالیت اقتصادی ملی انجام داده اند. این عملیات در حسابهای عملیات تجزیه و تحلیل گردیده، از طریق حسابهای واحدهای اقتصادی از نو گروه بندی شده اند. در پایان بر اساس این حسابها می توان جدولهای ترکیبی را ارائه و کمیتهای کلی را محاسبه کرد.

بند ۱. حسابهای عملیات

مجموعهٔ عملیات در سه گروه تجزیه شده است:

- عملیات دربارهٔ کالاها و خدمات؛
- عملیات توزیع؛
- عملیات مالی.

14. C.F. B Brunhes, Présentation de la comptalilité nationale française, 6'ed., INSEE, 1977.

الف) عملیات دربارهٔ کالاها و خدمات

این عملیات در یك حساب *کل عملیات* دربارهٔ کالاها و خدمات ثبت شده اند و در نتیجه می توان جریان کلی محصولات را از آغاز تا انجام دنبال کرد.

این عملیات مختلف، منابع یا مصارف را برای واحدهای اقتصادی تشکیل می دهند: منابع، مصارف را تغذیه می کند و از آنجا یك تساوی محاسباتی برای هر نوع مهم به دست می آید که همیشه برقرار است؛

مصارف = منابع

در منابع موارد زیر ثبت شده است:

- منابع داخلی، یعنی تولید ناخالص داخلی؛
- منابع خارجی، یعنی واردات.

در قسمت مصارف موارد زیر ثبت شده است:

- مصارف داخلی: مصرف و سرمایه‌گذاری؛
- مصارف خارجی: صادرات

اول ـ محصول ناخالص داخلی، منابع اساسی اقتصاد ملی. محاسبهٔ محصول ناخالص داخلی مستلزم تشخیص تولید تجاری از تولید غیرتجاری و نیز ثبت فعالیت تولیدی در حسابداری بر پایهٔ مفهوم ارزش افزوده است.

۱. *تولید تجاری و تولید غیرتجاری.* تولید، فعالیت اقتصادی است که از لحاظ اجتماعی *واحدهای مقیم*[۱۵] آن را سازمان داده اند و عبارت است از ایجاد کالاها و خدمات بر اساس عوامل تولیدی (کار، سرمایه و منابع طبیعی) که در بازار خریداری شده اند. دو روش گستردهٔ حسابداری ملی، تولید تجاری و تولید غیرتجاری را در بطن این تولید تشخیص می دهیم. اسلوب گستردهٔ حسابداری ملی، مفهوم تولید مورد پذیرش و ثبت در اسلوب قدیمی را «گسترده» است، زیرا

۱۵. مقیم، در فرانسه، اشخاص یا بنگاههای اقتصادی تلقی می شوند که به مدت طولانی به اقتصاد فرانسه پیوسته می مانند.

در آن حالت، تولید به کالاها و خدمات مورد مبادله در یك بازار یا قابل مبادله در آنجا محدود می شد. این دریافتِ محدودِ سازنده این عیب عمده را عرضه می کرد که حسابداری ملی سهم ادارات را نفی می نمود. زیرا به طور کلی، خدماتی که اینان انجام می‌دهند، در معرض فروش قرار نمی گیرند. بنابراین، برای آنکه تحلیل دقیقتری از نقش مجموعهٔ بخشهای نهادی امکان‌پذیر شود تشخیص و تفکیك کالاها و خدمات تجاری ازیك سو و خدمات غیرتجاری از سوی دیگر، پذیرفته شده است.

اغلب کالاها و خدمات می تواند به فروش برسد، یعنی در بازار و به قیمت معین مبادله گردد. تولید این کالاها و خدمات هنگامی *تجاری* گفته می شود که قیمت آنها دست کم هزینهٔ تولید را بپوشاند. برحسب قرارداد، کلیهٔ کالاها به منزلهٔ تجاری تلقی می شود.

برعکس، برخی خدمات به رایگان یا درعوض مشارکتی کمتر ازهزینهٔ تولید آنها تحویل شده و تولیدشان *غیرتجاری* تلقی می گردد. کلیهٔ کالاها تجاری است، حال آنکه خدمات ممکن است تجاری (آگهیهای تجاری) یا غیرتجاری (پلیس) و یا گاهی تجاری و زمانی غیرتجاری (آموزش، بهداشت و تندرستی) باشند.

تولید تجاری را مجموعهٔ بخشهای نهادی می تواند فراهم کند؛ با این همه، روشن است که ادارات عمومی و خصوصی، در اساس، خدمات تجاری تهیه می کنند. بنابر قاعدهٔ کلی، تولید تجاری به قیمتهای بازار ارزیابی می شود. تولید غیرتجاری ادارات عمومی و خصوصی به طور قراردادی بر پایهٔ هزینه‌های مستقیم تصدی این خدمات (مصارف واسطه‌ای، پاداش مزدبگیران و...) معین می شود[۱۶].

۲. *ارزش افزوده*. برای تعیین ارزش تولید بجاست مبلغ کل کالاها و خدماتی

۱۶. خانوارهایی که مستخدم خانگی به خدمت می گیرند، به حساب خودشان، به منزلهٔ خدمات تجاری تلقی می شوند. این خدمات براساس پاداشهایی که پرداخته می شود، اندازه گیری می گردد.

که تولید شده است موردنظر قرار نگیرد، بلکه به تفاوتِ میان ارزش کالاها و خدماتی که تولید شده و ارزش کالاها و خدماتی که در فراگرد ساخت به کار رفته‌اند، توجه به عمل آید. این تفاوت، *ارزش افزوده* نامیده می شود. برای درك بهتر این عنصر محاسبه، در سطح یك شاخهٔ تولیدی (مثلا منسوجات) جای می گیریم[۱۷].

در نگاه نخست، محاسبهٔ تولید شاخهٔ منسوجات ساده است. اگر شاخهٔ منسوجات محصولاتی به ارزش ۱۰۰۰۰ میلیون فرانك تولید کرده است، تولید کل آن ۱۰۰۰۰ میلیون فرانك به نظر خواهد آمد[۱۸]. بدین قرار، این نکته فراموش می شود که برای دستیابی به محصولاتی به ارزش ۱۰۰۰۰ میلیون فرانك، شاخهٔ منسوجات ۳۰۰۰ میلیون فرانك مواد اولیه، محصولات نیمساخته یا نیرو به کار برده است که در فراگرد تولیدی تخریب یا تبدیل شده‌اند.

این محصولات همچون *مصارف واسطه‌ای* به نظر می آیند زیرا، این مصارف در ایجاد کالاهای جدید به کار رفته است. برای اندازه گیری سهم تولیدیِ فقط یك شاخهٔ منسوجات، لازم است از ارزش ظاهری محصولات (۱۰۰۰۰ میلیون فرانك)، مصارف واسطه‌ای (۳۰۰۰ میلیون فرانك) کسر شود. در این صورت رقم ۷۰۰۰ میلیون فرانك به دست می آید که *ارزش افزودهٔ* شاخهٔ منسوجات نامیده می شود. مفهوم ارزش افزوده خاصیت بنیادی زیر را دارد: ارزش افزوده مقداری جمع پذیر یا تجمع پذیر است، یعنی ممکن است برای دستیابی به ارزش افزودهٔ کلی فعالیت ملی، ارزشهای افزودهٔ هر یك از شاخه‌های تشکیل دهندهٔ فعالیت ملی (نیرو، کشاورزی، منسوجات و...) را جمع زد یا به صورت یك کل درآورد.

در سطح کلی، سهم تولیدی فقط بر پایهٔ ارزش افزوده می تواند اندازه گیری

۱۷. یك شاخهٔ تولیدی به منزلهٔ مجموعه‌ای از فعالیتها تعریف می شود که یك گروه از محصولات (محصولات منسوجات) تولید می کنند.

۱۸. داده‌ها غیرواقعی است.

شود. اگر برای اندازه‌گیری این سهم، حسابداران مفهوم دیگری مثلا ارزش کل تولید شامل مصرف واسطه‌ای را درنظر می گرفتند، درمحاسبه، کاربرد مضاعف را وارد می کردند. در مثال پیشگفته (ارزیابی تولید منسوجات)، نیروی برق را دوبار، یك بار به عنوان تولید شاخهٔ نیرو و بار دیگر به عنوان مصرف واسطه‌ای برق در شاخهٔ منسوجات به حساب می آوردند.

درنتیجه، این ارزش افزودهٔ شاخه است که تعیین سهم مشارکت در تولید را امکان‌پذیر می سازد وبه همین صورت، جمع ارزشهای افزودهٔ کلیهٔ شاخه‌هاست که فعالیت ملی را بهتر مشخص می کند. بنابراین، جمع کلیهٔ ارزشهای افزوده به وجه احسن تولید کل را که *محصول ناخالص داخلی* باشد، نشان می دهد. تحت این مفهوم، محصول واحدهای افراد مقیم در سرزمین فرانسه موردنظر است. این محصول، *ناخالص* است، زیرا بدون اقدام به کسر استهلاك ارزیابی شده است. از آنجا چنین داریم:

ارزش افزوده مساوی است با ارزش کالاها و خدمات تولید شده منهای ارزشهای مصارف واسطه‌ای.

محصول ناخالص داخلی مساوی است با جمع ارزشهای افزودهٔ کلیهٔ شاخه‌ها
به اضافهٔ حقوق و عوارض بر واردات[۱۹]
به اضافهٔ مالیات بر ارزش افزودهٔ محصولات[۲۰].

محصول ناخالص داخلی کمیتی کلی است که برای اندازه‌گیری رشد گذشتهٔ

۱۹. حقوق و عوارض بر واردات، ضمن اینکه جزئی ازمحصول ناخالص داخلی رابا همان عنوان «مالیاتهای دیگر» تشکیل می‌دهند، در ارزش افزودهٔ کلی جای ندارند. بنابراین، برای محاسبهٔ محصول ناخالص داخلی باید به رقم اخیر افزوده شوند.

۲۰. چون مالیات برارزش افزوده کسر کردنی بوده وبه منزلهٔ پرداختی ازسوی خریدار کالاها تلقی شده، تولید پس ازوضع مالیات بر ارزش افزوده در حسابداری ثبت گردیده است. از آنجا، برای محاسبهٔ محصول ناخالص داخلی، میزان مالیات برارزش افزوده، شامل محصولات باید به ارزش افزودهٔ کلی اضافه شود.

اقتصاد فرانسه و نیز برای اقدام به پیش‌بینیهایی در چارچوب برنامه‌ریزی فرانسه مورد استفاده قرار گرفته است.

حسابهای ملت که برای سال ۱۹۷۸ انتشار یافته، برای محصول ناخالص داخلی ارزش عددی زیر (به میلیارد فرانك) را فراهم می‌آورد:

کالاها و خدمات تجاری	۱۸۵۸
خدمات غیرتجاری	۲۷۰
محصول ناخالص داخلی	۲۱۲۸

دوم ـ *مصرف، سرمایه‌گذاری و کاربرد اساسی فعالیت تولیدی*. محصولاتی که از فعالیت مولد نتیجه می‌شوند به دو مورد تخصیص پیدا می‌کند:

ـــ برخی به مصرف اختصاص می‌یابد؛

ـــ برخی دیگر اندوخته می‌شود و به سرمایه‌گذاری اختصاص می‌یابد.

۱. مصرف. مصرف واسطه‌ای را از مصرف قطعی تشخیص می‌دهیم. مصرف واسطه‌ای، یعنی مصرفی که به منظور تولید کالا انجام گرفته، چنانکه دیده‌ایم، به هنگام محاسبهٔ ارزش افزوده حذف می‌شود. مصرف قطعی یا خرید کالاها و خدمات مورد استفاده برای ارضای نیازمندیهای مصرف کننده، بدون شرکت در افزایش تولید[۲۱] ارائه می‌شود. مصرف قطعی کالاها و خدمات تجاری، به طور کلی، به حساب خانوارها گذاشته شده است؛ دیگر بخشهای نهادی که همه واحدهای تولیدکننده‌اند فقط مصارف *واسطه‌ای* کالاها و خدمات تجاری دارند. برعکس، ارزیابی مصرف خدمات غیرتجاری، درحدودی که همیشه نتوان افراد

۲۱. از نظر حسابداری کنونی، کلیهٔ کالاهای خریداری عاملان مصرف کننده، حتی اگر مدت فرسودگی آنها به درازا بکشد (اتوموبیل، یخچال و جز اینها)، ازمدار اقتصادی ناپدید می‌شود، اما حذف اینان مسائل ازدحام و آلودگی را مطرح می‌سازد.

ذینفع خدمات را مشخص کرد. مشکل است[۲۲].

حسابهای ملت برای ۱۹۷۸ ارزش عددی زیر را به دست می‌دهد:

مصرف قطعی: ۱۶۳۵ میلیارد فرانك.

۲. *سرمایه‌گذاری*. بنا به تعریف[۲۳]، سرمایه‌گذاری از مجموعهٔ کالاهای غیرتجاری تشکیل شده است. حسابداری ملی سه نوع سرمایه‌گذاری به دست می‌دهد:

- *وجوه استهلاك*، به منظور جبران فرسودگی یا کهنگی سرمایه‌های موجود؛
- *سرمایه‌گذاریهای خالص* یا ایجاد تجهیزات اضافی.

بر این دو نوع سرمایه‌گذاری که پیشتر در صفحهٔ ۳۶ خاطرنشان شده، نوع سومی به نام تغییرات ذخایر، برای شمارش کلیهٔ عملیات جز مصرف باید افزوده شود.

- *تغییرات ذخایر*: «ذخایر را می‌توان به منزلهٔ محصولاتی تعریف کرد که در بنگاههای تولیدکننده یا استفاده کنندگان و نیز نزد بازرگانان به منظور استفاده یا فروش آینده نگاهداری می‌شوند»[۲۴].

به این ترتیب، ذخایر همانا مصرف مؤخر برخی از کالاها را نشان می‌دهند و به کمیت کلی مصرف که شامل خرید فوری کالاهای با دوام اند یا بادوام نیستند، نمی‌توانند تخصیص یابند. ذخایر به صورت تغییرات، یعنی تفاوت در حجم ذخایر میان آغاز و پایان سال ثبت می‌شود.

وجوه استهلاك، سرمایه‌گذاری خالص، به اصطلاحِ حسابداری ملی فرانسه، در تشکیل سرمایهٔ ثابت ناخالص گروه‌بندی می‌شود.

۲۲. توضیحی است براینکه تولید غیرتجاری یك دستگاه فقط جزئاً در مصرف قطعی خانوارها وجود دارد (پرداختهای جزئی که به صورت مابازای تهیهٔ خدمات جمعی انجام گرفته است). بقیهٔ این تولید غیرتجاری به طور قراردادی به مصرف قطعی ادارهٔ مربوطه تخصیص یافته است.

۲۳. ن. ك صفحه ۵۱؛ اگر $PN=C+I$ و $I=PN-C$ باشد.

۲۴. تعریف حسابداری ملی فرانسه.

تشکیل سرمایهٔ ثابت ناخالص در سال ۱۹۷۸ به ارزش زیر می‌رسد:
تشکیل سرمایهٔ ثابت ناخالص مساوی است با سرمایه‌گذاری خالص
به‌علاوهٔ وجوه استهلاك
مساوی است با ۴۵۸ میلیارد فرانك
تغییرات ذخایر به تشکیل سرمایهٔ ثابت ناخالص در سال ۱۹۷۸، یعنی
یك سرمایه‌گذاری به ارزش کل
۴۵۸+۲۳= تغییرات ذخایر + تشکیل سرمایه ثابت ناخالص = I کل
۴۸۱ میلیارد فرانك =

افزوده می‌شود.
چهاردستهٔ عمده عامل اقتصادی این انواع مختلف سرمایه‌گذاری را انجام می‌دهند:

— شرکتها و شبه شرکتهای غیرمالی بویژه با خرید ابنیه یا تجهیزات سرمایه‌گذاری می‌کنند؛
— نهادهای اعتباری و بنگاههای بیمه هنگامی سرمایه‌گذاری می‌کنند که کالاهای ضروری (ابنیه و ماشین آلات) را برای کارکرد خود خریداری و مخارج سنگین نگهداری اینان را تأمین می‌نمایند؛
— ادارات هنگامی سرمایه‌گذاری می‌کنند که کالاهای مورداستفاده و استعمال در اجرای مساعی جمعی ملی (مدارس، جاده‌ها و جز اینها) را خریداری و مخارج سنگین نگهداری را تأمین می‌کنند و بدین ترتیب تجهیزات جمعی را فراهم می‌آورند.
— خانوارها در مقام کارآفرینان فردی برای تأمین کارکرد بنگاههای خود سرمایه‌گذاری می‌کنند: خانوارها، به غیر از کارآفرینان فردی، هنگامی سرمایه‌گذاری می‌کنند که نقاط مسکونی را خریداری و مخارج سنگین نگهداری آنها را تامین کنند.

سوم ـ *معاملات بین‌المللی*. تعادل محاسباتی، در واقعیت اقتصادی، تنها

براساس منابع و کاربردهای داخلی تأمین نمی شود. به منظور دستیابی بر تمامی منابع داخلی، لازم است منابع به صورت محصولات خالاجی (واردات) به منابع ملی افزوده شود و برای دستیابی بر تمامی کاربردهای داخلی باید کاربردهای محصولات فرانسه در خارجه (صادرات) به کاربردهای ملی اضافه گردد.

چهارم ـ ترکیب عملیات: تعادل منابع و کاربردها. معادلهٔ محاسباتی تعادل میان تمامی منابع و تمامی کاربردها می تواند بر پایهٔ تساوی زیر برقرار شود:

منابع مساوی است با کاربردهای (واسطه‌ای و قطعی) کالاها و خدات

یعنی:

تولید به علاوهٔ واردات مساوی است با مصرف واسطه‌ای و مصرف قطعی به علاوهٔ سرمایه‌گذاری به علاوهٔ صادرات.

یا:

$$P+M=C_i+C_f+I+X$$ [۲۵]

معادلهٔ محاسباتی تعادل را با جنبهٔ ترکیبی بیشتر می‌توان با ورود وثبت محصول ناخالص داخلی (جمع ارزشهای افزوده) در منابع به دست آورد و این امر امکان می‌دهد تا کاربردهای واسطه‌ای (مصارف واسطه‌ای) حذف شود. از آنجا تساوی زیر حاصل می شود:

منابع مساوی است با کاربردهای (قطعی) کالاها و خدمات

یعنی:

محصول ناخالص داخلی به علاوهٔ واردات

مساوی است با مصرف به علاوهٔ سرمایه‌گذاری به علاوهٔ صادرات.

یا:

$$PIB+M=C+I+X$$

برای سال ۱۹۷۸ رقم زیر به دست می آید:

۲۱۲۸+۴۱۳=۱۶۳۵+۴۸۱+۴۲۵

۲۵. در تساوی بالا P، تولید، M، واردات، C_i مصرف واسطه‌ای و C_f مصرف قطعی است.

جدول ۲ـ۲ منابع و کاربردهای کالاها و خدمات را در سال ۱۹۷۸ نشان می دهد. تعادلی که پدیدار می شود یك تعادل محاسباتی است که بجاست از تعادل اقتصادی تشخیص داده شود. تعادل محاسباتی لزوماً به *اعتبار گذشته* پدید می آید، اما این تعادل از خلال نوسانات اقتصادی و پولی به دست آمده است.

ب) عملیات توزیع

این عنوان، عملیات زیر را در بر می گیرد و این عملیات توزیع ارزش افزوده میان عاملان و نیز توزیع مجدد درآمدها و ثروت را معین می کنند. مجموعهٔ علمیات توزیع به دودسته تقسیم می شود: انتقالات جاری و انتقالات سرمایه.

اول ـ انتقالات جاری. این انتقالات، ازلحاظ عددی، مهمترین جزءِ عملیات توزیع را تشکیل داده و توزیع مجدد ارزش افزوده میان همهٔ بخشها را برای تشکیل درآمد قابل تصرف در بخش را نشان می دهند.

در مرحلهٔ نخست، عملیات توزیعی که مستقیماً در ارتباط با فراگرد تولید ظاهر می شوند، پاداش مزدبگیران (دستمزدها و سهمیه‌های اجتماعی)، مالیاتهای مربوط به تولید (بویژه مالیات برارزش افزوده) و نیز کمکهای بهره برداری است. این کمکها را که ادارات عمومی یا نهادهای جوامعِ اروپایی به واحدهای مقیم می پردازند، امکان می دهد تا هزینه‌های تولید بر پایهٔ قیمتهای فروش پایین تری نسبت به قیمتهای مجاز برقرار شود.

سپس «سایر حقوق بر توزیع درآمدها» متشکل از منابع مالکیت و تصدی (بهره ها، سودهای قابل تقسیم، عواید اجاره داری وسهم کاری) وعملیات بیمه‌ـ خسارات (بیمهٔ آتش سوزی، دزدی و...) و نیز انتقالات به اصطلاح بدون مابازایی می آیند[۲۶]. این دسته شامل مالیاتهای جاری بر درآمد و بر ثروت و نیز سهمیه‌های اجتماعی غیر کارفرمایی است.

دوم ـ انتقالات سرمایه. عملیات توزیع ثروت متشکل از انتقالات سرمایه، از

۲۶. که در جای دیگر نیامده‌اند.

جدول ۲ـ۲. منابع و کاربردهای *کالاها و خدمات تجاری و غیرتجاری در سال ۱۹۷۸*

	سال ۱۹۷۸ کالاها و خدمات تجاری	خدمات غیرتجاری	جمع کل
	ارزش به میلیون فرانک		
محصول ناخالص داخلی[1]	۱۸۵۷۸۲۷	۲۷۰۳۳۵	۲۱۲۸۱۶۲
واردات	۴۱۲۵۲۰		۴۱۲۵۲۰
فروشهای باقیماندهٔ شاخه‌های غیرتجاری ادارات[2]	۲۱۸۱۰	ـ۲۱۸۱۰	
مصرف واسطه‌ای شاخه‌های غیرتجاری ادارات[2]	ـ۹۳۱۴۴	۹۳۱۴۴	
جمع کل منابع	۲۱۹۹۰۱۳	۳۴۱۶۶۹	۲۵۴۰۶۸۲
مصرف قطعی	۱۲۹۲۹۴۷	۳۴۱۶۶۹	۱۶۳۴۶۱۶
تشکیل ناخالص سرمایهٔ ثابت	۴۵۷۵۰۹		۴۵۷۵۰۹
تغییر ذخایر	۲۳۴۰۸		۲۳۴۰۸
صادرات	۴۲۵۱۴۹		۴۲۵۱۴۹
جمع کل کاربردها	۲۱۹۹۰۱۳	۳۴۱۶۶۹	۲۵۴۰۶۸۲

۱. تجزیهٔ محصول کل ناخالص داخلی به محصول ناخالص داخلی تجاری و محصول ناخالص داخلی غیرتجاری براساس این جدول مستلزم این است که تعادل بدین صورت نوشته شود:

ـ برای محصول ناخالص داخلی تجاری (به فرض ۱۸۵۷۸۲۷ میلیون فرانک): محصول ناخالص داخلی تجاری به علاوهٔ واردات مساوی است با مصارف قطعی کالاها و خدمات به‌علاوهٔ مصرف واسطه‌ای شاخه‌های غیرتجاری پس از وضع فروشهای باقیماندهٔ آنها (فروش کالاها و خدمات تجاری که شاخه‌های غیرتجاری به عنوان باقیمانده تولید کرده‌اند)؛

ـ برای محصول ناخالص داخلی غیرتجاری (به فرض ۲۷۰۳۳۵ میلیون فرانک): محصول ناخالص داخلی غیرتجاری به علاوهٔ (مصرف واسطه‌ای منهای فروشهای باقیمانده) شاخه‌های غیرتجاری مساوی است با تولید خدمات غیرتجاری منهای مصرف قطعی خدمات غیرتجاری.

۲. برای آنکه نمایش بیشتر روشن شود، کمیت کلی (مصرف واسطه‌ای منهای فروشهای باقیمانده) شاخه‌های غیرتجاری از سوی منابع، به صورت منابع منفی برای تعادل تجاری ومنابع مثبت برای تعادل غیرتجاری در حسابداری عمل شده است.

مأخذ:

INSEE, *Rapport sur les comptes de la nation, 1978*, t. II, p. 79.

یك سو کمکهای به سرمایه‌گذاری (جوایز و کمکهای مالی) و از سوی دیگر، مالیاتها بر سرمایهٔ وصولی به هنگام جابه‌جایی، تحت عنوان رایگان را در بردارند.

به این ترتیب، عملیات توزیع امکان می‌یابند تا توزیع درآمدهای حاصله از تولید و نیز توزیع مجدد آنها را که ادارات عمومی تأمین کرده‌اند، تشریح کنند. چنین است که مالیاتهای وصولی دولت یا جوامع محلی در بنگاهها (کمکهای مالی بهره‌برداری) یا در خانوارها (کمك مسکن) هدف توزیع مجدد قرار می‌گیرد. همین طور، سهمیه‌های اجتماعی وصولی تأمین اجتماعی ازنو به شکل پرداختهای اجتماعی توزیع می‌شوند. نهادهای اعتباری گاهی در توزیع درآمدها ضمن واریز وجوه بهره و منافع قابل تقسیم مشارکت می‌کنند. سرانجام انتقالات متعدد درآمدها میان فرانسه و بقیهٔ دنیا وجود دارد.

در پایان این عملیات، به نظر می‌آید که برخی ازواحدهای اقتصادی منابعی دراختیاردارند که ازنیازمندیهای آنها تجاوزمی کند: این واحدها *ظرفیت تأمین مالی* دارند، یا برعکس، نیازمندیهایشان ازمنابع بیشتر است. در اینجا*نیاز به تأمین مالی* احساس می‌کنند.

پ) عملیات مالی

برای رعایت تعادل میان عملیات مختلف، لازم است جمع *ظرفیتهای* تأمین مالی مساوی باجمع *نیازهای* تأمین مالی باشد. عاملان کسری‌دارناگزیرند به جست‌وجوی صاحبان اعتبار بپردازند. عملیات مالی امکان می‌دهند تا مجموعهٔ جریانهای مطالبات و دیون موجود میان بخشهای گوناگون نهادی ازنو ترسیم شود. این عملیات مابازای اغلب عملیات روی کالاها وخدمات یا عملیات توزیع را تشکیل می‌دهد، زیرا عملیات اخیر بیشتر اوقات پول و اعتبار را به جریان می‌گذارند. عملیات مالی در سه دستهٔ عمدهٔ زیر ترتیب یافته‌اند:

ـــ اندوخته‌های فنی بیمه که دِیْن شرکتهای بیمه به بیمه‌گذاران است: در واقع، تشکیل این گونه اندوخته‌ها به منزلهٔ جزئی از پس‌انداز بیمه‌گذاران تلقی

می شود که مابازای مالی آن افزایش مطالباتی است که اینان از شرکتهای بیمه دارند.

ـــ اسناد سرمایه‌گذاری در اوراق بهادار که خرید آنها فقط به تصمیم طلبکار بستگی دارد دایر به اینکه ضمن گزینش ازمیان سرمایه‌گذاریهای گوناگون در اوراق بهادار که به او پیشنهاد شده، یك وسیلهٔ پرداخت (وسایل پرداخت بین المللی، مانند پول، سپرده‌های غیر پولی، حواله‌های جنسی قابل معامله، تعهدات و سهام) را خریداری کند؛

ـــ اسناد تأمین مالی ناشی از توافق میان داین و مدیون به عوض انتقال پول، واگذاری کالا، ادای خدمات یا یك عمل توزیع.

بند ۲. حسابهای بخشهای نهادی

برای توصیف کامل، لازم است عملیات در دسته‌های بزرگی از واحدهای اقتصادی گروه‌بندی شود: این کار، هدف حسابهای بخشهای نهادی است (ن. ك. جدول ۲ـ۳). منابع دردست در سمت راست، و کاربردهای این منابع، در سمت چپ ثبت شده‌اند. تساوی میان منابع و کاربردها برای هر حساب با وجود یك ماندهٔ تحقق یافته و حساب متعادل است.

پنج نوع حساب تحلیل، فعالیت عاملان را امکان‌پذیر می سازند:

ـــ *حسابهای تولید*، *ارزش افزوده* را پس از کسر مصرف واسطه‌ای به دست می دهد؛

ـــ *حسابهای بهره‌برداری*، ارزش افزوده را به مخارج مختلف تولید (مزدها و مالیاتهای غیرمستقیم) و به نتیجهٔ *ناخالص بهره‌برداری* تجزیه می کند؛

ـــ *حساب درآمد*، منابع واحدها را پس از پرداخت مخارج و استفاده در جریان هزینه‌های گوناگون می نمایاند. ماندهٔ حساب درآمد *ناخالص قابل تصرف* آنها را تشکیل می دهد؛

ـــ *حسابهای استفاده از درآمد*، در نظر دارد طریقه‌ای را نشان بدهد که درآمد

جدول ۲ـ۳. پیوند میان حسابهای بخشهای نهادی*

کاربردها	منابع
حساب تولید	
مصرف واسطه‌ای.	تولید
ارزش افزودهٔ ناخالص	
حساب بهره‌برداری	
پاداش مزدبگیران.	ارزش افزودهٔ ناخالص.
مالیاتهای مربوط به تولید (به غیر از مالیات بر ارزش افزوده).	کمکهای مالی بهره‌برداری (دریافتی).
مازاد ناخالص بهره‌برداری	
حساب درآمد	
	مازاد ناخالص بهره‌برداری.
درآمدهای ملکی و تصدی (بهره، سود قابل تقسیم واریز شده).	درآمد ملکی و تصدی (بهره، سود قابل تقسیم دریافتی)
عملیات بیمه ـ خسارات.	عملیات بیمه ـ خسارات
دیگر انتقالات جاری.	
مالیاتهای بردرآمد، سهمیه‌های اجتماعی (کمکهای اجتماعی واریز شده).	
درآمد ناخالص قابل تصرف	
حساب استفاده از درآمد**	
مصرف قطعی	*درآمد ناخالص قابل تصرف*
پس‌انداز ناخالص	
حساب سرمایه	
تشکیل ناخالص سرمایهٔ ثابت.	*پس‌انداز ناخالص.*
تغییرات ذخایر انبار.	انتقالات سرمایه‌ای (کمکها به سرمایه‌گذاری، مالیاتهای برسرمایه، دریافتی).
خریدهای خالص اراضی و داراییهای مادی	
انتقالات سرمایه (واریزشده)	
ظرفیت تأمین مالی	یا نیازمندی تأمین مالی

* این جدول برگردانی مصور از پیوند حسابهای بخش شرکتها وشبه‌شرکتهای غیرمالی را نشان می‌دهد.

** در صورت فقدان مصرف قطعی برای شرکتهای مالی و شرکتهای غیرمالی، ماندهٔ حساب استفاده از درآمد با ماندهٔ حساب درآمد یکی انگاشته می‌شود.

ناخالص قابل تصرف به مصرف قطعی و پس انداز خالص تجزیه شود. حساب استفاده از درآمد، اصولا، مورد توجه خانوارهاست، زیرا مصرف قطعی مورد استعمال اساسی آنهاست[۲۷]؛

— *حساب سرمایه*، این پس انداز را در قسمت منابع و استعمال آن برای مقاصد سرمایه‌گذاری (تشکیل ناخالص سرمایهٔ ثابت) را در قسمت کاربردها ثبت می کند. اگر سرمایه‌گذاریها بیشتر از پس انداز باشد، مانده به صورت یك *نیاز تأمین مالی* نمودار می شود و اگر پس انداز بیشتر از سرمایه‌گذاری باشد، *ظرفیت تأمین مالی* پدیدار می گردد؛

— حساب *مالی* نشان می دهد که نیاز تأمین مالی با استفاده از ظرفیت تأمین مالی با چه وسایلی ارضاء می یابد. بنابراین، این حساب سرمایه‌گذاریها در اوراق بهادار، وامها و قرضه‌هایی را ارائه می کند که پس از کسر واریزها و بازیافتها اقدام شده‌اند.

جدول ۲ـ۳، ارتباطات موجود میان حسابهای گوناگون را نشان می دهد: هر حساب منابعی را دریافت می دارد که کاربردها از آنها صورت گرفته است. تفاوت میان کاربردها و منابع مانده‌ای پدید می آورد که منابع حساب بعدی را تغذیه می کند. حسابهای گوناگون، جز حساب اخیر، با واسطهٔ مانده هایشان با یکدیگر ارتباط یافته‌اند. حساب اخیر همانا حساب مالی است، زیرا فقط ظرفیتهای تأمین مالی را ضمن ارائهٔ این امر که چگونه برآورده شده‌اند، در زمینهٔ مالی جابه‌جا می کند.

بند ۳. جدول ترکیبی حسابداری ملی

سه نوع جدول نمایش ترکیبی اطلاعاتی را که در چارچوب حسابداری ملی گردآوری و تبدیل شده است، یعنی جدول جامع اقتصادی، جدول وارده‌ها ـ

۲۷. همچنین استفاده از درآمدهای ادارات عمومی آن هم بازای مبالغ محدودی، وجود دارد. برعکس، در این حساب دربارهٔ شرکتها و شبه‌شرکتهای غیرمالی هیچ جریان تطبیقی ترسیم نشده است.

صادره‌ها و جدول عملیات مالی، امکان پذیر می کند. دید مجموعهٔ حسابها، یا جدول جامع اقتصادی با جدول وارده‌ها ـ صادره‌ها و جدول عملیات مالی تکمیل شده است و جدول وارده‌ها ـ صادره‌ها تحلیل عملیات روی کالاها و خدمات را ممکن می سازد و جدول عملیات مالی مدارهای تأمین مالی اقتصاد ملی را شرح می دهد.

الف) جدول جامع اقتصادی

حسابهای عملیات و حسابهای بخشها، تحلیل عمیقی را از جنبه‌های گوناگون فعالیت اقتصادی امکان می دهند. با این همه، تقسیم بیشتر به کسور مانع می شود که دیدی کلی از آنها داشته باشیم. جدول جامع اقتصادی به شرح زیر ترکیبی از حسابهای مختلف را به نمایش می گذارد:

ــ در ستونها، حسابهای بخشها پدیدار می شود، منابع در قسمت چپ و کاربردها در قسمت راست قرار دارند.

ــ در سطور، حسابهای عملیات نمودار می شود که در سه دسته به ترتیب زیر نظام یافته‌اند: عملیات روی کالاها و خدمات، عملیات توزیع و عملیات مالی.

سرانجام، جدولی به دست می آید که ساختار عمومی آن در جدول ۲ـ۴ به چشم می خورد. این جدول ترکیبی از اطلاعات محتوی در حسابداری ملی را فراهم می آورد و امکان می دهد تا همسازی میان آنها تحقیق شود. جمع کل کاربردها برای هریك از بخشها لزوماً مساوی با جمع کل منابع (تعادل در ستونهای جدول ۲ـ۴) است. همین طور، تعادل میان کاربردها و منابع برای هر نوع عملیات توزیع یا عملیات مالی مشاهده می شود (تعادل درسطور جدول ۲ـ۴)[۲۸].

۲۸. با این همه، یك ستون اضافی کالاها و خدمات ضرورت دارد تا بویژه تعادل مجموعهٔ دستگاه را بروشنی ارائه کند. این ستون بخصوص مالیات برارزش افزودهٔ محصولات و حقوق گمرکی را که ←

ب) *جدول وارده‌ها ـ صادره‌ها*

تعادل عملیات روی کالاها و خدمات براساس جدول وارده‌ها ـ صادره‌ها که تمامی داده‌های مربوط به منابع و کاربردهای محصولات مختلف شاخه‌های بزرگ فعالیت اقتصادی را گروه‌بندی می‌کند، روشن شده است. چند برگردان از جدول وارده‌ها ـ صادره‌ها، برحسب اینکه میل به شرح و تفصیل باشد، وجود دارد. جدول ۲ـ۵ مثال فرضی از جدول وارده‌ها ـ صادره‌های بسیار ساده (و بنابراین برای خواننده مفهوم‌تر) به‌دست می‌دهد، زیرا اقتصاد فرانسه فقط به چهار شاخهٔ بزرگ (کشاورزی، صنعت، خدمات و بازرگانی) تقسیم شده است. قسمت بالایی جدول، کاربردهای محصولات و قسمت پایینی، منابع را نشان می‌دهد.

کاربردها (محدوده‌های A و D)

هر سطر جدول مقصود هر گروه از محصولات صادرهٔ یك شاخهٔ بزرگ اقتصاد فرانسه را به شرح زیر نشان می‌دهد[۲۹].

- به صورت مصرف واسطه‌ای (محدودهٔ A در جدول): بدین ترتیب، خواندن سطر نخست امکان می‌دهد تا مصرف واسطه‌ای محصولات شاخهٔ کشاورزی با هر یك از سه‌شاخهٔ دیگر (فرضاً به میزان ۱۰۵۰) معین شود؛
- به صورت کاربردهای قطعی (محدودهٔ D در جدول) به عنوان مصرف

منابع ادارات عمومی است به نمایش می‌گذارد، بی آنکه در قسمت کاربردهای یك یا چند بخش ثبت شده باشند.

این نقش اختصاصی حساب کالاها و خدمات بدینجا می‌کشد که این حساب به منزلهٔ یك حساب آینه معرفی شود: منابع کالاها و خدمات در کنار ستون و «کاربردهای» حسابهای بخش ثبت شده است. برعکس، این راه حل صوری امکان می‌دهد تا هر عمل (تولید، مصرف قطعی، تشکیل ناخالص سرمایه، مالیات برارزش افزودهٔ محصولات وجزاینها) به تعادلی میان چپ وراست جدول تحقق بخشد.

۲۹. یك فهرست واحد، شاخه‌ها و محصولات را تعریف و معین می‌کند، مثلا: ۱. محصولات کشاورزی و شاخهٔ کشاورزی.

جدول ۲ـ۴. جدول جامع اقتصادی

کاربردها			عملیات	منابع		
بخشهای نهادی	کالاها و خدمات	جمع کل		بخشهای نهادی	کالاها و خدمات	جمع کل
			واردات			
			صادارت			
			تولید تجاری			
			تولید غیرتجاری			
			مصرف واسطه‌ای			
			ـ *ارزش افزودهٔ ناخالص*			
			پاداش مزدبگیران			
			مالیات بر ارزش افزودهٔ محصولات			
			سایر مالیاتهای مربوط به تولید و«واردات»			
			ـ *مازاد ناخالص بهره‌برداری*			
			بهره‌ها			
			سودهای قابل تقسیم			
			مالیاتهای جاری بردرآمد و ثروت			
			سهمیه‌های اجتماعی واقعی			
			سهمیه‌های اجتماعی فرضی			
			کمکهای اجتماعی			
			انتقالات جاری			
			ـ *درآمد ناخالص قابل مصرف*			
			مصرف قطعی			
			ـ *پس‌انداز ناخالص*			
			کمکها به سرمایه‌گذاری			
			تشکیل ناخالص سرمایهٔ ثابت			
			تغییرات ذخایر			
			ـ *ظرفیت (+) یا نیاز (−) تأمین مالی*			
			جمع			

قطعی، تشکیل سرمایهٔ ثابت[۳۰] ناخالص، صادرات؛
آخرین نوشته روی هر سطر میزان کل کاربردهای هر گروه از محصولات (مثلا به میزان ۲۰۰۰ برای محصولات کشاورزی) را نشان می‌دهد.
منابع (محدودهٔ C)
هر ستون از جدول، منابع را برای هر گروه ازمحصولات ارائه می کند، یعنی:

- تولید شاخه بر پایهٔ جمع مصارف واسطه‌ای این شاخه (یعنی مثلا خریدهای شاخهٔ کشاورزی از شاخهٔ دیگر یا میزان ۹۰۰) محاسبه شده که ارزش افزودهٔ شاخه (فرضاً رقم ۶۰۰ برای شاخهٔ کشاورزی) بدانها اضافه می شود. بنابراین، ارزش تولید این شاخه ۱۵۰۰ است. این محاسبه در محدودهٔ B انجام گرفته است؛
- واردات محصولات شاخه که حقوق و مالیاتهای واردات بدانها افزوده شده است؛
- مانده‌های نهایی بازرگانی متناوب با افزایش ارزش هر محصول در زمان توزیع.

آخرین رقم هر ستون میزان کل منابع هر محصول را نشان می‌دهد. برای هر گروه از محصولات، جمع کل منابع مساوی با جمع کل کاربردها (یا به میزان ۲۰۰۰ برای محصولات کشاورزی) است.
جدول وارده‌ها ـ صادره‌ها نکات زیر را نمودار می سازد:

ـ مبادلات کالاها و خدمات در درون اقتصاد و بقیهٔ دنیا، که بدین ترتیب مکانیسمهای تولید و تعادلها از حیث منابع و کاربردها را روشن می کند و یك محیط یا قاب محاسبهٔ محصول ناخالص داخلی را نشان می دهد: کافی است به جمع ارزشهای افزودهٔ بدون مالیات رقم مالیاتها بر ارزش افزوده وحقوق

۳۰. ن. ك به صفحهٔ ۶۲، معنای «تشکیل سرمایهٔ ثابت ناخالص».

جدول ۲ـ۵. ساخت یك جدول سادهٔ وارده‌ها ـ صادره‌ها

محدودهٔ A: جدول وارده‌های واسطه‌ای — **محدودهٔ D**: ⟵⟶ جدول کاربردهای قطعی

محصولات	شاخه‌ها: گ ۲ ۰۱	ص ۳ ۰۲	خ ۴ ۰۳	ب ۵ ۰۴	جمع کل مصارف واسطه‌ای محصولات ۱	مصرف قطعی	تشکیل سرمایهٔ ثابت ناخالص	صادرات	جمع کل کاربردهای قطعی	جمع کل کاربردها
محصولات کشاورزی ۰۱		۵۰۰	۵۰۰	۵۰	۱۰۵۰	۶۵۰		۳۰۰	۹۵۰	۲۰۰۰
محصولات صنعت ۰۲	۳۰۰		۷۵۰	۱۰۰	۱۱۵۰	۲۵۰۰	۱۵۰۰	۸۵۰	۴۸۵۰	۶۰۰۰
خدمات ۰۳	۶۰۰	۱۰۰۰		۲۰۰	۱۸۰۰	۱۳۵۰	۵۰۰	۳۵۰	۲۲۰۰	۴۰۰۰
جمع کل مصارف واسطه‌ای	۹۰۰	۱۵۰۰	۱۲۵۰	۳۵۰	۴۰۰۰	۴۵۰۰	۲۰۰۰	۱۵۰۰	۸۰۰۰	۱۲۰۰۰

محدودهٔ B: حساب بهره‌برداری برحسب شاخه‌ها

جمع کل مصارف واسطه‌ای	۴۰۰۰	۳۵۰	۱۲۵۰	۱۵۰۰	۹۰۰
پاداش مزدبگیران	۲۰۰۰	۲۰۰	۴۰۰	۱۲۰۰	۲۰۰
مالیاتهای مربوط به تولید به‌غیر از مالیات بر ارزش افزوده	۱۳۰۰	۲۰۰	۱۵۰	۸۰۰	۱۵۰
کمکهای مالی به بهره‌برداری	۱۰۰۰	۵۰	۳۵۰	۵۰۰	۱۰۰
مازاد ناخالص بهره‌برداری	۳۷۰۰	۳۰۰	۱۰۵۰	۲۰۰۰	۳۵۰
ارزش افزودهٔ ناخالص	۶۰۰۰	۶۵۰	۱۲۵۰	۳۵۰۰	۶۰۰
تولید واقعی شاخه‌ها (جز مالیات بر ارزش افزوده در صورتحساب)	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰	۲۵۰۰	۵۰۰۰	۱۵۰۰
مصرف سرمایهٔ ثابت	۲۰۰۰		۵۰۰	۱۵۰۰	

محدودهٔ C: جدول منابع برحسب محصولات

تولید واقعی شاخه‌ها	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰	۲۵۰۰	۵۰۰۰	۱۵۰۰
انتقالات محصولات			+۱۵		−۱۵
تولید محصولات توزیع شده	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰	۲۵۱۵	۵۰۰۰	۱۴۸۵
واردات (CAF)	۵۹۵		۱۳۵	۲۰۰	۲۶۰
مالیات بر ارزش افزودهٔ محصولات					
حقوق گمرکی (جز مالیات بر ارزش افزودهٔ واردات)	۱۴۰۵		۱۰۰۰	۳۰۰	۱۰۵
حاشیه بازرگانی	−۱۰۰۰		۳۵۰	۵۰۰	۱۵۰
جمع کل منابع	۱۲۰۰۰		۴۰۰۰	۶۰۰۰	۲۰۰۰

محاسبهٔ محصول ناخالص داخلی

جمع ارزشهای افزودهٔ ناخالص ۶۰۰۰

+ مالیات بر ارزش افزودهٔ محصولات ۱۴۰۵

+ حقوق گمرکی ....

= محصول ناخالص داخلی به قیمتهای بازار....... ۷۴۰۵

۱. مصارف واسطه‌ای، تشکیل سرمایهٔ ثابت ناخالص بدون مالیات بر ارزش افزودهٔ کسرشدنی ارزیابی شده‌اند؛ صادرات براساس فوب (FOB) بدون مالیات بر ارزش افزودهٔ واریز شده ارزیابی شده‌اند.

۲. کشاورزی؛ ۳. صنایع؛ ۴. خدمات؛ ۵. بازرگانی.

گمرکی را بیفزاییم تا محصول ناخالص داخلی به قیمتهای بازار را به دست آوریم (فرضاً ۷۴۰۵)؛

ــ ضرایب فنی، یعنی نسبتهایی که رابطهٔ فنی میان سطح تولید یك شاخه و مصارف واسطه‌ای آن را پدیدار می کند. به این ترتیب، در مثالی که در جدول ۲ـ۵ آورده‌ایم، به نظر می آید که برای تولید ۱۵۰۰، شاخهٔ کشاورزی به ارزش ۳۰۰ ازمحصولات صنعتی و ۶۰۰ ازخدمات یا به ترتیب ۲۰٪ و ۴۰٪ ازتولیدرا مصرف کرده است. بنابراین، ضرایب فنی ۰/۲ و ۰/۴ است. در هر خانهٔ جدول، مصارف واسطه‌ای با یك ضریب فنی مطابقت می کنند. تحت فرضیه‌هایی چند، می توان تخمین زد که تغییر معین درسطح تولید یك شاخه موجب تغییر متناسب در مصارف واسطه‌ای مختلف آن خواهد شد. از آنجا چنین برمی آید که هر گاه بتوان افزایش تولید یك کالای معین را پیش بینی کرد، مقادیر محصولات ازمنشاءِ سایر شاخه‌ها و لازم برای توسعهٔ این تولید را نیز می توان تعیین نمود.

بدین قرار، جدول وارده‌ها ـ صادره‌ها امکان می دهد تا وابستگی شاخه‌ها میان خودشان تصریح شود. این جدول می‌تواند برای برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت (بودجهٔ اقتصادی) یا برنامه‌ریزی بلندمدت (برنامه) مورد استفاده قرار گیرد.

پ) جدولهای عملیات مالی

این جدولها حسابهای مالی بخشهای نهادی و بقیهٔ دنیا را در یك محدودهٔ واحد ارائه می کنند.

اصل، در نمایش جدولهای عملیات مالی، عبارت است از اینکه تعادل میان جریانهای خالص مطالبات و جریانهای خالص دیون همهٔ بخشها را به منزلهٔ یك عمل معین (ن.ك جدول ۲ـ۶) روی یك سطر فقط ترسیم می کند. این اصل مشابه اصل جدول جامع اقتصادی است و این عیب را دارد که روابط دوجانبهٔ موجود میان بخشها را به عنوان هر عمل محو می کند. البته این نوع اطلاعات همیشه دراختیار نیست، اما هنگامی که وجود دارد، حیف است خود را از تن محروم

بداریم. به این دلیل، جدولهای ضمیمه تحت عنوان جدولهای متقاطع وامها که با ستونهای طلبکار و بدهکار قطع شده‌اند، به دنبال جدولهای مشروح و ملخص عملیات مالی مشاهده می‌شود: این جدولهای متوافق با جدولهای ترکیبی، روابط دوجانبهٔ برقرار میان بخشها را به عنوان وامهای کوتاه، میان و بلندمدت شرح می‌دهند.

بند ۴. کمیتهای کلی

الف) ساخت کمیتهای کلی

جدولهای ترکیبی، با جمع‌زدگی و برهم افزایی ارقام برخی از سطور یا ستونها، تهیهٔ مقادیر کلی، یعنی کمیتهای کلی را امکان‌پذیر می‌کنند.

به این ترتیب مقادیرِ مستقیماً وابسته به عملیات (تولید کالاها و خدمات، مصرف قطعی، پاداش مزدبگیران و جز اینها) یا به مانده‌های محاسباتی (مازاد ناخالص بهره‌برداری بخشهای مقیم، پس‌اندازملی، ظرفیت یا نیازتأمین مالی)، کمیتهای کلی تعریف شده‌اند.

از میان این کمیتهای کلی مهمتر آن است که ارزش مالی کالاها و خدمات ناشی از تولید و موجود برای کاربردهای قطعی را امکان بدهد. در محدودهٔ اسلوب گستردهٔ حسابداری ملی، کمیت کلی و دارای صنعت نمایندگی که دستگاه تولیدی ملی ایجاد کرده است، همانا محصول *ناخالص داخلی*(PIB) است. این کمیت کلی جایگزین *تولید ناخالص داخلی* مورد استفاده در اسلوب قدیمی حسابداری ملی فرانسه می‌شود. این تغییر شیوهٔ فنی اساساً پیامدهای بسط مفهوم تولید رابیان می‌کند. از این پس، انواع جدید کالاها و خدمات می‌توانند به کاربردهای قطعی، یعنی خدمات غیرتجاری ادارات و خانوارها و خدمات تجاری بنگاههای بیمه و نهادهای اعتباری و ادارات تخصیص یابند.

محصول ناخالص داخلی را می‌توان بر پایهٔ سه‌نگرش مختلف تعریف کرد:

ـــ بر پایهٔ تقاضای قطعی:

جدول ۲ـ۶. جدول عملیات مالی

جریانهای خالص مطالبات										جریانهای خالص دیون								
S 90	S 80	S 10	S 60	S 50	S 42	S 412	S 411	جمع کل	عملیات	S 90	S 80	S 10	S 60	S 50	S 42	S 412	S 411	جمع کل
									f 00 وسایل پرداخت بین المللی									
									f 10 پول									
									f 20 سپرده‌های غیرپولی									
									f 30 حواله‌های قابل معامله									
									f 40 تعهدات									
									f 50 سهام و دیگر مشارکتها									
									f 60 اعتبارات کوتاه‌مدت									
									ـ به بخشهای غیرمالی									
									ـ تأمین مالی مجدد									
									f 70 اعتبارات میان و بلند مدت									
									f 80 اندوخته‌های فنی بیمه									
									ماندهٔ مطالبات و دیون									
									جمع کل									

واردات + کاربردهای قطعی = محصول ناخالص داخلی
(صادرات + تغییرذخایر + تشکیل ناخالص سرمایهٔ ثابت + مصرف قطعی = کاربردهای قطعی)

ــ بر پایهٔ ارزشهای افزودهٔ شاخه‌ها:

مالیات بر ارزش افزودهٔ محصولات + ارزشهای افزودهٔ شاخه‌ها = محصول ناخالص داخلی + حقوق گمرکی و ارقام مشابه

این اتحاد متضمن آن است که محصول ناخالص داخلی مساوی با تولید واحدهای مقیم پس از کسر مصارف واسطه‌ای آنها، به اضافهٔ مالیات بر ارزش افزودهٔ محصولات و حقوق گمرکی باشد.

ــ بر پایهٔ درآمدهای توزیع شده (چنانکه حساب بهره‌برداری آنها را شرح می‌دهد):

مالیاتهای مربوط به تولید و واردات (پس از کسر کمکهای مالی به بهره‌برداری)
+ پاداش مزدبگیران = محصول ناخالص داخلی
مازاد ناخالص بهره‌برداری +

یك کمیت کلی نهادی دیگر، *درآمد ناخالص ملی قابل تصرف به قیمتهای بازار* است. درآمد ناخالص ملی قابل تصرف براساس محصول ناخالص داخلی به دست می‌آید، به این ترتیب که درآمدهای جاری دریافتی از بقیهٔ دنیا بدان افزوده می‌شود و همین نوع درآمدهای پرداختی به بقیهٔ دنیا (پاداش مزدبگیران، مالیاتهای بر تولید و بر واردات، کمکهای بهره‌برداری، درآمدهای ملکی و تصدی، عملیات بیمه ـ خسارات و دیگر انتقالات جاری، مالیاتها بردرآمد، سهمیه‌ها و پرداختهای اجتماعی، همکاری بین‌المللی و...) از آن کسر می‌شود.

سرانجام، *خرج ناخالص داخلی*. شمارش همهٔ کاربردهای بنگاهها، خانوارها و ادارات از جمله کاربردهای کالاها و خدمات خریداری از خارجه (در صورتی که این اقلام از ارقام فروش به خارجه تجاوز کند) را امکان‌پذیر می‌کند. (خرج ناخالص داخلی مساوی است با محصول ناخالص داخلی به علاوهٔ

واردات منهای صادرات).

به این ترتیب، سه کمیت کلی اساسی ــ محصول ناخالص داخلی، درآمد ناخالص ملی قابل تصرف و خرج ناخالص داخلی ــ امکان می دهند تا فعالیت اقتصادی درك شود. این فعالیت اقتصادی کاملا شکل یك مدار را پیدا می کند: جریان پولی درآمدها با محصول مرکب از کالاهای تولیدی یا مصرفی مطابقت دارد و خرج لازم برای تهیهٔ محصول را تغذیه می کند.

در پایان، تهیهٔ چارچوب دستگاه مرکزی حسابداری ملی در اسلوب گستردهٔ حسابداری ملی همراه است با ساخت حسابهای مکمل معروف به *اقماری* یا *واسطه‌ای*:

- حسابهای اقماری: اینان مجموعهٔ داده‌های عددی مربوط به برخی از زمینه‌های اساسی را گروه‌بندی می کنند که به مداخلات دولت در آنها بسیار مهم است، مانند مسکن، بهداشت، مآل‌اندیشی اجتماعی، پژوهش، تعلیم و تربیت و اقدام فرهنگی؛
- حسابهای واسطه‌ای: مجموعهٔ متوافق از حسابهایی است که برای یك دسته از عاملان اقتصادی (بنگاهها و بیمه‌ها) تهیه شده‌اند و ارقامی را که مثلا بنگاهها فراهم آورده‌اند، مورد استفاده قرار می دهند و در چارچوب حسابداری ملی معین می کنند. حسابهای واسطه‌ای می باید به مسئولان بنگاه امکان بدهند تا وضع بنگاههای خود را نسبت به مجموعهٔ رقبا یا نسبت به اقتصاد کلی مشخص کنند. همین طور، متخصصان اقتصاد کلی (اقتصاددانان در قلمرو کلان) می توانند در میان متغیرهای توضیحی الگوی اقتصادی که می سازند، با سهولت بیشتر رفتار بنگاهها را ادغام کنند؛ در نظر بگیرند.

ب) حدود کمیتهای کلی

حسابداری ملی ضمن ارائه و بهبود طرح فعالیت مجموعهٔ عاملان اقتصادی

اطلاعات دقیق و هماهنگی فراهم می آورد که بدین ترتیب یك ابزار ضروری سیاست اقتصادی را تشکیل می دهد. با این وصف، حسابداری ملی در روشهای کنونی با وجود تجدید نظر، همهٔ واقعیت اقتصادی را به مصرف نمی رساند؛ بو یژه، استفاده ازمحصول ناخالص ملی (یا داخلی) به قیمتهای بازار که به عنوان اندازهٔ بهزیستی از همهٔ کمیتهای کلی بیشتر مورد استفاده قرار می گیرد، به دو حد اساسی برمی خورد: یکی مربوط به پذیرش یك دستگاه قیمتها برای محاسبهٔ خود ودیگری ترك فعل و غفلتهایی که امکان می دهند تا بُردهای خالص فایده به دست آید.

اول ـ استفاده از یك دستگاه قیمتها. کمیتهای کلی در حسابداری ملی را ارزش پولی آنها ارائه کرده اند و این رقم می تواند به کمك ارزشهای زیر بیان شود:

- ارزشهای واحد سال جاری؛ در آن صورت، ارزیابی به *قیمتهای جاری* گفته می شود.
- ارزشهای واحد سال قبل، به نام سال پایه؛ در این صورت، کمیت کلی به قیمت *ثابت* محاسبه می شود.
- ارزشهای واحد یك سال قبلی، به نام سال پایه؛ در این صورت کمیت کلی به قیمت *ثابت* محاسبه می شود.

مقایسهٔ ارزشها در زمان مستلزم توسل به شاخصهاست[۳۱]. *شاخصهای ارزش* با استفاده از قیمتهای جاری مطابقت می کند. اما، روشن است که در دورهٔ تورم، قیمتهای جاری نمی گذارند تا تحول یك کمیت کلی، طی چند سال، برحسب مقادیر واقعی دنبال شود. بنابراین، مطلوب این است که به منظور حذف تأثیر تغییرات واحد پولی به *شاخصهای* حجم متوسل شویم. به تعبیر دیگر، این شاخص در تغییر ارزشی که در یك کمیت کلی در فاصلهٔ دو سال پدید می آید، باید

۳۱. ن. ك صفحه ۳۵.

آنچه را که از عواملی جز قیمتها ناشی می شود، نشان بدهد. *شاخصهای حجم* از تقسیم ارزشهای اسمی کمیتهای کلی بر یك *شاخص قیمتها* به دست می آیند و بنا به فرض، تغییرات ارزشِ واحد پولی را ارائه می کنند.

این روش، در صورتی که آثار تورم به طور ساختگی حذف شده باشند، همچنان قابل انتقاد باقی می ماند و جز برای اندازه گیری تحول عملیات مختلف کالاها و خدمات برحسب حجم (تولید، مصرف،سرمایه‌گذاری و مبادلات خارجی) قابل استفاده نیست. برعکس، عملیات توزیع و عملیات مالی، به دلیل موانع نظری و آثاری که دریك چنین اقدام بدانها برخورد می شوند، به قیمتهای ثابت محاسبه نشده اند. مثلا، تحول قیمت پس اندازرا چگونه باید اندازه گیری و معین کرد؟

درحسابداری ملی فرانسه، کمیتهای کلی مربوط به مجموعه‌های کالاها و خدمات به قیمتهای جاری، به قیمتهای ثابت مورد ارزیابی قرار می گیرند.

دوم ـ محصول ناخالص ملی (یا محصول ناخالص داخلی) اندازهٔ نارسای بهزیستی. محصول ناخالص ملی[۳۲] (یا محصول ناخالص داخلی) کمیت کلی است که برای مقایسهٔ رشد اقتصادی ملی بیشتر ازهمه مورد استفاده قرارگرفته است. و اما، معنای آن محدود باقی می ماند، زیرا بُرد اقتصادی خالصی را که در فراگرد تولید تحقق یافته است، ارائه نمی دهد، چون که این امر می تواند براثر فرسودگی سرمایهٔ موجود به دست آید. بنابراین، به نظر می رسد مناسبترین کمیت کلی برای اندازه گیری بهزیستی همانا محصول ملی (یا داخلی) خالص باشد، اما این کمیت کلی همهٔ عناصری را که یك ارزیابی دقیقِ بُردهایِ خالصِ فایده را ممکن گرداند، ادغام نمی کند.

برخی از عناصر در حسابداری ثبت نمی شوند، در صورتی که فایدهٔ کلی را

۳۲. محصول ناخالص ملی، جمع محصول ناخالص داخلی و درآمدهای کار، مالکیت، تصدی دریافتی از بقیهٔ دنیا پس از وضع همین نوع درآمدها از افراد غیرمقیم نامیده می شود. تفاوت میان محصول ناخالص داخلی و محصول ناخالص ملی، در کشورهای توسعه یافته نسبتاً اندك است.

افزایش می دهند. چنین است خدمات رایگان اقتصاد خانگی (فعالیتهای بانوان در کانون خانواده، ما در خانواده به عنوان آموزگار و فعالیتهای همه‌جورهٔ خانه‌داری)؛ و بازهم مهمتر، به طورکلی معایب ناشی از مزاحمتهای جامعهٔ صنعتی در جدولهای محاسباتی به منزلهٔ جریانهای منفی به چشم نمی خورد. افزون براین، هنگامی که نامطلوبیت بیرونی[۳۳] که با رشد همراه است، در حسابداری ثبت شود، فقط ازمسیر انحرافی مخارج تشکیل مجدد جزئی محیط موردنظر قرار می گیرد و به منزلهٔ افزایشی بر محصول تلقی می شود.

بنابراین، به نظر می رسد که محصول ملی (یاداخلی) خالص فایده‌ها را نیزبه طرزبدی منعکس می کند. برای ارزش گذاری این فواید و کسب یك محصول بازهم «خالصتر» که محاسبات کنونی امکان نمی دهند، لازم خواهد بود یك تجدید نظر محاسباتی در مصرف واسطه‌ای و استهلاك به عمل آید.

تا بدینجا، در برابر این کار دشواریهای عملی پدید آمده‌اند. تهیهٔ فهرست زیانها مشکل و رقم گذاری آنها نامعین است. به علاوه، برای آنکه حسابهای ملی، عملی باقی بمانند باید به موضوع وضوح نیزتوجه شود. واما این خطر وجود دارد که مسئلهٔ اخیر قربانی تمایل به رقم گذاری یك پدیدهٔ رقم ناپذیر شود. به این دلیل است که حسابهای ملی به طورارادی، دست کم درچارچوب مرکزی خود، محدود می مانند. با این همه، حسابهای اقماری امکان می دهند تا برخی عناصر بهزیستی که در چارچوب مرکزی حسابداری ملی به طرزی نامکفی مشاهده می شود، دراین جا رؤیت گردد. سرانجام، *یك حسابداری اجتماعی*، درجریان تهیه است که می کوشد حسابداری ملی را با ساخت مجموعه‌ای ازراهنماهای اجتماعی به منظورکشف نیازمندیهای اجتماعی، جمعی و کیفی، تکمیل کند.

۳۳. همچنین جریان خلاف پس‌اندازخارجی نامیده شده است. ن. ك صفحهٔ ۲۱۹.

نتیجه گیری از مقدمه

هدف مقدمه، تا حدی آشنایی با اصطلاحات اقتصاد و نیز با اصول روشهایی بود که تحلیل را امکان پذیر می کنند. پس از آنکه مفاهیم عمده دراختیار قرار گرفت، یك طرح سادهٔ فعالیت اقتصادی به شکل مدار ارائه شد.

طرح مشروحه، ملاحظات زیر را ایجاب می کند:

۱. طرح برای کشورهای غربی کنونی به نام «سرمایه‌داری تحول یافته» در جناح مخالف کشورهای سرمایه‌داریِ پیرو آزادیِ اقتصادیِ سدهٔ نوزدهم و کشورهای دارای اقتصاد سوسیالیستی از نوع شوروی معتبر است. لازم خواهد بود از این دیدگاهِ بسیار تنگ فراتر رویم و تحلیل را از جامعهٔ اقتصادی غربی به جوامع اقتصادی مختلف بسط دهیم. چنین تحلیلی قبل از هر کار، نیاز به شناخت مکانیسمهای اقتصادی دارد که بدین منظورنزدیکترین فرصت برای ما همانا در جلد سوم این دورهٔ *اقتصاد معاصر* به دست خواهد آمد.

۲. طرح، اعمال بنیادی *تولید*، *توزیع*، *مصرف* و *سرمایه‌گذاری* را توضیح می دهد. ضرورت پیشروی از ساده به سوی پیچیدهٔ تحلیل این اعمال بنیادی را در دودستهٔ عمدهٔ واحدهای اقتصادی، بنگاهها و خانوارها، در چارچوب اقتصاد فرانسه محدود می سازد. جلد دوم، ضمن تحلیل پول ومبادلات بین المللی، انواع دیگر واحدها، مانند دولت، نهادهای اعتباری و خارجه را وارد بحث خواهد کرد.

۳. طرح، روابط میان گروههای واحدهای اقتصادی را شرح داده و کمیتهای کلی را نشان می دهد. بنابراین، نوعی تحلیل، یعنی تحلیل اقتصادی خرد را مورد استفاده قرار داده است. اما اعمال مورد بحث (تولید، توزیع، مصرف وسرمایه‌گذاری) می توانند درسطح کلی یا درسطح واحدهای مصرف و یا تولید تحلیل شوند. شرح و تفصیلی که از این پس می آید دونوع تحلیل، یکی درمقیاس اقتصاد خرد و دیگری در قلمرو اقتصاد کلان را به کار خواهد برد.

جلد نخست *اقتصاد معاصر* دارای عنوان *اعمال اقتصادی* است. بخش نخست در سه عنوان عمده اعمال بنیادیِ مربوط به تولید، توزیع، مصرف و سرمایه‌گذاری را شرح خواهد داد.

بخش دوم، انواع مختلف فراگردهای اقتصادی را ارائه می کند که انطباقات میان این اعمال بنیادی، یعنی، فراگرد بازار (تحلیل کلاسیك)، فراگرد تولید مجدد (تحلیل مارکسیستی) و تحلیل مدار (تحلیل کینزی) را توضیح می دهد.

کتابشناسی عمومی

در زیر، فقط چند کتاب عمومی ارائه شده است. کتابشناسی مشروحتر دربارهٔ هر موضوع عمده با بسط و تفصیل عرضه خواهد شد.

Seuls quelques ouvrages généraux sont indiqués ci-dessous, une bibliographie plus détaillée sera indiquée, pour chaque thème principal développé.

R. Barre, *Economie politique*, t. 1, coll. « Thémis », PUF, 1979.

L. Bourcier de Carbon, *Analyse économique*, t. I, *La répartition*, Montchrestien, 1969.

M. Fardeau, *La production et la répartition. Les prix*, Ed. Scodel, 1972.

D. Flouzat, *Analyse économique. Comptabilité nationale*, Masson, 1975.

H. Guitton, *Economie politique*, t. I, Dalloz, 1978.

J.-M. Jeanneney, *Eléments d'économie politique*, « Thémis » (Capacité en Droit), Paris, PUF, 1974.

H. Krier et F. Le Bourva, *Economie politique*, t. I, coll. « U», Armand Colin, 1968.

J. Lecaillon, *Les mécanismes de l'économie*, Ed. Cujas, 1973.

J. Lecaillon, *Eléments de théorie économique*, Ed. Cujas, 1978.

J. Marchal, *Cours d'économie politique*, t. I, Ed. Génin, 1956.

A. Piettre, *Pour comprendre la vie économique*, Dalloz, 1971.

P. Samuelson, *L'économique*, t. I et II, coll. « U », Armand Colin, 1973.

بخش نخست

اعمال اقتصادی بنیادی

عنوان اول

تولید

تولید یك عمل بنیادی فعالیت اقتصادی را تشکیل می‌دهد، زیرا کالاهای لازم برای برآوردن نیازها را فراهم می‌آورد.

کالاهایی که به دست می‌آیند یا برای ارضای فوری و مستقیم نیازهای تولیدکنندگان (خود مصرفی) مورد استفاده قرار می‌گیرند و یا بیشتر اوقات به منظور فروش، که دستیابی به دریافت وجهی را امکان می‌دهند.

کالاهای اقتصادی می‌توانند بنا بر ضابطه‌های گوناگون هدف طبقه‌بندیهای مختلف قرار گیرند. از جمله:

الف) ماهیت نیازهایی که کالاهای اقتصادی اجابت می‌کنند. این ضابطه کالاها را به صورت زیر توزیع می‌کند:

ـ کالاهای مصرفی که نیازهای مصرف کنندگان را مستقیماً برآورده می‌سازند و بدین سبب کالاهای مستقیم یا کالاهای قطعی نامیده شده‌اند؛

ـ کالاهای *تولیدی*، که کالاهای دیگری را تولید می‌کنند و کالاهای غیرمستقیم یا کالاهای واسطه‌ای نامیده شده‌اند. انباشت این کالاهای غیرمستقیم، سرمایهٔ فنی را تشکیل می‌دهد و به منزلهٔ یکی از عوامل اساسی توسعهٔ اقتصادی پدیدار می‌شود.

این طبقه‌بندی فقط صورت نسبی می‌تواند داشته باشد، زیرا ممکن است

برخی از کالاها یا به منزلهٔ کالاهای مصرفی (زغال برای حرارت خانگی) و یا کالاهای تولیدی (زغال برای تولید نیرو درصنعت) مورد استفاده قرار گیرد.

ب) مدت بقای کالاهای مصرفی یا تولیدی:

- کالاهای *بی‌دوام* که درهمان نخستین استعمال و مصرف از میان می‌روند (کالاهای خوراکی)؛
- کالاهای *نیمه بادوام* که استعمال آنها طی دورهٔ طولانی صورت می گیرد و گاه لازم است تعویض شوند (اتوموبیل و ماشین)؛
- کالاهای *بادوام* که ممکن است بقای آنها سالها به درازا بکشد (تأسیسات ثابت، مثل تونلها).

پ) کالاهای مادی و غیرمادی یا خدمات:

- کالاهای *مادی* که از محصولات فیزیکی تشکیل شده‌اند؛
- *خدمات* به منزلهٔ محصولاتی تعریف می شوند که با نمود یك کالای مادی تجسم نمی‌یابند. این خدمات در فعالیتهای بازرگانی، ترابری، بانکها و جز اینها وجود دارد. خدمات، به نوبهٔ خود و بنابرآنکه به تولید یا توزیع کالا مربوط باشد یا به منزلهٔ خدماتِ محضاً مصرفی و یا به صورت خدمات فواید عامه (عموماً وظیفهٔ دولت) نمودار گردد، به دسته‌های مختلف تقسیم می شوند.

ت) کالاهای جانشین‌پذیر و کالاهای مکمل:

دو کالا هنگامی جانشین یکدیگرند که بتوانند ارضای یکسان به بار آورند و خصلت جانشین‌پذیری می تواند کم و بیش کامل باشد.

دو کالا هنگامی مکمل یکدیگرند که استفادهٔ پیوستهٔ آنها برای ارضای یك نیاز ضروری باشد (مانند اتوموبیل و بنزین).

عمل تولید عبارت است از ترکیب منابع اقتصادی (دَرداده[1]) یا عوامل تولید

1. input

برای حصول کالاهای اقتصادی (بازداده[2]). عوامل تولید را می‌توان در سه دستهٔ عمده ترتیب داد: منابع طبیعی، عامل کار و عامل سرمایه. *کارآیی* تولید به ترکیب این عوامل و عمدتاً به *عامل کار* و *عامل سرمایه* بستگی دارد. چون عمل تولید در درون بنگاه انجام می‌گیرد، تحلیل تصمیم تولید باید امکان دهد تا هدفها و نیز روشهای مورد استفاده برای نیل بدانها معین شود. چون بنگاهها اَشکال حقوقی و ابعاد بسیار متفاوت دارند، تحلیل عینی آنها متضمن تشریح *مراکز تولید* و نیز بررسی پدیدهٔ تمرکز است.

در نتیجه، عنوان نخست دارای فصول زیر است:

فصل نخست: عامل کار.
فصل دوم: عامل سرمایه.
فصل سوم: کارآیی ترکیب عوامل تولید.
فصل چهارم: تصمیم تولید در نظریهٔ سنتی بنگاه.
فصل پنجم: تصمیم تولید در نظریهٔ نوظهور بنگاه.
فصل ششم: مراکز تولید.
فصل هفتم: تمرکز صنعتی.

۲. output: ن. ك زیر مدخلهای بازداده ـ درداده، در فرهنگ *فارسی مصاحب* ــ و.

فصل نخست
عامل کار

اهمیت عامل کار در بادی امر به جمعیت کل، سپس به جمعیت موجود برای کار (جمعیت فعال موجود) و در پایان به جمعیت واقعاً فعال در کار (جمعیت فعال واقعاً شاغل) بستگی دارد. سه قسمت به جمعیت کل، به جمعیت فعال موجود و به جمعیت واقعاً فعال اختصاص می یابد.

قسمت اول
جمعیت کل

جمعیت کل همهٔ اشخاصی را که معمولا درسرزمین اصلی کشور حضور دارند و همچنین نظامیان حرفه‌ای و داوطلب مقیم خارج از کشور را دربرمی گیرد.

جمعیت کل یك کشور نتیجهٔ حرکات طبیعی (پدیده‌های جمعیتی) وحرکات مهاجرتی میان کشورهاست. تحلیل زیرین روی شرح این حرکات در فرانسه متمرکز است.

جمعیت فرانسه، ازسال ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۸ بیش از ۱۰ میلیون نفر افزایش یافته است. این مزیت و فزونی انسانی که در تاریخ جمعیت شناسی فرانسه استثناء است (تقریباً مساوی با رشد مشهود ازسال ۱۸۰۰ تا ۱۹۴۶) منشاءِ دوگانه دارد:

ــ از یك سو، زیادتی انباشتهٔ زایشها بر مرگ ومیر[3] (۶/۵ میلیون نفر) ناشی از بهار جمعیتی پس از جنگ جهانی دوم و کاهش میزان مرگ ومیر؛

ــ از سوی دیگر، وفور افراد مهاجر. برخی از مهاجرتها جنبهٔ استثنایی دارد: بدین قرار است بازگشت فرانسویان از هندوچین و افریقای شمالی (حدود ۱/۵ میلیون نفر). مهاجرتهای دیگر مربوط به بیگانگانی است که برای کار به فرانسه آمده‌اند (حدود ۲ میلیون نفر).

جمعیت فرانسه میان سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۷۵ به اندازهٔ ۳/۶٪ افزایش یافته است. طی این دوره، تغییرات مهم ساختاری نظیر کُندی و آهستگی در اندازهٔ افزایش کل جمعیت و کاهش نسبت افراد کمتر از بیست سال مشاهده می شود.

بررسی تحول جمعیت کل در دو بند و در بارهٔ موارد زیر انجام می گیرد:

ــ تراز کل جمعیتی؛

ــ توزیع سنی جمعیت.

بند ۱. تراز کلی جمعیتی

تراز جمعیتی، ناشی از حرکت طبیعی جمعیت و نیز حرکات مهاجرتی است.

الف) حرکت طبیعی جمعیت

اوضاع جمعیتی یك کشور به کمك ابزارهای عمدهٔ اندازه گیری که در جدول ۱ــ۱ نمایان است می تواند مشخص شود[4]. یادآوری کوتاهی، تحول اندازه‌های زه‌وزاد[5] و مرگ و میر حرکت طبیعی جمعیت در فرانسه را نسبت به کشورهای دیگر شرح می دهد.

3. mortalité

۴. ن.ك به همین جدول. ابزارهای اندازه گیری حرکت طبیعی جمعیت: اندازهٔ باروری (fécondité) و اندازهٔ زادآوری (reproduction).

۵. natalité: زه‌وزاد.

جدول ۱ـ۱. ابزارهای اساسی اندازه گیری حرکت طبیعی جمعیت زه و زاد

۱. *اندازهٔ ناخالص سال x* مساوی است با:

$$\frac{\text{شمار زایشهای سال x}}{\text{شمار «متوسط»* جمعیت سال x}} \times ۱۰۰۰$$

و برای فرانسه در سال ۱۹۷۸ اندازهٔ زه وزاد ۰/۰۰۱۳/۸ است.

۲. *اندازهٔ بارآوری سال x* مساوی است با:

$$\frac{\text{شمار زایشهای سال x}}{\text{شمار زنان در سن زایایی**}} \times ۱۰۰۰$$

۳. *اندازهٔ زادآوری*: اندازهٔ زادآوری ناخالص شمارزایشهای زنان (تقسیم بر ۱۰۰۰) است که ۱۰۰۰ زن در یك نسل خواهد داشت. فرض می کنیم که ارزیابیها بگذارند نشان بدهیم که ۱۰۰۰ زن از یك نسل معین طی دورهٔ باروری (از ۱۵ تا ۴۹ سال) ۱۴۶۰ دختر بزایند. اندازهٔ ناخالص زادآوری این نسل چنین خواهد بود:

$$\frac{۱۴۶۰}{۱۰۰۰} = ۱/۴۶$$

در فرانسه، به سال ۱۹۴۶، اندازهٔ ناخالص زادآوری ۱/۴۵ بوده است ودر سال ۱۹۷۸ این میزان بیشتر از ۰/۹۰ نمی شود.

اندازهٔ ناخالص زادآوری با احتساب میزان مرگ ومیر احتمالی نسل زن مورد نظر محاسبه شده و بنابراین همیشه کمتر از اندازهٔ ناخالص است. در فرانسه، این اندازه برای دورهٔ ۱۹۵۷ ـ ۱۹۶۱ مساوی با ۱/۲۲ و در سال ۱۹۷۸ برابر با ۰/۸۹ بوده است.

مرگ و میر

اندازهٔ ناخالص مرگ و میر درسال x مساوی است با:

$$\frac{\text{شمار مُردگان سال x}}{\text{شمار «متوسط» جمعیت سال x}} \times ۱۰۰۰$$

و برای فرانسه، در سال ۱۹۷۸، اندازهٔ مرگ و میر ۰/۰۰۱۰/۲ بوده است.

اندازهٔ افزایش طبیعی

این رقم از تفاوت میان اندازه‌های مرگ ومیر وزایش برای سال مورد بررسی به دست می آید: مثلا در فرانسه، برای سال ۱۹۷۸ که اندازهٔ زه‌وزاد ۰/۰۰۱۳/۸ درمقابل ۰/۰۰۱۰/۲ اندازهٔ مرگ ومیر مشاهده شده بود، اندازه افزایش طبیعی چنین است: ۱۳/۸ − ۱۰/۲=۰/۰۰۳/۶

* شمار متوسط جمعیت: شمار جمعیت است که در میانهٔ سال معین شده است.

** procréer

اول ـ اندازهٔ زه‌وزاد. فرانسه شاهد تنزل بسیار مهمی در اندازهٔ زه وزاد طی سدهٔ نوزدهم و در آغاز قرن بیستم بوده است. زه وزادهای فرانسه و اروپا که تا سال ۱۷۸۹ متجانس بود. یك سدهٔ بعد کاملا نامتوافق شده است (۰/۰۰۲۵ در فرانسه، در مقابل ۰/۰۰۳۴ به طور متوسط در بقیهٔ اروپا). بی گمان، از آغاز سال ۱۸۸۰، شمار زایش نیز در بقیهٔ اروپا کاهش یافت، اما رشد جمعیتی نفوس فرانسه نسبت به همهٔ کشورهای دیگر تقریباً ضعیفتر باقی ماند. این جریان پس از جنگ جهانی دوم، بازهم از کاهش بازنمی ایستد تا در سالهای دههٔ ۱۹۳۰ به سطح بسیار پایین (۰/۰۰۱۵) می رسد. از پایان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۶۴ بهبودی (۰/۰۰۱۸/۱) به‌وجود آمده است. از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۸ کاهش میزان زه وزاد مشاهده می شود: اندازهٔ زه وزاد به ۱۶/۷ در هزار نفر پایین می آید. پس از سه سال رکود، در سال ۱۹۷۱ گشایشی (۰/۰۰ ۱۷/۱) و به دنبال آن کاهش ملاحظه می شود؛ در سال ۱۹۷۸، اندازهٔ زه وزاد فقط ۱۳/۸ ۰/۰۰ است.

باروری زنان که با اندازهٔ ناخالص زادآوری معین شده است، برای چهارمین سال متوالی آشکارا در زیر مرز تعویض نسلها قرار می گیرد.

اندازه‌های ناخالص زه وزاد که در حال حاضر در فرانسه مشاهده شده‌اند، نزدیك به اندازه‌هایی است که بتازگی در شمار زیادی از کشورهای توسعه‌یافته مشاهده شده و بین ۱۰ و ۱۵ ۰/۰۰ قراردارد (در صورتی که در بسیاری از کشورهای کم توسعه یافته به ۳۰ تا ۴۵ ۰/۰۰ می رسد). برخی از کشورها مانند جمهوری فدرال آلمان و لوگزامبورك، حتی شاهد افزایش طبیعی نسبی و منفی جمعیت خود هستند[۶].

آیا تغییرات زه وزاد را نمی توان با توجه به سطوح درآمد کلی توضیح داد؟ مالتوس در زمرهٔ نخستین نویسندگانی است که رابطهٔ میان جمعیت و درآمد را پژوهش کرده است. این رابطه پایهٔ قانون جمعیت اوست. به نظر این نویسنده، بهبود درآمدها در زه‌وزاد افزایش ایجاد می کند. در سدهٔ نوزدهم، واقعیات، بطلان

۶. اندازهٔ افزایش طبیعی مساوی است با اندازهٔ زه‌وزاد منهای اندازهٔ مرگ و میر (ن. ك جدول ۱ـ۱).

این رابطه را اعلام داشته‌اند. گرایش به بهبود سطوح زندگی در کشورهای صنعتی در رفتار فردی تغییری ایجاد کرد که با کاهش مهم در زه‌وزاد یك انقلاب جمعیتی، نخست در فرانسه وسپس در همهٔ اروپا به بار آورده است.

بوضوح امکان داشت رابطه‌ای برعکس رابطهٔ مالتوس به دست آورد که به موجب آن آیا افزایش سطح زندگی لزوماً باعث کاهش زه‌وزاد می شود؟ تأیید این نظر با توجه به بهار طولانی زه‌وزاد درسالهای پس از جنگ جهانی دوم دشوار است. با این وصف، تحول معاصر فرانسه، از سال ۱۹۶۴ به نظر می رسد نزول دوبارهٔ زه‌وزاد و ترقی سطوح را مربوط به هم می داند. افزون بر این، می دانیم که این حرکت خاص فرانسه نیست: تغییر جریان زه‌وزاد در فرانسه بین سالهای ۱۹۶۴ـ۱۹۶۵ و در دوره‌ای قرار می گیرد که همهٔ کشورهای توسعه یافتهٔ اروپا شاهد همین تغییرند؛ به این ترتیب این کشورها پس از هفت سال درنگ به دنبال ایالات متحده می روند که از سال ۱۹۵۷ در آن حرکت نزولی زه‌وزاد احساس می شد (اندازهٔ زه‌وزاد از ۲۵ ۰۰/۰ در سال ۱۹۵۷ به ۱۴/۸ ۰۰/۰ در سال ۱۹۷۵ می رسد). همین طور، به نظر می آید که در چند کشور (ایالات متحده، جمهوری فدرال آلمان و فرانسه) همزمان تنزل باروری متوقف شده است.

این مشابهت در تغییرات زه‌وزاد نشان می‌دهد که فقط علل اقتصادی نمی توانند توضیح دهنده باشند. به نظر می رسد تحولات دراین زمینه با یك پدیدهٔ پیچیده، یعنی پدیدهٔ تمدن مطابقت کنند. سرانجام تسلط بر جریان زادآوری این نتیجه را دارد که اکنون تغییرات عقیده دربارهٔ ابعاد خانواده‌ها می توانند در زمینهٔ جمعیت شناسی ابراز شوند.

دوم ـ *اندازهٔ* مرگ و میر. اندازه‌های مرگ و میر، در فضا، تفاوتهای نمایانی ناشی از موارد زیر را نشان می دهند:

ـــ شرایط بهداشت عمومی وغالباً مربوط به سطح توسعهٔ اقتصادی واجتماعی: کشورهای کمتر توسعه یافته هنوز اندازه‌های مرگ و میر نسبتاً بالایی دارند (در برزیل و هند در حدود ۲۰ ۰۰/۰ است)؛

ـــ ترکیب سنی جمعیت: یك جمعیت کهنسال لزوماً اندازهٔ مرگ و میر بالاتر از یك جمعیت جوان دارد. به این جهت است که اندازهٔ مرگ و میر در فرانسه، پیرامون ۰/۰۰ ۱۰/۵ تثبیت شده است، حال آنکه دیگر کشورهایی اروپایی دارای جمعیت جوان با میزان مرگ و میر کمتر است (هلند ۰/۰۰۸/۲).

ب) حرکتهای مهاجرتی (کوچها)

ما در گذشته شاهد جابه‌جاییهای انبوه مردم براثر رویدادهای سیاسی (مهاجرتهای جمعی به خارج و انتقالات نفوس پس از جنگ جهانی دوم، بازگشت فرانسویان از الجزایر و هندوچین) بوده‌ایم. اما کوچهای معاصر ناشی از تغییر مکانهای فردی دارای خصلت اقتصادی است و عمدتاً به سوی کشورهای اروپا صورت گرفته که رشد صنعتی آنها بیش از پیش به نیروی کار انسانی نیاز داشته است. در سال ۱۹۵۷، شمارهٔ خارجیانی که در فرانسه زندگی می کردند به ۴۲۳۷۰۰۰ نفر تخمین زده می شد، یعنی ۷/۵٪ جمعیت کل. پرسشنامه‌های کتبی منشاءِ این جمعیت را تصریح کرده است[۷].

با این همه، وقوع همزمان تدابیر محدود سازنده دربارهٔ مهاجرت کارگران خارجی به کشور[۸] و تنزل اقتصادی ماندهٔ مهاجرتی را عمیقاً کُند ساخته، حال

۷. بدین قرار، در سال ۱۹۷۸ به حضور ۱۳۷۱۰۰۰ نفر از اتباع کشورهای مغرب (از جمله ۸۲۹۰۰۰ الجزایری) پی برده شد که باید بدانها ۱۰۳۰۰۰ افریقایی را افزود. شمار اسپانیانیها ۴۸۶۰۰۰ و پرتغالیها ۸۸۲۰۰۰ نفر برآورده می شود. همچنین می توان خاطرنشان ساخت که ۷۹۰۰۰ نفر لهستانی وبخشی از ۵۲۹۰۰۰ ایتالیایی به طور قطعی و همیشگی در فرانسه سکنی گزیده‌اند.
۸. تصمیم مقامات الجزایری مورخِ بیستم سپتامبر ۱۹۷۳ دایر به قطع مهاجرت به فرانسه و تصمیم دولت فرانسه به منع صدور اجازهٔ مهاجرت به کارگران جدید خارجی (به استثنای مهاجرت از کشورهای عضو بازار مشترك) ورویّه‌های کمك به بازگشت داوطلبانه که از اکتبر سال ۱۹۷۷ دربارهٔ کارگران خارجی بجز اتباع کشورهای عضو بازار مشترك قابل اجرا بود و توجیه پنج سال فعالیت مزدبگیری در فرانسه موجب شد تا ۲۰۰۰۰ نفر در یك سال از فرانسه عزیمت کنند. در مجموع، بررسیهایی که وزارت کار انجام داده است کاهش شمار مزدبگیران خارجی در فرانسه به رقم ۲۰۰۰۰۰ می رسد.

آنکه از سال ۱۹۶۴ ماندهٔ مثبت بین ۹۰۰۰۰+ و ۱۸۰۰۰۰+ نفر در هر سال تحول داشته است و این میزان به طور تقریب یك سوم و برخی از سالها نیمی از مازاد طبیعی را نشان می‌داده است. ماندهٔ مهاجرتی در سال ۱۹۷۵ فقط ۲۵۰۰۰+ نفر بود و از سال ۱۹۷۶ هیچ شد. این پدیده، وابسته به تنزل اقتصادی، می‌تواند یکی از مظاهر دگرگونی کنونی و جاری در تقسیم بین المللی کار نیز باشد. رشد اروپای غربی از سال ۱۹۴۵ تا بحران نفتی، نه فقط از انرژی ارزان بلکه همچنین از انتقالات مهم نیروی کار وارده از کشورهای مدیترانه مایه گرفته است. دراین مورد نیز ممکن است وارونگی گرایش پدیدار شود.

جدول ۱ـ۲. ترازهای جمعیتی، سالهای ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸

	۱۹۷۴	۱۹۷۵	۱۹۷۶	۱۹۷۷	۱۹۷۸*
جمعیت کل در پایان سال (هزار)	۵۲۶۰۰	۵۲۸۱۰	۵۲۹۷۳	۵۳۱۸۳	۵۳۳۷۸
زایشها (هزار)	۸۰۱	۷۴۵	۷۲۰	۷۴۵	۷۳۵
مرگ (هزار)	۵۵۳	۵۶۰	۵۵۷	۵۳۵	۵۴۵
مازاد طبیعی (هزار)	+۲۴۹	+۱۸۵	+۱۶۳	+۲۱۰	+۱۹۰
ماندهٔ مهاجرتی (هزار)	+۳۱	+۲۵	۰	۰	۰
تغییر کل (هزار)	+۲۷۹	+۲۱۰	+۱۶۳	+۲۱۰	+۱۹۰
اندازهٔ افزایش کل (۰/۰۰)	۵/۸	۴/۰	۳/۱	۳/۹	۳/۶
اندازهٔ افزایش طبیعی (۰/۰۰)	۴/۷	۳/۵	۳/۱	۳/۹	۳/۶

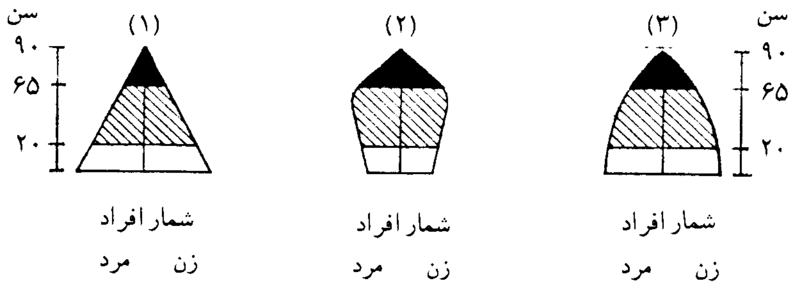
* ارقام برای سال ۱۹۷۸ موقتی است.

مأخذ: *Population et société*, mars 1979.

بند ۲. توزیع سنی جمعیت

توزیع سنی جمعیت امکان می‌دهد تا منابع حال و آیندهٔ یك جمعیت از لحاظ عامل کار ارزش گذاری و برآورد شود.

توزیع سنی می‌تواند با هرم سنی به صورت نمودار ارائه شود. هرم سنی نموداری دارای دو مقیاس است: از پایین به بالا، سنها و به طور مورب، شماره‌هایی که با سن‌ها مطابقت می‌کنند (جنس مذکر در چپ و جنس مؤنث در راست) (شکل ۱ـ۱). سه‌دسته جمعیت مشاهده می‌شود: طبقهٔ جوان (کمتر از بیست سال)، طبقهٔ بزرگسالان (۲۰ تا ۶۵ سال) و طبقهٔ کهنسالان (بیشتر از ۶۵ سال).

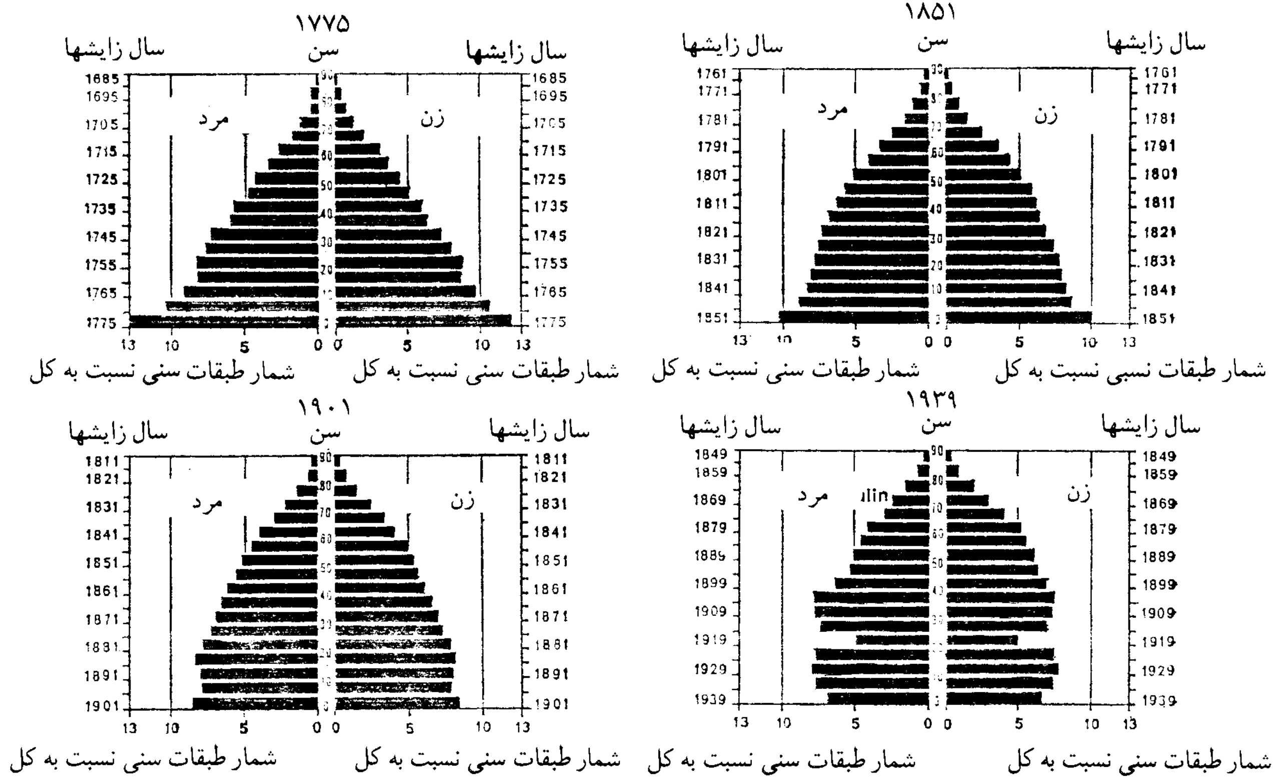


شکل ۱ـ۱. نیمرخهای هرمهای سنی

در کشوری که زه‌وزاد شدید و مرگ‌ومیر کم و بیش شدید باشد، نسلهای جوان تفوق ندارند، جمعیت افزایش می‌یابد و هرم سنی روی یك قاعدهٔ پهن قرار می‌گیرد (نیمرخ ۱، شکل ۱ـ۱).

جمعیت با زه‌وزاد کاهنده به کاهش می‌گراید. شمار جوانان از بزرگسالان کمتر است. هرم سنی که این سیر نزولی را نشان می‌دهد به صورت یك سبو درمی‌آید (نیمرخ ۲). شکل بینابین، طاق‌وار (نیمرخ ۳)، مشخصهٔ جمعیت ساکن یا سالخورده است. شمار عناصر جوان درست می‌تواند جای بزرگسالان را پُر کند.

به این ترتیب، هرم سنی جمعیت تصویر فوری از توزیع جمعیت به دست می‌دهد. این تصویر روی تولید و توزیع درآمد ملی تأثیر بسیاری زیادی می‌گذارد: گروه بزرگسالان (منطقهٔ خط‌چین) طبقهٔ تولید کننده را تشکیل می‌دهد و بار



شکل ۱ـ۲. تحول هرم سنی در فرانسه از پایان سدهٔ هجدهم تا سال ۱۹۳۹

مخارج نگهداری جوانان و پیران را بر عهده دارد.

اکنون که سالخوردگی جمعیت فرانسه را از خلال تحول هرم سنی، از پایان سدهٔ هجدهم تا جنگ جهانی دوم ارائه کرده ایم، گرایشهایی را نشان می دهیم که از هرمهای کنونی نتیجه می شوند.

شکل ۱ـ۲ نشان می دهد که در سال ۱۷۷۵ هرم یك قاعدهٔ پهن دارد و تحت تأثیر زه‌وزاد شدیدی قرار گرفته، ولی رفته‌رفته که سنین بالاتر را در بر می گیرد، مرگ و میر زیاد از نسلها می کاهد. این هرم کشوری دارای جمعیت جوان است. این نوع هرم هنوز و در حال حاضر در کشورهای توسعه‌نیافته مشاهده می شود.

از سال ۱۸۵۱، قاعدهٔ هرم، در نتیجهٔ کاهش زه‌وزاد باریك می شود، اما اندازهٔ مرگ و میر نسلهای جوان و بزرگسالان زیاد بالا نیست. تنزل برحسب برشهای متوالی سنی کمتر شدید است. درسال ۱۹۰۱ نوعی سالخوردگی جمعیت پدیدار می شود. این سالخوردگی در هرم سنی سال ۱۹۳۹ کاملا روشن و به شکل طاق است (نیمرخ ۳)؛ این جریان نتایج جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ـ۱۹۱۸) در جمعیت فرانسه را نیز بیان می کند: جنگ از نسلهای مردِ زادهٔ پیش از سال ۱۹۰۰ بشدت کاسته و زایشها را طی پنج سال رقیق کرده است. بنابراین، نسلهای ۲۰ تا ۲۵ سال کم شمارند و شمار اندکی فرزند دارند.

این سالخوردگی جمعیت، در فرانسه، نتایج زیر را به بار آورده است:

ـــ گرایش به کاهش محصول ملی به دو علت: از یك سو، شمار بازنشستگان افزایش می یابد که این خود شمار افراد غیر فعال را افزایش می دهد[۹]. از سوی

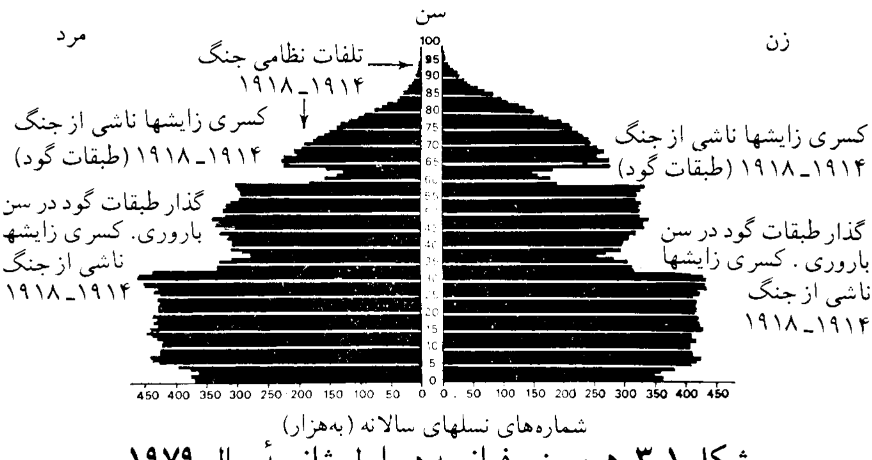
۹. منظور از افراد فعال اشخاصی است که فعالیت حرفه‌ای دارند و افراد غیر فعال کسانی هستند که هنوز به فعالیت حرفه‌ای نپرداخته‌اند.

دیگر، نسبت کارگران سالخورده و دارای فرآوری[10] اندك به شمار کل کارگران بالا می‌رود؛

ــ گرایش درآمد فردی به کاهش: محصول کلی تفوق دارد، حال آنکه شمار اشخاص سالخورده به خرج جمعیت فعال زیاد می‌شود. بنابراین، درآمد فردی یا سرانه لزوماً میل به تنزل پیدا می‌کند.

هرمهای سنی که پس از جنگ جهانی دوم در فرانسه ساخته شده، نشان می‌دهند که قاعدهٔ هرم در نتیجهٔ توسعهٔ زه‌وزاد به طور محسوسی پهن شده است. تحول جمعیتی فرانسه، از سال ۱۹۴۵، هم با افزایش نسبی نسلهای سالخورده (پس از سالخوردگی یادشده) وهم با افزایش نسبی نسلهای جوان آشکار بوده است. نتیجهٔ این حرکت دوگانه افزایش مخارجی است که بر دوش افراد فعال سنگینی می‌کند.

با این وصف، تحول سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۸ نشان می‌دهد که قاعدهٔ هرم در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ نخست باریك و سپس پهن می‌شود (۸۷۸۶۰۰ زایش) و سرانجام کاهش می‌یابد (۷۳۵۰۰۰ زایش در سال ۱۹۷۸).



شکل ۱ـ۳. هرم سنی فرانسه در اول ژانویهٔ سال ۱۹۷۹

10. productivité

نزول زه‌وزاد منتهی به کاهش نسبتاً سریع نسبت جوانان در جمعیت می شود: افراد کمتر از بیست سال، در اول ژانویهٔ سال ۱۹۷۶، فقط ۳۱/۷٪، در مقابل ۳۴/۱٪ ده سال پس از آن (ن. ك جدول ۱ـ۳) جمعیت را نشان می دهند. اما، این نسبت باز هم آشکارا بالاتر از کمینهٔ تاریخی سال ۱۹۴۶ (۲۹/۵٪) برجا می ماند. برطبق پیش بینیهای انستیتوی ملی آمار و بررسیهای اقتصادی، این کمینه ازنو در سال ۱۹۸۵ بازبه‌دست خواهد آمد. به موازات این جریان، افزایش شمار بزرگسالان (نزدیك به ۵۵٪) احساس می شود. توضیح این حرکت ازیك سو در ورود نسلهای زادهٔ پس از جنگ به سنین بزرگسالان و از سوی دیگر در نزول زه‌وزاد است که بین سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۷۵، اندازهٔ افزایش بسیار اندك جمعیت جوانان کمتر از بیست سال را به بار می آورد.

درمورد افراد کهنسال (بیشتر از ۶۵ سال) گرایش درازمدت سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۷۶، افزایش نسبت آنان را نشان می دهد. اما وُرود تدریجی نسلهای «گود» زادهٔ بین سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۱۹ به سن سوم، یك کُندی در خروجیهای سالانهٔ فعالیت ایجاد خواهد کرد. به نظر انستیتوی ملی آمار و بررسیهای اقتصادی، برای دورهٔ زمانی ۱۹۷۷ـ۱۹۸۳ خروجیهای سالانهٔ اشخاص مسن ۵۵ تا ۶۵ سال از فعالیت کمتر از ۱۰۰۰۰۰ نفر در نظام عادی خروجیها خواهد بود.

بدین ترتیب، دورهٔ هشتمین برنامه هم از آثار ناشی از آهستگی سالخوردگی

جدول ۱ـ۳. توزیع برحسب گروههای سنی (به ٪)

	کمتر از بیست سال	۲۰ تا ۶۴ سال	۶۵ سال یا بیشتر
۱۹۴۶	۲۹/۵	۵۹/۴	۱۱/۱
۱۹۶۶	۳۴/۱	۵۳/۸	۱۲/۱
۱۹۷۴	۳۲/۲	۵۴/۵	۱۳/۲
۱۹۷۵	۳۲/۰	۵۴/۷	۱۳/۳
۱۹۷۶	۳۱/۷	۵۴/۹	۱۳/۴
۱۹۸۵	۲۹	۵۸	۱۳

(افزایش کمتر درمخارج بازنشستگان) و هم از آثار نخست مثبت نزول زه‌وزاد (مخارج کمتر مقرری خانوادگی و آموزش) برخوردار خواهد شد. اما آثارِ بی‌درنگ نامساعد در اشتغال محسوس خواهد شد: ازدیاد سریعتر وارده‌ها نسبت به خروجیها از فعالیت تقاضای روبه‌کاهش کالاها و خدمات (تغذیهٔ کودکان، مسکن، آموزش و جز اینها) و سرانجام، در پایان زمان نزول زه‌وزاد که از سال ۱۹۶۴ در فرانسه ثبت شده است، سالخوردگی جمعیتی فرانسه را تشدید، و بدین ترتیب بین سالهای ۱۹۸۵ و ۲۰۰۰ ساختار جمعیتی نزدیك به سال ۱۹۳۹ را ایجاد می کند.

بنابراین، به منظور حفظ سطح توسعهٔ جمعیت فرانسه یك سیاست جمعیتی ضروری به نظر می‌رسد. این سیاست جمعیتی دربارهٔ موارد زیر است:

ــ زه‌وزاد و باروری: سیاست جمعیتی متضمن انگیزشهای مالی برای مساعدت به زایشهاست. این سیاست باید با جست‌وجوی منظم کیفیت بهتر جمعیت (مراقبتهای پزشکی و جز اینها) همراه باشد؛

ــ مرگ ومیر، بر اثر سیاست بهداشتی بویژه شامل مبارزه با مرگ ومیر کودکان.

قسمت دوم

جمعیت فعالِ آمادهٔ کار

جمعیت فعّال آمادهٔ کار از اشخاصی ترکیب می یابد که در سرشماری اعلام می‌دارند یك فعالیت حرفه‌ای انجام می‌دهند و یا بیکارند و اعلام می‌دارند که در جست‌وجوی کارهستند. لازم است در برابر کارپاداشی اعطا شود. این خواستِ جمعیتِ فعّالِ آمادهٔ خدمت، دانشجویان را در بر نمی گیرد و زمانی را که در خانهٔ خود کار می کنند، مستثنی می دارد.

جمعیت فعّال آمادهٔ کار منابع نیروی انسانی موجود و نیروی انسانی بالقوه را تشکیل می‌دهد. در بند ۱ ما به عواملی اشاره خواهیم داشت که روی حجم جمعیت فعال اثر می گذارند و مقدار مخارج بر عهدهٔ افراد فعال را معین می کنند.

اما ارزیابیهای مقداری جمعیت فعّال برای برآورد سهم آن در فراگرد تولیدی نامکفی است. داده‌های منابع بالقوهٔ جمعیت با تصریح مدت کاری که جمعیت فعال انجام داده‌اند و توزیع آن بر حسب بخشهای فعالیت در بند ۲ تکمیل خواهد شد.

بند ۱. حجم جمعیت فعال

الف) اندازه‌گیری تحول جمعیت فعال فرانسه

جدول ۱ـ۴ تغییرات ناچیز جمعیت فعال فرانسه را از آغاز سدهٔ کنونی نشان می‌دهد. با این همه، این جمعیت بین دو سرشماری سالهای ۱۹۶۲ و ۱۹۶۸ سالانه به طور متوسط ۱/۱٪، یعنی شدیدتر از گذشته، رشد داشته است. اما تباین و فرق نمایان این دوره را شاخص گردانیده است: وجه مشخصهٔ سالهای نخستین همانا ورود افراد بازگشتی از الجزایر بود، حال آنکه از ابتدای سال ۱۹۶۶ به علت تمدید دورهٔ دانش‌آموزی و تقلیل موقت اندازه‌های فعالیت سالخوردگان و زنان بر اثر رویدادهای نامساعد بازار کار، آهنگ افزایش منابع نیروی انسانی کاهش پذیرفته است.

جدول ۱ـ۴. تحول جمعیت فعال در فرانسه
(در هزار نفر)

سال	*جمعیت فعال آمادهٔ خدمت*
۱۹۰۱	۱۹۵۹۰
۱۹۲۹	۲۰۵۴۰
۱۹۳۸	۱۹۴۹۰
۱۹۵۴	۱۹۶۰۵*
۱۹۶۲	۱۹۸۰۰
۱۹۶۸	۲۰۶۸۰

* با احتساب ۱۰۰۰۰۰ نفر نظامیان حرفه‌ای مستقر در خارج از خاك اصلی فرانسه که سرشماری نشده‌اند.

مأخذ: *Economie et Statistique* juin 1969, n°2, p. 41.

درسرشماری سال ۱۹۶۸، جمعیت فعال به ۲۰/۴ میلیون نفر می‌رسید. در سرشماری سال ۱۹۷۵، این رقم ۲۱/۸ میلیون نفر بود. برطبق پیش‌بینیهای انستیتوی ملی آمار و بررسیهای اقتصادی شمار افراد فعال را در سال ۱۹۸۵ به ۲۴/۵ میلیون نفر ودرسال ۲۰۰۰ به ۲۶ میلیون نفر می‌توانیم برآورد کنیم. ازاین زمان تا سال ۱۹۸۵، شمارهٔ ۲۳۰۰۰۰ نفر فعال، ازجمله ۱۶۰۰۰۰ زن می‌توانند هرسال در بازار کار ادغام شوند. سپس این تصاعد ضعیفتر خواهد شد و بین سالهای ۱۹۸۵ و ۲۰۰۰ به طور متوسط به ۱۱۰۰۰۰ نفر اضافی کاهش خواهد یافت[11]. بدین ترتیب، فرانسه طی دورهٔ ۱۹۷۵ـ۱۹۸۵ یك «اندوختهٔ» بی‌سابقهٔ نیروی انسانی در اختیار خواهد داشت.

ب) عوامل مؤثر بر حجم جمعیت فعال

اندازهٔ رشد جمعیت فعال به اندازهٔ رشد جمعیت کل، به ساختار آن بر حسب جنس و سن و نیز به تغییرات اندازه‌های فعالیت بستگی دارد. به طور کلی، نسبت فعالیت اشخاص فعال به جمعیتِ کل است که برحسب گروههای سنی و جنس بیان می‌شود. بدین قرار، برای مردان ۳۵ تا ۳۹ سال، اندازهٔ فعالیت در سال ۱۹۷۶ درفرانسه، ۹۷/۳٪ و برای زنان در همان سن ۵۴/۱٪ بوده است.

تغییرات اندازه‌های فعالیت از عمل دو دسته عامل نتیجه می‌شود:

ـــ *عوامل ساختاری*، مانند: مدت دورهٔ دانش‌آموزی، سن بازنشستگی، تغییرات اشتغال زن و اندازهٔ فعالیت افراد جوان که به نخستین گروه سنی (۱۵ـ۱۹ سال) تعلق دارند، برحسب نظام آموزشی مصوب یك کشور به طرزی چشمگیر تغییر می‌کند. همین طور، سن بازنشستگی، اندازهٔ فعالیت سالخوردگان را تغییر می‌دهد. سرانجام، اندازه‌های فعالیت زن همراه با تغییر شرایط زن به افزایش گرایش دارد.

11. F. Eymard-Duvernnay, combien d'actifs d'ici l'an 2000?, Dossier Horizon 1985, *Economie et Statistiques,* October 1979, n° 115.

ــ *عوامل رویدادی*: مشارکت برخی از گروههای اشخاص در فعالیت اقتصادی: جوانان، سالخوردگان وزنان، به طور متوسط در دورهٔ فزونی اشتغال و پُرکاری بالاتر ودردورهٔ اشتغال ناقص وکم کاری ضعیفتر است. این پدیده، به نام «انعطاف رویدادیِ» جمعیت فعال، بدین معناست که جمعیت فعال مقداری انعطاف ناپذیری نیست و به ضربات ناگهانی رویدادها پاسخ می‌دهد. با این وصف، فعالیت زنان طی سالهای ۱۹۷۴ـ۱۹۷۵، مانند گذشته، سیر نزولی نیافته است.

عوامل عمده‌ای که در سالهای آینده روی جمعیت فعال فرانسه اثر می گذارند به قرار زیرند:

اول ـ کوتاهی عمر فعال. این امر تحت تأثیر دو عامل به وجود می آید: یکی تمدید دورهٔ دانش‌آموزی و دیگر قطع زودرس فعالیت.

تمدید دورهٔ دانش‌آموزی از موارد زیر ناشی می‌شود:

ــ تمدید دورهٔ تعلیمات اجباری که درسال ۱۹۶۷ از ۱۴ به ۱۶ سال رسانده شده است؛

ــ افزایش اندازه‌های دورهٔ دانش‌آموزی برحسب سن، یعنی افزایش شمار جوانانی که تحصیلات خود را پس از ۱۶ سالگی ادامه می‌دهند، نسبت به کسانی که به راه زندگی حرفه‌ای گام می نهند.

تأثیر این دو عاملِ تمدید دورهٔ آموزشی در این توضیح است که جمعیت دانش‌آموزودانشگاهی بیشتر از ۱۴ سال که درسال ۱۹۶۸ به رقم سه میلیون نفر سرمی‌زد در سال ۱۹۷۵ از ۴ میلیون گذشته است. نتیجهٔ این جریان عظیم دانش‌آموزی، کاهش رشد جمعیت فعال طی دورهٔ ۱۹۷۰ـ ۱۹۷۵ است.

قطع زودرس زندگی فعال از موارد زیر ناشی می‌شود:

ــ کاهش سن قانونی بازنشستگی: این سن برای اکثر فرانسویان، در ۶۵ سال تثبیت شده است، زیرا باید به این سن رسید تا مستمری سالخوردگی از تأمین

اجتماعی به دست آورد. میزان این مستمری برای مزدبگیران ۴۰٪ دستمزد فعالیت ده سال آنهاست[۱۲].

ــ گرایش اندازهٔ فعالیت به کاهش که مستقل از تغییر سن بازنشستگی، نزد سالخوردگان احساس می شود.

پیش بینیهای انستیتوی ملی آمار و بررسیهای اقتصادی درباب تحول جمعیت فعال فقط افزایش اندازهٔ دورهٔ دانش آموزی و اثر تمدید دورهٔ آموزش اجباری را در عوامل کوتاهی زندگی فعال شرح می دهد. مسلّم است که اگر سن دورهٔ آموزش اجباری به عقب برده یا سن بازنشستگی به جلو آورده می شد کوتاهی زندگی فعال سرعت می گرفت و پیش بینیهای مربوط به حجم جمعیت فعال تحت تأثیر این جریان دچار تغییر می گردید.

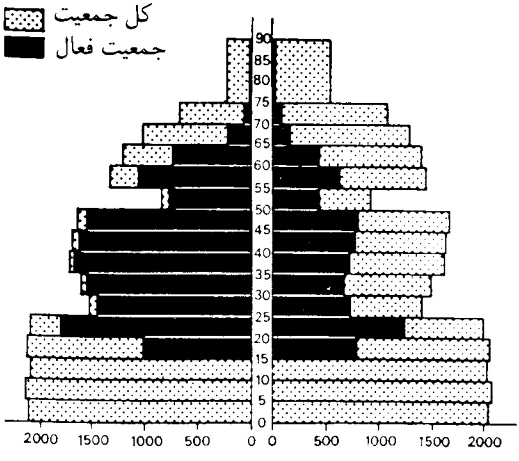
دوم ـ *جوان شدگی جمعیت فعال (شکل ۱ـ۴)*. هرمهای جمعیت امکان می دهند تا در اول ژانویهٔ سال ۱۹۷۰ و اول ژانویهٔ سال ۱۹۷۵ بین جمعیت فعالِ در سنین مختلف مقایسه صورت گیرد. هرم سال ۱۹۷۰ نارساییهای جمعیت فعالِ ناشی از کمبود زایشها براثر جنگ جهانی اول و نیز جریان خلاف زه‌وزاد بین دو جنگ را نشان می دهد.

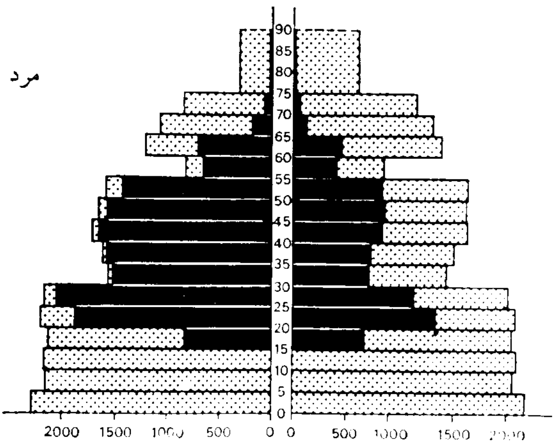
هرم سال ۱۹۷۵ جوان شدگی جمعیت فعال را ارائه می کند که تا سال ۱۹۸۵

۱۲. سند پیوست توافق مورخ ۲۷ مارس ۱۹۷۲ که در تاریخ ۲۵ ژوئن ۱۹۷۳ امضاء شده و تضمین منابع دستمزدبگیران سالخورده و محروم از کار مقرر داشته است. این تضمین نوعی پیش بازنشستگی را برای سالمندان تشکیل می‌دهد و اینان برای استفاده از بازنشستگی کامل باید درانتظار سن ۶۵ سال باشند.

در پایان توافقی که در ۱۳ ژوئن ۱۹۷۷ میان کارفرمایی و اتحادیه‌ها امضا شده است، مزدبگیران بخش خصوصی در سن ۶۰ سال و بیشتر، در صورت تمایل، می توانند از اول ژانویهٔ ۱۹۷۷، تحت برخی شرایط، با استفاده از تضمین منابع برابر با ۷۰٪ دستمزد خالص تا سن ۶۵ سال، زندگی حرفه‌ای خود را ترک کنند.

این توافق به مجموعهٔ کارگران خصوصی بسط می یابد. توافق مورخ ۲۷ مارس ۱۹۷۲ برای مزدبگیران بالاتر ازسن ۶۰ سال که به جهات اقتصادی قربانی واخراج شده‌اند، نوعی شکل پیش بازنشستگی را مقرر می‌دارد. این توافق، هم‌اکنون، حدود ۴۰۰۰۰۰ نفر را شامل می شود.





شکل ۱ـ۴. هرم سنی جمعیت کل و جمعیت فعال با کوچها در اول ژانویهٔ ۱۹۷۰ و در اول ژانویهٔ ۱۹۷۵

مأخذ:

S. Hémery, R. Salais, Q.C. Dinh, M. Passagez, *Projections démographiques pour la France*, collections de l'INSEE, série D, n° 21, avril 1973, p. 36.

به درازا می کشد. این جمعیت به تمرکز در طبقهٔ سنی بین ۲۰ و ۵۰ سال گرایش پیدا می کند.

سوم ـ ترقی *فعالیت* زن. به نظر می رسد که نتوان بین سطح توسعه و اهمیت اشتغال زن رابطه‌ای برقرار ساخت. بدین ترتیب، سه مرحله را می توان نشان داد:

ــ مرحلهٔ نخست که آغاز توسعه طی آن موجب افزایش اشتغال زن می شود؛
ــ مرحلهٔ دوم که بر پایهٔ سطح معین درآمد، طی آن اشتغال زن کاهش می یابد؛
ــ مرحلهٔ سوم که نیازهای رشد، طی آن، ازنو محرك افزایش اشتغال زن می شود.

در حال حاضر، فرانسه در مرحلهٔ سوم جای می گیرد. زنان، در سال ۱۹۶۸ فقط یك سوم افراد فعال را ارائه می داشت و اندازهٔ مشارکت آنها در فعالیت ملی، در سال ۱۹۷۷، از ۳۹/۲٪ می گذشت. بر طبق پیش بینیهای انستیتوی ملی آمار و بررسیهای اقتصادی در سال ۲۰۰۰ حتی به ۴۱٪ سالانه خواهد رسید. به این ترتیب سه‌چهارم رشد جمعیت فعال بین سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۷۵ صورت گرفته است. این واژگونی ناشی ازترقی شدید اندازهٔ فعالیت زن می شود: بین ۲۵ و ۲۹ سال، از ۵۰/۲٪ به ۶۲/۷٪ و بین ۳۰ و ۳۴ سال به ۵۴/۶٪ در مقابل ۴۲/۴٪ هفت سال پیش می رسد. دراینجا نیزجریانهای تغییر وتبدیل شتاب می گیرند. اما افزایش بسیار سریع نیروی کار زن مزدبگیر منحصراً از ترقی اندازهٔ فعالیت ناشی نمی شود. بخش بزرگی از این نیروی کار، از قبیل تصدی خانوادگی، کشاورزی وصنایع دستی یا بازرگانی، فعال بوده است. دلیل این تحرك در کاهش بسیار شدید شمار مدد معاشهای خانوادگی وجود دارد. سرانجام و نخست بار، زنان در سال ۱۹۷۵، بیشتر اوقات، بیش از مردان، مزدبگیر بوده اند.

پ) *مخارج جمعیت فعال*

در فرانسه، مخارج سربار افراد فعال، پس از جنگ جهانی دوم، سنگین شده است: در سال ۱۹۰۱ درمقابل هر ۱۰۰ نفر فعال ۱۰۸ نفر غیر فعال وجود داشت، حال آنکه در سال ۱۹۵۴، به ترتیب ۱۴۴ نفر دربرابر ۱۲۵ نفر بود. فرانسه، درآن

زمان، مانند یکی از کشورهایی به نظر می‌آمد که افراد فعال آن بار هزینهٔ پرشمارترین افراد غیرفعال را به عهده می‌گرفت.[۱۳] با این وصف، آهستگی تصاعد نفوس کل و تسریع رشد جمعیت فعال تا سال ۱۹۸۵، بهبودِ نسبت افراد غیرفعال را به افراد فعال نتیجه می‌دهد: در سال ۱۹۸۵، شمار ۱۲۵ نفر غیرفعال در برابر ۱۰۰ نفر فعال وجود داشته و این امر ناشی از کاهش شمار زنان غیرفعال و نزول زه‌وزاد است.

اما در اینجا منظور فقط بهبود موقت است. در واقع، دورنماهای آیندهٔ زه‌وزاد هرچه باشد، در آغاز قرن آینده، نسلهای کامل (۱۹۴۶ـ۱۹۷۲) که برش سنی ۲۰ـ۶۴ سال را در میان مدت متورم می‌سازند، به نوبهٔ خود به سنین بازنشستگی می‌رسند و از نو رابطهٔ افراد غیرفعال و فعال را وارونه می‌کنند.

بند ۲. عناصر مشخص کنندهٔ جمعیت فعال

الف) مدت کار

منظور از مدت کار چه باید باشد؟ مقصود منحصراً مدت هفتگی کار است: هفتهٔ ۴۰ ساعت است، ۴۵ ساعت است یا ۳۷ ساعت؟ کدام یك؟ در عمل، مدت کار فقط زمان اختصاصی هر هفته به کار نیست. تقریباً در کلیهٔ کشورها، مزدبگیران از مرخصیهای کم و بیش طولانی با استفاده از مزد و از روزهای تعطیل کم و بیش متعدد استفاده می‌کنند. آنچه باید از خلال مدت کار ارزش گذاری شود، با توجه به مدت هفتگی کار، مرخصیها و روزهای تعطیل طی سال، مدت *سالانه* است که هر فرد در جریان کار می‌گذراند.

۱۳. در جمهوری فدرال آلمان، ۱۰۰ نفر فعال بار مخارج ۱۳۰ نفر فعال را به عهده دارند. در انگلستان ۱۲۲ نفر غیرفعال؛ در ایالات متحده ۱۳۴ نفر؛ در ژاپن ۱۰۴ نفر (ارقام سازمان همکاری و توسعهٔ اروپا)؛ در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، در سال ۱۹۷۰، به نظر دفتر بین‌المللی کار، ۱۰۰ نفر فعال خرج ۱۰۹ نفر غیرفعال را می‌دادند؛ در جمهوری دموکراتیك آلمان، در سال ۱۹۶۴، ۱۰۱ نفر. فرانسه یکی از کشورهایی است که افراد فعال شمار بزرگی از افراد غیرفعال را تحت تکفل دارند.

اول ـ مدت هفتگی کار. در فرانسه، قانون بیستم ژوئن سال ۱۹۳۶ هفتهٔ ۴۰ ساعت را مقرر داشته بود. ساعات کار اضافیِ فراتر از این، افزایش اندازهٔ ساعات کار را پدید می آورد.

بازسازی و سپس از سر گیری رشد اقتصادی از آغاز سال ۱۹۵۰، با توجه به رکود جمعیت فعال، افزایش مدت هفتگی کار را ایجاد کرده اند. هر گاه کلیهٔ فعالیتهای صنعتی جمعاً در نظر گرفته شود، این مدت، در سال ۱۹۶۲ به متوسط ۴۶ ساعت و یك دقیقه در هفته رسیده است. از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۸ در مدت هفتگی کار گرایش به کاهش نمودار شده است. پس از توافقهای گرنل[۱۴]، مورخ ماه مه سال ۱۹۶۸، پیمانها و توافقهای حرفه‌ای میان اتحادیه‌های کارفرمایی و کارگری، هر گاه کلیهٔ فعالیتهای صنعتی با هم درنظر گرفته شود، به کاهش مدت هفتگی کار از ۴۱ ساعت و ۱۴ دقیقه در هفته، درسال ۱۹۷۸ شتاب داده اند.

اما، در دیدگاه ۴۰ ساعت، تنزل مدت کار به مقاومتهایی برمی خورد و این حقیقت درك می شود که کسر از این ساعات کار در بخشهایی که ساعات کار بالایی دارند، بیشتر مرجح است تا کاهش عمومی ساعات کار، زیرا اقدام نخست از پراکندگی و تفرقهٔ مدتهای کار میان بخشها می کاهد.

دوم ـ *مدت سالانهٔ کار.* این مدت تحت تأثیر شمارروزهای مرخصی با استفاده از مزد و روزهای تعطیل با استفاده از مزد است.

قانون مورخ بیستم ژوئن سال ۱۹۳۶ نخست باریك نظام مرخصی دو هفته درسال. با استفاده ازمزدرابرای مزدبگیران صنعت وبازرگانی مقررداشته وآخرین مقررات قانونی دراین باب مربوط به تاریخ شانزدهم ماه مه سال ۱۹۶۹ است که مدت مرخصی با استفاده ازمزدرا برای مزدبگیران به مدت ۲۴ روز ـ کار بالا برده است. برطبق پیمان، این مدت می تواند فزونی یابد. قانون، شش روز تعطیل را شناخته اما فقط اول ماه مه قانوناً با استفاده

14. Grenelle

ازمزد است. پیمانهای جمعی پیش از سال ۱۹۶۸ متوسط روزهای تعطیل با استفاده ازمزدرا به ۶ یا ۷ روزدر سال رسانده بود. پیمانهای منعقده پس از سال ۱۹۶۸ به افزایش شمار این روزها گرایش دارد. بسط ماهانه کردن مزد منتهی به همانندکردن کارگران ساعتی با کارگران ماهانهٔ برخوردار از شمار زیادتری روزهای تعطیل با استفاده از مزد می شود.

جدول ۱ـ۵، اوضاع چند کشور را درسال ۱۹۷۵ نشان می دهد.

جدول ۱ـ۵. مرخصیهای با استفاده از مزد و روزهای تعطیل در چند کشور (۱۹۷۵)

	مرخصیهای پایه قراردادی کارگران صنعت	*ایام بیکاری و با مزد*
آلمان فدرال	۲۴ روز	۱۰ـ۱۳ روز
بلژیك	۲۰ـ۲۶ روز	۱۰ روز
ایالات متحده	به طور متوسط ۲ هفته	۶ـ۷ روز
فرانسه	۲۴ روز	۸ـ۱۰ روز
ایتالیا	۲۰ـ۲۴ روز	۱۷ـ ۱۸ روز
لوگزامبورگ	۲۰ـ۲۴ روز	۱۰ روز
هلند	۲۰ـ۲۱ روز	۱۰ روز
انگلستان	۱۵ـ۲۰ روز	۷ـ۸ روز

تغییرات عمدهٔ ساختاری حرفه‌ای ــ نسبت زنان فعال و اهمیت مشاغل ثالث ــ و نیز تبدیل نهادی مانند ماهانه‌کردن در جهت نزولی سیر می کنند. شدت بیکاری به این حرکت شتاب می بخشد.

ب) *توزیع جمعیت فعال*

این عنوان نخست بنا بر دسته‌های بزرگ فعالیت و سپس برحسب گروههای اجتماعی حرفه‌ای ارائه خواهد شد.

اول ـ دسته‌های بزرگ فعالیت یا بخشهای فعالیت. نویسندگان متعدد درصدد بر آمده‌اند تا میان سطح توسعه و توزیع جمعیت فعال و میان دسته‌های بزرگ فعالیت ارتباطی ایجاد کنند. معروفترینِ این تلاشهای توضیحی، نظریهٔ سه‌بخش است[15]. به نظر کالین کلارکِ اقتصاددان، فعالیتهای اقتصادی را به طور خلاصه می‌توان به سه گروه عمدهٔ اولیه، ثانوی و ثالث تقسیم کرد. بخش *اولیه* شامل کشاورزی، شکار، جنگل و نیز صنایع استخراج مواد اولیه است؛ بخش *ثانوی* متشکل از صنعت و بخش ثالث دربرگیرندهٔ فعالیتهای خدمات و اساساً فعالیتهای زیر است: ترابری و ارتباطات، بازرگانی و امور مالی، مدیریت، دفاع ملی و جز اینها.

گروه‌بندی فعالیتهای اقتصادی در سه‌بخش عمده، با وجود مشکلات در زمینهٔ طبقه‌بندی، امکان می‌دهد تا فعالیتِ اقتصادی یك ملت در زمان و در مکان مشخص شود.

● مقایسهٔ مکانی: هم در یك دوره و بر حسب کشورها به تفاوتهای زیادی میان ساختارها پی برده می‌شود (جدول ۱ـ۶).

در میان کشورهای جامعهٔ اقتصادی اروپا، فرانسه وایتالیا هنوز بالاترین درصدهای جمعیتی شان در بخش کشاورزی اشتغال دارد و برعکس، انگلستان ضعیفترین درصد جمعیت (۲/۸٪) را در بخش کشاورزی نشان می‌دهد. در ایالات متحده، بویژه بخش ثالث (خدمات) توسعه یافته است.

● تحول بخشها در فرانسه طی زمان:

بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۷۴، توزیع جمعیت فعال در سه بخش بزرگ به گونهٔ زیر تغییر یافته است:

ــ سهم بخش اولیه از ۴۱/۴٪ به ۱۰/۱٪ می‌رسد؛

۱۵. طبقه‌بندی فعالیتهای اقتصادی که ك. کلارك را راهنمایی کرده است تا قانون ترقی اقتصادی را بیان کند. این مطلب در جلد سوم *اقتصاد معاصر* تحلیل خواهد شد.

جدول ۱ـ۶. توزیع جمعیت فعال در سه بخش برحسب درصد

	کشاورزی	صنعت	خدمات
فرانسه	۹/۳	۴۰	۵۰/۷
آلمان فدرال	۷/۳	۴۷/۶	۴۵/۱
ایتالیا	۱۶/۶	۴۴/۱	۳۹/۳
هلند	۶/۶	۳۵/۵	۵۷/۹
بلژیك	۳/۷	۴۱/۲	۵۵/۱
انگلستان	۲/۸	۴۲/۳	۵۴/۹
ایالات متحده	۴/۱	۳۱/۱	۶۴/۸
سویس	۷/۶	۴۷	۴۵/۴

مأخذ: *L'observateur de l'OCDE*, mars - avril 1976.

ـــ سهم بخش ثانوی از ۳۰/۷٪ به ۳۹/۱٪ می‌رسد؛ ترقی پس از جنگ جهانی دوم و عملا از سال ۱۹۴۶ نمایان می‌شود.

ـــ سهم بخش ثالث از ۲۷/۹٪ به ۵۰/۸٪ می‌رسد. ترقی این بخش، بویژه از سال ۱۹۴۶ شدت می‌گیرد.

فعالیتهای صنعتی از سال ۱۹۶۲، آن هم براثر مشارکت نیروی کار کشاورزی، ناشی از کاهش بخش اولیه اندکی سود جُسته‌اند. با توجه به کاهش شمار کارآفرین فردی (بویژه پیشه‌وران)، اشتغال کلی در بخش ثانوی، بین سالهای ۱۹۶۲ـ۱۹۶۸ فقط ۱/۵٪ زیاد شده است. بنابراین، بخش ثالث است که قسمت اعظم نیروی کار آمادهٔ خدمت را جذب کرده است. «ارتقای مشاغل در بخش ثالث» بسیاری از نابرابریهای تحول در فعالتهای عمدهٔ بخش ثالث را دربر می‌گیرد. بانکها، بیمه‌ها با افزایش اشتغال کل به میزان بالاتر از ۴۰٪ وبه دنبال آن خدمات مخابرات ومسکن، درصدر قراردارند. شمار نیروی انسانی در ادارات عمومی بیشتر از ۲۵٪ افزایش یافته، درصورتی که شمار ارتشیان ۱۵٪ کاهش پذیرفته است. افزایش شمار افراددر ادارات (۳۰+٪) به نسبت زیادی به

پای رشد شمار افراد آموزشی گذاشته می شود[16].

با این همه باید خاطر نشان سازیم که ترقی شمارهٔ کارمندان اداری، همراه با دگرگونی و بازساخت محتوای این طبقه است. بخشی از علمیات (داده پردازی) ماشینی تحقق یافته‌اند و از آنجا به دیگر کارهایی که با ماشینها انجام می گیرند، شباهت پیدا می کنند.

دوم ـ *توزیع جمعیت فعال برحسب وضع استخدامی و دسته‌های اجتماعی حرفه‌ای.* موضعی که در سال ۱۹۷۵، دسته‌های عمدهٔ اجتماعی ـ حرفه‌ای به دست آورده‌اند، از این قرار است (ن. ك جدول ۱ـ۷).

— جمعیت فعال، فقط شامل ۹/۳٪ کشاورزان است، یعنی ۷/۶٪ کشاورزانِ بهره‌دار، کارفرمایان، کارگران خانوادگی و ۱/۷٪ مزدبگیران کشاورزی؛

— گروه کارآفرینان فردی (کارفرمایان صنعت، بازرگانی و پیشه‌وران) اندکی کمتر از ۷/۸٪ جمعیت کل را نشان می‌دهد.

— کارگران ۳۷/۷٪، مستخدمان ۱۷/۷٪ و کارکنان متوسط ۱۲/۷٪ جمعیت فعال را نشان می‌دهند. کارمندان عالیرتبه و مشاغل آزاد فقط ۶/۷٪ جمعیت فعال‌اند. با این همه، بین سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۷۵، گروه اخیر رشد سریعتری (۵/۶ + ٪) را شاهد بوده است. این رشد در گذشته بین سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۶۸ نیز سریع بود است اما، پس از سال ۱۹۶۸ بازهم شتاب گرفته و شمار افرادی که در سال ۱۹۵۴ تنها ۳٪ جمعیت فعال را نشان می داد، در سال ۱۹۷۵ بیش از دو برابر (۶/۷٪)، یعنی ۱/۵ میلیون نفر را عرضه می‌دارد.

درمجموع، به جای ۷۶٪ در سال ۱۹۶۸ و ۶۵٪ در سال ۱۹۶۴، مزدبگیران ۸۲/۷٪ جمعیت را نشان می‌دهند. بنابراین، افزایش بسیار نمایان شمار مزدبگیران و نسبت اینان به چشم می خورد؛ شماره و نسبت افراد مزدبگیر، در

16. J. Bègue, la monteé des emplois, tertiaires, Economie et Statistique, juin 1969.

جدول ۱ـ۷. تحول دسته‌های اجتماعی ـ حرفه‌ای درسرشماریهای ۱۹۵۴، ۱۹۶۲، ۱۹۶۸ و ۱۹۷۵

	شمار افراد		ساختار (به ٪)		سهم زنان (به ٪)	
	۱۹۶۸	۱۹۷۵	۱۹۶۸	۱۹۷۵	۱۹۶۸	۱۹۷۵
کشاورزان بهره‌بردار	۲۴۶۴۱۵۶	۱۶۵۰۸۶۵	۱۲/۱	۷/۶	۳۸/۱	۳۴/۳
مزدبگیران کشاورزی	۵۸۴۲۱۲	۳۷۵۴۸۰	۲/۸	۱/۷	۱۰/۳	۱۱/۶
کارفرمایان صنعت وبازرگانی	۱۹۵۵۴۶۸	۱۷۰۸۹۲۵	۱۹/۶	۷/۸	۱۹/۱	۳۳/۲
مشاغل آزاد وکارکنان عالیرتبه	۹۹۴۷۱۶	۱۴۵۹۲۸۵	۴/۹	۶/۷	۲۰/۴	۲۲/۴
کارکنان متوسط	۲۰۰۵۷۳۲	۲۷۶۴۹۵۰	۹/۸	۱۲/۷	۴۰/۶	۴۵/۲
مستخدمان	۲۹۹۵۸۲۸	۳۸۴۰۷۰۰	۱۴/۷	۱۷/۷	۶۱/۰	۶۳/۹
مستخدمان اداری	۲۳۷۱۱۲۸	۳۱۰۴۱۰۵	۱۱/۶	۱۴/۳	۶۱/۹	۶۵/۰
مستخدمان بازرگانی	۶۲۴۷۰۰	۷۳۶۵۹۵	۳/۱	۳/۴	۵۷/۷	۵۹/۴
کارگران	۷۷۰۵۷۵۲	۸۲۰۷۱۶۵	۳۷/۸	۳۷/۷	۳۵/۲	۳۳/۴
کارکنان خدماتی	۱۱۶۶۲۵۲	۱۲۴۳۴۹۰	۵/۷	۵/۷	۷۹/۱	۷۷/۹
دیگر دسته‌ها	۵۲۵۸۶۰	۵۲۴۰۰۰	۲/۶	۲/۴	۲۰/۷	۱۹/۱

مأخذ:

L. Thévenot, Les catégories sociales en 1975, *Economie et Statistique*, jul-lietaoût 1977, p. 4.

اساس، به سبب کاهش شمار بهره‌بردار کشاورزی (۸۱۳۰۰۰ـ نفر بین سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۷۵) و نیز کاهش شمار کارفرمایان صنعت و بازرگانی (۲۴۶۰۰۰ـ نفر بین سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۷۵)، کاهش می‌یابد.

فراسوی پیشرفت فعالیت زن، گرایشهای بزرگ تحول جمعیت فعال بین سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۷۵ به صورت بسط مزدبگیری و نزول سریع شمار کارآفرین فردی و رشد شدید شمار کارمندان مورد تأیید قرار گرفته است.

نتیجه‌گیری دربارهٔ نقش عامل کار در اقتصاد فرانسه

به طور خلاصه، در تحول جمعیت فرانسه در ارتباط با دو الگوی جمعیتی وارونه، دو مرحله می‌توان تشخیص داد:

۱. *کمیابی نسبی جمعیت فعال ملی.* عامل کار تا سال ۱۹۶۲، عنصر انعطاف ناپذیری را در اقتصاد فرانسه تشکیل داده است. اقتصاد فرانسه ناگزیر شده است با حجم کلی نیروی کار عملا تغییر نیافته به بازسازی و توسعهٔ خود اقدام کند. ورود بازگشتگان و شتاب در مهاجرت به کشور است که رشد جمعیت فعال را توضیح می‌دهد. سه عامل امکان داده‌اند رکود طولانی جمعیت فعال را جبران کنند: افزایش مدت کار *واقعی* نسبت به پیش از جنگ، بهبود کیفیت جمعیت فعال و انتقالات جمعیت فعال بخش اولیه به سوی بخش ثانوی و بویژه به سوی بخش ثالث.

اما شرایط کمیابی طبقاتِ در سن کار در فرانسه جنبهٔ استثنایی داشته و زیان‌آور بوده است. در همین زمینه، به عنوان مثال، صنعتی کردن آلمان، بین سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۶۱، از کمك شش میلیون نفری افراد فعال برخوردار شد. جمهوری فدرال آلمان به علت سیل تقاضاکنندهٔ کار درسطح عالی کیفیت از منشاءِ اراضی شرق ناگزیر شد *سیاست مزدی واجتماعی فعال*[17] را گسترش دهد و این امر امکان داد تا خواستها و ادعاهای سیاست اشتغال با ضرورتهای رشد رقابتی اقتصاد تطبیق کند. برعکس، در فرانسه به سبب اوضاع خاص جمعیتی اش، سیاست صنعتی کردن بدون هماهنگی با سیاست اشتغال رهبری شده بود و انعطاف ناپذیری شدیدی در تثبیت دستمزدها به دنبال آمد که به پیدایش موارد زیر گرایید:

ــ برابری درون بخشی بدون توجه به ابعاد شدت سرمایه‌ای یا فرآوری بنگاهها؛

17. Sozial Markwirtschwaft

ــ ساختار نابرابر پاداشهای مشاغل، درصورتی که شغلهای بدون تخصص بیش از پیش از ارزش می افتاد و نیروی کار زن یا مهاجران جای آنها را اشغال می کرد و مشاغل سطح بالا در این راستا سیر می کرد که مورد ارزیابی زیادی قرار گیرند. به این ترتیب، عدم تعادل جمعیتی، بر رغم افزایش بالای محصول ناخالص داخلی، در شکنندگی اقتصاد فرانسه مشارکت داشته است.

۲. جمعیت جدید *با خصوصیات زیر*

ــ ورود انبوه نسلهای کامل در سن فعال پس از جنگ (۱۹۴۶ـ۱۹۷۲) تا سال ۱۹۸۵ که بیکاری ساختاری به دشواری کاهش‌پذیری را ایجاد می کند و به صورت افزایش مخارج مربوط به بیکاری بیان می شود.

ــ انقباض بعدی، شمارهٔ افراد آمادهٔ خدمت که سالخوردگی جمعیت و افزایش بار مخارج افراد فعال را به بار می آورد.

قسمت سوم

جمعیت شاغل و بیکاری

هر جمعیت بالقوه فعال به علت بیکاری یا اشتغال ناقص و کم‌کاری در اشتغال واقعی قرار ندارد. بیکاری شکلهای مختلف پیدا می کند و مسائلی را در زمینهٔ میزان و اندازه‌گیری مطرح می سازد.

بند ۱. شکلهای مختلف بیکاری

بیکاری برحسب منشاء و شدت صورتهای متفاوت دارد:

اول ـ برحسب منشاءِ بیکاری موارد زیر را می توان تشخیص داد:

ــ بیکاری *رویدادی*: ناشی از کُندی در فعالیت اقتصادی. این کُندی برحسب مورد، موجب بحران اقتصادی یا کسادی می شود.

ــ بیکاری *ساختاری*: وابسته به ساختارهای اقتصادی جمعیتی، جغرافیایی، اجتماعی و جز اینها.

ـــ بیکاری *فنی*: بر اثر استفاده از فن جدید و ماشین که بر فرآوری کارگران می افزاید. افزون بر این، هنگامی که ضرورت بیکاری پیش می آید، نیروی کار درسطح بسیار عالی تخصص برای پاسخگویی به تنوع شیوه های فنی درمعرض تجدید طبقه‌بندی دشوارتر قرار می گیرد.

ـــ بیکاری موسوم به *دوره‌ای متوسط*: ناشی از شمار نامکفی موقعیتهای مجهز به سبب تنگناهای تولید در برخی از بخشها.

ـــ بیکاری *برخوردی*: که با دورهٔ لازم برای انتقال از یك کار به کار دیگر یا جست‌وجوی نخستین موقعیت کاری مطابقت می کند و همیشه به مدت کمی دوام دارد. این نوع بیکاری برخلاف انواع دیگر در سطحی کمتر از اندازهٔ معین بدشواری قابل تراکم است. اقتصادهایی مانند ایالات متحده همیشه بیکاری برخوردی نسبتاً مهمی دارند، زیرا این پدیده ناشی از تحرك کارگران امریکایی است.

ـــ بیکاری *ناپیوسته*: بویژه شامل حال زنان می شود، هنگامی که اینان فعالیتی را ترك می کنند و سپس برحسب اوضاع و احوال خانوادگی و مادری کاررا ازسر می گیرند.

ـــ بیکاری *فصلی*: خاص برخی از حرفه‌ها (کشاورزی، ساختمان و کارهای عمومی) است.

دوم ـ برحسب شدت بیکاری، موارد زیر را می توان تشخیص داد:

ـــ بیکاری کامل، شامل ترك کار و قطع کامل فعالیت.

ـــ بیکاری جزئی که به صورت نزول فعالیت، بویژه بر اثر کاهش ساعات کار هفتگی (مثلا در فرانسه، کمتر از ۴۰ ساعت) بیان می شود.

ـــ بیکاری پنهان، خاص اقتصادهای کم توسعه یافته است که افراد بسیاری در آنها فعالیت ظاهری، اما در چنان سطح ناچیز فرآوری دارند که به بیکاری شباهت پیدا می کند.

بند ۲. میزان بیکاری (در فرانسه)

بیکاری پدیدهٔ پیچیده‌ای است که آمارهای جاری فقط به طرزی ناقص امکان ارزش گذاری آن را به دست می‌دهند. سه نظر را می‌توان تشخیص داد:

ــ بیکاری همراه با جبران خسارت؛
ــ تقاضاهای نابرآوردهٔ اشتغال که در پایان هر ماه در اداره‌های نمایندگی ملی کار آمارگیری شده است؛
ــ جمعیت آمادهٔ خدمت و در جست‌وجوی کار که در خارج از سرشماریها یا پرسشنامه‌ها دربارهٔ اشتغال به دست آمده است.

۱. بیکاری *همراه با جبران خسارت*. این بیکاری از اول ژویهٔ سال ۱۹۷۹ مشمول پنج نوع کمک هزینهٔ خانوادگی می‌شود:

۱) کمک هزینهٔ ویژه (به نام تازهٔ کمک هزینهٔ اضافیِ انتظار)، خاص مزدبگیران کمتر از ۶۰ سال اخراجی به جهات اقتصادی است. این کمک هزینه، بیشینه برای مدت دوازده مورد استفاده است و میزان آن طی این دوره مسیر نزولی دارد، حال آنکه کمک هزینهٔ اضافی انتظار که از سال ۱۹۷۴ و به مدت یك سال برقرار شده است به ۹۰٪ مزد ناخالص پیشین می‌رسد.

۲) کمک هزینهٔ پایهٔ پرداختی به مزدبگیران کمتر از ۶۵ سال که به عللی جز اقتصادی بیکار شده‌اند و مدت آن برحسب سن افراد ذیحق متغیر است.

۳) کمک هزینهٔ خاتمهٔ حقوق پرداختی به بیکارانی که حقوق خود نسبت به هزینهٔ پایه را از دست داده‌اند.

۴) کمک هزینهٔ مقطوع پرداختی به دسته‌هایی از جوانان وزنان که تا آن زمان غیرمشمول بوده‌اند.

۵) کمک هزینهٔ تضمین منابع که تا سن ۶۵ سالگی به کارگران اخراجی پس از ۶۰ سال اختصاص یافته است و یا در این سن، کمک هزینهٔ دیگری دریافت نمی‌دارند.

شرایط مقرر برای جبران خسارت ایجاب می‌کنند که همهٔ کارگران بیکار

نتوانند آن را وصول کنند. بنابراین، شمار بیکاران بیشتر از بیکاران مشمول جبران خسارت است[۱۸].

۲. *تقاضاهای کار نابرآورده*. این تقاضاها از سوی تقاضاکنندگان کار است که دردوایرِ نمایندگیِ ملیِ کار نامنویسی کرده‌اند و در پایان ماه برآورده نشده‌اند[۱۹].

تحول تقاضاهای کار در پایان ماه دشواریهای استخدام را نشان می‌دهد. برای ارزشیابی کامل این دشواریها لازم است تحول تقاضاهای[۲۰] نابرآورده با تحول عرضه‌های کار نابرآورده، یعنی پیشنهادهای استخدامی که به کارگزینیهای نیروی کار تسلیم شده‌اند و در پایان ماه نابرآورده مانده‌اند، مقایسه شود.

تحول تقاضاهای نابرآوردهٔ کار در سالهای ۱۹۶۶ـ۱۹۷۷ پیرامون یك روند صعودی در چند مرحله انجام گرفته است.

۱۸. شمار کل بیکاران مشمول جبران خسارت در پایان سال ۱۹۷۷ تقریباً به ۸۴۰۰۰۰ نفر یا ۷/۵٪ رقم ۱۱۲۶۱۰۰ نفر بیکار، ثبت شده درنمایندگی ملی کار در این تاریخ، سر می‌زند. افراد ذینفع در تضمین منابع (۱۰۹۲۰۰ نفر) و کسانی از صندوق ملی کار (۴۸۰۰) دراین ارقام نیامده‌اند، زیرا در تقاضاهای پایان ماه، ثبت حسابداری نشده‌اند. به‌علاوه، تنها کسانی می‌توانند کمك هزینهٔ بیکاری مطالبه کنند که در نمایندگی ملی کار نامنویسی کرده باشند: در ماه مارس سال ۱۹۷۷ پرسشنامهٔ کار امکان می‌دهد که حدود ۲۹۰۰۰۰ نفر بیکار (بنابر تعریف دفتر بین المللی کار) که در نمایندگی ملی کار نامنویسی نکرده‌اند، ارزیابی شود. در راستای معکوس، ۲۸۰۰۰۰ نفر که در نمایندگی ملی کار نامنویسی کرده‌اند با تعریف بین المللی بیکاری مطابقت نداشته‌اند؛ برخی از آنها می‌توانستند از کمك هزینهٔ بیکاری استفاده کنند.

(Rapport sur les compets de la nation, 1977, op. cit., t. I, p. 77).

سرانجام، شمار بیکاران مشمول کمك هزینه طی سال ۱۹۷۸ از میلیون تجاوز کرده است.

(Rapport sur les compets de la nation, 1978, t. I, p. 61).

۱۹. نمایندگی ملی کار، بنگاه عمومی است که به موجب فرمان مورخ سیزدهم ژوییهٔ سال ۱۹۶۷ تأسیس شده و وظیفهٔ آن تهیهٔ مشاغل برای بیکاران است.

۲۰. اصطلاحات عرضه، تقاضا و کار، در اینجا، به معنای جاری گرفته شده است نه به معنایی که تحلیل اقتصادی بدانها نسبت می‌دهد.

از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۷ نخستین بحران آشکار اشتغال پس از جنگ حادث می شود. اشتغال صنعتی راکد است؛ این رکود به رویداد ضعیفی مربوط است، حال آنکه نخستین ساختاربندی دوبارهٔ صنعتی اخراجهایی را پدید می آورد. نیازمندیها نسبت به نیروی کار تثبیت می شود، درصورتی که منابع تحت تأثیر سه‌عامل، ورود اولیهٔ جوانان طبقات جمعیتی «کامل» به بازار کار، افزایش فعالیت زنان و مهاجرت به کشور افزایش می یابد.

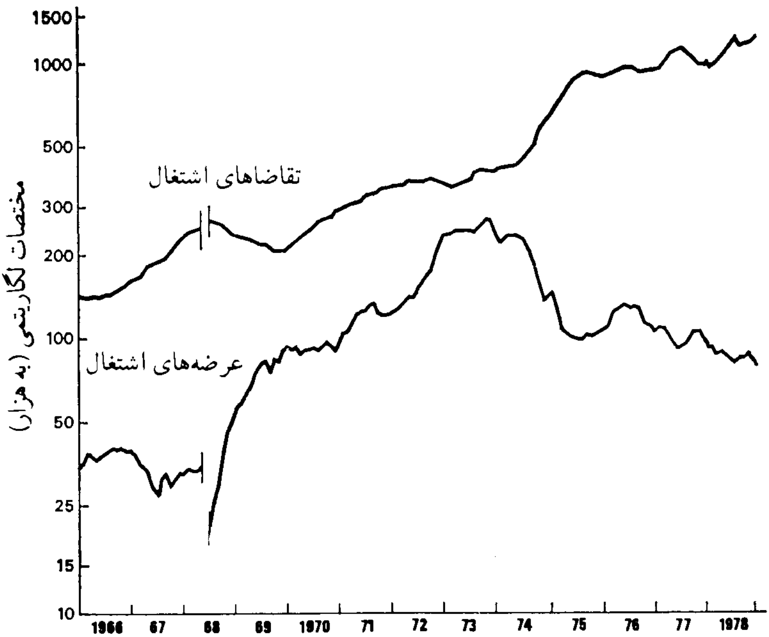
از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۴ با وجود افزایش شدید اشتغال مزدبگیران، بیکاری کاهش پیدا نمی کند وحتی گرایش به افزایش دارد وضمناً درسطح بس ناچیزباقی می ماند[۲۱]. طی این دوره تناقض ودوراهی گزینشی در برابر پدیدار می شود: رشد اقتصادی و افزایش اشتغال برای جذب بیکاری کفایت نمی کنند.

از سال ۱۹۷۴، تنزل فعالیت اقتصادی موجب تشدید بسیارمهم بیکاری شده است. پس از سقوط شمارهٔ افراد درسالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ به سبب ناچیزی رونق و ضعف سرمایه‌گذاری صنعتی، شمار مشاغل صنعتی به رکود می گراید. همین طور، اشتغال در شاخه‌های بخش ثالث دچار جبرهای سیاست بودجه‌ای می شود ــ سیاستی که در رویداد تورمی می کوشد افزایش زیاده سریعِ مخارجِ

۲۱. افزایش غیرقابل اغماض تقاضاهای نابرآوردهٔ کار ناشی از «انحراف» وابسته به دخالت نمایندگی ملی کاراست: این دخالت با سرشماری کاملتر بیکاران آشکارمی شود وتفاوتی (انحراف) میان تقاضاهای نابرآوردهٔ کار وتقاضاهایی که می توانست پیش از استقرار نمایندگی وصول شود، به دنبال آمده است. در واقع، پیش از ایجاد نمایندگی ملی کار، نامنویسی بیکاران در دوایر تهیهٔ مشاغل انجام می گرفت. با این همه، اشخاصی که در این دوایر نامنویسی می کردند کسانی بودند که حقوق اجتماعی مسلم داشتند: حق تأمین اجتماعی وجزاینها. بنابراین، افراد جوان، بویژه آنان که هیچ گاه کار نکرده بودند و از حقوق تأمین اجتماعی رئیس خانواده برخوردار می شدند، رغبت کمتر به نامنویسی خود به عنوان تقاضاکنندهٔ کار داشتند. این اوضاع با تبدیل دوایر نیروی کار به دوایر نمایندگی ملی کار که با تهیهٔ مشاغل بهتر تطبیق می کرد، تغییر پذیرفت.

عمومی را مهار کند[۲۲].

وضع اشتغال در پایان ماه اکتبر ۱۹۷۹ را داده‌های زیر (داده‌هایی که تغییرات فصلیِ تصحیح شده است) مشخص می‌کرد:



شکل ۱ـ۵. عرضه‌ها و تقاضاهای اشتغال در پایان ماه
(مختصات لگاریتمی بر حسب هزار)

مأخذ:

Rapport sur les compets de la Nation de 1978, Les collections de l'INSEE, série C, n^os^ 52-53, t. II, p. 69.

۲۲. در ظرف پنج سال قبل از بحران، از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۳، اقتصاد فرانسه رشد خالص ۱۸۳۵۰۰۰ شغل مزدبگیری (۲/۳+٪ در سال) تأمین و پنج سال بعدی تقریباً پنج برابر کمتر، یعنی ۳۴۰۰۰۰ نفر (۰/۴+٪ در سال) فراهم کرده بود.

● تقاضاهای نابرآورده: ۱۳۴۰۰۰۰ نفر.
● عرضه‌های نابرآورده: ۹۵۴۰۰.[۲۳]

این افزایشِ بیکاری را پیوندِ عللِ رویدادی و ساختاری توضیح می‌دهد. تسریع اشتغال ناقص درسالهای ۱۹۶۵ـ۱۹۶۷ و بویژه تشدید چشمگیر آن درسالهای ۱۹۷۴ـ۱۹۷۶ ناشی ازعناصر وابسته به تنزل فعالیت اقتصادی است. با این همه، این عناصر رویدادی بر تنشهای موجود میان عرضه‌ها و تقاضاهای اشتغال ساختاری می افزایند. عوامل اخیر متعدد و از این قرارند:

ـ در زمینهٔ منابع نیروی کار: افزایش سریعتر جمعیت فعال نسبت به گذشته مربوط به ساختار جمعیتی فرانسه، فعالیت فزایندهٔ زنان، فراوانی موارد عدم تطبیق کیفی یا در تعیین محل تقاضاهای اشتغال با عرضه‌ها؛
ـ در زمینهٔ نیازهای نیروی کار: کاهش کمتر اشتغال صنعتی ناشی از افزایش سریعتر مزدها نسبت به فرآوری (تورم بر اثر هزینه‌ها)، جانشینی شتاب‌آمیز سرمایه بر کار و تجدید ساختاربندی بنگاهها. افزون براین، تقسیم جدید بین‌المللی کار به برخی از کشورهای جهان سوم یا پیشتاز و در اوج فعالیت (ژاپن) مجال می‌دهد تا بر محصولات ملی رقابتی را برانگیزد که در برخی از بخشهای صنعتی «حفره‌های بیکاری» ایجاد می کند. سرانجام، ایجاد خودِ اشتغال، درصورتی که تقاضاکنندگان کار (بویژه زنانی که درغیر این حالت به فعالیت کشیده نخواهند شد) را ازدرون جمعیت هنوزغیرفعال بیرون بکشد، می‌تواند بیکاری راپدید آورد.

۳. جمعیت *آمادهٔ کار* و *درجست‌وجوی شغل*. دونگرش نخست بیکاری به ضوابط حقوقی یا نهادی بستگی دارند. هر تغییر قانونگذاری و آیین‌نامه‌ای یا نهادها روی تحول داده‌های آماری انعکاس پیدا می کند. این تغییرات تحول واقعی اوضاع را در بازار کار نشان نمی‌دهد. بدین سبب است که سومین نگرش

۲۳. تنها بخشی از آمارگیری با واسطهٔ نمایندگی ملی کار صورت می‌گیرد.

بیکاری می کوشد تا شمار «اشخاصی که خود را آمادهٔ کار اعلام بدارند» معین کند.

به هنگام آمارگیریها یا پرسشنامه‌ها دربارهٔ اشتغال تحت مدیریت انستیتوی ملی آمار و بررسیهای اقتصادی است که اشخاص آمادهٔ کار و درجست‌وجوی اشتغال برپایهٔ اظهارات خودشان شمارش شده‌اند. این افراد در وضعیتهای بسیار گوناگون قرار دارند، مانند افراد جوان در انتظار خدمت نظامی، زنانی که میل دارند کار کنند و....

پرسشنامهٔ سالانه دربارهٔ اشتغال به مدیریت انستیتوی ملی آمار و بررسیهای اقتصادی نشان می‌دهد که به طور کلی، جمعیت آمادهٔ کار و درجست‌وجوی شغل درپایان ماه مارس ۱۹۷۸ به همان رقم (۱۰۷۱۰۰۰ نفر) تقاضاکنندگان نابرآوردهٔ کار (۱۰۸۸۰۰۰ نفر) بوده است.

نزدیکی ارقام تقاضای اشتغال در پایان ماه و جمعیت آمادهٔ کار و درجست‌وجوی شغل به هیچ وجه بدین معنا نیست که درجمعیتهای کنونی بهبود کاملی وجود دارد. درواقع، برخی از تقاضاکنندگان که در نمایندگی نامنویسی کرده‌اند نمی‌توانند به منزلهٔ بخشی از جمعیت آمادهٔ کار و در جست‌وجوی شغل تلقی شوند. منظور، دراساس، اشخاص آمادهٔ کارودر جست‌وجوی شغل بوده است، اما ازترس ویا یقین به اینکه کارخودرا در آیندهٔ بسیار نزدیک ازدست خواهند داد، در نمایندگی نامنویسی کرده‌اند. همچنین منظور، مزدبگیران پاره‌وقت است که میل دارند کار تمام‌وقت پیدا کنند. سرانجام ۵٪ تقاضاکنندگان اعلام می‌دارند که درجست‌وجوی شغل نیستند. لازم است ثبت نام شدگانی را نیز درنظر بگیریم که بدون اطلاع نمایندگی شغل پیدا کرده‌اند یا نمایندگی درماه جاری برای آنها کاریافته اما هنوز از آمارها حذف نشده‌اند.

برعکس، برخی از اشخاص که انستیتوی ملی آمار و بررسیهای اقتصادی آنها را واقعاً به منزلهٔ افراد در جست‌وجوی شغل آمارگیری

کرده، نامشان در دوایر رسمی، ثبت نشده است.

بیکاری پدیدهٔ پیچیده‌ای را تشکیل می‌دهد که اندازه‌گیری آن در هر کشور به طرز متفاوت انجام گرفته است. با این همه، تعریفی بین‌المللی از بیکاری وجود دارد که در هشتمین گردهمآیی بین‌المللی آمارشناسان کار ــ که دفتر بین‌المللی کار در سال ۱۹۵۴ برگذار کرد ــ پذیرفته شد و به تصویب رسید.

هرکس که از سن آموزش اجباری گذشته است، برای آنکه در ردهٔ بیکار طبقه‌بندی شود، باید همزمان «یك روز ویژه یا یك هفتهٔ مشخص»:

ــ کار نداشته باشد؛
ــ در جست‌وجوی شغل مزدبگیری باشد؛
ــ و آمادهٔ کار، یعنی بی‌درنگ مختار به کارکردن باشد (جز مورد بیماری سبك).

لازم است به اشخاصی که واجد این شرایط نیستند کسانی را نیز افزود که با وجود یافتن شغل، در زمانی دیرتر کار را آغاز می‌کنند و افرادی که بدون پاداش به شغلی گمارده شده‌اند. بدین ترتیب، «جمعیت بدون شغل و در جست‌وجوی کار با حقوق» به دست می‌آید.

این تعریف هیچ اشاره‌ای به ضوابط حقوقی یا نهادی مانند نامنویسی در سازمان تهیهٔ شغل یا دریافت کمك هزینهٔ بیکاری نمی‌کند. تنها پرسشنامه‌ای ژرف و دارای انبوه پرسشها می‌تواند این کار را انجام دهد. انستیتوی ملی آمار و بررسیهای اقتصادی تاکنون از این تعریف بین‌المللی کار برای تهیهٔ پرسشنامه استفاده کرده است. این پرسشنامه امکان می‌دهد تا جمعیت آمادهٔ کار و در جست‌وجوی شغل معین شود.

مشکلات آماری که بدانها اشاره شد، هنگامی که می‌کوشیم اوضاع اشتغال یك کشور را براساس اندازه‌های کم‌کاری ارزیابی کنیم، باید احتیاطمان را برانگیزد. چه‌وقت می‌توانیم بپذیریم که اشتغال کامل، اشتغال ناقص و حتی فزونی اشتغال وجود دارد؟

به نظر لرد بوریج می‌توانیم بپذیریم که *اشتغال کامل* در یك کشور فقط

هنگامی فرارسیده است که ۳٪ یا دست کم ۳٪ از جمعیت فعال آن در بیکاری بوده باشد[۲۴]. برعکس، اندازهٔ اشتغال ناقص حداکثر بالغ بر ۳٪ مشخصهٔ یك وضعیت کم‌کاری است. چرا اشتغال کامل را می‌توانیم با استخدام تام تمام نیروی آمادهٔ کار، یعنی با اندازهٔ کم کاری به میزان هیچ تعریف کنیم؟ وجود بیکاران برخوردی و افراد بد انطباق‌پذیر (که مسائل اجتماعی را مطرح می‌سازند) استخدام تمام نیروی کاررا ناممکن می‌سازد. به دیگر سخن، اشتغال کامل، اوضاع بدون بیکار نیست، بلکه حتی حالتی به نظر می‌رسد که اقتصاد هنگامی در حال *فزونی اشتغال* و فزون کاری است که اندازه کم کاری زیر رقم ۱٪ جای گیرد. چون نیروی کار بسیار کمیاب می‌شود، هزینهٔ آن به صعود سریعتر از فرآوری گرایش پیدا می‌کند.

در عمل، این نظرهای متفاوت (اشتغال کامل، اشتغال ناقص و فزونی اشتغال) درخور انتقادند. اندازه‌هایی که این مفاهیم را توضیح می‌دهند تفسیر را دشوار می‌سازند و به داده‌های آماری که در هر کشور به طرزی دیگر محاسبه شده‌اند و همچنین به شرایط مکان و زمان بستگی دارند. بدین ترتیب، در سال ۱۹۳۶، در کشوری مانند انگلستان که در سال ۱۹۲۰ شاهد بیکاری دایمی بود، ظاهراً اشتغال کامل می‌توانست به دست آید، اما باز هم ۳٪ بیکار در اقتصاد وجودداشت. یك چنین درصد پس از جنگ جهانی دوم بسیار بالا به نظر می‌آمد، حال آنکه کلیهٔ کشورهای غربی این میزان را هدف اصلی درسیاست اشتغال کامل خود تعیین و تثبیت می‌کردند.

برعکس، کساد سالهای ۱۹۷۴ـ۱۹۷۵ منتهی به این شد که دربارهٔ الگوی رشد مورد پذیرش طی بیست و پنج سال دایر به رجحان اشتغال کامل بحث درگیرد. کارهای تهیهٔ برنامهٔ هشتم روشن ساخته‌اند که الگوی جدید رشد نسبت به الگوی تا آن زمان مورد قبول، خصوصیات بسیار متفاوتی ارائه خواهد کرد. به نظر می‌آید که دوران «رشد عظیم» پایان گرفته است. کُندی بسط

24. L. Beveridge, *Du travail pour tous dans une société libre,* Paris, Domat-Montchrestien, 1945.

نمی گذارد تا بیکاری *رویدادی* جذب ورفع شود، درصورتی که درفرانسه، با توجه به اوضاع جمعیتی آن، بیکاری *ساختاری* مهم و بویژه گسترده ای باقی خواهد ماند. بی گمان، فرانسه ازاین قهقرا که بی کفایتی نظامهای تضمین کنندهٔ اشتغال کامل انسانهای ما ازخصوصیات آن است، مزیتی به دست نمی آورد. همه جا رقم «ارتش ذخیرهٔ» کارگران درشت ودرشت تر می شودوترکیب آن با تفوق جوانان و زنان همراه است. این تعمیم بیکاری، اتخاذ تدابیر مبارزه را به میزان بیشتر ضروری می کند.

برای مقابله با این مسئلهٔ جدید اشتغال، چند نوع اقدام پیشنهاد شده است:

ــ کاهش مدت کار: چنین اقدامی مستلزم ایجاد مشاغل جبرانی است. اما احتمال دارد هزینهٔ مزد را سنگین سازد و پیامدهای شومی (کاهش رقابت پذیر اقتصاد فرانسه) را در اشتغال به‌بار آورد[۲۵].

ــ بازنشستگی در ۶۰ سالگی: این اقدام که به سبب عدم تعادل موجود میان جمعیت فعال و غیرفعال مدتها رد و نفی شده بود، می تواند مشاغل جدید و آن هم تنها در آینده ایجاد کند، زیرا در زمان حال، به مناسبتِ وفور شمارهٔ افراد، نیل به بازنشستگی فقط فرصتهای کاهش اینان را پدید خواهد آورد.

ــ تعمیم کار پاره‌وقت این خطر را خواهد داشت که ازسوی زنانی که بیش از پیش به زندگی حرفه‌ای کشیده شده‌اند، تقاضای اشتغال زیادتری را موجب شود.

ــ جلوگیری از مهاجرت که مدتی است درکشورهای غربی آغاز شده، مسائل سیاسی و اجتماعی برمی انگیزد.

ــ تمدید دورهٔ آموزش و پرورش، بی گمان امکان خواهد داد تا با افزایش همزمان شمار آموزگاران ودانش آموزان، بیکاری وادار به عقب نشینی شود، اما

۲۵. ن. ك:

J. M. Charpin et Mairesse, Rédution de la durée du travail et chômage: éléments de réflexion en forme modéle, *Revue économique,* janvier 1978.

این خطر احتمالی را دارد که در آینده فرصتهای جدید بیکاری پدید آورد.. بهبود فزاینده در «کیفیت» کارگران با این درك که سازمان صنعتی ابتذال مشاغل ایجاد می کند، آیا سازگار است؟

ـــ ایجاد کارآموزیهایی برای جوانان: به منظور کوشش در راه ورود اینان به زندگی حرفه‌ای، قانون مورخ پنجم ژوئیهٔ سال ۱۹۷۷ که درسالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ موردبازبینی (پیمان ملی اشتغال) قرارگرفته، یك رشته رویّه را قطع و فصل کرده است.

اقدامهایی که بکوشند مستقیماً روی عرضهٔ کار اثر بگذارند ممکن است فقط «سیاست شاخص» را با کارآیی محدود بنا کنند، مگر آنکه تحول به سوی «یك بیمهٔ کار» را ایجاد کنند. اما اقدامهای غیرمستقیم نیز معایبی بدین شرح دارند:

ـــ سیاست ایجاد تحرك تازه از نوع کینزی[۲۶]، بی آنکه بیکاری را محدود سازد، محتملا به تشدید بیشتر تورم منجر خواهد شد. اگر بپذیریم که رشد در اشتغال کامل متضمن افزایش سالانهٔ محصول ناخالص داخلی به میزان ۶٪ خواهد بود ورقمی که تعادل ترازپرداختها را تأمین می کند نباید از ۳٪ تجاوز کند، هر سیاست ایجاد تحرك تازه، کسری خارجی، تنزل ارزش فرانك و تنشهایی تورمی اضافی، مسبب توقف در بسط اقتصادی را به بار خواهد آورد.

ـــ سیاست درآمدها با هدف کاهش هزینه‌های مزدبگیران و به منظور تغییر سهمیهٔ اجتماعی، موافق با عنصر سود و به زیان دستمزدها، موجب تشویق سرمایه‌گذاریها و سپس استخدام نیروی کار خواهد شد و نیز لازم است سرمایه‌گذاریهای جدید به صورت سرمایه‌گذاریهای ظرفیتی[۲۷] باشد و کاهش مصرف، تجدید سرمایه‌گذاری را متوقف نسازد.

بدین قرار، عناصر متضادی بر انتخابهای سیاسی تسلط دارند که به علاوه

۲۶. ن.ك صفحهٔ ۵۸۹.

۲۷. سرمایه‌گذاریهای ظرفیتی که با افزایش اشتغال همراه است، ازسرمایه‌گذاریهای فرآوری که در راستای کاهش اشتغال سیر می کند، تشخیص داده می شود.

نمی توانند جز درمیان مدت آثاری داشته باشند. به نظر می رسد که افزون بر ادامهٔ اقدامات مستقیم در زمینهٔ اشتغال (کارآموزی دایمی، ازدیاد و توسعهٔ مشاغل، تجدید ارزش گذاری کارِدستی وجزاینها) بتوانیم هم به یك سیاست تقاضای کلی وهم به سیاست هزینه‌های مزدبگیری متوسل شویم. کُندی در ترقی هزینه‌های مزدبگیران (که بویژه، در فرانسه به دست آمده است) می تواند با سیاست گسترش درهمه سو همراه باشد که به بخش واجد فرآوری بالا و گشوده به روی بقیهٔ دنیا امکان بدهد تا توسعهٔ بخشی را تأمین مالی کند که نسبت بدان تقاضای شدید داخلی بالقوه ناشی از افزایش جمعیت بزرگسالِ در سن کار (مسکن و خدمات جمعی) وجود دارد.

BIBLIOGRAPHIE

J.-F. Audroing, *Démographie. Le cas français*, Paris, Economica, 1978.

J. Derogy, P. Lescaut, *Une population sur mesure*, coll. « Société », Paris, Seuil, 1966.

P. Mouchez, *Démographie*, « Thémis », Paris, PUF, 1968.

R. Pressat, *L'analyse démographique*, Paris, PUF, 1969, 2e éd.

A. Sauvy, *Théorie générale de la population* (t. I et II, Paris, PUF, 1966).

A. Vallée et A. Kawecki, *Le chômage aux Etats-Unis*, coll. « Dossiers Thémis », PUF, 1972.

J. Vincens, *La prévision de l'emploi*, coll. « SUP », Paris, PUF, 1970.

J. Bègue, La montée des emplois tertiaires, *Economie et Statistique*, juin 1969.

J. Bourgeois-Pichot, revue *Population*, nov.-déc. 1976.

G. Calot et S. Hemery, L'évolution de la situation démographique française au cours des années récentes, *Population*, juillet-août 1967.

G. Calot, J.-L. Bodin, R. Salais et S. Hémery, Projections démographiques pour la France. *Economie et Statistique*, n° 8, janvier 1970.

J.-M. Charpin et J. Mairesse, Réduction de la durée du travail et chômage : éléments de réflexion en forme de modèles, *Revue économique*, janvier 1978.

Ding Quang Chi, Bilan démographique 1976, *Economie et Statistique*, février 1977.

Economie et Statistique : Premiers résultats de l'enquête emploi 1976, septembre-octobre 1976.

F. Eymard-Duvernay, Combien d'actifs d'ici l'an 2000, *Economie et Sta-*

tistique, octobre 1979.

G. GALLAIS-HAMONNO, Les effets économiques d'une réduction de la durée du travail, *Analyse et Prévision*, Sedeis, juillet-août 1970.

B. GRAIS, Méthodes et sources utilisées pour la mesure du chômage, *Economie et Statistique*, mars 1975, n° 65.

Ph. MAHRER, Economie et démographie, *Banque*, octobre 1978.

La « Population de la France », numéro spécial 1974 de la revue *Population*, sous la direction de R. PRESSAT.

R. PRESSAT, Les aléas de la natalité française, *Population* (1), juillet-août 1967.

J.-P. REVOIL, La croissance lente marque l'emploi, Dossier Emploi, *Economie et Statistique*, juin 1979, n° 112.

M. RUSTANT, Les Français travaillent-ils trop ?, *Analyse et Prévision*, Sedeis, septembre-octobre 1970.

L. THÉVENOT, Les catégories sociales en 1975 : l'extension du salariat, *Economie et Statistique*, juillet-août 1977.

A. ZAMPA, La France a cessé de rajeunir, *Economie et Statistique*, juin 1977.

Rapports sur les comptes de la nation, collections de l'INSEE, série C (Comptes et planifications), série D (Démographie et emplois).

Commissariat général au Plan : *Rapports de la Commission d'études des Problèmes démographiques*, *Rapport de la Commission de l'Emploi* (travaux effectués dans le cadre de la préparation du VI^e Plan), *Rapport de la Commission de la Croissance, de l'Emploi et du Financement pour la préparation de l'orientation préliminaire du VII^e Plan.*

فصل دوم
عامل سرمایه

تعریف سرمایه موضوع بحث و جدل بسیار قرار گرفته است. بنابراین، قسمت اول به تصریح معانی گوناگون واژهٔ سرمایه می‌پردازد و بویژه معنای سرمایهٔ به‌اصطلاح فنی را درنظر می‌گیرد. سرمایه مجموعهٔ کالاهای مورداستفادهٔ در جریان فعالیتهای واحدهای تولید است. قسمت دوم، شرایط تشکیل سرمایهٔ فنی را عرضه خواهد کرد.

قسمت اول
دیدگاههای مختلف دربارهٔ تحلیل عامل سرمایه

سرمایه اصطلاحی است مبهم که برحسب نظر موردپذیرش، اقتصادی، حقوقی، محاسباتی و عقیدتی مفاهیم بس متفاوتی را دربرمی‌گیرد. هرچند ما در درجهٔ نخست به دیدگاه اقتصاددانان علاقه‌مند باشیم، لازم است، پس از تصریح این مطلب در بند ۱ و به منظور اجتناب از هرگونه ابهام، در بند ۲ جنبه‌های دیگر سرمایه‌وبویژه سرمایه ازچشم اندازحقوقی ونیزحسابداررا خاطرنشان سازیم.

بند ۱. سرمایه در دیدگاه اقتصادی

واژهٔ سرمایه برای اقتصاددان دومفهوم را می‌رساند. گرچه این مفاهیم دربخشی وسیع به یک موضوع مربوط اند، اما از دو دیدگاه مختلف مورد ملاحظه قرار

می گیرند.

ازدیدگاه *تولید*، سرمایه با مجموعهٔ کالاهای مختص تولید کالاها و خدمات دیگر مطابقت می کند. در این صورت، سرمایه عامل تولید است و *سرمایهٔ فنی* نیز نام دارد[1].

ازدیدگاه توزیع، سرمایه مجموعه‌ای ازمنابع نامتجانس است که کاربرد آنها امکان می دهد تا طی دوره‌های زمانی درآمدی به‌دست آید. سرمایه نامتجانس است زیرا شامل کالاهای گوناگون مانند ابنیه، ماشین آلات، مواد اولیه، پول، اوراق بهادار، خانه‌های مسکونی و همانند اینان است. سرمایه، در این تعریفِ بسیار کلی، *سرمایهٔ اقتصادی* نامیده می‌شود. این مفهوم سرمایهٔ فنی را دربرمی گیردووسیعتر ازسرمایهٔ فنی است. برخی ازسرمایه‌ها (همانند خانه‌های مسکونی) نمی توانند مانند سرمایه‌های شریك در جریان تولید تلقی شوند.

در دیدگاه توزیع، سرمایه به منزلهٔ عنصر دایمی، ذخیره، در مقابل *درآمد*، جریان دوره‌ای خودنمایی می کند که درآمد را پدید می آورد.

چون این فصل به عامل سرمایه اختصاص یافته است، در بررسی دیدگاه اقتصادی به تحلیل سرمایهٔ فنی اکتفا می‌شود[2] و به ترتیب نقش آن درفراگرد تولید و نیز چگونگی تشکیل آن، یکی پس ازدیگری تصریح خواهد شد.

الف) تعریف و طبقه‌بندی

سرمایهٔ فنی به منزلهٔ مجموعهٔ کالاهای غیرمستقیم، واسطه‌ای است که تهیهٔ کالاهای مستقیم و قطعی را امکان‌پذیر می کند.

سرمایهٔ فنی متشکل است ازمجموعهٔ کالاهای نامتجانس که می توانند هدف تمایز و تشخیص اساسی میان سرمایه‌های ثابت و سرمایه‌های درگردش قرار گیرند.

۱. دراین کتاب، اصطلاح سرمایه تا بدینجا همیشه به معنای سرمایهٔ فنّی مورد استفاده واقع شده است.
۲. استنباط مارکسیستی سرمایه درجلد دوم کتاب *اقتصاد معاصر*، درفصل دوم خاطر نشان خواهد شد.

سرمایه‌های ثابت از کالاهایی تشکیل شده است که در چندین عمل تولید به کار می‌روند بی آنکه جز در کارخانه یا براثر پیرشدگی زودرس تغییر شکل بپذیرند. چنین است ابنیه، تأسیسات ثابت، تجهیزات تولیدی و مصالح حمل و نقل.

اصطلاح «کالاهای سرمایه‌ای» غالباً فقط مخصوص سرمایهٔ ثابت است[۳].

سرمایه‌های درگردش از کالاهایی تشکیل شده است که از میان می‌روند یا طی فراگرد تولیدی عمیقاً تبدیل می‌شوند و تغییر شکل پیدا می‌کنند (مواد اولیه، بذر و مواد نیروزا).

تفاوتهای اساسی میان سرمایه‌های درگردش وسرمایه‌های ثابت وجود دارد: هردو کالاهای واسطه‌ای هستند، فقط درازای عمر آنها کم و بیش زیاد است. بدین قرار، کالاهای سرمایه‌ای (ماشینها) کالاهای واسطه‌ای اند اما بقای آنها از کالاهای درگردش (نیرو) بیشتر است.

درسطح مفاهیم، اگر تفاوتهای اساسی میان دودسته کالاهای واسطه‌ای و تولید، یعنی سرمایه‌های ثابت و سرمایه‌های درگردش وجود ندارد، عمر درازتر دستهٔ نخست، سرمایه‌های ثابت (یا کالاهای سرمایه‌ای) را به صورت کالاهای واسطه‌ای درمی‌آورد که مختصات ویژه‌ای را عرضه می‌دارند.

ب) مختصات ویژهٔ سرمایه‌های ثابت یا کالاهای سرمایه‌ای

۱. سرمایه‌های ثابت یک «انحراف تولید» بارور را ایجاد می‌کنند. خدماتی که کالاهای سرمایه‌ای فراهم آورده‌اند، منابع مورداستفاده، کار، مواد اولیه ونیرو را کاراتر می‌کند و برخصلت تولیدی اینان می‌افزاید. اما این نتیجه تنها به‌بهای تطویل مدت، به قیمت انحراف تولید به دست می‌آید. فهرست عملیات لازم برای ساخت یک کالای قطعی لزوماً درازوبلندبالاست، زیرا ضروری بوده است

3. M. Chatelus, *Production et structures du capital,* coll. «connaissances économiques», Paris, ed. Cujas, 1965, p. 19.

پیش از این به تولید کالاهای واسطه‌ای بپردازند تا ساخت کالای قطعی آسان شود.

مفهوم انحراف تولید را اقتصاددانان مکتب نهاییون وین[4] با ذکر مثال زیر تصریح و روشن کرده‌اند[5]:

«فردی منزوی در طبیعت باید روزانه مقداری آب مصرف کند. چشمه در مسافت معینی از خانهٔ او قرار دارد. وی برای تهیهٔ آب می‌تواند وسایل مختلف به کار برد. یا هر بار خودش به سرچشمه برود. این مستقیم‌ترین وسیله است. رفع نیاز بدون واسطه و فوری به عمل می‌آید. اما فرد موردنظر ما زمان زیادی را ازدست می‌دهدو فرآوری وی ضعیف است. ویا به وسیلهٔ دوم روی می‌آوردو سطلی می‌سازد. این کار امکان می‌دهد تا طی روز فقط یك سفر انجام دهد. فرآوری وی بهبود می‌یابد. اما برای دستیابی به این نتیجه لازم بوده یك وسیلهٔ انحرافی را به کار برد که زمان برده است. شخص مورد نظر ما وسیلهٔ سومی دراختیار دارد: وی می‌تواند بازهم با ساخت ادوات پیچیده‌تر مانند تلمبه و مجرای آب، فرآوری خود را بهبود بخشد و اینان آب لازم را به محل اقامت او می‌رسانند.» درسی که از این مثالها می‌آموزیم روشن است: «ساخت کالاهای مصرفی به مدد روشهای انحرافی بهتر از تولید ازراه مستقیم توفیق می‌یابد.» توسل به کالاهای سرمایه‌ای یا غیرمستقیم اتلاف وقت فعالی را تشکیل داده است.

۲. سرمایه‌های ثابت دایمی نیستند و باید از نو ساخته شوند. شرایط بازسازی سرمایه درموارد سرمایه‌های ثابت و سرمایه‌های درگردش متفاوت است. *سرمایه‌های درگردش* به هنگام هر عمل تولید باید تماماً بازسازی شوند: از آنجا

4. l'Ecole de Vienne
5. Bôhm-Bawerk, Théorie du capital (1884).

چنین برمی آید که قیمت فروش محصولات باید ارزش سرمایه‌های درگردش، مورد استفاده برای تولید را دربر بگیرد. برعکس، بازسازی سرمایه‌های ثابت می تواند اندك اندك درطول عمر ومدت کارسرمایه صورت پذیرد. این بازسازی بر اثر استهلاك که قبلا تعریف شده است، تحقق می یابد.

۳. سرمایه‌های ثابت عامل انعطاف ناپذیر دستگاه تولیدی را تشکیل می دهند. در اقتصاد توسعه‌یافته، سهم سرمایه‌های ثابت در کل سرمایه‌های بنگاهها گرایش به این دارد که دستگاه تولیدی را در برابر هر مورد کسادی، انعطاف ناپذیرتر و حساس تر سازد. انعطاف ناپذیرتر بدین سبب که تبدیل فعالیتهای رو به انحطاط به منزلهٔ اقدامی دشوار به نظر می آید، زیرا نیازمند به تبدیل سرمایه‌های ثابت با هزینهٔ فزاینده و پُرخرج است. حساس تر از این جهت که استهلاك سرمایه‌های ثابت هزینه‌های ثابتی را عرضه می دارد، بدون توجه به شمار واحدهایی که تولید شده است و یا کساد که از شمار این واحدها می کاهد. هزینه‌های ثابت بر شمار کمتری از واحدها، توزیع و سرشکن و بار مخارج واحد محصول سنگینتر می شود.

بند ۲. سرمایه در دیدگاه حقوقی و محاسباتی

الف) دیدگاه حقوقی: سرمایهٔ حقوقی

دیدگاه حقوقی امکان می دهد نه خود کالاها بلکه حقوقی که از برخی اشخاص بر کالاها مترتب است، مورد ملاحظه قرار گیرند. حق *مالکیت*، درمیان این حقوق، حقی است که به موجب آن یك شئ، تابع فعل و ارادهٔ یك شخص می شود و درنتیجه، بر کلیهٔ درآمدهای آیندهٔ ناشی از آن حق پیدا می کند. حق مالکیت می تواند میان چند شریك تقسیم شود. چنین است مورد شرکا در مالکیت سهامی: منابع لازم برای بنگاه سهامی، جزئاً ناشی از مشارکت سرمایه‌دارانی است که تا به میزان مشارکت، حق مالکیت غیرشخصی نسبت به مجموعهٔ اموال شرکت دارند. این حق را سهام مجسم می کند که درآمد متغیری به نام سود سهمی

متناسب با نتایج *پاداش می‌یابد.*

افزون بر حق مالکیت، حقوق *مطالبات* وجود دارد. حق طلبکاری یك رشتهٔ ارتباط حقوقی میان دو شخص است که به موجب آن بدهکار مکلف است در قبال طلبکار تعهداتی را انجام بدهد یا ندهد. واژهٔ تعهد در معنای محدودتر مترادف با دین مدیون است. تعهد، در معنای بازهم محدودتر، سندی را مشخص می کند که موجودیت دِیْن را به سود داین یا صاحب ورقهٔ قرضه مجسم می کند. شخص اخیر هر سال حق *بهرهٔ ثابت* را داراست. بنگاههای خصوصی و نیز بنگاههای ملی شده، خزانه وجوامع عمومی می توانند اوراق قرضه را به جریان اندازند و انتشار دهند[۶].

در دارایی، سهام و اوراق قرضه همانا برگه‌های بهادار را در مقابل اموال غیرمنقول (خانه وجزاینها) تشکیل می‌دهند. اوراق بهادار را می توانیم در بازار ویژه‌ای به نام بازار بورس اوراق بهادار خرید وفروش کنیم.

سرمایه، به معنای حقوقی، در هر کشور مبتنی بر نظام مربوط به حق تخصیص و حقوق مطالبات است. کشورهایی که تخصیص خصوصی وسایل تولید (سرمایهٔ فنی) را قبول دارند، موجودیت سرمایهٔ حقوقی را می‌شناسند و سرمایه‌دار نامیده می‌شوند. برعکس، در کشورهای دارای اقتصاد برنامه‌ای سوسیالیست که اصل تخصیص خصوصی وسایل تولید را نمی‌پذیرند، سرمایه نمی‌تواند واقعیت حقوقی را تشکیل دهد. سرمایهٔ فنی، خود یك واحد اقتصادی بوده اما تخصیص آن در اقتصاد برنامه‌ای متمرکز، عمومی است.

ب) دیدگاه حسابدار: سرمایهٔ محاسباتی

جریان عملی محاسباتی، دیدگاه حسابدار را برای تحلیل سرمایه به دست آورده است. به منظور تصریح اصطلاحات حسابدار و مفاهیم اجمالی حسابداری

۶. اوراق قرضهٔ بلندمدتی که خزانه (دولت) منتشر کرده است، قرضه‌های دولتی نامیده می شوند، مثل قرضهٔ پینه (Pinay).

خصوصی، مفاهیم مربوط به ترازنامه و حسابهای نتیجه در زیر ارائه خواهد شد.

جدول ۲ـ۱ (الف). وضع اضافه‌دار[۷]

دارایی		بدهی	
عناصر دارایی	۱۲۰	عناصر بدهی	۱۰۰
		منافع	۲۰
			۱۲۰

فرض می کنیم که عناصر دارایی بزرگتر از عناصر بدهی (۱۰۰<۱۲۰) باشد. برای ایجاد تعادل دوبارهٔ ترازنامه ودستیابی به این نتیجه که جمع کل عناصر دارایی مساوی با جمع کل عناصر بدهی (۱۲۰) باشد، اضافه یا نفع (۲۰) بر بدهی افزوده شده است.

جدول ۲ـ۱ (ب). وضع کسری‌دار

دارایی		بدهی	
عناصردارایی	۱۰۰	عناصر بدهی	۱۲۰
زیانها	۲۰		
	۱۲۰		

فرض می کنیم که عناصر دارایی کوچکتر از عناصر بدهی (۱۲۰<۱۰۰) باشد، برای ایجاد تعادل دوباره و دستیابی به اینکه جمع کل عناصر دارایی مساوی با جمع کل عناصر بدهی باشد، زیان (۱۲۰) بر دارایی افزوده شده است.

۷. ن. ك جدول ۲ـ۲ این فصل.

۱. ترازنامه

ترازنامه خلاصه‌ای از کلیهٔ داراییها و دیون یك واحد اقتصادی در زمان معین است و به شکل جدولی دارای دو ستون در کنار یکدیگر به نمایش درمی آید که درسوی راست، عناصر دارایی (ارزشهای کالاهای گوناگون تحت تملك) و در سوی چپ، عناصر بدهی (دیون مختلف) را گروه‌بندی می کند. جدول ۲ـ۱ نشان می دهد که بنا بر ساخت، جمع کل دارایی مساوی با جمع کل بدهی است. مانده، که اضافه ارزش یکی ازدو طرف را بیان می کند، درطرف دیگر ثبت شده است، به گونه‌ای که تعادل میان ارزش دارایی و ارزش بدهی به دست آید. این تعادل از اجرای یك اصل عمومی حسابداری نتیجه می شود که به موجب آن همیشه با جمع یا تفریق درمورد آن اقدام می کنیم: نفعی که ازفزونی دارایی بر بدهی ناشی می شود، برای برقراری تساوی با دارایی، بر عناصر بدهی افزوده می گردد؛ همین طور، برای استقرار مجدد تعادل با بدهی، زیان به عناصر دارایی افزوده می شود.

ساختار ترازنامه، نخست دریك ترازنامهٔ سادهٔ یك بنگاه سهامی در آغازدورهٔ عمل (به طور کلی، دورهٔ محاسباتی سالانه)، سپس در پایان دورهٔ عمل تحلیل خواهدشد[۸].

الف) عناصر ترازنامه در آغاز دورهٔ عمل. بنگاهی را فرض می کنیم که ترازنامهٔ آن (به‌صورت ساده)، در آغازدورهٔ عمل شامل عناصر زیر باشد (ن.ك جدول ۲ـ۲):

در *دارایی*، داراییهای متشکل از کالاهای مختلف و متعلق به بنگاه به چشم می خورد. این داراییهای مختلف، کاربردهای منابع موجود را به هنگام ایجاد بنگاه تشکیل می دهند و یا از آن پس به دنبال استقراض یا از منافع خریداری شده‌اند. دودستهٔ عمده از عناصر دارایی را می توان تشخیص داد:

۸. اصطلاحات مورد استفاده در این تحلیل همانهاست که برنامهٔ محاسباتی فرانسه اختیار و حفظ کرده است.

جدول ۲ـ۲. اقلام عمدهٔ یك ترازنامهٔ ساده

	دارایی			بدهی	
E_1	*مجموعهٔ اموال غیرمنقول:* اراضی،مستغلات،تجهیزات. دیگر *داراییهای غیرمنقول.*	*دارایی: به ترتیب نقدینگی فزاینده*	*بدهی: به ترتیب قابلیت مطالبهٔ فزاینده*	*وجوه خاص:* ●سرمایهٔ اجتماعی. ● اندوختههاونقل به بعد.	R_1
	داراییهای بهره برداری.			*وجوه استقراضی بلندمدت* ومیان مدت.	R_2
E_2	*داراییهای قابل تحصیل درکوتاه* مدت. *(مطالبات ازمشتریان).* *داراییهای موجود:* ●حسابها دربانك، دردوایر چکهای پستی. ● صندوق.			*وجوه استقراضی کوتاه مدت:* ● تهیه کنندگان ●بستانکاران متفرقه. ●مساعدههای بانکی.	R_3

۱) *دارایی ثابت* (کاربرد ۱، یا E_1. ن. ك جدول ۲ـ۲).
این دارایی به دو قلم تجزیه می شود:

ــ داراییهایی که به غیرمنقول تبدیل شده اند، شامل هزینههای بنگاه ومجموعهٔ اموال غیرمنقول، یعنی اراضی، ساختمانها، ابزارآلات و مجموعهٔ اموال غیرمنقول غیرمادی؛
ــ دیگر داراییهایی که به غیرمنقول تبدیل شده اند وازمطالبات بیشینهٔ تا یك سال یا از اسناد بهادار مشارکت در دیگر بنگاهها تشکیل یافته اند.

چون برخی از عناصر این دو قلم در معرض کاهش ارزش (فرسودگی و کهنگی) قراردارند، باید این افت ارزش را با *استهلاك* درنظر گرفت که ازارزش ناخالص کسر خواهد شد.

ساده ترین قاعده عبارت است از تقسیم ارزش اولیهٔ کالا بر مدت

موجودیت آن. اگر تجهیزاتی به ارزش ۱۰۰۰۰۰ فرانك باید ۱۰ سال دوام داشته باشد سالانه به مبلغ ۱۰۰۰۰ فرانك مستهلك خواهد شد. بنابراین، این رقم ضمن کسر از ارزش کل تجهیزات به دست خواهد آمد.

استهلاك يك هزینه است و از نتیجهٔ موردشمول می کاهد؛ پس، میزان سالانه و تقسیط آن در زمان هدف آیین نامهٔ مالیاتی است.

استهلاك چندین نقش به عهده دارد:

اول ـ نقش اقتصادی: ثبت کاهش ارزش مجموعهٔ اموال غیرمنقول ناشی ازفرسودگی وکهنگی درحسابداری ازاینکه اقلام اخیر دردارایی به صورت يك ارزش افراطی باقی بمانند، جلوگیری می کند. افزون براین، توزیع هزینهٔ خرید میان مخارج تولید میزان هزینهٔ سرمایهٔ ثابت را تأمین و محاسبهٔ نتیجه را امکان‌پذیر می کند.

دوم ـ نقش مالی: استهلاك، به شرط آنکه نتایج مثبت بوده باشد، امکان می‌دهد تا مجموعهٔ اموال غیرمنقول که در پایان کار به‌دست آمده است. تولید شود. تا آن زمان، بخشی از ارقام معاملات که به تعویض تخصیص یافته برای تأمین مالی کلیهٔ داراییهای مفید دیگر، موجود است.

۲) *دارایی در گردش* (کاربرد ۲، یا $E_۲$).

این مورد به سه قلم تجزیه می‌شود:

- داراییهای بهره‌برداری که کالاهای تجاری‌اند (مواد اولیه، محصولات در حال ساخت یا محصولات ساخته شده و قطعی) در تاریخ ترازنامه نگهداری شده‌اند؛
- داراییهای قابل تحصیل در کوتاه مدت و به طور کلی دربرگیرندهٔ مطالبات از مشتریان ناشی از مهلتهای پرداخت؛
- داراییهای موجود، نمایندهٔ مقدار پولی که در تاریخ ترازنامه به صورتهای مختلف (حسابها در بانك، حسابهای جاری پستی و جز اینها) نگهداری شده‌اند.

عناصر مختلف دارایی به ترتیب *نقدینگی فزاینده* طبقه‌بندی می شوند. نقدینگی به منزلهٔ امکان فروش فوری دارایی مورد نظر تعریف می شود. داراییهای بهره برداری که به صورت اموال غیرمنقول و همچنین اوراق بهادار نگهداری شده‌اند نسبت به مطالباتِ از مشتریان نقدینه‌ترند.

درسوی بدهی، مبلغ دیون بنگاه ثبت می شود. این دیون منابع شرکت را نشان می دهد، خواه این منابع همان منبع خود بنگاه یا *منابع خارجی* باشد.

۱) *منابع خاص یا وجوه خاص*، که *سرمایهٔ خاص* یا *دارایی خاص خالص* پیش از نتایج نیز نامیده می شود (منبع ۱ شرکت، یا R_1) و شامل اقلام زیر است:

ــ سرمایهٔ اجتماعی، یعنی میزان وجوه اولیه، سهم مشارکت سهامداران؛

ــ اندوخته یا منافعی که دراختیار بنگاه انباشته و نگهداری شده است. رقم اندوخته، به‌منزلهٔ نوعی مکمل اقلام سرمایهٔ اجتماعی به نظر می آیدواصولا به شکل اندوخته‌هایی است که بر سرمایهٔ خاص بنگاه افزوده می شود.

ــ نقل به بعد، بخشی ازمنفعت دورهٔ عمل پیشین است که دردارایی خالص ادغام شده و هنوز هدف تخصیص قطعی قرار نگرفته است.

اقلام «اندوخته‌ها» و «نقل به بعد» در تهیه وجوه تأمین مالی از منابع خود بنگاه مشارکت می کنند.

۲) *منابع خارجی*: عبارت است ازوامهایی که بنگاه گرفته است وبدهی قابل مطالبه را تشکیل می‌دهند و به صورتهای زیر توزیع می شوند:

ــ دیون بلند مدت و میان مدت، به شکل قروض سهامداران یا صاحبان اوراق قرضه یا وام از بانکها به مدت بیشتر از یك سال (یا R_2)[9]؛

۹. این اقلام می توانند با دیون یکی انگاشته شوند. اینان ذخایری هستند که پرداختهای احتمالی و نقدی صندوق درنتیجهٔ رویدادهای قابل پیش بینی، خواه درارتباط با بهره برداری (مخارج) یا خارج از بهره برداری (خطرات احتمالی زیان) را تأمین می کنند.

ـ وام کوتاه مدت قابل مطالبه در مهلتی کمتر از یك سال (یا R_3).

مجموعهٔ منابع به ترتیب قابلیت *مطالبهٔ فزاینده* طبقه‌بندی شده است: به طور کلی داراییهایی که تحت عنوان «وجوه خاص» ثبت شده اند، فقط در موقع انحلال قابل مطالبه هستند و با وجوه استقراض بلندمدت و میان مدت، منابع دایمی (R_1+R_2) را تشکیل می دهند، در صورتی که منابع کوتاه مدت (R_3) بفوریت یا بسرعت قابل مطالبه‌اند.

ب) ترازنامه در پایان دورهٔ عمل. ترازنامه به‌گونهٔ متعادل ارائه می شود. اگر دورهٔ عمل اضافه داشته باشد، بدهی به اندازهٔ این نفع یا اضافه از یك منبع جدید برخوردار می شود واگر دورهٔ عمل کسری داشته باشد، زیانها در سوی دارایی به ثبت می‌رسد. از آنجا، سرفصلهای اساسی ترازنامه به صورتی تازه عرضه می شود.

اضافه، هنگامی که وجود دارد، به طرز زیر توزیع می شود:

ـ بخشی از اضافه به صورت مالیات بر شرکتها برداشته می شود (در فرانسه، مالیات بر سود شرکتها را، تا به میزان ۱۰٪ وضع می کنند)، جز در عملیات استثنایی زیر:

ـ بخشی از اضافه موضوع نقل به دورهٔ دیگر می شود. از این راه می توان اندوخته‌ها را افزایش داد تا امکان تأمین مالی از منابع خود پدید آید؛

ـ ماندهٔ اضافه میان سهامداران توزیع می شود.

این تحلیل ترازنامه، دشواریِ در احاطهٔ دقیق بر مفهوم سرمایهٔ محاسباتی و در تأمین ارتباطات با اصطلاحات اقتصادی سرمایه را نشان می دهد.

سرمایه، به معنای محدود اصطلاح، *سرمایهٔ اجتماعی* را مشخص می دارد که اندوخته‌ها و نقل به بعد با آن خویشاوندی پیدا می کنند.

سرمایهٔ یك بنگاه، به معنای وسیع با *سرمایه‌های مالی* یکی می شود و در این صورت شامل وجوه خاص و وجوه موجود در بلند مدت و میان مدت است، بی آنکه وجوه کوتاه‌مدت و بسیار متغیر را در بر بگیرد.

جدول ۲ـ۳.

دورهٔ عمل اضافه‌دار		*دورهٔ عمل کسری‌دار*	
دارایی	*بدهی*	*دارایی*	*بدهی*
مجموعه اموال غیرمنقول.	وجوه خاص	مجموعهٔ اموال غیرمنقول.	وجوه خاص
داراییهای بهره‌برداری.	وجوه استقراضی بلندمدت و و میان مدت	داراییهای بهره‌برداری.	وجوه استقراضی بلندمدت و و میان مدت
داراییهای قابل تحصیل.		داراییهای قابل تحصیل	
داراییهای موجود	دیون استقراضی کوتاه‌مدت	داراییهای موجود	دیون استقراضی کوتاه‌مدت
منافع		*زیانها*	
جمع کل دارایی =	جمع کل بدهی	جمع کل دارایی	= جمع کل بدهی

این منابع مختلف پولی (ثبت درسوی بدهی) به کاربردهایی می‌رسند (ثبت در سوی دارایی). درمیان این کاربردها، سرمایهٔ فنی *ثابت* (به معنای اقتصادی اصطلاح) تحت عناوین «مجموعهٔ اموال غیرمنقول» ثبت شده‌اند سرمایهٔ فنی در گردش (به معنای اقتصادی اصطلاح) در ردهٔ داراییهای بهره‌برداری قرار می‌گیرند.

بدین ترتیب، به این حقیقت پی می‌بریم که اصطلاح «دارایی ثابت» با اصطلاح اقتصادی «سرمایهٔ فنی ثابت» یکی نیست. اصطلاح محاسباتی «دارایی درگردش» نیز نمی‌تواند با اصطلاح اقتصادی «سرمایهٔ درگردش» یکی انگاشته شود.

حرکت دَوَرانی عناصر مختلف ترازنامه زمان بسیار متغیری دارد. اراضی خریداری شدهٔ بنگاه می‌توانند به صورتی نامعین در دارایی باقی بمانند، در

صورتی که پول هر روز از بانك خارج می‌شود. همچنین لازم است مدت نگاهداری داراییها ضمن مقایسه با مدت سرمایه‌های مورد استفاده در تأمین مالی این داراییها تحلیل شود. در واقع، ضرورت دارد که خرید مجموعه اموال غیرمنقول دارای ادوار طولانی (ساختمانها و ماشین‌آلات) با قرضه‌های کوتاه‌مدت تأمین مالی نشود.

روش و قاعدهٔ تصدی شایسته ایجاب می‌کند که سرمایه‌های دایمی بنگاه (سرمایه‌های خاص به اضافهٔ دیون میان مدت و بلند مدت) بالاتر از مجموعهٔ اموال غیرمنقول تا وجوه *تنخواه‌گردانی* به دست آید که بخشی از ذخیرهٔ انبار را تأمین مالی کند. از آنجا:

مجموعهٔ اموال غیرمنقول − سرمایه‌های دایمی = وجوه تنخواه‌گردان

۲. *حسابهای نتایج:*
حساب بهره‌برداری و حساب زیان و سود

ترازنامه تصویری از بنگاه اقتصادی در تاریخ معیّن است و نتیجهٔ وضعیت کار را در ارتباط با ساختار بنگاه از حیث دارایی به دست می‌دهد (تحلیل برحسب ذخیره) و در نتیجه نمی‌گذارد تا در زندگی روزانهٔ بنگاه ورود صورت گیرد. این زندگی را حسابهای نتایج (که نتیجهٔ تصدی را با توجه به عملیاتی که بنگاه را با اشخاص ثالث مربوط ساخته‌اند) ارزشیابی می‌کنند (تحلیل برحسب جریان)[۱۰].

تفاوت میان دارایی و بدهی نتیجهٔ ناخالص بهره‌برداری (سود یا زیان) نامیده می‌شود. این نتیجه در *حساب زیان و سود* نیز آمده است که افزون بر محصولات گوناگون یا مخارج استثنایی که از فعالیت روزانهٔ شرکت ناشی نمی‌شوند، عناصر زیر در آن وارد می‌گردند: ارزش اضافی، انواع گوناگون سود و زیان استثنایی. در این صورت سود ویژه یا زیان ویژه پس از

۱۰. ن. ك پانوشت شمارهٔ ۸ مقدمه؛ مفاهیم تحلیل برحسب ذخیره و برحسب جریان.

جدول ۲ـ۴. حساب بهره‌برداری

بدهی (مخارج)		*دارایی (محصولات)*
ذخیره در آغاز دورهٔ عمل (داراییهای بهره برداری)		ذخیره در پایان دورهٔ عمل
خریدها		فروشها
هزینه‌ها و مالیاتها		محصولات متفرقه
استهلاک		
ذخایر انبار		
نفع بهره برداری	یا	زیان بهره برداری

حساب زیان و سود

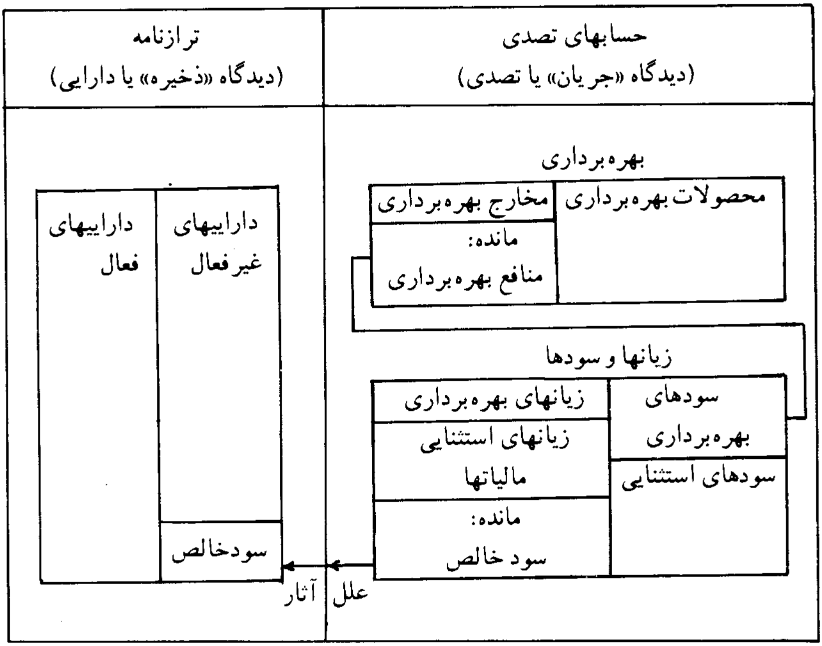
بدهی		*دارایی*
زیان بهره برداری از دورهٔ عمل		نفع بهره برداری از دورهٔ عمل
زیانهای استثنایی		منافع استثنایی
مالیات بر منافع		
نفع خالص کل	یا	زیان خالص کل

پرداخت مالیات بر شرکتها به دست می آید.

ماندهٔ حساب زیان و سود، ارتباط میان جریانها و ذخایر، میان تصدی و دارایی را برقرار می سازد. جدول ۲ـ۵، که بر پایه فرضیهٔ سودآوری بنگاه ساخته شده است، این ارتباط را مجسم می کند.

حسابهای تصدی (حساب بهره برداری و حساب زیان و سود) امکان می دهند تا علل نتیجه، یعنی نتیجه‌ای که در ترازنامه ظاهر می گردد، تحلیل شود.

جدول ۲ـ۵.



قسمت دوم
تشکیل سرمایهٔ فنی: پس‌انداز و سرمایه‌گذاری

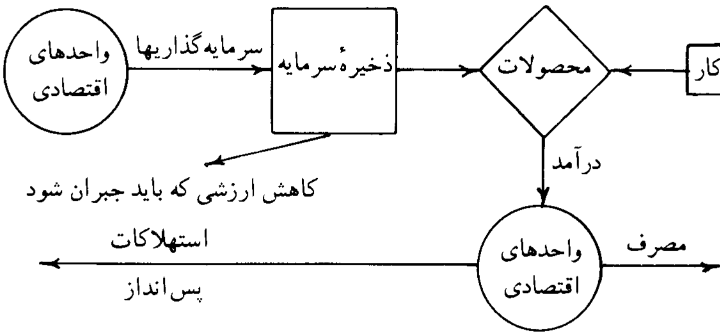
تشکیل سرمایه، در هر شکل اقتصاد، هم به عمل پس‌انداز و هم به عمل سرمایه‌گذاری نیاز دارد.

ــ عمل پس‌انداز: *پس‌انداز*، به منزلهٔ انصراف یك شخص اقتصادی از مصرف فوری بخشی از کالاها یا درآمد موجود تعریف می‌شود.

ــ عمل سرمایه‌گذاری: *سرمایه‌گذاری*، به منزلهٔ خرید واحدهای جدید سرمایه تعریف می‌شود. این خرید با پس‌انداز انجام می‌گیرد.

عمل سرمایه‌گذاری برای آنکه درتشکیل سرمایه مشارکت کند، لازم است با واسطهٔ عمل سرمایه‌گذاری به فراگرد تولید تخصیص یابد.

روابطی که سرمایه، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری میان خود نگاه می‌دارند پیچیده‌اند و در زمینهٔ کلی (یا زمینهٔ ملی) می‌توانند در شکل ۲ـ۱ مجسم شوند:



شکل ۲ـ۱. مدار سرمایه ـ پس‌انداز ـ سرمایه‌گذاریها

مدار سرمایه ـ پس‌انداز ـ سرمایه‌گذاریها بسته نیست. واحدهایی که پس‌انداز می‌کنند لزوماً همانها نیستند که در اندیشهٔ سرمایه‌گذاری‌اند (ن. ك جدول ۲ـ۶).

سرمایهٔ ملی، ذخیرهٔ کالاهای تولید برای ساخت محصولات با عامل کار موجود در کشور ترکیب می‌شود: یك جریان درآمد (درآمد ملی) با این محصولات مطابقت می‌کند. این درآمد که به واحدهای اقتصادی شریك در جریان تولید عاید می‌شود، هم از سوی اینان هدف توزیع میان مصرف و پس‌انداز قرار می‌گیرد.

مدار موصوف میان سرمایه، پس‌انداز و سرمایه‌گذاریها نمی‌تواند بسته باشد، مگر آنکه لزوماً تمامی همین واحدها همزمان عملیات پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را به اجرا بگذارند. اگر مدار بسته می‌بود، پس‌انداز به طور خودکار به سرمایه‌گذاری تبدیل می‌شد. بنابراین، گشودگی مدار ناشی از نایکسانی پس‌اندازکنندگان و سرمایه‌گذاران، مسئلهٔ تبدیل پس‌انداز را به سرمایه‌گذاری مطرح می‌کند. پیش از تحلیل این مسئله، نقش هر بخش نهادی در عملیات

پس انداز و سرمایه‌گذاری را در اقتصاد فرانسه روشن می کنیم و سپس اَشکال مختلف پس انداز و نیز کاربردهای آن را خاطر نشان می سازیم[۱۱].

بند ۱. نقش بخشهای مختلف نهادی در عملیات پس انداز و سرمایه‌گذاری

جدول ۲ـ۶، مبلغی را که بخشهای مختلف نهادی پس انداز و سرمایه‌گذاری کرده‌اند و نیز مشارکت نسبی آنها را درسرمایه‌گذاری کل و پس انداز کل نشان می‌دهد. بدین ترتیب، این حقیقت را می توانیم دریابیم که خانوارها بخشی را تشکیل می دهند که بیشترین حصه ازپس اندازکل (۵۹٪) را انباشته می کنند، در حالی که فقط ۲۶٪ سرمایه‌گذاری کل را انجام می دهند. شرکتها و شبه شرکتهای غیرمالی، به نوبهٔ خود، فقط ۲۸٪ پس اندازکل را گردآوری می کنند، درصورتی که ۵۴٪ سرمایه‌گذاری کل را تحقق می بخشند. بدین قرار، به‌نظر می آید که شرکتها و شبه‌شرکتهای غیرمالی همانا سرمایه‌گذاران عمده هستند، حال آنکه خانوارها پس اندازکنندگان عمده‌اند[۱۲].

عملیات خارجی انتقال پس انداز به شکل هدایا و وام را می توانیم براین عملیات داخلی بیفزاییم (جدول ۲ـ۷). پس اندازخارجی، در اقتصاد فرانسه، به هنگام بهبود اقتصادی پس از جنگ نقش دیدنی داشته است. همین طور، نیاز تأمین مالی خارجی اقتصاد ملی درسالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ اهمیت خاصی پیدا

۱۱. حسابداری ملی فرانسه ارزیابیهای ذخیرهٔ سرمایهٔ دراختیار ملت را منتشر نمی کند و فقط سرمایه‌گذاری (جمع واحدهای جدید سرمایه) که یك جریان است، از طریق تشکیل ناخالص سرمایهٔ ثابت معلوم می باشد. تحلیل شکلها و عوامل سرمایه‌گذاری در صفحهٔ ۴۱۲ و ادامهٔ آن انجام خواهد گرفت.

۱۲. با این همه، ادغام مجدد بنگاههای فردی در دستهٔ خانوارها توسط حسابداری ملی جدید اختلاف میان سهم پس انداز خانوارها و سرمایه‌گذاریهای آنان را محدود می سازد: برطبق این چارچوبهای نوظهور محاسباتی، خانوارها ـ کارآفرینان فردی می توانند به منظور سرمایه‌گذاری مستقیم در بنگاههای خود پس انداز کنند.

کرده است. تعادل مالی کلی به دنبال ترقی قیمت نفت و پرداخت ضروری «صورتحساب نفتی» جز به کمك وامهای ارزی میان‌مدت اعطایی نهادهای اعتباری خارجی به بنگاههای فرانسوی نتوانست به دست آید. نزدیك به سه‌چهارم این وامها به بنگاههای بزرگ ملی شده اختصاص یافته بود[۱۳].

جدول ۲ـ۶. توزیع پس انداز و سرمایه‌گذاری در سال ۱۹۷۸*

	سرمایه‌گذاریها (کاربردها)			پس‌انداز (منابع)	
	میلیون فرانك	برحسب% سرمایه‌گذاری کل		میلیون فرانك	برحسب% پس‌اندازکل
بخشهای نهادی			بخشهادی نهادی		
شرکتها وشبه‌شرکتهای غیر مالی وبنگاههای فردی	۲۴۸۱۴۴	۵۴	شرکتها وشبه‌شرکتهای غیر مالی وبنگاههای فردی	۱۳۷۵۵۰	۲۸
خانوارها(جزبنگاههای فردی)	۱۲۰۶۳۰	۲۶	خانوارها(جزبنگاههای فردی)	۲۸۹۹۷۶	۵۹
نهادهای اعتبار و بنگاههای بیمه	۲۰۷۸۵	۵	نهادهای اعتبار و بنگاههای بیمه	۳۳۵۵۷	۷
ادارات عمومی	۶۶۳۵۱	۱۴/۶	ادارات عمومی و خصوصی	۲۸۴۲۳	۶
ادارات خصوصی	۱۵۹۹	۰/۴			
تشکیل ناخالص سرمایهٔ ثابت	۴۵۷۵۰۹	۱۰۰	تشکیل ناخالص سرمایهٔ ثابت	۴۸۹۵۰۶	۱۰۰

* محاسبه بر پایهٔ جدول منابع کالاها و خدمات انجام شده است

مأخذ:

Rapport sur les comptes de la Nation (1978), t. III, p.6.

۱۳. ن. ك *اقتصاد معاصر*، ج ۲: بحران انرژی.

جدول ۲ـ۷. حساب یکجا و گستردهٔ مجموعهٔ بخشهای نهادی ـ ۱۹۷۸*

کاربردها	میلیون فرانک	منابع	میلیون فرانک
سرمایه‌گذاریها:			
تشکیل ناخالص سرمایهٔ ثابت	۴۵۷۵۰۹	پس‌انداز ناخالص بخشهای نهادی	۴۸۹۵۰۶
تغییرات ذخایر انبار	۲۳۴۰۸		
انتقالهای سرمایه به بقیهٔ دنیا	۱۵۳۹	انتقالهای سرمایه از منشأ بقیهٔ دنیا	۱۶۶
ظرفیت تأمین مالی ملت	۷۲۱۶		۷۲۱۶
	۴۸۹۶۷۲		۴۸۹۶۷۲

* حساب سرمایه، تغییرات دارایی عامل موردنظر را شرح می‌دهد (تشکیل خالص سرمایهٔ ثابت، تغییرات ذخایر وجزاینها). اگر پس‌انداز ناخالص افزوده بر منابع دیگر به صورت سرمایهٔ ملت کمتر از کاربردهای حساب سرمایه باشد، تفاوت میزان خالص منابعی را که ملت از بقیهٔ جهان فراهم آورده است، نشان می‌دهد.

برخلاف، اگر منابع سرمایه بر موارد کاربرد بچربد، ملت «ظرفیت تأمین مالی» را دراختیار بقیهٔ دنیا خواهد نهاد. حسابی که در بالا ارائه شده است محتوی مجموعهٔ عاملان *داخلی* است. ماندهٔ حسابها ظرفیت تأمین مالی ملت تا به مبلغ ۷۲۱۶ میلیون فرانک را در سال ۱۹۷۸ بیان می‌کند.

مأخذ:

Les collections de l'INSEE «C» *Rapport sur les comptes de la nation (1978), t.* III, p. 12.

بند ۲. شکلهای پس‌انداز

انتقال پس‌اندازهای خانوارها (جز بنگاههای فردی) به سرمایه‌گذاران بنا بر اَشکال پس‌انداز خصوصیات مختلفی را عرضه می‌دارد. پس‌انداز به دو شکل اساسی ارائه می‌شود: پس‌انداز ممکن است آزاد و فردی یا اجباری باشد.

الف) پس انداز آزاد و فردی

اول ـ عوامل پس انداز. میزان پس اندازهای فردی که آزادانه تحقق یافته‌اند، به عوامل متعدد بستگی دارد که از میان مهمترین آنها می توان چند عامل زیر را آورد:

ــ میزان درآمد: کینز با اثبات اینکه هر گاه درآمد افزایش یابد، اشخاص اقتصادی گرایش دارند تا بخش ضعیفتری ازدرآمد خودرا به مصرف ودر نتیجه، قسمت بیشتری را به پس انداز تخصیص دهند، برای این عامل برتری و امتیاز قائل شده است؛

ــ اهمیت دارایی: اگر اشخاص اقتصادی دارایی مهمی دراختیار داشته باشند، به احتمال زیاد ازهرگونه اشتغال فکری نسبت به پس انداز فارغ خواهند بود، زیرا به خاطر ثروت خود می توانند به هدفهای موردنظر دست یابند؛

ــ درصد بهره: اگر اشخاص، براثر خرج وجوه خود درموقعیتهای اقتصادی در جست‌وجوی درآمد اضافی باشند، ترقی درصد بهره و وعدهٔ پاداش بالاتر وامها آنها را تشویق به پس انداز می کند؛

ــ نوسانهای پولی: تورم موجب انصراف ازپس انداز خواهد شد، زیرا وامها به پول بی‌ارزش واریز می‌شود. همین‌طور، بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی به جلوگیری ازتشکیل پس انداز کمك می کند. شاخص بندی پاداش پس انداز به منظور تشویق آن با حذف «درآمد سالانهٔ بدهکاران» در دورهٔ تورم پیشنهاد شده بود. اما این اقدام مورد قبول واقع نشد، بویژه به سبب رفتارخلاف انتظار پس اندازکنندگان که حتی در دورهٔ توزیع سریع (۱۹۷۴ـ۱۹۷۵) همچنان به اجرای پس انداز زیاد ادامه داده‌اند.

ــ محیط حقوقی ـ اجتماعی: ازجمله می توان عوامل نظام بازنشستگی و نظام تأمین اجتماعی را یادآور شد که می توانند عاملان را از پس انداز احتیاط و مآل‌اندیشی بی نیاز و باز بدارند.

دوم ـ *انواع مختلف پس‌انداز*

۱. پس‌انداز خصوصی می‌تواند به‌شکل *اوراق بهادار* (پس‌انداز مالی) به کار انداخته شود. در این صورت، اشخاص اقتصادی با خرید سهام و اوراق قرضه این راه را برگزیده‌اند که به بنگاههایی که نیاز به تجهیزات دارند و با این وامها می‌توانند سفارشهای کالاهای تجهیزاتی به دیگر بنگاهها بدهند، یعنی سرمایه‌گذاری بکنند، این پس‌انداز را مستقیماً دراختیار بگذارند.

۲. پس‌انداز خصوصی می‌تواند به‌شکل *نقدینه* (پس‌انداز نقدینه) حفظ شود. اشخاص اقتصادی، مایل به نگاهداری پس‌اندازهای خود که دراختیار بی‌واسطه یا شبه بی‌واسطه‌اند می‌توانند به بنگاهها وام ندهند. بلکه پس‌اندازهای خود را به شکل اسکناسهای بانك حفظ کنند، به بانك، در حسابهای جاری پستی، درصندوق پس‌انداز و جز اینها بسپارند. این واسطه‌های مالی ازمحل این سپرده‌های کوتاه‌مدت می‌توانند به وامهای میان مدت و بلند مدت نسبت به بنگاههای غیرمالی اقدام کنند. اینان از این وجوه برای خرید سرمایه‌های فنی استفاده می‌کنند. بدین ترتیب، واسطه‌های مالی، منابع کوتاه‌مدت را به کاربردهای بلندمدت می‌رسانند. بدین قرار، پس‌انداز، بدون ارادهٔ آزاد پس‌اندازکنندگان به طور غیرمستقیم در تأمین مالی سرمایه‌گذاریها مشارکت کرده است.

۳. پس‌انداز خصوصی می‌تواند شکل *پس‌انداز قراردادی* را پیدا کند که از طریق بیمهٔ عمر تحقق یافته باشد. در حدودی که پس از پذیره‌نویسی قرارداد فردی با یك شرکت بیمه، جوایز پرداختی سالانه به پذیره‌نویسان یا وراث آنها وصول در زمان دیرتر سرمایه‌ای را که قرارداد معین کرده است، تأمین کند. در اینجا منظور درست پس‌انداز از نوع قراردادی است. شرکتهای بیمه با وجوهی که بدانها سپرده شده است (با خرید مستغلات) سرمایه‌گذاریهایی را تحقق می‌بخشند و یا با پذیره‌نویسی سهام و اوراق قرضه، وجوه خود را در

موقعیتهای اقتصادی به کار می اندازند.

۴. پس انداز خصوصی، هنگامی که یك خانوار خانهٔ مسکونی خریداری می کند، می تواند شکل *سرمایه‌گذاری* را بگیرد.

افزون بر این، خانوارها دیگر فقط به منظور اعطای وام یا سرمایه‌گذاری (کاربردهای سنتی پس انداز) پس انداز نمی کنند، بلکه برای تأمین مالی خرید کالاهای مصرفی بادوام و نیمه بادوام نیز بدین کار دست می یازند.

ب) پس انداز الزامی یا پس انداز اجباری

محدودیت مصرف، پدیدآورندهٔ پس انداز است و می تواند براثر تصمیمهای بیرون از ارادهٔ فردی تحمیل شود. بدین گونه است دو اقتصاد برنامه‌ای متمرکز. پس انداز الزامی، حتی در اقتصادهایی که به این نظام تعلق ندارند، در سه مورد پدیدار می شود:

اول ـ پس انداز اجباریِ مقامات عمومی (مالیاتها و شبه‌مالیاتها). دولت با واسطهٔ مالیاتها برداشتهایی از پس اندازهای شخصی به عمل می آورد و وصول سهمیه‌های اجتماعی (شبه‌مالیات) را اجباری می کند. هر اندازه دولت وظایف جمعی گسترده‌تری را تأمین کند (بهداشت، آموزش و پرورش و جز اینها) و به توزیع محصول ملی به سود اشخاص اقتصادی محرومتر بکوشد، عمل مکیدن از پس انداز خصوصی نیز اهمیت بیشتری پیدا می کند.

دوم ـ پس انداز اجباریِ بنگاههای اقتصادی (تأمین از منابع خود). بنگاههای اقتصادی برای تأمین مالی سرمایه‌گذاریهای خود می توانند تأمین مالی داخلی را بر تأمین مالی خارجی برتری بدهند (تقاضا از بانکها و ازمردم به شکل انتشار اوراق بهادار). تأمین مالی داخلی با تخصیص بخشی از منافع به سرمایه‌گذاری انجام می گیرد. بدین صورت، *تأمین مالی سرمایه‌گذاریها ازمنابع خود* وجود دارد. این تأمین مالی از منابع خود به منزلهٔ پس انداز اجباری سهامداران تحلیل می شود. درواقع، بخشی از اینان ترجیح می دهند تمامی سود

سهمی خود از بنگاه را که نسبت بدان به صورت سود قابل تقسیم ذیحق هستند، دریافت بدارند. کار به گونه‌ای می گذرد که گویی مدیران بنگاه با تصمیم گیری به اجرای تأمین مالی از منابع خود، سهامداران را از قسمتی از درآمدشان محروم ساخته‌اند و آنان را ناچار به پس انداز کرده‌اند. میزان تأمین مالی از منابع خود به سطوح منافع مورد انتظار و نیز به دو عامل دیگر که در راستای مخالف عمل می کنند، بستگی دارد: اگر بنگاههایی را که به این منافع تحقق می بخشند کارآفرینان پویا مدیریت کنند، این میزان زیاد خواهد بود. اما این کارآفرینان زیر فشارِ سهامدارانِ مایل به حفظ درآمد خود، ممکن است از تحرك بازداشته شوند.

تصمیم به تأمین مالی از منابع خود می تواند به *اعتبار* گذشته و در پایان دورهٔ عمل مالی گرفته شود و با برداشت از منفعت، تأمین مالی گردد و نیز می تواند به *اعتبار آینده* اتخاذ شود. در این صورت با افزایش قیمتهای فروش تأمین مالی خواهد شد.

سوم- *پس انداز اجباری پولی*. هنگامی که دولت یا دستگاه بانکی اعتبارات اضافی به بنگاهها اعطا می کنند، درآمدهایی توزیع شده است که تقاضا را در بازارهای کالاهای مصرفی افزایش می دهند، بی آنکه *همزمان* عرضهٔ این کالاها را بالا ببرند: قیمتها بالا می رود، اشخاص اقتصادی که درآمدهایشان ثابت است یا به همان سرعت قیمتها افزایش نمی یابند مشاهده می کنند که قدرت خریدشان پایین می آید (ارزش واقعی وصولیهای آنها پایین می آید). ترقی عمومی قیمتها این افراد را مجبور می کند تا مصرف خود را محدود سازند و به همان سبب پس انداز پیشه کنند.

فقدان همزمانی میان تحول قیمتها و درآمدها آثاری قابل مقایسه با آثار پس انداز پدید می آورد. اما پس اندازی که بدین سان به دست آمده نتیجهٔ جبر پولی است.

بند ۳. «تبدیل» پس انداز به سرمایه‌گذاری

پس‌انداز می‌تواند درسه مورد کاربرد توزیع شود:

الف) پول اندوزی. پس‌انداز (به صورت طلا یا اسکناسهای بانك) نهاده و نگاهداری می‌شود و در فراگرد تولید مشارکت نمی‌کند. درقلمرو ملی، کاربرد پس‌انداز بدین شکل زیان‌آور است، زیرا از مدارهایی که به تأمین مالی سرمایه‌گذاری کمك می‌رسانند، بیرون کشیده می‌شود. رشد اقتصاد ایجاب می‌کند که منابع به مدت بسیاردرازو به مقدار بسیار زیاد اندوخته نشوند ودریکی از دو مورد: سرمایه‌گذاری یا خرج در موقعیتهای اقتصادی مورد استفاده قرار گیرند.

ب) سرمایه‌گذاری. پس‌انداز به خرید کالاهای تولید اختصاص یافته است. شرکتها و شبه‌شرکتهای غیرمالی هنگامی که کالاهای تولیدرا با منافعی که میان سهامداران توزیع نکرده‌اند (تأمین مالی از منابع خود) می‌خرند، مستقیماً سرمایه‌گذاری می‌کنند. خانوارهای کارآفرین فردی می‌توانند پس‌اندازخودرا در بنگاههای خودشان سرمایه‌گذاری کنند[۱۴]. خانوارها در بیرون از بنگاههای فردی با خرید خانه‌های مسکونی سرمایه‌گذاری می‌کنند. سرمایه‌گذاری مستقیم که مستلزم یکی بودن پس‌انداز کننده و سرمایه‌گذار است به هیچ وجه مسئله‌ای را در زمینهٔ تبدیل پس‌انداز به سرمایه‌گذاری مطرح نمی‌سازند.

پ) خرج در موقعیتهای اقتصادی. این عمل می‌تواند به منزلهٔ انتقال پس‌انداز تعریف شود. پس‌انداز را واحدهایی که ظرفیت تأمین مالی (ظرفیت تأمین مالی مساوی است با پس‌اندازی که پس از سرمایه‌گذاری موجود باقی می‌ماند) دارند، به واحدهایی که احساس نیاز به تأمین مالی می‌کنند، یعنی به واحدهایی که نمی‌توانند سرمایه‌گذاریهای خود را فقط با منابع پس‌انداز خود

۱۴. درروش قدیمی حسابداری ملی، چون بنگاههای فردی دردستهٔ خانوارها ادغام نشده‌اند، بلکه به دستهٔ بنگاههای غیرمالی وارد گشته‌اند، خانوارها فقط به شکل خریدهای خانهٔ مسکونی می‌توانستند سرمایه‌گذاری کنند.

تأمین نمایند، اعطا می کنند.

مسئلهٔ «تبدیل»[۱۵] پس انداز به سرمایه‌گذاری بر اثر دخالت دو نوع مدار مالی حل شده است:

— بازار مالی: واحدهایی که نیاز به تأمین مالی دارند (بنگاهها و دولت)، اسناد واجد حقوق مالی (اوراق بهادار: سهام و اوراق قرضه) با واسطهٔ بورس یا سازمانهای بانك منتشر می سازند. پس اندازکنندگان این اسناد را پذیره نویسی می کنند و به این ترتیب مستقیماً وسایل مالی را برای عاملان وام گیرنده فراهم می آورند؛

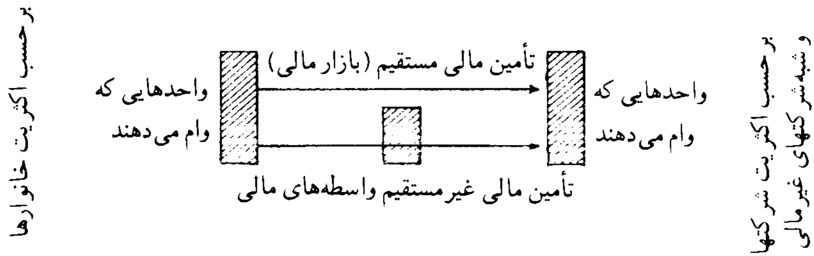
— واسطه‌های مالی مانند صندوقهای پس انداز، بانکها و جز اینها، پس انداز را گردآوری می کنند و به نوبهٔ خود به عاملان وام گیرنده وام می دهند. تأمین مالی این واسطه‌ها غیرمستقیم است. طرز «تبدیل» پس انداز به سرمایه‌گذاری دو نکتهٔ زیر را یادآور می شود:

— هر خرج وجه در اوراق بهادار یا در موقعیتهای اقتصادی لزوماً منشاءِ سرمایه‌گذاری نیست. چنین است هنگامی که شخص اقتصادی برگهٔ بهادارِ از پیش موجود در بورس را خریداری می کند. پس اندازِ وی در واریز پس اندازی مورد استفاده قرار می گیرد که قبلا پس اندازکنندهٔ دیگری آورده است و فقط در صورتی که پذیره نویسی سهام یا اوراق قرضهٔ بتازگی انتشار یافته انجام شود، در مشارکت خالص پس انداز یقین حاصل می گردد. پس انداز می تواند به خرید واحدهای جدید سرمایه، یعنی به سرمایه‌گذاری، اختصاص یابد.

— تفصیلات بالا با اندیشهٔ ساده‌سازی اشاره کرده‌اند که پس انداز لزوماً بر سرمایه‌گذاری مقدم بوده و در عمل روابط میان پس انداز و سرمایه‌گذاری بسیار پیچیده است: گاه *پس انداز* بر سرمایه‌گذاری بروشنی تقدم دارد (پذیره نویسی

۱۵. ن.ك *اقتصاد معاصر*، ج ۲: بحث دربارهٔ خود اصطلاح «تبدیل» که با این همه بآسانی پذیرفته شده است.

سهام یا اوراق قرضه که جدیداً منتشر شده‌اند). زمانی دستگاههای اداری، بنگاهها و خانوارها با تصمیم گیری نسبت به سرمایه‌گذاری موجب تشکیل حجم پس اندازِ ضروری می شوند[۱۶]. (چنین است در مورد پس انداز اجباری مالیاتی، پس انداز اجباری پولی و در مورد تأمین مالی از منابع خود که *به‌اعتبار آینده* تصمیم گیری شده است و درمورد خرید خانهٔ مسکونی با استفاده از اعتبار). در مورد پس اندازی که پس از سرمایه‌گذاری به وجود آید، ایجاد پول می تواند «در فاصلهٔ زمانی» ضرورت پیدا کند.



شکل ۲ـ۲. مدارهای خرج وجه در اوراق بهادار

تحلیل شرایط اقدام به پس اندازوسرمایه‌گذاری دریك اقتصاد نوظهور نشان می دهد که نمی توان از پیش (*به اعتبار آینده*) تأیید کرد که لزوماً تساوی میان پس انداز کل و سرمایه‌گذاری کل وجود دارد. پس اندازکنندگان همانها نیستند که سرمایه‌گذاری می کنند، انگیزه‌های برخی به هیچ‌وجه با انگیزه‌های دیگر اشخاص یکسان نیست. مثلا، برخی از خانوارها برای اطمینان بر تأمین دوران سالخوردگی و کارآفرینان به منظور رشد بنگاه خود پس اندازمی کنند. بنابراین، هیچ دلیلی وجود ندارد براینکه پس انداز «مورد پیش‌بینی» مساوی با سرمایه‌گذاری «مورد پیش‌بینی باشد. بی گمان، در مدت طولانی، هرچه پس انداز شده است سرانجام سرمایه‌گذاری خواهد شد، اما مقصود تعادل

۱۶. همان.

به‌اعتبار گذشته است که در پایان دورهٔ معین ثبت می شود و می تواند پس از عدم تعادلهایی در اوج شدت با واسطهٔ نوسانهای کم و بیش وخامت بار و تولید به دست آید[۱۷].

درجوامع کنونی تناقضی پدیدار می شود: جوامع مصرفی است، درصورتی که این مصرف به طرزی چشمگیر افزایش و تنوع یافته باشد. این جوامع اندازهٔ پس انداز بالاتر از گذشته ارائه می‌دهند. در واقع، پس انداز دیگر مانند سدهٔ نوزدهم فقط کار شمار کوچکی سرمایه‌دار ـ کارآفرین نیست، بلکه عمل شمار بزرگی از مزدبگیران ـ مصرف کنندگان نیز هست. این تحول در جهت‌یابی پس‌اندازعواقبی به جای می گذارد. تحول در سدهٔ نوزدهم به طور خود به‌خودی به سوی صنعت هدایت می شد، اما اکنون میل دارد به شکل نقدینه (رجحان نقدینگی خانوارها) نگاهداری شود و در خانه‌های مسکونی (رجحان خانوارها برای کاراندازی وجوه که درعمل شاخص بندی شده است) سرمایه‌گذاری شود ودولت آن را برای مقابله با نیازهای جمعی (مثلا تأمین اجتماعی) بسیج کند. این گرایشهای تازه در کاربرد پس‌انداز، واسطه‌های مالی را راهنمایی می کند تا نسبت به «تبدیل» لازم پس‌انداز نقدینه اقدام ودولت ودستگاه اعتبار را وادارد تا در تأمین مالی سرمایه‌گذاری بنگاهها مشارکت کند.

۱۷. تعادل میان منابع پس‌انداز و نیازهای سرمایه‌گذاری که در جدول ۲ـ۷ تشریح شده، تعادل به اصطلاح *به‌اعتبار گذشته* است، زیرا در پایان دورهٔ سالانهٔ ثبت جریانهای پس‌اندازوسرمایه‌گذاری لزوماً ازمقابلهٔ دواتحاد مورد اشاره در بندهای الف و ب از قسمت دوم فصل دوم مقدمه نتیجه می شود: اگر:

$$R \equiv C+E$$

باشد و اگر:

$$R \equiv C+I$$

باشد، نتیجهٔ زیر به دست می آید:

$$I \equiv E$$

فصل سوم از بخش دوم کتاب مربوط به مکانیسمهای انطباق اِعمال شرایطی را تحلیل خواهد کرد که تعادل *به‌اعتبار گذشته* برقرار می شود.

کتابشناسی

سرمایهٔ محاسباتی

J. AUBERT-KRIER, *Comptabilité privée*, coll. « Thémis », Paris, PUF, 1968.

J. FOURASTIÉ, *La comptabilité*, coll. « Que sais-je ? », Paris, PUF, 1970.

R. GHEZ, *La comptabilité, langage du management*, coll. « Clé des affaires », Paris, Nathan, 1969.

P. LASSÈGUE, *Comptabilité de l'entreprise*, coll.« Administration des affaires», Sirey, 1967.

Capital économique :

M. CHATELUS, *Production et structures du capital*, coll. « Connaissances économiques », Paris, éd. Cujas, 1965.

A. COTTA, *Théorie générale du capital, de la croissance et des fluctuations*, Paris, Dunod, 1966.

F. LUTZ, Théorie du capital et de la production, *Economie appliquée*, nº 1, 1948.

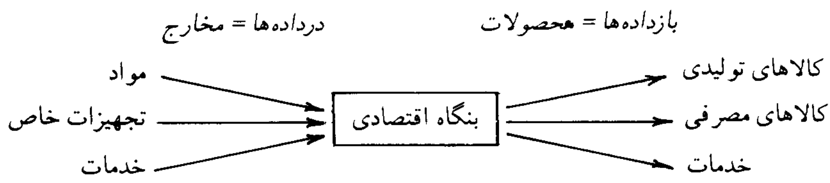
P.-M. PRADEL, *L'épargne et l'investissement*, Paris, PUF, 1976, coll. « Que sais-je ?».

فصل سوم

کارآیی ترکیب عوامل تولید

بنگاه اقتصادی نقش ویژه‌ای را ایفا می کند: ترکیب عوامل مختلف تولید برای دستیابی به محصول معین. بدین گونه، بنگاه اقتصادی، به منزلهٔ فراگردی نمایان می شود که برخی از عوامل تولید (زمین، سرمایه و کار) را برای تبدیل به محصولات قابل فروش به مصرف می‌رساند. عوامل تولید و محصولات به قیمتهای بازار ارزیابی می شوند: ارزش عوامل تولید، درآمد بنگاه اقتصادی را تشکیل می دهد. تبدیل هزینه‌ها به درآمد با فراگرد تبدیل عوامل به محصولات مطابقت می کند.

ترکیب عوامل تولید را که بنگاه اقتصادی انجام داده است، می توان به کمك تصویر زیر به نمایش درآورد:



دَرداده‌ها. حقیقت این است که برخی از کالاها به بنگاه اقتصادی وارد و از آن می گذرد و به طور کلی به شکل دیگری همراه با ارزش افزوده خارج می شود. کالاهایی که در بنگاههای اقتصادی وارد می شوند *درداده* نام دارند و ارزشهای

آنان با مخارج بنگاه اقتصادی به گونهٔ زیر مطابقت می کنند:

ــ مواد، یعنی کالاهایی که تخصیص یافته‌اند، به‌طور قطعی در محصول فروخته شده ادغام شوند (مواد اولیه) یا ساخت محصول را امکان‌پذیر سازند (نیرو)؛
ــ تجهیزات خاص، یعنی کالاهایی که می‌توانند در جریان چندین فراگرد تولیدی به کار روند (ماشینها)؛
ــ خدمات، که کارگران انجام داده‌اند، یا از تجهیزات اجاره‌ای (اراضی و مستغلات) و یا از پولی که به وام گرفته شده است ناشی شده‌اند.

بازداده‌ها. انواع مختلف کالاها و خدمات از بنگاه اقتصادی خارج می‌شوند که بازداده نام دارند. ارزش *بازداده*‌ها با محصولات تطبیق می‌کند. بازداده‌ها برحسب نوع فعالیت بنگاه اقتصادی موردنظر عمدتاً از کالاهای تولیدی، کالاهای مصرفی یا خدمات تشکیل می‌یابند.

کارآییِ اقتصادیِ ترکیبِ تولیدی به روابط میان درداده‌ها و بازداده‌ها یا، به‌طور کلی به عوامل تولید و تولید بستگی دارد.

این رابطه را می‌توان در زمینه‌های گوناگون درنظر گرفت:

ــ در محدودهٔ بنگاه اقتصادی یا قسمتهای واحد فنی: درواقع، بندرت امکان دارد که بنگاه اقتصادی فقط یك محصول بسازد و غالباً چندین محصول تولید می‌کند که هر یك با فراگرد معین تولید مطابقت می‌نماید و عمل واحد فنی را تشکیل می‌دهد. بنابراین، درسطح این عمل است که کارآیی ترکیب تولیدی مربوط به یك محصول معین اندازه‌گیری می‌شود؛
ــ در محدودهٔ شاخهٔ تولیدی: شاخهٔ تولیدی بنگاههای اقتصادی یا بخشهایی از آن را دربرمی‌گیرد که همگی محصول واحدی را می‌سازند؛
ــ در محدودهٔ ملت که شاخه‌های مختلف فعالیت اقتصادی در آن گروه‌بندی شده‌اند.

ابزارهای تحلیل، در این ابعاد مختلف امکان می‌دهند تا روابط مقداری میان

عوامل تولید اندازه‌گیری شوند.
سه‌نوع عمده ابزار تحلیل کارآیی اقتصادی وجود دارد:

- فرمولهای فرآوری؛
- تابع تولید؛
- ضریب سرمایه.

قسمت اول

فرمولهای فرآوری

بند ۱. مفهوم فرآوری

فرآوری میان تولید و عوامل تولید مورد استفاده ارتباط مقداری برقرار می‌کند و به شکل کلی‌تر می‌تواند به منزلهٔ رابطهٔ میان تولید حاصله در یك فراگرد تولید و عامل یا عوامل مورد استفاده تعریف شود:

$$P=\frac{\mathrm{P}}{\mathrm{F}}$$

که در این رابطه P فرآوری، P تولید و F عامل یا عوامل مورد استفاده را می‌رسانند.

نخستین اندازه‌گیریهای فرآوری در ایالات متحده و در پایان سدهٔ نوزدهم انجام شده است. در این زمان، فرآوری فقط یك عامل کار اندازه‌گیری شده بود. فرآوری که بدین سان مورد بررسی قرار گرفته باشد فرآوری فیزیکی می‌شود و برحسب مقداری (وزن، حجم، شمار واحدها و جز اینها) که کارگر یا کارگر ـ ساعت تولید کرده است، بیان می‌شود (از این قرار، در فرانسه، درسال ۱۹۳۸ فرآوری دریك ذوب آهن، ۶ کیلوگرم هر کارگر در ساعت بود). مفهوم فرآوریِ فیزیکی این حسن و مزیت را دارد که بسیار ساده است و بآسانی دردسترس قرار

می گیرد.

اندازه‌گیری فرآوری پس از پایان جنگ جهانی دوم به‌گونه‌ای چشمگیر گسترش یافته و این گسترش بر اثر توسل به روشهای زیر صورت گرفته است:

ــ استفاده از شاخصها: فرآوری بدین سو گرایش دارد که به طور نسبی اندازه‌گیری شود و نه برحسب ارقام مطلق. استفاده از شاخصها مقایسهٔ فرآوری را در مکان و در زمان آسان می سازد. مثلا، در زمان، فرآوری سال جاری N نسبت به سال ثابت N_0، به اصطلاح سال پایه مقایسه می شود. شاخص ۱۰۰ برای سال پایهٔ N_0 فرض می شود و بر اساس آن، برای سال جاری N، از یك سو، نتایج تولید و از سوی دیگر، وسایلی که به کار رفته‌اند، محاسبه می شود. شاخص فرآوری از رابطهٔ میان شاخص تولید و شاخص عوامل تولید به‌دست می آید.

ــ توسعهٔ میدان اندازه‌گیری فرآوری: فرآوری بر واحدهای تولید دارای ابعاد گوناگون (در سطح بنگاه اقتصادی، واحد فنی، کارگاه، شاخهٔ فعالیت و حتی فعالیت ملّی) اعمال می شود. عوامل موردنظر نه فقط به عامل کار بلکه به عامل سرمایه، تحت کلیهٔ اشکال آن، راجع می شود. طی این تحول اندازه‌گیری، فرآوری به دشواریهایی برخورده است. اگر فرآوریِ یك عامل تولید در درون یك کارگاه و یك بنگاه اقتصادی بتواند برحسب جنس اندازه‌گیری شود، فرآوریِ عوامل تولید در داخل مجموعه‌های وسیعتر، مانند شاخه یا ملت، توسل به ارزیابیهای پولی را ایجاب می کند، زیرا تولید و نیز عوامل تولید نامتجانس اند.

این نگرش کلی مفهوم فرآوری باید به کمك فرمولهای مختلف فرآوری روشن شود. این فرمولها از یك سو به مفهوم تولید در صورت رابطه و از دیگر سو به عوامل تولید در مخرج رابطه بستگی دارند.

دو نوع فرآوری می توان استنتاج کرد: فرآوری کلی عوامل و فرآوری جزئی تنها یك عامل تولید[1].

۱. فرمولهای فرآوری بسیار متعددند و در اینجا به فرمولهای عمدهٔ مورد استفاده در مقایسه‌های زمانی اشاره شده است.

الف) فرآوری جزئی عوامل

فرمولهای فرآوری جزئی میان تولید معین و فقط یك عامل تولید که منشأ آن است، رابطه برقرار می کنند.

فرآوری جزئیِ عامل کار به دوشکل زیر ارائه می شود[2]:

۱. فرآوریِ *ناخالص*ِ کار. فرآوری ناخالص کار از رابطهٔ زیر به دست می آید:

$$\frac{\text{تولیدِ ناخالصِ قطعی}^{3}}{\text{اشتغال (شمارافراد یا فعالیت)}}$$

اشتغال، کاری را که برای مقدار معین تولید صرف شده است، اندازه گیری می کند. هنگامی که اشتغال برحسب شمار افراد داده شده است، ساخت فرمولهای فرآوری سرانه امکان‌پذیر می شود و موقعی که اشتغال برحسب فعالیت ارائه شده باشد، ساخت فرمولهای فرآوری در ساعت کار ممکن می گردد.

۲. فرآوری *خالص* کار. فرآوری خالص کار از رابطهٔ زیر نتیجه می شود:

$$\frac{\text{تولیدِ ناخالصِ قطعی منهای (استهلاك سرمایه به اضافهٔ خرید کالاها ازخارج بنگاه اقتصادی، شاخه یا ملت}^{4}\text{)}}{\text{اشتغال (شمار افراد یا فعالیت)}}$$

۲. اصطلاح فرآوری که بدون صفت به کار رفته باشد، بر عاملی اطلاق می شود که اهمیت آن در تولید تعیین کننده و مسلم است، یعنی عامل کار.

۳. تولیدِ ناخالصِ قطعی ارزش کل محصولات را در هنگام خروج ازواحد اقتصادی مورد نظر بیان می کند.

۴. خرید کالاها ازخارج واحِد اقتصادیِ مورد تحلیل، دربارهٔ کالاهایی است که برای تولید آن لازم است (مواد اولیه، نیرو...).

چون عوامل، جز کار از صورت نسبت بالا کسر شده‌اند، رابطه‌ای میان نتیجهٔ کوشش تولیدی و کاری که برای دستیابی بدان انجام یافته است، به‌دست می‌آید. محاسبهٔ فرآوری خالص می‌تواند از محاسبهٔ فرآوری ناخالص بیشتر رضایت بخش به نظر آید، زیرا مشارکت دیگر عوامل تولید را از محصول قطعی حذف می‌کند. با این همه، در دو فرمول بالا ملاحظه می‌شود که مشارکت سرمایهٔ فنی ثابت بر اساس استهلاك اندازه‌گیری می‌شود و درنتیجه نقشِ سرمایهٔ فنی به میزان بسیار زیاد به سطح کمینه پایین می‌آید (سرمایه‌گذاری خالص مورد توجه قرار نگرفته است).

بنابر تعریفی که حسابداران ملی از تولید ناخالص[5] به دست داده‌اند، رابطهٔ مبیّن فرآوری خالص کار را می‌توان بدین گونه نوشت:

$$\frac{\text{تولید خالص قطعی منهای خریدها (کالاها از خارج بنگاه اقتصادی، شاخه یا ملت)}}{\text{اشتغال}}$$

خصلت معنی‌دار فرآوری کار در مقیاس ملیِ؛ در سطح شاخه یا بنگاه اقتصادی ناپدید می‌شود. فرمولهای فرآوریِ جزئی این عیب را دارند که کارآیی تولید را به طرزی ناکامل و گاه گمراه‌کننده اندازه‌گیری می‌کنند. بسیاری از بهره‌برداران کشاورزی با بهبود کار به وسیلهٔ خرید ماشینهای کشاورزی (سرمایه‌های ثابت) پُرخرج و با استفادهٔ نامناسب، خود را به نابودی کشانده‌اند. بدین قرار، ارزشیابی کارهای بنگاه اقتصادی نمی‌تواند بر فرآوری جزئی یعنی فرآوری کار، مبتنی باشد، بلکه باید بر پایهٔ فرآوری کلی، یعنی فرآوری همهٔ عوامل تولید قرار گیرد.

۵. منظور از *تولید خالص*، همانا تولید ناخالص پس از کسر استهلاك است، حال آنکه *فرآوری خالص*، علاوه بر آن مفروض به کسر خریدهای خارجی است.

ب) فرآوری کلی عوامل

این فرآوری را نسبت زیر به دست می‌دهد:

$$\frac{\text{تولید ناخالص قطعی}}{\text{اشتغال + استهلاك + خریدهای بنگاه اقتصادی، شاخه یا اقتصاد ملی}}$$

این فرمول بر آن است تا تولید ناخالص قطعی را با مجموعهٔ اقلام مخارجی که در حساب بهره‌برداری ثبت شده است، یعنی با مخارج مربوط به عامل کار، استهلاك و خرید محصولات واسطه‌ای، درارتباط بگذارد.

فرآوری کلی عوامل شرح و بسط تازه به نام روش *مازاد* (یا مازادها) را امکان‌پذیر ساخته است[6]. هدف روش مازاد تعریف و اندازه‌گیری فرآوری کلی به صورت مازاد است. بدین‌سان، هم بر مقیاس ملی و هم بر مقیاس شاخه‌های فعالیت و بنگاههای اقتصادی اعمال می‌شود. بدیهی است، فرآوری کلی که به شکل مازادوهمین فرآوری کلی به صورت شاخصها با یکدیگر روابطی تنگاتنگ دارند.

روش مازاد عبارت است از مقایسهٔ حسابهای بهره‌برداری واحد اقتصادی مورد نظر برحسب فرانك ثابت برای حذف اثر تغییرات پولی، طی سالهای متوالی. افزایش سود بنگاه اقتصادی برابر است با افزایش ارزش ثروت خالصی که ایجاد شده است، یعنی برابر با تفاوت میان ارزش محصولاتی که به دست آمده‌اند و ارزش عواملی که به کار رفته‌اند. افزایش ارزش، هم از تغییرات قیمتهایی که اعمال شده و هم از تغییرات مقادیری که تولید و مصرف گردیده

6. P. Massé et P. Bernard, *Les dividendes du progrès*, éd, du seuil, 1969.
این کتاب فقط روش مازادها را شرح نمی‌دهد، بلکه آن را به نظریهٔ بازیها مربوط می‌سازد. روش مازادها درشمارهٔ ۱ مجلهٔ *Documents* مرکز مطالعات درآمدها و هزینه‌ها نیز تشریح شده است. شماره‌های بعدی (۳ـ۴) نظریهٔ مازادها را برحساب شرکت ملی راه‌آهن فرانسه (SNCE) اعمال می‌کند.

است، نتیجه می‌شود. اثر کلی تغییرات قیمتها *مازاد انتسابی* عاملان اقتصادی خارجی (مصرف‌کنندگان و کارگران) را تشکیل می‌دهد. برعکس، اثر کلی تغییرات مقادیر *مازاد انتفاعی* برحسب حجم و به قیمتهای ثابت را برای بنگاه اقتصادی به‌وجود می‌آورد که می‌توان به منزلهٔ بهترین «شاخص کار انجام یافته» تلقی کرد. افزایش سود برابر است با تفاوت میان مازاد انتفاعی و مازاد انتسابی، بنابر تعریفی که هم‌اکنون به عمل آمد. امّا چون خود به شکل خاص انتساب است، می‌توان آن را به دیگر حصه‌های انتسابی افزود و بدین‌گونه به نتیجهٔ تساوی مازاد انتفاعی با مازاد انتسابی رسید.

مثال سادهٔ زیر امکان می‌دهد تا تحلیل مازاد روشن شود.

یك بنگاه اقتصادی خیالی را فرض می‌کنیم که در سال اول ۱۰۰۰۰۰ دستگاه اتوموبیل هر یك به قیمت ۱۰۰۰۰ به کمك ۱۰۰ میلیون ساعت کار و با دستمزد ساعتی برابر با ۶ و مخارج بهره و استهلاك ۳۶۰ میلیون تولید می‌کند. سود ۴۰ میلیون است.

سال دوم، کوشش سازمانی امکان می‌دهد تا با همان مخارج ثابت ۱۰۶۰۰۰ دستگاه اتوموبیل با ۱۰۲ میلیون ساعت کار تولید شود، قیمت تا ۹۸۰۰ پایین بیاید و دستمزد ساعتی به ۶/۲۵ بالا برده شود. سود ۴۱/۳ میلیون است.

مازاد انتفاعی عبارت است از:

(۱۰۶۰۰۰−۱۰۰۰۰۰)×۱۰۰۰۰ − [(۱۰۲۰۰۰۰۰۰−

۴۸ میلیون = [۶×(۱۰۰۰۰۰۰۰۰

مازاد انتسابی عبارت است از:

ـ به‌مصرف کنندگان: ۲۱/۲ میلیون=(۹۸۰۰−۱۰۰۰۰)×۱۰۶۰۰۰

ـ به کارگران ۲۵/۵ میلیون=(۶−۶/۲۵)×۱۰۲۰۰۰۰۰۰

ـ به‌سهامداران ۱/۳ میلیون=۴۰۰۰۰۰۰۰−۴۱۳۰۰۰۰۰

ـ جمع کل ۴۶ میلیون

«حسابهای مازادِ ابزار تحلیل به واقع آموزندهٔ ارزشمندی را تشکیل می دهند که می باید بنگاههای اقتصادی را قادر سازند تا در زمانی که شناخت یك عنصر در موفقیت است، خود را بهتر بشناسند»[۷].

بند ۲. تحول فرآوری در فرانسه ودر خارجه

فرمولهای مختلف فرآوری که در بالا عرضه شد امکان می دهند تا فرآوری ملی اندازه گیری شود.

اول ـ تحول فرآوری. اندازه‌های رشد فرآوری کار که در کشورهای غربی طی سالهای اخیر ثبت شده اند بسیار بالاتر از درصدهایی است که از آغاز سدهٔ حاضر مشاهده شده است (ن. ك جدول ۳ـ۱).

جدول ۳ـ۱. رشد فرآوری کار در فرانسه و در چند کشور دیگر[۱]

(درصد رشد متوسط سالانه)

دوره	فرانسه	آلمان[۲]	ایالات متحده	ایتالیا[۳]	انگلستان
۱۹۲۹ـ۱۸۹۶	۱/۵	۰/۱-	۱/۸	۱/۴	۰/۶
۱۹۶۳ـ۱۹۲۹	۲/۳	۳/۶	۱/۹	۲/۹	۱/۳
۱۹۶۳ـ۱۹۴۹	۴/۴	۵/۳	۲/۵	۴/۹	۲

۱. ارزش افزوده برحسب فرد فعال و ساعت کارکرد.
مأخذ:
Sources et origines de la croissance française au milieu du vingtiéme siécle, par MM. Berthet, Carré, Dubois, Malinvaud, Paris, INSEE, 1965.
۲. آلمان با اراضی خود در هر تاریخ: ۱۹۳۳ـ۱۸۹۵؛ ۱۹۶۲ـ۱۹۳۳ و ۱۹۶۲ـ۱۹۵۰.
۳. اراضی کنونی ایتالیا: دوره‌های موردنظر: ۱۹۳۱ـ۱۹۰۱؛ ۱۹۵۱ـ۱۹۳۱ و ۱۹۶۲ـ۱۹۵۰.

7. P. Massé, Le surplus, revue *L'Expansion,* mars 1968.

جدول ۳ـ۲ نشان می‌دهد که آهنگ افزایش فرآوری در فرانسه از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ به طرز خاصی شتاب گرفته است. بررسیهای اقتصادسنجی کوشیده‌اند علل گوناگون این حرکت را روشن سازند و بویژه توانسته‌اند نکات زیر را ارائه کنند:

ــ سهم سرمایه‌گذاری تولیدی در رشد فرآوری: جدول ۳ـ۱ این نکته را تأیید می کند، زیرا انگلستان، یعنی کشوری که درصد سرمایه‌گذاری در آن ضعیف است، رشد فرآوری نیز درآن، پس از جنگ جهانی دوم، بسیار ناچیز بوده است.

ــ اثر رشد سرمایهٔ ناخالص سرانه که، ضمن تعیین جانشین سرمایه بر کار، نقش مهمی در افزایش فرآوری کار ایفا کرده است (ن. کْ جدول ۳ـ۲). این جانشینی سرمایه ـ کار با تطویل فراگردهای تولید ازراههای بیش از پیش پیچیدهٔ انحرافی مطابقت می کند. اثر این جانشینی بهبود فرآوری «کلی» عوامل است که با آهنگی کمتر از فرآوری کار رشد می یابد.

ــ اثر «کیفیت» عامل کار: این کیفیت در نتیجهٔ کارآموزی، تشکل بهتر مزدبگیران و سازمان بهتر کار بهبود یافته است. کاهش مدت هفتگی کار که در سالهای اخیر مشاهده شده تأثیر مساعدی نیز در فرآوری داشته اما تعیین رقم این اثر دشوار است[۸].

با این همه، این کوششهای علمی امکان نمی دهند تا کلا علل ثمرات فرآوری و نیز سهمهای مربوطه روشن شود. یك «باقیماندهٔ» بدون رقم و بدون توضیح وجود دارد که به طور کلی می توانیم آن را به ترقی فنی نسبت دهیم و کوشش سرمایه‌گذاری تولیدی نیز رفتار اشخاص اقتصادی را دربر می گیرد.

سرانجام، ترقیات فرآوری دست کم به طور موقت می تواند بر اثر بحرانهای

۸. ارزیابی متوسط همانا ارزیابی انعکاسی از نصف است: اگر مدت هفتگی ۱۰٪ کاهش یابد، فرآوری ۰/۵٪ افزایش خواهد یافت.

جدول ۳ـ۲. اندازهٔ رشد متوسط سالانهٔ تولید و عوامل آن برحسب حجم فرآوری برای چهار دورهٔ فرعی (به ٪)

	۱۹۵۹ تا ۱۹۶۴	۱۹۶۴ تا ۱۹۶۷	۱۹۶۷ تا ۱۹۶۹	۱۹۶۹ تا ۱۹۷۳
حجم تولید ناخالص داخلی	۶/۸	۵/۳	۶/۱	۶/۰
کاربردها:				
شمار کل افراد	۰/۵	۰/۱	۰/۵	۰/۶
شمار افراد مزدبگیر	۲/۶	۱/۶	۱/۹	۲/۱
سرمایه‌گذاری تولیدی	۹/۶	۷/۱	۹/۸	۷/۴
سرمایهٔ ناخالص سرانه	۴/۹	۶/۴	۶/۲	۶/۷
فرآوری کار ساعتی	۵/۵	۵/۰	۶/۰	۶/۱
فرآوری کلی عوامل	۳/۸	۲/۱	۳/۸	۳/۷

مأخذ:

Ph. Templé, Répartition des gains de productivité et hausse des prix de 1959 à 1973, *Economie et statistique*, septembre 1974.

اقتصادی، اشتغال کامل، نارسایی ساختارهای مالی و فقدان مواد اولیه آهسته شود و یا از حرکت بازماند.

چنین است که از سال ۱۹۷۴ کُندی و آهستگی بسیار مهمی در فرآوری ساعتی کار مشاهده می شود (ن. ك جدول ۳ـ۳). کاهش شمار افراد فعال و نیز مدت کار کافی نبوده است تا فعالیت را کاملا بر تولید تطبیق دهند و ازاین جریان تنزل شدید فرآوری ساعتی درسه‌ماههٔ چهارم سال ۱۹۷۴ ناشی شده که درسال ۱۹۷۵ ادامه یافته است. به نظر می آید که درسال ۱۹۷۶ اقدامی به عمل آمده تا تولید ساعتی موقتاً به سطح نشان‌دهندهٔ گرایش خود برسد.

دوم ـ *آثار ترقیات فرآوری*. ترقیات فرآوری درآمد ملی واقعی را افزایش می‌دهد و به طور کلی امکان می‌دهد تا سطوح زندگی بالا رود و مدت کار کاهش یابد. ترقیات فرآوری که دریك کشور تحقق یافته‌اند، درصورتی که بر درآمد ملی

واقعی بیفزایند، به رهبرانِ آن کشور امکانات گوناگون عرضه می‌دارند که به علاوه می‌توانند در مدتی کم و بیش کوتاه به بهبود بهزیستی عمومی به‌شکل افزایش وسایل پژوهش علمی، آموزش، تجهیزات عمومی و فعالیتهای فرهنگی کمك کنند. در پایان، از خلال تحول قیمتهاست که ترقیات فرآوری می‌توانند در درون جریان تحول درآمدهای واقعی فردی وارد شوند. در واقع، نتیجهٔ مستقیم ترقیات فرآوری کاهش قیمتهای تمام شده است، اگر دست کم قیمتهای عوامل تولید تغییرنپذیرند. به طور کلی، قیمتهای محصولات به دنبال قیمتهای تمام شده، اما با فاصلهٔ زمانی که به خصلت کم و بیش رقابتی بازارها بستگی دارد. حرکت می‌کنند.

با این همه، ممکن است نتایج مساعد ترقیات فرآوری به وسیلهٔ عوامل گوناگون از میان بروند یا دچار درنگ شوند. چنین است که آهنگ سریع سرمایه‌گذاری لازم برای «خیزوجهش» اقتصادهای کم توسعه یافته می‌تواند برخی از نسلها به سود نسلهای بعدی قربانی کند.

از سوی دیگر، اگر رشد جمعیت غیرفعال سریعتر از افزایش جمعیت فعال باشد، امکان دارد جمعیت غیرفعال، ترقیات فرآوری را جزئاً جذب و خنثی کند. این موردی است که از سال ۱۹۴۶ بر اثر تلاقی چند عامل مختلف مانند ارتقای مدت متوسط عمر انسان، کاهش شمار افراد فعال در نتیجهٔ خلأ در «لایهٔ طبقات اجتماعی» و جز اینها، در فرانسه پیشآمد کرده است.

افزون براین، ترقیات فرآوری لزوماً برای همه نتایج مساعد به بار نمی‌آورند: ارتقای سطوح زندگی یکنواخت نبوده و به طور کلی، برحسب دسته‌های اجتماعی، نابرابریهای کم و بیش زیاد ارائه داشته است. کاهش مدت کار و اثر احتمالی دیگر ترقیاتِ فرآوری، بیشتر اوقات فقط به دنبال اقدام به مطالبهٔ حقوق اجتماعی طرفهای ذینفع یا سخنگویان آنان به دست آمده است.

و در پایان، افزایش فرآوری، هنگامی که به صورت نابودی بنگاههای

جدول ۳ـ۳. آهستگی فرآوری کار از آغاز بحران

تحول فرآوری ساعتی ظاهری کار در شاخه‌های بازرگانی غیرکشاورزی جز بیمه‌ها و سازمانهای مالی (تغییرات سالانه به ٪)*

	۱۹۷۱	۱۹۷۲	۱۹۷۳	۱۹۷۴	۱۹۷۵	۱۹۷۶	۱۹۷۷	۱۷۸
ارزش افزودهٔ ناخالص برحسب حجم	۶/۲	۶/۳	۵/۷	۳/۴	۰/۱	۴/۹	۳/۴	/۲
فعالیت	۰/۱	۰/۱	۰/۸	۰/۰	-۳/۱	۰/۳	۰/۲	۰/۳
از جمله:								
شمار افراد شاغل	۱/۰	۱/۲	۲/۱	۱/۳	-۱/۴	۰/۹	۱/۱	/۴
مدت هفتگی کار تصحیح شده**	+۰/۹	-۱/۰	-۱/۲	-۱/۳	-۱/۷	-۰/۷	-۰/۹	۰/۷
فرآوری ساعتی ظاهری کار	۶/۱	۶/۲	۴/۸	۳/۴	۳/۳	۴/۶	۳/۲	/۵

* فرآوری ساعتی ظاهری کار به منزلهٔ نسبت ارزش افزودهٔ ناخالص به شمار ساعتهای کار ارائه شده است.

ارزش افزودهٔ ناخالص به استثنای مالیات برارزش افزودهٔ کسر شدنی است.

فعالیت براساس تحول شمار افراد (مزدبگیران و غیر مزدبگیران) و مدت هفتگی متوسط کار محاسبه شده است.

** تصحیحاتی برای احتساب تأثیر کشمکشهای کار (اعتصابها واخراج جمعی) وبیکاری جزئی بر تحول فعالیت درجریان سال به عمل آمده است.

مأخذ:

Rapport sur les comptes de la nation, 1978, t. II, p. 83.

اقتصادی یا کارگاههای نهایی[۹] وافزایش بیکاری وشتاب درآهنگهای کاردرآید، بیشتر اوقات هزینهٔ اجتماعی ایجاد می کند.

۹. اصطلاح نهایی به معنای جاری خود، یعنی بنگاه اقتصادی غیررقابتی، مورد استفاده قرار گرفته است.

قسمت دوم

تابع تولید

بند ۱. تعریف تابع تولید

مفهوم تابع تولید رابطهٔ فنی را بیان می کند که میان مقداری از یك محصول که به دست آمده است (بازداده) ومقادیری ازعوامل تولید (درداده) که برای دستیابی بدان محصول ترکیب شده اند، وجود دارد.

توابع تولید ارتباطی ازدرجهٔ کمیت و علت میان تولید و عوامل مورد استفاده برای کسب این تولید برقرار می کنند و تحت کلی ترین شکل خود به صورت نمادی می توانند به‌گونهٔ زیر نوشته شوند:

$$P=f(F) \qquad (۱)$$

که P تولید و F عوامل تولید را مشخص می کنند.

متغیرهای توابع آنهایی اند که بر فراگرد تولید مورد بررسی مسلط به نظر می آیند. برخی ازتوابع، تولیدرا با یك عامل تنها، مثلا کار، ربط می دهند (تابع با یك متغیر) و چنین نوشته می شوند:

$$P=f(L)$$

$$P=f(K) \qquad (۲)$$

که L، عامل کار و K عامل سرمایه است.

توابع تولیدی که بیشتر ازهمه مورد استفاده قرارمی گیرند، تولیدرا به عوامل کار و سرمایه مربوط می کنند و می توانند به شکل سادهٔ زیر نوشته شوند:

$$P=f(L,K) \qquad (۳)$$

بند ۲. انواع مختلف تابع تولید

تابع تولید امکان می یابد تا یك بنگاه اقتصادی را در زمان معین مشخص کند که فقط یك محصول می سازد. بیشتر اوقات، در عمل، یك بنگاه اقتصادی چند محصول می سازد، هر محصول با یك فراگرد معین تولید تطبیق می کند که «یك قسمت واحد فنی» را تشکیل می دهد و نقش تولید را داراست.

تابع تولید نه فقط درسطح بنگاه اقتصادی یا قسمت متجانس آن مورد استفاده قرار می گیرد، بلکه همچنین امکان می یابد تا مجموعه‌های بزرگ و بویژه اقتصاد ملی را مشخص کند (تابع تولید کلی) و افزون بر مقادیر لازم از عوامل کار و سرمایه در تولید ملی، یك عامل کلی تر، و گاه، به‌نام بهبود دانش یا ترقی فنی را در بردارد. در این صورت، تابع کلی تولید را می توان به شکل سادهٔ زیر نوشت:

$$P=f(L, K, A) \quad (۴)$$

که A ترقی دانش را نشان می دهد.

این عامل سوم، یعنی ترقی دانش (A) شامل عناصر مهمی از درجهٔ کیفی است که درکنار عناصر کمّی (حجم عامل کار و حجم عامل سرمایه) روی رشد اثر می گذارد. منظور از ترقی دانش، عناصر مختلفی مانند ترقی فنی به‌معنای اخص، سازمان بهتر بنگاه اقتصادی، نشر سریعتر علوم بر اثر توسعهٔ روابط اقتصادی بین المللی و جز اینهاست.

تحلیلهای بسیار توانسته‌اند اهمیت عوامل مختلفی را که به افزایش تولید ملی کمك می رسانند به‌رقم درآورند. ازجدول زیر که منابع رشد فرانسه را در دورهٔ سالهای ۱۹۴۹ـ۱۹۶۳ به تحلیل می کشد چنین برمی آید که رشد فرانسه فقط به نسبت ضعیفی ناشی از افزایش *مقدار* عوامل تولید بوده و عمدتاً نتیجهٔ بهبود کیفیت این وسایل و به طور کلی تر، کاربرد کلیهٔ اشکال ترقی فنی، («عامل باقی مانده») بوده است[۱۰].

میزان رشد محصول ناخالص داخلی	٪۵/۱٪
سهم مقدار نیروی انسانی و سرمایه	٪۰/۷
سهم کیفیت نیروی انسانی وسرمایه	٪۱/۸٪
سهم «عامل باقیمانده»	٪۲/۶٪

۱۰. منبع:
L. Stoleru, *L'équilibre et la croissance économique,* Paris, Dunod, 3e éd, p. 365.

قسمت سوم
ضریب سرمایه

تحلیل روابط میان عوامل تولید و تولید می‌تواند به رابطهٔ میان سرمایهٔ مورد استفاده و تولید حاصله در جریان دورهٔ معین (به‌طور کلی یك سال) محدود شود. عناصری که در صورت و مخرج رابطه نمودار می‌شوند برحسب پول محاسبه شده‌اند. رابطه سرمایه/تولید ضریب سرمایه نام دارد و بیشتر اوقات با حرف k مشخص می‌شود. بنابر عناصری که در صورت و مخرج ثبت شده‌اند، چند نوع ضریب می‌تواند تحلیل شود:

الف) ضریب متوسط و نهایی:

ــ ضریب متوسط سرمایه:

ــ ضریب متوسط رابطهٔ میان سرمایهٔ مورد استفاده (K) و محصول (P) است که به دست آمده است، یعنی:

$$k=\frac{K}{p}$$

مثال: اگر $k=\frac{۱۰۰۰}{۲۵۰}$ باشد، این رابطه چنین معنی می‌دهد که برای دستیابی به تولید ۲۵۰ نیاز به ذخیرهٔ سرمایه ۱۰۰۰ خواهد بود.

ــ ضریب نهایی سرمایه:

ضریب نهایی رابطهٔ میان افزایش سرمایه (افزایش مساوی با سرمایه‌گذاری، I) و افزایش محصول ($\triangle P$) است، یعنی:

$$k'=\frac{\triangle K}{\triangle P} \quad \text{یا} \quad \frac{I}{\triangle P}$$

ضریب سرمایه (*نسبت نمو سرمایه به بازداده*)[11] امکان می‌دهد تا کارآیی یك

11. incremental capital output ratio (ICOR)

واحد سرمایهٔ اضافی ارزشیابی شود.

ضریب نهایی غالباً بر ضریب متوسط برتری دارد، زیرا سرمایه‌گذاری سالانه آسانتر از ذخیرهٔ سرمایه مشخص می‌شود.

برای محاسبهٔ این ضرایب منطق ایجاب می‌کند که تمام سرمایهٔ مورد استفاده و تمام محصول معلوم شود. در عمل، بیشتر ارزیابیها ذخایر منابع طبیعی را مستثنی می‌دارند. ارزش افزوده را برای تعیین تولید به کار می‌برند، حال آنکه این مجموعهٔ محصول است که به کمك سرمایهٔ مورد نظر به دست آمده است و نه تنها ارزش افزوده.

ب) *ضریب ناخالص و خالص.* ضرایب هنگامی ناخالص اند که کاهش ارزش سرمایه را درنظر بگیرند و در صورتی خالص گفته می‌شوند که میزان سرمایهٔ مورد استفاده با احتساب استهلاك مصالح مستعمل یا ازپسندروزافتاده (کهنگی) معین شده باشد.

پ) *ضرایب مربوط به واحدهای اقتصادی با ابعاد مختلف.* ضرایب را می‌توانیم بر واحدهای اقتصادی دارای ابعاد مختلف اِعمال کنیم. بدین قرار، انواع مختلف ضرایب به شرح زیر وجود دارند:

- ضرایب مربوط به برخی از بنگاهها؛
- ضرایب مربوط به برخی از شاخه‌ها: این ضرایب برحسب شاخه، تغییر می‌پذیرند ودر شاخه‌هایی که زیر بناها را تهیه کند (راهها وفرودگاهها) بالا و درصنایع تبدیلی ضعیف است؛
- ضریب کلی مربوط به مجموعهٔ اقتصاد ملی که ترکیبی از ضرایب شاخه را نشان می‌دهد. در مورد مجموعهٔ اقتصاد امریکا، ضریب متوسط نسبی کلی

برای مجموعهٔ شاخه‌ها مقادیر زیر تقویم شده است[۱۲]:

۱۸۸۸_۱۸۶۹	۳/۲
۱۹۲۸_۱۹۰۹	۲/۶
۱۹۵۵_۱۹۴۷	۲/۵

این گونه ضرایب که در مقیاس کلی محاسبه شده‌اند، نمی‌توانند در یك تحلیل به منظور برقراری رشته‌های پیوند میان سرمایه و تولید به‌عنوان پایه به کار روند. سرمایه تنها عاملِ وارد در جریان تولید نیست. تولید ناشی از استفادهٔ پیوستهٔ عوامل تولید با هم است. بدین ترتیب، به‌نظر می‌رسد که ضرایب سرمایه، درسطح شاخه، فایدهٔ بسیار زیادی دارند و تحولِ کارآییِ اقتصادیِ سرمایه را نشان می‌دهند.

نتیجه‌گیری: روابط میان ابزارهای مختلف تحلیل تولید.

روابط میان توابع تولید، فرمولهای فرآوری و ضریب سرمایه از تعاریف پایه‌ای ناشی می‌شوند که عرضه شده‌اند.

روابط ساده را به یاد می‌آوریم که:

تابع تولید:

$$P=f(K,\ L)$$

را تشخیص می‌دهند و فرآوریهای متوسط جزئی زیر از آن به دست می‌آیند:

ـــ سرمایه:

$$\frac{P}{K}=\frac{f(K,\ L)}{K}$$

$$=\frac{1}{k}$$

۱۲. منبع:
S. Kusnetz, *Capital in the american economy, its formation and financing*, NBER, 1961.

که در رابطهٔ بالا k یك ضریب سرمایه یا نسبت *بازداده به سرمایه* است.

ـ کار

$$\frac{P}{L}=\frac{f(K,\ L)}{L}$$

$$=\frac{۱}{l}$$

که در این رابطه، ضریب کار یا نسبت *مقدار تولید به کار* است.

گرچه هدف مشترك این ابزارهای مختلف، تحلیل بررسیِ روابطِ میانِ تولید یك واحد اقتصادی معین و عوامل تولید آن است، با این همه، بنابر ماهیت پژوهشهایی که انجام گرفته است، رجحان به یکی از آنها داده خواهد شد.

توابع تولید برای مسائل بلند مدت، پژوهشهای نظری، عرضه‌داشتهای تعلیم و تربیتی (نظریهٔ نهاییون) برتری دارند. فرمولهای فرآوری در مسائلِ کوتاه مدت ودرپژوهشهای عینی رجحان پیدا می کنند. ضرایب سرمایه عموماً برای اندازه‌گیری کارآیی اقتصادی شاخه‌های فعالیت اقتصادی مورد استفاده قرار می گیرند.

افزون براین، به منظور اجتناب ازهرگونه ابهام درزمینهٔ واژه شناسی، لازم است فرآوری از سودآوری تشخیص داده شود.

سودآوری منحصراً به سرمایه مربوط است (و به صورت نسبت منافع/سرمایه ارائه می شود) و جای آن عمدتاً در محدودهٔ بنگاه اقتصادی است، حال آنکه فرآوری به یکی ازعوامل تولید یا به چند عامل ارتباط دارد. افزوده براین، فرآوری می تواند درمقیاس ملی یا در سطح بنگاه اقتصادی یا شاخه تحلیل شود. بنابراین، مفهوم فرآوری وسیعتر از سودآوری است. سودآوری یك بنگاه اقتصادی می تواند نسبت به فرآوری، حتی در شکل فرآوری کلی عوامل به‌گونه‌ای متفاوت تغییر کند. یك مثال ازاین تفاوتها را

جدول ۳ـ۴. مفاهیم مربوط به کارآیی ترکیب تولیدی

توابع تولید	*فرمولهای فرآوری*	*ضریب سرمایه*	*نسبتهای سودآوری*
تنظیم کلی: (عوامل تولید)f= تولید	شاخص فرآوری: $\frac{\text{شاخص تولید}}{\text{شاخص عوامل}}$	$\frac{\text{سرمایه}}{\text{تولید}}$	$\frac{\text{منافع}}{\text{سرمایه}}$
توابع: ـ با یك عامل تنها: عامل کار: $P=f(L)$ عامل سرمایه: $P=f(K)$ ـ با دو عامل: کاروسرمایه $P=f(L,K)$	*فرآوری جزئی عوامل:* فرآوری ناخالص کار مساوی است با: $\frac{\text{تولید ناخالص قطعی}}{\text{اشتغال}}$ فرآوری خالص کار مساوی است با: $\frac{\text{تولید خالص قطعی منهای خریدها منهای استهلاك}}{\text{اشتغال}}$ $\frac{P}{L}=\frac{f(K,\ L)}{L}=\frac{۱}{l}$ فرآوری جزئی سرمایه: $\frac{\text{تولید ناخالص قطعی}}{\text{سرمایه}}$ $\frac{P}{K}=\frac{f(K,L)}{K}=\frac{۱}{k}$ *فرآوری کلی عوامل* $\frac{\text{تولید ناخالص قطعی}}{\text{اشتغال + استهلاك + خریدها}}$ $\frac{P}{K+L}=\frac{f(K,L)}{K+L}$	$k'=\frac{\triangle K}{\triangle P}=\frac{I}{\triangle P}$	$r=\frac{\text{منافع}}{\text{سرمایه}}$

عناصر محاسبهٔ کارآفرین و تحلیل نهاییون

به طور کلی، برای دستیابی به یك محصول، در وضع فنی معین، چندین ترکیب تولیدی وجود دارد. کارآفرین معقول این راه‌حل اقتصادی را انتخاب می کند که در پایان اقدام مضاعف زیر ارضای بیشینه به او ارزانی شود:

ــ تحلیل *اوضاع عملی* برای بنگاه اقتصادی: این اوضاع عملی را جبرهای فنی و اقتصادی معین کرده‌اند؛

ــ تحلیل *اوضاع بهینه* برای بنگاه اقتصادی: گزینش کارآفرین عبارت است از تعیین بهترین شق از میان اوضاع عملی.

اقتصاددانان موسوم به نهاییون، به منظور توضیح این اقدام مضاعف *تحلیل نهایی*[۱۴] را پیشنهاد کرده‌اند.

تحلیلِ در نهایت که ابتدا برای نظریهٔ مصرف تهیه شده بود، به نظریهٔ تولید بسط یافته است. تحلیل نهایی، خودِ مقادیر را درنظر نمی گیرد، بلکه تغییرات آنها را مورد توجه قرار می‌دهد. تعیین گزینشهای بهینه بر پایهٔ تغییر دریافتی اضافی (دریافتی نهایی) و هزینهٔ اضافی (هزینهٔ نهایی) برقرار می شود و نه براساس دریافتی کل و هزینهٔ کل. تحلیل نهایی، مزایا و محاسن زیادی را عرضه می‌دارد، زیرا مبتنی بر تغییرات ارزشهاست و می تواند هدف محاسبهٔ تفاضلی قرار گیرد و به بررسیهای بیشینه‌سازی امکان می دهد تا به‌وسیلهٔ برنامه‌نویسی ریاضی شرح داده شود.

اما تحلیل نهایی براساس فرضیه‌هایی بسیار محدود تهیه گردیده، به طوری که به دور از واقعیتهای زندگی بنگاههای اقتصادی شده است: کارآفرینان به تحلیلهای نهایی نمی پردازند. همچنین، در فصل چهارم، پس از ارائه این مطلب که چگونه نظریهٔ سنتی (تحلیل نهاییون) تصمیمات تولید را توضیح می دهد، در فصل پنجم به جهاتی اشاره خواهد شد که تحلیل جدید می کوشد در نظریهٔ بنگاه اقتصادی با ادغام مشاهده‌های ناشی از تجربهٔ کار و کسب بازبینی کند.

۱۴. ن. ك بخش دوم، فصل نخست، بند ب: نظریهٔ نهاییون.

شرکت ملی راه آهن فرانسه به دست داده که طی سالهای اخیر، بهبود فرآوری آن همراه با افزایش کسری بودجه بوده است[۱۳].

جدول ملحض ۳ـ۴ مفاهیم مختلفی را که در بالا نسبت به یکدیگر تعریف شده‌اند، تجسم می بخشد.

کتابشناسی

فرآوری:

D. BRUNHES, Les progrès de la productivité du travail depuis vingt-cinq ans, *Economie et statistique*, décembre 1974.

J.-P. COURTHÉOUX, *La répartition des activités économiques*, CRU, 1966.

J.-P. COURTHÉOUX, *Economie et statistique industrielle*, Cours polycopié, 1971-1972, Paris, Cours de Droit.

J. FOURASTIÉ, *La productivité*, « Que sais-je ? », PUF, 1980.

J. FOURASTIÉ, *Le grand espoir du vingtième siècle*, coll. « Idées », Gallimard, 1971.

E. MALINVAUD, Une explication de l'évolution de la productivité horaire du travail, *Economie et statistique*, n° 48, septembre 1973.

P. MASSÉ et P. BERNARD, *Les dividendes du progrès*, Editions du Seuil, 1969.

C. SAUTTER, L'efficacité et la rentabilité de l'économie française de 1954 à 1974, *Economie et Statistique*, juin 1975, n° 68.

Ph. TEMPLÉ, Répartition des gains de productivité et hausses de prix de 1959 à 1973, *Economie et statistique*, n° 59, septembre 1974.

A.-L.-A. VINCENT, *La mesure de la productivité*, coll. « Sigma », Paris, Dunod, 1968.

توابع تولید با ضرایب سرمایه:

A. BARRÈRE, Analyse des relations entre le capital et la production, *Rapport au Congrès des Economistes de Langue française*, Paris, Sirey, 1959.

J.-J. CARRÉ, P. DUBOIS, E. MALINVAUD, *La croissance française*, Le Seuil, 1972.

A. COTTA, *Les fonctions de production*, Cours de Doctorat polycopié, Caen, 1964-1965.

R. FRUIT, La fonction de production Cobb-Douglas, *Revue économique*, mars 1962.

B. JOUVENEL, Le coefficient de capital, *Bulletin Sedeis*, supplément n° 821, 1961.

A.-L.-A. VINCENT, Fonctions de production et formules de productivité, *Revue économique*, janvier 1969.

۱۳. ن. ك صفحهٔ ۲۹۹، موجبات کسری.

فصل چهارم
تصمیم تولید در نظریهٔ سنتی بنگاه انتفاعی (تحلیل نهایی)

پس از اشاره به جبرهای عمده‌ای که وضعیتهای عملی رادر چارچوب تحلیل سنتی بنگاه[1] (قسمت اول) محدود می سازند، قسمت دوم نشان می‌دهد که وضع بهینه در میان این اوضاع، برطبق تحلیل نهاییون کدام است؟

قسمت اول
تعریف اوضاع عملی بنگاه اقتصادی

دونوع جبر، اوضاع عملی و درنتیجه انتخابها را برای بنگاه اقتصادی محدود می کند: یکی، جبرهای فنیِ درونیِ ناشی از شناخت فنی و دیگر جبرهای بیرونیِ مربوط به بازار.

بند ۱. جبرهای فنیِ درونیِ ناشی از شناخت فنی

جبرهای درونی ناشی ازشناخت فنی ازخلال تابع تولید بیان می شود. تحلیل این تابع امکان تصریح می‌دهد که بازارهای بنگاه اقتصادی تا چه اندازه زیر تأثیر جانشینی عوامل تولید و نیز تغییر متناسب این عوامل قرار می گیرند.

۱. بنگاه انتفاعی (firme) و بنگاه اقتصادی (entreprise) دو اصطلاح مترادف اند.

الف) تغییر نامتناسب عوامل تولید (بازده‌های جانشینی)

اول ـ تابع تولید و امکانات جانشینی عوامل. تابع تولید جبرهای فنی و درونی بنگاه اقتصادی را توضیح می دهد و ترکیبهای عملی ازدرجهٔ کمّی یا کیفی عوامل را برای دستیابی به مقدار معلوم محصول معین می کند. به دیگر سخن، تابعِ تولید انتخابهای عملیِ در پیرامونِ مشخص شناخت فنی را در وضع معین «صنایع» توصیف می کند. تابع تولید ابزار تشریح انتخابهای فنی است.

فرض می کنیم که محصول P بر پایهٔ دو عامل تولید، یکی عامل کار L و دیگری عامل سرمایه، K به‌دست آید. تابع تولید چنین نوشته می شود:

$P=f(L,K)$

که رابطهٔ بالا بدین معناست که حجم معین P را بدون مقادیر معینی از عامل کار و عامل سرمایه، K، نمی توان به‌دست آورد.

جبرهای فنی که تابع تولید بر بنگاه اقتصادی تحمیل کرده است، باید با امکان جانشینی یك عامل تولید بر دیگری مورد دقت قرار گیرند. در واقع، به‌طور کلی، ترکیبهای گوناگون عوامل برای محصول معین مبتنی بر نسبتهای مختلف این عوامل وجود دارد.

کلیهٔ شقوق ترکیبهای عواملی را که قادر باشند همگی محصول واحدی را تولید کنند، می توان از تابع تولید به‌دست آورد.

مثلا، درمورد تابع تولید سادهٔ مفروض در بالا، $P=f(L,K)$، می توان حجم یکسان تولید را بر پایهٔ دو ترکیب زیر:

$$P=f(۴L+۲K) \qquad (۱)$$

یعنی، براساس ۴ واحد کار و ۲ واحد سرمایه؛

$$P=f(۲L+۳K) \qquad (۲)$$

یعنی، براساس ۲ واحد کار و ۳ واحد سرمایه، به‌دست آورد.

شدت سرمایه‌بری ترکیب، برحسب میزان نسبت عوامل مورد نظر، کم‌وبیش

زیاد خواهد بود. شدت سرمایه‌بری را رابطهٔ $\frac{K}{L}$ اندازه گیری می کند و این رابطه امکان می‌دهد تا اهمیت نسبی سرمایه در ترکیب عوامل تولید ارزش گذاری شود.

بنابر قیاس، نسبت $\frac{L}{K}$ شدت کاربری را در ترکیب عوامل معین می کند. در مثال بالا، ترکیب (۲) نسبت به ترکیب (۱) بیشتر سرمایه‌بر است.

این دو ترکیب، ازلحاظ فنی، دو وضعیت عملی را تعریف می کنند و بنابراین، برای بنگاه اقتصادی درسطح فنی بی تفاوت اند و بایکدیگر فرقی ندارند. این بنگاه می تواند ازترکیب (۱) به ترکیب (۲) برسد، به این ترتیب که دو واحد کاررا جانشین یك واحد سرمایه سازد.

امکان جانشینی عوامل برحسب انواع تولید تغییر می کند.

سه فرضیهٔ فنی امکان می‌دهند تا حالتهای عملی خلاصه شوند؛

حالت نخست؛ عوامل تولید *قابلیت جانشینی* ندارند. ترکیب تولیدی نمی تواند تغییر بپذیرد. یك ضریب، به طرزی آمرانه، نسبت عامل مورد استفاده را معین کرده است. این حالت می تواند در کاربرد مواد اولیه مشاهده شود: مثلا تبدیل ورقهٔ فلزی برای سرپوش جعبه‌های کنسرو و عملا به مقدار ثابتی از ورقهٔ فلزی نیاز دارد.

حالت دوم: عوامل تولید *کاملا قابلیت جانشینی* دارند و می توانند به نسبتهای نامعین مورد استفاده قرار گیرند. همیشه می توانیم بی آنکه حجمی را که تولید کرده ایم تغییر بدهیم، یك واحد یکی ازعوامل را با یك واحد عامل دیگر جایگزین سازیم.

حالت سوم: عوامل تولید به‌طور *ناقص قابلیت جانشینی* دارند و می توانند تا اندازه‌ای مکمل یکدیگر باشند. فرضیهٔ اخیر همان است که بنابر تحلیل نهاییون با پُرشمارترین مشاهده‌های واقعی تطبیق می کند.

دوم ـ *قانون بازده‌های نامتناسب یا نزولی*. فرضیهٔ موردنظرِ در بالا دربارهٔ جانشینی عملی اما محدود عوامل *قانون بازده‌های نامتناسب یا نزولی* را نتیجه می‌دهد. این قانون برخی جبرهای فنی را تشریح می کند: دو عامل تولید، تا

اندازه‌ای، مکمل یکدیگرند. هر عامل تولید برای اجرای تولید معین ضرورت دارد.

این قانون را می‌توان به کمك یك فرضیهٔ ساده‌گرایانه شرح داد: فرضیه در درون یك ترکیب تولیدی شامل عامل کار و عامل سرمایه، فقط یك عامل را برمی‌گزینند. بنابه‌فرض، این عامل متغیر است، حال آنکه عامل دیگر ثابت می‌ماند. هرگاه بپذیریم که:

ــ عامل کار (L) عامل متغیر باشد، و

ــ عامل سرمایه، (K_0) عامل ثابت باشد، تابع تولید بدین صورت درمی‌آید:

$P=f(L,k_0)$

چون عامل سرمایه ثابت است، هرگونه افزایش تولید تنها از افزایش عامل کار ناشی می‌شود.

دراین صورت، تحول حجم محصول ازقانون کلی زیرپیروی می‌کند: هرگاه استفاده از یك عامل تولیدی بتدریج افزایش یابد (حجم عامل دیگر ثابت می‌ماند)، تولید کل ابتدا به نسبتی زیادتر از عامل متغیر و سپس به نسبتی کمتر از عامل متغیر افزایش می‌یابد. بنابراین، عامل متغیر نخست بازده‌های *صعودی* (متناسبتر) و سپس *نزولی* (کمتر متناسب) دارد. جدول ۴ـ۱ توضیح وتجسم این قانون را امکان‌پذیر می‌کند.

عامل ثابت (عامل سرمایه) در ستون (۱) به شکل دو واحد سرمایه (مثلا دو دستگاه ماشین) دیده می‌شود.

عامل متغیر (عامل کار) درستون (۲) نمایان شده است واندك اندك یك واحد هر بار افزایش می‌یابد.

ستون (۳) تولید کل را نشان می‌دهد و رفته‌رفته که بر شمار واحدهای عامل کار، یعنی شمار کارگران مورد استفاده، افزوده می‌شود، مورد مشاهده قرار می‌گیرد.

ستونهای (۴) و (۵)، بر پایهٔ ستونهای (۲) و (۳)، یعنی دو نوع بازده یا

جدول ۴ـ۱. مفاهیم مختلف فرآوری

عامل سرمایه	عامل کار	تولید کل	فرآوری متوسط یا بازدهٔ متوسط	فرآوری نهایی یا بازدهٔ نهایی
(۱)	(۲)	(۳)	(۴)	(۵)
K_0	L	P	P_{mo}	P_{ma}
۲	۱	۱۰	۱۰	۱۰
۲	۲	۲۶	۱۳	۱۶
۲	۳	۴۵	۱۵	۱۹
۲	۴	۶۴	۱۶	۱۹
۲	۵	۷۵	۱۵	۱۱
۲	۶	۸۴	۱۴	۹
۲	۷	۹۱	۱۳	۷

فرآوری محاسبه می‌شود:

ـ بازدهٔ متوسط یا فرآوری متوسط[۲] ناشی از عامل کار، یا رابطهٔ زیر است:

$$P_{mo}=\frac{\text{مقدار تولید}}{\text{مقدارعامل متغیر مورد استفاده (عامل کار)}}=\frac{P}{L}$$

مثال: هنگامی که دو واحد عامل کار مورد استفاده قرار گیرد، چنین خواهیم داشت:

$$P_{mo}=\frac{۲۶}{۲}=۱۳$$

بنابراین، درمثال بالا، فرآوری متوسط، ۱۳ واحد محصول (واحدهای فیزیکی، حجم، وزن و جز اینها) در واحد کار است.

۲. مفهوم فرآوری مورد استعمال در این فصل فقط مربوط است به فرآوری عامل کار (فرآوری جزئی) و راجع است به فرآوری فیزیکی کار. تولید در صورت رابطه برحسب واحدهای فیزیکی و مقدار کار در مخرج رابطه به صورت سرانه بیان شده است.

ــ بازدهٔ نهایی عامل کار یا فرآوری نهایی عامل کار. این مفهوم تغییر تولید ناشی از تغییر مقدار عامل کار، یعنی رابطهٔ زیر، را می‌رساند:

$$P_{ma} = \frac{\text{مقدارتولید}}{\text{مقدار عامل متغیر مورد استفاده (عامل کار)}} = \frac{\triangle P}{\triangle L}$$

مثلا، فرآوری نهایی موافق با دو واحد کار همانا ۱۶ واحد محصول است. فرآوری نهایی این واقعیت را می‌رساند که افزایش عامل کار از یك واحد به دو واحد کار ($L=۱$) ازدیاد تولید کل را از ۱۰ به ۲۶ واحد ($\triangle P=۱۶$) ایجاد کرده است.

این حقیقت، بر پایهٔ داده‌های رقمی جدول بالا درك می‌شود که:

ــ سه واحد نخستین عامل کار، ازدیاد نسبی تولید را به مقدار بیشتر از افزایش نسبی کار به بار می‌آورند و هر واحد اضافی یا نهایی کار تغییر فزاینده در محصول ایجاد می‌کند: تولید در مرحلهٔ بازده‌های نهایی صعودی قرار می‌گیرد. (P_{ma} از ۱۰ به ۱۹ بالا می‌رود)؛

ــ افزودن چهارمین واحد عامل کار، افزایش نسبی تولید برابر با ازدیاد نسبی کار را ایجاد می‌کند (P_{ma} بدون تغییر می‌ماند و برابر با ۱۹ است)؛

ــ افزودن پنجمین واحد عامل کار، ازدیاد نسبی تولید کمتر از ازدیاد نسبی کار را ایجاد می‌کند. (P_{ma} مساوی با ۱۱ است). تولید به مرحلهٔ بازده‌های نهایی نزولی وارد شده است.

توضیحِ ظهور بازده‌های نزولی ساده است: اگر واحدهای اضافی کار را به کار بریم، بی آنکه برای آنها ابزار اضافی (سرمایه) فراهم آوردیم، قدرت تولیدی اضافه نیروی کار کم و کمتر خواهد شد. درآن صورت، هر واحد جدید عامل کار

مقدار ضعیفتری عامل سرمایه دراختیار دارد[۳].

مثال بالا نشان می‌دهد که ترکیب عوامل تولید را می‌توان به سود عامل کار تغییر داد، اما چون این تغییر ازحدی بگذرد، فرآوری نهایی یا بازده‌های نهایی نزولی را به‌بار می‌آورد.

ب) تغییرات متناسب عوامل تولید (بازده‌های مقیاس)

اگر قانون بازده‌های نزولی یا نامتناسب ازاین واقعیت ناشی شود که عوامل تولید به طرزی نامتناسب تغییر میٍ کنند، آیا چنین نتیجه می‌دهد که تغییر متناسب عوامل تولید بازده‌های لزوماً متناسب به‌بار خواهد آورد؟

طرح مسئله بدین سان دیگر موضوع تعیین نسبت ترکیب (این ترکیب معین فرض شده است) نیست بلکه دربارهٔ مقیاس تولید است.

چون ترکیب بهینهٔ عوامل ثابت است، سطوح متفاوت تولیدرا می‌توان به این ترتیب به‌دست آورد که کلیهٔ عوامل تولید همزمان ودر نسبت یکسان تغییر کنند.

تابع تولید ساده‌ای را که دربند الف این فصل معرفی کردیم، دوباره می‌گیریم و فرض می‌کنیم که ترکیب زیر حفظ شده است:

$P=f(۲L+۳K)$

اکنون این وجه‌را می‌پذیریم که ترکیب بالا ساخت ۵۰ واحد ازمحصول x را امکان‌پذیر گرداند:

$۵۰x=f(۲L+۳K)$

هرگاه هریك از عوامل تولید دوبرابر شود، ترکیب تولید جدیدی ایجاد خواهد شد ($۴L+۶K$) و این اقدام ممکن است سه نتیجه را در سطح تولید به دست دهد:

۳. قانون بازده‌های نزولی یك قانون فنی است که فقط با شرایط معینی اعمال می‌شود، ازجمله فقط برای یك حالت فنی معین معتبر است. درواقع، ترقی فنی می‌تواند زمان کاهش بازده‌های نهایی را به تأخیر اندازد.

۱. تولید دوبرابر می شود: بازده *ثابت* است، زیرا حجم تولید با مقدار عوامل مورد استفاده به نسبت یکسان افزایش می یابد.

۲. تولید ازدوبرابر بیشتر می شود: بازده *صعودی* است. حجم تولید به نسبت زیادتر ازمقدار عوامل مورد استفاده افزایش پیدا می کند. فزونی مقیاس تولید یا ابعاد بنگاههای انتفاعی «صرفه‌جوییهای درونی مقیاس» ایجاد کرده است و به این ترتیب، در تولید کارآیی زیادتری پدید می آورد[۴]. افزایش ابعاد بنگاههای انتفاعی بازده‌های صعودی ایجاد می کند، زیرا تخصص وسیعتر نیروی کار و نیز استفاده از تجهیزات کاملتر را امکان‌پذیر می سازد.

۳. تولید کمتر از دو برابر زیاد می شود. بازده *نزولی* است و حجم تولید به نسبتی کمتر ازمقدار عوامل مورد استفاده افزایش می یابد. بازده نزولی ناشی از جریانهای «خلاف صرفه‌جوییهای مقیاس» یا زیان مقیاس است. ابعاد بنگاه انتفاعی برای تصدی مؤثر زیاده بزرگ می شود[۵].

لازم است بازده‌های مقیاس براثر افزایش همزمان ومتناسب عوامل تولید از بازده‌های ناشی از جانشینی عوامل تولید تشخیص داده شود[۶].

جبرهای فنی فقط امکان می دهند تا اوضاع عملی جزئاً معین شود وجبرهای بیرونی ناشی از بازار انتخابهای عملی بنگاه انتفاعی را محدود می کند.

بند ۲. جبرهای بیرونی ناشی از بازار

به منظور درك نقشهای بازار، پیشاپیش، این بازاررا تعریف می کنیم وشکلهای عمدهٔ آن را نشان می‌دهیم.

۴. بازده‌های مقیاس به تمرکز کشیده می شود، اما جریان خلاف صرفه‌جوییهای مقیاس حدود تمرکز را نشان می‌دهند. (ن. ك صفحات ۲۱۹ و ۳۰۹).

۵. ن. ك پانوشت ۴.

۶. ن. ك صفحهٔ ۱۸۶.

الف) بازار: تعریف و اَشکال آن

بازار یك کالا به منزلهٔ محل تلاقی عرضه‌ها و تقاضاها نسبت به این کالا تعریف می شود.

بر اساس این تعریف، می توانیم مفهوم عرضه و تقاضا را پیش از تحلیل حاکم بر مقابلهٔ عرضه و تقاضا، یعنی شرایط تعیین کنندهٔ اشکال بازار، روشن کنیم.

اول ـ مفاهیم عرضه و تقاضا. بازار کالای معین در زمان معین را درنظر می گیریم. مقادیر تقاضا و عرضهٔ این کالا را می توانیم در جدولی دوستونی یا خلاصهٔ صورت جدول تقاضا و عرضه حاکی از مقاصد خریداران و فروشندگان حاضر نسبت به قیمتهای مختلف احتمالی یا واقعی طبقه‌بندی کنیم.

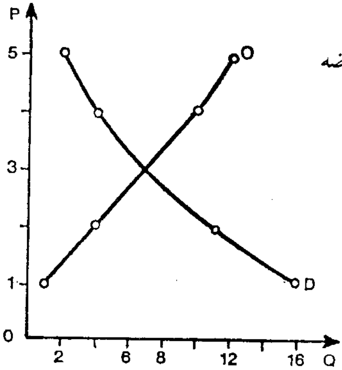
تقاضاکنندگان در برابر قیمتهای احتمالی بالا فقط مقدار ناچیزی (ستونهای ۱ و۲ درجدول شکل ۴ـ۱) کالا درخواست می کنند. رفته‌رفته که قیمت احتمالی خیلی پایین بیاید، مقدار تقاضا افزایش می‌یابد. از آنجا قانون کلی تقاضا[۷] به‌دست می آید: «مقدار تقاضای کالا در راستای خلاف قیمت آن تغییر می کند».

برعکس، عرضه‌کنندگان وفروشندگان در برابر قیمتهای واقعی زیاد، مقادیر زیادتری کالا عرضه خواهند کرد (ن. ك ستون ۲و۳). اندك اندك که قیمتهای واقعی پایین‌تر بیاید مقدار عرضه کاهش پیدا می کند برخی از فروشندگان در قیمتهای پایین ترجیح می‌دهند کالا راذخیره سازند تاآنکه بفروشند. از آنجا، قانون عرضه، قرینهٔ قانون تقاضا، نتیجه می شود: «عرضهٔ یك کالا در راستای مستقیم قیمت آن تغییر می کند».

نمایش نموداری عرضه و تقاضای یك کالا را شکل ۴ـ۱ داده است: قیمتهای واقعی را محور عمودی عرضها، مقادیر تقاضا و عرضه به قیمتهای مختلف احتمالی را محور طولها در دستگاه مختصات به دست می‌دهند. منحنی تقاضا (D) بر اساس نقاط محور طولها، مبیّن مقدار و محور عرضها نشان دهندهٔ قیمتها

۷. بر این قانون کلی استثناهای مورد تحلیل صفحهٔ ۳۸۱ وارد است.

ترسیم شده است. این منحنی به طور عادی[۸] نزولی است، یعنی رفته‌رفته که قیمتها پایین می آیند، مقادیر تقاضا بالا می روند. همین طور، منحنی عرضه (O) را می توانیم ترسیم کنیم. این منحنی معمولا صعودی است، یعنی مقادیر عرضه همزمان با قیمتها افزایش می یابند.



(۱) مقدار مورد تقاضا	(۲) قیمت واحد	(۳) مقدار مورد عرضه
۲۰۰۰	۵	۱۲۰۰۰
۴۰۰۰	۴	۱۰۰۰۰
۷۰۰۰	۳	۷۰۰۰
۱۱۰۰۰	۲	۴۰۰۰
۱۶۰۰۰	۱	۱۰۰۰

شکل ۴ـ۱.

دوم *اَشکال بازار*. بازارها، بنابر ضوابط مختلف زیر با یکدیگر تفاوت پیدا می کنند:

ــ هدف بازار.

چون محصولات موضوع مبادله قرار می گیرند، می توانند بسیار متنوع باشند؛ برخی از بازارها مربوط به کالاهای مصرفی (بازار گندم و سیب‌زمینی) هستند و برخی دیگر با عوامل تولید (بازار زمین، سرمایه وکار) سروکار دارند.

ــ وسعت بازار.

همچنین، بازارها بنا بر وسعت شبکه‌های عرضه و تقاضای تشکیل دهندهٔ آنها ممکن است با هم متفاوت باشند. برخی از کالاها که آماده‌اند در منطقه‌ای وسیع

۸. ن. ك بند ۲ این فصل.

تقاضا شوند، در مقایسه با قیمتها، هزینهٔ ترابری نسبتاً اندکی دارند و می توانند هدف بازار جهانی قرار گیرند (طلا، الماس و مس). دیگر کالاها هدف بازار عمدتاً ملی واقع می شوند (بازار شراب در فرانسه). در پایان، بازارهای تنگتر دیگری مانند منطقه‌ای یا محلی، مثلا بازارهای محرك بازرگانی جزئی، وجود دارد.

ــ بازار جغرافیایی و بازار خیالی.

شبکه‌های عرضه و تقاضای یك محصول، تلاقی میان عرضه و تقاضای این محصول را ایجاب می کند. این تلاقی می تواند در یك محل جغرافیایی از لحاظ مادی معین انجام گیرد (میدانها و بورسها). در مواردی بسیار فراوان ممکن نیست بتوانیم محل بازار را از لحاظ جغرافیایی معین کنیم. در دنیای کنونی، قراردادها با نامه، تلفن و تلکس بسته می شود، بی آنکه میان فروشندگان و خریداران یا نمایندگان آنها شخصاً ملاقاتی صورت گیرد.

ــ ساختار بازارها[۹].

تحلیل نهاییون بر پایهٔ این فرضیهٔ درك ماست که در بازارهای جزئی مختلف، اوضاع رقابت کامل حاکم است. با این همه، تحلیل ناگزیر شده است نواقص رقابت را درنظر بگیرد. بدین قرار، دو نوع بازار به طور سنتی متباین وجود دارد: یکی بازارهای رقابت کامل و دیگر بازارهای رقابت ناقص.

۱) بازار رقابت خالص و کامل

بازار رقابت خالص و کامل الگویی است که بر فرضیه‌های بسیار محدود قرار می گیرد و به تلاقی کاملا رضایت بخش میان عرضه و تقاضا منتهی می شود. این الگو یك وضعیت حد را معین می کند و دارای این مزیت است که نگرش سادهٔ مسائل تعادل بازار را امکان‌پذیر می سازد و مرجعی را برای قضاوت دربارهٔ

۹. ن. ك تحلیل بازارها:

D. Flouzat, *Analyse économique*, 1re année, éd. Masson, les chapitres 8, 9 et 10

اوضاع واقعی عرضه می‌دارد.

فرضیه‌های پایه به قرار زیرند؛

ذره‌ای بودن عرضه‌ها و تقاضاها: این امر از اشخاص اقتصادی (افراد و بنگاهها) به قدر کفایت متعدد و با ابعادی به قدر کفایت محدود ناشی می‌شود که بدین گونه هیچ یك نتوانند با اقدام به تغییر عرضه یا تقاضای خاص خود عرضه یا تقاضای کلی را به میزانی در خور اهمیت تغییر بدهند.

هر خریدار یا هر فروشنده به سبب ذره‌ای بودن عرضه‌ها و تقاضاها وادار شده است تا قیمت بازار را همچون داده‌ای مستقل از عمل خود تلقی کند.

روانی بازار، که چهار شرط زیر آن را تعریف وتعیین کرده‌اند:

ــ *آزادی خریداران و فروشندگان*: هیچ گروه‌بندی اتحادیه‌ای یا حرفه‌ای نباید بر سر راه این آزادی مانع بتراشد؛ هیچ توافق تبانی نمی‌تواند میان بنگاهها تحقق پذیرد؛ دولت نباید با وضع آیین نامه برای محدودیت آن دخالت کند. آزادی فروشندگان مستلزم ورود آزاد بنگاههای جدید به صنعتی است که کالای معین را تولید می‌کند و در نتیجه، بر عرضه بیفزایند.

ــ *شفافیت بازار*: هر شرکت کننده باید کاملا از اوضاع بازار، یعنی مقادیر عرضه، تقاضا وقیمتهایی که این مقادیر بدانها عرضه و تقاضا شده‌اند، آگاه باشد.

ــ *تجانس محصول*: فروشندگان نوع معین محصول، کالاهای مورد نظر خریداران را به صورت همانند و همسان تحویل می‌دهند. در نتیجه هیچ محصولی نباید با نشانه یا بسته‌بندی خاص مشخص و متمایز شده باشد.

ــ *قابلیت تحرك* کامل محصولات و عوامل تولید.

با توجه به فرضیه‌های بازار رقابت خالص و کامل که بدین شرح معین شده‌اند بدون دشواری می‌توانیم ملاحظه کنیم که این حد کمال، آرزویی محال است. در جهانی که بنگاههای عظیم اقتصادی تسلط دارند، ذره‌ای بودن عرضه‌ها و تقاضاها نمی‌تواند وجود داشته باشد. روانی عرضه‌ها و تقاضاها درنتیجهٔ دخالت دولت و گروهها و از عدم شفافیت بازارهایی که عرضه‌کنندگان و تقاضاکنندگان درآنها دارای اطلاعات فراوان گمراه کننده هستند و از عدم تجانس محصولات

که بر اثر تبلیغات تجاری تغییر پیدا کرده اند و نیز از موانع بر سر راه قابلیت تحرك محصولات و عوامل تولید، میل دارند حالت چسبندگی و ناروانی پیدا کنند.

۲) بازارهای رقابت ناقص

تصویر خیالی رقابت خالص و کامل مستلزم ذره‌واری و روانی بازارهاست. چون این‌روابط هرگز یکجا جمع نمی آیند، تحلیل نظامهای واقعی بازارها در مقایسه بارقابت کامل نواقصی ناشی از نبود صورت ذره ای برای عرضه کنندگان و تقاضاکنندگان و فقدان تجانس محصولات را برملا می کند.

۱. *فقدان حالت ذره ای در عرضه کنندگان و تقاضاکنندگان*: بازار رقابت کامل از رویارویی ودیدار شمار زیادی عرضه کننده و شمار زیادی تقاضاکننده به دست می آید. از اوایل عصر صنعتی، هرگونه تحول نظام سرمایه‌داری به تشکیل گروه بندیهایی منجر شده است که می خواهند مفهوم *شمار کوچك* عرضه کننده یا تقاضاکننده را جایگزین مفهوم *شمار زیاد* اینان کنند. درنتیجه ساختار بازارها عمیقاً تغییر یافته است. در جدول ۴ـ۲ هشت نوع عمده ساختار ارائه شده است. نهمین نوع، یعنی رقابت کامل به عنوان مرجع به چشم می خورد. این جدول بدین روش خوانده می شود: درستون، شمار عرضه کننده یافروشنده که در بازارحضور دارند و درسطر، شمار خریدار یا تقاضاکننده نشان داده شده است. نوع بازار از تلاقی ستون و سطر پدید می آید.

جدول ۴ـ۲. ساختارهای عمدهٔ بازار

عرضه / *تقاضا*	*واحد*	*شمار کوچك*	*شمار زیاد*
واحد	انحصار دوجانبهٔ فروش	انحصار خرید بازداشته	انحصار خرید
شمار کوچك	انحصار فروش بازداشته	چندقطبی دوجانبه	چند قطبی خرید
شمار زیاد	انحصار فروش	چند قطبی	رقابت کامل

از میان انواع عمدهٔ بازار می‌توانیم موارد زیر را برشمریم:

ـــ *انحصار فروش*: فروشندهٔ منحصر به‌فرد را در برابر شمار بسیاری خریدار می‌گذارد. انحصار مطلق فروش بندرت پدید می‌آید، زیرا این امر مستلزم نه فقط وجود تنها یك تولید کننده و یك محصول، بلکه همچنین فقدان جانشین نزدیك به این محصول است. وجود یك محصول یا یك خدمت جانشین‌پذیر در برابر آنچه انحصارگر فروش عرضه داشته است، بندی را بر قدرت انحصار وی تشکیل می‌دهد: چنین است مورد حمل ونقلهای جاده‌ای، هوایی و دریایی که بشدت با شرکت ملی راه‌آهن فرانسه رقابت می‌کنند و با این وصف، شرکت اخیر انحصار تقریباً مطلق حمل و نقل راه‌آهن را در فرانسه دارد. هرچند نظام انحصار مطلق به طور استثنایی عرض وجود می‌کند، این نفع را ارزانی می‌کند که موردی نسبتاً ساده است که می‌تواند به هنگام اوضاع و احوال پیچیده‌تر، شامل اختلاطهایی از رقابت و انحصار، به‌عنوان مرجع مورد استفاده قرار گیرد.

ـــ *انحصار خرید*: خریدار منحصر به‌فرد را در برابر شمار بسیاری فروشنده می‌گذارد و قرینهٔ انحصار فروش است. برق فرانسه موقعیت انحصار خرید توربینهای برق را در بازار ملی داراست و همین‌طور است شرکت ملی راه‌آهنهای فرانسه برای لکوموتیو.

ـــ *انحصار چند قطبی*: چند فروشنده را با شمار بسیاری خریدار روبه‌رو می‌کند. انحصار چند قطبی در سرمایه‌داری جدید به صورت ساختار بسیارفراوان بازار درآمده است و در شاخه‌های محصولاتی دارای هنجارهای یکنواخت مانند فولاد و آلومینیوم و جز اینها و نیز در شاخه‌های لاستیك و محصولات نفتی دیده می‌شود. انحصار چند قطبی در حضور شمار کوچکی فروشنده در بازار مشخص می‌شود. اما این دریافت نارساست، چون بسیار مبهم است: براساس چه شماری از بنگاهها در یك شاخه می‌توانیم دم از انحصار چند قطبی بزنیم؟ بازار هنگامی می‌تواند انحصار چند قطبی توصیف شود که شمار بنگاهها در یك شاخه به قدری ضعیف باشد که *هر یك در تنظیم سیاست قیمت خود ناگزیر واکنشهای رقیبان را درنظر* بگیرد. به دیگر سخن، هر بنگاه آگاهی بدین

معنا پیدا می کند که منافع او نه فقط به سیاست وی، بلکه همچنین به ساست شمار کوچکی رقیب بستگی دارد. «وابستگیِ درونیِ مبتنی بر حدس و احتمالِ» بنگاهها به منزلهٔ عنصر اساسی بازار انحصار چند قطبی نمودار می شود.

انحصار چند قطبی را تنش مداوم میان دو هدف متباین و متضاد مشخص می کند:

ـــ یکی بیشینه‌سازی سودِ جمعیِ انحصارگرانِ چند قطبی؛
ـــ و دیگر ضدیت عمیق که هر یك را برمی انگیزد تا بکوشد سهم بازار خود را به زیان رقیبان افزایش دهد.

بنابرآنکه کدام یك از این هدفها تفوق یابد، انحصارات چند قطبی را می توانیم به انحصارات چند قطبی «مسالمت جو» و انحصارات چند قطبی «ستیزه جو» طبقه‌بندی کنیم.

چند قطبیهای درحالت صلح: سیاستهای اینان می تواند به طور کامل یا جزئی و یا نامکفی هدف توازن قرار گیرد.

● انحصارات چند قطبی «مسالمت جو»: اینان می توانند سیاست خود را به طور کامل یا جزئی و یا نامکفی هماهنگ سازند: بارزترین وضعیت ازترکیب تام و تمام و آشکار آن است که از توافق *کارتل* میان بنگاههای متعلق به شاخهٔ واحد ناشی شود. قلمر و هماهنگی مورد نظر در توافق می تواند کم و بیش وسیع و شامل قیمتهای فروش، شرایط تأمین ذخیره و فروش، حجم تولید سهم هر بنگاه عضو کارتل و توزیع بازارهای فروش باشد. هدف عمومی کارتل، بیشینه‌سازی منافع بنگاههای شرکت کننده است[۱۰].

نمونه‌ها: کارتل فولاد در فاصلهٔ زمانی بین دو جنگ؛ اتحادیه‌های ناشی از توافقهای غیرمجاز به موجب قانون ۸۵؛ سطر اول، قرارداد رُم.

۱۰. ن. ك صفحهٔ ۲۸۸.

● انحصارِ چند قطبیِ جزئاً هماهنگ می تواند اصولا به شکل انحصار چند قطبی یا بنگاه پیشرو ارائه شود که یك «بنگاه مسلط» و عموماً مهمترین از میان همه، تصمیماتی می گیرد که دیگران پیروی می کنند. بنابراین، هماهنگی میان بنگاهها فقط ضمنی است، حال آنکه این امر در انحصارِ چند قطبیِ کاملاً هماهنگ به موجب قرارداد پیش بینی شده است.

● انحصار چند قطبی بد هماهنگ: هنگامی که انحصارگران چند قطبی شناخت ناقصی از وضعیت خود و نیز نسبت به واکنشهای بنگاههای رقیب در برابر اعمال خود دارد، هماهنگی ناقص است. نقص هماهنگی نتیجه‌ای بسیار مهم به بار می آورد که عبارت است از انعطاف ناپذیری قیمتها. در واقع، انحصارگر چند قطبی که بخواهد بتنهایی قیمت خود را افزایش دهد، با این خطر روبه‌روست که دریافتی کل وی افزایش نیابد؛ بنگاههای رقیب از افزایش قیمتهای خود امتناع می ورزند و بدین سان می کوشند سهم او را در بازار به چنگ آورند. همین طور، انحصارگر چند قطبی که قیمت خود را پایین بیاورد با این خطر روبه‌روست که دریافتی کل وی افزایش نیابد و بنگاههای رقیب نیز قیمتهای خود را کاهش ندهند.

انحصارهای چند قطبی ستیزه جو: انحصار چند قطبی بد هماهنگ می تواند به «انحصار چند قطبی ستیزه جو» تبدیل شود. در این صورت، انحصار چند قطبی از برخی جهات همانند با جنگی است که ملتها را در برابر هم قرار می دهد. بنگاه انحصارگر چند قطبی مجموعه‌ای اسلاح دراختیار دارد که امکان می یابد از طریق دستیابی بر گروه مشتریان به دیگر بنگاهها بتازد. سلاحهای این انحصارگر اعتبار، تغییرات در کیفیت و حتی قیمتها، با وجود خطرات «جنگ قیمت» و جز اینهاست.

طی ده‌سال اخیر، می توانیم مثالهای فراوان دربارهٔ انحصار چند قطبی ستیزه جو در کشورهای بازار مشترك بیابیم. بازارهایِ اروپاییِ اتوموبیل که در گذشته چندین انحصار چند قطبی ملی «مسالمت جو» توصیف می شد، به یك انحصار چند قطبی «ستیزه جو» تبدیل شده و نابودی بنگاهها و اختلاطها را به‌بار

آورده است.

ـــ *انحصار چند قطبی خرید*: چند خریدار را در برابر شمار زیادی فروشنده قرار می‌دهد. انحصار چند قطبی خرید، قرینهٔ نظام انحصار چند قطبی فروش است.

ـــ *انحصار دوقطبی*: این نظام، فروشندهٔ منحصر به فرد (انحصار فروش) و خریدار منحصر به فرد (انحصار خرید) را در برابر یکدیگر می‌نهد. مثلا یك نمایندگی تجاری خرید و یك نمایندگی تجاری فروش؛ اتحادیهٔ کارگران و گروه‌بندی کارفرمایی.

ـــ *رقابت کامل*، شمار زیادی خریدار و فروشنده را با یکدیگر روبه‌رو می‌کند و در محل تقاطع آخرین سطر و آخرین ستون جدول ۴ـ۲ دیده می‌شود.

۲. *عدم تجانس محصولات*: رقابت خالص مستلزم رقابت دوجانبه است اما همچنین به روانی بازار و بویژه تجانس محصولی نیاز دارد که در بازار مورد نظر به فروش رفته است. در عمل، فروشندگان می‌کوشند در میان محصولاتی که برای ارضای نوع یکسان نیاز به بازار می‌فرستند، تفاوت ایجاد کنند. تفاوت گذاری می‌تواند در کیفیت مادی محصول به عمل آید، اما از تفاوت سبك در طرز نمایش و ارائهٔ آن (بسته‌بندی و برچسب یك نشانهٔ تجاری، شرایط فروش وجز اینها) یا از اقدام تبلیغاتی بازرگانی نیز ناشی شود.

نوع بازارِ ناشی از این فقدان روانی در بازار *رقابت انحصاری* نامیده می‌شود: در واقع، به منزلهٔ نظامی تحلیل می‌شود که عناصر رقابت (شمار کثیر فروشندهٔ محصولات همانند) و عناصر انحصار را در بر دارد. هر فروشنده به این مقصود می‌رسد که به محصول خود مثلا به وسیلهٔ علامت ممیزه‌ای نظیر نشانهٔ تجاری صفت ویژه بدهد.

بیشتر زمانها، تفکیك موارد رقابت انحصاری از انحصار چند قطبی بس دشوار است. در واقع، بنگاههایی که مثلا مواد پاك‌کننده تولید می‌کنند، درست سیاست تفاوت گذاری در محصولات را عملا همانند اعمال می‌کنند، اما تحلیل این سیاست به انحصار چند قطبی مربوط است، زیرا شمار بنگاهها زیاد نیست.

با این همه، موارد بسیاری از رقابت انحصاری، مثلا، در بازرگانیِ جزئی، در تولیدات دارویی و جز اینها وجود دارد.

ساختارهای مختلف بازار که در بالا برشمرده شد، کلیهٔ اوضاعی را که در واقعیت بدانها برخورد می‌شوند، دربر نمی‌گیرند. بیشتر اوقات، بازارهای واقعی با ساختاری مرکب از دو جزءِ مخالف و متضاد شامل درجات مختلف رقابت و انحصار نمایان می‌شوند.

ب) اَعمال بازار

۱) بازار کامل

نخست بازار را در زمان معین درنظر می‌گیریم و سپس تحول و نیز نفوذ آن را در بنگاه انتفاعی تحلیل می‌کنیم.

اول ـ بازار لحظه‌ای. بازار این نقش را دارد که خواستهای خریداران و فروشندگان را با یکدیگر تطبیق دهد. تلاقی عرضه و تقاضا در بازار معلوم، قیمت کالا را معین می‌کند. درواقع، تعادل بازار فقط درصورتی برقرار می‌شود که مقدار تقاضای کالای مورد نظر با مقدار عرضهٔ این کالا برابر باشد.

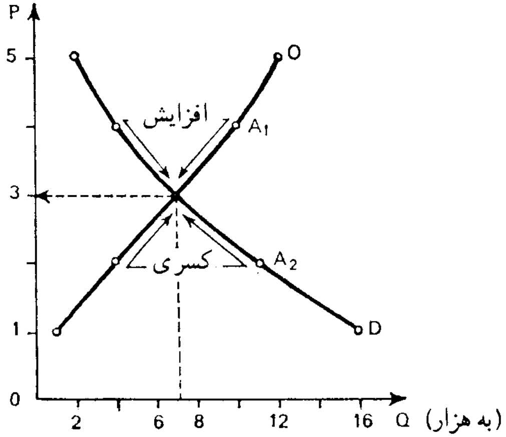
قیمت تعادل بازار آن است که با تساوی مقادیر عرضه و تقاضا مطابقت کند. چنانکه شکل ۴ـ۲ نشان می‌دهد، منحنیهای عرضه و تقاضای یك کالا در آن با هم روبه‌رو شده‌اند[۱۱].

درمثال مفروض جدول، شکل ۴ـ۱، قیمت تعادل ۳ فرانك است و به این قیمت، مقادیر عرضهٔ تولیدکنندگان و تقاضای مصرف کنندگان دررقم ۷۰۰۰ واحد با یکدیگر مساوی می‌شوند: هر قیمت دیگر پایدار نیست و هیچ‌گونه احتمالی برای بقا و دوام آن وجود ندارد. برای روشن کردن

۱۱. نقطهٔ تقاطع دومنحنی، هم قیمت تعادل وهم مقدارمبادله را نشان می‌دهد. دراین نقطه عرضه برابر است با تقاضا. نه فزونی عرضه وجود دارد و نه زیادتی تقاضا.

$D(P_x) = O(P_x)$

$D(P_x) = O(P_x) = 0$



شکل ۴ـ۲.

(۱) مقدار تقاضا	(۲) قیمت واحد	(۳) مقدار عرضه	(۴) فشار روی قیمتها
۲۰۰۰	۵	۱۲۰۰۰	تنزل
۴۰۰۰	۴	۱۰۰۰۰	تنزل
۷۰۰۰	۳	۷۰۰۰	تعادل
۱۱۰۰۰	۲	۴۰۰۰	ترقی
۱۶۰۰۰	۱	۱۰۰۰	ترقی

موضوع دو مثال زیر را می‌آوریم.

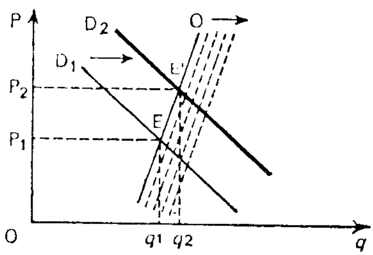
ــ قیمت بالاتر از قیمت تعادل: در جدول بالا، قیمت ۴ فرانك را درنظر می‌گیریم. عرضه‌کنندگان به این قیمت مقدار زیادتر (که نقطهٔ A_1، ۱۰۰۰۰ واحد معین کرده است) از مقداری که با قیمت تعادل تطبیق می‌کند آمادهٔ فروش خواهند بود. اما خریداران آمادگی ندارند چنین مقدار را به این قیمت خریداری کنند و از آنجا زیادتی عرضه بر تقاضا و بنابراین ذخایر نافروخته ناشی می‌شود و عرضه‌کنندگان را ترغیب

می کند تا قیمت را تا سطح تعادل پایین بیاورند.

ـ قیمت کمتر از قیمت تعادل: در جدول بالا قیمت تعادل ۲ فرانك را در نظر می گیریم. خریداران، به این قیمت مقدار زیادتر (نقطهٔ $A_۲$ و ۱۱۰۰۰ واحد) از مقداری که با قیمت تعادل تطبیق می کند، آمادهٔ خریدند، اما عرضه‌کنندگان آمادگی ندارند به این قیمت بفروشند و از آنجا کمبود عرضه نسبت به تقاضا پدید می آید. مصرف کنندگان که به قیمت ۲ فرانك نتوانسته‌اند کالا برای خود فراهم آورند ترقی قیمت را تا سطح تعادل می پذیرند.

دوم ـ *تحول بازار*. تحول بازار را به دنبال تغییری در فهرست جدول تقاضا در نظر می گیریم. فرض می کنیم افزایشی ناشی از ترقی درآمدها در کلیهٔ مقادیر تقاضا بازای کلیهٔ قیمتهای احتمالی پدید آید. تقاضای $D_۱$ به سوی راست در $D_۲$ جابه‌جا می شود. اگر عرضه ثابت بماند، نقطهٔ تقاطع نمایندهٔ تعادل، از E به 'E تغییر مکان می دهد و قیمت از $P_۱$ به $P_۲$ می رسد. این ترقی قیمتها می توانند فروشندگان را وادار سازد تا بر عرضهٔ خود بیفزایند، و حتی به سبب منافع بسیار مهمی که این قیمتها وعده می دهند، فروشندگان تازه‌ای را به این بازار بکشانند.

از این قرار، تقاضای شدیدتر می تواند محرك عرضهٔ فراوانتر شود. انطباق میان تمایلات خریداران و فروشندگان طی زمان بر اثر تغییرات قیمتها انجام می گیرد. در سطح زندگی اقتصادی، بازار به منزلهٔ ابزار تنظیم زندگی اقتصادی



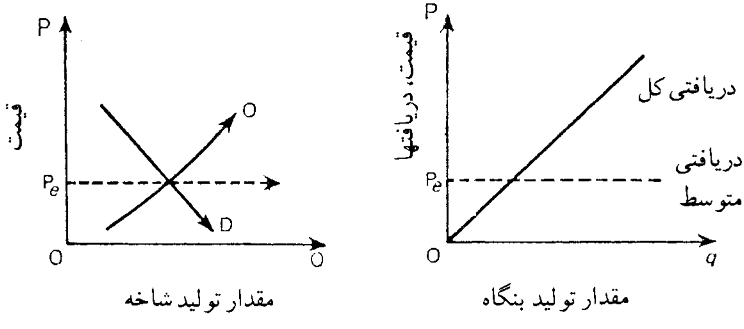
جابه‌جایی تقاضای کل، ترقی قیمت از $P_۱$ به $P_۲$ را ایجاد می کند. به‌سبب «منافع» این ترقی قیمت، عرضهٔ کل به سوی راست تغییر مکان می دهد.

شکل ۴ـ۳. جابه‌جایی منحنیهای عرضه و تقاضا

پدیدار می‌شود که عرضه‌ها و تقاضاها را با هم روبه‌رو می‌کند و آنهایی را برمی‌گزیند که میان خود بیشتر متوافق و سازگار باشند و سرانجام عرضهٔ محصولاتی را که تقاضای آنها افزایش می‌یابد، تشویق و تحریك می‌کند.

سوم ـ *نفوذ بازار در بنگاه انتفاعی*. بازار برای بنگاه انتفاعی یك جبر و یك راهنما را تشکیل می‌دهد. بنگاه انتفاعی باید در بازارهای مختلفی که درآنها شرکت می‌جوید، با قیمتها خود را تطبیق دهد.

ـ بازار محصولات: قیمت تعادل محصول مورد نظر P_0 در خارج از بنگاه را بازار معین می‌کند. بازار بر آن بنگاه اقتصادی تأثیر می‌گذارد که تغییرات عرضهٔ ذره‌ای آن نمی‌تواند هیچ گونه جبری بر قیمتها اعمال کند. جبر بازار بر بنگاه اقتصادی در شکل ۴ـ۴ ارائه شده است. شکل ۴ـ۴ (الف)، منحنیهای عرضه و تقاضای کل محصول را نشان داده و تلاقی آنها بازار مربوط به شاخهٔ سازندهٔ محصول موردنظر را تشکیل می‌دهد و قیمت تعادل را معین می‌کند. شکل ۴ـ۴ (ب)، اوضاع یکی ازبنگاههای شرکت کننده دربازاررا نشان می‌دهد: قیمت فروش لزوماً در سطح قیمت بازار تعیین و تثبیت شده است. بنابراین، دریافتی متوسط بنگاه ثابت است ودریافتی کل آن (قیمت ضرب درمقدار) به میزان ثابت افزایش می‌یابد (خط R_t).



شکل ۴ـ۴. بازار رقابت خالص و کامل

ــ بازار عوامل تولید: جبرهایی دربارهٔ عوامل تولید وجود دارد. این جبرها مقادیر عواملی را معلوم می‌کنند که بنگاه می‌تواند به قیمتهای متشکل در بازارهای عوامل تولید خریداری نماید. در نظام رقابت کامل، بنگاه اقتصادی نمی‌تواند هیچ اقدامی نسبت به قیمتهای عوامل تولید به عمل آورد و به این کار محدود می‌شود که در حد جبرهای فنی مشروحه در بند ۱، عوامل تولید را جانشین یکدیگر سازد تا ترکیب عوامل تولید هزینهٔ کل برحسب عوامل تولید را به سطح کمینه برساند.

مثال زیر را درنظر می‌گیریم: حجم تولید ۵۰ واحد ($۵۰x$) می‌تواند بر پایهٔ دوترکیب متبادل زیر به دست آید:

$۵۰x=f(۴L+۲K)$

$۵۰x=f(۲L+۳K)$

این ترکیبها، در سطح فنی، برای بنگاه بی تفاوت اند و با یکدیگر فرقی ندارند. میزان قطعی ترکیب بهینهٔ عوامل برحسب داده‌های اقتصادی، یعنی داده‌های مربوط به قیمت عوامل تولید، انجام می‌گیرد.

فرض می‌کنیم قیمت واحد کار ۳ فرانك و قیمت واحد سرمایه ۲ فرانك باشد، هزینهٔ کل استفاده از دو عامل تولید، برای هر ترکیب از لحاظ فنی عملی، به قرار زیر خواهد بود:

	کار	سرمایه	
(۱)	(۴×۳)	+ (۲×۲)	= ۱۶ فرانك
(۲)	(۲×۳)	+ (۳×۲)	= ۱۲ فرانك

بهترین ترکیب، آشکارا ترکیب (۲) است، زیرا هزینهٔ کمتر می‌برد. هرگونه تغییر در قیمت عوامل تولید، مثلا، ترقی قیمت عامل کار، جانشینی سرمایه برِ عامل کار را به‌بار می‌آورد.

۲) *بازار ناقص*

جبر بازار از همان زمان که بر بنگاهِ اقتصادیِ تمامیِ عرضهٔ کل (انحصار فروش)، یا بخش مهمی از عرضهٔ کل (انحصار چند قطبی و جزاینها) را در اختیار دارد آیا می تواند وارد آید؟

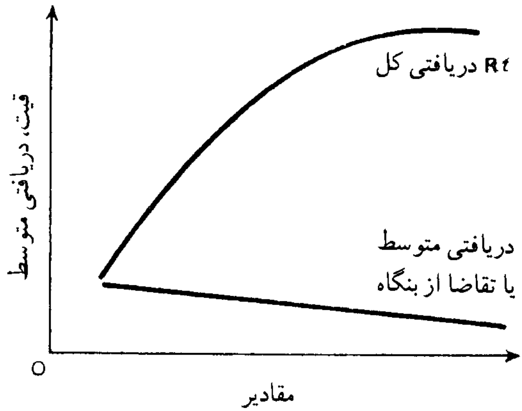
چون تمامی عرضه را داراست، موردی ندارد که همانند رقابت کامل، در سطوح بنگاه و بازار مربوط به شاخهٔ سازندهٔ محصول معین يك نمودار دوگانه ترسیم شود: انحصارگرِ فروش، خود بتنهایی، تمام شاخه را تشکیل می دهد. با این وصف، نمی تواند ادعا کند که تمام مقادیری را که می تواند از لحاظ فنی تولید کند، به‌قیمتی که فقط خود معین می دارد، به‌جریان می گذارد. هرگونه افزایش در مقدار فروش، کاهش قیمتهای واحد کالا یعنی دریافتی متوسط را به‌بار می آورد: دریافتی کل را دیگر خط مستقیم نمایش نمی‌دهد، بلکه منحنی سهمی ارائه می کند. دریافتی کل همراه با مقادیر فروش با درصد نزولی افزایش می یابد. دریافتی متوسط همراه با مقادیر تنزل می کند.

بنابراین، انحصارگر فروش در سیاست مقادیر و سیاست خود دربارهٔ قیمتها، کاملا آزاد نیست و باید یکی از این دو سیاست *یا* هر دو را اعمال کند.

انحصارگر فروش می تواند:

- یا قیمت را تعیین و تثبیت کند؛ در این صورت، نمی تواند مقادیری را که به تقاضای کلی خریداران بستگی دارند، معین کند؛ تقاضای کلی، معمولا، همراه با قیمت درمسیر نزولی است، هراندازه قیمت بالاتر باشد، فروشها کمتر خواهد بود؛
- یا مقادیر فروش را تعیین و تثبیت کند. اما انحصارگر فروش نمی تواند قیمت را معین کند. این قیمت به منحنی تقاضا بستگی دارد. کارآفرین برای افزایش فروشهای خود ناگزیر است قیمتها را پایین بیاورد.

جبر بازار که در حالت بازار کامل واضح و آشکار است، در حالت بازار ناقص (شکل ۴ـ۵) با واسطهٔ تقاضای کل خریداران دوام می یابد.



شکل ۴ـ۵. بازار رقابت ناقص

قسمت دوم

اوضاع بهینهٔ بنگاه اقتصادی

اعمال تولید و بازار، مجموعهٔ وضعیتهای ممکن را برای بنگاه تعریف می کنند. اعمال تولید دلالت بر تولیدات ممکن بر اساس برخی از ترکیبهای عوامل می کند و اعمال بازار قیمتهایی را که باید پذیرفت (بازار کامل)، یا مقادیر تقاضا به قیمتهای پیشنهادی بنگاه (بازار ناقص) را نشان می دهند.

بنگاه از میان راه‌حلهایی که بر اثر جبرهای درونی و بیرونی نسبت به بنگاه محدود شده‌اند، باید به گزینش دست بزند. تحلیل سنتی پذیرفته است که یگانه ضابطه‌ای که گزینش بنگاه را راهنمایی می کند جست‌وجوی سود بیشینهٔ فوری است، یعنی: «حجم تولید باید در چنان سطحی تعیین شود که آخرین واحد فروش، درست به همان میزان هزینه عاید سازد، یا در چنان سطحی که *دریافتی نهایی* برابر با *هزینهٔ نهایی* باشد».

پیش از آنکه این قاعده را به اثبات رسانیم، مفاهیم هزینهٔ نهایی و دریافتی نهایی را مورد تحلیل قرار می دهیم.

بند ۱. مفاهیم هزینهٔ نهایی و دریافتی نهایی

تعیین هزینهٔ نهایی و دریافتی نهایی به تحلیل انواع مختلف هزینه‌ها و دریافتها نیاز دارد.

الف) انواع مختلف هزینه‌های تولید

هزینهٔ تولید مجموع مخارجی است که هر بنگاه برای تهیهٔ منابع یا عوامل تولید لازم برای تأمین فراگرد تولیدی انجام می‌دهد.

هدف تحلیل نظری هزینه‌های تولید[۱۲] آگاهی براین است که این هزینه‌ها چگونه تحول می‌پذیرند. تحول هزینه‌ها برحسب مقادیری که تولید شده است و حجم تولید تحلیل می‌شود.

تحول هزینه‌ها بنا برآنکه در کوتاه‌مدت یا بلند مدت قرار گیریم متفاوت با یکدیگر ارائه می‌شود. کوتاه‌مدت و بلند مدت اصطلاحاتی اند که معمولا در اقتصاد به‌کار می‌روند و در نظریهٔ هزینه‌های تولید دارای معنای دقیقی هستند.

مدت کوتاه زمانی است که تولید کننده، در صورتی که ظرفیت تولید موجود امکان دهد، طی آن می‌تواند تولید خود را زیاد کند. بنابراین تولید کننده می‌تواند طی این مدت بر مقدار عامل تولید *کار* بیفزاید، اما نمی‌تواند بر عامل *سرمایه* که ثابت برجای می‌ماند، اضافه کند. برعکس، بلند مدت چنین تعریف می‌شود که مقیاس بنگاه و حجم تجهیزات، در جریان آن، تغییر می‌پذیرند و عامل سرمایه تغییر می‌کند.

این دو دورهٔ زمانی، دوره‌هایی تبعی اند و نه دوره‌های قابل اندازه‌گیری برحسب واحدهای زمانی تقویمی.

۱۲. اصطلاح هزینهٔ تولید، اصطلاحی است که معمولا در تحلیل اقتصادی به‌کار می‌رود. در حسابداری بنگاه، بحث بیشتر دربارهٔ قیمت تمام شده است. این دو مفهوم با آنکه با مسائل گذر از مقولات نظری به محاسباتی مواجه هستند، اصولا مترادف اند.

اول ـ هزینه‌ها درکوتاه‌مدت[۱۳]. سه نوع هزینه: هزینه‌های کلی، هزینه‌های متوسط و هزینهٔ نهایی، مورد تحلیل قرار می گیرند.

جدول ۴ـ۳. انواع مختلف هزینهٔ تولید

	هزینهٔ کل			هزینهٔ متوسط			هزینهٔ نهایی
(۱)	(۲)	(۳)	(۴)	(۵)	(۶)	(۷)	(۸)
واحدهای تولیدشده	هزینهٔ ثابت کل	هزینهٔ متغیرکل	هزینهٔ کل	هزینهٔ ثابت متوسط (۱):(۲)	هزینهٔ متغیر متوسط (۱):(۳)	هزینهٔ کل متوسط (۱):(۴)	
۰	۱۰۰	۰	۱۰۰				
۱	۱۰۰	۹۰	۱۹۰	۱۰۰/۰۰	۹۰/۰۰	۱۹۰/۰۰	۹۰
۲	۱۰۰	۱۷۰	۲۷۰	۵۰/۰۰	۸۵/۰۰	۱۳۵/۰۰	۸۰
۳	۱۰۰	۲۴۰	۳۴۰	۳۳/۳۳	۸۰/۰۰	۱۱۳/۳۳	۷۰
۴	۱۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۲۵/۰۰	۷۵/۰۰	۱۰۰/۰۰	۶۰
۵	۱۰۰	۳۷۰	۴۷۰	۲۰/۰۰	۷۴/۰۰	۹۴/۰۰	۷۰
۶	۱۰۰	۴۵۰	۵۵۰	۱۶/۶۷	۷۵/۰۰	۹۱/۶۷	۸۰
۷	۱۰۰	۵۴۰	۶۴۰	۱۴/۲۹	۷۷/۱۴	۹۱/۴۳	۹۰
۸	۱۰۰	۶۵۰	۷۵۰	۱۲/۵۰	۸۱/۲۳	۹۳/۷۳	۱۱۰
۹	۱۰۰	۷۸۰	۸۸۰	۱۱/۱۱	۸۶/۶۷	۹۷/۷۸	۱۳۰
۱۰	۱۰۰	۹۳۰	۱۰۳۰	۱۰/۰۰	۹۳/۰۰	۱۰۳/۰۰	۱۵۰

۱۳. تفصیلات هزینه‌ها در کوتاه‌مدت، در مثال عددی گستردهٔ جدول ۴ـ۳ تشریح و در شکل ۴ـ۶ ترسیم شده‌اند.

جدول ۴ـ۳ مثال عددی تحول این هزینه‌ها را برحسب حجم تولید به دست می‌دهد؛ حجمهای مختلف با سطوح تولید ممکن در ستون (۱) ارائه شده‌اند (واحدهایی که تولید شده‌اند از ۰ به ۱۰ بالا می‌روند).

۱. *هزینه‌های کلی یا هزینهٔ کل* (ستونهای ۲ تا ۴، جدول ۴ـ۳). هزینهٔ کلی یا کل از جمع هزینه‌های ثابت و هزینه‌های متغیر به‌دست می‌آید:

ـــ هزینه‌های *ثابت* (CF): هزینه‌های ثابت، مستقل از حجم تولیدند. بنگاه در هر وضع، حتی اگر نتواند به فعالیت ادامه دهد، باید آنها را پرداخت کند. مثالهای هزینهٔ ثابت: اجاره‌بها، هزینهٔ بیمه، هزینهٔ ترمیم جاری مصالح و لوازم، برخی مالیاتها مانند مالیات بر مستغلات و جز اینها.

هزینه‌های ثابت در ستون (۲) جدول ۴ـ۳ به صورت یك رقم ثابت، بدون توجه به شمار واحدهایی که تولید شده است، نمایان می‌شوند.

ـــ هزینه‌های متغیر (CV): هزینه‌های متغیر بدین سبب اهمیت دارند که برحسب حجم تولید تغییر می‌کنند. این هزینه‌ها می‌توانند یا به میزانی دقیقاً متناسب با حجم تولید تغییر کنند، مثل مواد اولیه و یا به گونه‌ای که دقیقاً متناسب نباشند (مخارج دستمزدها).

تحول هزینه‌های متغیر (متناسب و نامتناسب) را در ستون (۲) جدول ۴ـ۳ دنبال می‌کنیم.

ـــ هزینهٔ *کل* (CT)، که از جمع هزینه‌های ثابت و هزینه‌های متغیر نتیجه می‌شود و درستون (۴) جدو ۴ـ۳ آمده است (یا: CT=CF+CV).

هزینهٔ کل و عناصر متشکلهٔ آن را می‌توانیم در یك دستگاه مختصات به صورت نمودار نمایش دهیم (شکل ۴ـ۶ الف). مقادیر مختلفی که تولید شده است روی محور طولها و میزان هزینه‌های مربوط روی محور عمودی است. منحنی هزینهٔ کل را منحنی درشت CT نشان می‌دهد. منحنی هزینه‌های ثابت را خط موازی با محور xها ارائه می‌کند. در مثال

مورد تحلیل، کلیهٔ نقاط تشکیل دهندهٔ این خط، عرضی به رقم ۱۰۰ دارند.
ارتفاع مشرف و مسلط بر منحنی هزینه‌های ثابت، منحنی هزینه‌های متغیر را معین می کند.

منحنی هزینهٔ کل خصوصیات زیر را داراست:

ــ منحنی هزینهٔ کل یك مبداء مثبت روی محور عمودی دارد، زیرا هزینه‌های ثابت همیشه و حتی بازای تولیدی برابر با صفر وجود دارند.

ــ منحنی هزینهٔ کل تا آنجا که تولید با بازده‌های نهایی صعودی صورت می گیرد، صعودی است، اما با درصد *نزولی*. رشد هزینهٔ کل فراسوی نقطهٔ عطف I روی منحنی هزینهٔ کل شتاب می گیرد و تولید در حوزهٔ بازده‌های نهایی نزولی وارد می شود. بروز بازده‌های نزولی از فرضیهٔ مورد نظر برای تحلیل هزینه‌ها در کوتاه‌مدت به‌دست می آید: تنها یك عامل تولید (عامل کار) می تواند افزایش یابد.

۲. *هزینه‌های متوسط یا هزینه‌های واحد تولید* [جدول ۴ـ۳، ستونهای (۵)، (۶) و (۷)]. برای آنکه هزینه‌های متوسط را به‌دست آوریم، هزینه‌های کل را بر شمار واحدهایی که تولید شده است (x)، تقسیم می کنیم.

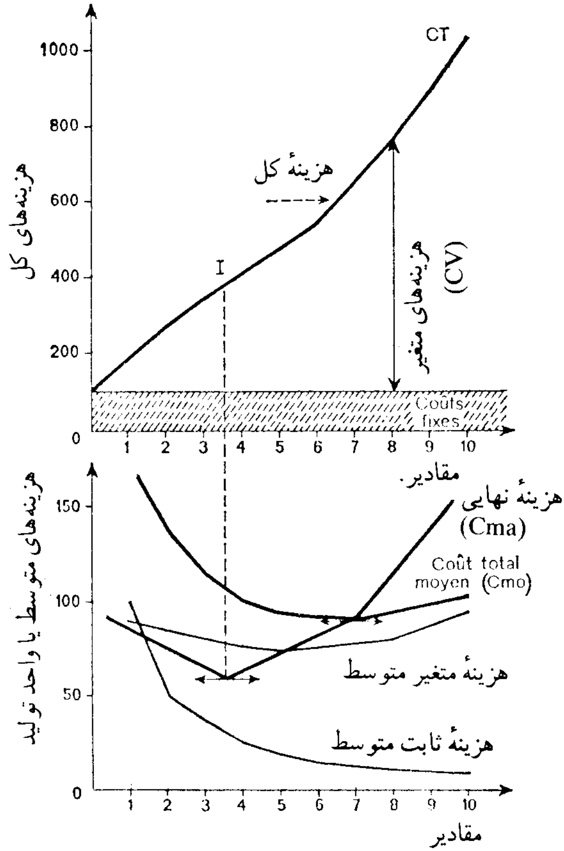
ــ هزینهٔ ثابت متوسط: چنانکه جدول ۴ـ۳ (ستون ۵). و شکل ۴ـ۶ (ب) نشان می دهند، هر اندازه شمار واحدهایی که تولید شده است زیادتر باشد، هزینهٔ ثابت متوسط کمتر خواهد بود. تولید، رفته‌رفته که افزایش می یابد، منحنی هزینهٔ ثابت متوسط تنزل می کند، زیرا هزینهٔ یکسان بر واحدهای پُرشمارتر توزیع می شود. تولید انبوه امکان می‌دهد تا هزینه‌های ثابت بیشتر سرشکن شود.

ــ هزینهٔ متغیر متوسط: لازم است یادآور شویم که هزینه‌های متغیر دوگونه‌اند: یکی هزینه‌های متناسب (مواد اولیه) و دیگر نامتناسب (دستمزدها). این نفوذِ هزینه‌های نامتناسب است که شکل U منحنی هزینهٔ متغیر متوسط را توضیح می‌دهد[14]. فقط هزینه‌های متناسب می توانند منحنی هزینهٔ متغیر موازی

۱۴. در مثال مفروض، منظور منحنیِ به شکلِ U پهن و دهانه باز است.

(الف)

(ب)



شکل ۴ـ۶. کمینهٔ هزینهٔ کل متوسط بازای ۷ واحد محصول به‌دست می آید

با محور مقادیر را پدید آورند. هزینه‌های متغیر *نامتناسب* (عامل کار) نخست موجب تنزل منحنی هزینهٔ متغیر می شوند و این منحنی ازیك نقطهٔ کمینه می گذرد و سپس بر اثر اِعمال قانون بازده‌های نزولی صعود این منحنی را به‌بار می آورند. سرمایه‌ای که نصب شده است، نسبت به مقادیر افزودهٔ نیروی کار به میزان زیاد کاهش می یابد (بر اساس نقطهٔ کمینهٔ منحنی U از ترکیب بهینه و سرمایه/کار تجاوز می شود).

ــ هزینهٔ کل متوسط: این هزینه یا از جمع هزینهٔ ثابت متوسط با هزینهٔ متغیر متوسط بازای تولید معلوم و یا از تقسیم هزینهٔ کل بر تولید مربوطه به دست می‌آید.

مثال، ستون ۷، جدول ۴ـ۳: هزینهٔ کل بازای تولید ۴ واحد مساوی است با:
ــ یا با هزینهٔ ثابت متوسط (ستون ۵) به علاوهٔ هزینهٔ متغیر متوسط (ستون ۶) و مساوی است با: ۲۵+۷۵=۱۰۰؛
ــ و یا با هزینهٔ کل (ستون ۴): شمار واحدهایی که تولید شده است (ستون ۱)، مساوی است با $۱۰۰=\frac{۴۰۰}{۴}$

منحنی هزینهٔ کل متوسط (Cmo) به صورت نمودار (شکل ۴ـ۶) را، یك منحنی درشت‌تر از منحنیهای هزینهٔ ثابت متوسط و هزینهٔ متغیر متوسط ارائه می‌کند و ترکیبی از این دو است. منحنی هزینهٔ کل متوسط از یك نقطهٔ کمینه می‌گذرد و سپس صعودی می‌شود. اما نقطهٔ کمینهٔ آن بازای مقدار تولید بالاتر از نقطهٔ کمینهٔ منحنی هزینهٔ متغیر متوسط به دست می‌آید.

در مثال مفروض، هزینهٔ کل متوسط بازای تولید ۷ واحد (۹۱/۴۳) به میزان کمینه می‌رسد، حال آنکه هزینهٔ متغیر متوسط بازای تولید ۵ واحد (۷۴/۰۰) به کمینه دست می‌یابد. در واقع، منحنی هزینهٔ کل متوسط نه فقط تحت تأثیر و نفوذ هزینهٔ متغیر متوسط است ــ پدیده‌ای که به صورت افزایش هزینهٔ کل متوسط نمایان می‌شود ــ بلکه متأثر از هزینهٔ ثابت متوسط نیز هست. عامل نفوذی اخیر میل دارد، رفته‌رفته که هزینه‌های ثابت بر شمار بزرگتری از واحدهای تولید سرشکن می‌شود، هزینهٔ کل متوسط را پایین بیاورد.

هزینهٔ کل متوسط، هزینه‌های ضمنی را نیز دربردارد، یعنی هزینه‌هایی که پرداختهای خارجی (مثلا پاداش کارآفرین برای کارمدیریتی که انجام می‌دهد)

را به وجود نمی‌آورد. هزینه‌های ضمنی با «سود عادی» مطابقت می‌کند[۱۵].

۳. هزینهٔ *نهایی*. این هزینه (Cma) به منزلهٔ اضافه هزینهٔ ضروری برای تولید یك واحد اضافی (واحدی که نهایی گفته می‌شود) تعریف می‌شود و تحول آن درستون (۸) از جدول ۴ـ۳ ارائه شده است. هزینهٔ نهایی با رابطهٔ زیر مطابقت می‌کند[۱۶]:

$$Cma=\frac{\text{افزایش هزینهٔ کل}}{\text{افزایش تولید}}=\frac{\triangle CT}{\triangle x}$$

مثال: اگر مقدار تولید به صورت زیر افزایش یابد:

ـــ ۰ تا ۱، چنین داریم:

$$\frac{\triangle CT}{\triangle x}=\frac{۱۹۰-۱۰۰}{۱}=۹۰؛$$

ـــ ۱ تا ۲، چنین داریم:

$$\frac{\triangle CT}{\triangle x}=\frac{۲۷۰-۱۹۰}{۱}=۸۰.$$

۱۵. ن. ك صفحهٔ ۱۹۴.

۱۶. تعریف هزینهٔ *نهایی* $\left(\frac{\triangle CT}{\triangle x}\right)$: هنگامی که $\triangle x$ به سوی صفر میل کند، هزینهٔ نهایی مساوی است با مشتق هزینهٔ کل نسبت به مقدار تولید:

$$Cma \text{ یا } C'=\frac{dCT}{dx}=f'(x)$$

می توانیم این حقیقت را دریابیم که:

ــ بنابراین، منحنی هزینهٔ نهایی دوشاخه دارد: یکی نزولیِ مربوط به بازده نهایی ثابت و دیگری صعودیِ موافق با بازده نهایی ثابت.

ــ منحنی هزینهٔ نهایی، در نقطهٔ کمینهٔ منحنی هزینه متوسط، منحنی هزینهٔ متوسط را قطع می کند[۱۷]. موضع نسبی منحنیهای هزینهٔ متوسط، هزینهٔ نهایی، در عبارت اقتصادی چنین توضیح پیدا می کند: هر اندازه تولید واحدهای جدید (نهایی) ارزانتر از واحدهایی تمام شود که در گذشته تولید شده اند، هزینهٔ نهایی پایین تر از هزینهٔ متوسط است. اما زمانی فرا می رسد که قانون بازده‌های نزولی هزینهٔ واحدهای جدید را نسبت به واحدهایی که درگذشته تولید شده اند بیشتر می کند: هزینهٔ نهایی بالاتر از هزینهٔ متوسط می شود.

از آنجا، نکات زیر را می توان نتیجه گرفت:

ــ هنگامی که هزینهٔ اخیر کاهش می یابد، هزینهٔ نهایی کمتر از هزینهٔ متوسط است؛

ــ هنگامی که هزینهٔ اخیر کمینه است، هزینهٔ نهایی مساوی با هزینهٔ متوسط است؛

ــ هنگامی که هزینهٔ اخیر افزایش می یابد، هزینهٔ نهایی بیشتر از هزینهٔ متوسط است.

۱۷. وقتی که هزینهٔ متوسط کمینه است با هزینهٔ نهایی مساوی می شود. درواقع، شرط لازم برای آنکه هزینهٔ متوسط به میزان کمینه باشد، این است که مشتق آن نسبت به مقدار تولید صفر شود. M را هزینهٔ متوسط یا $\frac{CT}{x}$ می نامیم. مشتق آن، M'، هنگامی صفر می شود که: $M'=\frac{xC'-CT}{x^2}=0$ است، یعنی موقعی که $xC'-CT=0$ است. و از آنجا $xC'=CT$ می شود.

یا

$$C'=\frac{CT}{x}=M$$

$$Cma=Cmo$$

نتیجه‌گیریها دربارهٔ تحلیل هزینه‌های کوتاه مدت

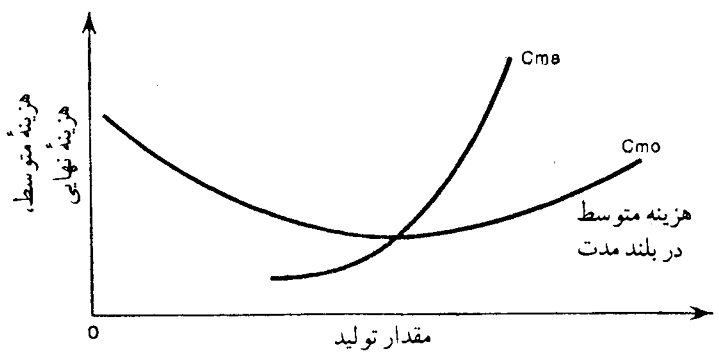
۱. لازم است دربارهٔ شکل منحنیهای هزینهٔ متوسط و هزینهٔ نهایی تحقیق به‌عمل آید. این دو منحنی به شکل U هستند. توضیح این تغییر در قانون بازده‌های نامتناسب نهفته است. هنگامی که بازده‌ها افزایش می‌یابند، هزینهٔ در واحد تولید (متوسطها و نهاییها) پایین می‌آیند و زمانی که بازده‌ها تنزل می‌کنند، هزینه‌های واحد محصول بالا می‌روند.

بنابراین، ما در برابر تحول متقارن بازده‌ها (فرآوریها) و هزینه‌ها قرار داریم:

- با ترقی بازده‌ها، تنزل هزینه‌ها مطابقت می‌کند؛
- با تنزل بازده‌ها، ترقی هزینه‌ها مطابقت می‌کند.

شکل U منحنیهای هزینهٔ متوسط و هزینهٔ نهایی تابع قانون بازده‌های نامتناسب است که با واسطهٔ هزینه‌های متغیر نامتناسب (مخارج دستمزدها، ن.ک صفحهٔ ۱۷۹) در منحنیها دخالت می‌کند.

۲. تحلیل نسبی هزینه‌های تولید، در فاصلهٔ زمانی تولید ممکن، به موجودیت حجم معین تولید منتج می‌شود که بازای آن هزینهٔ متوسط کمینه است. این بهینهٔ تولید



شکل ۴ـ۷. هزینهٔ متوسط و هزینهٔ نهایی در بلند مدت

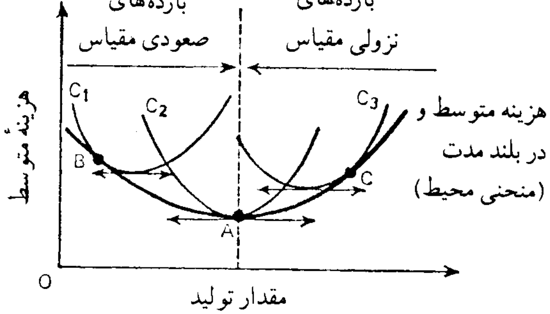
از دید هزینه‌های *کوتاه‌مدت* است.

دوم ـ هزینه‌ها در *بلند مدت*. چون علت بازده‌های نزولی و هزینه‌های صعودی، در کوتاه‌مدت، درثبات سرمایه است، در صورتی که سرمایه بتواند تغییر کند (فرضیهٔ بلند مدت)، هزینه‌ها در بلند مدت چگونه تحول می‌پذیرند؟

منحنی هزینهٔ متوسط دربلند مدت شکل U را دارد؛ منحنی هزینهٔ نهایی می‌تواند محاسبه شود (این منحنی، همانند مورد کوتاه‌مدت، منحنی هزینهٔ متوسط را در نقطهٔ کمینه قطع می‌کند) (ن. ك شکل ۴ـ۷).

توضیح این امر که منحنی هزینهٔ متوسط بازهم شکل منحنی U دارد، چگونه است؟ درواقع، می‌توان انتظار داشت، به محض آنکه منحنی هزینهٔ متوسط، پس ازگذار از نقطهٔ بهینه (کمینهٔ منحنی هزینهٔ متوسط)، میل پیدا کند خود را راست و صاف نگاهدارد: اگر تولید کننده در تغییر به هنگام ترکیب تولیدی خود توفیق یابد، می‌توانیم فرض کنیم که منحنی هزینهٔ متوسط دربلندمدت عملاً پهن ودهانه بازبشود. و اما به‌سبب مسئله‌ای که وجود بازده‌های مقیاس مطرح کرده است، یعنی بازده‌های مربوط به ابعاد بنگاه، وضع به هیچ وجه چنین نیست.

شکل ۴ـ۸ تأثیر این بازده‌ها را در منحنی هزینهٔ متوسط ودربلند مدت نشان می‌دهد.



شکل ۴ـ۸. منحنی هزینه‌های متوسط درکوتاه مدت (C_1، C_2 و C_3) و منحنی هزینهٔ متوسط در بلند مدت

مجموعه منحنیهای هزینهٔ متوسط C_1، C_2 و C_3 را در نظر می گیریم. هر یك از اینان یك منحنی هزینهٔ کوتاه‌مدت را نشان می‌دهند. اما منحنیهای اخیر با مقیاسهای مختلف بنگاه می خواند. چون اندك اندك به سوی راست نمودار، جابه‌جا شویم، ابعاد بنگاه افزایش می یابد. کارآفرینی را مورد نظر قرار می دهیم که بهره برداری خود را از مقیاس کوچك C_1 آغاز می کند، سپس با خریدهای ابنیه و تجهیزات جدید بر ابعاد بنگاه خود می افزاید. وی با تغییر در مقیاس بنگاه، C_2 منحنی جدید هزینهٔ متوسط را مورد استفاده قرار می‌دهد. اگر این سرمایه‌گذاریها را دنبال کند منحنی هزینهٔ متوسط سومی (C_3) نمایان خواهد شد. کمینه‌های این سه منحنی به‌گونه‌ای هستند که بالاترین کمینه از منحنی C_1، پایین ترین کمینه از منحنی C_3 است. کمینهٔ بینابین از منحنی C_3 است. این سه کمینه اوضاع بهینهٔ بنگاه را ارائه می کنند، زیرا با هزینهٔ کمینه (در کوتاه‌مدت) می خواند.

هنگامی که مقیاس C_1 به C_2 افزایش می یابد، کمینهٔ هزینهٔ متوسط پایین می آید و به‌سوی راست جابه‌جا می شود: بنگاه از *بازده‌های مقیاس* ناشی از صرفه‌جوییهای داخلی مقیاس سود می برد[۱۸].

در حقیقت، یك بنگاه رفته‌رفته که بزرگ می شود، می تواند سازمان خود را

۱۸. تصریح در زمینهٔ اصطلاح شناسی: صرفه‌جوییهای *داخلی* نباید با صرفه‌جوییهای *خارجی* یکی انگاشته شود. بنگاه می تواند به سبب اقدام ضعیف تولید کننده خصوصی یا دولت بازده‌های فزاینده داشته باشد. خدمتی که بدین سان انجام می شود بدون پاداش است. ن. ك صفحهٔ ۴۶۶. بدین قرار، ساختمان زیربنایی، جاده‌ها وراههای آهن که دولت می سازد، می تواند موجب کاهش هزینه‌های بنگاه شود. همین طور، ترقی فنی که بر اثر پژوهشهای بنگاههای بزرگ تحقق می پذیرد، دیر یا زود به بنگاههای کوچك اشاعه و انتقال می یابد و اینان از صرفه‌جوییهای خارجی برخوردار می شوند. هزینه‌های بنگاه به قرینه، می توانند تحت تأثیر جریانهای عدم صرفه‌جویی، مثلا، ناشی از دود وصدای نابهنجار موتورهای واکنشی، آلودگی جو و جز اینها قرار گیرند. برای تحلیل مفهوم صرفه‌جوییهای خارجی نگاه کنید به:

C. Jessua, *Coûts sociaux et coûts privés,* «Bibliothèque d'économie contemporaine», Paris, PUF, 1968; cf.

عقلایی کند: عقلایی کردن به یك بُعد کمینه، به یك حد معین تولید وابسته است. هرگاه بنگاه از این حد فراتر رود، به حوزهٔ *بازده‌های مقیاس صعودی* وارد می‌شود.

با این همه، اگر کارآفرین به سرمایه‌گذاریهای خود ادامه دهد و مقیاس $C_۳$ را بپذیرد، کمینهٔ هزینهٔ متوسط بالاتر از کمینهٔ $C_۲$ می‌شود. درنتیجه، فراسوی بُعد معین بنگاه و براساس بُعد دیگر تولید، افزایشهای ابعاد بنگاه معین را به همراه دارد. بنگاه غول‌آسا هزینه‌های بالاتر مدیریت انجام می‌دهد و با این خطر روبه‌روست که در دورهٔ کساد دچار دشواری شود، زیرا سرمایه‌های ثابتِ مهم که بدانها نیازمند است، از تحرك بازمانده‌اند و باید هزینه‌های ثابت را بپردازد (پرداختهای بهره و وجوهِ استهلاك ماشین‌آلات)، حال آنکه حجم تولید آن کاهش می‌یابد. مضار غول‌آساییِ «عدم صرفه‌جوییها» یا زیانهای داخلی مقیاس نامیده شده‌اند و *بازده‌های نزولی مقیاس* را ایجاد می‌کنند.

بنابراین، کارآفرین باید ازمیان مقیاسهای مختلف تولید یکی را برگزیند. این مقیاسها روی منحنیهای هزینهٔ متوسط انعکاس دارند. نمایش امکانات گزینش از خلال منحنی «محیط» و مماس بر منحنیهای $C_۱$، $C_۲$ و $C_۳$ صورت می‌گیرد. درمثال بالا، این منحنی نتایج را در هزینه‌های سه‌بُعد ممکن برای بنگاه خلاصه می‌کند و نشان می‌دهد که بنگاه، به نقطهٔ A نرسیده، بازده‌های مقیاس (صرفه‌جوییهای مقیاس) صعودی و هزینه‌های نزولی دارد، حال آنکه فراسوی نقطهٔ A، بنگاه بازده‌های مقیاس نزولی (زیانهای مقیاس) و هزینه‌های صعودی پیدا می‌کند.

نقطهٔ A روی منحنی هزینهٔ متوسط، بهینهٔ تولید را ازدیدگاه هزینه‌های بلند مدت معین می‌کند. تحول منحنیهای هزینه‌های بلند مدت تحت تأثیر تغییر *بازده‌های ابعاد* است، درصورتی که تحول منحنیهای هزینه‌های کوتاه مدت را تغییرات بازده عامل متغیر پدید می‌آورد (*بازده‌های جانشینی*).

جدول ۴ـ۵. جدول هزینه‌ها و دریافتها

	جدول هزینه‌ها			جدول تقاضا (دریافتها)				
(۱)	(۲)	(۳)	(۴)	(۵)	(۶)	(۷)	(۸)	(۹)
واحدهای تولیدشده	هزینهٔ کل	هزینهٔ کل متوسط (۲):(۱)	هزینهٔ نهایی (C_{ma})[۱]	مقدارمورد تقاضا	قیمت واحد	دریافتی کل (۵)×(۶)	سودیازیان کل (۷)−(۲)	دریافتی نهایی (R_{ma})[۱]
۰	۱۰۰			۰	۱۳۱	۰	−۱۰۰	
۱	۱۹۰	۱۹۰/۰۰	۹۰	۱	۱۳۱	۱۳۱	− ۵۹	۱۳۱
۲	۲۷۰	۱۳۵/۰۰	۸۰	۲	۱۳۱	۲۶۲	− ۸	۱۳۱
۳	۳۴۰	۱۱۳/۳۳	۷۰	۳	۱۳۱	۳۹۳	+ ۵۳	۱۳۱
۴	۴۰۰	۱۰۰/۰۰	۶۰	۴	۱۳۱	۵۲۴	+۱۲۴	۱۳۱
۵	۴۷۰	۹۴/۰۰	۷۰	۵	۱۳۱	۶۵۵	+۱۸۵	۱۳۱
۶	۵۵۰	۹۱/۶۷	۸۰	۶	۱۳۱	۷۸۶	+۲۳۶	۱۳۱
۷	۶۴۰	۹۱/۴۳	۹۰	۷	۱۳۱	۹۱۷	+۲۷۷	۱۳۱
۸	۷۵۰	۹۳/۷۳	۱۱۰	۸	۱۳۱	۱۰۴۸	+۲۹۸	۱۳۱
۹	۸۸۰	۹۷/۷۸	۱۳۰	۹	۱۳۱	۱۱۷۹	+۲۹۹	۱۳۱
۱۰	۱۰۳۰	۱۰۳/۰۰	۱۵۰	۱۰	۱۳۱	۱۳۱۰	+۲۸۰	۱۳۱

از ستون (۸) این حقیقت درك می شود که بازای مقدار تولید و فروش ۹ واحد، سود بیشینه ۲۹۹ است. بنابراین، سطح تولید بهینه ۹ واحد است.

۱. این نتیجه هنگامی به‌دست می آید که هزینهٔ نهایی ودریافتی نهایی تقریباً با هم مساوی هستند. (C_{ma}=۱۳۰ , R_{ma}=۱۳۱).

ب) انواع مختلف دریافتی[۱۹]

جدول دریافتهای بنگاه را، به قرینه با جدول هزینه‌ها می توان ساخت. برای

۱۹. این تفصیلات در مثال گستردهٔ عددی در جدول ۴ـ۶ ارائه و در شکل ۴ـ۹ ترسیم شده است.

ساده‌سازی تحلیل، فرض می‌شود که قیمت فروش ثابت بوده و در خارج از بنگاه یا توسط بازار و یا مقامات عمومی (تعرفه‌بندی) تعیین و تثبیت شده است.

ستون (۵) از جدول عمومی هزینه‌ها و دریافتها مقادیر مورد تقاضای گروه مشتریان و ستون (۶) قیمت واحد ثابت در ۱۳۱ فرانك را نشان می‌دهد.

بر پایهٔ این داده‌ها، سه نوع دریافتی، قرینه با سه نوع هزینه به دست می‌آید:

۱) دریافتی کل (RT) یا مقدار ضرب در قیمت؛

۲) دریافتی متوسط (R_{mo}) مساوی با قیمت واحد بوده و در مثال مفروض این دریافتی ثابت و برابر با ۱۳۱ فرانك است؛

۳) دریافتی نهایی (R_{ma}): این دریافتی به منزلهٔ تغییر در دریافتی کل (RT) بر اثر فروش یك واحد اضافی از محصول ($\triangle x$) یا $\frac{\triangle RT}{\triangle x}$ تعریف می‌شود.

در فرضیهٔ موردنظر، قیمت ثابت، دریافتی نهایی برابر با قیمت فروش است. هر بار فروش یك واحد اضافی به همان میزان بر دریافتی می‌افزاید. بنابراین، بازای قیمت فروش ۱۳۱ فرانك در واحد، دریافتی نهایی، بدون توجه به شمار واحدهای فروش، همیشه ۱۳۱ فرانك است.

بند ۲. قاعدهٔ بیشینه‌سازی سود

این فرضیهٔ بنیادی بر پایهٔ این قاعده قرار دارد که هدف بنگاه جست‌وجوی سود بیشینهٔ فوری[20] است تا تفاوت میان دریافتی کل (RT)، یعنی دریافتی ناشی از مقادیری که تولید شده و به فروش رفته است، از یك سو، و هزینهٔ کل (CT) از سوی دیگر، را بیشینه سازد.

بنگاه برای دستیابی به سود کل بیشینه باید حجم تولید خود را در چنان سطحی تعیین و تثبیت کند که *هزینهٔ نهایی* (C_{ma}) *با دریافتی نهایی* (R_{ma}) مساوی شود. این قاعدهٔ بنیادی، در تحلیل اقتصادی، بدین معنا بازمی‌گردد که بنگاه

۲۰. در اینجا، اصطلاح سود باید به معنای سود سرشار یا «سود غیرعادی» گرفته شود. ن. ك صفحهٔ ۱۹۴.

می تواند و باید تولید خود را تا بدان میزان افزایش دهد که واحد اضافی (نهایی) تولید، دریافتی نهایی (R_{ma}) برابر با هزینهٔ نهایی (C_{ma}) عاید وی سازد. به دیگر سخن، حجم تولید هنگامی بهینه است که سود آخرین واحد تولید هیچ باشد .($R_{ma}-C_{ma}=0$)

این قاعده که به موجب آن تساوی ارزشهای نهایی، اوضاع بهینهٔ بنگاه را معین می کند، بدون توجه به ساختار بازار مورد نظر (رقابت کامل یا ناقص وجز اینها) صورت مطلق دارد[۲۱].

۲۱. این قاعده می تواند هدف یك نمایش ریاضی جبر ساده یا هندسی شود. برای آنکه استدلال را پُراستعاره تر کنیم، درخود متن، فقط به بند ۳ توسل می جوییم. به ارائه ریاضی تحلیل، درپایین اشاره شده است.

بیشینه سازی سود P در فروش مقدار x به قیمت P_x ازیك محصول معین ازشرایط محاسبهٔ تفاضلی زیر تبعیت می کند:

شرط درجهٔ *اول*: مشتق اول P نسبت به x $\left(\frac{dP}{dx}\right)$ باید صفر باشد:

$RT=P_x x$

$CT =$ هزینهٔ متغیر $f(x) +$ هزینهٔ ثابت (K)

سود $P=RT-CT=P_x x - f(x) - K$

مشتق P نسبت به x را صفر می کنیم:

$$\frac{dP}{dx}=P_x-f'(x)=0$$

ازآنجا:

$P_x=f'(x)$

یا:

$Px=R'$ (دریافتی نهایی $R'=$ قیمت فروش x)

$f'(x) =C'$ (هزینهٔ نهایی)

بنابراین، کارآفرین که درصدد است سود خود را بیشینه سازد، باید بدان میزان تولید کند که $C'=R'$ یا $C_{ma}=R_{ma}$ شود.

شرط درجهٔ دوم: مشتق ثانی P نسبت به x $\left(\frac{d^2P}{dx^2}\right)$ باید منفی باشد.

الف) قاعده در رقابت کامل

قاعده بر موارد کوتاه‌مدت وبلند مدت اعمال می شود.

اول ـ تحلیل کوتاه مدت. ثبات سرمایه در سطح هر واحد تولید کنندهٔ کالای معین و نیز در سطح شاخه یا صنعت مورد نظر، یعنی مجموعهٔ واحدهای اقتصادی که این کالا را تولید می کنند، کوتاه‌مدت تعریف می شود. صنعت مورد نظر شامل شمار معینی بنگاه است که تجهیزات موجود را مورد استفاده قرار می دهند.

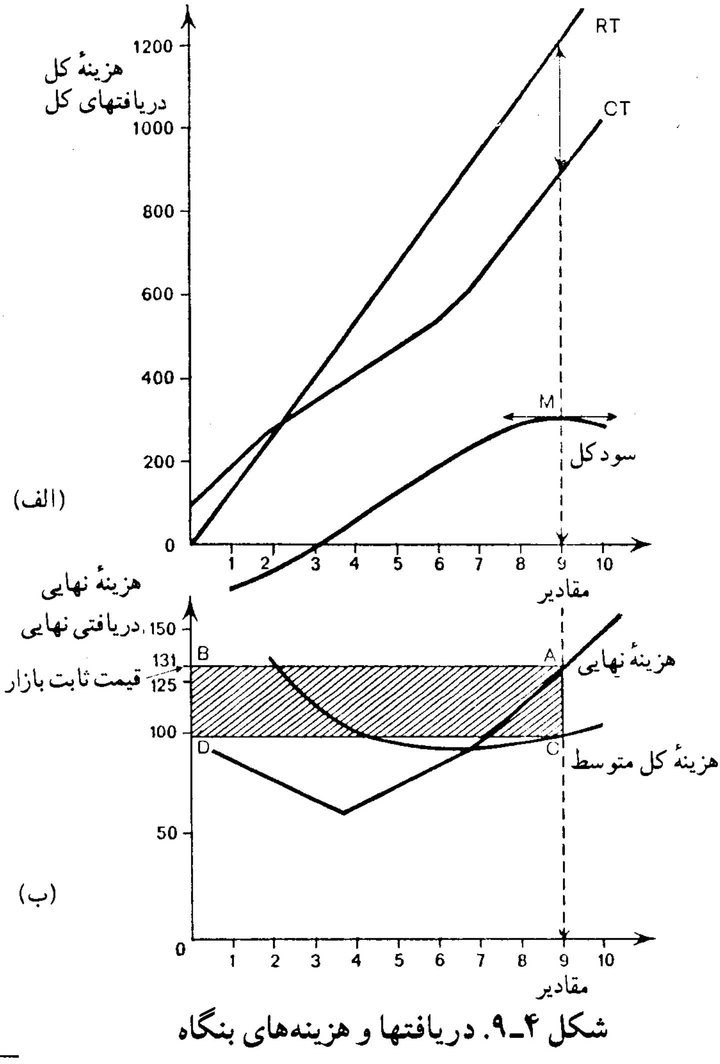
در رقابت کامل، بنگاه باید قیمت بازار را اختیار کند و تمامی تولید خود را به این قیمت بفروشد. ازآنجا لزوماً چنین برمی آید که دریافتی متوسط بنگاه، بدون توجه به مقادیر فروش، ثابت می ماند. همین طور است دریافتی نهایی؛ هر مقدار فروش اضافی به همان میزان اضافه دریافتی می آورد. بنابراین، دریافتی متوسط (که با قیمت یکسان می شود) با دریافتی نهایی یکی می شود. تصویر نقطهٔ تقاطع منحنی هزینهٔ نهایی ودریافتی نهایی روی محور مقادیر، سطح تولید بهینه را برای بنگاه رقابتی نشان می‌دهد. بنگاه، بازای این سطح، سود بیشینه‌ای برابر با مساحت ناشی از ضرب شمار واحدهای فروش در تفاوت میان قیمت فروش و هزینهٔ متوسط، ایجاد می کند.

درمثالی که شکل ۴ـ۹ (ب) ارائه کرده است، بازای قیمت ۱۳۱ فرانك، نقطهٔ A، محل تقاطع منحنیهای دریافتی نهایی و هزینهٔ نهایی، مقدار بهینه‌ای را معین می کند که باید تولید شود و به فروش رود. سطح BACD نشان دهندهٔ سود کل است.

شاید این نتیجه متناقض به نظر آید، زیرا تساوی میان دریافتی نهایی وهزینهٔ نهایی چنین معنا می‌دهد که سودِ آخرین واحد تولید هیچ است.

اما لازم است بپذیریم که مثلا اگر بنگاه فقط ۷ واحد تولید می کند ودریافتی نهایی بالاتر ازهزینهٔ نهایی خواهد بود (۹۰<۱۳۱). بنابراین، تولید واحدهای اضافی، سود اضافی (نهایی) عاید می سازد. اگر کارآفرین، در جست‌وجوی سود بیشینه است، فقط ۷ واحد می تواند تولید کند وگرنه «بدون سود» می ماند. آیا وی می تواند تولید خودرا تا ۱۰ واحد ادامه دهد؟ در این صورت هزینهٔ نهایی

بالاتر از دریافتی نهایی خواهد شد (۱۳۱<۱۵۰). پاسخ منفی است، زیرا کارآفرین سود خود را بیشینه نخواهد کرد و فرصت صرفه‌جویی پول را نادیده می گیرد: با کاهش تولید از ۱۰ واحد به ۹ واحد، ازدریافتی خود می کاهد، ولی از



شکل ۴ـ۹. دریافتها و هزینه‌های بنگاه

←

شکل ۴ـ۹ (الف). دریافتهای کل و هزینه‌هایٔ کل
سود کل بازای ۹ واحد هنگامی بیشینه است (۲۹۹ فرانك) که:
ـ فاصلهٔ میان منحنیهای دریافتی کل (R_t) و هزینهٔ کل (C_t) بیشینه باشد.
ـ شیب منحنی سود کل (M) هیچ باشد.
شکل ۴ـ۹ (ب). دریافتهای متوسط و هزینه‌های متوسط

- سود کل، بازای ۹ واحد، هنگامی بیشینه است (۲۹۹ فرانك) که میان دریافتی نهایی وهزینهٔ نهایی (نقطه A) تساوی برقرار باشد. مساحت BACD که میزان سود کل حاصله بازای تولید ۹ واحد را معین می کند مساوی است با:

قیمت فروش ـ هزینهٔ متوسط × شمار واحدهای فروش

یا فرانك ۲۹۹=۹×(۱۳۱-۹۷/۷۸)

- سود کل بازای ۷ واحد فقط ۲۷۷ فرانك خواهد شد، یا

(۱۳۱-۹۱/۴۳)×۷

در این صورت، دریافتی نهایی بیشتر از هزینهٔ نهایی خواهد بود.

- سود کل بازای ۱۰ واحد، فقط ۲۸۰ خواهد بود، یا:

(۱۳۱-۱۰۳)×۱۰

در این صورت، هزینهٔ نهایی بیشتر ازدریافتی نهایی خواهد بود.

هزینه‌های خود به میزان بیشتر خواهد کاست.

بەدیگر سخن، بنگاه برای بیشینه‌سازی سود خود باید مقداری را تولید کند که: دریافتی نهایی برابر با هزینهٔ نهایی شود.

بنابراین، در مثال مفروض، بازای مقدار ۹ واحد است که کارآفرین در بهترین وضع قرار دارد. در این هنگام، بدون برخورد با خطر زیان، تمامی سود ممکن را از واحدهای تولید به دست آورده است.

دوم ـ *تحلیل بلند مدت*. هرگاه فرضیهٔ ثبات سرمایه حذف شود، لازم است پیش‌بینی گردد که سود حاصله در کوتاه‌مدت بنگاههای جدیدی را به سوی صنعت مورد نظر می کشاند و شکل ۴ـ۱۰ نشان می‌دهد که ورود این بنگاهها افزایش مقادیر کلی عرضه از OQ_1 به OQ_2 را ایجاد می کند و اگر تقاضای کلی بدون تغییر بماند، تنزل قیمت محصول ــ از P_1 به P_2 در شکل ۴ـ۱۰ (الف) ــ را

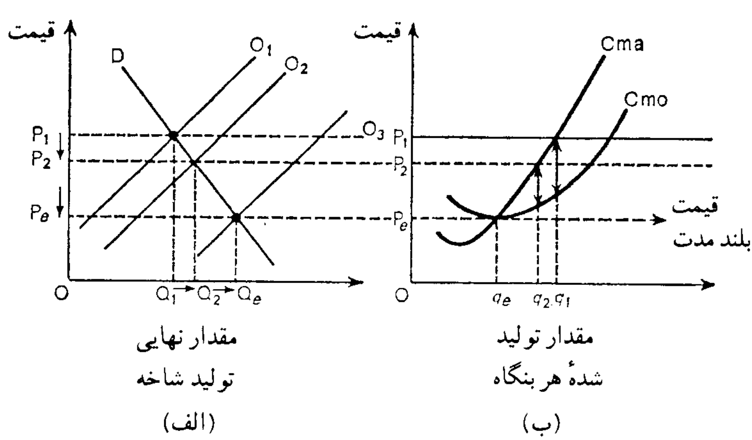
به‌بار می آورد. ورود بنگاههای جدید به بازار مورد تحلیل به حدی برمی خورد و آن هنگامی است که تولیدکنندگان به اندازه‌ای پرشمار شده‌اند و قیمت به‌قدری پایین آمده که به نابودی سود انجامیده است. قیمت نمی تواند در زیر P_e قرار گیرد، زیرا قیمت فروش هر محصول مساوی با هزینهٔ متوسط تولید آن است ــ شکل ۴ـ۱۰ (ب) ــ و اکنون ورود بنگاه به تحقیق به هیچ وجه مقرون به‌صرفه نیست.

بدین سان، تعادل بلندمدت شامل قیمت تعادل (P_e) و مقدار کلی (OQ_e) که به بازار عرضه شده است و برای شماری بنگاه که تثبیت گردیده‌اند، ایجاد می شود.

در سطح هر بنگاه، حجم تولید موافق با شرایط زیر وضعیت تعادل را تعریف می کند:

۱) تساوی میان کمینهٔ هزینهٔ متوسط و دریافتی متوسط، یعنی قیمت فروشی که به سود متوسط هیچ می رسد؛

۲) تساوی میان هزینهٔ نهایی بلندمدت و دریافتی نهایی (قیمت فروش)، که در نتیجه سود نهایی هیچ است.



شکل ۴ـ۱۰. تعادل بلند مدت

در تحلیل بنگاه رقابتی این حقیقت درك می شود که بنگاه خود را با قیمت بازار تطبیق می دهد و سود می تواند امکان این انطباق را که طی زمان پیوسته مورد تهدید قرار می گیرد، اندازه‌گیری کند و پاداش دهد. اما دراین صورت، این پرسش را می توان پیش کشید که چرا کارآفرینان به فعالیتهایی دست می زنند که برایشان سود متوسط در بلند مدت لزوماً میل به نابودی دارد. در اینجا مسئله اصطلاح شناسی بنیادی مطرح است. این تمامی سود نیست که میزان آن از خلال تفاوت میان دریافتی کل و هزینهٔ کل معین شده است، بلکه فقط سود به اصطلاح «غیر عادی» است. سود «عادی» با پاداش کارِ کارآفرین مطابقت می کند و سرمایه‌هایی که در بنگاه به کار افتاده قبلا در هزینهٔ متوسط به حساب رفته است.[22]

ب) قاعده در رقابت ناقص

اصول محاسبهٔ اقتصادی که برای تحلیل بازار رقابت کامل استنتاج شده به بازارهای رقابت ناقص بسط یافته است. به‌منظور ساده سازی بررسی، فقط سه حالت: انحصارفروش، رقابت انحصاری و انحصار چند قطبی، موردنظر قرار می گیرد.

اول ـ انحصار فروش

۱) انحصار فروش ساده. بنگاه، در وضعیت انحصار فروش تحت تأثیر جبر تقاضا قرار دارد، هرگونه افزایش مقادیر فروش موجب کاهش قیمتهای واحد و درنتیجه دریافتی متوسط می شود و دیگر نمی توان دریافتی نهایی را با دریافتی متوسط یکسان انگاشت.

بنگاه، در انحصار فروش، افزون بر خواستهای خریداران که منحنی تقاضا نمایان می سازد، باید جبرهای ناشی از هزینه‌های خود را نیز در نظر بگیرد. کارآفرین برای بیشینه‌سازی سود، چنانکه شکل ۴ـ۱۱ نشان می دهد، باید

۲۲. ن. ك صفحهٔ ۱۸۲.

سطح تولید خود را به میزانی معین کند که دریافتی نهایی برابر با هزینهٔ نهایی شود. هرگونه راه‌حل دیگر بهینه نیست.

سطح P_eABC سود «غیرعادی» را اندازه‌گیری می کند. ممکن است این سودِ بیشینه، با توجه به دو منحنی تقاضا و هزینه‌ها، با سودِ چنان سطح تولیدی بخواند که دریافتی نهایی مساوی با هزینهٔ نهایی شود. نقطهٔ M نشان دهندهٔ محل تقاطع R_{ma} و C_{ma}، امکان می دهد تا مقدار بهینه تولید (OQ_e) معین شود. قیمت مربوطه (OP_e) روی منحنی تقاضای $D\acute{D}$ خوانده می شود.

هرمقدار تولید پایین‌تر از OQ_e با دریافتی نهایی بالاتر از هزینهٔ نهایی مطابقت دارد و بنگاه را ترغیب به افزایش تولید خود می کند، زیرا در این جا نیز می توان منافعی به‌دست آورد. همین طور، هر مقدار تولید بالاتر از OQ_e با دریافتی نهایی پایین‌تر ازهزینهٔ نهایی تطبیق می کند و زیانهایی به‌بار می آورد[۲۳].

در خور یادآوری است که سود «غیرعادی» که در این وضع بهینه پدیدار می شود، برخلاف رویداد در رقابت کامل، پایدار است. برپایهٔ فرضیه، هیچ موقعیتی نمی تواند وضع انحصارگر فروش را مورد تهدید قرار دهد.

این تحلیل نشان می دهد که قیمت نه در کوتاه‌مدت و نه در بلندمدت میل به انطباق با هزینهٔ نهایی ندارد. ازاین هم فراتر، در بلندمدت، قیمت، همانند رقابت کامل، به سوی انطباق با بیشینهٔ منحنی هزینهٔ متوسط نمی گراید.

این زیان ــ برای مصرف کنندگان ــ می تواند با این کار جبران شود که

۲۳. تعیین مقدار بهینه را می توان با محاسبهٔ بیشینهٔ تابع سود کل P بازای دریافتی کل RT و هزینهٔ کل CT به‌دست آورد: $P=RT-CT$.

شرط درجهٔ اول بیشینه‌سازی سود این است که مشتق اول آن نسبت به مقدار x هیچ باشد:

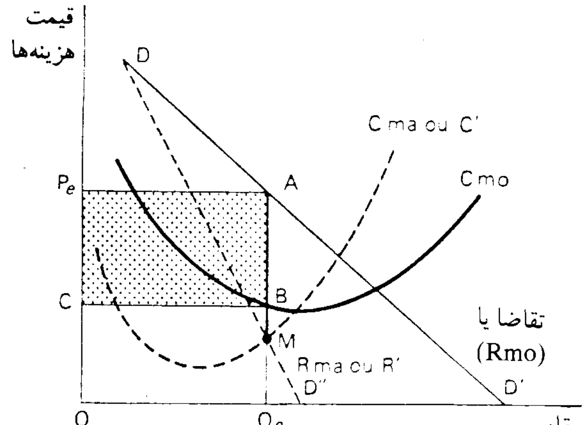
$$\frac{DP}{dx}=\acute{P}=\acute{R}-\acute{C}=0$$

از آنجا به نتایج زیر می رسیم:

$$\acute{R}=\acute{C}$$

یا

$$Rma=Cma$$



شکل ۴ـ۱۱. تعادل انحصار فروش

انحصارگر فروش با صرفه‌جوییهای مقیاس که ابعاد آن مجاز می‌دارد نسبت به بسیاری از بنگاههای رقیب هزینه‌های کمتری داشته باشد.

۲) انحصار تبعیض کنندهٔ فروش. سرانجام، انحصارگر فروش برای بهره‌برداری کاملتر از بازار که بر آن تسلط تمام دارد، می‌تواند سیاست تبعیض قیمتها را به اجرا بگذارد:

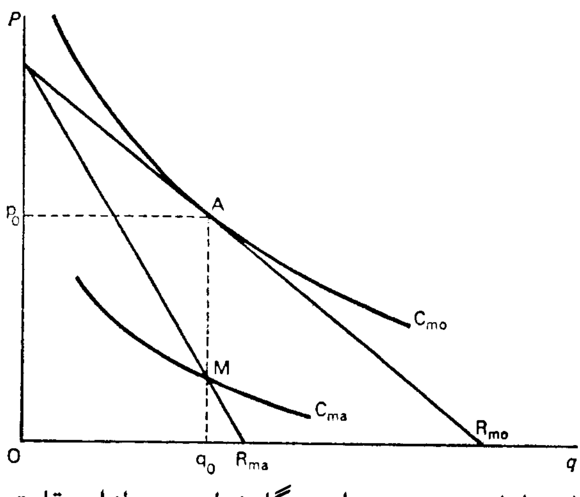
ــ تبعیض جغرافیایی: انحصارگر فروش می‌تواند بر حسب شهرها یا مناطقی که در انحصار فروش دارد، قیمتهای مختلف را اعمال کند؛
ــ تبعیض مادی: این تبعیض مبتنی بر مصرفی است که از کالای فروخته‌شده به عمل می‌آید. مثلا، انحصارگر فروش برای مصارفِ صنعتی یا خانگیِ برق، قیمت متفاوت معین می‌کند؛
ــ تبعیض شخصی: برای هر گروه مشتری یك قیمت برقرار می‌شود (مثلا برای جایگاههای نمایش).

دوم ـ رقابت انحصاری

رقابت انحصاری، برخی از خصوصیات خودرا ازرقابت کامل وبعضی دیگر را از انحصارفروش اقتباس می کند.

عناصر انحصارفروش: هر فروشنده، گروهی مشتری دراختیاردارد وابسته و علاقه‌مند به یك محصول که با نشانهٔ تجاری، بسته‌بندی وجز اینها مشخص شده است. بنابراین، فروشنده می تواند قیمت محصول رابرگزیند. این قیمت، در شرایط یکسان با قیمت درحالت انحصارفروش می تواند به صورت نمودارمعین شود (ن. ك. شکل ۴ـ۱۱).

عناصر رقابت: انحصار فروش که بدین‌سان براثر ایجاد تفاوت در محصولات، هرگاه به دست آورده، شکننده وموقتی است، زیرا بسیاری رقیب بالقوه می توانند هریك محصول مشابه را عرضه کنند. در بلند مدت، وجود سودهای سرشار یا «غیرعادی»، فروشندگانِ محصولاتِ جانشین را به سوی محصول رقیب انحصاری خواهد کشانید و بنگاههای جدید وارد بازارمورد نظر خواهند شد. این حرکت ادامه خواهد یافت تا هنگامی که کمتر سودآور (بنگاه نهایی) بشود و به سود متوسطِ هیچ برسد. شکل ۴ـ۱۲ نشان می‌دهد که این



شکل ۴ـ۱۲. تعادل سود هیچ برای بنگاه نهایی در بازار رقابت انحصاری

اوضاع در نقطهٔ مماس منحنی دریافتی متوسط با منحنی هزینهٔ متوسط بنگاه نهایی به‌دست می‌آید. دراین صورت، تعادل بازار رقابت انحصاری برقرار می‌شود، زیرا هیچ بنگاه جدید دیگر علاقه‌ای ندارد تا در این بازار استقرار یابد.

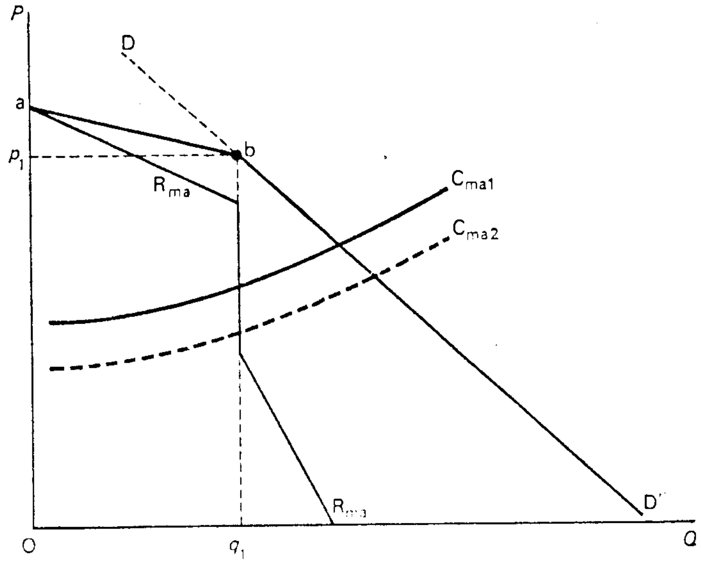
در بازار رقابت انحصاری فروش انطباق قیمت فروش بر هزینهٔ نهایی وجود ندارد.

سوم ـ *انحصار چند قطبی*

چنانکه این معنا را در گذشته دریافته‌ایم، بازار انحصار چند قطبی اوضاع بسیار گوناگون: انحصارات چند قطبی مسالمت‌جو با سیاستهای کم و بیش هماهنگ و انحصارات چند قطبی ستیزه‌جو را عرضه می‌کند[۲۴]. با این همه، دراین گوناگونی اوضاع، یك وجه مشترك می‌توان به دست آورد: برخلاف بازارهای مبتنی بر انحصار فروش (انحصار فروش و رقابت انحصاری)، انحصارگران چند قطبی نمی‌توانند سیاست قیمت و مقدار را بدون توجه به واکنش بنگاههای رقیب تعیین و تثبیت کنند. آگاهی از «بستگی درونی بنگاهها بر پایهٔ حدس و احتمال» باید حاکم بر تصمیمات آنها باشد. بسیاری از نویسندگان کوشیده‌اند، برای تعیین سیاست بهینهٔ قیمت ـ مقدار که لازم است یك بنگاه در حالت انحصار چند قطبی دنبال کند، ابزارهای تحلیل سنتی را مورد استفاده قرار دهند ودو حالت را اصلی دانسته‌اند: یکی اوضاع انحصار چند قطبی ناهماهنگ و دیگری اوضاع انحصار چند قطبی هماهنگ.

۱) *انحصار چند قطبی ناهماهنگ*. فقدان هماهنگی میان سیاستهای انحصارگران چند قطبی در بازار معلوم، شکل خاص تقاضا، *تقاضای شکسته* را از هر بنگاه معین می‌کند (ن. ك شکل ۴ـ۱۳). در واقع، فرض می‌کنیم یکی از بنگاههای بازارِ انحصارِ چند قطبیِ مورد نظر مایل است قیمتهای خود را به بالای P_1، قیمتِ تا آن زمان مورد قبول، بالا ببرد. چون هیچ یك از رقیبان از او تقلید نمی‌کنند، در نتیجه وی خریداران خود را از دست می‌دهد. برعکس، اگر

۲۴. ن. ك صفحهٔ ۱۶۹.



شکل ۴ـ۱۳. منحنی تقاضای شکسته در بازار انحصار چند قطبی

این بنگاه تصمیم به کاهش قیمتهای خود به زیر P_1 بگیرد، رقیبان ازوی پیروی خواهند کرد و به افزایش سهم خود در بازار موفق نخواهد شد. سرانجام منحنی تقاضا از بنگاه یك منحنی شکستهٔ abD' مرکب از دو قطعه می شود:

ــ قطعهٔ ab: شکل منحنی تقاضا نشان می دهد که بازای میزان تغییر قیمت، مقادیر تقاضا به مقدارزیادی تغییر می پذیرند.

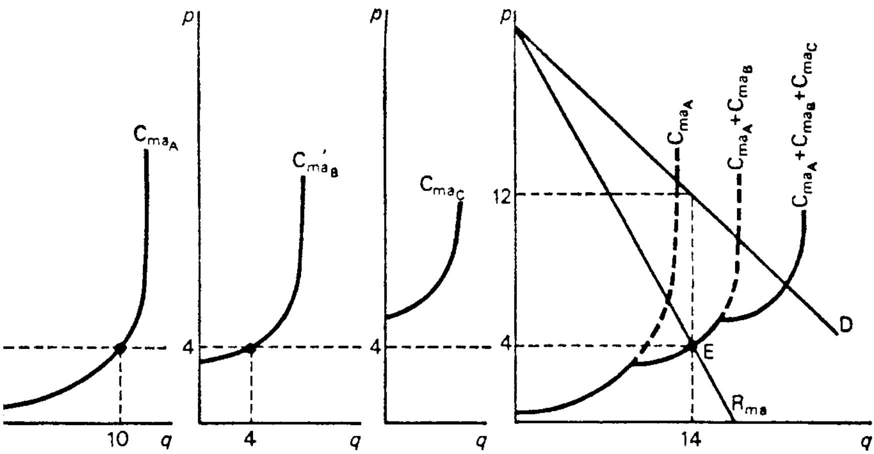
ــ قطعهٔ bD': تقاضا ازبنگاه با تقاضا ازبازارهمانندمی شودوبازای هر میزان تغییر قیمت، مقادیر تقاضا فقط به مقدار اندك تغییر می پذیرند[۲۵].

۲۵. به تعبیر دیگر، تقاضا در قطعهٔ ab دارای کشش و در bD' بدون کشش است (ن. ك دربارهٔ مفهوم کشش تقاضا، صفحهٔ ۳۷۷).

ساخت منحنی شکسته این نتیجه را در بر دارد که گسستگی در منحنی دریافتی نهایی ملاحظه می شود. فرض می کنیم بازای مقداری بیشتر از q_1، هزینهٔ نهایی Cma_1 بالاتر از دریافتی نهایی و بازای مقدار کمتر، پایین تر از دریافتی نهایی باشد. بنابراین، مقدار q_1 درست همان است که امکان می دهد تا سود به قیمت p_1، بیشینه شود. کاهش هزینهٔ نهایی به Cma_2 هیچ تغییری در مقدار تولید بهینه و قیمت به‌بار نمی آورد. به‌سبب گسستگی که در منحنی دریافتی نهایی ملاحظه شده و با وجود تغییراتی که در هزینه‌های بنگاه پدید آمده است، قیمت بدون تغییر باقی می ماند.

تقاضای شکستهٔ بنگاه انحصار چند قطبی امکان می‌دهد تا اوضاع انحصار چند قطبی نسبت به دیگر اشکال بازار مشخص شود. در رقابت کامل، بنگاه فقط می خواهد از قیمت بازار پیروی کند و تولید خود را با هر میزان تغییر در هزینهٔ نهایی تطبیق دهد (قیمت مساوی است با هزینهٔ نهایی مربوط به مقدار تولید بهینه). انحصارگر فروش منحنی تقاضایی نظیر DD́ دارد و هیچ رقیبی او را از ترقی قیمت به بالا p_1 مانع نمی شود.

۲) *انحصار چندقطبی هماهنگ*. فرض می کنیم سه بنگاه A، B و C عرضهٔ کل یك محصول متجانس را زیر نظارت و اختیار دارند و یك کارتل تشکیل می دهند. مدیریت کارتل قیمت و تولید بنگاه را به گونه‌ای تعیین و تثبیت می کند که منافع وابسته به کارتل بیشینه شود. هنگامی که فقط یك بنگاه درصدد است سود خود را بیشینه سازد. تولید را به میزانی معین می کند که دریافتی نهایی با هزینهٔ نهایی برابر شود. همین طور، موقعی که یك گروه تولید کننده در نظر دارد منافع خود را بیشینه سازد، لازم است «دریافتی نهایی گروه را با هزینهٔ نهایی گروه» مساوی کند. در شکل ۴ـ۱۴، خط D تقاضای کلی از کارتل را نشان می دهد که «دریافتی نهایی گروه» از آن به دست می آید. مدیریت کارتل که درصدد است هزینه‌های کلی گروه را بیشینه کند، مقدار تولیدرا به گونه‌ای توزیع خواهد کرد که هزینه‌های نهایی با هم مساوی ودر مثال مفروض ۴ فرانك شوند. بدین سان، منحنی «هزینهٔ نهایی گروه» می تواند با جمع منحنیهای هزینهٔ نهایی فردی ساخته شود.



شکل ۴ـ۱۴. انحصار چند قطبی کاملا هماهنگ

تعادل در نقطهٔ تقاطع E منحنیهای دریافتی نهایی گروه و هزینهٔ نهایی گروه به دست می آید. قیمت در ۱۲ فرانك و مقدار کل تولید در ۱۴ واحد تعیین و تثبیت می شود. تولیدات سه‌بنگاه چنین خواهد شد: ۱۰ واحد برای بنگاه A، ۴ واحد برای بنگاه B و هیچ واحد برای بنگاه C. بدین قرار، میان بنگاهها جریان جبرانی به وجود می آید. بنگاههای دارای هزینهٔ ضعیفتر ادامهٔ حیات بنگاه دارای هزینهٔ زیاد را تأمین می کنند.

سرانجام، این حالتِ حد انحصار چند قطبی به اوضاعی همانند با اوضاع انحصار فروش می‌رسد.

بدین گونه، استفاده از محاسبه در نهایت امکان می‌دهد تا درحالت انحصار چند قطبی مشروحه، مقادیری که سود بیشینه و نیز قیمت را تأمین می کنند، معین شود. اما چنین تحلیل مبتنی بر فرضیه‌های دقیق (پیش‌بینیهای واکنشهای رقیبان، که برای ساخت منحنی تقاضای شکسته لازم است)، حالت هماهنگی کامل (کارتل) است. در واقعیت، حالتهای متعدد دیگری وجود دارند که از

مکانیسمهای دقیق نظریهٔ کلاسیك و کلاسیك جدید تبعیت نمی کنند[۲۶]. در این صورت، بازارهای انحصار چند قطبی دیگر زیر فرمان مکانیسمها قرار ندارند، بلکه از استراتژی بنگاهها تبعیت می کنند. در نتیجه، اوضاع بسیار گوناگون به‌دست می آیند که تعیین قیمت منحصر به فرد، پایدار و قطعی را ناممکن می سازند. قیمت از فشارهای روانی و مالی ناشی می شود که فرد مسلط وارد می سازد و با این وصف، باید پیرامون خود را نیز درنظر بگیرد. برای تحلیل انحصار چند قطبی، که شکل عمومی بازارهای کنونی شده، لازم است از انواع تحلیل جدید یاری جست که نسبت به ابزارهای تحلیل سنتی کمتر علت گرا و پیرو جبر علمی اند و رفتارهای واقعی بنگاهها را مورد توجه قرار می دهند.

کتابشناسی

W.-J. BAUMOL, *Théorie économique et analyse opérationnelle*, Paris, Dunod, 1963.

M. GLAIS, *Microéconomie*, Paris, Economica, 1977.

H. GUITTON, *Economie politique*, t. I, Paris, Dalloz, 1978.

R. HEILBRONER, *Comprendre la microéconomie*, Paris Economica, 1978.

H. KRIER et J. LE BOURVA, *Economie politique*, t. I, coll.« U», Paris, Armand Colin, 1968.

J. LECAILLON, *Micro-économie*, Paris, éd. Cujas, 1973.

Cet ouvrage apporte une analyse générale de la micro-économie.

J. MARCHAL, *Le mécanisme des prix*, Paris, éd. Génin, 1966.

On peut se reporter aussi aux ouvrages suivants :

R.-C. LIPSEY et P.-O. STEINER, *Analyse économique (Economics)*, trad. J. D. LAFAY, éd. Cujas, 1975.

P.-A. SAMUELSON, *L'économique*, t. II, coll. « U », Paris, Armand Colin, 1968.

Pour un résumé de l'analyse des théories néo-marginalistes de l'entreprise :

D. FLOUZAT, *Analyse économique*, 1re année, Paris, éd. Masson, 1975.

۲۶. نقش این مکانیسمها در الگوی بازار رقابت خالص و کامل، در بخش دوم، قسمت یك، بند ب، تصریح خواهد شد.

فصل پنجم
تصمیم تولید در نظریهٔ نوظهور بنگاه

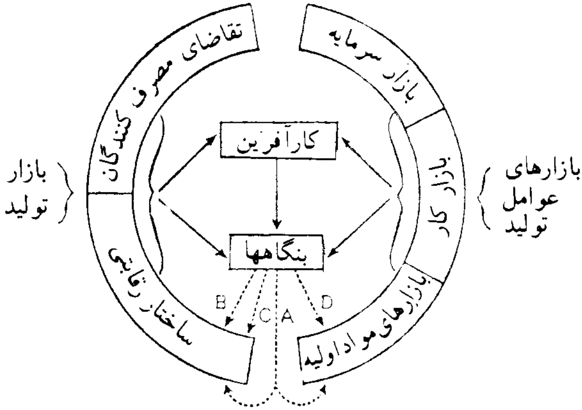
تحلیل جدید به تعیین قیمت تعادل بنا بر دید سنتی کمتر نظر دارد تا نسبت به توضیح کارکرد بنگاههای بزرگ و رشد آنها.

از این قرار، تحلیل نوگرا با تعریف مجدد جبرهایی که در زمینهٔ اقتصادی و اجتماعی معاصر بر بنگاه اعمال می شوند (قسمت اول)، اقدام به نگرشی تازه به رقابت میان بنگاهها (قسمت دوم)، با استفاده از روشهای جدید علمی برای تصریح بهینهٔ تصدی (قسمت سوم) و سرانجام با تعیین دقیق هدفهای بنگاه جدید (قسمت چهارم)، امکان می‌دهد تا نظریهٔ سنتی بنگاه بسط یابد.

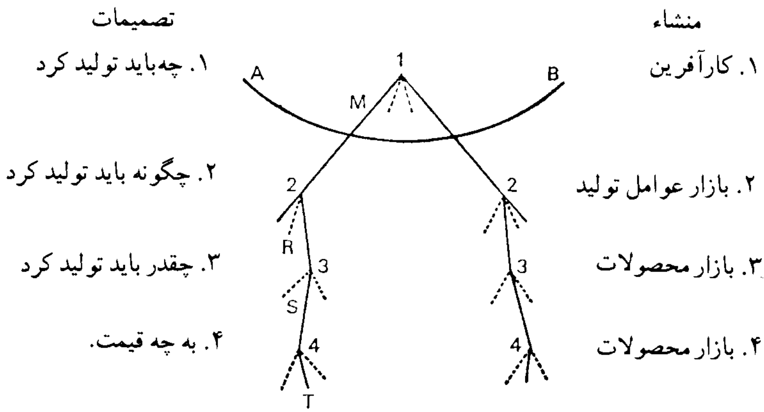
قسمت اول
جبرهای بنگاه

الف) یادآوری مفهوم جبر در تحلیل سنتی

در تحلیل سنتی دو نوع جبر، گزینشهای بنگاه را محدود می سازد: یکی جبر در زمینهٔ شناخت فنی، یعنی جبرهای بیرون از بازار. روابط سنتی بازار و بنگاه در شکلهای ۵ـ۱ و ۵ـ۲ ارائه شده‌اند. شکل ۵ـ۱ نشان می‌دهد که بازار ضمن تعیین میزان قیمتهای محصولات و عوامل تولید، چگونه فشار بر بنگاه وارد می کند. شکل ۵ـ۲ تصویری از فراگرد تهیهٔ تصمیمات به‌دست می‌دهد. تصمیماتی که باید گرفته شوند در سمت چپ ثبت شده‌اند، حال آنکه مراکز تصمیم‌گیری در



شکل ۵ـ۱. خطوط ممتد، عمل نیروهای بازار را بر بنگاه و کارآفرین تصویر می کنند. خطوط نقطه چین دلالت بر حدود فعالیت بنگاه دارد. خط A مربوط به تصمیم شایسته در مورد نوآوریهاست. خطوط B، C و D کوششهای بی ثمر دربارهٔ نوآوری را به نمایش می گذارند.



شکل ۵ـ۲. خطوط نقطه چین، احتمالاتی را نشان می دهند که جبرهای بازار مجاز نمی دارند.

سمت راست به چشم می خورند. صاحب بنگاه در اقدام به گزینش شاخه‌ای که می خواهد خود را درآن وارد سازد (تصمیم ۱: مدیریت M) آزاد است، اما تصمیمات بعدی ۲، ۳و۴ را بازار (مدیریتهای R، S وT) بر او تحمیل کرده است. با این وصف، بنگاه برای تحقق نوآوری، مثلا پیشنهاد محصول تازه یا تعیین روش جدید تولید، آزادی دارد. نوآوری همیشه توفیق نمی یابد (نگاه کنید به خط A، نوآوری موفق می شود، در صورتی که خطوط BCD در شکل ۵ـ۱ کوششهای بی ثمر نوآوری را عرضه می دارد)[۱]. هرگاه نوآوری موفق شود، کارآفرین در وضعیت انحصار فروش موقتی قرار می گیرد وبدین ترتیب می تواند فوراً نظارت و اختیار شدیدی را بر بازار به‌دست آورد.

ب) بازبینی از سوی تحلیل نوظهور در جبرها

چون واقعیت اقتصادی بسیار پیچیده‌تر از تصویری است که نظریهٔ نهاییون عرضه می دارد، تحلیل نوظهور می کوشد ازدید شناخت فنی، نگرش تازه‌ای در جبرها انجام دهد و جبرهای جدیدی را مطرح سازد و روابط واقعی میان بنگاه و بازار را تعریف کند.

اول ـ نگرش تازه به جبرها ازدید شناخت فنی. در کوتاه مدت، در فراگرد معین تولید، این مکمل بودن است که بر روابط کار و سرمایه تسلط دارد و نه جانشینی: هر نوع تجهیزات دقیقاً به مقادیر معینی کاروسرمایه نیازدارد. سرمایه وکار براساس مفهوم هزینه‌ها ودرآمدها، نه فقط به عمل جانشینی در نهایت، بلکه به اصل مکمل بودن فنی نیز وابسته است.

میدان جانشینیهای فنی ممکن در صورتی نسبتاً وسیع است که درمقیاس جهانی مورد بحث قرار گیرد وازسطوح مختلف توسعه یا فرآوری کار صرف نظر

۱. شکلهای ۵ـ۱، ۵ـ۲ و ۵ـ۴ از کتاب بالدینگ اقتباس شده‌اند.
K. E. Boulding, *La programmation linéaire et la théorie de l'entreprise*, Paris, Dunod, 1964, p. 210 et 212, chap 7.
آزمونی دربارهٔ یك نظریهٔ تصدی بنگاه که س. کولان انجام داده است.

شود. دردرون هر ملت و بازای هر سطح معین فرآوری کار، این میدان بسیار تنگتر است. درحقیقت، حالت رقابت میان بنگاهها، استفاده از شیوه‌های فنی کمتر سرمایه‌بر را محدود می سازد. در جریان عمل، کارآفرین دو اقدام را که تحلیل سنتی مطرح کرده است، نباید پیاپی به اجرا بگذارد:

ــ چه شیوهٔ فنی را باید اختیار کرد؟
ــ سپس، چه حجم تولید را باید برگزید.

گزینش مقادیر تولید لزوماً بر انتخاب شیوهٔ فنی اولویت دارد.

دوم ـ *جبرهایی به غیر از جبر بازار*. جبرهای وارده بر بنگاهها فقط از بازارهای مختلف ناشی نمی شوند، بلکه منشاءِ محیط اجتماعی، یعنی چارچوب نهادی اقتصادی نیز دارند (شکل ۵ـ۳). بی گمان، بنگاه می کوشد تا با دست *گروههای فشار*[۲]، به شیوهٔ روابط عمومی، این محیط را زیر نفوذ بگیرد، با وجود این زیر تأثیر جبرهایی ازمنابع گوناگون باقی می ماند. بجاست که به منزلهٔ نمونه برخی از جبرها را در زیر نقل کنیم:

ــ قدرت اتحادیه‌ها، یعنی قدرتی که در پیمانهای جمعی به صورت نهادی درآمده است؛

ــ قدرت دولت که از طریق قانونگذاری اجتماعی، مالیات بندی، سیاست احتمالی قیمتها، اعتبار (مثلا نظارت بر اعتباردردورهٔ تثبیت پولی وجز اینها) به اجرا در می آید. دولت افزون بر این، جبرهای مستقیم که وضع و تحمیل می کند، می تواند با ارشاد استراتژی بنگاه ازطریق سیاست برنامه‌ریزی خود

2. lobbies

به طور غیرمستقیم تأثیر بگذارد[۳].

سوم ـ *روابط میان بنگاه و بازار.* در تصویر جدید، بنگاه از یك سو برای استقلال خود در قبال بازار می کوشد و از دیگرسو تحت تأثیر شك و تردید زیاد ناشی از ساختار انحصار چند قطبی بازارهای کنونی است.

ــ استقلال در قبال بازار: بنگاه در صدد است با اقدام به حمایت در برابر رقابت خارجی، توسط تعرفه‌های گمرکی و تشکیل اتحادیه‌ها با دیگر تولیدکنندگان وارد در همان بازار، نقشهٔ بازار را به هم بزند. بنگاه در برابر نیروهای بازار به تمامی مستقل نشده است و دیگر این نیروها آن را کاملا تحت نظارت و اختیار ندارند. در شکل ۵ـ۱ همهٔ سهمهای بازار به سوی بنگاه نشانه می روند، حال آنکه در شکل ۵ـ۳، خطوط خط چین نشان می دهند که بنگاه، به نوبهٔ خود، می کوشد نیروهای بازار را زیر نفوذ بگیرد.

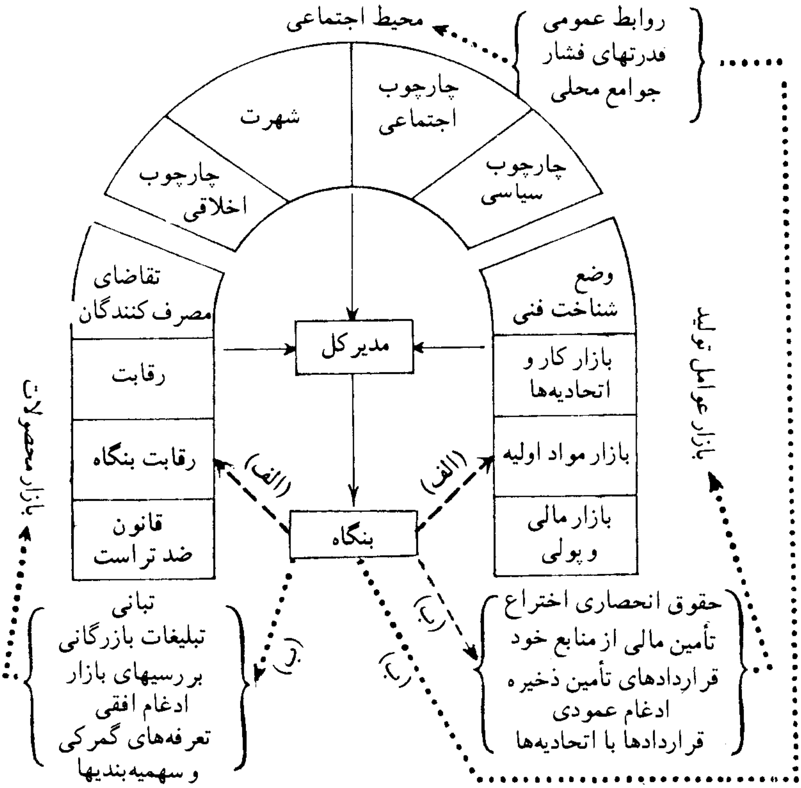
ــ شك و تردید دربارهٔ بازارهای کنونی: در تصویر سنتی، آینده کاملا شناخته شده است و کلیهٔ متغیرها مقادیر معلوم و روابطی که آنها را به هم می پیوندند نیز معلوم اند. در این شرایط، با یك تابع تقاضای معین[۴]، قیمتهای منحصر به‌فرد و معلوم می توان به‌دست آورد. این تحلیل بر بازارهای رقابت کامل و انحصار فروش و رقابت انحصاری اعمال می شود.

تحلیل بازار نوظهور انحصار چند قطبی[۵]، ما را به درون دنیای شك و تردید می کشاند: هنگامی که یکی از بنگاههای بزرگ که در بازاری از نوع انحصار چند

۳. چون برنامهٔ فرانسه غیرمتمرکز است، تصمیمات مربوط به بنگاه را مدیران اتخاذ می کنند. با این همه، دولت می تواند یا با پیش بینیهای خود که ساخت بررسی وسیع بازار را امکان پذیر می کند و یا از راه هدفهای خود (میزان رشد تولید و سرمایه‌گذاریها برحسب شاخه) اعمال نفوذ نماید. ر. ك. *اقتصاد معاصر*، جلد سوم.

۴. ر. ك صفحهٔ ۱۶۵ که تابع تقاضا در آن، درجدول تقاضا یا صورت خلاصهٔ تقاضا به منزلهٔ مقدار معلوم نمایان می شود.

۵. یادآوری این نکته ضرورت دارد که بازار انحصار چند قطبی، بازاری است که در آن فقط شمار محدودی فروشنده عمل می کنند.



شکل ۵ـ۳.

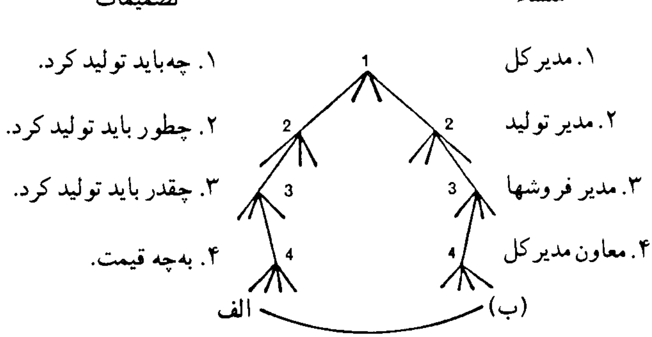
الف) خط چینها نشان می دهند که بازار نوعی نظارت اعمال می کند. اما بنگاه تاحدودی آزادی عمل دارد.

ب) خطوط نقطه‌چین نشان می دهند که چه فعالیتهایی وجود دارد که بنگاه به‌دنبال تصمیمات داخلی درآنها وارد می شود. هدف این فعالیتها کاهش شك و تردیدی است که بنگاه در معرض آن قرار دارد.

قطبیِ (مثلا، فولاد در ایالات متحده) شرکت دارد، تصمیمی می گیرد، این تصمیم لزوماً واکنشهایی را از سوی دیگر بنگاههای حاضر در همان بازار برمی انگیزد؛ اما این واکنشها بدشواری قابل پیش بینی اند. همچنین، بنگاهِ بزرگِ انحصارگرِ چند قطبی به اعمالی کشیده می شود که درصددند بیشترین شك و تردید را به سطح کمینه برسانند (شکل ۵ـ۳). کسب اطلاع دربارهٔ رفتارهای رقیبان، تحول تقاضا در بازار و جز اینها، که در تحلیل سنتی قابل چشمپوشی است، در تحلیل بازارهای انحصار چند قطبی به صورت عنصری اساسی درمی آید.

بنگاه در تصویر جدید، نسبت به تحلیل سنتی در گزینشهای خود، آزادی بسیار زیادتری دراختیار دارد. این آزادی بسیار زیاد در گزینشها، همراه با خطراتی بالاتر به موضوعات سازمان و کسب اطلاعات اهمیت بیشتری می دهد.

شکل ۵ـ۴ نتایج این روابط تازه میان بازار و بنگاه را دربارهٔ فراگرد تهیهٔ تصمیمات نشان می دهد: ماهیت تصمیمات همان است که در تصویر سنتی بوده، اما منشاءِ این تصمیمات متفاوت است. تصمیمات دیگر نه فقط از نیروهای خارجی بلکه از اعضای مدیریت ناشی می شوند. شناخت بازارها برای استنتاج تصمیمات اجباری بنگاه از آن، دیگر کفایت نمی کند. برای شناخت این تصمیمات باید ساختار درونی بنگاه نیز تحلیل شود.



شکل ۵ـ۴.

تحلیل سنتی چنین می انگاشت که بنگاه با گزینش بهترین شیوهٔ فنی مادی و انسانی معروف به طور انفعالی خود را با قوانین بازار تطبیق می‌دهد.

برعکس، نویسندگان متجدد روی نقش فعال بنگاه تأکید می گذارند. فهرست رفتارهای فعال بنگاه بدین شرح پیوسته افزایش می‌یابد: نوآوری، تفاوت‌گذاری در محصولات، فشار بر مشتریان و جز اینها. فرانسوا پرو ثابت کرده است که این رفتارهای فعال میان بنگاهها نابرابری پدید می آورند[6]. برخی از آنان از مجموعهٔ بنگاهها ناشی می شوند، زیرا ابعادی دارند که بدانها امکان می‌دهد تا رفتارهای بسیار فعال داشته باشند. اینها بنگاههای *مسلط‌اند*.

بنگاههای مسلط را نکات زیر مشخص می کند:

ـ بنگاه آگاهانه یا ناآگاهانه پیرامون اقتصادی را اصلاح می کند و در وضع فنی و اتحادیه‌ها و مقامات عمومی اثر می گذارد.

ـ بنگاه، به‌سبب اهمیت نسبی میزان معاملات، برتریِ اطلاعاتِ در اختیار و اندوخته‌های مالی، بر رقیبان بیشتر تأثیرگذار است تا تأثیرپذیر.

درپایان این قسمت که به جبرهای وارده بر بنگاه اختصاص یافته است، به‌نظر می آید که بازار همچنان نقشی ایفا می کند، در تصمیمات، مرحلهٔ پایانی را تشکیل می‌دهد و حدود را معین می‌دارد. با این همه، تصمیماتی هستند که بازار روی آنها نفوذ مستقیم ندارد. «این سیاست بنگاه و عادات جهان کسب و کار است که شمار گزینشهای پیشنهادی به مدیریت را محدود می سازد»[7].

قسمت دوم
سیاست رقابت

دو نوع سیاست رقابت می توان تشخیص داد: یکی آنکه هدفش افزایش مقدار

6. F. Perroux, *L,économie du vingtième siècle,* Paris, P.U.F, 1964.
7. K.E.Boulding, *op. cit.,* p. 217.

کل فروش است ودیگر آنکه کاهش هزینهٔ تولیدرا درمد نظر دارد. درواقعیت، این دو نوع سیاست، بی گمان، در «رقابت همه جانبه»[8] غالباً با یکدیگر همراه نیستند، اما روشن تر برای تحلیل این است که پیش از تحلیل رقابت همه جانبه، *رقابت در تقاضا*[9] از *رقابت در هزینه‌ها*[10] تفکیك شود.

بند ۱. رقابت در هزینه‌ها

هدف رقابت در هزینه‌ها تنزل منحنیهای هزینه است، همان طور که اینان بر پایهٔ تحلیل واقعیتر از تحلیل نهاییون پدید می آیند. دو نوع نگرش هزینه‌ها با الهام از تجربهٔ علمی حسابداربدین شرح بررسی می شود: در نگرش نخست، هزینه‌های مورد تحلیل *به‌اعتبار گذشته* معین شده اند. نگرش دوم نشان می دهد که بنگاه، که درصدد است بیش از پیش تصمیمات خود را روشن سازد، می کوشد هزینه‌های خود را *به‌اعتبار آینده* براساس تصدی مبتنی بر پیش بینی تعیین کند[11].

الف) هزینه‌ها «به‌اعتبار گذشته»

دربارهٔ هزینه‌های *به اعتبار گذشته* سه تحلیل تحت عناوین: نمودار نقطهٔ تعادل، هزینهٔ کامل[12] و هزینه‌یابی مستقیم[13] خاطرنشان شده است.

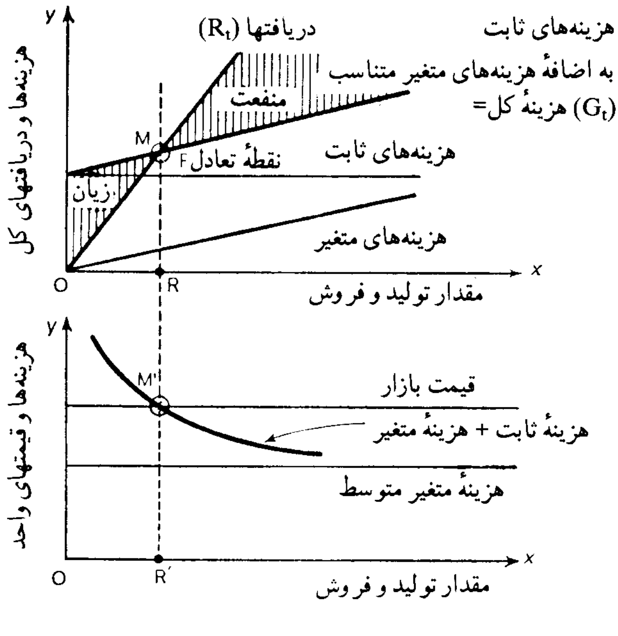
اول ـ آزمون نمودار نقطهٔ تعادل در مورد تولید منحصر به فرد. تحلیل آغاز سودآوری به وسیلهٔ نمودار نقطهٔ تعادل مبتنی است بر نمایش سطح فعالیت بنگاه روی محور طولها و هزینه‌های کل و دریافتهای کل روی محور عرضها (ن. ك. شکل ۵ـ۱). به طور کلی، در این تحلیل، قیمت به منزلهٔ داده تلقی می شود. هزینه‌های کل ودریافتهای کل (فروش کل) با ترقی سطح فعالیت زیادمی شوند.

8. A. Cotta, *Les choix de la grande entreprise,* Paris, Dunod, 1970.
9. selling competition
10. cost competition
۱۱. ن. ك صفحهٔ ۱۳، معنای اصطلاحات به اعتبار گذشته وبه اعتبار آینده.
12. full cost
13. direct costing

دریافتها سریعتر ازهزینه‌ها افزایش می‌یابند. درنتیجه، این دومنحنی (R_t, C_t) به صورت دو خط مستقیم در نقطهٔ M (نقطهٔ تعادل) با یکدیگر تلاقی می‌کنند. در اینجا، دریافتهای کل با هزینه‌های کل مساوی‌اند.

چون از نقطهٔ M عمودی بر محور (O_x)، نمایشگر مقادیر تولید، فرود آید، OR سطح فعالیت کمینه معین می‌شود. از این پس، بنگاه سودآور (آغاز سودآوری) می‌گردد. نمودار در سمت راست M حوزهٔ سود و در سمت چپ حوزهٔ زیان را نشان می‌دهد.

توجیه نقطهٔ تعادل بر شمار معینی فرضیهٔ ساده‌ساز قرار دارد که به‌طور مشهود آن را از توجیه نهاییون متمایز می‌کند. تحلیل، دست کم به طور ضمنی، در بلندمدت جای می‌گیرد. درنتیجه، همهٔ عوامل تولید می‌توانند همزمان افزایش



شکلهای ۵ـ۵ و ۵ـ۶

یابند. فزونی تولید به کمیابی و نیز به سوءِ کاربرد عوامل بر نمی خورد. هزینه‌های متغیر متناسب با مقدار تولید بالا می روند. چون، در نمودار هزینه‌های متغیر که به سطح هزینه‌های متناسب تقلیل یافته‌اند، برحسب واحد، به جای منحنی به شکل U در تحلیل نهاییون، با خطی موازی با محور طولها (شکل ۵ـ۶) ارائه شده‌اند[۱۴]، هزینهٔ نهایی ثابت با هزینهٔ متغیر متوسط یکی و مشتبه شده است. درنتیجه، منحنی هزینهٔ کل متوسط (هزینهٔ متوسط به علاوهٔ هزینهٔ متغیر) به صورت شاخهٔ نزولی هذلولی درمی آید.

نمودار نقطهٔ تعادل می تواند یکی ازوسایلی را تشکیل بدهد که ارزش گذاری و بهبود تصدی یك بنگاه را امکان‌پذیر گرداند و از جملهٔ کاربردها موارد زیر را معین کند:

ــ حجم فروشهایی که برای کسب سود به میزان معلوم باید تحقق پذیرد؛
ــ میزان سودی که از مقدار فروش معین به دست می آید؛
ــ حجم فروشهایی که باید برای حفظ سود معین به هنگام تغییر هزینه‌ها و قیمتها و جزاینها تحقق یابد.

با این همه، نمودارِ نقطهٔ تعادل این عیب را دارد که غالباً بر موردی که بنگاه محصولات متعدد می سازد، بدشواری قابل اعمال است و دراین صورت تنها می تواند نظر کلی بنگاه را نمایش بدهد، زیرا دریافتها بر هم افزوده می شود و همهٔ محصولات یکجا گرد می آیند و برای هزینه‌ها عمل یکسان صورت می گیرد.

دوم ـ روش *«هزینه‌یابی مستقیم»*. این روش طی سالهای دههٔ ۱۹۵۰ـ۱۹۶۰ پدیدار شده است و دشواری ناشی از هزینه‌های مشترك محصولات مختلف را رفع می کند. در هزینهٔ یك محصول تنها هزینه‌های متغیر قابل انتساب به آن وارد نشده‌اند. هزینه‌های ثابت به منزلهٔ «مخارج دوره» تلقی گردیده‌اند، یعنی مخارجی که به طورکلی به مرحلهٔ اجرا نسبت می دهند، بی آنکه درصدد باشند به طرزی

۱۴. ن. ك صفحهٔ ۱۸۱

دقیق به محصول خاصی تخصیص بدهند[۱۵]. این هزینه‌ها مستقیماً به‌حساب سود و زیان می‌روند، اما در قیمت تمام شدهٔ محصول وارد نمی‌شوند. در این صورت، برای هر محصول (مثلا محصول A)، حاشیهٔ ناخالصی که تفاوت میان ارقام زیر است، بآسانی تعیین می‌شود:

دریافتی کل A منهای هزینه‌های متغیر A مساوی است با حاشیهٔ ناخالص A

هزینه‌*یابی* مستقیم را می‌توان به منزلهٔ تعمیم نقطهٔ تعادل به موردی تلقی کرد که بنگاه چند محصول می‌سازد. هزینه‌*یابی* مستقیم برای گزینشهای بهره‌برداری جاری سودمند به‌نظر می‌رسد. دربارهٔ این گزینشها امکان دارد هزینه‌های ثابت نادیده انگاشته شوند.

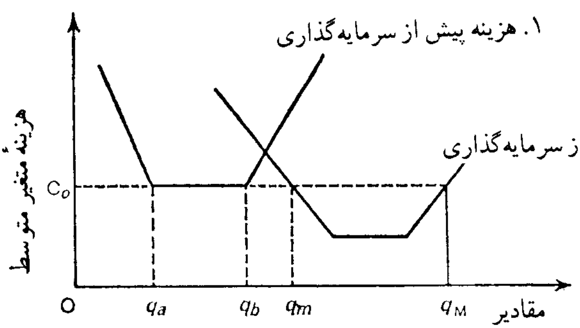
سوم ـ *«هزینهٔ کامل» یا قیمت تمام شدهٔ کامل*. هدف هزینهٔ *کامل* تعیین هزینهٔ کل محصولاتی است که بنگاه می‌سازد، یعنی هزینهٔ متغیر هر محصول و نیز سهم مخارج ثابت که بنگاه طی دورهٔ مورد نظر انجام می‌دهد. این روش به توزیع کلیهٔ مخارج ثابت میان هریك از محصولات توجه دارد و بدین ترتیب از هزینه‌*یابی* مستقیم که به این تقسیم‌بندی اقدام نمی‌کند. تفاوت آشکار پیدا می‌نماید. کارآفرین، قیمت عرضهٔ محصول خود را با افزودن حاشیهٔ سود به هزینهٔ کل، به‌گونه‌ای که تعریف شد، معین می‌کند.

سهم تحلیلهای مختلف هزینه‌ها. نقطهٔ تعادل فروش کمینه‌ای را معین می‌کند که برای نیل به سودآوری باید تحقق پذیرد. هزینه‌*یابی* مستقیم نقطهٔ تعادل را به مورد محصولات متعدد تعمیم می‌دهد. هزینهٔ *کامل* تعیین قیمت فروش را آسان می‌کند. این روشهایِ واقعیِ نگرش هزینه‌ها به سبب پذیرش فرضیهٔ ظرفیت تولید مورد استفادهٔ بنگاه که با فرضیهٔ نهاییون فرق دارد، نسبت به تحلیل نهاییون تفاوت پیدا می‌کند: بنابر تحلیل نهاییون، بنگاه چنان ترکیب تولیدی کاملی را به اجرا می‌گذارد که ظرفیت تولید تماماً مورد استفاده قرار گیرد. از نظر تحلیلهای واقعی، مشاهده‌ها ثابت می‌کنند که استفادهٔ ناکامل از ظرفیت بنگاهها وجود دارد.

15. P. Lasségue, *Gestion del'entreprise et comptabilité,* Dallos, 1975.

بنابراین، دربارهٔ هزینه‌های متغیر و هزینه‌های ثابت می‌توان عمل ساده‌سازی را به شرح زیر انجام داد:

ـــ *هزینه‌های متغیر*: اینان به هزینه‌های متغیر متوسط متناسب تقلیل یافته‌اند. دراین صورت، هزینهٔ نهایی با هزینهٔ متغیر متوسط مشتبه می‌شود (شکل ۵ـ۷). شکل ذوزنقه‌ای منحنی هزینهٔ متغیر متوسط فاصلهٔ با ثباتی (qa, qb) را نشان می‌دهد که تولید کل طی آن بدون تغییر هزینه‌های متوسط و نهایی، می‌تواند تغییر بپذیرد. در فاصلهٔ با ثبات qa - qb، منحنی هزینهٔ متغیر متوسط و بنابراین هزینهٔ نهایی موازی با محور مقادیر است (فرض شده است که کارآفرین با هزینهٔ ثابت کار می‌کند). در فاصلهٔ qa - qb، هزینهٔ متوسط و هزینهٔ نهایی با یکدیگر مشتبه می‌شوند؛ بنگاه در این ناحیهٔ تولید فقط هزینهٔ متوسط را درنظر می‌گیرد. این فاصله در نتیجهٔ استفادهٔ ناکامل از ظرفیت تولید پدید می‌آید و باید به قدر کفایت تنگ باشد تا ساختارهای تولید تغییر نیابد: ادامهٔ تولید فراسوی qb، به‌علت تجاوز از منطقهٔ اشباع ظرفیت تولید، دیگر ایجاب نمی‌کند که مقدار عوامل بهینه نباشد، فرآوری کاهش یابد و هزینهٔ واحد محصول بالا رود. بازای مقدار Oq_m لازم است ترکیب جدید تولیدی پذیرفته شود که هزینه‌های ثابت بیشتری انجام دهد: در این صورت، ازدایرهٔ فرضیهٔ کوتاه‌مدت خارج خواهیم شد (ن. ك شکل ۵ـ۷ و منحنی ۲).



شکل ۵ـ۷. منحنیهای هزینهٔ متوسط ذوزنقه‌ای

ــ *هزینه‌های ثابت*: تأثیر اختلال انگیز کاهش هزینه‌های ثابت در واحد محصول، تا زمانی که در حدود مرحلهٔ بینابین ثبات ساختاری بحث می‌شود، می‌تواند با افزایش مقدار تولید نادیده انگاشته شود. از این قرار است در *هزینه‌یابی* مستقیم که مخارج ثابت را کنار می‌گذارد ودر *هزینهٔ کامل* (شق دوم) که یك حاشیهٔ سود و یك حاشیهٔ پوشش هزینه‌های ثابت بر هزینهٔ متغیر متوسط می‌افزاید. هزینهٔ اخیر می‌تواند به منزلهٔ ثابت تلقی شود.

این ساده‌سازی تحلیل هزینه‌ها امکان می‌دهد تا محاسبهٔ هزینهٔ نهایی حذف شود، محاسبه‌ای که نفع آن تنها در حدودی است که کوشش برای تعیین مقدار بهینه ودستیابی به سود بیشینه به‌عمل آید. و اما رؤسای بنگاه فقط درصددند بر مقدار *کمینه‌ای* آگاهی یابند که باید در جریان بگذارند تا میان دریافتهای کل و مخارج کل حاشیهٔ معینی برقرار شود.

ب) هزینه‌ها «به‌اعتبار آینده»

سه‌شیوهٔ تصدی پیش‌بینی: روش معیارها، نظارت بودجه‌ای[16] و برنامه‌ریزی در زیر خاطر نشان می‌شود.

اول ــ روش معیارها. هزینهٔ معیار هزینهٔ پیش‌بینی است که بر پایهٔ بررسی فنی مهندسان تهیه شده و به اینان امکان داده است تا زمان کار، مواد اولیه و مخارج گوناگون ضروری برای ساخت معین را در سازمان کار معلوم ارزیابی کنند. پیش‌بینی هزینه می‌تواند برای سطح فعالیت عادی صورت گیرد و نیزمی‌تواند سطح فعالیت بالاتر یا پایین‌تر از عادی را بازای شقوق مختلف هزینه مورد نظر قرار دهد.

مقایسهٔ هزینه‌های واقعی که مشاهده‌ها نشان داده‌اند (*به‌اعتبار گذشته*) با هزینه‌های معیار که از قبل پیش‌بینی شده‌اند (*به‌اعتبار آینده*)، غالباً اختلافهایی را مکشوف می‌دارد. تحلیل این اختلافها نشان می‌دهد که اینان به موارد مورد

۱۶. اصطلاح نظارت بودجه‌ای، ترجمهٔ اصطلاح انگلیسی *budgetary control* است.

استفاده، یا به نیروی کار و یا به دیگر عناصر هزینه مربوط اند.

روش معیارها امکان می دهد تا اصل تصدی استثنایی به کار رود. مدیریت فقط هنگامی دخالت می کند که اختلاف مهمی بروز کند. این روش همچنین امکان می دهد که مسئولیتها در بروز اختلافها مشخص شود.

دوم ـ *نظارت بودجه‌ای*. هدف نظارت بودجه‌ای پیش بینی منظم و رقمی همهٔ مواردی است که بتوان در فعالیت بنگاه و نتایج آن برای یك دورهٔ میان مدت (یك سال) پیش بینی کرد. این پیش بینیها به گونه‌ای صورت گرفته‌اند که با برش و تقسیم مسئولیتها مطابقت می کنند. بدین سان، عامل مسئول یك قسمت معین از بنگاه منشاءِ پیش بینی دربارهٔ آیندهٔ این قسمت است.

نظارت بودجه‌ای امکان می دهد تا ارقام پیش بینی با ارقام واقعی مقایسه شوند و اختلاف و نیز مسئولیتها نسبت به منشاءِ این اختلافها روشن گردد. این امر متضمن عدم مرکزیت در مسئولیتهاست.

نظارت بودجه‌ای شیوهٔ پیش بینی وسیعتر از شیوهٔ پیش بینی هزینه‌های معیار است. مورد اخیر فقط به هزینه‌های ساخت راجع می شود، حال آنکه نظارت بودجه‌ای فروشها، تولید، ذخایر انبار، سرمایه‌گذاری و جز اینها را پیش بینی می کند. بنگاه می تواند همزمان و با هم هردو شیوه را مورد استفاده قرار دهد و در این صورت هزینه‌های معیار در بودجهٔ پیش بینی ادغام می شود.

سوم ـ *برنامه‌ریزی*. برنامه‌ریزی با تصدی پیش بینی در این مورد تفاوت پیدا می کند که اولی ناظر به آینده است. پیش بینی بودجه‌ای همانا پیش بینی مواردی است که باید به خودی خود در بنگاه بدون دخالت مدیریت انجام یابد، حال آنکه برنامه‌ریزی درصدد است قواعدی را که باید برای دستیابی به کارکرد بهتر دنبال شود، وضع کند. بنابراین، آشکارا خصلت دستوری دارد.

بند ۲. رقابت در تقاضا

نوسانات قیمتها آشکارترین سلاح این نوع رقابت است، اما در بنگاههای بزرگ نوگرای امروزین، رقابت به اصطلاح «جز قیمتها» بر رقابت به وسیلهٔ

قیمتها افزوده می شود.

الف) رقابت به وسیلهٔ قیمتها: قیمتهای اداره شده

در تحلیل سنتی، نقش قیمتها اساساً عبارت است از اینکه امکان می دهد تا تولید بر نیازهای توأم با پرداخت در سطح بنگاه و یا در مقیاس کلی تطبیق یابد. اما در اقتصاد بازار کنونی، قیمت، افزون بر این نقشِ تنظیم کننده، نقش تعیین کننده ای نیز در استراتژی بنگاههای از نوع انحصار چند قطبی دارد. درواقع، این بنگاهها امکان دارند قیمت خودشان را «اداره کنند». برای یك بنگاه، اداره کردن قیمت اِعمال سیاستی است مبتنی بر تطبیق انعطاف پذیری این قیمت با هدفهایی که بنگاه برای خود در بلند مدت معین کرده است. بنگاه، برای اداره کردن قیمتهای خود، لازم است نسبت به بازار و تقاضا تا اندازه ای استقلال داشته باشد. درنتیجه، بنگاههای از نوع انحصار چند قطبی قلمرو اساسی قیمتهای اداره شده را تشکیل می دهند.

محاسبهٔ قیمتهای اداره شده بر اصل هزینهٔ *کامل* قرار دارد: قیمت با افزودن یك حاشیهٔ سود بر هزینه محاسبه می شود. درست است که قدرت بنگاه برای تعیین این حاشیه نامحدود پنداشته می شود، اما به‌طور کلی، امکانات جانشینی میان محصولات به‌قدری متعدد است که تصمیم کارآفرین به حدود باریکی برمی خورد. قیمتِ بنگاهِ انحصارگرِ چند قطبی باید ازضرورت مضاعفی پیروی کند: زیاده پایین نباشد تا بنگاههای رقیب را به معاملهٔ به‌مثل برنیانگیزد؛ زیاده بالا نباشد تا ظهور بنگاههای جدید را دلسرد و منصرف سازد.

چه عناصری برای تعیین حاشیهٔ سود دخالت می کنند و درنتیجه امکان می دهند تا قیمت اداره شود[۱۷]؟

۱. هدف سیاست قیمت می تواند دستیابی به بازدهٔ از پیش معین

۱۷. دراینجا تنها سیاست قیمت بنگاه ذکر شده ولازم است یادآور شویم که این سیاست می تواند به وسیلهٔ سیاست مقامات عمومی دربارهٔ قیمت محدود شود. (ن. ك جلد سوم، *اقتصاد معاصر*).

سرمایه‌گذاری باشد. برطبق بررسی مؤسسهٔ بروکینگز، اغلب بنگاههای امریکایی ساختار قیمت را برحسب سودآوری خالص ازپیش معین بنا می کنند که میزان آن از ۱۰ تا ۲۰٪ تغییر می کند.

۲. سیاست قیمت می تواند این هدف را مورد توجه قرار دهد که حاشیهٔ سود را تثبیت کند: این کار ایجاب می کند که بنگاه درصدد برنیاید از فشارهای وارده بر تقاضا در دورهٔ انبساط اقتصادی استفاده کند.

۳. سیاست قیمت می تواند امکان دهد تا بخشی از بازار (کمینه یا بیشینه) مورد نظارت قرار گیرد.

۴. سیاست قیمت می تواند امکان دهد تا بر ضد رقابت مبارزه شود: منظور، سیاست نبرد بنگاه است که می خواهد برای خود نظارت و اختیار بر بازار را تأمین کند.

ب) *رقابتِ «جز در قیمت»*

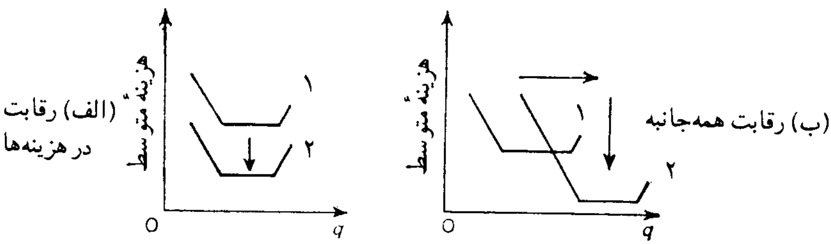
قیمت، یگانه سلاح رقابت نیست که بنگاههای بزرگ به کار می برند. سلاحهای دیگری از قبیل تبلیغات بازرگانی، تفاوت گذاری در محصولات و محل استقرار کاروکسب نیز وجود دارند. می توان پذیرفت که فعالیتهای به اصطلاح *بازاریابی*، همه می توانند در یکی از این عناوین ترتیب یابند[۱۸]. هنگامی که رقابتِ جز در قیمت بر رقابتِ به وسیلهٔ قیمت افزوده شود، تدوین و تنظیم انتخابهای اقتصادی در زمینهٔ اعمالی که باید انجام گیرند بسیار دشوار می گردد. «اگر n شمار بنگاههای رقیب و m متغیرهای مورد استفادهٔ آنها باشد، بازار یك بنگاه به وسیلهٔ mn متغیر معین می شود و نه n قیمت»[۱۹].

۱۸. *بازاریابی* به منزلهٔ مجموعهٔ پویای کلیهٔ فعالیتهای بازرگانی تعریف می شود که از شناخت مصرف کنندگان و استفاده کنندگان آغاز می گردد و به هدایت محصولات موجود و محصولات جدید به سوی مشتریان روی می آورد.

19. A. Cotta, *op. cit.*, p. 6.

۳. رقابت همه‌جانبه

هدفِ رقابت در هزینه‌ها کاهش هزینه‌هاست و به صورت نمودار با تغییرمکان منحنی هزینه‌ها، بدون ازدیاد مقادیر تولید، ارائه می شود (بدون صرفه‌جوییهای مقیاس، شکل ۵ـ۸ الف)، حال آنکه رقابت همه‌جانبه متضمن افزایش تقاضاست و سیاست رقابت در هزینه‌ها را مکمل سیاست رقابت در تقاضا می گرداند (شکل ۵ـ۸ ب). افزایش مقادیر تولید در رقابت همه‌جانبه مستلزم سیاست قیمت و اعمال بازاریابی است.



شکل ۵ـ۸. انواع مختلف رقابت

شکل ۵ـ۸ (الف). منحنی هزینه از بالا به‌پایین تغییرمکان می‌دهد، بی آنکه کاهش هزینه مستلزم ازدیاد مقادیر تولید باشد. کاهش هزینه‌ها بدون صرفه‌جوییهای مقیاس به وقوع می‌پیوندد.
شکل ۵ـ۸ (ب). کاهش هزینه مستلزم رشد مقادیر است.

بدین قرار، بنگاهِ بزرگِ انحصارگرِ چند قطبی نه فقط قیمت بلکه عرضهٔ خود را نیز باید اداره کند. بنگاه عرضهٔ خودرا در کوتاه‌مدت بر اثر «رقابت جزدرقیمت» و در بلند مدت به کمك سرمایه‌گذاریهایی اداره می کند که سهم او را در بازار افزایش می دهند.

قسمت سوم

روشهای تعیین بهینهٔ تصدی

این روشها از دشواریهایی برخاسته‌اند که در تطبیق نظریهٔ نهاییون بر تحلیل

بازارهای واقعی بدانها برخورد شده است. نظریهٔ جدید تصمیم امکان داده است تا فرضیه‌هایی که نظریهٔ نهاییون را تهی مایه می ساخت به کنار نهاده و قواعدی پرداخته شود که بگذارند تصمیمات عقلایی در اوضاع واقعی اتخاذ گردد. مسئلهٔ تصمیم، برطبق فرضیه‌های مورد نظر دربارهٔ «دنیایی» که تصمیمات درآن واقع می شوند، به سه حالت تقسیم می یابد:

ــ یقین یا دنیای یقین؛
ــ خطر احتمالی یا دنیای بختی؛
ــ عدم یقین یا دنیای نامعین.

الف) تصمیم در دنیای یقین

در این وضعیت، «تصمیم گیرنده» کلیـهٔ اطلاعـات لازم را دراختیار دارد. رویدادهای خارجی (که تحلیل، اوضاع طبیعت نامیده است) را، که حادث خواهند شد، می شناسد؛ همهٔ استراتژیهای ممکن و نتایـج منافـع آنها را می شناسد. این قلمرو و نظریهٔ تصمیم، در منابع علمی، غالباً «نظریهٔ برنامه‌ها» نام گرفته ویکی ازموارد بسیارفراوان کاربرد آن‌را برنامه‌ریزی خطی تحقق بخشیده است[۲۰].

هدف برنامه‌ریزی خطی این است که مسئله جست‌وجوی بهینهٔ کلی را به مجموعه‌ای ازمسائل بس محدود، تقسیم کند تا بتوانیم اطلاعات لازم برای حل آن را دراختیار گیریم. برنامه‌ریزی خطی امکان می دهد تا با توجه به شمار معینی

۲۰. دراین برنامه‌ریزی، کلیهٔ متغیرها به صورت درجهٔ اول دخالت می کنند. انواع دیگر برنامه‌ریزی غیرخطی نیزوجود دارد. برنامه‌ریزی خطی فقط یك مورد خاص ازپژوهش عملیاتی است. در این مورد، بویژه نگاه کنید به:
A. Kaufmann, *L'homme d'action et la science,* coll. «univers», Paris, Hachette, 1968; l'ouvrage de W.-J. Baumol, *Théorie économique et analyse opérationnelle,* Paris, Dunod, 1963.

از جبرها، بهترین ارزش متغیری که درصددند بیشینه‌سازند، معین شود.

مثال ساده‌ای را فرض می کنیم: بنگاهی درصدد است هدف برگزیدهٔ خود را (سود، میزان کل فروش وجز اینها) بهینه سازد و بدین منظور باید جبرهایی مانند شرایط تولید و بازرگانی کردن (مثلا سطح موجود برای ذخیره سازی، ظرفیت و زمان استفاده از ماشینها) را درنظر بگیرد. ساخت برنامه‌های نمایشگر مسائل واقعی بنگاه به دهها و حتی صدها متغیر نیازدارد. تبدیل در رایانه امکان می دهد تا راه‌حل (های) بهینه به‌دست آید.

برنامه‌ریزی خطی مسائل متعددی را شرح و بسط داده است که از آن میان می توان موارد زیر را نقل کرد:

ــ مسائل تخصیص منابع: برنامه‌ریزی خطی برای تعیین بهترین ترکیب ممکن منابع به منظور دستیابی به نتایج مطلوب مورد استفاده قرار گرفته است؛
ــ مسائل ذخیره سازی؛
ــ مسائل صفوف انتظار: در موارد انتقال مکالمات تلفونی، حل مسئلهٔ از کارافتادگیهای ناگهانی ماشینها، رفت‌وآمد اشخاص، وسایط نقلیه و کارکرد زنجیره‌های نصب ماشین آلات، مطرح می شوند.

اصول اساسی در تحلیل نهایی و برنامه‌ریزی خطی یکسانند. برتری مورد اخیر در این است که با اطلاعات موجود بهتر تطبیق می کند و چنانکه در صفحهٔ ۲۰۷ ذکر شده است، شکل بندی ریاضی جبرها (آیین نامهٔ مقامات عمومی وجز اینها) را به منظور ادغام در فراگرد تعیین بهترین متغیر، امکان‌پذیر می نماید.

ب) تصمیم در دنیای بختی

در وضعیت خطر احتمالی یا دنیای بختی، «تصمیم گیرنده» نمی داند کدام «وضع طبیعت» با چه میزان یقین وقوع می یابد، اما احتمالات مربوط به اوضاع گوناگون وممکن طبیعت را می شناسد. بنابراین، به نتایج استراتژیهای مختلفی که می تواند برسد، می تواند احتمالی نسبت بدهد. بجاست میان رویداد بختی و

رویداد بدون یقین تمایز بسیار روشنی به عمل آید. در ریاضیات پدیدهٔ بختی به پدیده‌ای اطلاق می‌شود که آن پدیده اگر اوضاعی را که می‌تواند پیدا کند به احتمال معلوم باشند (مثل، آمدوشد بیشتر از n اتوموبیل در دقیقه در برخی از ساعات و روزهای هفته و در بزرگراه معین).

در دنیای بختی، ضابطهٔ انتخاب مبتنی بر قاعدهٔ امید ریاضی است[۲۱]. از میان استراتژیهای ممکن آن یك برگزیده می‌شود که با بالاترین امید ریاضی بُرد مطابقت کند. هر وضع طبیعت یك احتمال وقوع دارد و بُرد مربوط به هر وضع طبیعت معلوم است. این دو را در هم ضرب می‌کنیم. امید ریاضی یك استراتژی جمع این حاصل ضربهاست و آن استراتژی را برمی گزینیم که با بیشترین امید ریاضی بخواند.

مثال: سه وضعیت ممکن برای یك استراتژی معلوم فرض می کنیم که به سه بُرد G_1، G_2 و G_3 و به ترتیب با احتمالات p_1، p_2 و p_3 منتهی می شوند. امید ریاضی عبارت است از:

$$(G_1 p_1)+(G_2+p_2)+(G_3 p_3)$$

بدین قرار، امید ریاضی با میانگین وزن‌دار و عددی بُردها مطابقت دارد. احتمالات، میزان اهمیت هر وضع را نشان می‌دهند.

پدیده‌های سازمانی به وسیلهٔ اعمال خارجی یا داخلی غیرقابل پیش‌بینی بیش از پیش تغییر یافته‌اند. این پدیده‌ها بیش از پیش بندرت تکراری هستند. همچنین، در استفاده از ضابطهٔ امید ریاضی باید بسیار محتاط و دقیق بود و فقط به تصمیمات جاری (مسئلهٔ ذخیره سازی) اختصاص داد، زیرا این تصمیمات آیندهٔ بنگاه را به گونه‌ای نابرگشتنی متعهد و درگیر نمی‌سازند.

۲۱. در سال ۱۶۵۴ میلادی، پاسکال و فرمه آن را تدوین کرده‌اند.

پ) *تصمیم در دنیای نامعین*

تصمیم گیرنده، در دنیای نامعین، فهرست «اوضاع طبیعت» گوناگون و ممکن را گاهی به طور ناکامل می شناسد، اما از احتمال آنها بی خبر است. نظریهٔ تصمیم در دنیای نامعین را نظریهٔ بازیها کشف کرده است. نظریهٔ اخیر هر تصمیم را به منزلهٔ یك استراتژی بر ضد «طبیعت» تلقی می کند. هنگامی که بازی در مقابل یك انسان به عنوان رقیب صورت می گیرد، این فرض عقلایی است که شخص مورد نظر می کوشد بازی را ببرد؛ برعکس، در بازی بر ضد طبیعت نمی توان حدس زد که طبیعت چه خواهد کرد، زیرا بی تفاوت است: طبیعت ودنیا نامعین اند. هر عمل نتایجی در وضع طبیعت به‌جای می گذارد که احتمالات آن نمی توانند به‌طور عینی شناخته شوند.

نظریهٔ بازی که درسده‌های هفدهم و هجدهم به‌وسیله ریاضیدانان (کپلر، گالیله و پاسکال) مطرح شد در سال ۱۹۲۱ بورِل آن را کامل کرده، به‌کمك فن نیومان بسط و توسعه یافته و این تحولات در استراتژی نظامی و نیز اقتصادسنجی کاربردهایی پیدا کرده است.

نظریهٔ بازیها امکان داده است تا در بازی بر ضد طبیعت برخی از انواع استراتژی کشف شود. به‌منظور تحلیل این استراتژیها چنین به‌نظر می رسد که ماتریس[۲۲] بردها به‌گونه‌ای تهیه شود که اطلاعات را گردآوری و تصمیم را راهنمایی کند.

ــ در ستون، اوضاع گوناگون طبیعت نمودار می شود که می توانند تحقق یابند و تصمیم گیرنده در آنها نه وسیلهٔ عمل دارد و نه کسب خبر. فرض می کنیم S_1، S_2 و S_3 نشان‌دهندهٔ اوضاع طبیعت باشند، یعنی وضعیتهای موافق با سه وضع بازار؛

ــ در سطر، استراتژیهای گوناگون و ممکن (مثلا تصمیمات دربارهٔ قیمتها) پدیدار می شوند، با این فرض که شخص اقتصادی («بازیگر») فقط اختیار

۲۲. یعنی یك جدول ارقام. ن. ك جدول زیرِ ماتریس ۵ـ۲.

ماتریس ۵ـ۱

اوضاع طبیعت، وضعیتها

		S_1	S_2	S_3
تصمیمات	D_1			
استراتژیها	D_2			
	D_3			

انتخاب از میان سه تصمیم D_1، D_2 و D_3 را دارد:
ــ در محل تقاطع هر ستون و هر سطر بُرد (مثلا سود) مربوط به تلاقی تصمیم ـ وضعیت پدیدار می گردد.

ماتریس ۵ـ۲

	S_1	S_2	S_3	S_4	برد متوسط
D_1	۶	۴	۰	۲	۱۲/۴=۳
D_2	۴	۶	۶	۰	۱۶/۴=۴
D_3	۱۰	۰	۴	۶	۲۰/۴=۵

استراتژیهای عمده و ممکن به شرح زیرند:

الف) ضابطهٔ میانگین بیشینه یا ضابطهٔ لاپلاس. این ضابطه به نام لاپلاس ریاضیدان معروف است و با فرمول خود لاپلاس بیان می شود: «اگر من بجز اوضاعی که طبیعت می تواند پیدا بکند، چیزی از طبیعت نمی دانم، من این اوضاع را با احتمال برابر می گیرم». فرض می کنیم ماتریس ۵ـ۲

نشان دهندهٔ نتایج گوناگونی باشد که باید از سه نوع تصمیم در برابر چهار وضعیت ممکن انتظار داشت. بر طبق ضابطهٔ لاپلاس، طرز برخورد بازیگر عبارت است از نخست ارزیابی مقادیر متوسط هر سطر در ماتریس بُردها و سپس گزینش سطری که بالاترین میانگین (۵) را می دهد. بر پایهٔ این ضابطه، بازیگر استراتژی D_2 را اختیار می کند.

چنین ضابطه این عیب را عرضه می دارد که هرگاه طبیعت بازیگر را در حالتی نامساعد قرار دهد (برد هیچ برای وضعیت S_2)، وقوع این خطر احتمالی را درنظر نمی گیرد.

ب) ضابطهٔ بیشینهٔ کمینه‌ها یا کمینهٔ بیشینه‌های والد[۲۳]. این ضابطه عبارت است از گزینش تصمیمی که بزرگترین خطر احتمالی را کمینه می سازد (کمینهٔ بیشینه‌ها). گزینش، با حفظ تصمیمی که بتواند ضعیفترین زیان را ایجاد کند و با جست‌وجوی زیان بیشینه برای هر تصمیم، معین می شود.

در ماتریس ۵ـ۳ چنین داریم:

ـــ تصمیم D_1، این بالاترین خطر احتمالی را دارد که فقط ۱۰+ بُرد داشته باشد؛

ـــ تصمیم D_2، این بالاترین خطر احتمالی را دارد که ۵− باخت به‌بار آورد؛

ـــ تصمیم D_3، این بالاترین خطر احتمالی را دارد که ۵۰− باخت بیاورد.

بنابراین، ضابطهٔ «کمینهٔ بیشینه» بدین جا می رسد که تصمیم موافق با D_1 اتخاذ شود، زیرا خطر احتمالی و ممکن کمینه را تضمین می کند و نمی تواند به ورشکستگی منجر شود. بی گمان، تصمیم D_3 در وضعیت S_1 بُرد بس بالاتری را تأمین خواهد کرد، اما اگر وضعیت S_3 پدید آید، خطر شدیدی را دربر دارد.

۲۳. به‌نام آبراهام والد (Abraham Wald) آمارشناس.

ماتریس ۵ـ۳

	S_1	S_2	S_3
D_1	+۶۰	+۲۰	+۱۰
D_2	+۵۰	+۳۰	-۵ ← ورشکستگی
D_3	+۱۰۰	+۲۰	-۵۰

ضابطهٔ «بیشینه» (بیشینهٔ کمینه‌ها) هنگامی مورد استفاده قرار می‌گیرد که مقادیر منفی (باختها) وجود نداشته باشد. کاربرد این ضابطه بدینجا می‌کشد که کمترین بُرد ممکن برای هر تصمیم مورد تحقیق قرار گیرد و به آن تصمیم امتیاز داده شود که کمترین بُرد ممکن را به‌بار آورد.

ضابطهٔ والد دارای این عیب است که رفتار بسیار بدبینانه‌ای برای تصمیم‌گیرنده فرض می‌کند و در نتیجه، چنانکه ماتریس ۵ـ۴ نشان می‌دهد، در برخی از موارد ممکن است به تصمیماتی بیهوده منجر شود.

ماتریس ۵ـ۴

	S_1	S_2
D_1	۱	۵
D_2	-۱	۱۰۰۰

ماتریس ۵ـ۴ شامل دو تصمیم و دو وضع طبیعت است. کاربرد ضابطهٔ والد بیشتر به گزینش راه‌حل D_1 منتهی شود تا راه حل D_2 که بیهوده است، زیرا خطر کردن، برای بُرد ۱۰۰۰ و خطر احتمالی باخت ۱ به‌نظر بسیار جاذبتر است تا نفع ۱ یا ۵ (به‌شرط آنکه زیان ۱ خرابی به‌بار نیاورد).

پ) ضابطهٔ بیشینهٔ بیشینه‌ها. این ضابطه رفتار معکوس پیشین را برای بازیگر اختیار و فرض می کند که مساعدترین وضع طبیعت به‌وجود خواهد آمد؛ بنابراین، بازیگر آن استراتژی را برمی گزیند که با بالاترین بُرد مطابقت کند. در ماتریس ۵ـ۳، با وجود خطرات احتمالی ناشی از پیشآمد وضعیت $S_۳$، این رفتار به انتخاب استراتژی $D_۳$ منتهی خواهد شد. منظور راه‌حل افراطی است که خطرات احتمالی تصمیم را در نظر نمی گیرد.

ت) ضابطهٔ هورویچ[۲۴]. این ضابطه می تواند به منزلهٔ ضابطه واسطه میان بیشینهٔ کمینه‌ها و بیشینهٔ بیشینه‌ها تلقی شود. این ضابطه به جای آنکه رفتار متقارن خوش بینانه یا بدبینانه برای بازیگر فرض کند، یك ضریب خوش بینی متغیر از ۰ تا ۱ را برحسب درجهٔ خوش بینی بازیگر دخالت می دهد. این ضریب، ، به منزلهٔ احتمالی تعبیر شده است که در قرعه کشی میان بُرد کمینه و برد بیشینه دو اختیار گزینش را برای بازیگر برابر می کند. ضابطهٔ بدبینی بیشینهٔ کمینه‌ها با ضریب صفر و ضابطهٔ خوش بینی بیشینهٔ بیشینه‌ها با ضریب ۱ مطابقت می کند.

مثال کاربرد ضابطهٔ هورویچ در ماتریس ۵ـ۵ که بر پایهٔ فرضیهٔ ضریب خوش بینی $\alpha=\frac{۳}{۴}$ ساخته شده است و از آنجا مکمل $۱-\alpha=\frac{۱}{۴}$ به دست می آید.

ماتریس ۵ـ۵

	$S_۱$	$S_۲$	$S_۳$		
$D_۱$	$۸\times\frac{۳}{۴}$	$(-۳)\times\frac{۱}{۴}$	۴×۰	←	$+\frac{۲۱}{۴}$
$D_۲$	۲×۰	$۳\times\frac{۳}{۴}$	$(-۱)\times\frac{۱}{۴}$		$+۲$

24. Hurwicz

ضریب α را در بهترین نتیجهٔ هر سطر و معکوس این ضریب، $(1-\alpha)$ را در کوچکترین مقدار هر سطر ضرب می کنیم؛ آن گاه میانگین وزن دار دو نتیجهٔ انتهایی را جست وجو می کنیم و تصمیماتی را ازمیان این دو میانگین برمی گزینیم که این میانگین وزن دار را بیشینه می سازند.

در ماتریس ۵ـ۵، ضابطهٔ والد پذیرش تصمیم D_1 را ناگزیر می سازد. ضریب خوش بینی مورد نظر $\alpha=\frac{3}{4}$ است. کاربرد ضریب خوش بینی ضعیفتر $(\alpha=\frac{1}{4})$ منتهی به رجحان تصمیم D_2 خواهد شد.

ث) ضابطهٔ ساواژ[25] و ماتریس پشیمانیها. این ضابطه‌ای است مبتنی بر این اندیشه که بدشواری می توان به تطبیق کامل تصمیم با وضع طبیعت رسید. مفهوم پشیمانی امکان می‌دهد تا اختلاف میان بُردهایی که واقعاً به‌دست آمده است و بُردی که اگر بازیگر به هنگام تصمیم خود وضع طبیعت را شناخته بود، می‌توانست به دست آید، اندازه‌گیری شود. پس از یادآوری پشیمانی بیشینه که هر استراتژی برجای گذاشته است، بازیگر آن استراتژی را برمی گزیند که کوچکترین بیشینهٔ پشیمانی را عرضه بدارد.

این گزینش براساس ماتریس بُردهایی انجام می گیرد که یك ماتریس پشیمانیها بدان انضمام می یابد. ارقام مثلثهای بالاتر از ماتریس ۵ـ۶ نشان دهندهٔ بردها و ارقام مثلثهای پایین تر نمایشگر پشیمانیهاست و این پشیمانیها از تفاوت میان بُرد بیشینه حاصله برای هر وضع طبیعت و بردهایی که دیگر استراتژیها در همان وضع طبیعت فراهم آورده‌اند، به‌دست آمده‌اند. بدین قرار، در ماتریس ۵ـ۶، برای تصمیم D_1 که در وضعیت S_1 اتخاذ شده است، هیچ پشیمانی وجود ندارد؛ تصمیم D_2 فقط ۱۰ برد را امکان می‌دهد. برعکس، تصمیم D_2 نسبت به تصمیم D_1 باید همراه با ۲۰ (۱۰ـ۳۰) پشیمانی باشد.

25. Savage

ماتریس ۵ـ۶

	S_1	S_2	S_3
D_1	۳۰ / ۰	۲۵ / ۰	۵ / ۴۵
D_2	۱۰ / ۲۰	۲۵ / ۰	۵۰ / ۰

ضابطهٔ کمینهٔ بیشینه‌ها بر ماتریس پشیمانیها اعمال می‌شود و آن عبارت است از گزینش تصمیمی که بزرگترین پشیمانی مورد مخاطره را کمینه می‌سازد. بنابراین، در ماتریس ۵ـ۶، تصمیم مفروض D_2 خواهد بود که بزرگترین پشیمانی آن به عدد ۲۰ در مقابل ۴۵ پشیمانی برای D_1 است.

نظریهٔ بازیها بویژه در بررسی بازار انحصار چند قطبی به کار رفته که از خصوصیات آن کوچکی شمار بنگاه و نیز ناآگاهی هر یك نسبت به تصمیمات رقیبان خود است.

آزمونهای اقتصادی بر پایهٔ نظریهٔ بازیها و به کمك بازیهای بنگاه صورت گرفته است که درنتیجه می‌توان نتایج تصمیمات مختلفی را که برای بنگاه ممکن به نظر می‌رسند، شبیه‌سازی کرد. بازیهای بنگاه که نخست برای تشکل و تکمیل کارکنان بنگاه مورد استفاده واقع شده است، می‌توانند در اجرای تجربیات حقیقی تصدی نیز به کار روند و بدین ترتیب گزینشهای بنگاه را راهنمایی می‌کنند.

روشهای تازه برای تعیین بهینهٔ تصدی به‌سوی پیچیدگیهای فزاینده گرایش دارند. این روشها تا زمانی که اطلاعات را کامل فرض می‌کنیم، نزدیك به تحلیل نهاییون است و هنگامی که بپذیریم اطلاعات، ناقص است، از این تحلیل دور می‌شویم و در نتیجه از تحلیلهای جدید مانند نظریهٔ بازیها کمك می‌گیریم. بی‌گمان، روشهای علمی جدید (پژوهش عملیاتی و بازیهای بنگاه) به بنگاه بزرگ اختصاص یافته‌اند، اما ترقی فنی که همیشه به‌سوی ساده‌سازی و تعمیم

سیر می کند، بیش از پیش در دسترس همگان قرار می گیرد.

قسمت چهارم
هدفهای بنگاه

روشهای پیچیده ای، به‌منظور تعیین بهینهٔ تصدی، دراختیار بنگاه قراردارند. این بهینه باید برحسب هدفهای مورد نظر بنگاه معین شود.

نظریهٔ نهاییون که درصدد است موضع تعادل بنگاه را به کمك استدلال ذهنی مشخص کند به بنگاه رفتار عقلایی ودر نتیجه یك هدف دقیق، یعنی بیشینه‌سازی سودمندی را داده است. این فرضیهٔ اساسی این حسن را دارد که ساخت الگوهای سادهٔ اقتصادی را امکان‌پذیر می کند وبا این همه هدف انتقادهای فراوان قرارگرفته است. بی گمان، هنگامی که بنگاهها، اکثراً، هنوزفردی بودند، می توانستیم بگوییم که هدف اساسی، جست‌وجوی سود بیشینهٔ فوری است. اما ازوقتی که بنگاه بزرگ اندك اندك به صورت عنصر اساسی زندگی اقتصادی درمی‌آید علم براین پرسش و موضوع مطرح شده است که آیا «مدیران» بنگاههای بزرگ هنوزباهمان هدفهای کارآفرین سنتی راهنمایی می شوند. از سال ۱۹۴۶، نظریهٔ رفتار بنگاه در مقابل نظریهٔ کلاسیك جدید مبنی بر بیشینه‌سازی سود قرار می گیرد.

برخورد با مسئلهٔ تصمیم بنگاه که برحسب *استراتژی* صورت می‌پذیرد، با تحلیل سنتی مبتنی بر *معقولیت اقتصادی* تفاوت دارد. مفهوم استراتژی شماربس بزرگی هدف عمده را گردآوری می کند، حال آنکه نظریهٔ نهاییون فقط جست‌وجوی سود بیشینهٔ فوری را در مد نظر قرار می دهد.

تحلیل دید هدفها برحسب استراتژی در بند ۱ انجام می یابد و بند ۲ اهمیت سود را در تصدی جدید تصریح می کند.

بند ۱. دید هدفها برحسب استراتژی

این دیدهدفهای عمده را ازهدفهای فرعی ویژهٔ راهنمایی به‌سوی عمل، بروشنی

تشخیص می دهد.

الف) هدفهای عمده

اول ـ بازبینی در هدف سود. سود می تواند هدف بنگاه باقی بماند، اما به صورت جدیدی بیان می شود: شایان اهمیت برای بنگاه خیلی کمتر بیشینه‌سازی سود در کوتاه‌مدت و بیشتر *حفظ* این سود *طی زمان* است.

ممکن است سه هدف دیگر به هدف سود بپیوندند یا جایگزین آن بشوند:

دوم ـ هدفهایی به غیر *از*سود: بنگاه برای بقا بر پا می شود و درنتیجه دو ضرورت برای بنگاه حاصل می آید:

ــ یکی ادامهٔ حیات و بقای بنگاه.

جست‌وجوی سود بیشینهٔ فوری می تواند بنگاه را براثر افراط در تکثیر داراییهای غیرمنقول و نابسندگی نقدینگی به ورشکستگی بکشاند. به این دلیل پیشنهاد شده است تا هدفِ بازهم اساسی تری که ادامهٔ حیات و بقای بنگاه است، جانشین هدف سود شود.

به‌طور کلی، بقای بنگاه عبارت است از حفظ وضع موجود. بالدینگ این رفتار را خودایستا[26] تعریف می کند. بنگاه، مانند هر یك از اندامهای انسانی میل دارد خود را در وضع یکسان نگاهدارد[27]. با این وصف، اگر بنگاه در محیطی پو یا قرار گیرد، بقای آن ایجاب می کند که با آهنگی یکسان با رقیبان بزرگ بشود تا وضع نسبی خود را حفظ نماید. و اما بنگاه درصورتی رقابتی خواهد شد که نوآوریهایی انجام دهد. این نوآوریها امکان می دهند تا اختراعات به درون واقعیت اقتصادی درآیند. تسخیر بازارهای جدید با واسطهٔ نوآوری متضمن کوشش در زمینه‌های

26. homéostatique

27. K. E. Boulding, *A reconstraction of economics,* New York, J. Wiley and Sons, 1950, p. 26.

پژوهش ـ توسعه و به طور کلی سرمایه‌گذاریهای مهم است.

ــ استقلال مالی بنگاه.

بقای بنگاه همچنین می تواند حراست از استقلال خود رادر برابر طلبکاران و بویژه بانکها ضروری سازد. اگر بانکها مشارکتهای مهمی در دارایی بنگاه به عمل آورند، اختیار و نظارت بر آن را به دست خواهند گرفت، بنگاه دیگر مستقل نخواهد بود و در یك مجموعهٔ صنعتی وسیعتر (گروه اقتصادی) ادغام خواهد شد[۲۸]. بنگاه برای تأمین استقلال مالی خود می تواند به این سو کشیده شود که بدهی و از همین جا رشد و سود خود را محدود سازد.

۲. ایجاد تصاویر ذهنی: بنگاه در یك محیط زندگی می کند و اعمال اقتصادی و اجتماعی انجام می‌دهد. اعمال اقتصادی، یعنی بنگاه منابع اقتصادی را برای تولید کالاها و به منظور ارضای نیازها مورد استفاده قرار می‌دهد. اعمال اجتماعی، یعنی بنگاه در برابر کارکنان خود و نسبت به شغل، امنیت و سلامت آنها مسئولیت دارد. این اعمال اهمیت تصمیمات بنگاه را توضیح می‌دهند، اهمیتی که همراه با ابعاد بنگاه، بزرگ می شود. بنگاه نمی تواند نسبت به طرز برخورد افکار عمومی، اتحادیه‌ها و دولت با تصمیمات وی بی اعتنا بماند و باید از تصویری که سیاست وی در برابر مشتریان، کارکنان و مقامات عمومی ترسیم می کند، آگاه باشد. رهبران بنگاه می کوشند تصاویر ذهنی را که گروههای مختلف از بنگاه دارند، بشناسند و آن چهرهٔ خیالی را بسازند که دیگران دوست دارند بپسندند و بپذیرند. درنتیجه، بخش مهمی از مخارج تبلیغاتی و روابط خارجی خود را بدین منظور تخصیص می دهند.

جست‌وجوی تصاویر ذهنی مشخص نه فقط بدینجا می‌رسد که برخی از هزینه‌ها سنگین شود و در نتیجه از سود بکاهد، بلکه بنگاهها را نیز وادار می کند تا سود خودشان را داوطلبانه محدود سازند. بنگاه بدین گونه اقدام دست می زند تا از خصومت افکار عمومی، اتحادیه‌ها یا از بازجوییهای دوایر دولتی (دوایر مالیاتی

۲۸. ن. ك. صفحهٔ ۲۸۲ و ادامهٔ آن.

یا منع اتحادیه‌های اقتصادی) اجتناب ورزد.

۳. جست‌وجوی قدرت از سوی رهبران: رهبران بنگاههای بزرگ که در بیشتر موارد صاحب بنگاه نیستند و «مدیر» آنهایند، بر اثر ذوق خدمت و قدرت تحریك می‌شوند و درصد برمی‌آیند تا با افزایش بزرگی بنگاه بر قدرت خود بیفزایند. در این صورت، سیاست عمومی بنگاه را پیوسته این اندیشه برمی‌انگیزد که میزان کل فروش یا سهم از بازار، یعنی اهمیت نسبی تولید خودرا دز بخش تولیدی که بدان تعلق دارد، هرقدر ممکن است، بیشتر کند[۲۹]. چنین سیاستی منجر به جست‌وجوی بیشینه‌سازی میزان رشد دارایی خالص می‌شود و لزوماً با تعقیب سود بیشینهٔ فوری تطبیق نمی‌کند.

چندگانگی هدفهای عمده، مسئله پیوستگی و توافق میان آنها را مطرح می‌سازد. هیچ تضمینی وجود ندارد که تعقیب همزمان آنها امکان‌پذیر باشد. در این صورت، بنگاه می‌کوشد از آن میان، اولویت مناسب را برای یکی از آنها معین کند.

ب) هدفهای فرعی مختص راهنمایی عمل

برطبق تحلیل سنتی، هدفهای فرعی به‌قرار زیرند:

— در نظام رقابت کامل، چون قیمت معلوم است، مقادیری که باید تولید شوند یگانه هدف فرعی را تشکیل می‌دهند؛

— در نظام انحصار فروش یا انحصار چند قطبی: کارآفرین میان دو هدف فرعی، یعنی قیمت یا مقدار اختیار انتخاب دارد.

تحلیل برحسب استراتژی بر آن است تا واقعیت را به صورتی محدودتر درك کند. چون این واقعیت پیچیده است، لازم می‌آید به مسائل فرعی ابتدایی (قیمت، ذخایر، میزان فروشها وجزاینها) تجزیه شود. مسائل فرعی ابتدایی نیز

29. Pour une discussion de cette analyse, cf. C.Jessua, *op. cit.*, p. 106 et suiv.

هدفهای فرعی را تشکیل می دهند. اینان باید بر حسب هدفهای فرعی که در دورهٔ پیشین معین شده اند، بنا بر میزان اجرای آنها و مقایسه‌ای که بتوان با سیاست بنگاههای همانند با بنگاه مورد نظر انجام داد، ترتیب یابند.

بند ۲. اهمیت سود و تصدی جدید

الف) سود و ضابطهٔ تصدی

کلیهٔ تحلیلهای نظری وواقعی کنونی دربارهٔ بنگاه بزرگ به سوی بررسی دقیقتر رفتار آن، بنابر پیشنهاد تحلیل سنتی، توجه دارد، یعنی، سود همیشه به منزلهٔ عنصر لازم تلقی می شود اما برای توجیه فعالیت بنگاه، دیگر نامکفی است. بقای بنگاه، رشد آن و ارضای افرادی که درآن کار می کنند، به هدفهای واقعی بنگاه بزرگ تبدیل می شوند.

نقش سود با گذار از اقتصاد واحدهای کوچك تولید به اقتصاد واحدهای بزرگ تغییر پذیرفته و بیش ازپیش به صورت ابزار سادهٔ تصدی بنگاهها درآمده است. با این همه، این ابزار برای تأمین کارآیی اقتصادی بنگاه همچنان ضروری است و بدان امکان می دهد تا هدفهای اساسی مورد نظر خود را به اجرا بگذارد. بنگاه باید لزوماً با ساختار معین ارتباطی میان آنچه به عنوان هدف در نظر می گیرد ازیك سو، ووسیلهٔ اساسی تصدی خود، یعنی سود، ازدیگر سو مقابله کند. اگر این هدف، رشد بنگاه و قدرت رهبران آن باشد، روشن است که برای تأمین مالی این رشد، بدون توجه به افزار تأمین آن، به منافع نیازدارد. اگر بنگاه ازمنابع خود تأمین مالی کند، ضرورت سود آشکار می شود و همین طور است اگر بنگاه به سهامداران روی آورد: اینان سهم را به شرطی پذیره نویسی می کنند که سود بنگاه جالب و پذیرفتنی باشد. سرانجام، اگر بنگاه از بانکها درخواست کمك کند، بازهم ضروری است نتایج کارمساعد باشند ودراین صورت بانکها با رغبت بیشتر وام خواهند داد.

همین تحلیل را می توانیم دربارهٔ روابط میان سود و هر هدف اساسی دیگر، همانند بقا و حیثیت انجام دهیم. این هدفها به شرطی برای زمان پایدار ودرازدر

دسترس قرار می گیرند که سود مکفی به دست دهند.

ب) *تعبیر سود از دید حسابدار: ضابطهٔ سودآوری*

سود اقتصادی، به منزلهٔ وسیلهٔ مهم تصدی، باید به زبان حسابدار تعبیر شود. سود نمی تواند مستقیماً براساس ترازنامهٔ حسابهای بهره برداری و زیان و سود اندازه گیری شود[۳۰]. با این وصف، معادلهای سود اقتصادی از دید حسابدار به شکلهای زیر وجود دارند:

ـ *نتایج خالص بهره برداری* (پس از برداشت مالیات بر شرکتها)؛ یا
ـ *جریان نقدی خالص* که به منزلهٔ جمع نتیجهٔ خالص بهره برداری (پس از کسر مالیات بر شرکتها)، وجوه استهلاك و دیگر ذخایر تعریف می شود[۳۱]. میزان *جریان نقدی* نه فقط در پرداخت سود قابل تقسیم سهامداران، بلکه در تأمین مالی منابع داخلی توسعهٔ بنگاه به کار می رود و بدین سان، ظرفیتی را معین می کند که باید براساس تأمین مالی از منابع خود توسعه یابد و ضمناً منافع فوری سهامداران نیز تأمین شود. ثبت وجوه مختص استهلاك داراییهای غیرمنقول و جبران کاهش ارزش داراییها به کمك این واقعیت توضیح پیدا می کند که در یك دورهٔ ترقی فنی سریع، ماشینهای مستعمل یا از پسند روز افتاده جای خود را به ماشین آلات هنوز کاراتر می دهند.

۳۰. نگاه کنید به:
P. Lassègue, Le profit et le bénéfice de l'entreprise, *Revue économique,* november 1963, p. 825.

۳۱. به استثنای اندوخته‌های پولی برای مطالبات مشکوك و کاهش ارزش ذخایر انبار. اصطلاح *جریان نقدی* تفسیرهای گوناگون دارد. در تعریف بالا، *جریان نقدی* با ظرفیت ناخالص تأمین مالی ازمنابع خود مطابقت می کند. اما *جریان نقدی* (جریان پولی) می تواند در قلمرو خزانه‌داری نیز مورد توجه قرار گیرد و آن مجموعهٔ جریانهای نقدینگی طی یك دوره به صورت ورود (دریافتها) و خروج (مخارج) است.

نسبتهای سودآوری به سود سرمایه درصدهای سودآوری را معین می کنند. این درصدها عنصر اساسی جدول پیشرفت کار، یعنی ابزار مدیریت بنگاه را تشکیل می دهند که مقادیرِ نشان‌دهندهٔ بهترین مشخصهٔ فعالیت بنگاه روی آن ثبت می شوند[۳۲].

میزان سودآوری بنگاه به وسیلهٔ نسبتی، به شکل کلی زیر، معین می شود:

$$\frac{\text{مزیت یا سود}}{\text{سرمایه}}$$

دو نسبت مهم سودآوری درزیر ارائه شده‌اند:

۱. *نسبت سودآوری خالص سرمایه‌های پرداخته‌شده*:

این نسبت به شکل زیر بیان می شود:

$$\frac{\text{نتیجهٔ خالص پس از کسر مالیات}}{\text{سرمایهٔ پرداخته شده}}$$

این نسبت باید ازسوی رهبران بنگاه تحت مراقبت قرار گیرد: اگر زیاده ضعیف شود، بنگاه به هنگام افزایش سرمایه، نخواهد توانست سهامداران جدیدی پیدا کند.

۳۲. نظام اقتصادی و حقوقی مورد پذیرش سوسیالیسم یا اقتصاد بازار باشد؛ جست‌وجوی کارآیی متضمن شکار اتلاف سرمایهٔ فنی دردرون بنگاه است. این حیف ومیلها را ازروی دقت می توان فقط به کمك ضابطهٔ سودآوری سرمایه‌های مورد استعمال در بنگاه کشف کرد. در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نیز حتی اقتصاددانانی مانند اَتلا و لیبرمان، به‌هنگام اصلاحات بنگاه شوروی در سال ۱۹۶۷، ازاین نظر حسن استقبال کرده‌اند که «بهترین معیار کارآیی بنگاه خارج قسمت سود حاصله بر سرمایه‌هایی است که در بنگاه مورد استفاده قرار گرفته است. نگاه کنید به:
l'étude de Sokoloff dans le *Courrier des pays de l'Est,* mars 1967.

۲. نسبت *سودآوری خالص سرمایه‌های تعهد شده*:
این نسبت به شکل زیر بیان می‌شود:

$$\frac{\text{نتیجهٔ خالص پس از کسر مالیات}}{\text{دارایی کل}}$$

در ایالات متحده، نسبت اخیر برای راهنمایی تصمیمات تصدی بنگاهها، مانند دوپن دُ نمورز جنرال موتورز[۳۳]، مورد استفاده قرار گرفته است. میزان کارآیی اقتصادی بنگاه، یعنی کارآیی ضروری برای حفظ بازار و غلبه بر رقیب را معین می‌کند. بنگاه باید دارای نسبت سودآوری لااقل مساوی با نسبت سودآوری کارآمدترین رقیب باشد.

پ) *ضابطهٔ سودآوری و تصدی پیش بینی*

کاربرد ضابطهٔ سودآوری برای تعیین استراتژی آیندهٔ بنگاه با روشهای تصدی پیش بینی امکان‌پذیر شده است. این روشها برنامه‌های بهره‌برداری در یک سال و برنامه‌های پنجسالهٔ پیش بینی نتایج مورد انتظار برای این دورهٔ محدود را تهیه و تنظیم می‌کنند.

اگر ضابطهٔ سودآوری سرمایه‌هایی که به کار افتاده‌اند پیش بینی کند که نتایج رضایت‌بخش نخواهد بود، لازم است دربارهٔ استراتژی بنگاه بازاندیشی و تعیین شق دیگری از استراتژی برگزیده معین شود و حتی استراتژی جدیدی (مثلا ایجاد تنوع در محصولات) مورد توجه قرار گیرد. شق دیگر یا استراتژی جدیدی که معین شده است، به نوبهٔ خود، بر پایهٔ ضابطهٔ سودآوری مورد قضاوت قرار خواهد گرفت. بدین سان، ضابطهٔ سودآوری آینده، از طریق تقریبهای متوالی، بهترین استراتژی پنج سال آینده را تعیین می‌کند: فراسوی این دورهٔ زمانی،

33. Dupont de Nemours ou General Motors

پیش بینیها دشوار و میزان سودآوری آینده نمی تواند مستقیماً معین شود.

بدین گونه، سود به صورت یك ابزار تصدی درمی آید که بنگاه به منظور نیل به هدف اساسی خود مورد استفاده قرار می دهد. اگر این هدف عبارت از بقا باشد، تصمیمات دربارهٔ سود از استراتژی «کمینهٔ بیشینه‌ها»[۳۴] ناشی می شوند.

در بیشتر موارد، رهبران بنگاههای بزرگ کم کم وضع واسطهٔ میان وضعیت بیشینه، به دنبال سود بیشینه و وضعیت بقا را اختیار می کنند. پذیرش درصدهای سودآوری «رضایت بخش» که امکان خرید وسایل تولید را تأمین می کنند، می توانند کارآیی اقتصادی مکفی برای مبارزه با رقابت از بنگاه خود به دست آورند وراهنمای رهبران بنگاههای بزرگ در این جست وجو باشند. بنگاه به‌منزلهٔ مرکز تصمیم گیری و قادر به تهیهٔ استراتژی اقتصادی مستقل، نمودار می شود و بدین گونه تعریف سنتی بنگاه، به مفهوم جایگاه ترکیب عوامل تولید، از اعتبار می افتد.

نظریهٔ نوظهور بنگاه می کوشد بیش از پیش واقعیت اقتصادی جدید را به نمایش بگذارد. این نظریه با توجه به شمار زیاد جبرها، اجرای روشهای ریاضی گسترده و تعیین هدفهای وسیعتر مورد نظر بنگاه، تحلیل سنتی نهاییون را بسیار غنی کرده است.

کتابشناسی

J. Aubert-Krier, *Gestion de l'entreprise*, Paris, PUF. T. 1 : *Structures et organisation* (1975) ; t. 2 : *Activités et politiques* (1977).

A. Bienaymé, *L'entreprise et le pouvoir économique*, coll. « Vie de l'entreprise », Paris, Dunod, 1969.

A. Bienaymé, *La croissance des entreprises*, Paris, coll. « Etudes », Bordas, 1971 et 1973.

— T. 1 : *Analyse dynamique des fonctions de la firme*.

۳۴. ن. ك صفحهٔ ۲۲۵.

— T. 2 : *Analyse dynamique de la concurrence industrielle.*

J. BOUDEVILLE, L'entreprise privée et l'économie nationale, *Politique des prix et théorie économique*, travaux et recherches de la Faculté de Droit et des Sciences économiques de Paris, série Sciences économiques, n° 3, Paris, PUF, 1967.

K. E. BOULDING, W. A. SPIREY, traduit par J.-L. ANDREU, *La programmation linéaire et la théorie de l'entreprise*, Paris, Dunod, 1964.

A. COTTA, *Théorie générale du capital, de la croissance et des fluctuations*, Paris, Dunod, 1966.

A. COTTA, *Les choix de la grande entreprise*, Paris, Dunod, 1970.

B. DAUDÉ et H. ROUDAN, *Finances et développement de l'entreprise*, Paris, Editions Economie et Humanisme, 1974.

R. M. CYERT et J. G. MARCH, *A behavioural theory of the firm*, Prentice Hall, 1963.

C. JESSUA, *Coûts sociaux et coûts privés*, « Bibliothèque d'économie contemporaine », PUF, 1968.

P.-A. LAGHET, *La politique de financement des entreprises*, « Dossiers Thémis », Paris, PUF, 1972.

P.-A. LAGHET, *Le contrôle financier de l'entreprise*, « Dossiers Thémis », Paris, PUF, 1973.

P. LASSÈGUE, *Gestion de l'entreprise et comptabilité*, Dalloz, 1975.

S. LAUNOIS, *Analyse économique des coûts et prix de revient*, Paris, PUF, 1975.

J.-L. LE MOIGNE, *Les systèmes de décision dans les informations*, Paris, PUF, 1974.

Y. MORVAN, *Economie industrielle*, Paris, PUF, 1976.

D. ROUX et D. SOULIÉ, *L'entreprise, système politique*, « Dossiers Thémis », PUF, 1972.

Economie et sociétés, Economie de l'entreprise, n° 3, « Cahiers de l'ISEA », 1968.

H. TÉZENAS DU MONTCEL, *Dictionnaire des sciences de la gestion*, Paris, Mame, 1972.

J. ULLMO, *Le profit*, Paris, Dunod, 1969.

۲. پژوهش عملیاتی و برنامه‌ریزی خطی

W. J. BAUMOL, *Théorie économique et analyse opérationnelle*, Paris, Dunod, 1963.

R. DORFMAN, P. A. SAMUELSON, R. M. SOLOW, *Programmation linéaire et gestion économique*, traduction française, Paris, Dunod, 1962.

A. KAUFMANN, *L'homme d'action et la science*, Paris, Hachette, 1958.

A. KAUFMANN, R. FAURE, *Initiation à la recherche opérationnelle*, Paris, Dunod, 1968.

J. LESOURNE, *Technique économique et gestion industrielle*, Paris, Dunod, 1958.

B. H. SOLNIK, *La programmation linéaire*, coll. « Vie de l'entreprise », Paris, Dunod, 1959.

٣. نظرية بازيها

S. Bouzitat, *Présentation synthétique de la théorie des jeux*, Paris, ISUP, 1965.
F. von Neumann et O. Morgenstern, *The theory of games and economic behaviour*, Princeton, Princeton University Press, 3e éd. 1953.
A. Kaufmann, R. Faure et A. Le Garff, *Les jeux d'entreprises*, coll. « Que sais-je ? », Paris, PUF, 1976.

فصل ششم
مراکز تولید

منظور از مراکز تولید یا واحدهای تولید تجاری، سلولهای تولید است که حسابداری ملی فرانسه در ردهٔ شرکتها یا شبه‌شرکتهای غیرمالی و بنگاههای فردی، یعنی سلولهای اقتصادی گروه‌بندی کرده است و کالاها و خدات مختص فروش را تولید می کنند.

واحدهای تولید می‌توانند برطبق ضوابط مختلف، به‌شرح زیر طبقه‌بندی شوند:

اول ـ ضابطهٔ حقوقی. انگیزه‌ها و طرز تصدی بنگاهها بنا بر اَشکال حقوقی اینان متفاوت‌اند. بدین‌قرار، از این دیدگاه می‌توان بنگاههای عمومی را از بنگاههای خصوصی تشخیص داد. بنگاههای اخیر نیز بنا برآنکه شکل فردی یا شرکتی بگیرند، خصوصیات مختلفی را نشان می‌دهند.

دوم ـ *ضابطهٔ اقتصادی*. بنگاهها بنا بر اهمیت اقتصادی ناشی از ابعاد خود، از یك سو و بخش تولیدی که بدان تعلق دارد (کشاورزی، بازرگانی و صنعت)، از دیگر سود، با یکدیگر تفاوت پیدا می کنند.

افزایش ابعاد واحدهای اقتصادی را فراگرد تمرکز بیان می‌دارد. این فراگرد، در فرانسه، طی ده‌سال ۱۹۶۳ـ۱۹۷۳ چنان اهمیتی در بخش صنعتی نشان داده است که فصل بعد سراسر بدان اختصاص می‌یابد.

ضابطهٔ حقوقی، درزیر، به عنوان اصل مورد استفاده قرارمی گیرد و در نتیجه

بنگاههای خصوصی و بنگاههای عمومی در دو قسمت تشریح می شود.

قسمت اول
بنگاههای خصوصی

بنگاههای خصوصی می توانند خود به شرکتهای سرمایه‌داری، بنگاههای فردی و تعاونیها تقسیم شوند.

بند ۱. شرکتهای سرمایه‌داری

این شرکتها، اشخاص حقوقی و موجودیتهای حقوقی مستقلی هستند که دارایی شرکا به صورت حق الشرکه را دراختیار دارند.

به‌هر صورت، شرکت دارای نام (عنوان رسمی)، اقامتگاه (مرکز اصلی) و دارایی (سرمایهٔ اجتماعی) متمایز از شرکاست. بنا بر روش جمع‌آوری سرمایه‌ها و وسعت مسئولیت شرکا، دو نوع شرکت تشخیص می دهیم:

ــ شرکتهای اشخاص؛
ــ شرکتهای سهامی.

الف) شرکتهای اشخاص

این شرکتها سرمایه‌های ناشی ازدارایی خانوادگی یا چند تن آشنا با یکدیگر را گردآوری می کنند. وسعت مسئولیت شرکارا سه قاعدهٔ شرکت تضامنی، تضامنی ساده و شرکت با مسئولیت محدود به طرزی متفاوت تعریف می کنند.

ــ در شرکت تضامنی، کلیهٔ شرکا متضامناً در برابر اشخاص ثالث مسئول تعهدات شرکت اند و بنابراین، همانند کارآفرین فردی، تضمین می دهند.
ــ شرکت مختلط غیرسهامی، شرکای با مسئولیت نامحدود را، که

وضعیت آنان با شرکای تضامنی یکسان است، از یک سو، با شرکای ساده که وجوه سرمایه را تدارك می بینند اما حق دخالت در تصدی بنگاه را ندارند و به طور نامحدود مسئول دیون اجتماعی نیستند، ازدیگر سو، با هم شریك می کند.

ـ شرکت *با مسئولیت* محدود، موفقیت زیادی کسب کرده است، زیرا امکان می دهد تا مسئولیت شرکا محدود شود. کاهش امتیازات مالیاتی که این شرکت در اوایل کار برخوردار بود، عقب نشینی آن را بین سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ (شمار شرکتهای با مسئولیت محدود از ۱۴۰۰۰۰ به ۱۱۱۰۰۰ سقوط کرده است) توضیح می دهد. هرچند شمار این گونه شرکتها از شمار شرکتهای سهامی بیشتر است، فقط یك سوم میزان فروش شرکتهای اخیر را دراختیار دارد. قانون سال ۱۹۶۶ شرکتها با اصلاح اساسنامهٔ شرکتهای سهامی با مسئولیت محدود، امکان داده است تا شمار آنها از نو افزایش یابد.

این نظامهای مختلف حقوقی ناظر بر شرکتهای اشخاص برای تصدی امور بازرگانی خانوادگی مورد استفاده قرار گرفته است. شرکتهایی که بدین گونه تشکیل شده اند سست و ناپدار هستند، زیرا بر اثر نبود توافق شرکا، بندرت ادامهٔ حیات می دهند.

ب) شرکتهای سهامی

شرکتهای سرمایه یا شرکتهای سهامی، این خصوصیات اساسی را دارند که مسئولیت شرکا، نظیر شرکت با مسئولیت محدود، به میزان مشارکت آنها محدود است و نیز تقسیم سرمایه به اجزای برابر یا «سهام» که آزادانه قابل معامله‌اند، اسناد مالیکت شرکا یا سهامداران را تشکیل می دهند.

دو نوع شرکت سهامی با اهمیت نابرابر بدین شرح وجود دارد:

۱. شرکتهای مختلط سهامی: این شرکتها به شرکتهای مختلط

غیر سهامی شباهت دارند، اما سرمایهٔ پرداختی به سهام منقسم شده است. بنگاههای خانوادگی مانند میشلن، در آغاز این اساسنامه را برگزیده بودند. شرکتهای مختلط سهامی بیش از پیش به سوی تبدیل به شرکتهای سهامی گرایش دارند.

۲. شرکتهای سهامی: هرچند شمار شرکتهای سهامی نسبت به شرکتهای اشخاص[۱] کمتر است، در توسعهٔ سرمایه‌داری جدید نقش اساسی دارند[۲].

این شرکتها بآسانی سرمایه‌های مهم ولازم برای کارکرد بنگاه را جمع آوری می کنند و تمرکز قدرت اقتصادی را تأمین و زمینهٔ مساعد برای توسعهٔ گروههای اقتصادی را فراهم می سازند.

ـــ *جمع آوری سرمایه‌ها*: شرکت سهامی امکان می دهد به کمك نشر سهام میان عامه مقدار مهمی سرمایهٔ اجتماعی گردآوری شود. سهام که اسنادی معرّف بخشهایی از مالکیت شرکا بوده و مبلغ هر واحد آن نسبتاً کم است، می توانند به وسیلهٔ پس اندازکنندگان متعدد که درآمدهای متوسط دارند پذیره نویسی شوند. این پس‌اندازکنندگان به‌سوی درآمدهای ناشی از توزیع منافع (سود قابل تقسیم) و نیز چشم اندازهای ارزش اضافی در سرمایه جذب شده‌اند[۳].

شرکت سهامی، افزون بر سرمایه‌های پرداخته شده که جمع آوری کرده است نزد بانکها یا عامه قدرت وامگیری مهمی دارد. شرکت سهامی در مورد اخیر

۱. در سال ۱۹۷۱، انستیتوی ملی آمار و بررسیهای اقتصادی ۱۴۴۷۷۱۴ بنگاه فردی صنعتی یا بازرگانی، ۱۳۰۸۲۶ شرکت با مسئولیت محدود و ۸۳۳۵۶ شرکت سهامی را در فرانسه شمارش کرده است. ر. ك:

INSEE, *Les entreprises et les établissments industriels et commerciaux en France en 1971*, vol. 1, *Les entreprises*, 1974.

۲. درواقع بسیاری از شرکتهای سهامی جنبهٔ خانوادگی دارند و تدارك سرمایهٔ خارجی در آنها ضعیف است و رفتارشان با رفتار بنگاههای فردی قرابت و مشابهت پیدا می کند. تحلیل بعدی فقط دربارهٔ شرکتهای بزرگی است که منابع آنها جزئاً با نشر سهام و اوراق قرضه تأمین می شود.

۳. ارزش سهم که معرّف بخشی از مالکیت است و می تواند در بورس معامله شود، وقتی بالا می رود که دارایی خالص شرکت یا به سبب رشد بنگاه، یا به دنبال ترقی عمومی قیمتها افزایش یابد.

اوراق قرضه نشر می‌دهد.

ـــ تمرکز *قدرت اقتصادی*: در بنگاه سرمایه‌داری، اشخاص مختلف، عوامل تولید را مشارکت می‌دهند؛ برخی سرمایه و برخی دیگر نیروی کار فراهم می‌آورند؛ اما، در نظام سرمایه‌داری، فقط سرمایه است که حق مدیریت و تصدی دارد. درنتیجه، منطق نظام سرمایه‌داری حکم می‌کند که مالکان بنگاه مسئولیتهای تصدی آن را برعهده گیرند. هنگامی که بنگاه به شکل شرکت است، این سهامداران هستند که دست کم از لحاظ نظری از طریق هیئت مدیره که درجریان مجمع عمومی انتخاب شده‌اند، بنگاه را اداره می‌کنند[۴].

در عمل، نظارت و اختیار سهامداران بر شرکت فقط نظارتی نظری ازسوی سهامدارانی است که شمار کمی سهام دارند. این سهامداران قدرت خود را به سود نمایندگان خود، بانکها، کارگزاران ارز واگذار می‌کنند و اینان نیز خود علاقه‌مندند هیئت‌مدیرهٔ شرکت را دردست داشته باشند و بیشتر اوقات در جست‌وجوی مشتری از میان اینان هستند. بدین گونه، سرانجام، هیئت‌مدیره وسیله‌ای است که به طور اسمی از سوی سهامدارانِ جزء وکالت دارد. مدیریت واقعی بنگاه بزرگ، بیش از پیش، به مدیرانی سپرده شده است که به جهات فنی انتخاب گردیده‌اند و نه به خاطر مالکیت شخصی خود در بنگاه. اصل اولیهٔ حقوقی، که برطبق آن مدیریت و مالکیت در بنگاه سرمایه‌ای لزوماً بر یکدیگر منطبق می‌شوند، چنانکه تجربهٔ کاروکسب نشان می‌دهد، بیش ازپیش انحراف پیدا کرده است. تصویر بسیار روشن از این تحول را می‌توان در ایالات متحده دید که مقولهٔ اجتماعی جدیدی متشکل ازمدیران بنگاهها، یعنی طبقهٔ «مدیران»

۴. هیئت مدیره شامل ۳ تا ۱۲ عضو است که رئیس هیئت مدیره و مدیرکل را منصوب می‌کند و حسابهای سالانهٔ شرکت را که باید به مجمع عمومی صاحبان سهام تسلیم شود، تهیه می‌نماید. اعضایی که به اجبار سهامدارشده‌اند، مبلغی (درصدی از منابع) برپایهٔ دفعات حضور در جلسات پاداش می‌گیرند. رئیس هیئت مدیره و مدیرکل که هیئت مدیره وی را انتخاب کرده است، بر هیئت ریاست می‌کند و تصمیمهای آنان را به اجرا می‌گذارد و اختیاراتی که به دست آورده است، مجری می‌دارد.

تشکیل شده است[5]. قدرت واقعی تصمیم گیری گروه کوچکی تمرکز یافته است که گالبریت «ساختار فنی» می نامد[6].

ــ *تشکیل گروههای اقتصادی*: حالت انفعالی سهامداران جزء، تسلط یك بنگاه بر دیگر بنگاهها و تشکیل یك گروه اقتصادی را پیرامون بنگاه مسلط امکان پذیر می کند.

مثلا، بنگاه A می تواند بنگاه B را با خرید فقط بخشی از سرمایهٔ اجتماعی B اداره کند. سهامداران جزء که ماندهٔ سرمایهٔ اجتماعی B را دردست دارند، نمی توانند و یا نمی خواهند با بنگاه A که سهامدار عمدهٔ B شده است ازدرِ مخالفت درآیند. شرکت A با تکرار این فراگردِ قبضهٔ اختیار و قدرت در شرکتهای دیگر، یك گروه اقتصادی پیرامون خود تشکیل می دهد.

بند ۲. بنگاههای فردی

بنگاه فردی، تنها ملك یك فرد است و شخصیت حقوقی جداگانه و متمایز از مالك ندارد: دارایی خانوادگی به دیون کارآفرین و در عین حال مالك پاسخ می دهد. بنگاه فردی بدین گونه از شرکت سهامی که در آن سهامداران، مالك فقط در حدود ارزش سهام خودِ مسئول هستند، تفاوت پیدا می کند.

بنگاههای فردی یك گروه نامتجانس، شامل بنگاههای پیشه‌وری، بهره برداریهای بازرگانی، کشاورزی و صنعتی را تشکیل می دهند.

5. J. Burnham, L'ère des organisateurs, Calman-Lévy, 1947.
6. J. K. Galbraith, *Le nouvel Etat industriel,* Paris, Gallimard, 1968; *la science économique et l'intérêt général* Paris, Gallimard, 1974.

الف) بنگاههای پیشه‌وری[۷]

بخش پیشه‌وری را مشارکت سرمایه و کار مشخص می کند. پیشه‌ور، هم تولید کننده‌ای است که مقداری سرمایه می آورد و هم کارگری است که با یك یا چند مزدبگیر کار می کند. بنگاه پیشه‌وری، بنا بر اساسنامهٔ خود، به‌طور کلی نمی تواند بیشتر از پنج مزدبگیر را مورد استفاده قرار بدهد و به استثنای کشاورزی، بازرگانی و مشاغل فکری، می تواند فعالیت تولید، تبدیل، ترمیم و عرضهٔ خدمات داشته باشد.

وزنهٔ اقتصادی «بخش حرفه‌ها» به‌وسیلهٔ پرسشنامهٔ «اتاق حرفه‌ها» مشخص و معین شده است. پرسشنامه، در تاریخ سی و یکم دسامبر سال ۱۹۷۰ شمار پیشه‌ور را ۷۵۵۰۰۰ می دهد که از این میان ۳۱۵۰۰۰ نفر (۴۱ـ۷٪) تنها کار می کنند و ۴۴۰۰۰۰ (۵۸/۳٪) کارگر در اشتغال دارند. در مجموع، جمعیت فعال پیشه‌وری به ۲۰۷۵۰۰۰ نفر، یعنی ۱۰٪ جمعیت فعال می رسید.[۸]

حرفه‌های عمده به ساختمان و تغذیه، صنایع چوب و فلزات، منسوجات و مراقبتهای شخصی (آرایشگاه) تعلق دارند. تحول عددی آنها برحسب بخشهای فعالیت تفاوت می کند. طبقهٔ پیشه‌وران که بیشتر ازهمه به قهقرا می رود و آسیب‌پذیرتر است، تولیدکنندگان کالاهای جاری اند (مُبل‌سازی و پوشاك). برعکس، پیشه‌وران دستی و خدماتی به‌سوی کارهای توزیع و تعمیرکاری (مکانیك اتوموبیل یا نقاشی آن) یا مراقبتهای بدنی (بهداشت و آرایش) سوق یافته‌اند.

با این همه، بنگاههای بخش حرفه‌ها که فعالیتهای خود را در زمینه‌های متعدد انجام می دهند، خصوصیات مشترکی دارند، یعنی، سرمایه‌ها شخصی است و کالاها و خدماتی را تولید می کنند که به ظرافتِ فنیِ منطبق با تقاضاهای متنوع

۷. بنگاههای فردی ۹۰٪ بنگاههای پیشه‌وری اند.

۸. بخش حرفه‌ها در سال ۱۹۷۰؛ مأخذ:
Economie et statistique, avril 1974.

نیازمند است و کارکنانی دراختیار ندارند؛ کلیهٔ وظایف مدیریت را رئیس بنگاه انجام می‌دهد و در نتیجه، از این شخص صلاحیت فنی یك کاردان و متصدی انتظار می‌رود.

ب) بنگاههای بازرگانی

بازرگانی فعالیتی اقتصادی است که تاریخچهٔ آن را توالی مراحل طولانی ثبات دوره‌ای مشخص می‌کند که براثر تغییرات نسبتاً ناگهانی ازهم گسسته‌اند: گاه همراه با ظهور و سپس رواجِ شکلهای بازرگانی جدید: مغازه‌های بزرگ درسال ۱۸۵۲؛ مغازه‌هایِ «قیمتِ یك کلام» درسالهای دههٔ ۱۹۳۰؛ خدمات آزاد در سالهای پس از جنگ، اَبَر بازارها از سال ۱۹۶۳. آخرین دوره، سالهای ۱۹۵۷ـ۱۹۶۲ را تغییرات مشهودی مشخص کرده است که ازمیان آنها جهش اَبَر بازارها و فروشگاههای بزرگ به مثابه دیدنیترین پدیده نمودار می‌شوند: درسال ۱۹۶۳، یك واحد اَبَر بازار و ۶۲۶ فروشگاه بزرگ وجودداشت. شمار اینان درپایان سال ۱۹۷۵ به ترتیب به ۲۹۸ و ۲۸۴۲ واحد رسید. با این وصف، درخور یادآوری است که در دورهٔ اخیر، براثر کمیابی جایگاههای وسیع، محدودیت اعتبارات، ترقی هزینه‌ها و نیز مقررات قانونی یا آیین نامه‌های جدید در آهنگ گشایش فروشگاههای فضاگیر آهستگی پدید آمده است. با وجود ظهور بنگاه سهامی در بخش بازرگانی همراه با توسعهٔ مغازه‌های بسیار وسیع و گرایش به ایجاد شعبه‌ها و تعاونیها، در سال ۱۹۷۳، نزدیك به ۴۰٪ دستگاه بازرگانی فرانسه به شکل بنگاههای فردی سنتی برجا مانده است[۹].

شمار بنگاهها، طی دورهٔ سالهای ۱۹۶۲ـ۱۹۷۳، به آهنگ متوسط ۱/۸٪ در سال کاهش می‌یابد: درسال ۱۹۷۳ فقط ۴۱۲۹۶۸ واحد در مقابل ۵۱۰۱۳۵ در سال ۱۹۶۲ وجود دارد. این کاهش شمار بنگاهها مبیّن تمرکز است، زیرا شمار

۹. بازرگانی سنتی، مواضع خود را حفظ می‌کند؛ مأخذ:
Economie et statistique, février 1974.

جدول ۶ـ۱. فعالیتهای توزیع در فرانسه، در سال ۱۹۷۳

بخشهای فعالیت	جمعیت فعال بازرگانی شمارمتوسط سالانه (به‌میلیون)	شمار بنگاهها
بازرگانی عمدهٔ مواد غذایی	۲۷۸/۴	۳۲۸۷۱
بازرگانی عمده غیرمواد غذایی	۲۰۷/۳	۱۴۸۴۲
بازرگانی عمدهٔ بین صنایع	۳۲۶/۵	۱۹۱۴۱
مجموعهٔ بازرگانی عمده	۸۱۲/۲	۶۶۸۵۴
شعبه‌های مواد غذایی	۱۳۶/۱	۲۸۵
تعاونیها	۴۸/۹	۵۶۰
مغازه‌های بزرگ، مغازه‌های عام، فروش ازطریق مکاتبه	۱۳۰/۳	۶۶۸
بازرگانی جزئی متمرکز	۳۱۵/۳	۱۵۱۳
بازرگانی گوشت	۱۷۴/۶	۵۰۵۸۶
خرده‌فروشان متخصص در مواد غذایی	۲۰۰/۱	۶۹۷۰۵
خرده‌فروشان متخصص درغیر مواد غذایی	۶۴۳/۵	۵۸۳۷۷
داروخانه‌ها	۸۴/۳	۱۵۰۶۹
بازرگانی سیار	۸۸/۸	۵۰۸۶۴
مجموعهٔ بازرگانی غیرمتمرکز	۱۱۹۱/۳	۳۴۴۶۰۱
مجموعهٔ بازرگانی جزئی	۱۵۰۶/۶	۳۴۶۱۱۴
مجموعه بازرگانی	۲۳۱۸/۸	۴۱۲۹۶۸

مأخذ:

Rapport de la Commission, des Services et de l'Artisanat, Préparation du VII^{e} Plan, *La Documentation française,* 1976.

مشاغلی که بخش بازرگانی ایجاد کرده، طی همین دوره نزدیك به ۴۹۰۰۰۰ افزایش یافته ورقم مشاغل را در این بخش، درسال ۱۹۷۳ به ۲۳۱۸۸۰۰ رسانده است. امادید آینده ای را که انستیتوی ملی آمارو بررسیهای اقتصادی در محدودهٔ کارهای مقدماتی برنامهٔ هفتم ارائه کرده است، کُندی بسیار محسوسی را نسبت به گذشته، درآهنگ ایجاد شغل نشان می دهد: درواقع، بر پایهٔ این کارها، اندازهٔ رشد سالانهٔ متوسط جمعیت فعال بازرگانی، حداکثر، از ۲ به ۱٪ خواهد رسید. درنتیجه، بازرگانی در فرضیهٔ نامساعدتر ۱۰۰۰۰۰ شغل اضافی میان سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۸۰ عرضه خواهد داشت و در فرضیهٔ خوش بینانه‌تر، این شماره از ۱۴۰۰۰۰ شغل تجاوز نخواهد کرد.

پ) بنگاههای کشاورزی

در سال ۱۹۷۶، شمار بهره برداریها نزدیك به ۱۱۶۹۰۰۰ واحد است (در مقابل ۱۸۰۰۰۰۰ واحد در سال ۱۹۶۰ و ۲۲۸۵۷۰۰ واحد در سال ۱۹۵۵). ابعاد متوسط بهره برداریها با وجود کاهش شماره، همچنان ناچیز باقی می ماند: نزدیك به ۳۵٪ بهره برداریها کمتر از ۱۰ هکتار، ۱۲٪ بیشتر از ۵۰ هکتار زمین دارند؛ ۵۳٪ کشاورزان فرانسه بین ۱۰ و ۵۰ هکتار زراعت می کنند و این ابعاد هرچند نسبت به شرایط سودآوری ضعیف است، بازهم بزرگتر از ابعاد متوسط اروپاست.

بنگاههای کشاورزی موضوع سه نوع نظام حقوقی قرار می گیرند:

— بهره برداری مستقیم: دراین صورت، مالك خودش روی بهره برداری کشاورزی عمل می کند؛
— مزارعه یا سهم کاری: قراردادی است که برطبق آن مالك برای زارع زمین، ابنیه و به‌طور کلی بخشی از لوازم کاشت و دام را فراهم می آورد. مُزارع یا سهم کار هرساله به مالك نیم یا یك سوم تولید خود را می دهد؛
— اجاره‌داری زراعی: قراردادی است که به موجب آن مالك، زمین و ابنیه

می‌دهد، درصورتی که اجاره‌دار، سرمایهٔ بهره‌برداری بویژه دام را می‌آورد و اجارهٔ ثابتی به صورت پول برای چندین سال به مالك موجر می‌پردازد.
مزارعه رو به نابودی است، حال آنکه اجاره‌داری گسترش می‌یابد. شمار کل بهره‌برداریهای کشاورزی، بین سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۶۳ از ۲۰٪ به ۳۲٪ بالا رفته است.

ت) *بنگاههای فردی صنعتی*

بنگاههای فردی صنعتی در بخشی که ابعاد بزرگ ضرورت ندارد بسیار فراوانند (مکانیکی، صافکاری و درودگری). عمر این گونه بنگاهها کوتاه و اندازهٔ مرگ‌ومیر آنها بالاست. با این همه، در این نوع بنگاههای فردی صنعتی، موفقیتهای استثنایی[۱۰] همراه با شکستهای بسیار در کنار هم وجود داشته‌اند. بنگاه فردی آسیب‌پذیر است، زیرا به استعداد و به زندگی رئیس خود وابسته است. افزون براین، نابودی بنگاه غالباً با موفقیت آن ارتباط دارد: بنگاه فردی ضمن آنکه بزرگ می‌شود با خطر نابودی روبه‌روست، زیرا رئیس آن نمی‌تواند توسعهٔ خود را فقط به کمك دارایی خود تأمین مالی کند ودر نتیجه یا بنگاه دیگری آن را بازخرید می‌کند ویا می‌باید به شرکت تبدیل شود.
هرچند بنگاههای فردی برحسب بخشهای اقتصادی که درآنها قراردارند، دارای نظامهای حقوقی مختلف‌اند، واجد وجوه مشترکی نیز هستند که تصدی آنها را از تصدی بنگاههای شرکتی بروشنی متمایز و متفاوت می‌سازند:

ــ مالکیت و مدیریت در دست مالك یکی شده‌اند؛
ــ بنگاههای فردیِ مزدبگیر بویژه نیروی کار خانوادگی را مورد استفاده قرار می‌دهند؛ به‌طور کلی، تصدی آنها نسبت به بنگاههای بزرگ شرکتی کمتر

۱۰. درگذشته، بنگاههای بوساك (Boussac) وداسو (Dassault)، اصالتاً فردی به چنین سرنوشتی دچارشده‌اند.

تحت تأثیر جست‌وجوی سودآوری است و تطبیق آنها با ترقی فنی و تحول بازارها آهسته‌تر صورت می گیرد. به‌نظر می‌رسد بنگاههای فردی، نسبت به بنگاههای شرکتی با تحول اقتصادی جدید غالباً بخوبی تطبیق نمی یابند و در اقتصاد فرانسه رو به قهقرا دارند. این عقب‌نشینی مسائل وخامت‌بار اجتماعی را مطرح می‌سازد[۱۱].

بند ۳. بنگاههای تعاونی

این بنگاهها به صورت شراکت اند و با این همه، هم در مورد هدف اساسی و هم دربارهٔ طرز تصدی در نقطهٔ مقابل شرکتهای سرمایه‌داری قرار می گیرند.

۱) هدف اساسی: این بنگاهها که در اوایل سدهٔ نوزدهم به وجود آمده‌اند، به منظور دفاع و حمایت از گروههای زیر سلطهٔ اقتصاد سرمایه‌داری (مصرف کنندگان، مزدبگیران و بهره‌برداریهای کوچك یا پیشه‌وران) تشکیل می شوند. شراکت تعاونی همهٔ این اشخاص اقتصادی، بی آنکه استقلال خود را از دست بدهند، این امکان را فراهم می آورد تا از مزایای ابعاد یا اعداد بزرگ استفاده کنند.

۲) قاعدهٔ تصدی: شرکا بدون توجه به میزان آورده، قدرت تصمیم‌گیری همسان دارند. همین طور، توزیع مازادهای ناشی از تصدی میان شرکا متناسب با عملیاتی که با تعاونی انجام داده‌اند، صورت می گیرد. برحسب موارد، «تخفیف بها»ی پرداختی به اعضای تعاونی بر پایهٔ میزان خریدهایی محاسبه می شود که در مغازهٔ تعاونی (تعاونی مصرف) به عمل آمده است؛ مقدار فروش نیز با واسطهٔ تعاونی کشاورزی، شمار ساعات کاری است که انجام یافته (تعاونی کارگری تولید).

تعاونیها در انگلستان و کشورهای اسکاندیناوی بیشتر از فرانسه توسعه

۱۱. ن.ك. جلد سوم که در آن سیاستهای متخذه در قبال بخش کشاورزی، بازرگانی و جز اینها ادغام شده‌اند.

یافته‌اند.

در فرانسه، بنگاههای تعاونی در قلمرو کشاورزی، بانك و بازرگانی وسعت خاصی پیدا کرده‌اند. افزون براین، در زمینه‌هایی مانند ماهیگیری، مسکن، صنعت و جز این‌ها به طرزی محدودتر وجود دارند.

ــ *کشاورزی*. تعاونیهای کشاورزی، عموماً دستیار تولید، تبدیل و فروش محصولات کشاورزی‌اند. دستیاران تولید: این تعاونیها با خرید بذر و کودهای شیمیایی بر پایهٔ تعرفه‌های تخفیفی، شرایط تولید را بهبود می بخشند. دستیاران تبدیل (تعاونیهای فرآورده‌های شیری) ودستیاران فروش (تعاونیهای غلات) به تعاونیها امکان می دهند تا اگر عملیات تبدیل یا فروش محصولات کشاورزی را انجام می دادند، منفعتی را که می توانستند ازصاحبان صنایع یا بازرگانان به‌دست آورند، نصیب خود سازند. بتازگی، گروه‌بندیهای جدید تعاونی، همانند تعاونیهای استفاده ازمصالح[12]، مراکز بررسی فنی کشاورزی[13]. مراکز تصدی و جز اینها گسترش یافته‌اند.

کنفدراسیون فرانسوی تعاون کشاورزی در ۲۲ شاخهٔ متخصص کشاورزی فعالیت وحضور دارند و شمار اعضای آن به ۳۲۴۶۷۳۰ نفر می رسد که با تقریباً ۷۵ میلیارد فرانك میزان کل فروش و ۹۵۰۰۰ مزدبگیر در ۱۳۵۴۵ تعاونی توزیع شده‌اند. بخش تعاونی ۲۲٪ از کل فروش صنایع کشاورزی و غذایی را دراختیار دارد.

ــ *ماهیگیری*. حدود صد شرکت، ۲۵۰۰۰ ماهیگیر پیشه‌ور (ازجمله ۸۰۰۰ ماهیگیر کارفرما) را گروه‌بندی می کند که ۴۵٪ ظرفیت تخلیهٔ ماهیگیری را با میزان کل فروش ۵۰۰ میلیون فرانك تولید می نمایند.

ــ *بانك* وبیمه. دراین دوبخش جنبش تعاونی توسعه یافته‌تر شده است بویژه:

12. les coopérative d'utilisation (CUMA).
13. les centres d'études de technique agricole (CETA).

● کردی اگریکول (اعتبار کشاورزی)[14]: درسال ۱۸۹۴ نخستین صندوقهای محلی کردی اگریکول ایجاد شده و یگانه هدف آن تأمین مالی بهره برداریهای کشاورزی بوده است. توسعهٔ این بهره برداریها به بسط سریع حوزه عمل آنها به قلمرو تجهیزات جمعی، برقی کردن (سال ۱۹۲۳)، تجهیز کشاورزی (سال ۱۹۴۵)، بهبود مساکن روستایی (۱۹۵۹) منجر شده است. اصلاحات سال ۱۹۷۱ به کردی اگریکول امکان داده است تا حوزهٔ عمل خود را به تمامی قلمرو روستایی و به صنایع غذایی گسترش دهد. این نهاد اعتباری ۱۵٪ پس انداز فرانسه را جذب و ازهر چهار حساب چك یکی را تصدی می کند (۸ میلیون سپرده گذار) و دارای ۲۸۰۰۰۰۰ شریك و ۹۴ صندوق کشاورزی است.

● *موتوآلیته اگریکول* (بیمهٔ تعاونی متقابل کشاورزی)[15]. این بیمه به کمك شبکه‌ای متشکل از ۲۸۰۰۰ صندوق محلی بیمه، ۲ میلیارد فرانك سهمیهٔ حق بیمه را وصول و ۷٪ جوایز خطرات و خسارتهای بازار فرانسه را پرداخت می کند. بدین ترتیب، بیمهٔ تعاونی متقابل حمایت اجتماعی از ۷/۵ میلیون نفر رابه عهده می گیرد.

ــ *بازرگانی*. اهمیت تعاونیهای مصرف در فرانسه نسبت به کشورهای دیگر مانند سوئد همچنان محدود می ماند. سوئد تقریباً ۴۰٪ مصرف کنندگان را در خود گرد می آورد. در فرانسه، در سال ۱۹۶۶، تعاونیهای مصرف ۳۵۵۲۴۶۸ عضو شریك داشت که نشان دهندهٔ ۲/۶٪ بازرگانی جزئی بود.

ــ مسکن. تعاونیهای H. L. M[16] (یکی از چهار «خانواده» که با دفاتر H.L.M، شرکتهای سهامی و شرکتهای اعتبار ساختمانی، اتحادیهٔ ملی H.L.M را تشکیل می دهد)، ۲۱۰ شرکت را در خود جمع می کند و سالانه ۲۰۰۰۰ مسکن به منظور دستیابی به مالکیت می سازد.

14. Crédit agricole
15. Mutualité agricole
16. Habitaion à Layer Modéré

ـــ صنعت. تعاونیهای تولید بویژه درشاخه‌هایی وجود دارند که تجهیزات لازم برای کارگران (ساختمانی، چاپخانه و جز اینها) در خور اهمیت نیست. در مورد[۱۷]، در سال ۱۹۶۰، ۵۲۰ واحد دارای ۲۴۱۰۰ کارگر از جمله فقط ۸۶۰۰ شریك، درساختمان (۵۶٪)، چاپخانه (۱۰٪)، فلزکاری و برق (۷/۵۰٪) توزیع شده است.

قسمت دوم
بنگاههای عمومی

منظور از این عنوان بنگاههایی است که تماماً یا جزئاً ملك دولت یا جوامع عمومی‌اند. در فرانسه، نقش دولت در اقتصاد، ظرف چهل سال، به میزان چشمگیری توسعه یافته است. روشهای جدید بهره‌برداری عمومی جایگزین روشهای قدیمی بهره‌برداری، چنانکه پیش از سال ۱۹۳۰ وجود داشت، شده است.

این روشهای مختلف بهره‌برداری عمومی پیش از نگاهی به اهمیت بخش عمومی در مجموعهٔ اقتصاد فرانسه و نیز مسائلی را که مطرح می‌سازد، تشریح خواهند شد.

بند ۱. روشهای بهره‌برداری عمومی

الف) روشهای قدیمی بهره‌برداری عمومی

روشهای بهره‌برداریهای عمومی که به‌طور سنتی مورد استفاده بوده‌اند، به‌شرح زیرند:

ــ *مؤسسه‌های عمومی*[۱۸]: هدف اینان تهیهٔ برخی از نیازهای مردم است

17. Vienney, *l'économie du secteur coopératif français,* Cujes, 1966, p. 138.

۱۸. در اینجا از باب یادآوری نقل شده است، زیرا به طبقهٔ ادارات، در حسابداری ملی فرانسه، تعلق دارد.

(مانند نوانخانه‌ها، بیمارستانها و جز اینها).

ـ *انحصارات مستقیم*[۱۹]: دولت سرمایه را فراهم می آورد و با عاملان خود بهره برداری را اداره می کند (پست و تلگراف و تلفن، دخانیات و چاپخانهٔ ملی). انحصارات شهرداری (خدمات آب، گاز، نظافت و جز اینها) نیز وجود دارد.

ـ *دفاتر*: اینان تصدی ساده تر از انحصارات دارند، زیرا استقلال مالی دارند و تصدی آنها بر اساس شیوه‌های جاری معمول در بازرگانی و صنعت تأمین شده است و نه بر پایهٔ شیوه‌های مالی حسابداری عمومی (مثال: دفتر ملی صنعتی آزوت که در سال ۱۹۲۴ ایجاد شده است).

ـ *امتیازات*: امتیازات خدمات عمومی ناشی از قراردادهایی است که مقامات عمومی به وسیلهٔ آنها حق تصدی یکی از خدمات عمومی را بر طبق اصول و کیفیاتی که «دفتر تکالیف» معین کرده است به یك بنگاه خصوصی واگذار می کند. این سند مثلا نشان دهندهٔ شرایط مورد نیاز در اجرای خدمات، روشهای تعیین قیمتهای فروش و مبلغی است که صاحب امتیاز باید بپردازد. این مورد نظام شرکتهای خصوصی راه آهن پیش از تشکیل شرکت ملی راه آهنهای فرانسه بود و هنوز هم نظامِ موجودِ خدمات گوناگونِ شهرداری (آب و نظافت) است. روش موصوف این مزیت را عرضه می کند که نسبت به اشکال پیشین تصدی زیاد ثقیل نیست و با ضرورتهای زندگی اقتصادی بهتر تطبیق می پذیرد، اما این عیب را نیز دارد که انحصاری به سود یك بنگاه خصوصی ایجاد می کند.

ب) *روشهای جدید بهره برداریهای عمومی*

روشهای مختلف بهره برداریهای عمومی که به شرح آمد، برای تأمین تصدی مؤثر در بخش عمومی بسط یابنده زیاده انعطاف ناپذیر به نظر رسیده‌اند. به این دلیل است که دو روش جدید بهره برداری، شرکتهای مختلط عمومی خصوصی و ملی کردنها پدید آمده‌اند.

۱۹. تصدیهای مستقیم را نباید با تصدی رنو (بنگاه ملی شده) اشتباه کرد.

اول ـ شرکتهای مختلط عمومی خصوصی. این شرکتها می توانند به منزلهٔ شرکتهای سهامی تعریف شوند که در آنها دولت یا جوامع عمومی بخشی از سرمایه را در کنار شرکای خصوصی دارا هستند. این شرکتها، پس از جنگ جهانی اول، درفرانسه و از این هم فراتر در آلمان، بویژه از آغاز قرن حاضر در ایتالیا وجزاینها توسعه یافته‌اند. فرمول شرکت مختلط عمومی خصوصی بسیار انعطاف پذیر است و امکان ترکیبهای بسیار گوناگون را می‌دهد و میان دو نوع شرکت ــ یکی بنگاه سرمایه‌داری که در آن فقط نفوذ خصوصی حاکم است، و دیگر سرمایه‌داری دولتی که در آن فقط دولت نفوذ دارد ــ درجه‌بندی صورت می گیرد.

در شرکت مختلط عمومی خصوصی، منافع خصوصی و منافع عمومی تحت نظارت توأمان نمایندگان دولت و سرمایه‌داران، در برابر یکدیگر قرار دارند.

از میان مثالهای فراوان شرکتهای مختلط عمومی خصوصی در فرانسه، کمپانی فرانسوی مواد نفتی[۲۰] (دولت صاحب ۳۵٪ سهام کمپانی است)، کمپانی کل ترانس اتلانتیك[۲۱] (قسمت دولت: ۶۴٪ سهام) و کمپانی ملی رُن[۲۲] را می توان نام برد.

همچنین لازم است یادآور شویم که شرکت ملی راه‌آهنهای فرانسه در سال ۱۹۳۷ به شکل شرکت مختلط عمومی خصوصی تأسیس یافته است. این تشکیل بر پایهٔ تصدی زیان ده کمپانیهای خصوصی و نیز اندیشهٔ یکنواخت کردن روشهای بهره‌برداری از شبکه‌های راه‌آهن ضروری شده است. کمپانیهای خصوصی در برابر میزان آوردهٔ خود ۴۹٪ از سهام جدید شرکت ملی راه‌آهنهای فرانسه را دریافت داشتند. شرکت ملی راه‌آهنهای فرانسه به شکل شرکت سهامی تأسیس شده است، اما سهام آن، این خصوصیت را عرضه می‌دارد که بهرهٔ ثابتی پاداش می گیرد و قابل استهلاك بوده و ازحق توزیع دارایی محروم اند

20. la Compagnie française des Pétroles.
21. la Compagnie générale transatlantique.
22. la Compagnie nationale du Rhône.

(درعمل اوراق قرضهٔ واقعی هستند). سهامداران قدیمی فقط پنج نماینده ازکل بیست صندلی را درهیئت مدیره دارند؛ رئیس هیئت مدیره ــ مدیرکل ــ را دولت منصوب می کند. شرکت ملی راه آهنهای فرانسه براساس کلیهٔ این مختصات به منزلهٔ بنگاهی به نظر می آید که ملی شده و فقط دولت بدون مشارکت سرمایهٔ خصوصی در آن حاکم است.

دوم ـ *ملی کردنها*. این مفهوم نیاز به توضیح دارد، چون درکشورهای مختلف مورد استفاده واقع شده، موضوع تعاریف متفاوت قرارگرفته است. درفرانسه، ملی کردن، ناشی ازجریان مضاعف فکری و عملی ــ جریان فکری جبههٔ مردم (۱۹۳۶) وجریان فکری شورای ملی مقاومت (۱۹۴۴) ــ است. بدین ترتیب، توصیه شده بود نسبت به «بازگشت» وسایل بزرگ تولید به *ملت* اقدام به عمل آید. ملی کردن اقدام مقامات عمومی بدین سبب است که به ملت قدرت تصرف بر کالاهای یك بخش اقتصادی یا یك بنگاه داده شود. هدف ملی کردن جست وجوی نفع عمومی است.

ملی کردن درکشوری که هنوز بخش خصوصی مهمی دارد، مسائلی را دربارهٔ قلمرو بخش ملی شده و *اصول* راهنمای سیاست و تصدی آن مطرح می سازد.

ــ *قلمرو بخش ملی شده*: درفرانسه، دوموج پیاپی ملی کردن برخاسته است. بسط قلمروهای ملی کردن توضیح دهندهٔ انگیزه‌های راهنمای آن است. موج نخست درسال ۱۹۳۶ پدید می آید: به جهات اجتماعی وفنی، صنایع تسلیحات ملی شد. تشکیل شرکت ملی راه آهنهای فرانسه را می توانیم به این موج ملحق سازیم. این بنگاه فقط ظواهر یك شرکت مختلط عمومی خصوصی را داراست. موج دیگر و بسیار مهمتر به تاریخ لیبراسیون[۲۳] می رسد.

ملی کردنهای دورهٔ سالهای ۱۹۴۵ـ۱۹۴۸ از انگیزه‌های گوناگون الهام می گیرند.

نخست آنکه بی گمان ملی کردنهای سالهای ۱۹۴۵ـ۱۹۴۸، در زمینهٔ

23. date de la Libération

سیاسی مشخص قرار گرفته‌اند و با مرام و مسلك سیاسی و اقتصادی ناظر به خلع سلاح سرمایه‌داری لیبرال و اجتماعی کردن وسایل تولید معین شده‌اند. با این همه، نوآوران و بنیادگذاران ملی کردنها از اینکه تأکید بر جهات عقیدتی بگذارند، اجتناب ورزیده‌اند و بویژه کوشیده‌اند اصلاحات پیشنهادی را براساس دلایل عملی توجیه کنند. ملی کردن در زمینهٔ اقتصادی، اجرای سرمایه‌گذاریهایی را امکان پذیر می کند که دامنهٔ آن از وسایل محدود در دوران سرمایهٔ خصوصی وسیعتر است و از بهره‌برداری بخشهای معین، چنان ابزار سیاست ارشادی می سازد که برخلاف سیاست لیبرال، می باید از نوسانهای ادواری اجتناب کند؛ در زمینهٔ اجتماعی: ارتقای سطح زندگی شخصی و رفع برخوردهای کارگری و مشارکت دادن کارکنان در تصدی.

سه اندیشهٔ راهنما را می توان از میان انگیزه‌های گوناگون در نظر گرفت که ملی کردن را توجیه می کنند. سه‌گروه عملیات ملی کردن را به شرح زیر به‌دست می‌دهند که لازم است گروه چهارم ملی کردنهای «تصادفی» نیز بدانها افزوده شود.

۱. ملی کردن بخشهای حیاتی اقتصاد: این کار می باید امکان بدهد تا مخارج سنگین سرمایه‌گذاری لازم برای بازسازی یا نوسازی سریع تأمین شود. درنگ در توسعهٔ بخشهای حیاتی، این اثر را خواهد داشت که تنگناهایی ایجاد کند و درنتیجه رشد دیگر بخشها را متوقف سازد.

برنامهٔ احزاب چپ، بویژه، ملی‌کردن بخش نیرو، معادن آهن، فولادسازی و صنعت سیمان را شامل می شد. در عمل، اجرای این برنامه به بخش نیرو محدود شد و به تأسیس معادن ملی زغال سنگ، برق و گاز دُفرانس انجامید (قوانین هشتم آوریل و هفدهم ماه مه سال ۱۹۴۶). این ملی کردنها، وجوه مشترکی داشتند. اصولا به کلیهٔ بخشهای فعالیت مورد نظر بسط می یافتند و تنها تصدی بنگاههای دارای نفع عمومی را از سرمایه‌داری خصوصی سلب نمی کردند، بلکه درسراسر

کشور شرایط بهره‌برداری را یکنواخت می‌ساختند[۲۴].

۲. ملی کردن فعالیتهای ملی: انباشت مقادیر مهم سرمایه، بویژه از سال ۱۹۳۶، از سوی برخی مؤسسه‌های مالی، دارای این ماهیت اعلام شده بود که سیاست پولی و مالی، دولت را با خطر مواجه می‌سازد. از این تاریخ، ملی کردن این مؤسسه‌ها مورد درخواست قرارگرفت. ملی کردن بانکها (دوم دسامبر سال ۱۹۴۵) و بیمه‌ها (بیست و پنجم آوریل سال ۱۹۴۶) فقط به طور جزئی انجام یافت.

ازمیان مهمترین بانکها فقط چهار بانک سپرده ملی شده بودند[۲۵]. بانکهای معاملات[۲۶]، وابسته به سرمایه‌های مهم در خارج از سرزمین فرانسه ازعملیات ملی کردن مصون ماندند.

بانك دُفرانس درآخرین مرحلهٔ تحول خود ملی شدوازبانك محضاً خصوصی که درسال ۱۸۰۰ ایجاد شده بود، یك بانك نشر به‌وجود آمد که با اصلاحات سال ۱۹۳۶، تفوق بی‌چون وچرای دولت آغاز به خودنمایی کرد. در سال ۱۹۴۵ سهامداران خصوصی به طور قاطع خلع‌ید شدند و در مقابل سهام خود اوراق قرضه دریافت داشتند.

۳. ملی کردن خدمات عمومی زیان‌ده: از سال ۱۹۳۷، آشکار شده بود که دولت می‌بایست خدات عمومیِ ترابریِ راه‌آهن را خود به‌عهده بگیرد. در

۲۴. درسال ۱۹۴۵، شمار ۱۵۴۰ شرکت خصوصی تولید، حمل و نقل و توزیع برق وجود داشت.

۲۵. بانکهای سپرده در عملیات کوتاه‌مدت و بانکهای معاملات در عملیات بلند مدت تخصص داشتند. بانکهای سپرده‌ای که ملی شدند عبارت بودند از: کردیه لیونه (Crédit Lyonnais)؛ سوسیته ژنرال (Société génerale)؛ بانك la BNCI؛ و کنتوآر ناسیونال دُسکونت دوپاری (la Comptoir national d'Escompte de Paris). دو بانك اخیر در گروه‌بندی مجدد، زیر نام بانك ناسیونال دوپاری قرار گرفتند.

۲۶. انواع دیگر ملی کردن تمامی یك بخش یا یك شاخه، یا دست کم بخش مهمی ازمیان آنهارا شامل می‌شد، حال آنکه در شاخه‌ها یا بخشهایی که درتصدی بخش خصوصی باقی ماندند، ملی کردنهای سرکوبگر جنبهٔ استثنایی داشتند.

اجرای همین اصل بود که پس از جنگ جهانی دوم نسبت به ملی کردن بنگاههای دیگرِ مشمول کمك مالی در بخش حمل و نقل، تصمیم گرفته شد. رژی اُتونوم دوترانسپور پاریزین[۲۷] و اِرفرانس از این گونه بوده‌اند.

۴. ملی کردنهای سرکوبگر[۲۸]: این ملیکردنها از مقررات ناظر به تصویب قوانین همکاری با دشمن ناشی می‌شوند. بدین قرار، در ژانویهٔ سال ۱۹۴۵، کارخانه‌های رنو ملی شدند ویك انحصارملی با صورت ظاهر صنعتی وبازرگانی به منظور تصدی و بهره‌برداری از اموال شرکت قدیمی ایجاد شد.

ـ *اصول راهنمای بنگاههای ملی شده*: سه‌اصل باید راهنمون سیاست ملی کردن باشند:

- نابودی سرمایهٔ خصوصی؛
- استقلال تصدی نسبت به دولت (ملی کردن نباید با دولتی کردن یکی انگاشته شود)؛
- سه‌گانگی تصدی بنگاههای ملی.

این اصول مهم به هنگام اقدامات برای ملی کردن چگونه اعمال شده‌اند و از آن پس چگونه تحول یافته‌اند؟ مالکیت بنگاههای خصوصی که هدف اقدامات ملی کردن قرار گرفته، پس از جبران خسارتهای سهامداران به دولت انتقال پیدا کرده است (نابودی سرمایهٔ خصوصی). مؤسسه‌های عمومی وبازرگانی جدید که بدین گونه ایجاد شده‌اند از قواعد و نظامات تجاری حقوق عمومی پیروی می‌کنند وبنابراین، تصدی آنها می‌باید نسبت به دولت مستقل باشد. دولت قواعد حسابداری عمومی را بر آنها تحمیل نمی‌کرد. به‌طور کلی، تصدی بنگاههای ملی شده، به یك هیئت مدیرهٔ سه‌نفری مرکب از سه نمایندهٔ دولت، استفاده کنندگان و کارکنان سپرده شده بود. مدیر کل، بنا بر پیشنهاد هیئت مدیره و

27. la Régie Autonome des Transports parisiens.

۲۸. ن. ك پانوشت ۲۳.

به موجب فرمان منصوب می شد.

این اصول اولیه درجریان اجرای ملی کردن بشدت تغییر یافته اند. سه گانگی تصدی تعدیل شده است: از سال ۱۹۵۳، بویژه مشارکت استفاده کنندگان به میزان کمینه رسیده و دولت گرایش داشته است تا اندك اندك بر قدرت نظارت خود بر بنگاههای ملی بیفزاید، به گونه‌ای که مجلی کردن به دولتی کردن نزدیك شود. سرانجام، هرچند سرمایهٔ خصوصی از بنگاههای ملی به کلی حذف شده است، اینان با ایجاد شعبه‌ها، گاه با بنگاههای خصوصی شریك می شوند.

بند ۲. اهمیت بخش عمومی در اقتصاد فرانسه

الف) جایگاه بخش عمومی

اهمیت بخش عمومی را می‌توان بر پایهٔ شمار بنگاههایی که تماماً یا جزئاً زیر نظارت دولت قرار دارند، سنجید و تعیین کرد: ۳۷۵ شرکت تماماً به دولت تعلق دارند. افزون بر این، دولت در ۱۶۰ شرکت، دست کم مالك ۳۰٪ سرمایه ودر ۶۰۰ شرکت کمتر از ۳۰٪ سرمایه است. بنابراین، حدود ۱۰۰۰ بنگاه زیر نظارت مستقیم دولت قرار دارند و بخش عمومی را تشکیل می‌دهند. به منظور ارزش گذاری نفوذ دولت در بنگاههای فرانسوی، لازم است نظارتی را نیز که بر برخی از اینان به‌طرزی غیرمستقیم یا از طریق شعبه‌های خود اعمال می کنند، مورد توجه قرار گیرد.

جایگاه بخش عمومی در فعالیت اقتصادی در *گزارش سیمون نورا*[۲۹]، بر پایهٔ درصدهای زیر مربوط به سال ۱۹۶۷ خلاصه‌شده است و بنگاههای عمومی براین اساس ارائه شده‌اند:

ــ ۱۲٪ ارزش افزودهٔ کل (یعنی تولید ناخالص داخلی)؛
ــ ۱۱/۲٪ کلیهٔ افراد شاغل؛

29. *Rapport Simon Nora.*

ــ ۱۰٪ میزان کل فروش؛
ــ ۳۲/۵٪ کلیهٔ سرمایه‌گذاریها.

جدول ۶ـ۲ در محدودهٔ جامعهٔ اقتصادی اروپا نشان می‌دهد که بخش عمومی در فرانسه، هم از لحاظ شماره، و هم از حیث میزان فروش و سرمایه‌گذاریها مهمترین سهمیه را داراست.

سهم بخش عمومی در فعالیت ملی برحسب بخشها تغییر می‌پذیرد. در این

جدول ۶ـ۲ سهم بخش عمومی در اقتصاد ملی در ۱۴ کشور

	سرمایه‌گذاریها	شمار افراد	ارزش افزوده	میزان کل فروش
اتریش	۳۵	۱۳	۱۴	۱۸
فرانسه	۳۳	۱۲	۱۳	۱۱
ایتالیا	۳۰	۱۱/۵	۱۲	۱۰
انگلستان	۲۹	۱۲	۱۰	۱۰
سوئد	۲۵	۱۰/۵	۱۲	۱۱
نروژ	۲۱/۵	۶	۹	۱۰
آلمان	۲۱	۹	۷	۹
ایرلند	۲۰	۱۳	۱۲	۹
هلند	۲۰	۸	۱۰	۸
لوگزامبورگ	۱۷	۵/۵	۶	۴
بلژیك	۱۵	۸	۷	۷
فنلاند	۱۴	۱۰	۷	۶
دانمارك	۱۲	۵	۶	۵
ایالات متحده	۶	۳	۵	۳

مأخذ:

F. François-Marsal, Mort ou résurrection des entreprises nationals, *Expansion,* février 1973.

باب، بنا بر جایگاهی که بنگاههای عمومی احراز می کنند، می توان سه بخش را تشخیص داد[۳۰].

وضعیت شبه انحصار (بین ۸۰ و ۱۰۰٪ ارزش افزودهٔ کل بخشهای مورد نظر): این مورد صنعت زغال، تولید و توزیع برق و گاز و سرانجام مخابرات است.

ــ جایگاه مهم ولی بدون تفوق (بین ۴۰ و ۸۰٪ ارزش افزودهٔ بخشهای مورد نظر): چنین است ساختمان وسایل هوانوردی و ساخت تسلیحات، وسایل حمل و نقل و ساختمان ابنیه (که شامل دفاتر وشرکتهای H.L.M است).

ــ جایگاه درجهٔ دوم: این گروه سوم بخشهایی رادربرمی گیرد که ارزش افزودهٔ بنگاههای آن، بین ۱۰٪ و ۲۰٪ ارزش افزودهٔ کل قرار دارد و شامل بخش نفت، ساختمان اتوموبیل، شیمی و خدمات است.

تحلیل جایگاه بنگاهها برحسب بخشها امکان نتیجه گیریهای زیر را به دست می دهد:

ــ بنگاههای عمومی فرانسه جایگاه بسیار مهمی را در بخشهای *پایهٔ* اقتصاد احراز می کنند عبارت اند از: نیرو و مخابرات که در اینان و نیز در بخش توزیع اعتبار غالباً وضعِ شبه انحصار دارند. در بخش رقابتی، بنگاههای عمومی جایگاه مهمی در شیمی کانی و تا حدودی قابل توجه در شیمی آلی و ساختمان مکانیك و در ابنیه و کارهای عمومی دارند.

ــ در مورد مجموعهٔ شاخه هایی که مستقیماً برای *تقاضای قطعیِ* (کشاورزی، صنایع کشاورزی و غذایی، صنایع مصرفی، خدماتی که عمدتاً برای افراد خصوصی انجام شود) تولید می کنند، جز خدمات درمانی، حمل و نقل مسافری و برق و گاز، تولید بنگاههای عمومی ضعیف است.

بنابراین، به‌طور کلی، می توان گفت که بنگاههای عمومی موضع خاصی در ادوار تولید دارند، زیرا در بالادست نشسته اند. این نکته بتنهایی و به میزان وسیع ارقام مشروحه در بند الف این قسمت را توضیح می‌دهد. توضیح اهمیت

30. J. Rivier, revue *Economie et Statistique* (INSEE), novembre 1969.

سرمایه‌گذاری، بویژه در بخشهای «اولیه» دراین است که بسی بیشتر از دیگر بخشها، سرمایه را مورد استفاده قرار می‌دهند.

ب) مسائلی که بنگاههای عمومی بخش غیررقابتی مطرح ساخته‌اند

تصدی یك بخش مهم و ناموزون به همین اندازه نیز دشوار است، زیرا هم بر فعالیتهایی اعمال می‌شود که رقابت درآنها نقشی ندارد (انحصار یا شبه‌انحصار بنگاههایی مانند برق فرانسه، گاز فرانسه، شرکت ملی راه‌آهنهای فرانسه، انحصار دولتی مستقل حمل نقل پاریس وجز اینها) وهم بر فعالیتهایی که هنوز رقابت در آنها وجود دارد (رنو، بانکها، بیمه‌ها، شیمی وجز اینها). فوری‌ترین مسائل را بنگاههای عمومی بخش رقابتی مطرح کرده‌اند وبا تأمین آنها ارتباط دارند[۳۱]. تعادل این بنگاهها در سالهای اخیر، براثر افزایش وجوه ازمنشاءِ بودجه و قرضه‌هایی تأمین شده است که به مردم عرضه شده‌اند.

دشواریهای تأمین مالی می‌توانند نتیجهٔ مسائل بخشی باشند که درآن فعالیتهای رو به انحطاط (استخراج زغال) یا در حال رکود (شرکت ملی راه‌آهنهای فرانسه وانحصاردولتی مستقل حمل ونقل پاریس) پدیدار می‌شوند. برعکس، دردیگر موارد، رشد شدید بنگاههای عمدهٔ مصرف کنندهٔ سرمایه (برق فرانسه) است که منابع مهم مالی ضرورت پیدا می‌کند.

فراسوی خصوصیات بخشی، علل اساسی دشواریها در اغلب بنگاههای عمومی بخش غیررقابتی مشترك است ومی‌توانند دردونکته بدین شرح خلاصه شوند:

ــ این بنگاههای عمومی که وظایف بخشهای اقتصادی را برعهده دارند به منزلهٔ خدمات عمومی تلقی می‌شوند. دولت به منظور ایفای این نقش خدمات عمومی جبرهایی برآنها تحمیل می‌کند: نگاهداری خدمات بدون سود درحال

۳۱. ن. ك گزارش گروه کار، زیرنظر سیمون نورا:
Les *Problémes économiques,* 5 décembre 1968.

فعالیت (مورد برخی از خطوط شرکت ملی راه‌آهنهای فرانسه)، امتیاز اعطایی به‌برخی از طبقات مردم (مثلا خانوادهٔ پرفرزند) و ارضای نیازها در هر دورهٔ زمانی (مسافرتها به هنگام تعطیلات).

ــ این بنگاههای عمومی، بی‌درنگ پس از جنگ جهانی دوم، ابزار سیاست رویدادی واجتماعی دولت را تشکیل داده‌اند. قیمتهای خدماتی که بنگاههای عمومی انجام می‌دادند به‌منظور قطع پیشروی تورم و مساعدت به‌برخی از طبقات اجتماعی، در سطح نسبتاً ضعیفی نگاهداشته شده بودند.

بدین گونه، بنگاههای بخش غیر رقابتی، اندك اندك به صورت ابزار عظیم و جزئاً انتقال درآمده‌اند. افراد ذینفع همان استفاده کنندگان از بنگاههای ملی و مؤدیان مالیاتی هستند که به وسیلهٔ مالیاتهای خود امکان می‌دهند تا کمکهای بودجه‌ای به بنگاههای ملی تأمین شود.

عیب چنین عملی در موارد زیر پدیدار می شود:

ــ در سطح دولت: این سیاست هرگونه قضاوت دربارهٔ نتایج اقتصادی و مالی بنگاههای ملی شده را تحریف و مخدوش می کند؛
ــ در سطح بنگاه: این سیاست از مسئولیت رهبران می کاهد؛
ــ در سطح استفاده کنندگان: که نسبت به کمکهای مالی سرشار در حسابهای بنگاهها حسّاس نیستند وخود در شمار مشتریان یا استفاده کنندگان اینان قرار دارند.

سرانجام، دشواریهای بنگاههای عمومی ناشی ازابهام درهدفهایی است که دولت بدانها تخصیص داده است: برخی از آنان با آنکه مشمول قواعد تصدی بنگاههای بازرگانی اند، باید تعهدات خدمت عامه و سیاست قیمتهای دولت را نیز به اجرا بگذارند. درنتیجه، در وظایفی که به بنگاههای عمومی احاله شده است، ابهامی پدید می آید.

گزارش نورا، مورخ آوریل سال ۱۹۶۷، «قراردادهای برنامه‌ها» را پیشنهاد کرده بود که روابط هر بنگاه ملی شده را با دولت تنظیم می کرد. این قراردادها

می بایست برای بنگاههای ملی شده استقلال زیادتر و مسئولیت بیشتر را تأمین کند. در عمل، برخی از قراردادها واقعاً پذیرفته شده بودند (برق فرانسه و شرکت ملی راه‌آهنهای فرانسه)، اما محتوای آنها محدود باقی مانده است (اصل آزادی مشروط تعرفه‌ها مورد نظر قرار نگرفته بود) و تجدید نشدند.

در پایان، کوشش برای روشن کردن روابط میان دولت وبنگاههای ملی نتوانسته است به نتیجهٔ خوبی برسد و اوضاع مالی این بنگاهها بدتر شده است. بدین قرار، از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶، کمکهای مردم به بنگاههای ملی از ۱۲/۸ میلیارد به ۲۶ میلیارد فرانك (۳۰ میلیارد فرانك در سال ۱۹۷۷) رسیده است و چون سرمایه‌گذاریها در همین زمان از ۱۲/۹ میلیارد به ۲۲ میلیارد فرانك بالا رفته، رسوخ آنها در بازار مالی افزایش یافته است) ۴۹٪ در سال ۱۹۷۶ در برابر ۲۲٪ در سال ۱۹۷۳. وام کوتاه‌مدت استخراج زغال سنگ و شرکت ملی راه‌آهنهای فرانسه (تأسیس مالی تنخواه‌گردان) و نیز وام خارجی فزاینده به صورتی است که دولت بنگاهها را ترغیب کرده که بهتر است از خارجه قرض بگیرند تا آنکه خودشان به هم وام بدهند.

به منظور رفع وخامت اوضاع مالی بنگاهها، سیاستی کلی در قبال بنگاههای ملی در جلسهٔ هیئت وزیران مورخ دهم اوت سال ۱۹۷۷ معین شده بود. این سیاست عبارت از این است که روابط میان دولت و بنگاههای عمومی بر پایهٔ قرارداد نهاده شود. سند دوجانبه‌ای که میان دولت و بنگاهها برای یك دورهٔ چندساله به نام *قرارداد بنگاه* مورد مذاکره قرار گرفته هدف زیر را معین کرده است:

ــ هدفهای رقم‌دار دربارهٔ بهبود رقابت‌پذیری؛
ــ شاخصهای تصدی که میزان تحقق این هدفها را معین می کند؛
ــ کمکهای گوناگونی که دولت به بنگاه داده است.

بنابراین منظور، تعهدات متقابلی است که به بنگاه امکان می‌دهد تا از آزادی فزایندهٔ تصدی استفاده کند.

قراردادهای اولیهٔ بنگاه را، دولت یا کمپانی ملی اِرفرانس یا استخراج زغال‌سنگ فرانسه و سپس شرکت ملی راه‌آهنهای فرانسه، برق فرانسه و کمپانی ژنرال ماریتیم[۳۲] امضا کرده‌اند.

پ) طرح بسط ملی کردنها

ترکیب طرحهای گوناگون ملی کردنها در یك برنامهٔ مشترك دولت که در سال ۱۹۷۲ تهیه شده، نظر به انتخابات قانونگذاری ماه مارس سال ۱۹۷۸ از سوی احزاب مخالف انجام گرفته بود[۳۳].

زمینهٔ بسط بخش عمومی، انتقالِ «یکجایِ» گروههایِ صنعتیِ دارایِ موضع حساس و مهم در بخشهای حیاتی اقتصاد، مراکز انباشت سرمایه‌داری مسلط بر برخی تولیدات، شرکتهایی که از منشاءِ وجوه عمومی می‌گذرانند و سرانجام بنگاههایی که وظایف جمعی را انجام می‌دهند، به هیئت اجتماع پیش‌بینی شده بود.

بدین گونه، ملی کردن مجموعهٔ بخش بانکی و مالی پیش‌بینی شده بود که ازمیان مؤسسه‌های فرانسوی (در مورد بانکهای خارجی مصداق پیدا نمی‌کرد). بانکهای معاملات، شرکتهای مادر عمدهٔ مالی، بانکهای خصوصی سپرده (سه‌بانك عمدهٔ سپرده که می‌دانیم قبلا ملی شده‌اند، عبارت‌اند از بانك ناسیونال دوپاری، کردی‌لیونه و سوسیته ژنرال)، مؤسسه‌های فرانسوی فروش اعتباری، تأمین مالی اموال غیرمنقول، وام ـ اجاره ونیز کمپانیهای بزرگ خصوصی بیمه (به‌استثنای تعاونیهای متقابل) را شامل می‌شود.

32. la Compagnie générale maritime.

۳۳. می‌دانیم که درماه سپتامبر ۱۹۷۷، امضاکنندگان توافق ۱۹۷۲، درباب اینکه برنامه‌های مشترك صورت حال پیدا کنند مذاکرات را معلق کردند.

درمتن برنامهٔ مشترك سال ۱۹۷، نُه گروه صنعتی مورد نظر قرارگرفته بودند: پنج گروه، هریك مسلط بر یك بخش (داسو؛ رُن - پولن[۳۴]؛ سن-گوبن-پُن-آ-موسُن[۳۵]، پشینه - اوژین - کولمان[۳۶]؛ و کمپانی برق کل[۳۷])؛ سه بنگاه اساسی در بخشهای بسیار فعالِ انفورماتیك ومخابرات ازراه دور (تامسون-برند[۳۸]؛ آی تی تی فرانس[۳۹]؛وسی آی آی-هانیول-بول[۴۰])؛ و در پایان راسل - اوکلاو[۴۱]؛ و سرانجام آزمایشگاهی که نقش پیشرو را در تولید و پژوهش دارویی ایفا می کند.

فراسوی این طرحها، مسئلهٔ استقلال بسیار زیادتر تصدی نسبت به گذشته همیشه مطرح می شود. درواقع، بررغم استثناهای آشکار (رنو[۴۲] وشرکت نفتی اِلف-اراپ[۴۳] وبانکها)، آزادی بنگاههای عمومی محدود شده بود، زیرا مقامات عمومی از این می ترسیدند که در برابر نگرانیهای رویدادی اجتماعی یا بودجه‌ای نتوانند پایداری کنند. شاید ممکن می شد با تدوین کتابچهٔ شرح وظایف دقیق، آزادی بیشتری برای بنگاه تأمین کرد که دولت یا منطقه مبالغ جبران زیانی را که می بایست به بنگاههای ملی برای تأمین توانایی در اجرای تکالیف درزمینهٔ خدمات عمومی بدهد، تعیف کنند. با این وصف، «موازنهٔ درست» میان آزادی در تصمیم گیری و پیشگامی ازیك سو، واجرای هدفهای عمومی، از دیگر سو، دقیق ودشوار برجای می ماند. تاریخچهٔ ملی کردنها آموخته است که برای ملی کردن یك طرح، ملی کردن سرمایه بسنده نیست[۴۴].

34. Rhône-Poulence. 35. Saint - Gobain - Pont - à - Mousson
36. Pechiney - Ugine - Kuhlman. 37. la Compagnie générale d'Electricité.
38. Thomson - Brandt. 39. ITT - France 40. CII - Honeywell - Bull.
41. Roussel - Uclat.

۴۲. انحصاردولتی رنو، واجد استقلال وسیعی مبتنی بر اصل گزینش محصولات خود به وسیلهٔ بنگاه بود. هدف نه اینکه خودِ سود، بلکه غنی کردن ملت بود. ن. ك:

P. Dreyfus, *La liberté de réussir,* J.-C. Simoën, 1977.

43. ELF-Erap (entrepirse de recherches et d'activités pétrolières).

44. J.-D. Bredin, Le débat sur les nationalisations, *Le Monde,* 18 janvier 1977.

فصل هفتم
تمرکز صنعتی

احاطه بر مفهوم تمرکز امری دشوار و متضمن فراگرد بزرگیِ ابعاد مراکز تولید است. و اما، این مراکز درسازمان صنعتی در سه سطح مختلف نمودار می شوند:

ــ مؤسسه، واحد محلی تولید؛
ــ بنگاه، واحد حقوقی شامل یك یا چند مؤسسه؛
ــ گروه، مرکز تصمیم مشترك در چندین بنگاه.

در دنیای کنونی، تمرکز در سطح گروه است که به تمام معنا خود را نشان می دهد. تمرکز بدین سو گرایش دارد که مؤسسه و حتی بنگاه را در مجموعه‌های وسیع صنعتی یا گروههای اقتصادی حل کند.

تمرکز درسطح گروه می تواند به منزلهٔ گردآیی ابزارهای تولید در شماری بیش ازپیش کوچكِ مجموعه‌های صنعتی با ابعاد بیش ازپیش بزرگ تعریف شود.

به‌منظور ارزش گذاری پدیدهٔ تمرکز قسمتهای زیر ملاحظه می شود:

قسمت اول: علل عمومی تمرکز.
قسمت دوم: اَشکال تمرکز.
قسمت سوم: کیفیات مالی تمرکز.
قسمت چهارم: نقش تمرکز در تشکیل مجموعه‌های بزرگ صنعتی.

قسمت پنجم: نتایج تمرکز در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی.

قسمت اول
علل عمومی تمرکز
تمرکز از مجموعهٔ عوامل فنی، اقتصادی و روانی ناشی می شود.

الف) عوامل فنی
تمرکز گزینش بهترین ترکیب تولیدی را امکان می‌دهد، بازده‌های فزایندهٔ مقیاس را مجاز می دارد و نوآوری را تأمین مالی می کند.

اول ـ گزینش بهترین ترکیب تولیدی. از آغاز قرن بیستم، ترقی فنی، نوآوریهایی به‌بار می آورد که مقدار سرمایهٔ مورد استفاده و نیز قیمت آن را افزایش می‌دهد. واحد بزرگ اقتصادی[1] نسبت به واحد کوچك خود را در وضع برتر می یابد، زیرا می تواند ترکیبهای تولیدی با مقدار زیاد سرمایه را برگزیند (این واحدها را قویاً سرمایه‌بر می گویند)، حال آنکه واحد کوچك در گردآوری سرمایه‌های مالی لازم برای تملك سرمایه‌های مهم فنی به مشکلاتی برمی خورد.

دوم ـ تعیین بازده‌های فزایندهٔ مقیاس. این بازده‌ها از صرفه‌جوییهای داخلی به‌دست می آیند و به‌جهاتی که درگذشته در صفحهٔ شرح داده شده است، به‌تمرکز بنگاهها منجر می‌شوند. در واقع، آستانه‌های سودآوری یا «مقادیر بحرانی» وجود دارند که برحسب شاخه‌های مختلف صنعتی و ابعاد کمینهٔ یك واحد تولید تغییر پذیرند. عقلایی کردن تولید فقط در واحدهایی که به این ابعاد کمینه رسیده باشند می تواند آثار خود را به کمك تقسیم کار کارگران و تخصص کارگاهها پدید آورد. تنها در واحدهای ابعاد بزرگ است که مزایای تولیدِ «زنجیری» می تواند به‌دست آید و بدین سان ضعیفترین هزینهٔ ممکن در واحد محصول را ایجاد کند.

۱. منظور از واحد تولید، به‌طور کلی، بنگاه، مؤسسه یا گروه است.

با این همه، باید خاطرنشان کنیم که فن‌شناختیهایی جدید می‌توانند فراگرد تمرکز را ازحرکت بازدارند. توسل به منابع نیرو همانند برق، گاز، مشتقات نفت به جای زغال و استعمال مواد سبکتر امکان کاهش ابعاد ماشینهایی را پدید می‌آورند که لزوماً به یك مؤسسه یا بنگاه با ابعاد بزرگ کمتر وابسته‌اند.

سوم ـ *ایجاد و اشاعهٔ نوآوری.* ظرفیت نوآوری، یعنی ایجاد محصولات جدید یا روشهای تازهٔ تولید، عنصری قاطع در ترقی اقتصادی را برای بنگاه تشکیل می‌دهد. اما، پژوهش به سبب هزینه‌ای که دارد، با اعمال پراکندهٔ بدهمراه می‌شود. بنابراین، بنگاههای بزرگ، به‌سبب تشکیل گروههای پژوهشی نسبت به بنگاههای کوچك در وضع ممتازی قرار دارند. یکی از عناصر قاطع در قدرت صنعتی ایالات متحده، اهمیت بودجه‌های پژوهشی بنگاههای امریکایی و ظرفیت تأمین مالی بررسیهای اساسی و نیز زمینهٔ کاربردی آنها و انتظار دستیابی به نتیجهٔ عملی از این مطالعات است. مثلا، نیمی از میزان کل فروش گروه دُوپن دو نمورز از منشاءِ محصولاتی است که براثر پژوهش گروه (نایلون، اُرلون، دکرون و نئوپرِن) تحقق یافته است. بنگاه بزرگ متمرکز در سرمایه‌داریهای متحوّل به صورت یك مرکز مهم ترقی فنی و علمی درآمده است.

بنگاه بزرگ، حتی اگر منشاءِ نوآوری نباشد، به‌سبب این واقعیت، دارای این خصوصیت نیز هست که امکان پذیرش سریع وسایل جدید تولید را فراهم می‌آورد. بدین گونه، در فرانسه پُن ـ آـ موسُن که متخصص در لوله‌های چدنی است، پس از ظهور لوله‌های پلاستیکی، درمقام یك مجموعهٔ بزرگ ساختمانی، این مجاری را به پلاستیك تبدیل کرده است.

به‌طور کلی، گرچه تمرکز موافق نوآوری است، دربرخی ازموارد امکان دارد ابعاد بزرگ بنگاهها مانعی بر سر راه نوآوری شوند: بنگاههای بزرگ حالت انفعالی پیدا می‌کنند، حال آنکه بنگاههای کوچکتر نوآوریهایی را تحقق می‌بخشند. به‌یقین نمی‌توان گفت که بنگاههای بزرگ لزوماً نوآورترند (و می‌توانند از کهنگی تجهیزات بیمناك شوند). اما روشن است که اگر بنگاه

بخواهد مترقی بماند باید ابعاد خود را از آستانهٔ معین فراتر ببرد.

ب) عوامل اقتصادی

اول ـ بازارهای سرمایه و کار، عوامل تمرکز. هزینهٔ سرمایه همراه با اهمیت بنگاه روبه‌کاهش می نهد، حال آنکه هزینهٔ کار میل به افزایش دارد. بنابراین، بنگاه تحت تأثیر دوعمل متضاد قرار می گیرد: یکی آن را به سوی رشد بیشتر می کشاند تا هزینه‌های خودرا پایین بیاورد و دیگری می کوشد تا رشد آن را اعتدال بخشد. تحلیل تحولات هزینه‌ها برحسب بزرگی ابعاد بنگاه در دو بازار نشان می دهد که سرانجام فراگرد تشدید رشد بنگاه پیش می برد.

۱. *بازار سرمایه: هزینهٔ سرمایه همراه با افزایش بزرگی بنگاه کاهش می یابد.* بنگاههای بزرگ، مواد اولیه و تجهیزات مادی جدید را به قیمتهایی محسوساً پایین تر ازقیمتهایی که بر بنگاههای کوچکتر اعمال می شود، ذخیره می سازند. موضع نیرومند این بنگاهها در برابر تهیه‌کنندگان، حجم زیاد و مهم خریدهای آنها، قیمتها را پایین تر و پایدارتر از قیمتهای معمول بر بنگاههای کوچك تمام می کند.

بنگاه، برای تملك این سرمایه‌های فنی (ثابت یادرگردش) غالباً مجبور است از بانکها وام بگیرد. اما این نهادها به بنگاههایی که وسعت مالی مهمی را عرضه بدارند، با کمال میل و با بهترین شرایط وام می دهند. درواقع، بانکها ازیك سو، با اعطای وام به بنگاههای بزرگ کمتر با خطرا حتمالی مواجه می شوند و ازدیگر سو، خدمات بانکی، هزینه‌های ثابتی رادربردارد (مخارج تشکیل پرونده)، که در این صورت روی مبالغ مهم وام با سهولت بیشتر مستهلك می شوند.

بنگاه کوچك بدین سبب نیزدر موضع ضعف قراردارد و توسل مستقیم آن به بازارمالی (نشر سهام و اوراق قرضه) برای تأمین مالی خود عملا ممنوع است، درنتیجه، برای سرمایه‌گذاری بویژه می باید ازمنابع خود استفاده کند (تأمین مالی ازمنابع خود). اما فراوان پیش می آید که بنگاه کوچك، دراین مورد، دارای امکانات بسیار محدودی است و حتی برای اقدام به سرمایه‌گذاری تعویض

(استهلاکات) نیز به مشکلاتی برمی خورد. هنگامی که منظور، سرمایه‌گذاریهای خالص است، بنگاه کوچك با این خطر احتمالی روبه‌روست که نتواند ازعهدهٔ هزینهٔ آنها برآید ودر نتیجه به اجرا بگذارد. اگر سرمایه‌گذاریها ضروری باشند، در این صورت فقط این منبع وراه‌چاره باقی می‌ماند که تحول بپذیرد ودر فراگرد تمرکز وارد و جذب شود.

۲. *بازارکار: هزینهٔ کار با بزرگی ابعاد بنگاه افزایش می‌یابد.*

بنگاههای بزرگ، در مجموع، بهترین شرایط کار و مزد و ثبات اشتغال را عرضه می‌دارند ومزایایی که به کارکنان خود پیشنهاد می‌کنند به استخدام آنها سهولت می‌بخشند و به‌منظور نیل به فرآوری بسیار زیاد می‌توانند اقدام به بهگزینی کنند. اما این نتیجهٔ مساعد سیاست مزد بنگاه بزرگ بسیارزیادتر ازآن است که در برابر هزینهٔ کل مزد ساعات کار بنگاه بزرگ که بروشنی بیشتر از بنگاههای کوچکتر است، جبران شود. همچنین باید افزود که قدرت اتحادیه تابع صعودی بزرگی بنگاه است. اعتصابها در بنگاههای بزرگتر شدیدتر وطولانیتر است.

ازملاحظهٔ گرایش دوگانهٔ افزایش قیمت کاروکاهش قیمت سرمایه این نتیجه به‌دست می‌آید که بنگاه بزرگ، به جهاتی مستقل از ترقی فنی، تشویق می‌شود سرمایه را جانشین کار سازد و بدین‌سان خصلت سرمایه‌داری ترکیب تولید گرایش به تمرکز فنی پیشگفته را تقویت می‌کند.

دوم ـ *بازار محصولات، عامل تمرکز.* رشد اقتصادی، فزونی درآمدهایی را به‌بار می‌آورد که افزایش تقاضای کالاهای مصرفی را امکان بدهد؛ این تقاضا، به‌نوبهٔ خود، سبب توسعهٔ کالاهای تولیدی می‌شود. تولیدکنندگان برای اجابت تقاضاهای اضافی باید بر تولید خود بیفزایند: مثلا، افزایش ظرفیتهای تولید در قلمرو اتوموبیل‌سازی، سپس در زمینهٔ لاستیك، صنعت نفت و جز اینها. بدین‌سان، رشد اقتصادی، براثر توسعهٔ بازارهای نوظهور، بنگاهها را ناگزیر می‌سازد تا بر ابعاد خود بیفزایند.

این پدیدهٔ رشد شتابنده با تشدید رقابت ناشی از گشایش مرزها، بویژه در

محدوده جامعهٔ اقتصادی اروپا، همراه است.

بزرگی بازارها بر اثر گشایش مرزها به پویایی اقتصادی و بازرگانی نیاز دارد و در این راه، بنگاه بزرگ آسانتر از بنگاه کوچك به مقصد می رسد. فقط بنگاههایی که تاحدودی مهم هستند، با افزارهای بودجهٔ تبلیغاتی، گوناگونی در جوری محصولات، تراکم شبکهٔ بازرگانی و کارآیی خدمات پس از فروش، می توانند بازارهای داخلی و خارجی را تسخیر کنند. برای تبلیغات بازرگانی و دیگر هزینه‌های فروش، آستانه‌ای از کارآیی وجود دارد که، پایین تر از آن، این مخارج اتلاف وقت و پول به‌شمار می روند.

سوم ـ *تصدی، عامل تمرکز.* تحول سریع شیوه‌های کسب اطلاعات نقش تعیین کننده در جنبشهای کنونی تمرکز ایفا می کند. در این زمینه، آستانه‌های ابعاد کمینهٔ بنگاه وجود دارد که پایین تر از آن، استفاده از روشهای نوگرای امروزین داده‌پردازی اقتصادی (رایانه) مقرون به‌صرفه نیست. افزون براین، ترقیات چشمگیر در این شیوه‌ها، آستانهٔ ابعاد بیشینه را به عقب نشینی وادار می سازد، زیرا فراتر از این آستانه، با این خطر احتمالی روبه‌روست که جریان «خلاف صرفه‌جوییهای داخلی مقیاس» را پدید آورد[2]. پیش از اشاعهٔ شیوه‌های جدید داده‌پردازی چنین استنباط می شد که مغز انسانی در استفادهٔ همزمان از شمار بسیار زیادی داده‌های ضروری برای راهنمایی بنگاههای بسیار بزرگ ظرفیت و قابلیت ندارد.

لازم است یادآور شویم که اگر شیوه‌های جدید تصدی یك عامل مسلم تمرکز را تشکیل می دهند، حدود رشد بنگاهها نیز می تواند از نگرش جدید مسائل تصدی ناشی شود. بنگاههای بزرگ میل دارند «تصویر ذهنی» خوبی از خودشان به مقامات عمومی، به اتحادیه‌ها و به مردم ارائه دهند و بدین منظور می توانند رشد خود را محدود نگاهدارند یا مؤسسه‌های کوچك را که تعطیل آنها بیشتر مقرون به‌صرفه است، حفظ کنند.

۲. ن. ك صفحهٔ ۲۱۹

پ) عوامل روانی

اگر بپذیریم که یکی از انگیزه‌های اساسی راهنمای مدیران (ساختار فنی) شمّ قدرت است، به‌طور کلی، این پدیده در بسیاری از موارد، جریان تمرکز را تقویت می کند (در برخی ازموارد، با این همه، گرایش به تمرکز صنعتی ازسوی مدیرانی که می ترسند قدرت و کار خود را در برابر مخاطرات ناشی از اقدام به تمرکز از دست بدهند، برعکس متوقف می شود).

این عوامل فنی، اقتصادی، مالی و روانی، همگی تمرکز را برمی انگیزند. تمرکزیکی ازعناصراساسی استراتژی بنگاه برای تطبیق خود با رشد اقتصادی را تشکیل می‌دهد. بدین‌سان، تمرکز به منزلهٔ نتیجهٔ رشد اقتصادی پدیدار می شود، اما در این رشد نیز وسیعاً مشارکت دارد. رشد و تمرکز متقابلا یکدیگر را ایجاد می کنند. به منظور اثبات این ادعا، کافی است پویایی ایالات متحده و آلمان را در پایان سدهٔ نوزدهم ـــ دورهٔ تمرکز عظیم صنعتی دراین کشورها ـــ یادآوری کنیم، حال آنکه در همان دوران، فرانسه، شاهد ثبات ساختارهای صنعتی و نیز رشد اقتصادی بسیار ملایم بوده است.

قسمت دوم
اَشکال تمرکز

اَشکال تمرکز می توانند از سه دیدگاه جغرافیایی، فنی یا اقتصادی موردنظر قرار گیرند.

الف) تمرکز درسطح جغرافیایی

یکی از نخستین نتایج جنبش تمرکز، از لحاظ تاریخی، پراکندگی جغرافیایی مؤسسه‌های تشکیل‌دهندهٔ بنگاه بوده است. منظور از مؤسسه، گروهی از اشخاص است که درمکان معین برای یك مقام اجرایی واحد کارمی کنند. درآغاز دوران صنعتی کردن، میان مفاهیم بنگاه ومؤسسه ابهامی وجود داشت: بنگاه فقط

دارای یك مؤسسه بود (شنیدر[3] در کروزو[4]؛ وندل[5] در هیانژ[6]). اما بر اثر توسعهٔ تدریجی صنعتی کردن، بنگاه نتوانست فقط در یك محل باقی بماند. در حقیقت، تراکم انسانی حدودی دارد. کارخانهٔ رنو خیلی به ناحیهٔ بولْنِ[7] چسبیده بود و اکنون در مانس[8] و سراسر کنارهٔ رودخانهٔ سِن دسته‌دسته استقرار یافته است. همچنین، حدود فنی نیز وجود دارد. ابعاد واحدهای تولید نمی‌توانند بی نهایت بزرگ شوند؛ احداث کارخانه‌های جدید ضرورت پیدا می‌کند و در این صورت، ممکن است دلخواه و بهتر این باشد که در نقاط دیگری ساخته شوند که به شمار فراوان کارگر، به منبع مواد اولیه و به نیروی محرکهٔ ارزان نزدیك باشند. چنین شده است که پشینه (نخستین تولید کنندهٔ آلومینیوم در اروپا) کارخانه‌های آلومین را نزدیك منابع زغال سفید (کوههای آلپ) و سپس در کنار منابع گاز طبیعی (لاك) ایجاد کرده است و از این هم فراتر، می‌خواهد مؤسسه‌های جدید خود را در خارج از سرزمین فرانسه برپا سازد.

بنابراین، جنبش تمرکز، در سطح جغرافیایی، *بنگاههای چندتایی* را به وجود آورده که ممکن است مؤسسه‌های گوناگون و گاه بسیار دور از یکدیگر و برخی در اراضی بیگانه باشند. بنگاههایی را که شاخه‌هایی در خارجه دارند، بنگاههای چند ملیتی یا فراملیتی نامیده‌اند.

ب) تمرکز در سطح فنی

سه نوع تمرکز در سطح فنی بدین شرح وجود دارد: تمرکز افقی، تمرکز عمودی یا ادغام و تمرکز از طریق ایجاد تنوع در محصولات.

۱. تمرکز *افقی*، یا به سبب بزرگی بنگاههایی تحقق می‌پذیرد که فعالیت اولیه را حفظ می‌کنند و یا بر اثر اجتماع بنگاههایی که کالاهای متعلق به *یك مرحلهٔ یکسان تولیدی* را می‌سازند. چنین است مغازه‌های بزرگ متمرکز در مرحلهٔ

3. Schneider 4. Creusot 5. Wendel 6. Hayange 7. Boulogne
8. Mans

یکسان تولیدی و توزیع جزئی. تمرکز افقی در سطح بانکی نیز وجود دارد (مانند تمرکز کینتوار ناسیول دسکونت دوپاری و بانك ناسیونال دوکردی اندوستریل[9] در بانك ناسیونال دوپاری). از میان بخشهای دیگری که هدف تمرکز افقی هستند، می توان داده پردازی را ذکر کرد که بازار آن دارای وسعت جهانی است. عقیده بر این است که در این بخش، یك بنگاه باید ۱۰٪ سهم کمینهٔ بازار را به تصرف درآورد تا بتواند در سال ۱۹۸۰ ادامه حیات بدهد.

۲. تمرکز عمودی *یا ادغام*. این تمرکز در نتیجهٔ اجتماع فعالیتهایی پدید می آید که در مراحل مختلف فراگرد تولیدی قرارگرفته اند. یك بنگاه می تواند به فعالیتهای متعلق به آغاز فراگرد تولیدی بپیوندد (گفته می شود، این ادغام روبه‌بالا یا به سوی بالادست است، مانند ادغام بنگاههایی که مواد اولیه تولید می کنند). بدین گونه است یونایتد استیل، نخستین تولید کنندهٔ فولاد که به منابع معادن آهن پیوند خورده است. بنگاه می تواند به بنگاههایی بپیوندد که به پایان فراگرد تولیدی تعلق دارند، مانند بنگاههای توزیع (ادغام به سوی پایین یا پایین دست). بدین گونه است بنگاههای اتوموبیل که شبکه‌های توزیعِ متناسبِ با اهمیت بنگاه را ایجاد کرده اند: شبکهٔ ژنرال موتورز مهمتر از فورد، و این یك نیز از کرایسلر مهمتر است. ادغام هنگامی کامل است که تمامی فراگرد تولید، ازماده اولیه تا ساخت و توزیع محصولات آمادهٔ مصرف رادربر بگیرد (مثل اونیلوه[10] که فعالیت آن از تولید روغن نباتی تا توزیع کرهٔ نباتی و ظرفشویی بسط می یابد؛ میشلن که از لاستیك آغاز کرده، به نقشهٔ راهها و راهنمای جهانگردی، ضمن عبور از صنعت اتوموبیل ناشی از نظارت بر سیتروئن پرداخته است).

ادغام عمودی امکان می‌دهد تا استقلال بنگاه در برابر تهیه‌کنندگان و مشتریان توسعه یابد.

۳. تمرکز از طریق *ایجاد تنوع در محصولات*. این نوع تمرکز به میزان چشمگیر در ایالات متحده، از قریب پانزده‌سال پیش توسعه یافته است و در

9. banque nationale de crédit industriel (BNCI). 10. Unilever.

کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته به سوی توسعه گرایش دارد. بنگاههای بزرگ از طریق ایجاد تنوع درمحصولات می‌خواهند به خطرات احتمالی تنوع بخشند، زیرا محصولی که منحصراً تا آن زمان به فروش مرود، نسبت به نوسانهای تقاضا بسیار حساس است، یا همراه با ازدیاد عمومی درآمدها، میزان فروش افزایش نمی‌یابد[۱۱] و یا تحول در سلیقه‌های مردم، اینان را به سوی دیگر محصولات می‌کشاند[۱۲].

بسیاری از بنگاهها این تنوع را دنبال می‌کنند، اما *مجتمعها* این سیاست را به افراط کشانده‌اند. طرحهای تمرکز، مورد استفاده تا سال ۱۹۵۵، به‌ادغام تهیه‌کنندگان یا مشتریان منجر می‌شد، در حالی که مجتمعها فعالیتهایی یکسره ناموزون را گردمی آوردند. ازمیان مجتمعهای متعدد می‌توان صنایع لیتن را ذکر کرد. این مجتمع در ۱۸ شاخهٔ متفاوت بدین شرح فعّال است: کشتی‌سازی و یخچال، اثاثهٔ خانه و جز اینها؛ و ۹۰۰۰ دستگاه ماشین، از ماشین تحریر تا سفینه‌های فضایی مارینر را می‌سازد.

تفاوت گذاری رشد در سه نوع برحسب جایگاهی که محصول (محصولات) درفراگرد تولیدی دارد (دارند)، کیفیات تمرکزرا بآسانی به نمایش می‌گذارد؛ اما درعمل، رشد بنگاه به‌سوی چندگانگی شکلی گرایش پیدا می‌کند. تمرکز افقی، در بیشتر موارد به تمرکز عمودی برای حمایت از تدارکات ذخیره یا بازارهای فروش منجر می‌شود. همین‌طور، تمرکز عمودی می‌تواند سبب تمرکز افقی برای تقویت یك مرحله از تولید شود و تنوع محصولات را نیز به‌بار آورد.

۱۱. چون در فرانسه، تقاضای شکر راکد می‌ماند Baghin به سوی ساخت کاغذ روی می‌آورد.

۱۲. تحول سلیقه‌ها، بنگاههای فرانسوی تولید کنندهٔ نوشابه‌های اشتهاآور را به جست‌وجوی فعالیتهای جدید راهنمایی کرده است: کمپانی ژنرال دِ پرودویی دوبونه، سنزانو، بیر، مستقیماً یا با واسطهٔ شعبه‌ها، افزون بر محصولات خود، نوشابه‌های غیرالکلیِ متداول (پرِفونتن)، آب میوه (پام‌ـپام)، انواع روغن و جز اینها را می‌فروشد.

پ) *تمرکز در سطح اقتصادی*

بزرگی بهینهٔ بنگاه می‌تواند با دو وسیله تحقق پذیرد: رشد داخلی و رشد خارجی. این دو وسیله می‌توانند همزمان مورد استفاده قرار گیرند.

۱. *رشد داخلی یا مستقل*: این رشد بر اثر توسعهٔ سرمایه‌های بنگاه انجام می‌گیرد. در این صورت، بنگاه از طریق سرمایه‌گذاریهای داخلی رشد می‌یابد.

یك نمونه از این سیاست را توسعهٔ آی. بی. ام- فرانسه به دست داده است که درسال ۱۹۶۵ به مرتبهٔ سی‌وپنجم رسیده بود و در سال ۱۹۶۸، در طبقه‌بندی برحسب سرمایهٔ پرداخت شده و رشد مستقل به مرتبهٔ بیست و یکم ترقی کرده است.

۲. *رشد خارجی*: این رشد با کمك گرفتن از بنگاههای خارجی صورت می‌گیرد. هنگامی که بنگاه مایل است بزرگ شود و منابع مالی مکفی هم دارد، می‌تواند بازخرید تمام یا بخشی از بنگاههای دیگر را که با آنها پیوندهای رقابتی (تمرکز افقی) یا پیوندهای مکمل (تمرکز عمودی) دارد و یا حتی هیچ گونه پیوندی ندارد (مجتمعها)، بر سرمایه‌گذاریهای داخلی ترجیح دهد.

رشد داخلی و رشد خارجی درسطح کلی (در سطح ملی) آثار بسیار متفاوت به‌جای می‌گذارند. رشد داخلی، ظرفیتهای جدید تولید و در نتیجه فزونی ظرفیت بالقوهٔ تولیدی ملی را به‌بار می‌آورد. رشد خارجی، بر اثر تملكِ داراییِ تولیدیِ از پیش موجود انجام می‌گیرد و درنتیجه نمی‌تواند در سطح کلی آثار سودمندی پدید آورد، مگر آنکه از انتقال داراییهای شرکت به شرکت استفاده بهتر از ظرفیتهای تولید موجود به‌دست آید (بهبود فرآوری).

به‌همین شیوه، انواع مختلف رشد در سطح فنی تداخل می‌کنند. رشد مستقل و رشد خارجی غالباً به وسیلهٔ بنگاههای رو به‌تمرکز باهم به کار رفته‌اند.

قسمت سوم

کیفیات عمدهٔ مالی تمرکز

این کیفیات، برحسب آنکه منظور رشد داخلی یا رشد خارجی باشد، متفاوت هستند.

الف) رشد داخلی

بنگاه برای آنکه رشد خود را تنها با وسایل خود تحقق بخشد، باید بر سرمایه‌های مالی یا داراییهای خود بیفزاید و بدین منظور می‌تواند به سه روش زیر متوسل شود:

ـــ افزایش *سرمایهٔ اجتماعی*، از طریق انتشار سهام جدید؛
ـــ توسعهٔ اندوخته‌های خود با هدف *تأمین مالی از منابع* خود؛
ـــ *وام‌خواهی*: این کار می‌تواند در نزد مردم از طریق استقراض در برابر ورقهٔ اعتبار و یا برگهٔ قرضه (انتشار اوراق قرضه میان مردم) انجام یابد.

همچنین، وام‌خواهی می‌تواند از بانکهایی به‌عمل آید که با وامی به مدت متغیر برحسب نوع تجهیزاتی که به نظر بنگاه برای افزایش بزرگی ابعاد خود ضروری هستند موافقت می‌کنند.

ب) رشد خارجی

تمرکز با کمك بنگاههای خارجی می‌تواند از طریق عملیات مختلف تمرکز که ۱. با شیوه‌های متفاوت مالی و ۲. به اجرا درآمده‌اند، به‌دست آید.

اول ـ عملیات مختلف تمرکز

۱. مشارکتها و شعبه‌های مشترك. مشارکت هنگامی وجود دارد که شرکت الف شمار معینی از سهام شرکت ب را به‌دست آورد. مشارکتها می‌توانند به شرکت الف امکان دهند که نظارت بر شرکت ب را به‌دست گیرد. دو شرکت استقلال حقوقی خود را حفظ می‌کنند، اما شرکت مسلط الف درصدی از سهام ب را در

تصرف دارد که برای اِعمال قدرت تسلط یا نظارت بر آن مکفی است. درصد اوراق بهادار ب که الف باید برای تأمین نظارت بر این شرکت در تصرف داشته باشد برحسب درجهٔ پراکندگی سهام ب میان سهامداران متغیر است: هر اندازه پراکندگی اوراق بهادار مهمتر باشد درصد سهام لازم برای کسب نظارت ضعیفتر است. می توانیم بپذیریم که یك شرکت، نظارت بر دیگری را هنگامی دراختیار می گیرد که شرکت مسلط، برحسب موارد، ۱۰ تا ۵۰٪ در سرمایهٔ شرکت تحت نظارت را در تصرف دارد.

شعبه متمایز از مشارکتهاست. شعبه نیز بنگاه زیر سلطهٔ شرکت مادر است که بیشتر از ۵۰٪ سرمایهٔ آن را دراختیار دارد[۱۳]. بنگاه هنگامی فقط شکل جدیدی از شرکت مادر است که ۸۰ تا ۱۰۰ درصد سرمایهٔ آن متعلق به شرکت مادر است. شعبه می تواند کار جدیدی نیافریند. بنگاه که تا آن زمان یك کارگاه ساده یا بخشی از آن بوده است به شعبه تبدیل می شود؛ در این حالت، افزایش تمرکز وجود ندارد. در موارد دیگر، شعبه کار تازه است: شرکت مادر با بزرگی و تکثیر فعالیتهای بنگاه مطابقت می کند. این ایجاد شعبه‌ها برای مقاصد فعالیتهای جدید در مرز رشد داخلی و رشد خارجی، به معنایی که در صفحه به این اصطلاح داده شده است، قرار می گیرد. در این حالت، بازخرید بنگاههای دیگر صورت نگرفته بلکه ایجاد بنگاههای دیگر تحقق یافته است.

برعکس، شعبه‌های مشترك با چند بنگاه می توانند بروشنی در ردهٔ رشد خارجی ترتیب یابند. دو یا چند شرکت می توانند به ایجاد یك شرکت جدید برای

۱۳. از لحاظ حقوقی، قانونی مورخ بیست و چهارم ژوییهٔ ۱۹۶۶ که بعداً با قانون چهارم ژانویهٔ ۱۹۶۷ اصلاح شده است در مواد ۳۵۴ و ۳۵۵ چنین تصریح دارد: ــ «هنگامی که شرکتی بیشتر از نصف سرمایهٔ شرکت دیگری را مالك باشد، شرکت دوم به منزلهٔ شعبهٔ شرکت نخست تلقی می شود».
ــ «هنگامی که شرکتی بین ۱۰ و ۵۰٪ سهام شرکت دیگر را در تملك دارد، این گونه تلقی شده است که در شرکت دوم، دارای مشارکت است».

از لحاظ مالیاتی، درصد مورد نظر برای اعمال مربوط به شرکتهای مادر و شرکتهای شعبه می تواند بسیار ضعیفتر از درصدی باشد که قانون مورّخ بیست و چهارم ژوییهٔ ۱۹۶۶ معیّن کرده است.

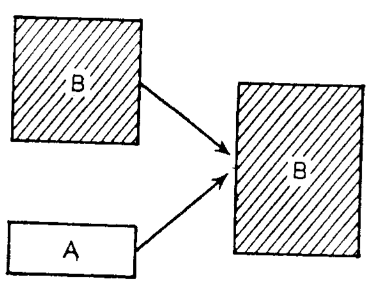
کارهای مشترك به توافق برسند. سهام شرکت جدید آورده‌های سرمایه‌ای شرکتهای مادر است. این قاعده، مزیتی را عرضه می‌دارد که می‌تواند مورد قبول بنگاههای دارای اساسنامه‌های مختلف، مانند بنگاه خصوصی و بنگاه ملی شده قرار گیرد. شعبه‌های مشترك گاه چارچوب حقوقی را تشکیل می‌دهند که تهیهٔ سیاست در قلمرو پژوهش و نیز تولید و بازاری کردن را امکان‌پذیر می‌سازند. این گونه شعبه‌ها بویژه در صنایع شیمیایی، بخشهای برق، الکترونیك و همچنین برای ساخت شبکه‌های بازاریابی در خارجه به فراوانی وجود دارند (رنو و پژو).

۲. عملیات اختلاط

ـ *اختلاط از طریق جذب*: عملیات اختلاط از طریق جذب عبارت است از سهامی که شرکت جذب کننده از شرکت جذب شونده بازخرید می‌کند. شرکت جذب شونده، با ابعاد بسیار کوچکتر از شرکت خریدار کاملا، محو می‌شود.

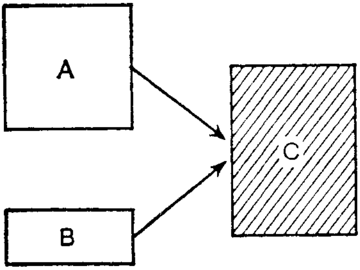
دو شرکت A و B را درنظر می‌گیریم. شرکت B شرکت A را جذب می‌کند. کار تازه‌ای صورت نمی‌پذیرد، جز بزرگی شرکت جذب کنندهٔ B که پس از عمل جذب با جمع دو شرکت اولیه تطبیق می‌کند.

ـ *اختلاط از طریق مشارکت کامل در یك شرکت جدید*: زیر این عنوان عملیاتی گرد می‌آیند که دو یا چند شرکت داراییها و بدهیهای خود را در یك شرکت روی هم می‌ریزند (شکل ۷ـ۱).



شکل ۷ـ۱.

دو شرکت A و B را در نظر می گیریم. دو بنگاه همهٔ دارایی خود را در شرکت جدید C ناشی از اختلاط می گذارند (شکل ۷ـ۲).



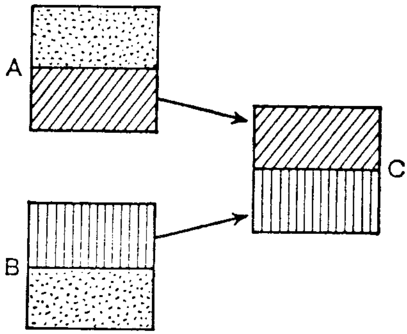
شکل ۷ـ۲.

ـــ *اختلاط همراه با مشارکت جزئی دارایی*: عملیاتی با این خصوصیت زیر این عنوان گروه‌بندی می شوند که نابودی شرکت و مشارکت بدهی، هیچ یك مطرح نیست. منظور به نوعی انتقال بخشی از اموال تشکیل‌دهندهٔ دارایی شرکت انتقال دهنده است که، در مقابل، سهام جدیدی را که شرکت ذینفع در انتقال ایجاد کرده است، پاداش می گیرد.

دو شرکت A و B را در نظر می گیریم که هر یك بخشی از دارایی‌های خود را به شرکت جدید C (سطوح خط‌چین از طرح شکل ۷ـ۳) آورده‌اند.

ـــ اختلاط ـ تجزیه: عملی است که شرکت از این طریق خود را منحل می کند و دارایی‌ها و بدهیهای خود را در چند شرکت به عنوان سرمایهٔ آورده می گذارد. این مشارکت می تواند در شرکتهای از قبل موجود یا در شرکتهای در حال تشکیل و یا در شعبه‌ها انجام گیرد.

عمل اختلاط ـ تجزیه، بیشتر زمانها، به‌صورت مشارکت اموال بهره‌برداری در یك یا چند شرکت دیده می شود، حال آنکه دارایی مالی (مطالبات، اموال منقول و موجودیهای پولی) در یك شرکت مالی یا هو*لدینگ* آورده می شود.

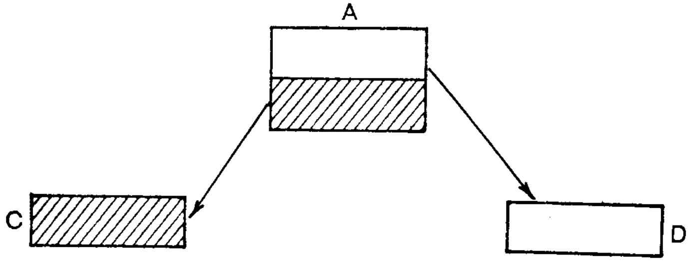


شکل ۷ـ۳.

هولدینگ یك شرکت مالی است که دارایی آن اصولا از سهام شرکتهای دیگر تشکیل یافته است.

شرکت A را درنظر می‌گیریم که دارایی خود را در دو شرکت C و D می‌آورد. شرکت A به سود C و D ازمیان می‌رود. شرکت C می‌تواند یك شرکت مالی یا هولدینگ و شرکت D یك شرکت ساختمانی باشد. بدین‌سان، شرکت A فعالیتهای مالی خود را از فعالیتهای تولید جدا می‌سازد (شکل ۷ـ۴).

۳. انعقاد توافقها میان بنگاهها: افزون بر اختلاطها، مشارکتها و شعبه‌ها،



شکل ۷ـ۴.

ممکن است توافقهایی میان بنگاهها به‌عمل آید. این توافقها در مرز پدیدهٔ تمرکز قرار می‌گیرند: بنگاههایی که این توافقها را به عمل می‌آورند، مستقل باقی می‌مانند و برای پیگیری مشترک بررسیها، پژوهشها و جزاینها، تصمیم می‌گیرند با قراردادها به یکدیگر بپیوندند. بیشتر زمانها، این توافقها فقط مرحلهٔ نخست را در فراگرد ادغام تشکیل می‌دهند. چنین بوده است توافقهایی که میان پانار و سیتروئن از سال ۱۹۵۵ به‌عمل آمده و در سال ۱۹۶۵ به جذب پانار در سیتروئن منجر شده است.

در فرانسه، از ۱۸۴۴ عمل، بین سالهای ۱۹۶۱ و ۱۹۷۰، ۴۲٪ جذب، ۲۲٪ جذب شعبه‌ها، ۱۱٪ اختلاط و ۲۵٪ اختلاط ـ تجزیه و مشارکتهای جزئی بوده‌اند[۱۴].

دوم ـ *شیوه‌های مالی*. این شیوه‌ها را می‌توانیم سه‌دسته کنیم:

۱. *انتقال مستقیم سهام*: یك بنگاه به‌طور کامل یا جزئی بنگاه دیگر را بازخرید کند یا اتحاد دوبنگاه برابر می‌توانند از طریق توافق مستقیم میان مدیران و سهامداران عمدهٔ بنگاههای مورد بحث عملی شود.

۲. *گردآوری سهام در بورس*: یك بنگاه می‌تواند سهام شرکتی را که مایل است مورد نظارت قرار دهد در بورس بازخرید کند. بدین ترتیب، در سال ۱۹۶۲، بنگاه امریکایی کرایسلر، بنگاه فرانسوی سیمکا را بازخرید کرده است. این روش به مدتی بس دراز نیاز دارد که طی آن بنگاه خریدار، خود را مشتری و طالب کلیهٔ سهام بنگاه موردنظر برای خرید در بازار بورس بشناساند. این روش، همچنین، به رازداری بسیار زیاد نیازمند است تا مدیران بنگاهی که بدین سان اندك اندك خریداری شده است، هر اندازه ممکن است دیرتر از این امر آگاهی یابند. بنابراین، شرکت خریدار به یك واسطه متوسل می‌شود: در مورد پیشین، کرایسلر به بانکهای سویس توسل جسته بود. با این همه، کمیسیون عملیات

14. A.P. Weber, *Les concentrations industrielles dans la France contemporaine,* Bordas, coll. «Bordas - Connaissance», 1971, p. 38.

بورس، از سال ۱۹۷۰، می‌کوشد به این نتیجه برسد که بازخرید اوراق بهادار را همراه با اطلاعاتی از سوی مدیران شرکت خریدار، به نفع مدیران شرکت مورد بازخرید باشد.

۳. *پیشنهادهای علنی*[۱۵]: پیشنهاد علنی عبارت از این است که شخص حقیقی یا حقوقی که بدین کار مبادرت می‌ورزد، به سهامداران شرکتی که در بورس مظنه‌گذاری شده است، علناً آگاهی می‌دهد که آماده است برگهای بهادار آنها را به قیمتی بالاتر از بهای جاری بورس خریداری کند، با این هدف که نظارت بر شرکت مورد نظر را به‌دست گیرد.

پیشنهاد علنی می‌تواند دونوع باشد:

ـ اگر شرکت خریدار بهای اوراق بهادار را که به او عرضه شده‌اند نقداً پرداخت کند، پیشنهاد علنی خرید به عمل می‌آید[۱۶]؛

ـ اگر پرداخت با واگذاری اوراق بهادار شرکت خریدار (سهام یا اوراق قرضه) انجام گرفته باشد، می‌گویند پیشنهاد علنی مبادله[۱۷] است.

این رویهٔ بورسیِ دستیابیِ به نظارت بر شرکتها ازمدتها پیش در کشورهای انگلیسی زبان مورد استفاده قرار گرفته و در فرانسه فقط از سال ۱۹۶۶ مجاز شده است[۱۸]. پیشنهادهای علنی در فرانسه به سبب انتشار ناچیز سرمایهٔ بسیاری از

۱۵. les offres publiques. در انگلستان، پیشنهادهای علنی خرید (TOB) *take over bids* نامیده می‌شود. پیشنهاد علنی خرید در ایالات متحدهٔ امریکا با نام «Tender» اجرا شده است.

16. offre publique d'achat (OPA)

17. offre publique d'échange (OPE)

۱۸. معروفترین پیشنهاد علنی تا این زمان را بوسوآ ـ سوشن ـ نوسل (Boussois - Souchon Neuvesel = BSN) که در آن هنگام، از لحاظ سرمایه‌های پرداخت شده، سی و نهمین بنگاه فرانسه بوده، انجام شده است. این شرکت پیشنهاد می‌کرد سهام شرکت سن ـ گوبن را هر واحد به ۲۳۰ فرانك (این سهام در آغاز عملیات، ۱۷۰ فرانك مظنه‌گذاری شده بود)، در حد یك سوم سرمایهٔ اجتماعی سن ـ گوبن خریداری کند. درواقع، این درصد با احتساب پراکندگی سهام سن ـ گوبن میان مردم، برای تأمین نظارت بر سن ـ گوبن از هرجهت مکفی بوده است. از شکست پایایی این اقدام BSN آگاه هستیم.

شرکتها میان مردم هنوز هم توسعهٔ کمی یافته است.
رویّهٔ پیشنهاد علنی چند مزیت را عرضه می‌دارد:

ــ *تحریك بنگاههای متمایل به حفظ استقلال خود*: تهدید پیشنهاد علنی، ترغیبی است به تصدی جدی‌تر و اِعمال دقت بیشتر نسبت به سهامداران. می‌دانیم که اینان به سبب آنکه فقط شمار اندکی سهم در تصرف دارند، فاقد هرگونه اختیارات‌اند. پیشنهاد علنی مستقیماً سهامداران را فرامی‌خواند و برمی‌انگیزد تا با دقت و علاقهٔ بیشتر دربارهٔ کاروکسبی که اوراق بهادار آن را در تملك دارند، توجه کنند و به واگذاری اختیارات تام به بانکها یا کارگزاران ارزی خود اکتفا نکنند.

ــ *تحریك بازار مالی*: پیشنهاد علنی یك عامل غیرقابل اغماض را در جنب‌وجوش بازار تشکیل می‌دهد، در صورتی که تجدید علاقه برای برخی از اوراق بهادار، بورسی ایجاد می‌کند که تا آن زمان کمتر از واقع ارزیابی شده‌اند.

رویّهٔ پیشنهاد علنی، در برابر این مزایا، خطراتی را در بردارد و از جمله چنین است توطئه‌هایی که گروههای مالی برضد برخی از مدیریتهای بنگاهها چیده‌اند. این خطرات با وضع آیین نامهٔ مؤکد دربارهٔ پیشنهادهای علنی می‌توانند رفع شوند. در فرانسه، این آیین نامه از تاریخ بیست‌ویکم ژانویهٔ ۱۹۷۰ نقش مقامات گوناگون را به هنگام دخالت در رویّهٔ پیشنهادهای علنی تنظیم می‌کند.

قسمت چهارم

نتایج اساسی تمرکز: تشکیل مجموعه‌های بزرگ صنعتی

قلمرو کاروکسب اساساً ناپایدار و متحرك است. قواعد و شکلهای جدید تمرکز پدیدار می‌شوند و اینان «مجموعه‌های» صنعتی را ایجاد می‌کنند. این مجموعه‌ها بدشواری به تقسیم‌بندی تن درمی‌دهند. مرزهای میان انواع گروه‌بندیها ناروشن و در معرض بازبینی قرار دارند. با این همه، دوگونه گروه‌بندی یا مجموعه‌های صنعتی: گروهها و مجتمعها را می‌توان تشخیص داد که توسعه می‌یابند و یا در فرانسه توسعه می‌یابند.

الف) گروهها

دو تعریف دربارهٔ گروه اقتصادی می‌توان داد:

ـ یکی آنکه، گروه به منزلهٔ مجموعه‌ای از بنگاهها تعریف می‌شود که از لحاظ مالی به یکدیگر وابسته‌اند. گروه از یك شرکت مادر و شعبه‌های آن تشکیل می‌یابد و ازدید حسابدار می‌تواند به کمك اجرای ترازنامه‌های مشترك مشخص شود[۱۹].

ـ دوم آنکه، گروه به معنایی وسیعتر می‌تواند به منزلهٔ «مجموعه‌ای از واحدهای تولید و توزیع متشکل از چند بنگاه» تعریف شود که «از مرکز تصمیم واحد پیروی می‌کند. این مرکز بر بنگاهها قوهٔ محرکه‌ای وارد می‌سازد، سیاست عمومی آنان را معین می‌کند و حق نظارت را به اجرا می‌گذارد»[۲۰]. در این صورت، گروه نه فقط شامل شرکتهای مادر و شعبه‌های آن بلکه همچنین دربرگیرندهٔ بنگاههایی است که از طریق مشارکتهای اقلیتی، شعبه‌های مشترك، توافقها و حتی مدیران مشترك، با یکدیگر ارتباط دارند.

در شرح زیر، معنای وسیعتر اصطلاح «گروه» در نظر گرفته خواهد شد، زیرا در اقتصاد معاصر احاطه بر تمرکز، قدرتهای تصمیم را بهتر امکان‌پذیر می‌سازد. با این همه، این تعریف گروه، عیبی را عرضه می‌دارد: نمی‌تواند از ابعاد گروه سنجش دقیقی به‌دست دهد.

اول ـ تشکیل گروه. برای آنکه مطلب روشن‌تر شود، نخست دو دلیل عمدهٔ تشکیل گروهها را معین می‌کنیم و سپس نشان می‌دهیم که این دو، در واقعیت اقتصادی، چگونه تنگاتنگ با هم برخورد دارند تا نیل به هدف اساسیِ تشکیل

۱۹. یك ترازنامهٔ واحد با «اتحاد و جمعبندی» ترازنامه‌های تحت نظارت تهیه می‌شود. مثلاً شرکت رُن پولانس، ترازنامه‌های شرکتهای فرانسوی و خارجی را که به طور مستقیم یا نامستقیم اکثر آرای مجامع عمومی آنان را در اختیار دارد و دارایی کل آنها از ۵ میلیارد فرانك تجاوز می‌کند، ادغام و یك کاسه کرده است.

۲۰. ر. ك:

J. Parent, *La concentration industrielle,* coll. «SUP», PUF, 1970.

یك مجموعهٔ قوی، پویا و انعطاف پذیر را امکان پذیر کنند.

۱. جهت یابی نخست: تشکیل گروه از طریق عملیات اختلاط، جذب و مشارکتها.

عملیات اختلاط و جذب، ایجاد یك شرکت قوی را امکان پذیر می سازند. این شرکت برای افزایش قدرت خود، می تواند شعبه‌هایی تأسیس کند و در دیگر شرکتهایی که در صدد است بر آنها تسلط یابد، مشارکت جوید. چنانکه ملاحظه شده است، شرکت مسلط، برای اعمال قدرت اجرایی نظارت یا تسلط، کافی است درصدی نسبتاً ضعیف از سهام هر شرکت را به تملك درآورد. بنگاه مسلط براثر بازخرید جزئی شرکت امکان می یابد تا پیرامون خود یك گروه اقتصادی تشکیل دهد.

مزایای این سیاست روشن است. بدین سان، شرکتِ مسلط، به قیمت نسبتاً ضعیف، ممکن است هر چه گسترده‌تر استقلال به دست آورد: بدین ترتیب، دارای بانك خاص و نمایندگی تبلیغاتی خود و جز اینها خواهد شد. بی گمان، شرکتهای مختلف زیر سلطه استقلال حقوقی خود را حفظ می کنند (بر خلاف شرکتهایی که اختلاط یافته‌اند). در عمل، صورت ظاهر چنین است، زیرا شرکتها با سیاست مالی مشترك گروه، که بنگاه مسلط معین کرده است، با یکدیگر ارتباط دارند.

۲. جهت یابی دوم: تشکیل گروه از طریق تفکیك یا تجزیهٔ حقوقی بنگاه.

فزونی بزرگی یك بنگاه که در جریان مرحلهٔ نخستِ موجودیتِ خود و با سیاست کلاسیك تمرکز (اختلاط، جذب) به‌دست آمده است می تواند، در مرحلهٔ دوم، به‌عدم تمرکز ظاهری بینجامد. در این صورت، نوعی فروپاشی و تجزیهٔ بنگاه بزرگ به چند بنگاه مشاهده می شود که از لحاظ حقوقی نسبت به بنگاه اولیه مستقل اند. در عمل، این استقلال خیالی و موهوم است. بنگاه بزرگ به گروه تغییر شکل یافته است و قدرت انحصاری نظارت را بر شرکتهای جدیدی که از آن ناشی شده‌اند، حفظ می کند.

بیشتر زمانها، این قدرت نظارت به یك شرکت مادر *هولدینگ* اعطا شده است. هولدینگ به منزلهٔ شرکتی تعریف می شود که دارایی آن عمدتاً از سهام

دیگر شرکتها تشکیل می یابد. هولدینگ می تواند یك شرکت کاراندازی سرمایه بدون صلاحیت فنی باشد که سهام شرکتهای بدون ارتباط با یکدیگر را گردآوری می کند. این شرکت کاراندازی سرمایه در تصدی شرکتهایی که سهام آنها را درتصرف دارد، دخالت نمی کند. برعکس، نمونهٔ هولدینگ می تواند با مجموعه‌ای از بنگاههای گروهی مورد استفاده قرار گیرد، با این هدف که آن تصدی را که باید در سطح هر بنگاه نامتمرکز و در سطح گروه متوافق باشد، سهولت بخشد. در این صورت، گروه، امور صنعتی خود را از کارهای مالی جدا می کند. عملیات نخست درشرکتهایی که از لحاظ حقوقی مستقل اند، نامتمرکز است. عملیات دوم به هولدینگ سپرده شده‌اند. بدین سان، هولدینگ تمرکز وسایل مالی را امکان پذیر می کند، حال آنکه شرکتهای تحت نظارت، هر کدام، مسئولیت فعالیت صنعتی معین را به‌عهده دارند. در اینجا می توانیم مثال رُن پولانس را بیاوریم که از سال ۱۹۶۱ هولدینگ تشکیل داده است. این شرکت فعالیت صنعتی ندارد و مالك تمام یا بخشی از سرمایهٔ شرکتهای گروه است؛ ترازنامهٔ آن بازتابی است از ساختار هولدینگ؛ بنگاه اخیر را ضعف اموال غیرمنقول در دارایی (شرکت، فاقد کارخانه، ماشین آلات و امثال اینهاست) و اهمیت اوراق بهادار مشارکت مشخص می کند: اساس کوشش هولدینگ این گونه داراییها و تصدی آنهاست.

سیمای ترازنامهٔ شرکت سهامی رُن ـ پولانس در سی‌ام ژوئن ۱۹۷۴ بدین سان ارائه می شود:

افزون براین انگیزهٔ عمومی در ایجاد تنوع در عملیات صنعتی و مالی، فروپاشی و تجزیهٔ بنگاه بزرگ به واحدهای از لحاظ حقوقی مجزا می تواند از علل خاص زیر ناشی شود:

ــ علل فنی: فروپاشی و تجزیهٔ بنگاه بزرگ هنگامی می تواند مورد تصمیم قرار گیرد که بزرگی ابعاد آن زیاده مهم شده باشد و جریانهای «خلاف صرفه‌جویی»، زیانهای داخلی مقیاس را به‌بار آورد. این فروپاشی و تجزیه هنگامی نیزمی تواند پدید آید که بنگاه بزرگ تصمیم به ایجاد تنوع در محصولات

جدول ۷ـ۱. ترازنامهٔ سادهٔ رُن ـ پولانس
(*به هزار فرانک*)

دارایی		بدهی	
مخارج مؤسسه...		سرمایه، اندوخته‌ها، انتقال به..	۴۳۷۷۳۵۸
خالص اموال غیرمنقول	۱۹۵۳۷	پیش‌بینیها برای زیانها و هزینه‌ها...	۱۵۵۰۰۰
دیگر ارزشهای غیرمنقول (وامها به شعبه‌ها، اسناد مشارکت...)	۵۰۸۸۸۲۷	دیون درازمدت ومیان مدت...	۸۹۷۹۴۷
		دیون کوتاه‌مدت...	۲۳۹۴۵۵
قابل وصول یا موجود	۶۴۴۵۹۵	منافع...	۸۳۱۹۹
	۵۷۵۲۹۵۹		۵۷۵۲۹۵۹

خود بگیرد؛ هر شرکت جدید در محصول معین تخصص می‌یابد.

ــ علل بازار: فروپاشی و تجزیهٔ بنگاه بزرگ به شرکتهای مختلف امکان می‌دهد تا ازمجرای سازمانهای بازرگانی متمایز و جداگانه در بازار محصولات مشابه را با نشانه‌های متفاوت به جریان اندازد.

ــ علل حقوقی و مالیاتی: تبدیل بنگاه منفرد به گروه این امر را امکان‌پذیر می‌کند که هولدینگ مالی درخارجه استقرار یابد یا برخی ازبنگاههای گروه را در آنجا مستقر سازد. همچنین، این سیاست به گروه امکان می‌دهد تا از مزایای مالیاتی یا مالی که برخی ازکشورهای خارجی می‌توانند ارزانی بدارند، استفاده کند.

درواقعیت، ساخت گروه ناشی ازعملیات گوناگونی است که تا بدینجا هر یك جداگانه تشریح شده‌اند. بنابراین، ترکیب واقعی آنها در جهات گوناگون صورت می‌گیرد. یك گروه می‌تواند هم نتیجهٔ یك سلسله اختلاطها، جذبها، ایجاد شعبه‌ها و اقدام به مشارکت باشد وهم ناشی ازتجزیه و تفکیك حقوقی ازطریق شرکتهای *هولدینگ*.

بنابراین، گروه همچون سازمان *ناپایدار* به نظر می‌آید، زیرا مرزهای آن نامشخص و متغیر است. وجود شعبه‌های مشترك، ترسیم خطوط مرزی را ناممکن می‌سازد و تجدید سازمان مداوم، این شعبه‌ها را در تحول دایمی نگاه می‌دارد.

دوم ـ *سیاست گروه*. سیاست گروه را یك استراتژی مشخص می‌کند که می‌توان چنین خلاصه کرد: «چگونه گروه در شاخه یا شاخه‌های خود رقابت‌پذیر باشد».

این اندیشهٔ رقابت امکان می‌دهد تا جهت‌یابیهای عمومی گروه به صورت زیر تعریف شود:

ــ گروه در جست‌وجوی سود بیشینهٔ فوری نیست و اقدام مناسب در زمینهٔ رقابت مخارجی را ایجاب می‌کند که در کوتاه‌مدت از منافع می‌کاهد.

ــ درحال حاضر به نظر نمی‌رسد که گروه در جست‌وجوی انحصار در بازار باشد.

البته، در گذشته، گروههایی مانند «استاندارد اویل» یا «یونایتد استیل» موفق شده‌اند وضعیتی نزدیك به انحصار به‌دست آورند و با مخالفت افکار عمومی و مقامات دولتی برخورد نکردند. چنین می‌نماید که تمرکزهای کنونی را بیشتر تمایل به ایجاد مجموعه‌های وسیع قادر به ادامهٔ حیات و مقاوم در برابر رقیبان راهنمایی می‌کند. بی‌گمان، عملیات تازهٔ تمرکز، درسطح ملی، ممکن است با این خطر روبه‌رو شوند که به شبه‌انحصارهای ملی (مانند: پشینه در صنعت آلومینیوم فرانسه و مونتکاتینی ـ ادیسون[21] در صنعت شیمی ایتالیا) بینجامند، اما گشایش مرزها بدین سو گرایش دارد که از این انحصارهای ملی انحصارهای چند قطبی در سطح اروپا یا بین‌المللی پدید آورد. رقابت ناپدید نمی‌شود بلکه به شکلهای جدید تأثیر می‌گذارد. تمرکز، همیشه ضد رقابت نیست و مایهٔ رقابت جدید است. روح رقابت هنگامی تمرکز را توصیه می‌کند که مسئولان یك حرفه یا یك بخش

21. Montecatini-Edison.

فعالیت رویارویی با رقیبان تازهٔ خارجی را در بخش، در بازار یا در کشوری که محدودهٔ مرجع استراتژی عادی آنها را تشکیل می دهند به مثابهٔ یك ضرورت درك کنند»[۲۲].

گروه، برای تأمین بقا، ادامهٔ حیات و توسعهٔ خود در بازارها به کمك سلاحهای بسیار گوناگون که از میان آنها کاهش قیمتها لزوماً مؤثرترین نیست، بر ضد رقیبان مبارزه می کند و بیشتر درصدد است با وسایلی مانند عرضهٔ محصولات نوظهور، تبلیغات بازرگانی، تکثیر فروشگاهها، جذب بنگاههای نسبتاً کم اهمیت، ایجاد شعبه‌ها و جز اینها، سهم خود را در بازار افزایش دهد.

رقابتی که گروه در بازار انحصار چند قطبی با آن مواجه می شود، هرگاه از مجموعه‌های قدرتمند و به شمارهٔ محدود ناشی شود، سهمگین‌تر است. خصوصیت برجستهٔ انحصار چند قطبی این است که گروهها سیاست تولید و قیمتهای خود را تنها زمانی تنظیم می کنند که واکنشهای احتمالی رقیبان را نسبت به این سیاست از پیش درنظر گرفته باشند. مشکلات پیش بینی دربارهٔ واکنشهای رقیبان گاه گروهها و بنگاهها را به جست‌وجوی صلح موقتی از طریق توافقها و کارتلها هدایت می کنند. توافق و تبانی، می تواند ضمنی یا صریح باشد و هنگامی ضمنی است که رقیبان به طور خود به خودی بدون توافق صریح، به یك بنگاه که به منزلهٔ یك بنگاه پیشرو تلقی شده است، می پیوندند (بدین سان، در حال حاضر، یونایتد استیل در ایالات متحده، بنگاه پیشرو انحصار چند قطبی فولاد است).

توافقهای صریح نیز می توانند منعقد شوند و این نوع توافقها موضوع قراردادهای کارتل‌اند. کارتل پیمان جمعی است که میان امضاکنندگان توافق دربارهٔ نکات محدودی (حوزه‌های فروش، قیمت، توزیع سفارشها و جز اینها) را ایجاد می کند.[۲۳]

با این همه، لازم است میان توافق و تمرکز، تفاوت روشن قائل شویم.

22. A.Bienaymé, *La croissance des entreprises, t2,* p.7, Paris, Bordas, 1973.

۲۳. ن. ك صفحهٔ ۱۹۹.

بنگاههایی که توافقهایی به‌عمل می‌آورند استقلال خود را حفظ می‌کنند، درصورتی که درگروه آن را ازدست می‌دهند. افزون براین، توافقها گاه بر سر راه تمرکز بنگاههای روبه‌انحطاط که به منظور اجتناب از اختلاط یا به طور کلی ترِ تمرکز، درجست‌وجوی تثبیت قیمتها وسهم خود ازبازارهستند، مانع می‌تراشند.

بدین سان، این حقیقت را درك می‌کنیم که دربرخی ازموارد، گروه می‌تواند به توافق منجر شود، اما این توافق می‌تواند شق دیگری ازعملیات تمرکزرا تشکیل دهد. افزون براین، درفرانسه، درگذشته قراردادهای متعدد تقسیم بازارها امکان داده‌اند تا ساختارهای سنتی در صنایع فولاد، سیمان و تجهیزات برقی در پناه عملیات تمرکز حفظ شود[24].

ــ گروه به سوی ایجاد تنوع در تولیدات بنگاههای تحت نظارت خود گرایش دارد.

همچنین، استراتژی گروهها می‌تواند متضمن *ایجاد* تنوع درمحصولات ودر نتیجه تنوع در خطرات رویاروی بنگاهها باشد. اگر بنگاه فقط به یك نوع محصول در بازار محدود می‌شد، ممکن بود از نوسانهای خاص این بازار صدمه می‌دید. افزون براین، گونه‌گونی محصولات به‌گروهها امکان می‌دهد تادربرخی ازبنگاههادرمحصولات ازپیش معروف تخصص پیدا کنندوبنگاههای دیگررا به سوی پژوهش و تولید کالاهای جدید هدایت نمایند. چنین است دوپن دونمورز که ضمن حفظ بستگی نسبت به مواد منفجره که در آغاز سدهٔ نوزدهم سبب موفقیت وی شد، فعالیتهای خود را در قلمرو نایلون، الیاف مصنوعی، مواد هسته‌ای و جز اینها افزایش داده است. با این همه، به عبارت ساده می‌توانیم بگوییم که گروه را با وجود تنوع ظاهری محصولات، نوعی وحدت مشخص می‌کند (در ژنرال موتورز که اتوموبیل، هواپیما یا یخچال تولید می‌شود، این موتور است که این واحد تهیه می‌کند).

24. J.H. Mac Arthur et Bruce. R. Scott, *L'industrie française face aux plans*, Paris, éd. Organisation, 1970, p. 178.

ب) مجتمعها

امروزه، شرایط تشکیل مجتمعها و نیز سیاست آنها را یکی از مهمترین اینان، یعنی شرکت بین المللی تلفن و تلگراف تعریف کرده است. این شرکت بی پروا خود را به نام شرکت بین المللی تلفن و تلگراف توصیف می کند. در آغاز، تلفن و تلگراف بین المللی یك گروه نیرومند تلفن و الکترونیك بود. اما از سال ۱۹۵۸، بنگاهها و نیز مهمانخانه‌های شرایتون، آمپولهای کلود، پاز و ویسو و تلمبه‌های سالمُسن، شرکتهای توقفگاه و جز اینها را به تملك درآورده است. این برنامهٔ تملك به‌ظاهر غیرمنطقی به سوی هدف اساسی جست‌وجوی بیشترین سود فوری است. این سود می تواند به کمك استراتژی جست‌وجوی *اتحاد چند عامل برای اجرای یك عمل*[۲۵] به دست آید، یعنی گردآوری عناصر به ترتیبی که ارزش کل محسوساً از جمع اجزاء تجاوز کند. چنین سیاستی به نتایج بسیار شگفت انگیزی رسیده است. در سال ۱۹۷۱، میزان کل فروش شرکت بین المللی تلفن و تلگراف بیشتر از ۷ میلیارد دلار در برابر ۶۸۷ میلیون در ده سال پیش بوده است. به سال ۱۹۷۱، این شرکت در تقریباً شصت کشور ۴۰۰۰۰۰ مزدبگیر داشته است.

مجتمع از گروه متمایز است، زیرا استراتژی آن به گردآوری عناصر پراکنده به امید بیشترین سود فوری منجر می شود.

درایالات متحده، مجتمعها پس از موفقیتهای چشمگیر، بحران سال ۱۹۷۰ را از سر گذرانده اند و سپس چنانکه جدول ۷ـ۲ نشان می دهد، توسعه را از نو آغاز کرده اند.

25. synergie.

جدول ۷ـ۲. مجتمعهای بزرگ در ایالات متحده

گروهها	میزان کل فروش (به‌میلیون دلار)	منافع خالص (به‌میلیون دلار)	فعالیتهای اصلی	طبقه‌بندی درمیان شرکتهای امریکایی درسال ۱۹۷۱	شمار کارکنان
شرکت بین المللی تلفن و تلگراف	۱۹۶۲:۱۱۸۱ ۱۹۶۷:۳۴۰۳ ۱۹۷۱:۷۳۴۵	۴۵/۸۲ ۱۵۳/۷۷ ۳۳۶/۸۳	ارتباط تلفونی، الکترونیك، هواشناسی، آزمایشگاههای الکتروفیزیك، سازه، هتل، رادار، وسایل دریانوردی، محصولات آرایشی وجز اینها.	۹	۳۹۸۰۰۰
شرکت لینگ تمکو وات	۱۹۶۲:۳۲۵ ۱۹۶۷:۱۸۷۱ ۱۹۷۱:۳۳۵۸	۸/۶۵ ۳۳/۹۰ ۵۷/۳۶	وسایل برقی، هوانوردی، کشتی سازی، اغذیه، شیمی و محصولات دارویی، بانك، بیمه، فولاد ویژه و جزاینها.	۲۰	۷۴۶۰۰
شرکت ادغام شدهٔ صنایع لیتون	۱۹۶۲:۳۹۳ ۱۹۶۷:۱۷۷۸ ۱۹۷۱:۲۴۶۶	۱۶/۳۲ ۸۳/۲۰ ۵۰	الکترونیك، صنایع اندازه گیری، ماشین حساب، دستگاههای مخابراتی، فولادسبك، هوانوردی، کشتی سازی، انتشارکتاب، هتل، اغذیه‌وجزاینها.	۳۵	۱۱۵۹۰۰
شرکت تکسترون	۱۹۶۲:۵۴۹ ۱۹۶۷:۱۵۷۴ ۱۹۷۱:۱۶۰۳	۱۴/۷۷ ۷۱/۸۵ ۷۱/۸۲	منسوجات مصنوعی، هوانوردی، هلیکوپتر، سلاحهای جنگی، دستگاه کشف‌رادار، الکترونیك، فلزسازی، فلزکاری آلومینیوم، ماشینهای ابزار، مصالح کوچك اداری	۷۲	۶۲۰۰۰

مأخذ:

Entreprise, 26 octobre 1972.

قسمت پنجم
سنجش تمرکز

سنجش تمرکز در زمینهٔ چارچوب مشاهده (مؤسسه، بنگاه و گروه) و نیز درسطح شاخصهای مقداری به دشواریهایی برمی خورد.

الف) چارچوب مشاهده

این هدف تحلیل است و باید چارچوب مشاهدهٔ آماری تمرکز را معین کند.

اگر تحلیلِ ابعادِ بنگاهها هدف فنی دارد (مثلا بررسی هزینه‌های تولید)، این مؤسسه است که با توجه به قیمتهای محصولات و وسایل تولید، برای تعیین کاراترین مقیاس تولید باید به منزلهٔ مرجع مورد استفاده قرار گیرد. اما، اگر قدرت بنگاه و استراتژی آن و به طور کلی‌تر، تمرکز اقتصادی بررسی شود، مؤسسه، یعنی واحد تولید، دیگر یك چارچوب مکفی نیست و باید به واحد تصمیم بالاتر صعود کند. منظور از این واحد تصمیم، گاه بنگاه (به‌معنای حقوقی مورد نظر) و بیشتر زمانها گروه است.

و اما دربارهٔ گروهها اطلاعات کمی دراختیار است؛ تحلیل آماری (بیشتر زمانها) به‌بزرگی مؤسسه‌ها یا بنگاهها محدود می شود.

ب) شاخصهای تمرکز

بررسیهای آماری چند مقدار را به منزلهٔ بزرگی مورد استفاده قرار می دهند: میزان کل فروش و ارزش افزوده، شمار مزدبگیران و ارزش داراییها درمیان شاخصهای ابعادی از همه بیشتر مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

میزان کل فروش ارزیابی تدارك سهم بازار ازیك بنگاه را امکان پذیر می کند. اما ارزش گذاری «وزنهٔ» واقعیِ اقتصادیِ واحِدِ اقتصادیِ موردنظر را همیشه مجاز نمی دارد (مثلا یك بنگاه کوچك اسباب بازی می تواند رقم درشتی فروش داشته باشد، بی آنکه عوامل تولید مهمی را از تحرك بازدارد).

ارزش افزوده ازاین دیدگاه شاخصهای بسیار عالیتری را به‌دست می دهد، با

این همه ارزیابی آن دشوار است.

بزرگی بنگاه می‌تواند بر پایهٔ اهمیت *سرمایهٔ* آن سنجیده شود. اما اصطلاح سرمایه می‌تواند معانی گوناگون پیدا کند. آیا منظور سرمایهٔ مالی، یعنی منابع مالی بنگاه است. اما در این صورت فقط سرمایه‌های پرداخت شده یا سرمایه‌های دایمی و یا کلیهٔ دیون ترازنامهٔ بنگاه موردنظر قرار می‌گیرد. آیا مقصود سرمایه‌های مادی مندرج در ستون دارایی ترازنامه است. اما در این حالت ذخایر، سرمایه به صورت اوراق بهادار و جز اینها موردنظر قرار خواهد گرفت.

بیشتر زمانها، شاخص *اشتغال*، در مد نظر قراردارد، زیرا استعمال آن آسان است. اما معایب بزرگی را عرضه می‌دارد: اشتغال متجانس نیست (تخصصها متفاوت اند) و جمع مقادیر کار نامتجانس ارزیابی رضایت بخش مقدار کار مورد اشتغال را امکان‌پذیر نمی‌کند. افزون براین، تولید نه فقط به مقدار کار مورد اشتغال بلکه به سرمایهٔ مورد استفاده نیز بستگی دارد. استفاده از ضابطهٔ اشتغال بدینجا خواهد کشید که بزرگی واحد اقتصادی که ازلحاظ سرمایه در سطح عالی قرار دارد، بشدت کمتر از واقعِ ارزیابی شود (مثل بنگاههای نفتی).

بنابراین، نمی‌توان منحصراً به یکی از ضوابط ابعاد چسبید. بهترین نگرشِ آماریِ ابعاد مستلزم توجه به مجموعهٔ ضوابط است. متأسفانه بیشتر زمانها اطلاعات آماری به صورت ناچیز و جزئی است.

پ) *تمرکز در محدودهٔ اقتصاد فرانسه*

اول ـ ابعاد مؤسسه‌ها. بررسی نیوش[۲۶] امکان می‌دهد تا بزرگی مؤسسه‌های صنعت کارخانه‌ای در فرانسه نسبت به ابعاد مؤسسه‌های متعلق به همان فعالیتها در شش کشور توسعه یافتهٔ دیگر معین شود. در جدول ۷ـ۳ تفاوتها در ساختارهای صنعتی نمودار می‌شوند.

26. J. P. Nioche, *Taille des ètablissements industriels dans sept pays dévéloppés,* collections de l'INSEE "E.1", mai 1969.

(برپایهٔ عدهٔ مزدبگیران)

	فرانسه	آلمان	بلژیك	ایتالیا	هلند	ایالات متحده	ژاپن
شمار مؤسسه	۴۹۸۸۳۹	۵۵۳۰۳۵	۳۹۲۹۱	۶۰۸۹۷۶	۴۴۸۸۸	۳۰۶۶۱۷	۶۱۹۴۰۳
شمار کل مزدبگیران	۵۲۷۴۷۲۳	۹۴۸۹۹۲۷	۱۰۶۲۶۵۲	۴۴۹۵۵۶۳	۱۱۹۷۷۴۱	۱۶۲۳۴۵۰۶	۱۰۵۱۴۱۷۸
شمار متوسط در مؤسسه	۱۱	۱۷	۲۷	۷	۲۷	۵۳	۱۷
در صد افراد شاغل بر حسب ابعاد مؤسسه							
بیشتر از ۱۰۰۰	۱۷/۳	۲۸/۲	۲۴/۸	۱۳/۷	۲۸/۱	۳۰/۵	۱۵/۵
از ۵۰۰ تا ۹۹۹	۹/۵	۱۰/۶	۱۲/۹	۷/۷	۱۲/۴	۱۲/۴	۸/۸
از ۱۰۰ تا ۴۹۹	۲۷	۲۵/۴	۲۸/۲	۲۱/۶	۱۴/۱	۳۰/۹	۲۱/۸
از ۵۰ تا ۹۹	۹/۸	۸/۷	۱۰/۳	۱۱/۶	۸/۴	۹/۸	۱۱/۳
از ۲۰ تا ۴۹	۱۱/۷	۸/۸	۱۱/۱	۱۱/۶	۸/۴	۹/۱	۱۶/۳
از ۱۰ تا ۱۹	۵/۵	۵/۱	۵/۳	۷/۳	۷/۵	۴	۱۰/۹
از ۵ تا ۹	۴/۶	۵/۶	۳/۶	۷/۱	۳/۹	۲	۸/۳
از ۱ تا ۴	۱۴/۶	۷/۶	۳/۸	۲۰/۹	۴	۱/۳	۷/۱

مأخذ: پانوشت ۲۶.

جدول ۷ـ۳ نشان می‌دهد که صنعت امریکا از لحاظ شمار متوسط مهمتر نسبت به اروپا متمایز است. واحدهای بزرگ پرشماره‌اند و گرچه مؤسسه‌ها در هر اندازه وجود دارند، مؤسسه‌های کوچك در توزیع شماره‌ها دارای وزنهٔ سبکی هستند. بنابراین، نابرابری عموماً اندك است. برعکس، فرانسه را اهمیت چشمگیر شمار تأسیسات پیشه‌وری مشخص می‌کند. سهم اشتغال که مؤسسه‌های بزرگ تأمین کرده‌اند، بس اندك است.

دوم ـ *ابعاد بنگاهها*

۱. ابعاد بنگاهها در صنعت فرانسه: در فرانسه تقریباً ۳۵۰۰۰۰ بنگاه صنعتی (مثل ساختمان و کارهای عمومی) وجود دارد. این بنگاهها به ترتیب زیر توزیع می‌یابند:

- بنگاههای بسیار کوچك (کمتر از ۱۰ مزدبگیر): ۳۰۰۰۰۰ بنگاه و در مجموع ۷/۷٪ مزدبگیران صنعت را در اشتغال دارند؛
- بنگاههای کوچك و متوسط (از ۱۰ تا ۴۹۹ مزدبگیر): کمتر از ۵۰۰۰۰ بنگاه و نزدیك به ۴۵٪ مزدبگیران صنعت را در اشتغال دارند؛
- بنگاههای بزرگ (بیشتر از ۵۰۰ مزدبگیر) ۱۳۳۶ بنگاه است. در این رده، تقریباً ۵۶۰ بنگاه، هریك ۱۰۰۰ مزدبگیر یا بیشتر را در اشتغال دارند و خود بتنهایی ۲ میلیون نفر، یا تقریباً ۴۰٪ مزدبگیران صنعت را در برمی‌گیرند.

چنین استنباط می‌شود که فرانسه در سال ۱۹۶۶ هنوز کشور بنگاههای کوچك و متوسط بوده است، زیرا بیشتر از نیمی از مزدبگیران در بنگاههایی کار می‌کنند که هر یك کمتر از ۵۰۰ نفر به کار اشتغال دارند (ن. ك جدول ۷ـ۴).

۲. *ابعاد بنگاهها برحسب بخشهای صنعت*: ابعاد بنگاهها برحسب هر

جدول ۴_۷. ابعاد بنگاهها

		مزدبگیران						
صنعت به استثنای	جمع کل	۰ تا ۹	۱۰ تا ۴۹	۵۰ تا ۱۹۹	۲۰۰ تا ۴۹۹	۵۰۰ تا ۹۹۹	۱۰۰۰ تا ۴۹۹۹	۵۰۰۰ و بیشتر
سازه وکارهای عمومی					۲۳۵۰	۷۷۶	۴۷۸	۸۲
شمار بنگاهها	۳۵۱۶۰۳	۳۰۲۷۳۹	۳۴۸۷۸	۱۰۳۰۱	۷۱۲/۱	۵۳۲/۶	۹۰۱/۹	۱۱۶۵/۳
شمار مزدبگیران (به‌هزار)	۵۴۷۶/۵	۴۲۱/۸	۷۶۶/۶	۹۷۵/۷	۱۳	۹/۷	۱۶/۵	۲۱/۳
شمارمزدبگیران (به‌درصد)	۱۰۰	۷/۷	۱۴	۱۷/۸				

مأخذ:

Economie et, Statistiques, julliet-aout 1970, données essentielles sur l'industrie Française.

بخش بسیار متغیر است. اگر توزیع شمار مزدبگیران در بخشها مأخذ قرار گیرد، می توانیم چنین تشخیص دهیم:

ــ بخشهای بسیار متمرکز که بنگاههای بیشتر از ۵۰۰ مزدبگیر در آنها تفوق دارند، دست کم نیمی از مزدبگیران بخش را در بر می گیرند. چنین است نفت، فولادسازی، فلزکاری، مواد غیرآهنی، ساختمان، وسایل برقی، اتوموبیل، کشتی سازی، هواپیماسازی، شیشه و سرانجام شیمی. هرگاه خدمات عمومی بزرگ را کنار بگذاریم، شمار بنگاهها در این بخشها محدود است، زیرا فعالیت آنها به مقدار مهم سرمایه و در نتیجه به تولید مهم برای تأمین سودآوری مکفی ضرورت دارد.

ــ بخشهای «درحد متوسطِ» متمرکز که بنگاهها در آنها بیشتر از ۵۰۰ مزدبگیر را در اشتغال دارند، بیشتر از ۳۰٪ مزدبگیران بخش را به کار می گمارند. بدین صورت است برای کار فلزات، مکانیك، منسوجات و صنعت کاغذ.

ــ بخشهای اندك متمرکز که سهم بنگاههای بزرگ در آنها بسیار ضعیف می شود. منظور صنایعی است که تنوع و نوع تولید در آنها مناسب حال واحدهای کوچك است (پوشاك، چرم، چوب، چاپ، نشر، تبدیل، مواد پلاستیك، صنایع کشاورزی و غذایی).

سوم ـ *ابعاد گروهها.*

تمرکز اقتصادی گاه سبب تعطیل مؤسسه‌ها یا بنگاهها و بنابراین کاهش شمار آنها می شود. اما تمرکز اقتصادی بیش ازپیش از طریق اختلاطها یا مشارکتها انجام می گیرد و این اعمال اجباراً به صورت تقلیل شمار واحدهای فنی یا حقوقی نمودار نمی شود، برعکس، توسعهٔ بنگاههای بزرگ می تواند سبب ایجاد مؤسسه‌های جدید و بنگاههای جدید (شعبه‌های یك شرکت مادر) بشود. بنابراین، تنها استفاده از آمارهای بنگاهها و مؤسسه‌ها امکان نمی‌دهد تا جنبش تمرکز اقتصادی سنجیده

شود، بلکه تحلیل مستقیم عملیات اختلاط و شبکه‌های شعبه‌ها و مشارکت شناخت وسعت واقعی تمرکز را ممکن می سازد. اطلاعات در اختیار در این باره متأسفانه هنوز جزئی و پراکنده است[۲۷].

با این وصف، هرگاه سال ۱۹۵۰ را به منزلهٔ سال پایه درنظر بگیریم، آمارهای خاص جنبشهای اختلاط برای فرانسه وجود دارد که سه مرحلهٔ متمایز را پدیدار می سازند:

- دورهٔ سالهای ۱۹۵۰ـ۱۹۵۸: شمار عملیات تمرکز ناچیز باقی می‌ماند و اساساً بنگاههای کوچك و متوسط به این کار متوسل شده‌اند؛
- دورهٔ سالهای ۱۹۵۰ـ۱۹۶۴: درجنبش تمرکز با مشارکت بنگاههای بزرگ که شیوهٔ جذب بنگاههای کوچکتر را به کارمی برند، شتاب مشاهده می شود.

بدین گونه، درحدود سال ۱۹۶۰، نسبت به نیم قرن پیشین که دورهٔ ثبات ساختارهای صنعتی است، چرخش مهمی برای صنعت فرانسه صورت می گیرد. این چرخش با گشایش مرزها در محدودهٔ بازار مشترك تلاقی می کند.

- در سالهای ۱۹۶۴ـ۱۹۶۵ هنگامی که تمرکز، مضمون تهیهٔ برنامهٔ پنجم است، شتابِ بازهم مهمتر دیگری انجام می گیرد: موج این شتاب به بنگاههای بزرگ زیان وارد می کند. اصلاحات مهمی که از سال ۱۹۶۶ شاهد آنها بوده ایم، جزئاً نتیجهٔ یك سیاست اقتصادی است که درهدفهای برنامهٔ پنجم (۱۹۶۵ـ۱۹۷۰) و برنامهٔ ششم (۱۹۷۱ـ۱۹۷۵) ثبت شده است. درمیان هدفهای برنامهٔ ششم، مثلا، تشکیل بنگاههای چند ملیتی در مقیاس اروپا به چشم می خورد. افزون

۲۷. با این وصف، مقاله‌های پژوهشی که مجلهٔ *Economie et Statistiques* (مارس ۱۹۷۷) دربارهٔ گروههای صنعتی منتشر کرده است، احاطهٔ دقیقتر بر رفتار استراتژی آنها را امکان‌پذیر می کند:
R. de Vannoisse, Etudes économiques et financiéres de 18 groupes industriels français en 1972; M. Hannoun, L'appareil de production des grands groupes industriels en 1972; .Y. Citoleox, D. Encaona, B. Franck et M. Heon, Les groupes de sociétés en 1974: une méthode d'analyse.

بر این، دولت مستقیماً در بخشهای ملی شده، با تشکیل گروه اِراپ در سال ۱۹۶۵ و اختلاط آن با پترول داکیتن درسال ۱۹۷۶، در بخش بانکی در سال ۱۹۶۶، در شیمی، اتوموبیل، بیمه‌ها و همچنین در کارگاههای کشتی سازی و فولادسازی (۱۹۶۶)دخالت کرده است. مقررات متعدد قانونی و مالیاتی، تمرکزها را آسان ساخته است (تبدیل ارزشهای اضافی که به هنگام قراردادها پدیدار می شوند؛ وضع مالیات بر گروه بندیهای دارای نفع اقتصادی).

موج تمرکز که درسال ۱۹۶۴ آغازشده بود، تشکیل گروههای بزرگ صنعتی را در بخشهای زیر نتیجه داد[۲۸]:

- فولادسازی: دوگروه اوزینور-لُرن-اسکو[۲۹] (۱۹۶۶) و وندل - سیدله[۳۰] (۱۹۶۸) دوسوم تولید را فراهم می آورند، در صورتی که کرزو- لوآر[۳۱] (۱۹۷۰) مواد اساسی تولید فولادهای ویژه را تأمین می کنند[۳۲].
- فلزات غیرآهنی: تشکیل گروه «پشینه-اوژین-کوهلمان» درسال ۱۹۷۱ که بر آلومینیوم تسلط دارد و تشکیل گروه SLN (گروه بندی SNPA و نیکل- پِنارایا در سال ۱۹۷۴).
- شیمی: در این بخش رُن - پولانس وشیمیو (گروه متشکل از بنگاه آلمانی هوخست - اکتریت - با روسِل - اُوکلاف و نوبل - بُسل) تسلط دارند. در سال ۱۹۷۶، بخش دولتی شیمی هدف اصلاحات ژرف اختلاط در گروه اِلْف-اِراپ

۲۸. ن. ك فهرست تغییرات عمدهٔ ساختارها در صنعت فرانسه که هرسال انستیتوی ملی آمار و بررسیهای اقتصادی منتشر می کند.

29. Usinor-Lorraine-Escaut.

30. Wendel - Sidelor.

31. Creusot - Loire.

۳۲. مشکلات بخش فولادسازی، دولت را ناگزیر ساخته است که کمك مالی زیادی بدان اعطا کند. اما در تاریخ شانزدهم اوت ۱۹۷۷، دولت تصمیم گرفت نظارتِ علنی بر فعالیتهای این گروه اعمال کند. در تاریخ بیستم سپتامبر ۱۹۷۸، دولت سهامدار اکثر سه تولید کنندهٔ عمدهٔ فولاد (اوزینور، ساسیلور، شاتیون - نو - مزون) شد.

و پترول داکیتن قرار گرفته است.
ـــ اتومبیل ووسایط نقلیهٔ سنگین: میشلن، سیتروئن را به گروه پژوانتقال می دهد؛ پژو ـ سیتروئن، کرایسلر ـ اروپ را خریداری می کند؛ رنو، به گروه بندی برلیه و ساویم در یك شعبهٔ واحد زیر عنوان صنایع وسایل نقلیه می پردازد (۱۹۷۸).
ـــ صنعت هوانوردی: این صنعت شامل دوگروه اساسی بدین شرح است: گامید[۳۳] و سنیاس[۳۴]، گروه دولتی که در سال ۱۹۷۰ براثر اختلاط سود ـ آویاسیون[۳۵]، نور آویاسیون[۳۶] و زِرب تشکیل یافته است.

همچنین لازم است تشکیل گروه سن ـ گوبن ـ پُن ـ موسُن (ساختمان و کارهای عمومی)؛ اختلاط بی اس ان ـ ژِروایه ـ دانون؛ نزدیکی کمپانی الکتریسیته و شانتیه دو آتلانتیك به هنگام تأسیس آلستوم آتلانتیك و تجدید ساختار پیچیدهٔ گروه اِمپین و جز اینها را ذکر کرد.

با وجود اهمیت جنبش تمرکز، باید یادآوری کنیم که این جنبش بویژه در بخشهای ساختمان وسایل برقی، صنایع مکانیك و صنایع غذایی هنوز به پایان نرسیده و هنوز می تواند محدود به نظر برسد، زیرا مقایسه‌های بین المللی نشان می دهند که در میان بیست بنگاه ردهٔ نخست جهانی هنوز فقط یکی فرانسوی است (CFP). از میان ده گروه نخست اروپا، از بنگاههای تازه، تنها دو گروه (CFP و رنو) فرانسوی وجود دارد[۳۷].

بدین سان، بافت صنعتی فرانسه، تحت تأثیر جنبش تمرکز، تغییر یافته است. اما این بافت بسیار نامتجانس به نظر می آید. دو نوع سرمایه‌داری در برابر یکدیگر قرار می گیرند: یکی بسیار متمرکز بر پایهٔ سرمایه‌های عمومی و سرمایه‌های خصوصی (ن. ك جدول ۷ـ۵) و دیگری پراکنده با ابعاد کوچك.

33. GAMID (Générale Aéronautique Marcel Dassault).
34. SNIAS (Société nationale des Industries aérospatiales).
35. Sud - Aviation.
36. Nord - Aviation.
37. *Expansion,* novembre 1976.

جدول ۷ـ۵. گروههای ردهٔ نخست فرانسه

	میزان کل فروش پس از کسر مالیاتها (به‌میلیارد فرانك)	شمارهٔ افراد (به‌هزار در واحد)
۱. رنو	۵۷/۲	۲۳۹/۵
۲. کمپانی فرانس دِ پترول	۵۶/۳	۴۴
۳. پی اس آ پژو ـ سیتروئن	۴۷/۸	۱۹۰/۲
۴. ئی دی اف الکتریسیته دوفرانس	۴۱/۶	۱۰۳/۸
۵. اِلْف آکیتن	۴۱	۳۷/۵
۶. سی جی ئی ژنرال الکتریسیته	۳۶	۱۷۰
۷. سَن ـ گوبن ـ پُن ـ آـ موسُن	۳۴/۲	۱۵۷/۷
۸. اِمپین ـ شنیدر	۳۰/۸	۱۳۶
۹. پشینه ـ اوژین ـ کوهلمان	۲۷/۶	۹۶/۳
۱۰. رُن ـ پولانس	۲۵/۵	۱۰۷/۲
۱۱. تومسُن ـ براندت	۲۲/۸	۱۱۴/۶
۱۲. میشلن	۱۹/۶	۱۳۰
۱۳. اِسو ـ فرانس	۱۷/۳	۴/۹
۱۴. بی اس ان ـ ژراویه ـ دانون	۱۴/۴	۵۷/۳
۱۵. شاربوناژ دو فرانس	۱۴	۸۰
۱۶. گاز دوفرانس	۱۲/۷	۲۷/۳
۱۷. آی بی ام فرانس	۱۱/۱	۲۱/۹
۱۸. ساسیلور	۱۱	-
۱۹. سنیاس	۱۰/۴	-

ـ ارقام دردست نیست.

مأخذ:

STISI, Rapports d'activité des sociétés.

قسمت ششم

نتایج تمرکز در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی

افزایش قدرت بنگاهها یا گروههای بنگاهها، ساختارهـای اقتصاد و نیـز ساختارهای اجتماعی را تغییر می‌دهد و همچنین شرایط جدید رقابت مؤثر بر ساختار بازارها را معین می کند و مسئلهٔ قدرت اقتصادی را در جوامع کنونی دارای اقتصاد بازار مطرح می سازد.

بند ۱. تمرکز و تحول رقابت

حفظ رقابت هدف اساسی مقامات عمومیِ خواهانِ ایجادِ پیرامونی مناسب برای رشد اقتصادی است، زیرا استفادهٔ بهتر ازمنابع تولید و تخصص بنگاهها را امکان‌پذیر می کند. عملیات تمرکز تا چه اندازه این احتمال را دارند که رقابت را کاهش دهند؟ گرچه تمرکز توافق میان بنگاهها یا گروههای بنگاهها را آسان می سازد، اما ازرقابت در بازار معین می کاهد یا حتی می تواند آن را نابود کند. این اوضاع نمی تواند صورت کلی پیدا کند و تمرکز لزوماً وضعیت انحصار یا شبه انحصار را پدید نمی آورد، بلکه بیشتر زمانها به اوضاع انحصار چند قطبی منجر می شود. در این حالت، رقابت بازهم باقی می ماند، اما دچار تغییر کیفی می شود و شکل جدیدی از رقابت را پدیدار می سازد « که قوانین خاص خود را دارد و شخصیتهای عمده نه به صورت فروشنده در رقابت خالص و کامل با یکدیگر رفتار می کنند، زیرا تصمیمات آنها مورد توجه است و نه در انحصار فروش، زیرا باید تصمیمات دیگران را درنظر بگیرند»[۳۸]. هدف رقابت بندرت قیمت را شامل می شود[۳۹]، بلکه بیشتر دربارهٔ نوع محصولات و همچنین طرز عرضهٔ آنهاست (رقابت به اصطلاح همه‌جانبه)[۴۰].

38. J. Parent, *op. cit.* p. 17.

۳۹. جز در مقیاس بین المللی که کاهش موانع گمرکی سبب رویارویی درباب قیمتها می شود.

۴۰. ن. ك صفحهٔ ۲۵۳.

این تغییر رقابت به بنگاهها در بخشهای متمرکز مقداری «قدرت بازار» اعطا می کند. قدرت بازار از طریق تغییرات در میزان سود و در پاداشهای پرداختی به مزدبگیران بنگاهها ابراز می شود؛

— *اندازهٔ* سود: در فرانسه، فزونی در جنبش تمرکز همانند کشورهای انگلیسی زبان، همراه است با سطوح بالاتر سود نه فقط ناشی از صرفه‌جوییهای مقیاس بلکه درنتیجهٔ قدرت بنگاهها در بازار؛
— سطوح *پاداش*: به‌طور کلی، بخشهای متمرکز را سطوح بالای پاداش مشخص می کند. توضیح این سطوح، عمدتاً در مقاومت کمتری است که این بنگاهها در برابر مطالبات دستمزدی نشان می دهند، زیرا بنگاهها امکان دارند این مطالبات را در قیمتهای فروش خود منعکس سازند، در این صورت آیا می توان پذیرفت که بدین سان «قدرت بازاری» بنگاهها میان سهامداران و مزدبگیران بنگاه تقسیم خواهد شد؟ بررسیهایی که تا بدینجا انجام گرفته است چنین نتیجه‌گیری دربارهٔ این نکته را مجاز نمی‌دارد[۴۱].

تمرکز هنگامی می‌تواند به اوضاع سوءِ تخصیص منابع بینجامد که به سودآوری افراطی و به تفاوت گذاریهای غیرموجه پاداش منتهی شود. اگر دلخواه این باشد که صنعت از سودآوری بالایی، گواه بر پویایی آن برخوردار باشد، این امر در سطح جامعه قابل چشمپوشی نیست که بنگاهها از مواضع مسلط به استثمار دست بزنند. به این دلیل است که قوانین کشورهای صنعتی مبتنی بر نظام آزادیخواه می کوشند، با توجه به ضرورتهای اقتصادی و اجتماعی کنونی رقابت به اصطلاح «عملی» را حفظ کنند. قانونگذاری فرانسه می کوشد بر موارد توافق، بر مواضع مسلط و بر تمرکزهای مخالف قانون و مفرط نظارت کند؛ به این ترتیب که ضابطه را بیشتر بر رفتار عاملان در قبال رقابت بگذارند تا بر ساختار

41. F. Jenny et A. P. Weber, Concentration économique et fonctionnement des marchés, *Economie et statistiques,* mars, 1975.

بازار[۴۲]. رعایت ابعاد عاملان بتنهایی برای علم براینکه زیانی‌نسبت به رقابت وجود دارد یا نه، مکفی نیست.

کشورهای دارای اقتصاد بازار، قانون را پذیرفته وتصویب کرده اند که رقابت را مشمول آیین نامه می کند، اما همزمان، درصدد برنیامده اند تا تمرکز را متوقف سازند؛ بلکه برعکس، در فرانسه، از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۰، مقامات دولتی کوشیده اند به این کار سهولت بخشند. بی گمان، در این خواست تا اندازه‌ای ابهام وجود دارد که هم تمرکز صنایع ملی توسعه یابد و هم کارکرد رقابت به قدر کفایت مؤثر تأمین شود. توضیح خواست توسعهٔ تمرکز در ضرورت تجدید ساختار بنگاههای فرانسوی است که بزرگی آنها برای مواجهه با رقابت اروپایی و به اقوی دلیل، رقابت بین المللی مکفی نیست.

بند ۲. تمرکز و قدرت

بسیاری از اوضاع انحصار چند قطبی در اقتصادهای صنعتی شدهٔ کنونی مسئله موضعی کردن قدرت اقتصادی وروابط آن را با قدرت سیاسی مطرح می سازد.

الف) موضعی کردن قدرت اقتصادی

منظور از قدرت اقتصادی دریك جامعهٔ صنعتی شده، قدرت نظارت بر سرمایه‌گذاریها و بنگاههاست.

چنانکه در گذشته ملاحظه شده است (صفحهٔ ۲۴۲)، بنگاه بزرگ مبتنی بر شراکت، به جدایی مالکیت سرمایه از عملکرد بنگاه منجر می شود. پراکندگی شمار بسیار سهامدار- مالك به اینان امکان نمی دهد تا در تصدی بنگاه شرکت جویند وفقط قدرت حقوقی دارد؛ قدرت واقعی را دیگران به اجرا می گذارند. چه گروههای اجتماعی، به کمك نظارت بر بنگاههای بزرگ، قدرت واقعی را

۴۲. دستگاه نظارت بر اثر قانون مورخ نوزدهم ژوییهٔ سال ۱۹۷۷ (ن. ك. جلد سوم *اقتصاد معاصر: اعمال رقابت*) تقویت شده بود.

دردست دارند؟

سه‌نوع نظارت را می توان از این قرار تشخیص داد: نظارت اکثریت، نظارت اقلیت و نظارت مدیریت.

نظارت *اکثریت* راشمار کمی اشخاص، وعموماً عضو خانوادهٔ واحد، دارای اکثریت سهام بنگاه تأمین می کنند. سهامداران مالك می توانند یا به‌طور عملی بنگاه را اداره کنند ویا از طریق افراد مجری، کار مدیریت را انجام دهند. منطق بنگاه سرمایه‌داری رعایت شده است: قدرت سهامداران اکثر یك قدرت واقعی است. به‌نظر می رسد که ازمدتها پیش، درایالات متحده، اهمیت این طرز نظارت اندك باشد. در فرانسه، بیشتر زمانها،ساختارهای سنتی بنگاه تاحدود سالهای دههٔ ۱۹۶۰ ادامهٔ حیات می‌دهد. شاید بتوان پذیرفت که شیوهٔ نظارت اکثریت هنوز تا اندازه‌ای اهمیت دارد، اما بویژه به‌سبب جنبشهای تمرکز تازه درصنایع فرانسه روبه‌انحطاط است.

نظارت *اقلیت* را مهمترین سهامداران تأمین می کنند. اما بیشتر زمانها، اینان فقط جزئی بسیار ضعیف از سرمایه را در تصرف دارند. این قدرت ممکن است گاه سست و ناپایدار باشد، زیرا گروه اقلیت دیگر، به‌نوبهٔ خود، می تواند به کمك پیشنهادهای علنی خرید یا مبادله، نظارت را به‌دست گیرد.

نظارت *ناشی ازمدیریت* را «مدیران» و «ساختار فنی» تأمین می کنند. نظارت ناشی ازمدیریت در نبود دو نوع دیگر نظارت دخالت می کند. در این صورت، اصل پایهٔ سرمایه‌داری انطباق میان مدیریت ومالکیت طرد می شود. نظارت بر بنگاه به‌وسیلهٔ غیر سرمایه‌دار تأمین می شود که نه به‌جهات فنی برگزیده شده اندو نه به خاطرم الکیت شخصی در بنگاه.

سرانجام جا دارد در این طبقه‌بندی مواردی گنجانیده شوند که سهامدار قادر به اعمال نفوذ قاطع شرکت بیگانه (نظارت خارجی) یا دولت (نظارت دولتی) است.

چه‌نوع نظارت درگروههای صنعتی کنونی تفوق دارد؟ چون رازداری کارو کسب تحقیقهای پرسشنامه‌ای را مشکل ساخته، تصریح این امر دشوار است.

به‌علاوه، این نوع نظارت به سبب جنبشهای تمرکز در جریان تحول پیوسته است.

شوالیه[۴۳] در نظریه‌ای می کوشد نشان بدهد که در ایالات متحده نظارت را یك طبقهٔ ثروتمند متحد[۴۴]، یعنی سهامدارانی که حفظ اقلیت سهام را درتصرف دارد، تأمین می کنند و قدرت اقتصادی واقعی دردست فرمانروایان خانوادگی است که با واسطهٔ بانکهای بازرگانی، صنعت امریکا را تحت نظارت دارند. مدیران بنگاهها، در عمل، فقط دستیاران فنی ثروتمندان متحدند و تابع اینان هستند.

بدین سان، تحلیل شوالیه از بررسیهای بسیاری از نویسندگان دیگر فاصله می گیرد. اینان تأییدمی کنند که قدرت نظارت بر بنگاهها را مدیران تأمین می کنند و به‌علاوه گاهی دربارهٔ این پدیده بشدت افشاگری می شود[۴۵].

در فرانسه، مسئله موضعی کردن قدرت نظارت بر اثر تحول نسبتاً تازهٔ *ساختارهای* بنگاههای فرانسه بازهم پیچیده‌تر شده است. قدرمسلم، نظارت اکثریت کاهش می‌یابد و نظارت اقلیت و نظارت ناشی ازمدیریت توسعه پیدا می کنند. چنین به نظر می‌رسد که قدرت بانکها درفرانسه، که در قرن نوزدهم بسیارمهم بوده با مشارکتهای فراوان، امازیاده پراکنده، جای خودرا به خواست کاهش سرعت خطرات احتمالی سپرده است تا نظارت واقعی بر کاروکسب را امکان‌پذیر گرداند[۴۶].

گرچه موضعی کردن قدرت در بنگاههای بزرگ کنونی دشوار است، با این وصف، یقین است که بیش از پیش جدایی و تفکیك قدرت قانونی (متعلق به مجموعهٔ سهامداران) ازقدرت واقعی (متعلق به چند سهامدار ومدیران) مشاهده

43. J.-M. Chevalier, *La structure financière de l'économie américaine,* Paris, éd. Cujas, 1970.
44. corporate rich montée
45. J. k. Galbraith, «*Le nouvel Etat industriel, op. cit.*
46. J. Parent, *op. cit.*, p. 155.
(در اینجا یك استثنا باید خاطر نشان شود و آن مربوط به گروهی است که بانك دوپاری و هلند تشکیل داده‌اند.)

می شود.

آیا تحول قدرت اقتصادی می تواند به سوی حق تصدی و نظارت طبقات جدید مزدبگیران در بنگاههای بزرگ جدید بسط یابد. این مسئله‌ای است که به شکلهای گوناگون مفاهیم مشارکت، تصدی مشترك و تصدی خودی مطرح شده است.

ب) روابط میان قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی

اول ـ در سطح ملی. گروه بندیهای صنعتی که قدرت اقتصادی را دردست دارند، آیا بدین سو گرایش نمی یابند که فشارهایی بر دولت (قدرت سیاسی) وارد سازند که احتمالا به خودمختاری و آزادی تصمیمات آن لطمه بزنند؟ گالبریت در مورد ایالات متحده، در اثر خود با عنوان، قدرت *موازنه*[47]، بدین پرسش پاسخ اطمینان بخشی می دهد: یك قدرت موازنه در برابر فشارهای گروهها به طور خودبه خودی با نیروی آنها به توازن متقابل می‌رسد. فشارهای گروههای صنعتی می توانند نه فقط از همان جانب بازار (رقابت میان فروشندگان)، بلکه همچنین از دو جانب بازار یکدیگر را خنثی سازند. به‌همین سبب، گالبریت خاطرنشان می کند فروشندگان فولاد به‌صورت انحصارگران چند قطبی، به خریداران فولاد به صورت انحصارگران چند قطبی پاسخ می‌دهند. موازنه می تواند ناشی از نیروهایی به‌غیر از قدرت اقتصادی خصوصی باشد. همچنین ممکن است از منشاءِ قدرت اتحادیه‌ای، قدرت تعاونی، قدرت بخش عمومی یا خودِ قدرت سیاسی و یا حتی مصرف کنندگان باشد.

به‌نظر می‌رسد، گالبریت از محدویتهای نظریهٔ خود آگاه است، زیرا دولت را در شمار قدرتهایی درآورده که بر اثر دخالت خود، که فقط دخالت اداری است، موازنهٔ خود به‌خودی را تحقق می بخشد.

47. J. K. Galbraith, *Le pouvoir de compensation,* trad. française, éd. de Médicis, 1956.

این دخالت می تواند از قانونگذاری ضد توافق اقتصادی، از نظارت بر برخی از اختلاطها، از ملی کردنها و از دخالت عمومی و اصولی در زندگی اقتصادی از طریق برنامه‌ریزی ناشی شود.

دوم ـ درسطح بین المللی

۱. توسعهٔ بنگاه چند ملیتی: *ظهور بنگاه چند ملیتی به مسئلهٔ قدرت اقتصادی و روابط آن با قدرت سیاسی بُعد تازه‌ای می بخشد.* پیش ازجنگ جهانی دوم، بنگاههای امریکایی، برخوردار ازپیشی بر بنگاههای خارجی، ابعاد بین المللی را اختیار کرده‌اند. بنگاههای نفتی و ژنرال موتورز از این گونه بوده‌اند. این جنبش، طی سالهای اخیر، به سود تجدید ساختار بنگاههای اروپایی تقویت یافته است. جدول ۷ـ۶، پانزده بنگاه چند ملیتی ردهٔ نخست را نشان می دهد.

برخی از تحلیلگران عقیده دارند که پیشرفت پدیدهٔ چند ملیتی درسالهای آینده تا آن اندازه شتاب خواهد گرفت که «حدودسال ۱۹۸۵» تشکیل ۳۰۰ بنگاه اَبَر بزرگ از نوع بین المللی را باید انتظار داشت و اینان بخش عظیمتر تولید جهانی را تحت نظارت درخواهند آورد[۴۸].

نویسندگان دیگر دربارهٔ فرضیهٔ چندملیتی رشدیابندهٔ بنگاهها تردید می کنند. تحول پیوسته نیست. درنگ گاههای ثبات وحتی مراحل جذب مجدد بنگاههای چندملیتی جایگزین مراحل چندملیتی شدن خواهند شد[۴۹]. «این بنگاههای چند ملیتی تمام بافت صنعتی را تشکیل نمی دهند. این بافت صنعتی شامل بنگاههای کوچك، متوسط و بزرگ خواهد بود».

48. *Analyse et Prēvision* (VIII), 1969, p. 617-625, et G Gregory, La montée de la firme mondiale, *Analyse et prévision* (IX), 1970, p. 221-236. De méme R. Lattès estime qu'on s'achemine vers la constitution de cent cinquante super-géants à l'échelle mondiale *(Mille millions de dollars,* Denoël).

49. *Analyse et Prévision,* décembre 1970, «L'avenir des relations entre firmes multinationales et Etats nationaux» (cf. en particulier l'intervention de J. Houssiaux).

جدول ۷ـ۶. پانزده چند ملیتی ردهٔ نخست*

	میزان کل فروش به هزاردلار
۱. اِکسون (ایالات متحده)	۴۴۸۶۴
۲. ژنرال موتورز (ایالات متحده)	۳۵۷۲۴
۳. رویال دوچ/شل (هلند ـ انگلستان)	۳۲۱۰۵
۴. تکزاکو (ایالات متحده)	۲۴۵۰۷
۵. فوردموتور (ایالات متحده)	۲۴۰۰۹
۶. موبیل اویل (ایالات متحده)	۲۰۶۲۰
۷. بریتیش پترولیوم (انگلستان)	۱۷۲۸۵
۸. استاندارد اویلِ کالیفرنیا (ایالات متحده)	۱۶۸۲۲
۹. اونیلوه (هلند ـ انگلستان)	۱۵۰۱۵
۱۰. آی بی ام (ایالات متحده)	۱۴۴۳۶
۱۱. گلف اویل (ایالات متحده)	۱۴۲۶۸
۱۲. ژنرال الکتریك (ایالات متحده)	۱۳۳۹۹
۱۳. کرایسلر (ایالات متحده)	۱۱۶۹۹
۱۴. آی. تی. تی (ایالات متحده)	۱۱۳۶۷
۱۵. فیلیپس (هلند)	۱۰۷۴۶

* شرکتی به منزلهٔ چند ملیتی تلقی می شود که میزان کل فروش آن بیشتر از ۵۰۰ میلیون فرانك و دست کم در ۶ کشور حضور داشته باشد و کمینهٔ ۲۰٪ میزان فروش آن در خارجه صورت گیرد. حدود ۴۰۰۰ شرکت با این تعریف تطبیق کرده و ۱۵٪ محصول ناخالص ملی جهانی را تأمین می کنند.

مأخذ: *Fortune,* 1976.

۲. *اَشکال بنگاههای چند ملیتی وروابط آنها با قدرت سیاسی:* به نظر پرلموته[۵۰] بنگاههای چند ملیتی را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

50. H. Perlemutter, Nations, syndicats et firmes multinationales, *Analyse et Prévision,* sedeis (IX), 1970, p. 222.

ـ بنگاه تك مركزی یك شركت نیرومند مادر است که از اقامتگاه خود بر رقیبان و شعبه‌های اینها در خارجه نظارت تنگاتنگ دارد؛
ـ بنگاه چند مرکزی که مسئولان محلی مراکز درآن دارای خودمختاری نسبی هستند، انجامین با کشوری مشتبه می شود که درآن قرارگرفته است.
ـ بنگاه جهان مرکزی، سازمان پیچیده و وابسته‌ای است که شعبه‌ها یا شاخه‌های آن در تصمیم گیری مرکز مشارکت دارند. اوضاع جغرافیایی اقامتگاه بنگاه جهان مرکزی خود به منزلهٔ یك حادثهٔ تاریخی موردنظر قرار گرفته است. هنگامی که تحول عوامل فنی، وسایط حمل و نقل، مالیات بندی و حق شرکتها تأثیر می گذارد، این اوضاع از نو مورد ملاحظه قرار می گیرد. درنتیجه، از لحاظ منطقی چنین برمی آید که مالکیت سهام بنگاه جهان مرکزی باید جنبهٔ بین المللی پیدا کند.

پاسخ بدین پرسش که بنگاههای چند ملیتی حقیقی خواهند بود یا فقط امتداد سرمایه‌داری ملی مسلط، بستگی دارد به اینکه بنگاههای چند ملیتی کدام یك از سه نوع سازمان مشروحهٔ بالا را بپذیرند و اختیار کنند. اگر بنگاهها از نوع تك مرکزی به سوی جهان مرکزی تحول یابند، شکل جدید نهاد بین المللی در شرف ظهور خواهد بود. به عقیدهٔ گرگوری هم اکنون برخی از شرکتهای بین المللی الگوی تحول عمومی را نمایش می دهند که در سالهای آینده باید به سوی شکل جهان مرکزی گرایش یابد. دراین نوع، مدتی است که گروههایی مانند آی بی ام، اونیلوه رویال دوچ شل، پروکته ـ گمبل، نستله و فیلیپس، به‌درون این نوع تحول درآمده‌اند.

اگر این تحول تأیید شود، لازم است روابط جدیدی میان دولتها، اتحادیه‌ها و بنگاههای جهان مرکزی برقرار گردد. این روابط دشوار خواهند شد، زیرا دولتهای ملی و اتحادیه‌ها نسبت به پذیرش تحول در ساختار اقتصاد جهانی سکوت عمدی آشکار ابراز می دارند. محتمل است دولتها راه‌حلهای دفاع عجولانه و پُرخرج را برای حفظ ظرفیت ملی اختیارکنند. بدین سان، گاه مقامات عمومی درحد افراط به تمرکزهای ملی وحتی ایجاد انحصارها مساعدت می کنند

و یا صنعتی را که در زیر آستانهٔ کارآیی قراردارد، تشویق می کنند (این مورد تازهٔ بنگاههای «ملی» آلومینیوم در آلمان و ایتالیاست) و یا بازهم از استقرار بنگاه چند ملیتی امتناع می ورزند. بی گمان موافق دلخواه این است که به کمك آیین نامه استقرار و عملکرد آنها «یك قدرت موازنه» در برابر بنگاههای چند ملیتی ترتیب یابد. اما، باز هم لازم است که این آیین نامه برضد دولتهای ملی عمل کند. بدین منظور ضرورت دارد آیین نامهٔ شرکتهای چند ملیتی هم بین المللی باشد و هم قابل اجرا و در نتیجه در چارچوب اروپای نُه گانه است که باید تهیه و تدوین شود.

نتیجه گیری

ادامهٔ جنبش تمرکز تاچه اندازه احتمال موفقیت دارد؟ مشهودات نشان می دهد که حتی در ایالات متحده، جنبش دنبال می شود. آیا جنبش تمرکز به حدودی بر نمی خورد؟

در *سطح فنی*، ترقی فنی همچنان آستانه‌ای را که زیانهای داخلی مقیاس در آنجا پدید می آیند، به عقب می راند. با این همه، هنگامی که این زیانها، تهدید به تأثیر کنند، عملیات تلاشی حقوقی خطرات احتمالی غول آسایی را محدود می سازند[۵۱].

در *سطح نهادی*، عمل مقامات عمومی، بدون توجه به کشور مورد بررسی، تاکنون این هدف را نداشته است که جنبش تمرکز را متوقف سازد. نقطهٔ مشترك در همهٔ این قوانین، مبارزه با سوءِ استفادهٔ ممکن از سیاست بنگاههای متمرکز است و نه بر ضد خود بنگاههای متمرکز. به‌طور کلی، رفتار مقامات عمومی در قبال بنگاههای متمرکز تحول یافته است. این تحول مبتنی بر عمیق کردن نقش آنها در فراگرد رشد اقتصادی است. طی سالهای ۱۹۶۰ـ۱۹۷۰، تأکید بیشتر روی مزایای تمرکز در سطح کلی و کمتر روی خطرات اقتصادی آن گذاشته شده

۵۱. ن. ك صفحهٔ ۳۲۴.

است. در واقع، بنگاه بزرگ متمرکز، به‌علل زیر، روی رشد اقتصادی اثر می گذارد:

ـ سرمایه‌گذاریهای بلند مدت را سهولت می بخشد؛
ـ نوآوریهایی را تحقق می بخشد که دیر یا زود درمیان بنگاههای کوچکتر منتشر خواهند شد و اینان بدین سان از صرفه‌جوییهای خارجی نفع خواهند برد؛
ـ ساخت آن به واحدهای تولیدی امکان می دهد که در سطح فنی یا امکانات سازمانی دارای ابعاد بهینه باشند (صرفه‌جوییهای *داخلی* مقیاس).

در مورد فرانسه، ضرورت تجدید ساختار بنگاهها بر میل به تشویق رشد زیادتر اقتصادی افزوده شده است. بزرگی این بنگاهها برای رویارویی با رقابت اروپایی مکفی به‌نظر نمی آمد و به اقوی دلیل، نه فقط درصدد ضدیت با این جنبش برنیامده‌اند، اندکی آن را تشویق نیز کرده‌اند و همزمان می کوشند خطرات توافقها را محدود سازند و آیین نامه‌ای برای برخی از شیوه‌های مالی وضع کنند (آیین نامهٔ پیشنهادهای علنی).

با این همه، تمرکز با این خطر احتمالی مواجه است که به حدودی بر بخورد. بحرانی که در سال ۱۹۷۴ آغاز شد، الگوی رشد مورد اختیار پس از پایان جنگ جهانی دوم را مورد تردید قرار داده است. مسلم نیست که تجدید ساختار دستگاه تولیدی که ناگزیر از بحران سر برمی زند، برطبق کیفیات آشنای تمرکز انجام گیرد. درواقع، بیش از پیش پذیرا به نظر می رسد که کارآیی بنگاه یا گروه بنگاهها بیشتر علت ابعاد آن است تا نتیجهٔ آن. در سالهای دههٔ ۱۹۷۰، عشق مفرط به ابعاد، مبتنی بر این باور بود که کاروکسب ترقی داشته، یعنی خوب اداره شده است. بسیاری از عملیات تمرکز، مانند اختلاط، نقاط ضعف را جمع می کنند و برعکس: ۲+۲ مساوی با پنج نمی شود، اما اندکی کمتر از ۴ می شود. یك پژوهش آماری که *هاروارد بیزینس رویو*[52] در ایالات متحده، برای دورهٔ سالهای

52. *Harvard Business Review.*

۱۹۶۰-۱۹۶۵ انجام داده، کوشیده است تا علت عمدهٔ شکست عملیات تمرکز را کشف کند[۵۳]. برطبق این پژوهش، تصویر شکستها می تواند بدین سان ترسیم شود: «جمع صلاحیت مدیریتهای دوشرکتی که باید اختلاط یابند به سطح لازم برای ارضای توقعات ساختار جدید ناشی از اختلاط نمی رسد.» بهدیگر سخن، عنصر تعیین کنندهٔ موفقیت یا شکست، بود یا نبود مدیران قادر به ایفای نقش محرك در فراگرد ترکیب است.

احتمال دارد حد حقیقی تمرکز نه از منشاءِ فنی و نه از مبداء نهادی (مقامات عمومی) بلکه از مایهٔ انسانی است. مسئله حقیقی که در پایان بررسی تمرکز مطرح می شود ابعاد بنگاه نیست بلکه ابعاد کارآفرین است.

کتابشناسی فصلهای ششم و هفتم

P. Bauchet, *Propriété publique et planification*, Cujas, 1962.

C. Berthomieu, *La gestion des entreprises nationalisées*, PUF, 1970.

A. Bienaymé, *L'entreprise et le pouvoir économique*, coll.« Vie de l'entreprise», Paris, Dunod économie, 1969.

A. Bienaymé, *La croissance des entreprises*, t. 1 : *Analyse dynamique des fonctions de la firme* ; t. 2 : *Analyse dynamique de la concurrence industrielle*, Paris, Bordas, 1971.

F. Bloch-Lainé, *Pour une réforme de l'entreprise*, Paris, Seuil, 1963.

P. Bleton, Le capitalisme français, Economie et humanisme, *Initiation économique*, 6, Paris, Editions ouvrières, 1970.

R. Brocard et J.-M. Gandois, Grandes entreprises et PME, *Economie et Statistique*, janvier 1978.

B. Chénot, *Les entreprises nationalisées*, Paris, 1963.

A. Cotta, *La France et l'impératif mondial*, Paris, PUF, 1978.

M. Didier, *Croissance et dimension des entreprises*, coll. de l'INSEE, « E », mai 1969.

M. Dollé, Forces et faiblesses des entreprises nationales, *Economie et Statistique*, septembre 1978.

P. Dreyfus, *La liberté de réussir*, J.-C. Simoën, 1977.

J.-P. Gorgé et Arlette Tandé, Une étude du ministère de l'industrie sur la concentration industrielle, *Economie et Statistique*, juin 1975.

F. François-Marsal, *Dépérissement des entreprises publiques*, Calmann-Lévy, 1973.

53. J. Kitching, *Direction*, mars 1968. p. 270.

J. K. Galbraith, *Le concept du pouvoir de compensation*, Paris, trad. française, éd. de Médicis, 1956.
J. K. Galbraith, *Le nouvel Etat industriel*, Paris, Gallimard, 1968.
J. Houssiaux, *L'entreprise et le pouvoir de monopole*, Paris, Sirey, 1958.
F. Morin, *La structure financière du capitalisme français*, Calmann-Lévy, 1974.
Y. Morvan, *La concentration industrielle en France*, Paris, A. Colin, 1972.
J. P. Nioche, *Taille des établissements industriels dans sept pays développés*, coll. de l'INSEE, « E. 1 », mai 1969.
J. Parent, *La concentration industrielle*, Paris, coll. « SUP », PUF, 1970.
C. Stoffaes, *La grande menace industrielle*, Calmann-Lévy, 1978.
L. Stoleru, *L'impératif industriel*, Paris, PUF, 1970, coll. « Sup ».
P. Turot, *Les entreprises publiques en Europe*, Dunod, 1970.
A. P. Weber, Concentration et fonctionnement des marchés, *Economie et statistiques*, mars 1975.
S. Wickham, *Concentration et dimensions*, Paris, Flammarion, 1966.

عنوان دوم

توزیع

در تولید، درآمدها، پیش از اختصاص به موارد کاربرد (مصرف و سرمایه‌گذاری) توزیع می‌شوند. سهمی که به انواع گوناگون درآمدها (مزدها، بهره‌ها و جز اینها) تخصیص می‌یابد را کیفیات توزیع تعیین کرده است. بدین سان، دو مسئلهٔ عمده در مرکز تحلیلهای توزیع به چشم می‌خورند:

ــ مقام مکانیسمهای توزیع در طرح فعالیت اقتصادی عمومی که در فصل نخست تحلیل شده است؛

ــ عوامل تعیین کنندهٔ کیفیات توزیع که در فصل دوم بررسی شده‌اند.

فصل نخست

مکانیسم توزیع

قسمت اول

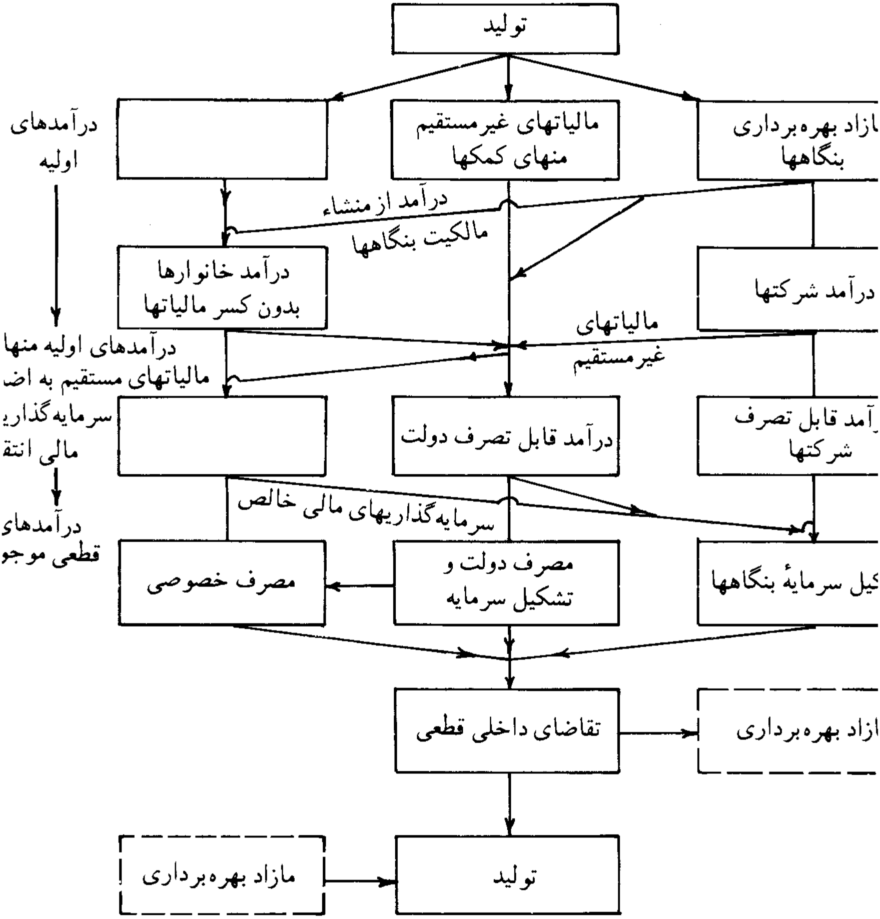
تحلیل عمل توزیع

توزیع درآمد ملی در نقطهٔ تلاقی تولید و کاربرد این تولید قرار می گیرد. در واقع، فراگردهای تولید حجمی را که باید توزیع شود و همچنین کیفیات توزیع را معیّن می کنند؛ پدیده‌های توزیع، به سهم خود، با واسطهٔ کاربرد درآمدهایی که عاملان اقتصادی انجام می‌دهند (مصرف و سرمایه‌گذاری) روی حجم آیندهٔ تولید اثر می گذارند.

جایگاه عمل توزیع در شکل ۱ـ۱ نمایان می شود. این شکل مقصد درآمدهای به اصطلاح اولیه، یعنی درآمدهای حاصله از تولید، را نشان می دهد. این درآمدها به عنوان پاداش و در برابر استفاده از خدمات تولیدی به خانوارها و به صورت مالیاتهای غیرمستقیم پس از وضع کمکها به دولت و به شکل مازادهای بهره برداری به بنگاهها واریز می شود[1]. بخشی از مازاد بهره برداری بنگاهها به خانوارها (سود سهمی) و به دولت (مالیاتهای مستقیم) پرداخت می شود. دولت نیز به نوبهٔ خود، براساس مالیاتها و سهمیه‌های اجتماعی، پرداختهای انتقالی انجام می‌دهد، یعنی پرداخت درآمدهایی که مابازای کمك تولیدی فوری (کمکهای اجتماعی، بازنشستگی، مستمری، کمك هزینهٔ خانوادگی، کمك مالی بی عوض و جز اینها) نیستند.

[1]. یعنی نتیجهٔ ناخالص بهره‌برداری سودده (ن. ك صفحهٔ ۱۴۸).

کشور دارای اقتصاد بازار
(تصویر سادهٔ روش بهنجاری حسابداری)



شکل ۱ـ۱. تشکیل، توزیع و توزیع مجدد درآمدها

(نمایش ساده‌ای از ساختار جریانها)

خذ:

Les revenus dans l'Europe d'apres-guerre, New York, Nations Unies, 196

بنابراین، درآمدهای اولیهٔ حاصله از تولید مورد اصلاح مضاعف قرارگرفته‌اند: یکی برداشتهای دولت، اما این وجوه بر اثر پرداختهای انتقالی که دولت سازمان داده است، افزایش یافته‌اند؛ و دیگر دولت با جذب وجوه برای اقدام به توزیع مجدد آنها نقش «واسطهٔ اجتماعی» را ایفا می کند.

این دخالت مضاعف، درآمدهای اولیه را به درآمدهای قطعی قابل تصرف برای مصرف یاسرمایه‌گذاری تبدیل می کند[۲]. ساخت مجموعهٔ اقتصاد ایجاب می کند که جمع درآمدهای اولیه مساوی با جمع درآمدهای قابل تصرف باشد. بدین سان، توزیع اولیهٔ درآمدهای اولیه میان عاملان اقتصادی، بر اثر دخالت دولت که می کوشد با سیاست توزیع مجدد درآمدها در توزیع تأثیر بگذارد، تغییر یافته است.

بنابراین، در شکل ۱ـ۱ توزیع در دو سطح پدیدار می شود:

ـــ در سطح تولید: توزیع *کارکردی* است. این توزیع نشان می دهد که درآمد ملی چگونه میان عوامل مختلف تولید تقسیم می شود؛

ـــ در سطح تقاضای قطعی: توزیع شخصی گفته می شود و با توجه به آثار مثبت و منفی سیاست توزیع مجدد، درآمدهای سرانجام قابل تصرف خانوارها را ارائه می کند.

دو مجموعه پرسش در قلمرو اقتصاد کلان می توانند پدید آیند: در سطح تولید، پرسشها دربارهٔ هزینهٔ فرآوری و قیمتها مطرح می شوند، حال آنکه در سطح درآمد قابل تصرف مسائل مهمی راجع به توزیع منابع میان انواع عمدهٔ مصرف (عمومی یا خصوصی) و تشکیل سرمایه است. این دومجموعه پرسش با یکدیگر ارتباط دارند، زیرا عدم تعادل میان تولید کالاها و خدمات می تواند تغییراتی در مزدها و قیمت‌ها و در نتیجه، در درآمدهای اولیه به‌بار آورد.

۲. این تحلیل نقش مبادلات خارجی را درنظر نمی گیرد. این موضوع فقط درجلد سوم *اقتصاد معاصر* مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

قسمت دوم

عمل توزیع در چارچوب حسابداری ملی فرانسه

مکانیسمهای مشروحهٔ بالا به کمك داده‌های حسابداری ملی فرانسه می‌توانند تصریح شوند. حسابداری ملی فرانسه، برای سال ۱۹۷۸ موارد زیر را نشان می‌دهد:

ــ ساختار توزیع درآمدهای اولیه (توزیع کارکردی)؛
ــ ساختار توزیع درآمدهای ناخالص قابل تصرف خانوارها (توزیع شخصی)؛
ــ کاربرد درآمد خانوارها.

بند ۱. ساختار توزیع درآمدهای اولیه

درآمدهای اولیه به هنگام تشکیل محصول ناخالص داخلی توزیع می‌یابند. این درآمدها مابازای محصول ناخالص داخلی اند. عناصر مابازای عمدهٔ محصول ناخالص داخلی یا ارزش افزودهٔ کلی می‌توانند در اقلام زیر گروه‌بندی شوند[۳]:

۱) *درآمد اولیهٔ خانوارها* که به درآمدهای فعالیت و درآمدهای مالکیت تجزیه می‌شود.

درآمدهای فعالیت نخست شامل درآمدهای کار، یعنی دستمزدها و حقوق ناخالص و نیز مبلغ پرداختی به مزدبگیران بابت مشارکت آنان در منافع بنگاهها است. این درآمدها دربرگیرندهٔ مازاد ناخالص بهره‌برداری، درآمد مربوط به فعالیت تولیدی خانوارها به عنوان اجاره و یا به صورت سکونت هرگاه مالك

۳. می‌دانیم که مفهوم ارزش افزوده را برای سنجش تولید هر شاخه به کار می‌بریم. این کار فقط امکان می‌دهد تا سهم مشارکت تولیدی آنها در اقتصاد ملی معین شود. در روش گستردهٔ حسابداری ملی که از سال ۱۹۷۶ اعتبار یافته است، جمع ارزشهای افزوده اساس محصول *ناخالص داخلی* را تشکیل می‌دهد (ن. ك صفحهٔ ۱۴۸).

هستند و یا به منزلهٔ ماندهٔ حساب بهره‌برداری بنگاههای فردی است[۴].

درآمدهای مالکیت ماندهٔ بهره، منافع قابل تقسیم و وجوه اجارهٔ زراعی دریافتی و پرداختی را دربرمی‌گیرند[۵].

۲) *درآمدهای اولیهٔ شرکتها و شبه‌شرکتهای غیرمالی* که از تفاوت میان درآمدهای بنگاه و درآمدهایی که شرکتها و شبه‌شرکتهای غیرمالی توزیع کرده‌اند، ناشی می‌شود.

درآمدهای بنگاه از مازاد خالص بهره‌برداری به اضافهٔ درآمدهای خالص مالکیت بنگاه (درآمدهای دریافتی منهای درآمدهای پرداختی) تشکیل شده‌اند.

برای دستیابی به درآمدهای اولیهٔ شرکتها و شبه‌شرکتهای غیرمالی، درآمدهایی که این بنگاه به شکل سود قابل تقسیم یا سهم مزدبگیران در ثمرات توسعه توزیع می‌کند از درآمدهای بنگاه کسر می‌شود.

۳) *درآمد اولیهٔ نهادهای اعتباری* که به روش درآمدهای اولیهٔ شرکتها و شبه‌شرکتهای غیرمالی (درآمدهای بنگاه منهای درآمدهای پرداختی) محاسبه شده‌اند.

۴) *درآمد اولیهٔ بنگاههای بیمه* که به روش درآمدهای اولیهٔ شرکتها و شبه‌شرکتهای غیرمالی (درآمدهای بنگاه منهای درآمدهای پرداختی) محاسبه شده‌اند.

۵) *درآمد اولیهٔ دستگاههای اداری عمومی* متشکل از مالیاتهای مربوط به تولید و واردات پس از وضع کمکهای اعطایی به بهره‌برداری که دستگاههای اداری عمومی دریافت کرده‌اند و نیز درآمدهای مالکیت و بنگاه از دستگاههای

۴. در روش قدیمی حسابداری ملی و پیش از روش گستردهٔ حسابداری ملی، درآمدهای ناخالص بهره‌برداری کارآفرینان فردی به دو جزء تقسیم شده بود: یکی بر حسب فعالیت داخلی و دیگری بنا بر فعالیت حرفه‌ای آنها. ن. ك صفحهٔ ۴۴.

۵. مثلا، یك خانوار بر اثر پشت‌نویسی اوراق قرضه، بهره دریافت می‌دارد و به دنبال وامخواهی مورد تعهد قراردادی برای مسکن بهره پرداخت می‌کند. بنابراین، ماندهٔ بهره، بهرهٔ دریافتی منهای بهرهٔ پرداختی است.

اداری عمومی.

۶) *درآمد اولیهٔ دستگاههای اداری خصوصی* که مساوی است با مازاد خالص بهره برداری آنها به اضافهٔ ماندهٔ درآمدهای خالص مالکیت و دریافتی بنگاه.

جمع کل انواع درآمد اولیه، *درآمد ملی به قیمت بازار* را به دست می دهد.

اگر ماندهٔ مالیاتهای مربوط به تولید و واردات پرداختی به بقیهٔ دنیا (پس از کسر کمکهای مالی دریافتی از بقیهٔ دنیا) بر درآمد ملی که بدین گونه محاسبه شده است و نیز بر درآمدهای خالص کار، مالکیت و بنگاهها دریافتی از بقیهٔ دنیا، افزوده شود، *محصول خالص داخلی به قیمت بازار* از نو تشکیل می یابد. در این صورت، کافی است مصرف سرمایهٔ ثابت (استهلاك) برای دستیابی به *محصول ناخالص داخلی* مورد نظر قرار گیرد.

جدول ۱ـ۱ توزیع درآمدهای اولیه و نیز گذار از درآمد ملی به محصول ناخالص ملی را در سال ۱۹۷۸ نشان می دهد.

بند ۲. ساختار و تحول درآمد قابل تصرف ناخالص خانوارها برحسب نوع درآمد

توزیع درآمدهای اولیه در نتیجهٔ پرداختهای انتقالی توزیع مجدد تغییر می پذیرد. جدول ۱ـ۲ تعیین درآمد ناخالص قابل تصرف خانوارها در سال ۱۹۷۰ و همچنین تحول میانگین هر نوع درآمد از سال ۱۹۷۰ را امکان پذیر می گرداند.

۱) *درآمد اولیه*. مزدها و حقوق، طی دورهٔ ۱۹۷۰ـ۱۹۷۸، بخش بیش از پیش مهمی از درآمد ناخالص قابل تصرف را نشان می دهند. توضیح این فزونی در افزایش شمار مزدبگیران طی این دوره است. در راستای وارونه چنین درك می شود که سهم مازاد ناخالص بهره برداری که عمدتاً بنگاههای فردی فراهم کرده اند به سبب کاهش شمار آنها ضعیف شود.

سهم درآمدهای مالکیت (بهره، سود قابل تقسیم و اجاره بهای زراعی) ناچیز که در سال ۱۹۷۰ در درآمد ناخالص قابل تصرف ناچیز بوده است، پایدار می ماند.

جدول ۱ـ۱. توزیع درآمدهای اولیه در سال ۱۹۷۸

	میلیارد فرانك
درآمد اولیهٔ خانوارها:	۱۵۹۷/۷
ازجمله درآمد فعالیت	۱۴۷۴/۵
درآمد مالکیت	۱۰۵۲
درآمد اولیه شرکتها و شبه‌شرکتهای غیرمالی	۴۳/۱
درآمد اولیهٔ نهادهای اعتباری	۲۴/۶
درآمد اولیهٔ بنگاههای بیمه	۴/۸
درآمد اولیهٔ ادارات عمومی	۲۴۸/۸
درآمد اولیهٔ ادارات خصوصی	۰/۶
جمع کل: *درآمد ملی به قیمت بازار*	۱۹۰۱/۶
+ ماندهٔ مالیاتهای مربوط به تولید و واردات پرداختی به بقیهٔ دنیا (پس از کسر کمکهای مالی اعطایی)	۲/۳
+ درآمدهای خالص دریافتی از بقیهٔ دنیا	ـ۹/۲
محصول ناخالص داخلی به قیمت بازار	۱۸۹۴/۷
+ مصرف سرمایهٔ ثابت	۲۳۳/۵
محصول ناخالص داخلی	۲۱۲۸/۲

مأخذ:

Rapport sur les comptes de la nation, 1978, op. cit., t. III, p. 8.

۲) *انتقالات توزیع مجدد.* این وجوه ازدرآمدهای اولیه برداشت و به انتقالات اختیاری و انتقالات اجباری تجزیه می شوند.

انتقالات اختیاری از عملیات بیمه و خسارتها ناشی می شوند و ماندهٔ جبران خسارتهای پرداختی بیمه‌ها و قسمتی از وجوه حق بیمه پرداختی خانوارها را برای حفظ خود در برابر خطرات احتمالی تأمین می کند؛ به استثنای بخشی که تأمین کنندهٔ پاداش کمپانیها را تأمین می کند. سهم این انتقالات در توزیع مجدد درآمد ناخالص قابل تصرف باثبات به‌نظر می آید.

جدول ۱ـ۲. تحول ساختار درآمد قابل تصرف ناخالص خانوارها

	۱۹۷۰ میلیون فرانک	٪	۱۹۷۸ میلیون فرانک	٪	تغییرات سالانه میانگین ۱۹۷۸ـ۱۹۷۰
درآمد اولیه: درآمدهای فعالیت و درآمدهای مالکیت	۵۸۴۶۰۴	۱۰۴/۲	۱۶۴۱۹۴۰	۱۰۳/۱	۱۳/۸
پاداش مزدبگیران	۳۸۱۸۰۱	۶۸	۱۱۵۴۱۲۲	۷۲/۵	۱۴/۸
سهم مشارکت مزدبگیران	۱۰۹۹	۰/۲	۳۷۰۹	۰/۲	۱۴/۳
مازاد ناخالص بهره‌برداری	۱۸۲۷۵۹	۳۲/۶	۴۲۷۰۳۴	۲۶/۸	۱۱/۲
ازجمله:					
بنگاههای فردی	(۱۳۸۸۸۶)	(۲۴/۸)	(۳۰۷۴۶۱)	(۱۹/۳)	۱۰/۴
بهره، سود سهمی و اجاره‌بهای خالص	۱۸۹۴۵	۳/۴	۵۷۰۷۵	۳/۶	۱۴/۸
انتقالات توزیع مجدد	-۲۳۵۳۰	-۴/۲	-۴۹۲۳۰	-۳/۱	۹/۷
عملیات بیمه ـ خسارات	۲۳۱۶	۰/۴	۵۸۷۹	۰/۴	۱۲/۳
دیگر انتقالات جاری خالص	-۲۵۸۴۶	-۴/۶	-۵۵۱۰۹	-۳/۵	۹/۹
ازجمله:					
مالیاتهای بردرآمد و ثروت	(-۳۷۵۲۵)	(-۶/۷)	(-۱۲۳۹۳۹)	(-۷/۸)	۱۶/۱
کمکهای نقدی اجتماعی دریافتی	(۱۳۸۵۹۹)	(۲۴/۷)	(۴۹۱۰۷۸)	(۳۰/۸)	۱۷/۱
درآمد ناخالص قابل تصرف	۵۶۱۰۷۴	۱۰۰/۰	۵۹۲۷۱۰	۱۰۰/۰	۱۳/۹

جدول ۱ـ۳. تحول درآمد ناخالص قابل تصرف خانوارها و عناصر متشکله آن از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۸

اندازهٔ رشد سالانه به ٪		
درآمد ناخالص قابل تصرف:	۱۹۷۳ـ۱۹۷۰	۱۹۷۸ـ۱۹۷۳
ـ اسمی	۱۲/۸	۱۴/۶
ـ واقعی*	۶/۲	۳/۷
ـ واقعی سرانه	۵/۳	۳/۲
دستمزدهای خالص:		
ـ اسمی	۱۳/۲	۱۴/۴
ـ واقعی	۶/۶	۳/۵
ـ واقعی سرانه	۴/۷	۲/۹
مازاد ناخالص بهره‌برداری بنگاههای فردی کشاورزی**:		
ـ اسمی	۱۴/۹	۵/۲
ـ واقعی	۸/۲	-۴/۸
ـ واقعی هر کشاورز	۱۱/۹	-۲/۱
مازاد ناخالص بهره‌برداری بنگاههای فردی غیرکشاورزی**:		
ـ اسمی	۹/۰	۱۲/۵
ـ واقعی	۲/۶	۱/۸
ـ واقعی برحسب فعال غیر مزدبگیر	۳/۹	۲/۲
کمکهای اجتماعی دریافتی:		
ـ اسمی	۱۳/۷	۱۹/۲
ـ واقعی	۷/۲	۷/۹
مالیاتهای بردرآمد و ثروت:		
ـ اسمی	۱۱/۵	۱۹/۰
ـ واقعی	۵/۰	۷/۶

* همهٔ تحولاتی که واقعی توصیف شده‌اند با تصحیح داده‌های اسمی توسط شاخص قیمتها در مصرف به‌دست آمده‌اند.

** مازاد ناخالص بهره‌برداری بنگاههای فردی.

مأخذ:

INSEE, *Rapport sur les comptes de la nation 1978, op.cit., t.* I, p. 80.

در باب انتقالات اجباری، اهمیت مالیاتها طی دورهٔ موردنظر افزایش یافته است، حال آنکه سهم کمکهای اجتماعی آشکارا بالا می‌رود.

چهارسال پس از آغاز یك دورهٔ دشوار اقتصادی، از شرایط حاکم بر اوان دوران دهسالهٔ رهایی پدید می‌آید. تحول میان مدت درآمدها این استنباط را ایجاد می‌کند که رشد درآمدها بر حسب مقادیر واقعی به صورت مزد یا غیر مزد کُند شده است. فقط عملیات انتقال ــ کمکهای اجتماعی و مالیاتها ــ با آهنگ شتاب‌آمیز افزایش پیدا کرده‌اند ودر واقع، تحول آنها مبیّن تأثیر اوضاع اقتصادی عمومی و نیز تدابیر از منشاءِ دولت است.

بند ۳. کاربردهای درآمد ناخالص قابل تصرف خانوارها

پس از پرداختهای گوناگون به شرح بالا، درآمد ناخالص قابل تصرف باقی می‌ماند که به دو کاربرد مصرف و پس‌انداز می‌رسد.

جدول ۱ـ۴ نشان می‌دهد که مصرف در سال ۱۹۷۸ اندکی کمتر از ۸۲٪ درآمد قابل تصرف ناخالص و پس‌انداز اندکی بیشتر از ۱۸٪ بوده است.

طی سالهای دههٔ ۱۹۶۰ و سالهای نخست دههٔ ۱۹۷۰، میل به مصرف خانوارها بر اثر ترقی سطح زندگی و توسعهٔ خریدهای مسکن اندك اندك کاهش یافته، به دیگر سخن، سهم درآمدهایی که پس‌انداز شده در مجموعهٔ درآمدهای قابل تصرف بالا رفته است. این گرایش، در سال ۱۹۷۵، شدت گرفته است؛ فزونی بیکاری طی این سال، خانوارها را وادار کرده است تا پس‌انداز احتیاطی تشکیل بدهند؛ افزون بر این، درآمد خانوارها به عنوان کارآفرین فردی که میل به پس‌انداز آنها مهم است، در این سال، رشد نسبتاً سریعی کرده‌اند. و اما، در سال ۱۹۷۶، رونق به طور جزئی انگیزه‌های احتیاط را از بین برده و در سرمایه‌گذاریهای کارآفرینان فردی، با این توجیه که سهم خود را در کوشش برای پس‌انداز بالا حفظ کنند، افزایش بسیار زیاد به بار نیاورده و در مجموع، رشد پس‌انداز در سال ۱۹۷۶ نسبت به مصرف سرعت کمتری داشته است. سال ۱۹۷۵ به منزلهٔ سال پایه است. وقایع به گونه‌ای روی داده که اهمیت کوشش

جدول ۱ـ۴. کاربردهای درآمد ناخالص قابل تصرف

کاربردهای درآمد ناخالص قابل تصرف	۱۹۷۰ میلیون فرانك	٪	۱۹۷۸ میلیون فرانك	٪	افزایش سالانه میانگین ۱۹۷۰ـ۱۹۷۸
مصرف قطعی ملی	۴۶۷۲۳۱	۸۳/۳	۱۳۰۲۷۳۴	۸۱/۸	۱۳/۷
پس انداز ناخالص	۹۳۸۴۳	۱۶/۷	۲۸۹۹۷۶	۱۸/۲	۱۵/۱
اندازهٔ فشار مالیاتی (٪):					
مالیاتهای جاری					
بر درآمد و ثروت (الف)	۳۷۵۲۵		۱۲۳۹۳۹		۱۶/۱
درآمد ناخالص قابل تصرف					
پیش از مالیات (ب)	۵۹۸۵۹۹		۱۷۱۶۶۴۹		۱۴/۱
سهم مالیاتها (الف / ب)	٪۶/۲۷		٪۷/۲۲		۱۴/۱

مأخذ:

Rapport sur les comptes de la nation, 1978, op. cit., t. II. p. 127.

برای پس انداز در سال ۱۹۷۵، ضعف و سستی در سال ۱۹۷۶ پدید آورده است. اما، تقسیم مصرف ـ پس انداز، دست کم تا نیمهٔ دوم سال ۱۹۷۹ که خصوصیت آن تنزل میزان پس انداز است، در میان‌مدت نسبتاً پایدار به نظر می آید. (جدول ۱ـ۵).

جدول ۱ـ۵. تحول اندازهٔ پس انداز خانوارها از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۸ (به ٪)

	۱۹۷۱	۱۹۷۲	۱۹۷۳	۱۹۷۴	۱۹۷۵	۱۹۷۶	۱۹۷۷	۱۹۷۸
اندازهٔ پس انداز کلی	۱۶/۸	۱۶/۹	۱۷/۳	۱۷/۴	۱۸/۶	۱۶/۴	۱۷/۳	۱۸/۲
اندازه پس انداز مالی	۵/۱	۴/۸	۴/۸	۵/۱	۷/۵	۵/۲	۶/۲	۷/۶

مأخذ: *Rapport sur les comptes de la nation, 1978,* Collection de l'INSEE, t. I, p. 80.

لازم است یادآور شویم که بخش مهمی از پس‌انداز در فرانسه پاداشی دریافت نمی‌دارد، زیرا به صورت نقدینه باقی می‌ماند[6]. با این همه، به‌نظر می‌رسد که اندازهٔ پس‌انداز مالی شامل کارگذاری سرمایهٔ مشمول پاداش، درسالهای اخیر، روبه‌فزونی می‌رود.

۶. با این وصف، کارگذاری سرمایهٔ نقدینه مشمول پاداش مانند آنچه درصندوق پس‌انداز انجام گرفته است، وجود دارد.

فصل دوم

عوامل تعیین کنندهٔ توزیع

تقاضای عوامل تولید در بازارهای گوناگون یك تقاضای فرعی است و به تقاضای مصرف کنندگان در بازار محصولات بستگی دارد. با توجه به روابط موجود میان این دو تقاضا، نمایش تعادل بنگاه در بازار کار می تواند متقارن با نمایش تعادل آن در بازار محصول انجام گیرد.

تعویض نظریهٔ قیمت کالاها با قیمت عوامل تولید این را تأیید می کند که قیمت هر عامل (مزد برای عامل کار، بهره برای سرمایه و بهرجه برای منابع طبیعی)[1]، بر اثر مواجههٔ عرضه و تقاضای آن معیّن می شود. تفاوت احتمالی میان قیمت فروش محصولات که با استعمال این عوامل تحقق یافته است و جمع قیمتهای این عوامل، نفع یا سود کارآفرین را نشان می دهد.

بدین سان، مکانیسم توزیع دو نوع درآمد را معیّن می کند:

ـــ درآمدهای اعطایی به عوامل تولید به معنای اخص (عامل کار، عامل سرمایه و منابع طبیعی)؛

۱. اجارهٔ زمین (loyer) در اینجابهر یجهٔ (بهرهٔ مالکانهٔ) ارضی (rente fonćier) نامگذاری شده که از واژهٔ انگلیسی *rent* مترادف با «loyer» آمده است.

در مورد واژهٔ بهریجه مترادف با بهرهٔ مالکانه، ن. ك فرهنگ فارسی معین ـــ م.

ـــ سود، درآمدی که درك آن در سطح مفاهیم و نیز از دید حسابدار دشوار است.

با این وصف، تحلیل توزیع را نمی‌توان به بررسی توزیع اولیه و کارکردی درآمدها محدود کرد، زیرا توزیع بر اثر تغییر درآمدهای ناشی از انتقالات، به توزیع شخصی تبدیل شده است. توزیع درآمدها نمی‌تواند منحصراً همچون نتیجهٔ تعیین قیمت عوامل تولید تلقی شود و پاسخ بدین پرسش را که تقسیم درآمد کلی میان انواع مختلف درآمدها چگونه صورت گرفته است، امکان‌پذیر نمی‌کند. بدین‌سبب است که در قسمت اول مختص جهت‌یابیهای عمدهٔ نظریه‌های توزیع، انتقاد بر الگوی‌هایی خواهد شد که فقط در محدودهٔ اقتصاد خرد عمل می‌کنند. همین‌طور، قسمت دوم، اگرچه چهارنوع درآمدِ برشمردهٔ بالا (مزد، بهره، بهرجه و سود) را از نو درنظر می‌گیرد، داده‌هایی را نیز وارد می‌سازد که از این درآمدها و بویژه مزد، نه فقط درآمد کارکردی بلکه حرفه‌ای را نیز ایجاد می‌کنند.

قسمت اول

جهت‌یابیهای عمدهٔ نظریه‌های توزیع

به‌منظور ارائهٔ نظری اجمالی از تحلیلهای توزیع، سه جهت‌یابی عمده بدین شرح را می‌توانیم به‌دست آوریم: تحلیل نهاییون که نظریهٔ توزیع را «محصول فرعی» نظریهٔ تولید می‌داند؛ تحلیل مکتب کینز جدید که می‌کوشد مسائل توزیع را در ساختار نظریهٔ اقتصادی کلان متعلق به کینز وارد کند؛ و مضمون استثمار که در نتیجه‌گیری به تحلیل توزیع از دید جامعه‌شناسی منجر می‌شود.

بند ۱. نظریهٔ توزیع بنا بر اصول نهاییون

نگرش مکتب نهاییون به تولید این هدف را دارد که تعیین درآمدهای دو عامل تولید، یعنی کار و سرمایه را مستقل از شخصیت کسانی که آنها را دریافت می‌دارند، توضیح دهد. بنابراین، دیدگاه این تحلیل، کارکردی است و نه شخصی. نظریه ازدرونِ توضیحِ مجموعهٔ توزیع سردرمی‌آورد. توزیع نشان می‌دهد که در

درازمدت، میان پاداش یك عامل و فرآوری نهایی آن گرایشی به‌تساوی وجود دارد. این تحلیل، نخست در چارچوب اقتصاد خرد ساخته شده و سپس به اقتصاد کلان بسط یافته است و درنتیجه، تعیین سهم کار و سهم سرمایه را در اقتصاد ملی امکان‌پذیر می کند.

الف) تحلیل رابطهٔ میان مشارکت و پاداش در اقتصاد خرد

الگوی توزیع نهاییون این فرضیهٔ آغازین را دارد که بازار عوامل تولید مانند بازار کالاها دریك نظام رقابت کامل قرار می گیرد. قیمت هر عامل بر اثر مواجههٔ عرضهٔ کل عامل موردنظر و تقاضای کل آن معین می شود. نتیجهٔ اساسی کارکرد الگو این است که هر عامل تولید سرانجام پاداشی مساوی با میزان مشارکت خود در تولید دریافت می کند.

برای اثبات این تأییدو به منظور ساده سازی، فرض می کنیم که فقط یك عامل تولید، عامل کار، وجود دارد. بازار کار در وضعیت رقابت کامل (فقدان اتحادیه‌های کارگری و سازمانهای کارفرمایی) است. قیمت عامل کار از تلاقی *عرضهٔ کل وتقاضای کل کار* معین می شود[۲]. این قیمت که بازار تعیین کرده است بر کارآفرین و مزدبگیران تحمیل می شود.

نظریهٔ سنتی می پذیرد که بیشینه‌سازی سود یگانه هدف بنگاه است؛ ما به یاد می آوریم که این سود از ایجاد تساوی میان هزینهٔ نهایی و دریافتی نهایی بنگاه به‌دست می آید. تعویض بازار کالاها با بازارهای عوامل تعیین مقدار بهینهٔ این عوامل را که کارآفرین باید تقاضا کند، امکان‌پذیر می کند. بدین گونه، کارآفرین که درصدد است سود خود را بیشینه سازد، نفع خود رادر این می بیند که تقاضای کار را تا بدان میزان بالا ببرد که کاربرد یك واحد اضافی کار درست به اندازهٔ

۲. دراصطلاحی که تحلیل اقتصادی مورد استفاده قرارداده است، تقاضای عامل کار ازبنگاهها ناشی می شود. بنابراین این اصطلاح را نباید با اصطلاح تقاضای اشتغال مورد استفاده درزبان متداول، یعنی تقاضایی که توسط کارگران به‌عمل آمده است، یکی انگاشت (ن. ك صفحهٔ ۱۰۱)

بازآوردهٔ آن ارزش داشته باشد. بنابراین، ضابطهٔ کاربرد بهینه ایجاد تساوی میان هزینهٔ نهایی کار و فرآوری نهایی آن برحسب ارزش است و دو مفهوم اخیر تعاریف مختلف پیدا می کنند:

ــ هزینهٔ *نهایی* کار، اضافه مخارجی است که از اشتغال یك واحد کار اضافی نتیجه می شود و در رقابت کامل مساوی است با اندازهٔ مزدی که بازار معین می کند: فرض می کنیم که هر ساعت کار اضافی ۴ فرانك قیمت دارد، هزینهٔ نهایی کار مساوی با ۴ فرانك است.

ــ *فرآوری نهایی فیزیکی برحسب ارزش* اضافه‌دریافتهای کارآفرین به‌هنگامی است که یك واحد اضافی کار را مورد استفاده قرار بدهد.

جدول ۲ـ۱. فرآوری نهایی

(۱) *شمار ساعات کار در روز*	(۲) *فرآوری فیزیکی**	(۳) *شمار کل اشیای تولیدشده*	(۴) *قیمت فروش واحد محصول*	(۵) *دریافتی کل بنگاه*	(۶) *فرآوری نهایی کار برحسب ارزش*
۱	۵	۵	۲	۱۰	۱۰
۲	۴	۹	۲	۱۸	۸
۳	۳	۱۲	۲	۲۴	۶
۴	۲	۱۴	۲	۲۸	۴
۵	۱	۱۵	۲	۳۰	۲

* فرآوری فیزیکی (شمار اشیایی که دریك ساعت تولید شده است) همراه با افزایش شمار ساعاتی که کار شده است، پایین می آید.

جدول ۲ـ۱ تعیین شمار کل اشیایی را که تولید شده است (ستون ۳)، بر پایهٔ شمار ساعات کار در روز (ستون ۱) و فرآوری فیزیکی را بر پایهٔ شمار اشیایی که درساعت ساخته شده است (ستون ۲) امکان پذیر می کند. با توجه به قیمت واحد فروش (ستون ۴)، دریافتی کل (ستون ۵) و نیز فرآوری نهایی برحسب ارزش را

که تفاوت میان مقادیر متوالی دریافتی کل محاسبه کرده اند (ستون ۶) می توان معین کرد.

اگر هزینهٔ نهایی عامل کار (مزد) در ۴ فرانك ساعت تعیین و تثبیت شود، نفع کارآفرین در این است که کارگر را ۴ ساعت در روز به کار بگمارد زیرا چهارمین ساعت کار دریافتهای اضافی یا ۴ فرانك فرآوری نهایی برحسب ارزش مساوی با اضافه مخارجی که انجام می دهد یا به فرض ۴ فرانك هزینهٔ نهایی به‌بار می آورد. کار محدود به ۳ ساعت فرآوری نهایی بیشتر از هزینهٔ نهایی را ایجاد می کند ودر نتیجه امکانات کسب عواید اضافی را در دسترس می گذارد. کار اضافه بر ۴ ساعت از آخرین کالایی که تولید شده است زیانی را موجب می شود.

فرض می کنیم که بازار مزد را به ۶ فرانك تعیین و تثبیت کرده باشد. جدول نشان می دهد که تساوی فرآوری نهایی ـ هزینهٔ نهایی فقط بازای اشتغال ۳ ساعت کار به‌وجود می آید. همین طور، اگر مزد به ۲ فرانك تعیین شود، کارآفرین مدت کار را ۵ ساعت معین می کند.

به‌طور کلی، بنگاهها به منظور دستیابی به محصول بیشینه با کمترین هزینه چند عامل تولید (کار، سرمایه ومنابع طبیعی) را ترکیب می کنند. تعیین فرآوری نهایی هریك از عوامل دشوار است زیرا تولید حاصله مشترك است. ملاحظه می شود که هر عامل تولید بر طبق فرآوری نهایی خود پاداش می گیرد و این فرآوری براساس سهمی که در تولید کالای بازرگانی دارد محاسبه می شود.

افزون براین، چون عوامل مختلف جانشین‌پذیر فرض شده‌اند، هر کارآفرین، با فرآوری برابر، عامل کم‌خرجتر را برتر می داند. مثلا، اگر هزینهٔ اشتغال یك کارگر اضافی کمتر ازهزینهٔ استفاده ازیك واحد ابزار اضافی باشد، کارآفرین کارگر اضافی استخدام می کند و عامل تولید کم خرج خودرا جانشین عامل پرخرج می سازد تا تساوی میان هزینه‌های نهایی عوامل برقرار شود.

بی گمان، در کوتاه‌مدت، تطبیق، با وجود خصلت ثابت تجهیزات، همیشه

امکان‌پذیر نیست. اما، در درازمدت، بنگاهها همواره می‌توانند ترکیب جدید تولیدی را برگزینند و قیمتهای نسبی کار و سرمایه را درنظر بگیرند. اگر قیمت کار نسبت به قیمت سرمایه بالا برود، کارآفرینان شیوهٔ فنی را که جنبهٔ سرمایه‌داری و سرمایه‌بری کمتر دارد مورد استفاده قرار می‌دهند و برعکس.

هر عامل تولید میان شاخه‌های مختلف فعالیت اقتصادی به طرزی توزیع خواهد شد که فرآوری نهایی آن برحسب ارزش در همهٔ کاربردها برابر باشد. بدین‌سان، در حالت تعادل، کلیهٔ بنگاههای همهٔ شاخه اندازهٔ یکسان مزد برای نوع یکسان کاربرد معین می‌دارند.

بدین‌قرار، تخصیص درست و کامل عوامل بنا بر الگوی نهاییون تحقق می‌یابد و کارآیی بیشینه را در ترکیب اقتصادی تامین می‌کند و توزیع درآمدها میان عوامل را بنا بر میزان مشارکت آنها در تولید امکان‌پذیر می‌گرداند.

ب) تحلیل سهم کار و سرمایه در اقتصاد ملی از دیدگاه اقتصاد کلان

سهم کل اختصاصی به هر یك از عوامل از ضرب میزان پاداش آن (که بنا به تعریف مساوی با محصول نهایی آن است) در شمار واحدهای شاغل به‌دست می‌آید. جمع سهمهای عامل کار و عامل سرمایه که بدین گونه معین می‌شود، محصول کل ملی را به مصرف می‌رساند. تقاضای هر یك از دو عامل تولیدی و پاداش آنها به فرآوری نهایی آنها بستگی دارد. فرض می‌کنیم که این تقاضا را کارآفرینان خردمندی به عمل می‌آورند که در صددند مقدار محصول کل را بیشینه سازند.

درچنین اقتصادی، اصل قانون بازده‌های نزولی را متوالیاً بر هر عامل اعمال می‌کنیم. همچنین، در یك زمان نخست، می‌پذیریم که مقادیر فزایندهٔ عامل کار را باذخیرهٔ ثابت سرمایه ترکیب می‌کنیم. منحنی فرآوری نهایی کار کاهش می‌یابد. و اما، این منحنی تقاضای کار را نیز نشان می‌دهد. کارفرمای معقول استخدام برای خود را بر پایهٔ ارزش هر واحد اضافی می‌گذارد. از این پس، درسطح کلی، امکان دارد ساخت منحنی تقاضای کار، مبیّن رابطهٔ مقدار کار مورد تقاضا و میزان مشارکت نهایی عامل کار در تولید کل امکان‌پذیر شود (ن. ك شکل ۲ـ۱).

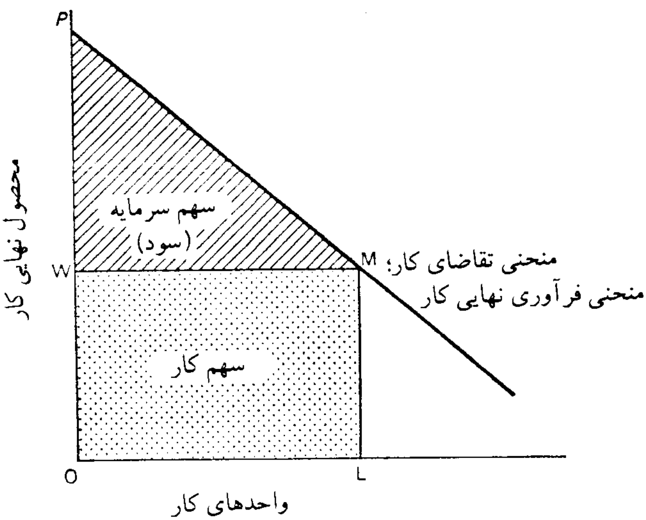
اگر OL مقدار موجود کار و ML محصول نهایی فیزیکی کار باشند، میزان مزد که مساوی با عنصر اخیر است برابر با OW می شود. سطح OWML پاداش کل کار را نشان می دهد.

چون محصول کلی که به کمك OL عامل کار به‌دست آمده با سطح OPML ارائه شده است، باقیماندهٔ موجود برای پرداخت پاداش به سرمایه با مثلث WPM مطابقت می کند. هنگامی که وضع بدین گونه است، محصول کلی تماماً به مصرف رسیده، یعنی توزیع شده است.

این تحلیل به‌طرزی همانندمی تواند بر پاداش عامل سرمایه اعمال شود. اگر یك مقدار ثابت کار با یك مقدار متغیر سرمایه ترکیب شود، منحنی فرآوری نهایی نزولی سرمایه به‌دست می آید که منحنی تقاضای کلی سرمایه‌را نیز نشان می دهد.

نویسندگان مکتب کلاسیك جدید نتایج تحلیل خود را به کمك تابع کلی تولید کاب ـ داگلاس به شکل زیر ارائه می کنند:

$$Y = b\ K^{\alpha} L^{1-\alpha}$$



شکل ۲ـ۱. منحنی تقاضای کلی عامل کار

که دررابطهٔ بالا، Y نشان‌دهندهٔ محصول واقعی بالقوه در دورهٔ اشتغال کامل،
b یك عدد ثابت مرتبط با ابعاد،
K ذخیرهٔ سرمایه،
L عرضهٔ کار،
α معرّف کشش تولید نسبت به سرمایه، و
$1-\alpha$ معرف کشش تولید نسبت به کار است.

چون α و $1-\alpha$ اعداد ثابت مستقل از حجم تولیدند، سهمهای مربوط به محصول Y اختصاصی به کار و سرمایه ثابت هستند. پژوهشهای اقتصادسنجی ارزیابی مقادیر آنها را به صورت زیر امکان‌پذیر ساخته است:

$\alpha = ۰/۲۵$

$1-\alpha = ۰/۷۵$

واما ارزیابیهای آماری سهم کاردردرآمدملی نتایج نزدیك به این رقم (۰/۷۸) را به‌دست می‌دهند و بدین سان محقق می‌دارند که کاردقیقاً پاداشی معادل با میزان مشارکت خود در تولید به‌دست می‌آورد.

با این همه، آیا درست است از یك اصل فرآوری نهایی ناشی از تحلیل در مقیاس اقتصاد خرد برای تعیین متغیرهای کلی مانندوجوه مزد یا سود کل استفاده شود؟ این جابه‌جایی به سوی اقتصاد کلان ممکن نیست مگر آنکه اقتصادی در اشتغال کامل اختیار شود که منابع در آن تحرك کامل داشته باشند و مکانیسمهای رقابت و جانشینی تمام و کمال کار کنند. در عمل، نواقص رقابت، اشتباهات در ارزش گذاری یا فقدان اطلاعات عاملان می‌توانند به چنان اوضاعی منجر شوند که عامل کار ارزش محصول نهایی خودرا وصول نکند ودرنتیجه مورد «استثمار» قرار گیرد. اما «اگر این تصویر واقعیت را نمی‌رساند، نقطهٔ آغاز حرکت و هنجار پایه را برای ساخت واقعیتر تشکیل می‌دهد»[3]. این، موضوع قسمت دوم این فصل است.

3. J. Lecaillon, *Les salaires,* Paris, Ed. Cujas, 1973, p. 56.

بند ۲. تحلیل توزیع از دید مکتب جدید کینز

درمیان الگوهای مکتب جدید کینز به بررسی اجمالی تحلیل آقای کالدور[۴] اکتفا می شود. افزون بر این، همهٔ این الگوها این وجه مشترك را دارند که ازهمان آغاز تحلیل خود بر اساس اقتصاد کلان اصل فرآوری نهایی را رد می کنند. با این وصف، اصالت الگوی کالدور در این است که فرضیهٔ اشتغال کامل را آن هم بنا بر اصطلاحات مکتب کینز مورد استفاده قرار می دهد[۵].

این الگو روی نقش سرمایه‌گذاری در توزیع تأکید می گذارد. اگر فزونی سرمایه‌گذاری در دورهٔ زمانی معین به‌وجود آید، این اثر را دارد که بر تقاضای کلی می افزاید و چون اشتغال کامل برقرار است، قیمتها را نسبت به هزینه‌ها بالا می برد، یعنی منافع را افزایش می دهد. اگر این نظر کالدور پذیرفته شود که میل به پس اندازِ[۶] صاحبانِ منافع بزرگتر از میل به پس اندازمزدبگیران است، ترقی سهم منافع در درآمد این نتیجه را بدهد که بر پس انداز کلی به‌گونه‌ای بیفزاید که با سرمایه‌گذاری برابر شود.

برعکس، اگر سرمایه‌گذاری پایین بیاید، تقاضا و نیز سطح قیمتها نسبت به هزینه درنتیجهٔ تنزل منافع کاهش می یابد. تقلیل منافع به معنای ازدیاد مصرف کلی و تنزل پس انداز است و این جریان با کاهش سرمایه‌گذاریها مطابقت می کند. درنتیجه، سهم منافع و مزدهاست که به سرمایه‌گذاری بستگی دارند.

چنین تحلیلی، محدودیتهایی را عرضه می دارد: توزیع را به سرمایه‌گذاری (بنابراین به ترقی فنی که سرچشمهٔ نوآوری است) و نیز به رفتارهای اشخاص

4. M. Kaldor, Economic growth and the problem of inflation, *Economica,* août 1959, p. 212-227, novembre 1959, p. 287-299; Alternative theories of distribution, *The Review of Economic Studies,* 1955-1956, n° 61, p. 83-101.

۵. در صفحهٔ ۵۵۲ ملاحظه خواهد شد که تحلیل کینز در اصل، برحسب اشتعال ناقص قرارگرفته است.

۶. ن.ك صفحهٔ ۴۳۹، تعریف میل به پس انداز همچون نسبت میان پس اندازی که طی دورهٔ معین تحقق یافته است و درآمد ملی طی همان دوره، $\frac{\triangle E}{\triangle R}$.

اقتصادی نسبت به پس‌انداز (میل به پس‌انداز) بستگی می‌دهد. این تحلیل عوامل گوناگونی مانند اقدام اتحادیه‌ای را در نظر نمی‌گیرد. سرانجام، بُرد آن براثر فرضیه‌هایی که درآغاز مطرح شد بشدت محدود باقی می‌ماند؛ بویژه دربارهٔ تغییراتی که در توزیع پدید می‌آیند. هنگامی که تولید درسطح فعالیتی پایین‌تر از سطح اشتغال کامل تغییر می‌یابد، معلوماتی به‌دست نمی‌دهد و فقط یادآوری می‌کند که هرگونه تلاش برای افزایش ظرفیت تولید زمانی که اشتغال کامل فرارسیده است، محرك ازدیاد سهم سود در درآمد ملی می‌شود.

بند ۳. مضمون بهره‌کشی

ظهور و تکامل نظریه‌های بهره‌کشی از لحاظ تاریخی با تجلی سرمایه‌داری آزادیخواه ارتباط داشته‌اند و قوانینی را کشف کرده‌اند که سطح مزد کمینهٔ لازمِ برای معیشت را حفظ کنند. نظریه‌های سوسیالیستی و نظریهٔ مارکسیستی اساساً وضع طبقهٔ کارگر را نشان می‌دهند و ابراز تأسف می‌کنند[۷].

به عقیدهٔ مارکس، توزیع تقسیمی است میان دوگروه اجتماعی: سرمایه‌داران (کارآفرینان، وام‌دهندگان، مالکان و بازرگانان) و کارگران مزدبگیر. سرمایه‌داری، حتی به‌سبب جوهر و نهادهای خود، مزدبگیران را محکوم می‌کند تا سرمایه‌داران از آنان بهره‌کشی به‌عمل آورند. در واقع، سرمایه به مزدبگیر ارزش نیروی کار اورا می‌پردازد و ارزش محصولی را که مزدبگیر تحقق بخشیده است، برای خود حفظ می‌کند. تفاوت میان ارزش محصول کار و ارزش نیروی کار *ارزش اضافی* است که سرمایه‌دار به خود اختصاص می‌دهد[۸]. این تخصیصِ خصوصی وسایل تولید است که کارگران را از تجسم کار خود به شکل یك کالای بازرگانی که خود بتوانند بفروشند، بازمی‌دارد و دستگاه سرمایه‌دار اورا مجبور می‌سازد تا نیروی کار خود را که بدین سان از محصول کار تجزیه و جدا شده است، به سرمایه واگذار کند.

۷. ن. ك صفحهٔ ۵۲۵. ۸. ن. ك صفحهٔ ۵۳۱.

به‌عقیدهٔ مارکسیستهای معاصر، بهره کشی در سرمایه‌داری انحصاری تشدید شده است. سرمایه‌داری رقابتی و معاصر مارکس برای افزایش ارزش اضافی مدت کار را به درازا می کشاند، امروزه، سرمایه‌داری انحصاری درصدد است از طریق تشدید کار آنچه را از سدهٔ نوزدهم در بلند مدت اندک اندک از دست داده است، از نو بازیابد.

افزون براین، تحلیل پدیدهٔ بهره کشی از این پس فقط برطبق نظریات مارکسیستی مورد بحث قرار نمی گیرد. نویسندگان مکتب کلاسیك جدید ثابت کرده‌اند که هرگونه کار با هر کیفیت در هر سطح مزد و حتی هر عامل تولید که باشد، می تواند بهره کشی شود.

بهره کشی نتیجهٔ عوامل زیر است:

اول ـ نواقص در بازار محصول:

ساختارهای واقعی بازار محصول ازرقابت کامل دورمی شوند، انواع تقاضا برای محصول ایجاد می کنند که تأمین مزدی موافق با «هنجار» فرآوری نهایی را برای عامل کار دیگر امکان‌پذیر نمی گرداند.

دوم ـ *نواقص در بازار کار ناشی از:*

ـــ پیامدهای انحصار خرید: در نظام رقابت خالص و کامل، کارآفرین امکان افزایش در شمار کارگران شاغل را دارد، بی‌آنکه ناچار باشد اندك اندك بر پاداش آنها بیفزاید. مزد ثابت و برابر با هزینهٔ نهایی باقی می ماند که کارآفرین، برای رعایت قاعدهٔ بیشینه‌سازی سود، باید با فرآوری نهایی کار برحسب ارزش مساوی کند.

برعکس، کارآفرین انحصارگر خرید، هنگامی که به صورت یگانه تقاضاکننده در بازار کاردخالت می کند و اشتغال را افزایش می دهد، ناگزیر است مزدهایی بیش از پیش بالا اعطا کند و از این پس مزد را با هزینهٔ نهایی برابر نمی سازد. و اما، هزینهٔ نهایی، برای رعایت قاعدهٔ بیشینه‌سازی سود، همیشه باید دردهٔ فرآوری نهایی برحسب ارزش قرار گیرد. از آنجا شکافی میان مزد و درآمد ناشی از محصول نهایی، یعنی محصول آخرین واحد کار (فرآوری نهایی به

صورت ارزش) پدید می آید. این شکاف بهره کشی را نشان می دهد که کارگر تحمل می کند.

ــ پیامدهای تبعیض: بنگاه می تواند از میان کارگران انواع مختلف را بر مبنای ضوابط جنس و نژاد، به منظور تفاوت گذاری در پاداش آنها، مشخص و متمایز کند.

بدین سان، نظریه‌های بهره کشی نشان داده‌اند که عدالت درداد و ستد درنتیجهٔ مکانیسمهای کلاسیك، ممکن است به‌دست نیاید. ساختار بازارهای واقعی از نواقصی نتیجه می شوند که خود مکانیسمها را تباه و فاسد می کند. تشکیل گروههای اجتماعی (اتحادیه‌های کارگری، سازمانهای حرفه‌ای و جز اینها) درتغییر عمیق بازارها وبویژه بازار کارمشارکت داشته‌اند[9]. قیمتها (مزدها) در بازار فقط ازمواجههٔ عرضه و تقاضای عوامل ناشی نمی شوند، بلکه ازرابطهٔ گروههای اجتماعی حاضر نیز به‌دست می آیند. سرانجام، دولت مکانیسمهای بازاررا با مداخلات مستقیم ویا غیر مستقیم، با تحریك به ایجاددرآمدهای «خارج از بازار» به شکل درآمدهای انتقالی حاصله از توزیع مجدد درآمدها به فساد می کشد.

ودرپایان، ازدید برخی ازنویسندگان، اهمیت عواملی دررده‌ٔ جامعه‌شناسی به اندازه‌ای بزرگ به نظر می آید که توزیع برطبق جریان فکری معاصر تابع عمل استراتژیهای گروههای اجتماعی است و نه نیروهای بازار.

قسمت دوم

انواع مختلف درآمدها

بررسی تشکیل درآمدهای مختلف عوامل[10] (مزد، بهره و بهرجه) پیش ازتحلیل سود صورت می گیرد.

۹. ن. ك صفحهٔ ۳۸۳ و ادامهٔ آن.

۱۰. اصطلاح کلاسیك به خاطر اندیشهٔ طبقه‌بندی مناسب حفظ شده است، هرچند تحلیل نشان می دهد که مزد نمی تواند به منزله یك درآمد ذهنی عامل تلقی شود.

بند ۱. درآمدهای عوامل تولید

الف) مزد

اول ـ دید تازه از بازار کار. تحلیل نظری نهاییون، بر پایهٔ فرضیهٔ رقابت کامل میان فروشندگان و خریداران عوامل تولید، ناگزیر شده است با ساختارهای تازهٔ بازارهای عوامل تطبیق یابد. بازار کار بویژه هدف دید تازه ای قرار گرفته است که تحلیل کاملتری از عوامل مؤثر بر تقاضا و بر عرضهٔ عامل کار و همچنین در شرایط تلاقی اینها را امکان پذیر می گرداند.

۱) *تقاضای عامل کار.* این تقاضا، بر طبق تحلیل سنتی، به فرآوری نهایی کار بستگی دارد، اما تحلیل جدید کوشیده است هم به رابطهٔ تقاضاـ فرآوری ژرفا بخشد و هم در کنار فرآوری، دیگر عوامل تقاضای کار را وارد سازد.

ـــ *رابطهٔ تقاضا ـ فرآوری.* موافق تحلیل سنتی، در نظام رقابتی، کارهایی که کارگران انجام داده‌اند براساس فرآوری فیزیکی آنها سنجیده می شوند. بی گمان، چنین سنجشی در حالتی امکان پذیر است که کارگران بر پایهٔ بازده مزد بگیرند، اما در اقتصاد جدید، این پاداش بیش از پیش جایگزین پاداش بر حسب زمان می شود. افزون بر این، کارکنان، کارمندان و حرفه‌های آزاد فعالیتهایی را به اجرا می گذارند که قابل سنجش و اندازه گیری دقیق نیستند. بنابراین، به نظر می رسد فرآوری این کارگران مستقیماً قابل اندازه گیری نیست. با این همه، ممکن است به کمك مفهوم «اثر ابعاد»[11] به طور غیر مستقیم محاسبه شود. ابعاد عملیاتی را که به یك فرد سپرده شده است شمار اشخاصی که تحت اوامر وی قرار دارند و اهمیت مسئولیتهایی که به عهده دارد، می توانند ارزش گذاری کنند.

با این وصف، دیدهای تازه دربارهٔ نظریهٔ نوظهور بنگاه نشان می دهند که فرآوری می تواند برای اشتغال عوامل تولید راهنمای دقیقی باشد. بدین گونه است هنگامی که کارآفرین هدف بیشینه سازی منافع را در کوتاه مدت ندارد، بلکه

11. J. Lecaillon, *L'inégalité des revenus,* Paris, Ed, Cujas, 1970, p. 108 et suiv.

ادامهٔ حیات و بقای بنگاه خود را درنظر می گیرد. این تصویری است که کارآفرین مایل است در این مورد ارائه دهد[۱۲]. دراین صورت، تقاضای عوامل تولید کمتر از تقاضایی خواهد شد که از منحنیهای فرآوری نهایی برمی آید. همین طور، امکان دارد جانشینیهای عوامل که به طور خودکار از مقایسهٔ فرآوریهای نهایی این عوامل ناشی می شوند، به مشکلات فنی بر بخورند: ترکیبهای جدید کار و سرمایه مستلزم تجدید سازمان در تجهیزات اند.

منحنی تقاضای کار نسبت به تأثیر عواملی جز فرآوری حساس است. این عوامل اثر تغییرات گذرا یا تغییرات با دوام را روی تقاضا برجای می گذارند. تغییرات در صورتی گذراست که تقاضای کار با دوره‌های بسط و تنزل تغییر پذیرد[۱۳]. اشتغال طی دورهٔ معین فقط به سطح فعالیت اقتصادی که در جریان همان دوره مشهود گشته است بستگی ندارد، بلکه به پیش بینی کارآفرینان دربارهٔ آیندهٔ تقاضای کلی که ایجاد شده نیز وابسته است.

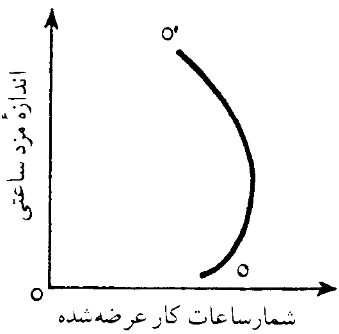
تغییرات با دوام در تقاضای عامل کار از عوامل گوناگونی که مهمترین آنها براثر تغییرات در دستگاه تولیدی تشکیل یافته‌اند، ناشی می شوند. بدین سان، جانشینی فزایندهٔ عامل سرمایه بر عامل کار می تواند کاهش تقاضای کار را به‌بار آورد[۱۴]. انحطاط برخی از شاخه‌های فعالیت می تواند در این شاخه‌ها و جز اینها کم کاری ایجاد کند.

۲) عرضهٔ *عامل کار*. تحلیل عرضهٔ عامل کار را دیگر نمی توان فقط در سطح فردی انجام داد و باید به نقش اتحادیه‌ها نیز توجه کرد.

ــ *عرضهٔ عامل کار درسطح فرد*. هر انداه مزد بالاتر باشد، عرضهٔ کار بیشتر است؛ مزدهای بالاتر کارگران را برمی انگیزد تا کار را جایگزین فراغت سازند. با این همه، مشاهدهٔ واقعیتهای اقتصادی ثابت می کند که کارگر در تصمیم نسبت به مدت

۱۲. ن. ك صفحهٔ ۲۶۶.
۱۳. ن. ك صفحهٔ ۱۲۴، نتایج بحران سالهای ۱۹۷۴ـ۱۹۷۵ دراشتغال.
۱۴. ن. ك صفحهٔ ۱۴۸.

کار خود آزاد نیست؛ اقدام وی دربارهٔ عرضه می‌تواند به پذیرش یا ردّ ساعات کار اضافی محدود شود. عقیده بر این است که منحنی عرضهٔ کار نسبت به مزد عموماً صورتی دارد که در شکل ۲ـ۲ آمده است. منحنی کار برای مزدهای بسیار پایین روند صعودی دارد، در حالی که برای مزدهای بالاتر (برخی از اشخاص از کار اضافی امتناع می‌ورزند؛ زنان شوهردار هنگامی که مزد شوهر افزایش می‌یابد، کار خود را رها می‌کنند) دیگر صعود نمی‌کند و حتی میل دارد راستا را وارونه سازد.



شکل ۲ـ۲. منحنی عرضهٔ کار

ــ *نقش اتحادیه‌ها*. اتحادیه‌ها در نتیجهٔ توسعه در بسیاری از موارد موفق شده‌اند خود را به عنوان فروشندهٔ عامل کار، جایگزین کارگران منفرد سازند. دراین صورت، مقدار عرضهٔ کار دیگر تنها تابع میزان مزد نیست، زیرا اتحادیه می‌تواند عرضهٔ کار را با ابلاغ دستور اعتصاب تغییر دهد.

۳) *ساختار تازهٔ بازار کار*. بازار کار در مقایسه با بازارهای مختلف عوامل تولید با مداخلات بسیار زیاد و گستردهٔ مقامات عمومی و گروه‌بندیهای خریداران و فروشندگان (انجمنهای استخدام و اتحادیه‌های مزدبگیران) مشخص شده است. حضور این نیروها در قالب نهادها تنها می‌تواند مکانیسمهای سنتی بازار

راتغییر دهد. تحلیل رفتار طرفهای اجتماعی، تحدید موارد احتمالی توافق را امکان‌پذیر می کند.

ــ *اتحادیه‌های مزدبگیران* به منزلهٔ «سازمانهای حرفه‌ای دایمی» تعریف می شوند «که اعضای رهبران آنها منحصراً از مزدبگیرانند». این سازمانها برحسب هدفهای موردنظر تفاوت می کنند: جنبش اتحادیه‌ای کاروکسب ازنوع امریکایی، اساساً دفاع از منافع مادی اعضای خود را درنظر می گیرد. جنبش اتحادیه‌ای اصلاح‌طلب این هدف را دارد که یك دستگاه سوسیالیستی را اندك اندك جایگزین سرمایه‌داری کند و مقصد جنبش اتحادیه‌ای انقلابی این است که دستگاه سرمایه‌داری را برای استقرار یك جامعهٔ جدید نابود سازد.

جنبش اتحادیه‌ای، باهر هدف، نمی تواند دقیقاً با یك فروشندهٔ انحصارگر کار یکی انگاشته شود. ازیك سو همهٔ کارگران در اتحادیه عضو نشده‌اند[۱۵] وازسوی دیگر، در شماری از کشورها مانند فرانسه، چندگانگی اتحادیه‌ای وجود دارد.

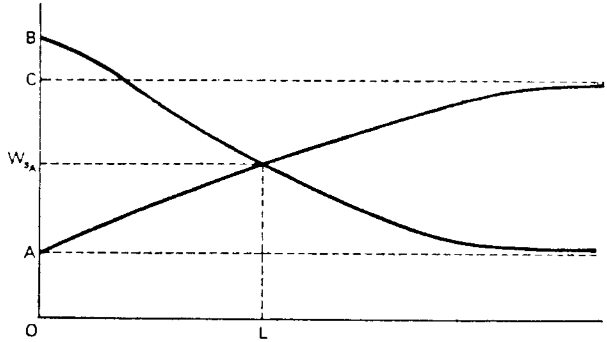
ــ جنبش اتحادیه‌ای کارفرمایی یك سازمان دفاع ازمنافع کارفرمایی است و با انحصار خرید مطابقت ندارد، زیرا حاکم بر تقاضای کار نیست. برخی از بنگاهها به سبب بزرگی ابعاد می توانند بدون توسل به یك گروه کارفرما (مثل انحصار رنو) مستقیماً با اتحادیه‌های مزدبگیران مذاکره کنند.

ــ دولت برای تعیین درآمدهای کار به عنوان کارفرما در بخش عمومی و همچنین ضمن تعیین مزد کمینه درمجموعهٔ بخشهای عمومی وخصوصی مستقیماً دخالت می کند. دولت می تواند در چارچوب حقوقی تعیین مزدها نیز اقدام کند و همچون داور در اختلافات اجتماعی وارد شود.

دوم ـ تعیین *اندازهٔ مزدها*. طرفهای مختلف اجتماعی طی مذاکرات برای کسب بیشترین امتیاز فشارهایی وارد می آورند. قدرت مذاکره یکی از طرفها می تواند برپایهٔ ظرفیت آن برای اجبار رقیب به پذیرش پیشنهادهای خود ارزیابی شود. جان ریچارد هیکس قدرت مذاکره دوطرف حاضر به هنگام

۱۵. در فرانسه، اندازهٔ عضویت در اتحادیه ۳۰٪ است.

اعتصاب را تحلیل کرده است[۱۶]. وی دراین باره پژوهش می کند: زمانی که اعتصاب برای اخذ افزایش مزد درگرفته است میزان مزد در چه سطحی معین می شود. دو منحنی (شکل ۲ـ۳) چنین نشان می دهند:



شکل ۲ـ۳. منحنی امتیاز کارفرمایان و منحنی مزد مقاومت اتحادیه‌ها

ــ تابع مقاومت اتحادیهٔ کارگری که بیان کنندهٔ اندازهٔ مزدی است که این اتحادیه بیشتر آماده است بپذیرد تا آنکه اعتصاب را ادامه دهد. منحنی مقاومت اتحادیه‌ها که منشاءِ آن مزد B، اندازهٔ مزد مورد درخواست مزدبگیران است. اعتصاب هر قدر به درازا کشد، اتحادیه آماده می شود مزد کمتری را قبول کند.

ــ تابع امتیاز کارفرمایان اندازهٔ مزدی را نشان می دهد که این کارفرمایان برای پایان یابی اعتصاب آماده اند بپذیرند.

سرانجام، مزد در نقطهٔ تلاقی دو منحنی برای مدت اعتصابی که طرفها پیشینه ارزیابی کرده اند، معین می شود.

شیب منحنیها به قدرت یکی از طرفهای اجتماعی بستگی دارد. هر قدر

16. J. R. Hicks, *The Theory of Wages*, Londres, Mac Millan, 1932.

اتحادیه‌ها همسازتر و صاحب منابع مالی باشند، امتیازات اتحادیه‌ای ضعیفتر خواهند بود. مقاومت بنگاه به وضع خزانه‌داری و به رویداد اقتصادی (مقاومت آن در دورهٔ بسط تورمی دارای شدت کمتر خواهد بود) وابسته است.

بدین سان به نظر می آید که تعیین مزد در چنین ساختار بازار از رابطهٔ نیروهای اجتماعی حاضر نتیجه می شود. در این صورت آیا بازهم می توان از بازار دم زد؟ تعمیم مذاکرات جمعی بر مزد آیا بدینجا نمی کشد که روابط نوعاً سیاسی جانشین نفوذ نیروهای بازار شود. با این وصف، به نظر می رسد تأثیر این نیروها به‌طرزی غیر مستقیم از طریق ارزیابی هزینهٔ توافقی که هر طرف انجام داده است همچنان ادامه می یابد، زیرا این طرف به داده‌های *اقتصادی* داخل یا خارج از بنگاه توجه می کند.

۱) چارچوب تعیین مزدها در *فرانسه*. مزد، پاداش قراردادی و مقاطعه‌ای است که کارگر در برابر کار خود وصول می کند. این پاداش، مقاطعه‌ای است بدین معنا که به نتایج بنگاه بستگی ندارد و به موجب قرارداد پیش بینی شده است؛ روابط میان کارآفرینان و مزدبگیران در گذشته ناشی از قرارداد فردی بوده، حال آنکه اکنون بیش از پیش مذاکرات جمعی و انعقاد پیمانهای جمعی است که مزد را معین می کنند. این پیمانها توافق دربارهٔ میزان مزد و شرایط کار میان یك سازمان اتحادیه‌ای و یك کارفرما یا یك سازمان کارفرمایی است. پیمان جمعی را بیشتر زمانها رویّهٔ سازش یا داوری یا میانجیگری تکمیل می کند و به سازمانهای کارفرمایی و کارگران امکان می دهد تا اختلافات جمعی کار را بدون اعتصاب و یا تعطیل کار از سوی کارفرما حل و فصل کنند.

در فرانسه، نخستین مقررات قانونی مربوط به پیمانهای جمعی به قانون مورخ بیست‌وپنجم ماه مارس ۱۹۱۹ می‌رسد. اما این پیمانها پس از اجرای قانون مورخ بیست و چهارم ژوئن ۱۹۳۶ توسعه یافته‌اند. منشور جدید پیمانهای جمعی با قانون مورخ یازدهم فوریه ۱۹۵۰ تنظیم شده است. این قانون آزادی مزدها را که از سال ۱۹۳۹ حذف شده و آیین نامهٔ اداری را جایگزین آن ساخته بود، برقرار کرده است. قانون مورخ سیزدهم ژویهٔ سال ۱۹۷۱ ضمن آنکه تمدید

توافقهای حرفه‌ای یا بین حرفه‌ای را امکان‌پذیر می‌کرد، توسعهٔ سریع این توافقها را ممکن ساخت. از سال ۱۹۶۹، مقامات عمومی امضا در چارچوب توافقهای ملی را تشویق می‌کنند و می‌کوشند سیاست ترقی مجدد مزدهای پایین را رهبری کنند.

۲) *عناصر مزد.* مزد در واقعیت کنونی مفهوم پیچیده‌ای است. مزد، پاداش کار انسان است که هم وجهی را که کارفرما برای دستیابی به استعمال یك عامل تولید (مزد ـ هزینه) پرداخته است و هم مبلغی را که یك مزدبگیر به منزلهٔ درآمد (مزد ـ درآمد) دریافت کرده است، نشان می‌دهد.

مزد، به طور کلی، از یك مزد پایه تشکیل می‌یابد که مکملهای مزد بدان اضافه می‌شود. افزون بر این، یك دستگاه تضمین می‌کوشد نفع کمینه و نیز حمایت در برابر کاهش قوهٔ خرید و کم کاری برای مزدبگیر تأمین کند. ودر پایان، یك «مزد اجتماعی» بر عناصر پیشین افزوده می‌شود[۱۷].

● *مزد پایه یا مزد مستقیم.* این مزد میزان مشارکت تولیدی کارگر رادر بنگاه می‌سنجد و با بازدهٔ کار یا با زمان کار متناسب است.

ـــ*مزد بر پایهٔ بازده:* این مزد بر حسب تولیدی محاسبه می‌شود که یك فرد یا یك دسته انجام داده‌اند.

مزد بر پایهٔ واحدهای تولید، ساده‌ترین کیفیت مزد متناسب با بازده است. میزان آن از ضرب پاداش مورد پیش‌بینی برای یك واحد محصول درشمار واحدهایی که تولید شده است، محاسبه می‌شود. کیفیات پیچیده‌تر پاداش با این دیدوجود دارد که مزدرا با فرآوری ارتباط دهند. مزد برطبق فرمولی محاسبه می‌شود که شامل دوعنصر است: یکی مزد پایهٔ تضمینی و دیگر جایزه. به‌طور کلی، عنصر اخیر برحسب صرفه‌جویی

۱۷. مزد پایه که مزد مستقیم نیز نامیده می‌شود همراه با کمکهای اجتماعی است که بیشتر زمانها مزد اجتماعی تعریف می‌گردد.

زمان مصروفه نسبت به یك زمان پایه (روش تاون ـ هالسی[۱۸]، روش روان[۱۹] و جز اینها) و یا برحسب *کارآیی کارگر* (مزد متفاوت نسبت به واحدهای تولید به روشهای تیلور، گانت و بدو[۲۰]) محاسبه می شود[۲۱].

مزد بر پایهٔ بازده که به سبب احتمال خستگی پیاپی که در بردارد، مورد انتقاد اتحادیه‌ها قرار گرفته، رو به زوال است و جای خود را به مزد زمانی می دهد. چارچوب توافق مورخ مارس سال ۱۹۷۵ حذف کلیهٔ شکلهای مزد بر پایهٔ بازده رادرنظر می گیرد.

ـ *مزد زمانی*: این مزد برحسب زمان کار بدون احتساب مقادیری که تولید شده است، معین می شود. به‌طور کلی، مزدزمانی یا بر پایهٔ ساعتی و یا ماهانه محاسبه می گردد. دو اساسنامه مختلف مزدبگیران با این دو کیفیت پاداش مطابقت می کنند: یکی اساسنامهٔ ساعتی (اجرت در پایان هفته برحسب شمار ساعاتی که واقعاً به کار اختصاص یافته است، واریز می شود) و دیگر اساسنامهٔ ماهانه (مزد پرداختی در پایان ماه با شمار ساعاتی که کارشده است، بستگی ندارد). اساسنامهٔ ماهانه مطلوبتر به‌نظر می آید، بدین معنا که احتمالات خطر بیماری، حادثه و ترخیص را می پوشاند و شمارروزهای کاردرماه را به صورتی بهتر درنظر می گیرد. در فرانسه، مقامات عمومی، از ماه مارس سال ۱۹۷۰ به نفع *ماهانه کردن* کارگران مزد ساعتی ابراز عقیده کرده‌اند. ماهانه‌کردن با توافق میان سازمانهای کارفرمایی و اتحادیه‌های کارگری درجریان اجرای تدریجی است.

● *مکملهای مزد*. هدف اینان مشارکت مزدبگیران در نتایج فعالیت اقتصادی است و می توانند یا به عنوان مزد (جوایز حسن خدمت، سابقهٔ کار، جوایز تعطیلات، ماه سیزدهم و جز اینها) و یا به عنوان جمعی (فرمولهای مشارکت و

18. Town-Halsey 19. Rowan 20. Bedeaux
21. J. Lecaillon, *op. cit.* p. 147 et s.

قراردادهای ترقی) تخصیص یابند. در اینجا سه صورت را می توان تشخیص داد:

ـ *مشارکت در فرآوری*: این مشارکت از پاداش متغیر موافق با تحول رابطهٔ میان حجم محصول و مجموعهٔ عوامل تولید ناشی می شود. بدین سان، مزدبگیران از بهبود نتایج فنی تولید (مثل دوبروی[۲۲]) برخوردار می شوند.

ـ *مشارکت در پیشرفت بنگاه*: صورت اخیر مبتنی بر نتایج *اقتصادی* بنگاه است. اصل شراکت[۲۳] سرمایه ـ کار به موجب فرمان مورخ هفتم ژانویهٔ ۱۹۵۹ آغاز به اجرا کرد و قرارداد مشارکت غیراجباری منعقده میان کارفرمایان و نمایندگان کارکنان را برای تهیهٔ کیفیات مشارکت در نتایج بنگاه یا در سرمایهٔ بنگاه و یا در فزونی فرآوری مقرر می داشت. فرمان مورخ هفدهم اوت سال ۱۹۶۷ درصدد است مشارکت را بسط دهد، زیرا اجباراً بر بنگاههای دارای بیشتر از صد نفر مستخدم اعمال می شود[۲۴]. در مقابل، این بنگاهها ازمزایای مالیاتی برخوردار می گردند. بخشی از پس انداز بنگاهها باید بنا بر اولویت به آورندگان عامل کار (*اندوختهٔ ویژهٔ مشارکت*) تخصیص یابد و بخشی دیگر به آورندگان سرمایه (سهامداران) اختصاص پیدا می کند و سرانجام مانده اندوخته خواهد شد (برای منظورهای سرمایه گذاری).

ـ *قراردادهای ترقی*: هدف این قراردادها اشتراك کارگران بنگاههای

22. Dubreuil.

۲۳. این اصل که در سال ۱۹۴۸ ژنرال دوگل آن را تعریف کرده است به ایجاد نوعی شرکتهای جدید نظر داشت که کارگران و نیز سرمایه در آن شریك می بودند و منافع و خطرات احتمالی را میان خود تقسیم می کردند.

۲۴. این همان اصل توزیع متناسب با مزد هر کارگر است، اما حد بالای مضاعفی راجع به بیشینهٔ مبلغ اختصاصی و میزان بیشینهٔ مزد موردنظر قرار دارد.

عمومی در بسط ملی و نیز در فرآوری بنگاه است. در سال ۱۹۶۹، پیمانی از این نوع میان مدیریت الکتریسیته دوفرانس و برخی از سازمانهای اتحادیهٔ کارگری بسته شده است. پیمان افزایش وجوه مزد را نه فقط متناسب با فرآوری بنگاه بلکه با افزایش تولید ناخالص داخلی برحسب ارزش پیش‌بینی می‌کند. قراردادهای همانند با دیگر بنگاههای ملی شده، مانند کانهای پتاس آلزاس (۱۹۷۰) واستخراج زغال فرانسه (۱۹۷۲) انعقاد یافته است. قراردادهایی که شاخص‌بندی مزدها را براساس ازدیاد محصول ناخالص داخلی پیش‌بینی می‌کنند با انحصار مستقل حمل و نقل پاریس، فرودگاه پاریس و رادیوتلویزیون فرانسه امضا شده است. با این همه، از سال ۱۹۷۷ موافقت‌نامه‌هایی با اتحادیه‌های کارگری، کنفدراسیون کل کارگران و کنفدراسیون دموکراتیك کار فرانسه امضا شده است.

● *تضمینهای مزد.* این تضمینها به منظور تأمین مزد کمینه برای مزدبگیر و نیز حمایت از آن در برابر نوسانهای اقتصادی و پولی پیش‌بینی شده است.

ـــ *تضمین مزد کمینه ومزد با تثبیت قوهٔ خرید:* در فرانسه، مزد کمینهٔ تضمینی بین حرفه‌ای را قانون مورخ یازدهم ژویهٔ سال ۱۹۵۰ ایجاد کرده بود. این قانون ضمن آنکه نخست بار از سال ۱۹۳۹ تعیین آزاد مزد میان کارفرمایان و مزدبگیران را مجاز می‌داشت، مقامات عمومی را مأمور می‌کرد تا میزان مزد کمینهٔ تضمینی بین حرفه‌ای را معین کند. قانون مورخ دوم ژانویهٔ ۱۹۷۰، مزد کمینهٔ تضمینی بین حرفه‌ای را به مزد کمینهٔ بین حرفه‌ای رشد تغییر داده است.

تمایل به تضمین مزدبگیران در برابر کاهش قوهٔ خرید آنها به دنبال تورم بر اشتغال فکری تأمین کمینهٔ مزد افزوده شده است. به این دلیل است که قانون مورخ یازدهم ژویهٔ سال ۱۹۵۲ مزد کمینهٔ تضمینی بین حرفه‌ای را به تحول شاخص هزینهٔ زندگی مربوط می‌سازد و بدین گونه پایهٔ متحرك

مزدها را ایجاد می کند. همین طور است در مورد مزد کمینه بین حرفه‌ای رشد. این پایهٔ مزد برحسب ترقی قیمتها با توجه به شاخص هزینهٔ زندگی، هنگامی که شاخص به ۲٪ برسد یا ازاین فراتر رود، تغییر می پذیرد. تعیین مزد بدین صورت به طرزی شبه خودکار، به موجب تصمیم اداری انجام می گیرد. مزد کمینه برای اینکه ازنو بالا برده شود، ترقی شاخص قیمتها به میزان ۲٪ در زمان گذشته می باید طی دو ماه متوالی مشاهده شود.

افزون براین، به موجب فرمان «به‌منظور تأمین مشارکت مزدبگیرانی که پاداشهای آنها بسیار پایین است، در توسعهٔ اقتصادی کشور، در اول ژوئیهٔ هرسال یك فزونی اضافی پیش‌بینی شده است». بدین گونه مزد کمینهٔ بین حرفه‌ای رشدمی کوشد نه فقط تضمین قوهٔ خریدمزدبگیرانی را که پاداش آنها بسیار کم است، بلکه همچنین افزایش این قوهٔ خرید را به کمك مکانیسم افزایش سالانه تأمین کند.

ارزیابیها شمار مزدبگیران مشمول مزد کمینهٔ بین حرفه‌ای رشد را به ۶۰۰ تا ۷۰۰ هزار نفر برآورد می کند: ۴۰۰۰۰۰ مزدبگیر در صنعت و بازرگانی و خدمات؛ بدین رقم ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر مزدبگیر کشاورزی افزوده می شود[۲۵].

— *تضمین دربرابر کم‌کاری:* حمایت مزدبگیران دربرابر کاهش زمان کاردر برخی ازشاخه‌ها ازطریق تضمینهای مربوط به مزدماهانه (صنعت شیشه) سازمان یافته است. از سوی دیگر، گسترش بیمه‌ـبیکاری به موجب احکام سال ۱۹۶۷ دولت به پوشش خطر احتمالی بیکاری بر مزدبگیرانی بسط یافته است که تا آن زمان برخوردار نبوده‌اند. سرانجام، در سال ۱۹۷۴ یك توافق ملی بین حرفه‌ای دربارهٔ تضمین منابع را سازمانهای کارفرمایی از یك سو و سازمانهای اتحادیه‌ای کارگری از

25. M. Perrot, Les salaires publics et privés depuis 1968, *Economie et Statistiques*, février 1971; L'évolution des salaires en 1976, *Economie et Statistiques*, février 1977.

دیگرسو، امضا کرده بودند و پیش بینی می کرد که مزدبگیران اخراجی به علت اقتصادی غرامتی معادل با ۹۰٪ مزدهای خود دریافت خواهند داشت. در سال ۱۹۷۹، این توافق ملی بین حرفه‌ای این غرامت را برحسب زمان نزولی کرده اما پرداخت تخصیصهای مقاطعه‌ای را برای برخی از طبقات جوانتر زنها که هنوز از آن برخوردار نبودند، پیش بینی کرده است (ن. ك صفحهٔ ۱۰۰).

● *مزد اجتماعی*. این مزد مجموعهٔ کمکهای اجتماعی مختص مزدبگیران را تحت این عنوان دربر می گیرد، اما اهمیت آن با کاری که واقعاً انجام گرفته بدون ارتباط است.

مزد اجتماعی پرداختهای منظم (مددمعاش خانوادگی) یا تصادفی (غرامت بیماری یا حادثه)، پرداختهای ساختگی (کمك هزینهٔ مسکن) و یا پرداختهای معوق (بازنشستگی) را شامل می شود.

بخش بزرگتر مزد اجتماعی از دخالت دولت که سازمانهای ویژه‌ای (مثل صندوق تأمین اجتماعی) ایجاد کرده است، برای اقدام به برداشت سهمیه‌های لازم و توزیع مجدد کمکهای اجتماعی (ن. ك صفحهٔ ۳۱۹) نتیجه می شود. به‌علاوه، بنگاهها می توانند مزایای اجتماعی مکمل را اعطا کنند (بیمهٔ عمر و وجوه مکمل کمك بیکاری).

۳) *تفاوت گذاری مزدها*. تحلیل نظری بر پایهٔ اصول نهاییون اشاره دارد به این که نابرابریهای مزدها با تفاوت فرآوری مطابقت می کند. اما، تفاوت گذاریهای ناشی از نقص ساختار بازار کار براین علت اساسی اختلاف افزوده می شوند.

● *تفاوت گذاری و فرآوری*. تفاوت در کیفیت حرفه‌ای اصولا اختلافهای مشهود را توجیه می کنند. با این همه، گرایشی به سوی کاهش بُرد فرآوری مزد و

تبدیل میزان نتایج هستهٔ تولید به صورت کلی ادراک می شود. ایجاد سازمان علمی کار که تیلور به تعریف آن پرداخته است، با ماشینی کردن همراه گشته که منجر به توسعهٔ کارِ درجا و مداوم (کار نگهبانی درجای معین) و کار زنجیری شده است. بدین ترتیب، فردی کردن هر مشارکت بیش از پیش دشوار شده است. بنابراین، تعیین مزد به این سو می گراید که به ملاحظات فرآوری کلی بستگی پیدا کند و این امر خصلت اجتماعی تعیین درآمدها را تشدید می کند. از اینها گذشته، آثار نشر از بخشهای پویا دارای قویترین مزایای فرآوری (مثلا کالاهای تجهیزاتی) به‌سوی بخشهای دیگری وجود دارد که می خواهند اندازه‌های افزایش مزد را درشاخه‌های دارای فرآوری متفاوت، یکنواخت کنند. این یکنواخت سازی با این خطر احتمالی روبه روست که سرچشمهٔ تورم توسط هزینه‌ها باشد.

● *تفاوت‌گذاری و ساختار بازار کار.* عوامل متعدد نقص بازارکار علل اختلافهای مزدند که در اینجا از جمله می توان موارد زیر را آورد:

ــ *نارسایی تحرک جغرافیایی* که اختلافهای منطقه‌ای را به‌بار می آورد. با این وصف، این گونه اختلافها به محدودیتهایی برمی خورند، زیرا فراسوی شکاف معینی میان مزدها صرفهٔ کارآفرینان سرمایه‌گذاری درمناطقی است که پاداشها درآن نقاط ضعیفترند.

تفاوت متوسط میان مزدهای پاریس وشهرستانها که درژانویهٔ سال ۱۹۶۸ نوزده‌درصد بود در اکتبر سال ۱۹۷۰ به بیشتر از پانزده درصد نمی رسید. این اختلاف میان ۱۸/۱ درصد در بخشهای کوچك و ۱۲/۸ درصد در شهرهای بزرگ تغییر می کند[۲۶].

ــ *تحرك نامکفی نیروی کار درمیان شاخه‌های فعالیت اقتصادی:* پیشرفتی

26. M. Perrot, Les salaires publics et privés depuis 1968, *Economie et Statistiques,* février 1971.
اختلاف را وزارت کار در مورد مهارت یکسان وبرای فعالیت واحد برحسب درصد مزد متوسط در پاریس محاسبه کرده بود.

که برخی از شاخه‌های فعالیت دارند مزدهای بالا را امکان پذیر می سازد (انرژی و شیمی)، در حالی که شاخه‌های دارای ترقی کمتر مزدهای ضعیفتر توزیع می کنند (پوشاك و منسوجات).

ــ *نقش بزرگی بنگاه و پدیدهٔ اتحادیه‌گرایی*: تحلیل آماری نشان می دهد که در همهٔ کشورهای توسعه‌یافته، مزدها در صنایع متمرکز بالاتر است. توضیح این امر را می توانیم در فرآوری زیاد این صنایع بیابیم. افزون بر این، جست‌وجوی بهترین نیروی کار، اشتغال فکری نسبت به ارائهٔ تصویری که بتواند بنگاههای بزرگ را به سوی توزیع مزدهای بالا بکشاند و در پایان و بویژه فشار اتحادیه‌ای متناسب با ابعاد بنگاه افزایش می یابد.

ــ *ثبات سلسله مراتب مزدبگیری*: گزارش ژیروده دربارهٔ پاداشهای کارگران دستی نشان می دهد که طبقه‌بندیهایی که شاخصهای نسبی پاداش را در یك (یا چند) «خانه» تثبیت می کنند در انجماد سلسله‌مراتب اجتماعی مشارکت داشته‌اند؛ انعطاف ناپذیری آنها اختلافهای نسبی را حفظ و به ترقی متناسب کلیهٔ سلسله مراتب مزدها کمك کرده است[۲۷].

ــ *نقش عناصر دردهٔ جامعه‌شناسی*: برخی از انواع مزدبگیران در مذاکرات دربارهٔ مزد قدرت چانه‌زنی ضعیفی دارند و مزدهایی پایین‌تر از متوسط به‌دست می آورند. چنین است مورد زنان، کارگران مهاجر و جوانان مزدبگیر.

ــ هرچند قانونگذاری فرانسه هرگونه تبعیض درکیفیت برابر را میان مزدبگیران مرد و زن منع کرده است، اختلاف که در سال ۱۹۵۶، ۶/۸٪ بود (درصد متوسط مردان)، در سال ۱۹۶۶ به ۱۰٪ بالا رفته و در اکتبر سال ۱۹۷۰ به ۷٪ برآورده شده بود[۲۸].

ــ سن کارگر نیز در میزان مزد وی مؤثر است. کارگران جوان نسبت به

27. Rapport Giraudet sur les «Rémunérations des travailleurs manuels», *Documentation* française, 1976.

۲۸. ر. ك مقالهٔ پروت در پانوشت ۲۶.

افراد سالخورده مزد کمتر می گیرند. اگر مزد برحسب سن ترسیم شود، منحنی نخست رشد می یابد تا آنکه به یك درنگ گاه برسد و سپس در کلیهٔ سالهای واپسین فعالیت (پس از ۵۵ سال) کاهش پیدا می کند. سنی که درنگ در آن سال آغاز می شود برحسب نوع کار متغیر است: هر اندازه مهارت زیاد باشد، بالاتر است. توقف مزد برای کارگران در ۳۰ سالگی، برای کارکنان در ۴۰ سالگی و برای کارمندان متوسط در پنجاه سالگی فرامی رسد. حقوق کارمندان عالیرتبه تا سن بازنشستگی همچنان افزایش می یابد. توضیح این اختلاف حقوق برای جوانان جزئاً در تجربهٔ کمتر آنهاست، اما همچنین از برخی رسوم نیز ناشی می شود (جوایز سابقهٔ کار) که در این مورد همیشه با کارآیی نیروی کار توجیه پیدا نمی کند.

ب) بهره

ماهیت بهره و کیفیات آن پیش از تحلیل نظریه‌های توضیحی اندازهٔ بهره تصریح خواهند شد.

اول ـ ماهیت بهره. بهره به منزلهٔ قیمت یا اجاره‌ای تعریف می شود که برای استعمال سرمایه پرداخت می گردد. می دانیم که سرمایه شامل کالاهایی دارای ماهیت نامتجانس است، اما مفهوم بهره عموماً به قیمت پرداختی بابت استفاده از سرمایهٔ پولی اختصاص یافته که به وام داده شده است. اندازهٔ بهره به شکل درصد معین، نسبت میان درآمد سالانه و ۱۰۰ فرانك سرمایه است که به وام داده شده.

اندازهٔ بهره می تواند به وامهای صریح یا به وامهای ضمنی بستگی داشته باشد. در حالت نخست، قرارداد وام وجود دارد و در حالت دوم قرارداد فروش اقساطی قرارداد وام را پنهان می دارد. دراین صورت، قیمت فروش نسبت به قیمت نقد افزایش می یابد زیرا یك اندازه بهره را دربر می گیرد.

اندازهٔ بهره، بدون توجه به نوع وام، به منظور تفکیك *بهرهٔ خالص*، باید هدف تجزیه قرارگیرد. در واقع، لازم است از وام شامل اندازهٔ بهره یا بهرهٔ خالص، جایزه‌ای برابر با خطر احتمالی عجز مدیون از پرداخت و نیز خسارتهای بابت

هزینهٔ تصدی کسر شود.

بدین سان، بهرهٔ خالص مانند یك باقی‌مانده پدیدار می‌شود و آن درآمد قراردادی و مقاطعه‌ای است. با این همه، درصورتی که ارزشِ سرمایهٔ موضوع وام تغییر یابد بهره تغییر می‌پذیرد. مشاهدهٔ بهای خرید و فروش اوراق بهادار تعیین اندازهٔ جاری بهره را امکان‌پذیر می‌کند. دوحالت باید مورد ملاحظه قرار گیرد:

ــ اوراق بهادار با درآمد ثابت (اوراق قرضه، اسناد دولتی دارای درآمد ثابت و قرضه‌های عمومی): اندازهٔ بهره ثابت است اما قیمت خرید و فروش برگهٔ بهادار تغییر می‌پذیرد؛ کاهش قیمت خرید و فروش با ترقی میزان بهره مطابقت می‌کند؛ ترقی قیمت خرید و فروش با تنزل میزان بهره مطابقت دارد؛

ــ اوراق بهادار با درآمد متغیر: میزان بهره ثابت نیست زیرا سود سهمی بستگی به منافعی دارد که بنگاه شرکتی تحقق بخشیده است. ممکن است میزان بهره را به صورت رابطهٔ میان سود سهمی و قیمت خرید و فروش سهم نمایش داد. با این وصف، سود سهمی درآمد پیچیده‌ای است که هم با بهره و هم با سود همراه است.

سرانجام، اندازهٔ بهره با گوناگونی عملیات اعتبار ارتباط پیدا می‌کند و با نوع عمل و با مدت تغییر می‌پذیرد. بویژه لازم است میزان بهرهٔ کوتاه‌مدت از اندازهٔ بهرهٔ بلند مدت تشخیص داده شود. میزان بهرهٔ کوتاه‌مدت در وامهای یکروزه، هفت روزه، یکماهه وحتی ششماهه یکسان ویکی است. این عملیات در بازار پولی انجام می‌گیرد، یعنی بازاری که به نهادهای مالی و به برخی از سازمانهای عمومی اختصاص دارد و بانك دوفرانس به دخالتهایی درآنها دست می‌زند.

دوم ـ *نظریه‌های توضیحی بهره.* وام با بهره در عهد عتیق و قرون وسطی عموماً غیراخلاقی تلقی شده بود. توضیح اینکه، واقعیت محکومیت دراین بود که وامهای پرداخت شده در آن دورانها عمدتاً مصرفی بودند. حرمت و منع بهره

براثر توسعهٔ بازرگانی و صنعتی پایان یافته است. اعادهٔ بهره از آگاهی بر نقش سرمایه در تولید ناشی می شود. بهره نشان دهندهٔ پاداش وام دهنده ای است که از این طریق به طور غیرمستقیم به تولید کمك می کند.

نظریه‌های متعدد به توضیح بهره و نیز شرایط تعیین سطح آن اقدام کرده اند. دراینجا ما ازمیان آنها دونظریه، یکی نظریهٔ کلاسیك جدید و دیگر نظریهٔ پیروان کینز را شرح می دهیم:

۱) *نظریهٔ کلاسیك جدید*. به نظر نویسندگان کلاسیك جدید، بهره به منزلهٔ قیمتی تعریف می شود که عرضه و تقاضای سرمایه بر پایهٔ آن با یکدیگر تعادل می یابند. به دیگر سخن، بهره دربازار سرمایه همان نقش قیمت را در بازار محصولات ایفا می کند.

تحلیل بازار سرمایه مستلزم ساخت منحنی عرضهٔ سرمایه و منحنی تقاضای سرمایه است. این منحنیها بر پایهٔ فرضیه‌های زیر ساخته و ترسیم می شوند:

ــ عرضهٔ سرمایه با عرضهٔ پس انداز مشابهت دارد؛

ــ تقاضای سرمایه با تقاضای سرمایه‌گذاری مشابهت دارد.

به‌طور کلی، منحنی عرضه، صعودی است، زیرا، چون اندازهٔ بهره برای وام‌دهندگان پاداش به‌شمار می آید، هرقدر میزان بهره بالا باشد، بهره بیشتر است. این پاداش، توجیه‌های گوناگون پیدا کرده است. بهره جبران گذشتهایی است که پس انداز در مقابل انصراف ازمصرف می کند (سنیور). ازسوی دیگر، وام عمل مبادلهٔ کالای آماده در برابر کالای آینده است؛ واما کالاهای آینده برای اشخاص اقتصادی ارزش کمتر ازکالاهای آماده دارند. بهره جبران این تفاوت ارزش را امکان‌پذیر می کند (نظریهٔ کاهش ارزش آیندهٔ بوم ـ باورك).

منحنی *تقاضا*، *نزولی* است، زیرا بهره نشان‌دهندهٔ هزینهٔ تقاضاکنندگان است. هر قدر میزان بهره اندك باشد، تقاضای سرمایه بیشتر خواهد بود. تقاضای پس انداز به فرآوری نهایی و مورد پیش بینی سرمایه بستگی دارد. پس انداز با احتساب دریافتهایی که می توان ازاستفادهٔ سرمایه انتظار داشت هدف تقاضای

وام است به قسمتی که دریافتی اضافی مورد انتظار سرمایهٔ استقراضی واریز این وام و نیز بهره‌های آن را امکان‌پذیر کند.

این دیدگاه که بهره را همچون قیمت پس‌انداز می‌پندارد ــ زیرا اندازهٔ تعادل آن از تقاطع منحنیهای عرضه و تقاضای پس‌انداز معین می‌شود ــ از بهره یك پدیدهٔ *واقعی* می‌سازد. بهره پس از آنکه در نظریهٔ کلاسیك جدید قیمتها جای گرفت، دراختیار نظریهٔ *اقتصاد خُرد* دربارهٔ پس‌انداز قرار می‌گیرد، زیرا قیمت پس‌انداز است.

۲) *نظریهٔ پیروان مکتب کینز*. این دید تازه از بهره به تعریف جدیدی می‌رسد: اندازهٔ بهره قیمت استفاده از پول است.

این قیمت از مواجههٔ داده‌های فردی عرضه و تقاضا به‌دست نمی‌آید و به ارتباط داده‌های کلی پول و بویژه به تصمیمات مقامات پولی عمومی بستگی دارد. دراین اوضاع، بهره فقط درآمد عامل سرمایه به شمار نمی‌رود بلکه ابزار سیاست اقتصادی نیز هست.

این دید آشکارا ازدید کلاسیك جدید متفاوت است؛ بهره به صورت یك پدیدهٔ *پولی* درمی‌آید و در قلمرو *اقتصاد کلان* قرار می‌گیرد.

تحلیلهای ویکسل، بنیادگذار مکتب سوئدی و جان مینارد کینز منشاءِ این توضیح جدید بهره است[۲۹].

به عقیدهٔ کینز، اندازهٔ بهره قیمتی است که منحنیهای عرضه و تقاضای پول بر پایهٔ آن با یکدیگر تعادل پیدا می‌کنند. این منحنیها براساس فرضیه‌های زیر ساخته و ترسیم می‌شوند:

ــ عرضهٔ پول به مقدار پولی بستگی دارد که دستگاه پولی دراختیار اشخاص اقتصادی می‌گذارد؛

ــ تقاضای پول به رجحان *نقدینگی*، یعنی به تمایل اشخاص اقتصادی برای

۲۹. ن. ك. د. فلوزا، *اقتصاد معاصر*، جلد دوم، «سیاست بازار باز».

حفظ نقدینگیهای پولی بستگی دارد. در واقع، پس انداز دو شکل پیدا می کند: یکی شکل پولی (وجوه صندوق که به صورت نقدینه باقی می ماند) ودیگر شکل مالی (وجوهی که اشخاص اقتصادی به منظور تأمین مالی خرید کالاهای تجهیزاتی به کار انداخته اند). اشخاص اقتصادی تقسیم میان این دوشکل پس انداز را بر حسب انگیزه های مختلف انجام می دهند و شکل پولی نقدینه را برای تأمین مالی خریدهای خود (انگیزهٔ معاملاتی) ومآل اندیشی در برابر حوادث (انگیزهٔ احتیاطی) ودر انتظار زمانی که برای خرید اوراق بهادار بهینه انگاشته شده است (انگیزهٔ سفته بازی) برتر می دانند. برعکس، اشخاص اقتصادی برای اقدام به کاربرد وجوه در مواردی که بهره عاید می سازد شکل مالی را ترجیح می دهند.

به دیگر سخن، وام دهندهٔ پول اساس را بر این پایه می گذارد که برای جبران انصراف خود از نقدینه خسارتی را مطالبه کند. برعکس، وام گیرندهٔ پول که رجحان نقدینگی خود را برآورده می سازد باید بهای آن را بپردازد، یعنی مبلغی بهره پرداخت کند.

بدین سان، اندازهٔ بهره از مواجههٔ دوطرف در بازار نتیجه می شود، یکی کسانی که بیشتر زمانها می خواهند نقدینگی برای مقاصد سرمایه گذاری به دست آورند، و دیگر اشخاصی که تراضی می کنند این نقدینه را ازدست بدهند. از این دید، اندازهٔ بهره قیمت *انصراف از نقدینگی* است.

چون مقدار کلی پول (عرضهٔ کلی) از طریق دستگاه بانکی تحت نوعی نظارت مقامات عمومی پولی معین می شود، تغییر اندازهٔ بهره یکی از ابزارهای سیاست پولی را تشکیل می دهد[۳۰]. به عقیدهٔ کینز، مقامات پولی به منظور تحریك سرمایه گذاری و تأمین اشتغال کامل، می باید بکوشند اندازهٔ بهره را در زیر کارآیی نهایی سرمایه نگاهدارند.

۳۰. در فرانسه، با واسطهٔ مداخلات بانك دوفرانس در بازار پولی. ن. ك د. فلوزا، *اقتصاد معاصر*، جلد دوم، ب) ایجاد سلسله مراتب در دستگاه، نتیجه گیری، فصل سوم.

پس از جنگ جهانی دوم، مقامات عمومی که در کشورهای غربی الگوی رشد باهدف اشتغال کامل اختیار کرده بودند، کوشیدند اندازهٔ بهره را در سطحی اندک بالا حفظ کنند. بدین گونه، حرکت عمومی رشد با تورم مهمی همراه بود، حال آنکه قیمت پول مدتی دراز از گرانی عمومی برکنار ماند. این قیمت زیر تأثیر تقاضای اضافه‌پول و سیاستهای پولی محدود سازنده ترقی کرده است. با این همه، افزایش اندازهٔ بهره گاه کمتر از ترقی سطح عمومی قیمتها باقی می‌ماند و بدین ترتیب به حذف قیمت پس‌انداز منتهی می‌شود. به این دلیل است که شاخص بندی اندازهٔ بهره نسبت به ترقی هزینهٔ زندگی درخواست می‌گردد[۳۱].

پ) بهرجه (بهرهٔ مالکانه)

اصطلاح بهرجه معانی چندی گرفته است. به‌معنای متداول، صاحب بهرجه شخصی است که درآمدهای زندگی وی از کار به‌دست نمی‌آید. به‌معنای مالی، بهرجهٔ دولتی شکل خاصی از اوراق قرضهٔ بلندمدت است که خزانه منتشر می‌کند (مانند بهرجهٔ پینه). به‌معنای اقتصادی، بهرجه منشاءِ درآمد مالی است و این درآمد ارضی استیجاری[۳۲] است. تحلیل جدید، بهرجه را به کلیهٔ اضافات غیراکتسابی بسط داده است که اشخاص اقتصادی می‌توانند برخوردار شوند.
اول ـ بهرجهٔ ارضی. ریکاردو، اقتصاددان کلاسیك این بهرجه را تحلیل کرده است[۳۳]. بهرجه از اینجا نتیجه می‌شود که محصول زمین تابع بازده‌های *نزولی* است. در دنیایی که شمار نفوس در آن رو به فزونی است، رشد جمعیت تقاضای فزایندهٔ مواد خوراکی را ایجاد می‌کند. برای پاسخگویی به این تقاضا، زمینها به زیر کشت می‌روند اما بنا به فرض، چون نخست حاصلخیزترین زمینها کاشته می‌شوند، آنچه سپس به زیر کاشت می‌رود بازده کمتر از اراضی نخست دارد.
قیمت فروش محصولات کشاورزی، زیر فشار تقاضای فزاینده، بالا می‌رود

۳۱. ن. ك صفحهٔ ۱۵۳.
۳۲. *rent* در انگلیسی به معنای اجاره‌داری است.
۳۳. ن. ك صفحهٔ ۵۰۱.

ومساوی با هزینهٔ تولید اراضی کمتر حاصلخیز می شود. اما یك تفاوت مثبت میان قیمت فروش وهزینه برای زمینهای حاصلخیزتر وجوددارد. این تفاوت بهرجه را تشکیل می دهد. بنابراین، بهرجه از تفاوت حاصلخیزی اراضی پدید می آید.

اجاره بها، بهرجهٔ حقوقی است که با قرارداد معین می شود و می تواند در سطحی متفاوت با بهرجهٔ اقتصادی قرار گیرد. عنصر اخیر را تفاوت حاصلخیزی اراضی معین می کند. اما در درازمدت، به‌سبب تأثیر بهرجهٔ اقتصادی روی میزان اجاره بها، بهرجهٔ حقوقی و بهرجهٔ اقتصادی با یکدیگر تطبیق پیدا می کنند.

دوم ـ *بسط پدیدهٔ بهرجه.* اقتصاددانان معاصر مفهوم بهرجه را بسط داده اند. این مفهوم می تواند نه فقط درآمد زمین، بلکه هرگونه درآمد دیگر را نیز زیر تأثیر بگیرد. پدیدهٔ بهرجه درسود هر فروشندهٔ محصول یا خدمتی که عرضهٔ آن کمتر از تقاضاست، نمایان می شود. بنابراین، ممکن است وضعیتهای متعدد بهرجه پدید آیند. ما مهمترین وضعیتهای بهرجه را برحسب منشاء، طبقه‌بندی می کنیم:

۱) *بهرجه‌های مربوط به کالاهای طبیعی:*

ــ بهرجهٔ کانی: این بهرجه با وضعیتهایی باز هم نزدیك به بهرجهٔ ارضی مشروحه در بالا مطابقت می کند. بهرجهٔ نفتی تصویر بویژه مهم ومعاصر بهرجهٔ کانی را تشکیل می دهد. رگه‌های معادن نفتی با درجهٔ تولیدی نابرابر و استخراج کم و بیش آسان هستند. مناسبترین رگه‌های معدنی (خاورمیانه) بهرجهٔ تفاضلی متفاوتی دارند، زیرا استفاده ازرگه‌های معدنی با بهره برداری پرخرجتر (مثلا در دریای شمال) را ضروری می سازند.

ــ بهرجهٔ شهری: افزایش شدید جمعیت شهری از آغاز سدهٔ نوزدهم نیاز سرشار به ساختمان را پدید آورده است. اراضی که در آنها ساختمان شده یا برای سازه است از بهرجهٔ ناشی از کمیابی برخوردار می شوند. پس از جنگ جهانی دوم، بهرجهٔ کمیابی همراه با جنبش رشد که موجب ترقی درآمدها و توسعهٔ جوامع متمرکز انسانی شده، افزایش یافته وبویـژه، در فرانسـه، به سبب رکـود ساختمان سازی طی دورهٔ بین دو جنگ توسعه پیدا کرده است.

۲) *بهرجه‌های رویدادی و ساختاری*

بنگاهها در هر شاخه به طور نابرابر تولیدی اند. آیا اختلاف میان درآمد خالص یك بنگاه دارای فرآوری قوی ویك بنگاه با فرآوری ضعیفتر را می توان همچون بهرجه تلقی کرد؟ موضوع چنین به‌نظر نمی‌رسد، مگر آنکه مفهوم بهرجه از خصوصیت اساسی آن خالی شود، یعنی نتیجهٔ مقتضییاتی مستقل از برخوردار شونده باشد. و اما، توضیح تفاوت نتایج میان بنگاهها می تواند در تفاوت تجهیزات، کارکنان و تصدی باشد. این تفاوتها را نمی توان با بهرجه یکی انگاشت. با این وصف، بنگاه می تواند از مقتضیاتی مستقل از ارادهٔ مدیران خود استفاده کند. این مقتضیات گاه از تغییرات ساختاری ناشی می شوند (تغییرات محیط و جز اینها) و گاه در نتیجهٔ تغییرات رویدادی حاصل می آیند (تغییر سلیقه‌های مصرف کنندگان، تغییر رویدادی قیمتها و درآمدها). این عوامل مختلف بهرجه را ایجاد می کنند.

حرکت کنونی تورم از دو منشاءِ ساختاری و رویدادی است که وضعیتهای متعدد برای بهرجه به‌بار آورده و از این روست، که هنگامی که پول بین دو تاریخ وامگیری آن از ارزش می افتد، وام گیرندگان، بویژه بنگاهها، نفع چشمگیری به‌دست می آورند.

اگر این تغییرات ساختاری و رویدادی می توانند *بهرجه‌های* مثبت را پدید آورند، همچنین می توانند، به‌طور مثال هنگامی که وام‌دهندگان درنتیجهٔ تورمِ بدون استحقاق به فقر دچار می شوند، به زیان اینان بهرجهٔ منفی نیز ایجاد کنند.

۳) بهرجهٔ ذهنی

مفهوم بهرجه، بیشترین تعمیم خود را با بهرجهٔ ذهنی پیدا می کند. بهرجهٔ اخیر ازمواجههٔ ضمنی نتیجه می شود که هر شخص اقتصادی میان رضایتی که از خرید یا فروش یك کالا به‌دست می آورد (فایدهٔ کالا) ازیك سو وهزینه‌ای که این کالا عرضه می‌دارد، ازدیگر سو (عدم فایدهٔ کالا)، به‌عمل می آورد. هنگامی که فایده بر عدم فایده می چربد، از آن نفع ذهنی یا بهرجهٔ ذهنی برمی آید. همچنین است، مثلا، زمانی که یك فروشنده می تواند محصول خود را به قیمت بازار و

بالاتر ازقیمت ناشی ازارزیابی خود به‌فروش رساند. همین طور، خریداری که بتواند برای یك محصول قیمتی گرانتر ازقیمت بازار بپردازد،رضایتی احساس می کند که آن را مشابه با بهرجه می انگارد.

بدین سان، تعمیم مفهوم بهرجه، ازاین پس، امکان نمی دهد تا بهرجه همچون درآمد یك عامل خاص (بهرجهٔ ارضی) تلقی شود، بلکه به منزلهٔ ثروتمندی بدون علت است که می تواند با تصاحب هر عامل تولید و بویژه، عامل سرمایه همراه باشد[۳۴].

بند ۲. سود

اصطلاح سود مبهم است، زیرا ازیك سو نویسندگان درمعانی متفاوت آن را به کار برده‌اند و ازدیگرسو نمی تواند ازطریق حسابداری بنگاه و یا حسابداری ملی مستقیماً ادراك شود. بنابراین، دو دید نظری و حسابدار باید متمایز و مشخص شود.

الف) دید نظری سود

اول ـ توجیه‌ها و انتقادهای سود. در تحلیل سنتی بنگاه دو نوع سود پدیدار می شود:

ــ سود به اصطلاح *عادی* در جزءِ منحنی هزینهٔ متوسط: پاداش کارآفرینی را تأمین می کند که سرمایه و نیز کار خود را به بنگاه می آورد. این سود موافق با پاداشی است که اگر کارآفرین سرمایه را به بنگاه دیگری به‌وام می داد، (بهره) یا اگر در جای دیگر کار می کرد (مزد) عاید وی می ساخت.

۳۴. قانونگذاری مالیاتی در فرانسه، ارزش اضافی در چارچوب بنگاه نیز ارزش اضافی اموال غیرمنقول را که افراد به هنگام فروش مستغلات خود برخوردار می شوند مشمول مالیات قرار می‌دهد. قانونگذاری می کوشد مالیات بندی برارزشهای اضافی که درهمهٔ عناصر ثروت تحقق یافته است، تعمیم دهد. بنابراین، ازخلال مکانیسم ارزش اضافی است که مقامات پولی می کوشند برخی ازبهرجه‌ها را مصادره کنند.

ـــ سود به اصطلاح غیرعادی یا باقیمانده که پس از پرداخت مزد، بهره، سهم مشارکت کارآفرین در کار و در سرمایه و به‌طور کلی مخارج بنگاه، پدیدار می‌شود.

می‌دانیم که در رقابت کامل، فقط سود «عادی» وجود دارد، حال آنکه دررقابت ناقص سود «غیرعادی» دوام می‌یابد[۳۵].

توجیه‌های مختلف نظری از تخصیص سود ـ باقیمانده را کارآفرین ارائه کرده است. سود لزوماً با نوآوری ارتباط دارد یا یك جبران عدم یقین را تشکیل می‌دهد.

به عقیدهٔ شومپتر، سود محصول ترکیب جدید یا نوآوری است[۳۶]، درآمدی است اساساً پویا: منفعت هنگامی نمودار می‌شود که کارآفرین به تولید یك محصول با کمترین خرج یا به ساخت کالای عالیتر با هزینهٔ یکسان موفق شود. اما چنین اوضاعی نمی‌تواند دایمی باشد؛ تقلیدکنندگان نوآوری را اقتباس خواهند کرد؛ قیمتها کاهش خواهند یافت و سود ناپدید می‌شود، مگر آنکه عناصر انحصار وجود داشته باشد. شومپتر در *سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی* نشان می‌دهد که دورنمای سود انحصار به قدر کفایت قابل دوام همچون شرط نوآوری تلقی شده است.

نظریهٔ عدم یقین امکان می‌دهد هم یك عنصر جدید، یعنی خطر احتمالی معرفی شود وهم سهم نوآوری وساختار بازار وارد وادغام گردد؛ این نظریه تأکید بر نقش تصمیمات کارآفرین می‌گذارد. سودهای نوآور نتیجهٔ تصمیم به‌کاربرد شیوه‌های فنی تازه ـــ که بهترین فرض شده‌اند ـــ یا کالاهای جدید و یا حتی روشهای نوظهور تولید است. سودهای رویدادی (*سودهای بادآورده*) می‌توانند نتیجهٔ پیش‌بینی درست تغییرات قیمتها و درآمدها و پذیرش سیاست مناسب

۳۵. ن. ك صفحهٔ ۲۲۶.

36. J. Schumpeter, *Capitalisme, socialisme et démocratie,* traduction française, Payot, 1963.

ذخیره سازی باشند. در چنین تحلیلی، در این صورت سود پاداش عدم یقین است که با موفقیت رفع شده است.

این توجیه‌ها به ایراداتی برمی‌خورند: توضیح براساس نوآوری برای توضیح سود در بخشهایی که به فعالیتهای از پیش شناخته و بر طبق رویّه‌هایی از پیش موجود می‌پردازند، کفایت نمی‌کند. توضیح بر پایهٔ عدم یقین در حالی که سود لزوماً به خطرناکترین فعالیتها عاید نمی‌شود، نامکفی است.

تحلیل مارکسیستی، انتقادی اساسی تر بر مفهوم سود وارد می‌سازد. به عقیدهٔ مارکس فقط یك عامل تولید، یعنی کار، وجود دارد. سرمایه هیچ ارزش دیگری نمی‌افزاید و تنها کار لازم برای تولید را منتقل می‌کند؛ بنابراین، سود فقط از محصول کار می‌تواند برداشت شود. در نظریهٔ مارکسیستی، ارزش محصول بالاتر ازمزدهای پرداختی است، زیرا کار می‌تواند بیشتر از هزینه در مخارج و کارآموزی تولید کند؛ تفاوت میان ارزش محصول و هزینهٔ آن، یعنی ارزش اضافی، سرچشمهٔ سود است[۳۷].

سود باقیمانده‌ای نیست که به طور تصادفی ظاهر شود؛ این یك مقولهٔ اساسی مشخص کنندهٔ جوامعی است که وسایل تولید در آنها را یك طبقهٔ اجتماعی به انحصار درآورده است.

دوم ـ دید *تازه:* سود، *درآمد کارکرد.* در اقتصاد نوگرای امروزین، لازم است موارد زیر را تشخیص دهیم:

ـ سود بنگاه فردی با سود کارآفرینی که با سرمایه و کار خود به‌گونه‌ای تنگاتنگ در زندگی بنگاه خود درگیر شده، درهم آمیخته و همانند است.

ـ سود بنگاه شراکتی که دیگر همچون درآمد شخصی پدیدار نمی‌شود، بلکه مانند درآمد سازمانی است که آن را اشخاصی که از لحاظ حقوقی مزدبگیرند، اداره می‌کنند. با وجود این تفاوت گذاری، سود در دو حالت همچون درآمدی

۳۷. ن. ك صفحهٔ ۵۳۱.

ظاهر می شود که با اجرای دو عمل اساسی در اقتصاد بازار ارتباط دارد:
ـــ سود با عمل بنگاه ارتباط دارد. می دانیم که هدف این کار ترکیب عوامل تولید است. این ترکیب در اقتصاد پویا به وقوع می پیوندد که پیش بینیهایی را لازم دارد. سود به منزلهٔ نشانهٔ موفقیت در سازمان و پیش بینی نمودار می شود[۳۸]. «درنتیجه از نظر کارکردی، به فعالیت بنگاهی بستگی دارد که خود در منطق اقتصاد بازار ثبت می شود»[۳۹].

ـــ سود به عمل انباشت سرمایه مربوط است. بخشی از سود بنگاههای فردی و نیز تمامی سود توزیع نشدهٔ شرکتها به سرمایه‌گذاری اختصاص می یابد.

گرچه سود به عمل بنگاه ارتباط دارد و عمدتاً برای بقا و توسعهٔ بنگاه تخصیص پیدا می کند، با این همه، لازم است سودی را که این طور پدید آمده است تعریف کرد. سود، برحسب مورد، می تواند با موارد زیر تطبیق یابد:

ـــ سود *ناشی از کار* که با نوآوریهای تازه یا تسلط بر خطر احتمالی و یا افزایش ابعاد بنگاهها مطابقت دارد.

ـــ سود رسیده *(سود بادآورده)*: تغییرات سلیقه و رویداد می توانند روی حاشیهٔ سود کارآفرینان تأثیر بگذارند، بی آنکه این کارآفرینان همیشه رفتار فعالی داشته باشند.

ـــ سود *مجاز* که کم کم به صورت نهادی درمی آید و تعیین آن بیشتر به تصمیم مقامات نهاد (مثلا، دولت و انجمن حرفه‌ای) بستگی دارد تا به عوامل اقتصادی. به عنوان مثال، چنین است هنگامی که هدف دخالتهای دولت ایجاد سطح معین سود برای بهره‌برداران کشاورزی باشد. روشن است که «اقتصادی که سود در آن عمدتاً از حمایتهای ساختاری، گمرکی و آیین‌نامه‌ای ناشی شود، اقتصاد مورد تهدیدِ تصلب واقع خواهد بود. سودی که بخش بزرگ آن ثمرهٔ نوآوری

۳۸. ن. ك صفحهٔ ۲۶۸ و ادامهٔ آن.

39. R. Barre, *Economie politique,* coll. «Thémis», PUF, 1969, t. 2, p. 213.
این کتاب به فارسی ترجمه شده است. ر.ك: رمون بار، *اقتصاد سیاسی*. ترجمهٔ دکتر منوچهر فرهنگ. تهران: انتشارات سروش، ۱۳۶۷ شمسی، ج ۲، صفحهٔ ۲۲۵.

بر پایهٔ اندیشه و پیش بینی روشنگرانه نباشد، نقشهای گوناگونی را که از این پس در اقتصادهای رشد بدان سپرده شده است ایفا نخواهد کرد»[۴۰].

خلاصه، جزئی از سود رسیده و نیز بخش بزرگتری از سود مجاز بیشتر به پدیدهٔ بهره جه تعلق دارند تا به پدیدهٔ سود به معنای اخص.

ب) دید حسابدار از سود

اول ـ *تعاریف حسابدار از سود*. دو منبع عمدهٔ آماری، یعنی حساب و حسابهای ملت وجود دارد که نگرش به سود را امکان پذیر می کنند.

۱) سود در *حساب بنگاهها*. در حسابداری خصوصی، اصطلاحات حسابداری مورد استفاده برای ارزش گذاری اوضاع یك بنگاه درسطح سود نتیجهٔ *خالص بهره برداری* یا جریان ـ *نقد* است. جریان ـ *نقد* شامل نتیجهٔ خالص بهره برداری است به علاوهٔ وجوه استهلاك و ذخایر[۴۱].

۲) سود در *حسابداری ملی*. اصطلاح «سود» در حسابداری ملی پدیدار نمی گردد، اما به نام مازاد ناخالص بهره برداری دیده می شود. این مقدار کلی است که می توان به سود نزدیك دانست.

در روش قدیمی حسابها، بنگاههای فردی با شرکتها مورد بررسی قرار می گرفت و این امر امکان می داد تا اوضاع کلی بنگاهها را بدون توجه به شکل آنها دراختیار داشته باشیم و درنتیجه ماندهٔ کلی حساب بهره برداری را به دست آوریم.

درحسابداری جدید، مازاد ناخالص بهره برداری باید ازموارد زیر استنتاج شود:

ـ در حساب بهره برداری شرکتها وشبه شرکتهای غیرمالی که با کسر مخارج

40. A. Babeau, *Le profit, coll. «Que sais-je»*, n° 1349, PUF, p 63.

۴۱. ن. ك صفحهٔ ۲۶۹.

مزد و مالیاتهای تولید از ارزش افزوده تشکیل می‌یابد؛

ــ در حساب خانوارها که در درون آن عملیات بنگاههای فردی در یك ستون مخصوص جدا شده است، ماندهٔ حساب بهره‌برداری با کسر مخارج مزد و مالیاتهای تولید از ارزش افزودهٔ بنگاهها به‌دست می‌آید.

ممکن است بر پایهٔ داده‌های حساب بهره‌برداری شرکتها و شبه‌شرکتهای غیرمالی و ستون «بنگاههای فردی» حساب خانوارها، حساب کلی بنگاه را مجدداً تشکیل داد. با این وصف، حساب بنگاههای فردی و حساب شرکتها فقط در ظاهر قابل مقایسه‌اند. در سال ۱۹۷۶، مازاد ناخالص بهره‌برداری شرکتها تقریباً یك چهارم ارزش افزودهٔ آنها را نشان می‌داد، حال آنکه درمورد بنگاههای فردی به ۷۸٪ ارزش افزوده می‌رسید. در واقع، مازاد ناخالص بهره‌برداری بنگاههای فردی پاداش رؤسای بنگاهها و مدد معاش خانوادگی غیرمزد را دربر می‌گیرد، حال آنکه مازاد شرکتها به هیچ وجه شامل پاداش کار نبوده و فقط دربرگیرنده است.

با محدودیت تحلیل به شرکتها و شبه‌شرکتهای غیرمالی چنین استنباط می‌شود که مازاد ناخالص بهره‌برداری سه تخصیص عمده بدین شرح پیدا می‌کند: مالیاتهای جاری از درآمد و ثروت؛ پاداش سرمایه ـ بهره و سود سهمی[۴۲]؛ و در پایان پس‌انداز ناخالص که درسال ۱۹۷۸ برای هریك از این عناوین مقادیر زیر است (به‌میلیون فرانك)[۴۳]:

۴۲. بهره، برطبق تحلیل سنتی کلاسیك جدید پاداش سرمایه، عامل تولید را تشکیل می‌دهد و باید از سود، درآمد باقی مانده جدا باشد. برعکس، تحلیل تازه بدین سو گرایش دارد که نه فقط سود سهمی درآمد سهامداران بلکه بهره، درآمد سرمایه‌های مالی که به بنگاه وام داده نشده‌اند، به‌حساب آورد، روش گستردهٔ حسابداری ملی این اقلام را درحساب درآمد شرکتها با همان عنوان سود سهمی وارد کرده است.

43. *Comptes de la Nation 1978,* Collection de l'INSEE, *op. cit,* t3, p. 36.

پاداش سرمایه:

بهره	۸۸۵۲۹
سود سهمی	۵۴۲۲۴
مالیاتهای جاری بر درآمد و ثروت	۳۴۳۹۸
پس انداز ناخالص	۱۳۷۳۵۰

بنابراین، کاربرد مهم مازاد ناخالص بهره برداری به پس انداز است، که برای تأمین مالی از منابع خود مورد استفاده قرار می گیرد. سرانجام، آنچه دقت را جلب می کند وزنهٔ سود در اقتصاد فرانسه نیست که بتوان به‌گونه‌ای از خلال مازاد ناخالص بهره برداری مشاهده کرد، بلکه نقش آن در انباشت سرمایه است.

دوم ـ *مفهوم گستردهٔ سود شرکتها*. نتیجهٔ ناخالص بهره برداری شرکتهای خصوصی آیا مقابلهٔ کلیهٔ منافع منسوب به بنگاه شراکتی را امکان پذیر می کند. در عمل لازم است به شرح زیر برخی عناصر را از نتیجهٔ ناخالص بهره برداری کسر کنیم و برخی دیگر را بر آن بیفزاییم تا سود «گسترده» به‌دست آید:

ــ لازم است وجوه استهلاك را از نتیجهٔ ناخالص بهره برداری کم کنیم.

ــ لازم است پاداشهایی مانند پاداش مدیران را بر آن اضافه کنیم.

از میان مدیران شرکتها دو گروه را می توانیم تشخیص دهیم:

۱) مدیران عضو هیئت مدیره (رؤسای اداری) از لحاظ حقوقی مزدبگیر نیستند و مهره‌های حضور در جلسات و چندمهایی دریافت می دارند؛

ــ مهره‌های حضور، پاداش ثابت‌اند. موافق با میزان مشارکت کاری یا خدماتی گذشته‌ای که برای بنگاه و یا «به‌نام یا یك شبکهٔ روابط» انجام داده است[۴۴] وحتی پیش از آنکه حسابداری شرکت سود را روشن کرده باشد، از آن برداشت می شوند.

ــ چندمها از یك شرکت به دیگری تغییر می پذیرند و پس از کسر سود سهمی

44. A. Babeau, La profit, coll. «*Que sais-je?*», n° 1349, PUF.

واندوخته‌ها (برای تأمین مالی از منابع خود) محاسبه می‌شوند[۴۵].

۲) کارکنان در مقام مدیر: پاداش کارکنان مدیر ازدیدگاه مالیاتی کاملا به منزله مزد تلقی می‌شود. آیا این رقم در کل مشارکت در منافع نیست؟ اگر عادی به‌نظر می‌رسد که اشخاص دارای سنگینترین مسئولیتها به طور ضمنی در نتایج ذینفع باشند، مشکل بتوان در پاداش کلی مبلغی را که به‌کار اختصاص می‌یابد از آنچه مشارکت درسود را تشکیل می‌دهد، تشخیص داد. افزون براین باقی می‌ماند تعیین کارکنانی که از لحاظ سلسله‌مراتب به‌منزلهٔ مدیران و افراد صاحب سهم تلقی می‌شوند[۴۶].

اگر پاداشهای وصولی رؤسای اداری را بتوان علناً با منافع یکی انگاشت، در مورد کارکنان مدیر عدم یقین بسیار دربارهٔ ماهیت حقیقی آنها درسطح اقتصاد وجود دارد.

مکانیسم توزیع در مرکز مباحثهٔ دایمی در کارآیی اقتصادی قرار می‌گیرد و مکانیسمهای خود به خودی میل دارند تخصیص کارای منابع را تأمین کنند، اما می‌توانند به آن توزیع ثروت ملی برسند که از لحاظ اجتماعی مطلوب نباشد. افزون براین، چون رقابت واقعی نیست، می‌کوشند نابرابریهای غیرموجه در سطح اقتصادی ایجاد کنند. بنابراین، دولتها میل دارند نقش بیش ازپیش بزرگی در توزیع درآمدها ایفا کنند و می‌کوشند همزمان به توزیع و نظارت مبادرت ورزند. اندازهٔ نابرابری در درآمدها و نیز اقدامهای دولت در این زمینه در جلد سوم *اقتصاد معاصر* تحلیل خواهند شد.

۴۵. اینان از سال ۱۹۷۵ ازمیان رفته‌اند. هیئتهای مدیره مدتی است به نحوی فزاینده به مدیران از طریق مهره‌های حضور که از منافع مشمول مالیات کسرکردنی هستند، پاداش می‌پردازند.

۴۶. این دید درآمدهای کارکنان مدیر، مستلزم تحلیلهای گسترده‌تر تا این زمان است. مسئله‌ای که بیکاری آنها مطرح می‌سازد نشان می‌دهد که پاداشهای آنان همچنان سست و ناپایدار است و به کار آنان وابسته، و در هیچ یك از انواع درآمدی که تاکنون تعریف شده وارد نمی‌شوند.

کتابشناسی

A. BABEAU, *Le profit*, coll. « Que sais-je ? », n° 1349, PUF.

A. BABEAU et D. STRAUSS-KAHN, *La richesse des Français*, Paris, PUF, 1977.

R. BARRE, *Economie politique*, t. 2, coll. « Thémis », PUF, 1970.

B. BOBE, *La redistribution des revenus*, Paris, Economica, 1978.

R. BOYER, Les salaires en longue période, *Economie et Statistique*, n° 103.

J. T. DUNLOP, *The theory of wage determination*, Londres, Macmillan, 1957.

J.-C. EICHER, DANREY et ORIVEL, *Le travail et les activités économiques*, Paris, Ed. Scodel, 1971.

J. LECAILLON, *Analyse économique et répartition du revenu national*, Ed. Cujas, 2e éd., 1969.

J. LECAILLON, *Les salaires*, Ed. Cujas, 1973.

J. MARCHAL et J. LECAILLON, *La répartition du revenu national*, 4 vol., Ed. Génin, 1958-1970.

J. MARCHAL, Approches et catégories à utiliser pour une théorie réaliste de la répartition, *Revue économique*, 1952, n° 2.

ONU, *Les revenus dans l'Europe d'après-guerre*, New York, 1969.

R. PADIEU, Les revenus des Français, *Economie et Statistique*, décembre 1977.

Rapport du Centre d'Etudes des revenus et des coûts, CERC, *Evolution de la dispersion et de la disparité des salaires en France (1954-1972)*.

Rapport Giraudet sur les « Rémunérations des travailleurs manuels », *Documentation française*, 1976.

Revue économique : numéros spéciaux de mars 1971 : *Disparités des salaires* (1re partie) et mai 1971 : *Disparités des salaires* (2e partie).

A. TIANO, *L'action syndicale et la théorie économique du salaire*, Paris, Génin, 1958.

J. ULLMO, *Le profit*, Paris, Dunod, 1969.

عنوان سوم
مصرف و سرمایه‌گذاری

عنوان نخست به تولید و منابع اقتصاد تخصیص یافته بود. بر طبق اتحاد اساسی زیر که در گذشته یادآوری شده است، تولید دو کاربرد دارد: یکی مصرف و دیگری سرمایه‌گذاری[1]:

$P \equiv C+I$

عنوان سوم، مصرف و سرمایه‌گذاری را شرح می‌دهد. تحلیل اقتصادی، همین تازگی، نقش اساسی مصرف و سرمایه‌گذاری را روشن ساخته است. اقتصاددانان کلاسیك و کلاسیك جدید در اساس به تولید توجه داشته‌اند. کینز، به منزلهٔ نخستین نویسنده به نظر می‌آید که در سال ۱۹۳۶ با انتشار *نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول*، بر اهمیت نقش مصرف در سطح فعالیت ملی تأکید گذاشته و همین طور اثر فزایندگی سرمایه‌گذاری را در درآمد ملی نشان داده است.

مصرف و سرمایه‌گذاری هم به مثابهٔ علت و هم به منزلهٔ معلول در فعالیت اقتصادی پدیدار می‌شوند؛ این دو، علت فعالیت اقتصادی‌اند، زیرا هر یك در تعیین سطح فعالیت اقتصادی در زمان معین شرکت می‌کنند و معلول فعالیت اقتصادی هستند، زیرا مصرف وسرمایه‌گذاری به متغیرهای اقتصادی متعدد بستگی دارند.

۱. ن. ك بند ب فصل دوم مقدمه.

پس از تعیین میزان مصرف و سرمایه‌گذاری عوامل تعیین‌کنندهٔ آنها جست‌وجو می‌شود و نشان داده خواهد شد که مصرف و سرمایه‌گذاری مانند جاذبه‌های اساسی مدار اقتصادی پدید می‌آیند.

درنتیجه، فصلهای زیر به ترتیب مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند:

فصل نخست: انواع مختلف مصرف و اندازهٔ آنها؛
فصل دوم: عوامل تعیین‌کنندهٔ مصرف خصوصی خانوار؛
فصل سوم: انواع مختلف سرمایه‌گذاری و روشهای تأمین مالی آنها؛
فصل چهارم: عوامل تعیین‌کنندهٔ سرمایه‌گذاری.

فصل نخست

انواع مختلف مصرف و اندازهٔ آنها

هدف مصرف این است که نیازهای اشخاص اقتصادی را برآورده سازد. این اشخاص درمقابل مشارکتهای خود درفراگرد تولید درآمدی دریافت می‌دارند و آن را میان دو کاربرد: مصرف و پس‌انداز توزیع می‌کنند. توالی مسیر مصرف‌کننده را می‌توانیم بدین‌سان ارائه کنیم:

مصرف (خرید کالاها و خدمات)
تولید ← درآمد <
پس‌انداز

مصرف که بدین گونه برداشت شده است امکان نمی‌دهد تا نیازهای *قادر* به *پرداخت* برآورده شود. و اما، در اقتصادهای نوگرای امروزین چنین به‌نظر می‌آید که تنها درآمد خانوارها نمی‌تواند، به قول فرانسوا پرو، «هزینه‌های انسان» را تأمین کند. فرانسوا پرو این هزینه‌ها را در سه گروه زیر توزیع می‌کند:

«ــ هزینه‌هایی که مانع از مردن انسانها می‌شوند؛
«ــ هزینه‌هایی که یك زندگی مادی و روانی کمینه‌را برای انسانها امکان‌پذیر می‌کنند (مراقبتهای درمانی، کمك به ازکارافتادگان، پیری و بیکاری)؛
«ــ هزینه‌هایی که زندگیِ بویژه انسانی، یعنی با مشخصات کمینهٔ شناخت و

کمینهٔ فراغت را برای همهٔ انسانها ممکن می‌دارند»[1].

اقتصادهای نوظهور می‌کوشند این هزینه‌های انسان را تأمین کنند، اما شمول حسابداری بر مخارجی که برای ارضای آنها انجام گرفته است همچنان مشکوك و نامطمئن باقی می‌ماند و به منظور اصلاح آن به نظر می‌آید که از این پس مصرف نمی‌تواند به خریدهای افراد خصوصی محدود شود، بلکه باید شامل استفاده از همهٔ کالاها و خدماتی گردد که با یا بدون پرداختِ عاملان اقتصادی دراختیار خانوارها گذاشته شده‌اند.

بر پایهٔ این تعریف، اصطلاح «مصرف» بُعد جدیدی پیدا می‌کند و سه عنصر عمده را دربرمی‌گیرد:

۱) مصرف افراد خصوصی، چنانکه در چارچوب حسابداری ملی تعریف شده است (کالاها و خدمات خریداری خانوارها؛ خودمصرفی؛ کالاهای مربوط به مزدهای جنسی و کمکهای جنسی)؛

۲) مصرف خدمات «جمعی» رایگان یا مشمول کمك مالی بی‌عوض که بخش عمومی و بویژه ادارات دراختیار خانوارها قرار داده‌اند (مصرفی که تماماً یا جزئاً، اشخاص ثالث تأمین مالی کرده‌اند)؛

۳) مصرف یا حق انتفاع از ثروتهای طبیعت، مانند هوای خالص، آفتاب، دریا، کوه و... که هرچند رایگان اما جبران ناپذیرند.

در حال حاضر، در فرانسه، ازمیان این عناصر فقط مصرف قطعی تجاری به کمك حسابهای ملت هدف اندازه‌گیری دقیق است. با این همه، برای درك مصرف خدمات جمعی و گنجانیدن آن در مصرف به اصطلاح «گستردهٔ» خانوار بررسیهایی انجام شده‌اند[2]. گروه سوم مصرف به شمول حسابداری بر زیانها یا

1. F. Perroux, *L'économie du vingtième siècle,* Paris, PUF, 2e ed., 1964, p, 344.

2. J. Desce, Consommation individuelle et consommation collective, *Analyse et Prévision,* «Futuribles», Sedeis, juillet - août 1969. J. Desce, A. Foulon, La «consommation élargie», *Consommation,* juillet - août 1971. A. Vanoli Les notions de consommation élargie, *Economie et* statistiques, mai 1978.

هزینه‌های خارجی (خلاف صرفه‌جوییهای خارجی) منجر خواهد شد که فقط براثر مصرف خدمات جمعی به‌طور ناقص تخفیف می‌یابند. ثبت این اقلام در حسابداری هرچند دشواریهای بسیار بزرگی را عرضه می‌دارد، در آغازِ آزمایش است. بدین قرار است که دفتر ملی پژوهش اقتصادی می‌کوشد ارزش خدمات «داراییهای محیط زیست» را برای عاملان اقتصادی مختلف ونیز خسارتهای ناشی از محیط زیست براثر استفاده از این داراییها را ارزیابی کند.

در این قسمت فقط مصرف قطعی خانوار به صورت کالاها و خدمات تجاری تحلیل می‌شود. در واقع، در برابر مشکل تشخیص افراد برخوردار از خدمات رایگان دستگاههای دولتی، حسابداری ملی این اقلام را به مصرف قطعی اداراتِ عمومی تخصیص داده است. به‌دیگر سخن، مصارف خانوار به صورت کالاهای تجاری و نیز خدمات تجاری (خدماتی که تجاری شده‌اند به‌علاوهٔ خدمات ادارات عمومی که هدف پرداخت جزئی قرار می‌گیرند) درمصرف قطعی خانوار پدیدار می‌شوند. در سال ۱۹۷۸، مصرف قطعی خانوار به صورت کالاها و خدمات تجاری تقریباً ۸۰٪ مصرف قطعی کل را نشان می‌داد.

مصرف خانواردر قسمت اول این فصل بر پایهٔ داده‌هایی تحلیل خواهد شد که حسابداری ملی به‌دست داده است. قسمت دوم، از خلال مفهوم مصرف گسترده، نه فقط کالاها و خدمات تجاری خریداری خانوارها بلکه خدمات جمعی رایگان برای خانوارها را نیز درنظر می‌گیرد.

قسمت اول

مصرف خانوار و اندازهٔ آن

یکی از اَعمال اساسی بخش نهادی «خانوار» مصرف قطعی است. بخش خانوار متشکل است از خانوارهای به‌اصطلاح «عادی» (مجموعهٔ اشخاصی که در یك مسکن زندگی می‌کنند) و نهادها.

مصرف خانوار در اساس متشکل از مجموعهٔ خریدهای خانوار است که خودمصرفی بدان افزوده می‌شود. خرید خدمات درخریدهای خانوارجای دارد

که منظور، به‌طور مثال، اجارهٔ خانه یا مشاورتهای پزشکی و نیز خرید کالاهای نیمه بادوام (اتوموبیل و تجهیزات خانگی) است. دو جنبه در مصرف کنونی به نظر می‌رسند: افزایش خرید کالاهای نیمه‌بادوام که با وجود احتساب و ثبت قراردادی در مخارج مصرفی شکلی از انباشت خانوار را تشکیل می‌دهند و اهمیت مخارج اختصاصی به مسکن که این نیز جزئاً نشان‌دهندهٔ شکلی از انباشت است.

با این همه، خریدهای خانوار به منزلهٔ مصرف تلقی نشده است. برخی از خرید *کالاها* دررده‌ٔ سرمایه‌گذاری قرارگرفته‌اند: منظور خرید اموال غیرمنقول و ترمیمات پرخرج آنها برای خانوار (جز بنگاههای فردی) و سرمایه‌گذاری ضروری در بهره‌برداری از بنگاههای فردی است[٣]. خریدهای *اعتباری* به منزلهٔ پس‌انداز (به‌کاراندازی وجوه) تلقی شده‌اند.

اول ـ ارزیابی مصرف خانوار برحسب کارکرد. هرگاه داده‌های کلی مربوط به مصرف خانوار برطبق محصولات بسط یابد صورتهای بلندبالا ازمحصولات مصرف به‌دست می‌آید. همچنین، خریدها برحسب انواع عمدهٔ محصولات و خدمات نسبتاً متجانس یا *کارکردها* گروه‌بندی شده‌اند.

این صورتها با این فرض تنظیم شده‌اند که ضابطهٔ اساسی ارضای نیازیکسان (خوراک، پوشاک، بهداشت ودرمان وجزاینها) معین شود. ضرایب بودجه‌ای، که سهم نسبی خرج اختصاصی به هر نوع کارکرد را در بودجهٔ کل بیان می‌کنند، نشان می‌دهند که ساختار بودجهٔ خانوادگی عمیقاً تغییر می‌یابد (ن. ك. جدول ١ـ١). اهمیت خوراك و پوشاك کاهش پیدا می‌کند. کلیهٔ اقلام دیگر بودجه با اندازه‌های کم وبیش بالا، سهم فزاینده دارند[٤]. مخارج بهداشت ودرمان بیشتر از

٣. می‌دانیم که درروش گستردهٔ حسابداری ملی، بخش نهادی خانوار نقش خودرا به عنوان مصرف قطعی وبنگاههای فردی نیز به منزلهٔ تولیدکنندهٔ بهره‌بردار تصویر می‌کنند. دراین فصل که به مصرف قطعی اختصاص یافته، نقش اخیر خانوار مورد ملاحظه واقع نشده است، زیرا بنگاههای فردی نمی‌توانند جز در مصارف واسطه برای هدفهای تولید اقدام کنند.

٤. به استثنای سال ١٩٧٠، مخارج مهمانخانه، کافه ورستوران به میزان یك واحد رو به کاهش است.

اقلام دیگر افزایش می‌یابد و سپس این اقلام می‌آید: مخارج حمل و نقل، درگذشته به‌سبب افزایش خرید وسایط نقلیهٔ شخصی و استفاده ازآنها واکنون به دلیل ازدیاد تجهیزات تلفونی؛ و در پایان مخارج مسکن به علت اهمیت ردیف «اجاره بها».

جدول ۱ـ۱. تحول مصرف خانوار برحسب کارکرد

	ضرایب بودجه		
	۱۹۵۹	۱۹۷۰	۱۹۸۰
۱. خوراك	۳۷/۳	۲۸/۱	۲۲/۴
۲. پوشاك	۱۱/۵	۹/۸	۷/۸
۳. مسکن	۱۷/۵	۲۱/۲	۲۲/۵
۴. بهداشت و درمان	۸/۳	۱۲/۶	۱۷/۳
۵. حمل و نقل و مخابرات	۸/۴	۱۰/۲	۱۱/۷
۶. فرهنگ و فراغت	۷/۸	۸/۵	۹/۴
۷. مهمانخانه، کافه، رستوران و متفرقه	۹/۲	۹/۶	۸/۹
مجموعهٔ مصرف	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰

مأخذ:

Collection de l'INSEE, c", Les table aux commentés, *Rapport sur les comptes de la nation,* t. II, 1974; pour 1959, *Economie et statistiques,* décembre 1976.

توضیح این سوء‌تغییر درساختار بودجه اساساً در گوناگونی تحولات برحسب حجم[۵] است که از سال ۱۹۵۹ برای کارکردهای مختلف و موردنظر مشاهده شده‌اند.

دوم ـ *ارزیابی مصرف برحسب نوع کالاهایی که برحسب قابلیت دوام ترتیب*

۵. تحولات برحسب حجم، حذف نفوذ تورم را امکان‌پذیر می‌سازند.

یافته‌اند. اندازهٔ افزایش سالانهٔ مصرف برحسب نوع کالاهای کم و بیش بادوام برای دورهٔ زمانی ۱۹۷۰ـ۱۹۷۷، به‌شرح زیر تحول یافته است:

کالاهای بادوام (اتومو بیل، تلویزیون، ماشین رختشویی و جز اینها).	٪۸/۷
کالاهای نیمه بادوام (پوشاك، دستگاههای عکاسی، سینما و جز اینها).	٪۵/۶
مواد غذایی	٪۱/۹
دیگر کالاها (دارو، نیرو، محصولات حفاظتی، سوختی و جزاینها)	٪۵/۱
خدمات (مسکن، خدمات بهداشتی، مهمانخانه و کافه‌ـرستوران)	٪۵/۲

بدین سان، هرگاه مخارج دارویی و خدمات را کنار بگذاریم، هرقدر مصارف با دوامتر باشند با سرعت بیشتری افزایش می یابند.

این ارزیابیهای مصرف عمدتاً براساس پرسشنامه‌های بودجهٔ خانوادگی یا از طریق «گروههای مباحثهٔ جمعی دربارهٔ مصرف» به‌دست آمده‌اند. پرسشنامه‌های انستیتوی ملی آمار و بررسیهای اقتصادی با همکاری نزدیك مرکز پژوهش و اسناد دربارهٔ مصرف نزد نمونه‌های خانوار به‌حکم قرعه انجام گرفته‌اند. «گروه مباحثهٔ جمعی» یك نمونهٔ دایمی مصرف کنندگان است که مصرف را طی زمان معین دنبال می کند. گروههای مباحثهٔ جمعی را مرکزپژوهش و اسناد دربارهٔ مصرف یا برخی از شرکتهای خصوصی تشکیل داده اند و بدین سان فروش محصول خود را زیرنظر دارند. چون پرسشنامه‌های مصرف برای استخراج نتایج مفصل به‌کار می روند، کارشناسان رویدادهای اقتصادی به شاخصهای مصرف مبتنی بر فروشهای برخی از کالاها (اتومو بیل) یا به ارقام کل فروش مغازه‌های بزرگ متوسل می شوند. انستیتوی ملی آمار و بررسیهای اقتصادی براساس این شاخصها، ازسال ۱۹۶۸ شاخصی ساخته است که تغییر آهنگ ماهانهٔ مصرف را نیز درنظر می گیرد. همچنین، انستیتوی ملی آمار و

بررسیهای اقتصادی اقدام به پژوهشهای آماری می کند. این کار امکان می دهد تا نیات خرید مصرف کننده وطرز برخورد خانوارها با اوضاع اقتصادی پیش بینی شود.

قسمت دوم
مفهوم مصرف گسترده

در حال حاضر، مصرف گسترده همچون مصرف خصوصی خانوار تعریف می شود که در اساس از کالاها و خدمات تجاری ترکیب یافته است اما مصرف خدمات جمعی بدان افزوده می شود.

خدمات جمعی یا خدمات رایگان برای خانوارها به دوصورت ارائه می شوند:

ـــ خدماتی که ادارات انجام داده اند؛
ـــ انتقالات به افراد از طریق بنگاههای عمومی یا خصوصی.

الف) خدماتی که ادارات انجام داده‌اند

ادارات دونوع خدمت به جامعه عرضه می دارند:

ـــ خدمات «تقسیم ناپذیر»، بدون هیچ گونه رابطه با اقتصاد بازار هستند و می توانند به عامل اقتصادی خاصی انتساب یابند. برای این کالاهای عمومی «خالص» تقاضایی وجود دارد، اما تقسیم ناپذیری آنها مسئله تعرفه‌بندی را مطرح می سازد. برطبق تحلیل ساموئلسون، هرکس به منظوراینکه از خدمات جمعی برخوردار شود، بی آنکه هزینهٔ آن را بپردازد، نفعش را دراین می بیند که رجحانهای خود را پنهان سازد. درنتیجه، تأمین مالی این خدمات با رویّه‌های «غیر بازاری» (مالیاتها و سهمیه‌بندیهای اجتماعی) ضرورت پیدا می کند[6].

6. P. A. Samuelson, The Pure Theory of Public Expenditure, *Review of Economics and Statistics,* 1954, p. 387.

این خدمات اساساً مربوط به موارد زیر است:

- ادارهٔ عمومی؛
- دفاع ملی؛
- دادگستری (جزا)
- مناسبات بین المللی
- نظم عمومی و جز اینها

ــ خدمات «تقسیم پذیر» که مقامات عمومی برای ارضای برخی از نیازهای اجتماع به مرحلهٔ اجرا درمی آورند، برای استفاده کنندگانی است که کم و بیش بآسانی قابل تشخیص اند و مهمترین آنها از این قرارند:

- آموزش و پرورش؛
- کارآموزی حرفه‌ای؛
- بهداشت و پیشگیری از بیماریها؛
- اقدام فرهنگی و اطلاعات؛
- زیرساختار ترابری (جاده‌ها، بزرگراهها و جزاینها)؛
- شهرنشینی و مدیریت سرزمینی؛
- اقدام به سود ساختمان و مسکن.

آزمونهای ثبت و شمول حسابداری که تا بدینجا صورت گرفته‌اند فقط آن خدمات جمعی، یعنی خدمات «تقسیم پذیر» را دربر می گیرند که «خصلت فردی دارند و می توانند بروشنی تحلیل شوند»[7].

ب) انتقالات

در مصرف جمعی دو نوع انتقال وجود دارد:

7. J. Desce, art. cité, p. 418.

اول ـ انتقالات مستقیم به خانوارهایی که درآمد پولی خود را افزایش می‌دهند. در میان این انتقالات می‌توان موارد زیر را تشخیص داد:

ــ انتقالات در ارتباط با مصرف کالاها یا خدمات معین (مثلا، کمك هزینهٔ مسکن و واریز تأمین اجتماعی)؛ منظور، در عمل، انتقالات وابسته به مصرف معین است. این انتقالات معادل کمك مالی بی‌عوض است که از قیمت محصول مصرفی می‌کاهد؛
ــ انتقالات جنسی که به خرید از کالا یا خدمت معین اضافه می‌شود (تخصیص زغال به کارگران معدن، مسکن برحسب کارکرد و جز اینها).

دوم ـ *انتقالات غیرمستقیم*. منظور انتقالاتی اعطایی است که به بنگاههای خصوصی یا به بنگاههای عمومی انجام می‌گیرند، اما می‌توانند به‌طور غیرمستقیم عاید خانوارها شوند. به‌این ترتیب که کالاها و خدمات به قیمتی پایین‌تر از هزینه دراختیار آنان قرار گیرند. (مثلا، کمکهای بی‌عوض به شرکت ملی راه‌آهنهای فرانسه).

سهم مصرف جمعی در مصرف گستردهٔ خانوار در سال ۱۹۵۹ پیرامون ۱۴/۶٪ و در سال ۱۹۶۵، معادل ۱۹٪ بوده و با وجود این، مصرف جمعی به سبب مشکلات ثبت و شمول حسابداری این گونه مخارج محتملاً کم ارزیابی شده است.

اگر این نتایج برحسب کارکرد ملاحظه شود، چنین برمی‌آید که دخالت اشخاص ثالث در مصرف در هفت زمینه به‌شرح جدول ۱ـ۲ مهم است[8].

این نتایج که برحسب کارکردهای مهم گروه‌بندی شده‌اند (جدول ۱ـ۳)، نشان می‌دهند که مخارج جمعی بیشتر درمورد انسان است تا دربارهٔ کالاها و تجهیزات مادی که دراختیار وی گذاشته می‌شود. درواقع، در سال ۱۹۶۵، بخشی از نیازها که اشخاص ثالث تأمین کرده‌اند به زحمت به ارقام زیر می‌رسد:

۸. در اکثر موارد، منظور از اشخاص ثالث، ادارات و در برخی موارد بنگاههای غیرمالی است.

جدول ۱ـ۲. سهم مصرف جمعی در مصرف کل

	۱۹۵۹	۱۹۶۵
آموزش	۹۰/۱٪	۹۰/۷٪
بهداشت	۵۹/۰٪	۷۱/۷٪
ورزش	۵۴/۰٪	۶۳/۰٪
تأمین	۵۸/۰٪	۶۰/۵٪
حمل ونقل جمعی	۲۳/۰٪	۳۶/۵٪
فرهنگ	۱۳/۰٪	۲۰/۶٪
مسکن، اجاره بها، نیرو و مخارج	۱۶/۰٪	۱۶/۰٪

مأخذ:

J. Desce, art cité.

ـــ ۱٪ در خوراك و پوشاك؛

ـــ ۱۳٪ در مخارج مسکن و شبکه‌های تجهیزات حمل و نقل و ارتباطات. حال آنکه در قلمرو آموزش وپرورش به معنای اخص ورزش و بهداشت به بیشتر از معمول و متعارف (۶۷٪) بالا می رود.

مفهوم مصرف گسترده هنوز در راه ساخت و تکامل سیر می کند. ارزش گذاری مزایای واقعی که خانوارها از طریق دخالت دولت با توجه به برداشت مالیاتی به‌دست می آورند به دشواریهای فراوان برمی خورد.

بهبود حسابداری مصارف جمعی ضروری به‌نظر می رسد، زیرا این مخارج بسرعت رو به‌افزایش اند (نسبت به مصرف گسترده از ۱۴٪ درسال ۱۹۵۹ به تقریباً ۲۰٪ درسال ۱۹۶۵ رسیده‌اند). به‌منظور اجتناب از اختلاف میان توانگری خصوصی وناچیزی خدمات جمعی که گالبریت در ایالات متحده افشا کرده، مطلوب این است که این جنبش بازهم وسعت یابد[۹].

9. J.K. Galbraith, *l'ère de l'opulence*, trad. fr., Paris, Calman-lévy, 1961.

کارکردهای گروه‌بندی شدهٔ مصرف	مصارف فردی به‌میلیون فرانک	مصارف فردی توزیع کارکردی ٪	مصارف جمعی به‌میلیون فرانک	مصارف جمعی توزیع کارکردی ٪	مجموع به‌میلیون فرانک	مجموع توزیع کارکردی ٪
۱. نیازهای اولیه: نیازهای غذایی، مهمانخانه، کافه ـ رستوران؛ نیازهای پوشاک؛ نیازهای مراقبتهای شخصی و کالاهای متفرقه	۱۵۷۵۰۳	۹۹/۱	۱۴۸۵	۰/۹	۱۵۸۹۸۸	۱۰۰
۲. نیازهای مربوط به‌چارچوب زندگی	۹۳۷۵۳	۸۶/۷	۱۴۳۹۲	۱۳/۳	۱۰۸۱۴۵	۱۰۰
۳. مخارج سکونت (تجهیزات مسکن) محصولات حفاظتی، اجاره‌بها، حمل‌ونقل فردی، نیرو و هزینه‌ها	۵۰۲۲۵	۸۹/۱	۶۱۳۸	۱۰/۹	۵۶۳۶۳	۱۰۰
۴. موارد دیگر (تفریحات، فراغت حمل‌ونقل فردی و جمعی، پست و تلگراف، خدمات متفرقه، تأمین)	۴۳۵۲۸	۸۴/۱	۸۲۵۴	۱۵/۹	۵۱۷۸۲	۱۰۰
۵. نیازهای آموزش حرفه‌ای وحراست شخص	۲۱۹۱۰	۳۳/۵	۴۳۴۳۸	۶۶/۵	۶۵۳۴۸	۱۰۰
۶. آموزش و فرهنگ	۱۲۷۷۲	۳۷/۷	۲۱۰۲۱	۶۲/۳	۳۳۷۹۳	۱۰۰
۷. ورزش و بهداشت	۹۱۳۸	۲۹/۰	۲۲۴۱۷	۷۱/۰	۳۱۵۵۵	۱۰۰
۸. مصرف واسطه‌ای کلی			۳۲۱۰	۱۰۰/۰	۳۲۱۰	۱۰۰
مجموع	۲۷۳۱۶۶	۸۱/۴	۶۲۵۲۵	۱۸/۶	۳۳۵۶۹۱	۱۰۰

مأخذ: همان.

در پایان، کاربست الگوی جدید پس از سلب اعتماد از الگوی قدیمی بر اثر بحران سالهای ۱۹۷۴ـ۱۹۷۵ اجرای سرمایه‌گذاریهای مهم در خدمات جمعی (بهداشت، آموزش و نظارت بر محیط زیست) را ایجاب می کند؛ اما این امر مستلزم آن است که اشخاص اقتصادی بپذیرند که این کالاهای بیش از پیش موردنیاز جامعهٔ صنعتی و شهری را از طریق مالیات ملی، مالیات بندی محلی و سهمیه‌بندیهای اجتماعی تأمین مالی کنند. سرانجام، بر عهدهٔ مقامات عمومی است که میان مصرف خصوصی و مصرف جمعی به داوری پردازند.

فصل دوم
عوامل تعیین کنندهٔ مصرف خانوار

مصرف، در قلمرو مصرف کنندهٔ فرد، به عوامل متعددی بستگی دارد که عمدهٔ آنها از این قرارند: تغییر قیمت کالاهای مورد درخواست؛ درآمد مصرف کننده؛ تغییر سلیقه‌ها؛ تغییر پیش بینی دربارهٔ تحول قیمت و درآمد؛ و درخواستهای گوناگون وی.

مصرف در قلمرو اجتماع، گرچه به‌رشد اقتصادی و درآمدها وابسته است، اما بس روشن است که برخی از مصارف بسرعت توسعه می‌یابند، در صورتی که مصارف دیگر راکد می‌مانند یا سیر قهقرایی می‌پیمایند و یا برخی نسبت به نوسانهای رویدادها حساس هستند. حال آنکه بعضی دیگر در این مورد بی اعتنا و غیرحساس اند.

به‌منظور توضیح این پدیدهٔ پیچیدهٔ مصرف، دو متغیر اساسی مصرف، یعنی قیمتها و درآمد در قسمت اول مورد ملاحظه قرار می گیرد. قسمت دوم به عوامل روانی اجتماعی مؤثر بر مصرف کننده اشاره دارد.

قسمت اول
عوامل اقتصادی مصرف: قیمتها و درآمد

برای کاهش پیچیدگی تحلیل، نقش هریك از دو عامل به ترتیب یکی پس از دیگری موشکافی می شود: بدین سان، متغیر قیمت را در آغاز و در بند (۱) جدا و

منزوی می کنیم (فرض می شود درآمد پایدار بماند)، سپس در بند (۲) نتیجهٔ تغییر درآمد ارائه می شود (در این صورت، قیمت تغییرناپذیر فرض می شود)[۱].

بند ۱. رابطهٔ میان مصرف و قیمت

الف) مفهوم تقاضا و قانون تقاضا

برای بررسی اثر قیمت کالاها در مصرف آنها باید به مفهوم تقاضا مراجعه شود. تقاضای یك کالای نامشخص به منزلهٔ مقداری از این کالا تلقی می شود که خریدار آماده است تحویل بگیرد و امکان پرداخت دارد. تقاضای مورد نظر بدین سان، یك تقاضای فردی و متکی به *توان پرداخت* است. مجموع تقاضاهای فردی نسبت به یك محصول تقاضای *کل* آن محصول را تشکیل می دهد.

تقاضا همچون رابطه‌ای به‌نظر می آید که میان قیمتهای گوناگون و ممکن یك کالا و مقادیری وجود دارد که یك فرد یا یك گروه اشخاص اقتصادی آماده است به هر یك از این قیمتها خریداری کند. رابطهٔ میان مقادیر مورد تقاضای یك محصول و قیمت واحد آن محصول در جدولی با دوستون بیان می شود. این جدول دربارهٔ قیمت، نشانه‌هایی به‌دست نمی‌دهد، بلکه فقط نیات خریداران را دربرابر قیمتهای مختلف می‌رساند[۲].

۱. محصول معین B را درنظر می گیریم؛ مقدار تقاضای این محصول Q_B به عوامل چندی بستگی دارد که می توانیم در معادلهٔ زیر گرد آوریم:

$$Q_B=f(P_B,\ G,\ R,\ N,\ p_n\ldots)$$

که در این معادله

P_B= قیمت کالای B

G = سلیقه‌ها

R = درآمد

N = جمعیت

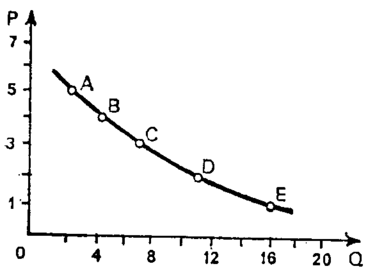
p_n = قیمت کالاهای دیگر جز B.

۲. رابطهٔ تقاضا ـ قیمت در گذشته از خلال قانون تقاضا مورد بحث قرار گرفته است (ن. ك جدول شکل ۵ـ۱ در قسمت عنوان اول). جدول تقاضای مورد اشاره بخشی از تقاضای جدول یا صورت عرضه ـ تقاضا را دوباره به دست می دهد (ن. ك همان قسمت، جدول شکل ۵ـ۲).

براساس این جدول تقاضا می‌توانیم نموداری بکشیم. اگر مقادیر مورد تقاضا را روی محور افقی و قیمتها را روی محور عمودی ببریم، نمایش زیر را به دست می‌آوریم:

جدول ۲ـ۱. جدول تقاضا یا برنامه

نقطه‌های روی منحنی	(۱) مقادیر تقاضا	(۲) قیمت واحد محصول
A	۲۰۰۰	۵
B	۴۰۰۰	۴
C	۷۰۰۰	۳
D	۱۱۰۰۰	۲
E	۱۶۰۰۰	۱



شکل ۲ـ۱ منحنی تقاضا

در این نمودار، هر فرضیه دربارهٔ تقاضا نسبت به یك قیمت با یك نقطه ارائه شده است. منحنی حاصله از نقاط مختلف از چپ به راست نزولی است. از آنجا قانون عمومی تقاضا به‌دست می‌آید: *مقدار مورد تقاضای یك کالا به نسبت عکس قیمت آن تغییر می‌پذیرد.*

ب) کشش تقاضا نسبت به قیمت: مفهوم و اندازه

قانون تقاضا لازم می‌داند که در برابر کاهش قیمت یك کالا افزایش مقدار تقاضای این کالا پاسخ گوید. اما پاسخ تقاضا به تغییر قیمت برحسب نوع کالا همان شدت را ندارد. اندازه‌گیری حساسیت تقاضا در قبال تغییرات قیمت به کمك ضریب کشش تقاضا نسبت به قیمت انجام می‌گیرد و به صورت زیر تعریف می‌شود[۳]:

$$e_p=\frac{\text{درصد تغییر مقدار تقاضا}}{\text{درصد تغییر قیمت}}$$

ضریب کشش تقاضا نسبت به قیمت به‌طور عادی به علامت منفی است، زیرا به موجب قانون تقاضا، قیمت و مقدار در راستای عکس یکدیگر تغییر می‌پذیرند.

بنابر ارزشهای ضریب کشش نسبت به قیمت دو نوع کشش می‌توان به‌دست آورد:

۳. بدین ترتیب، ضریب کشش نسبت به قیمت، e_p، مساوی است با رابطهٔ میان تغییر این تقاضای ($\triangle Q$) محصول مورد نظر نسبت به Q، مقداری که در ابتدا از آن تقاضا شده بود از یك سو، و تغییر نسبی قیمت این کالا ($\triangle p$) از دیگرسو نسبت به قیمت اولیهٔ آن:

$$e_p=-\frac{\frac{\triangle Q}{Q}}{\frac{\triangle P}{P}}=-\frac{dQ}{dP}\cdot\frac{P}{Q}$$

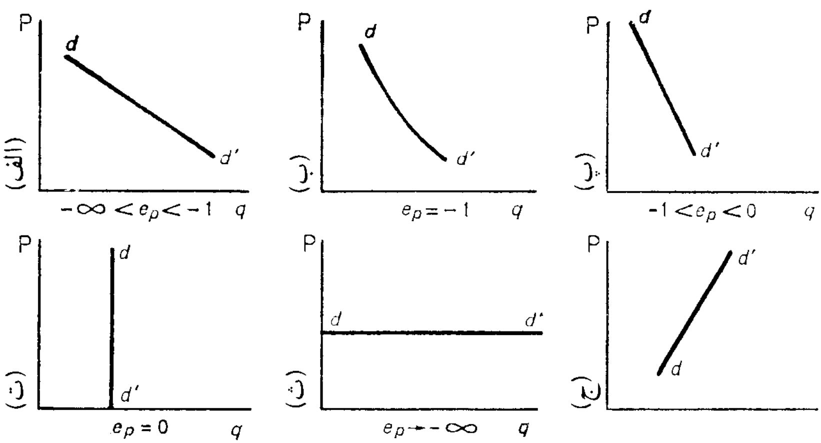
اگر تغییر مقادیر قیمتها بی نهایت کوچك باشند، رابطهٔ بالا می‌تواند با نشانه‌گذاری دیفرانسیل بیان شود، یعنی:

$$e_p=\lim_{\triangle p\to 0}-\frac{\frac{\triangle Q}{Q}}{\frac{\triangle P}{P}}=\frac{\frac{dQ}{Q}}{\frac{dP}{P}}=-\frac{dq}{dP}\cdot\frac{P}{Q}$$

ـــ *تقاضای نسبتاً باکشش*: درصد تغییر مقدار مورد تقاضا بالاتر ازدرصد تغییر قیمت است. به‌دیگر سخن، هر تغییر قیمت به منزلهٔ «تحریك» مهمی است که تغییرات شدیدی در مقدار تقاضا به‌بار می آورد. ضریب کشش بین ∞− و ۱− قرار دارد. نمایش نموداری کشش شدید با آن منحنی به‌عمل می آید که روی محور مقادیر اندکی تمایل پیدا کرده است (شکل ۲ـ۲ الف).

محصولاتی که برای اشخاص اقتصادی لازم نیستند و خریدشان درصد مهمی از بودجهٔ آنها را نشان می‌دهد، نسبت به قیمت، تقاضایی نسبتاً باکشش دارند: کاهش قیمت سبب فزونی شدید تقاضای آنها و این جریان موجب کُندی در تقاضای آنها می شود. از این قرار است مخارج خرید الکتروفون و مخارج مهمانخانه و رستوران و جز اینها.

ـــ *تقاضا باکشش واحد*: درصد تغییر مقدار مورد تقاضا مساوی با درصد تغییر قیمت است. ضریب کشش برابر با ۱− است. این حالت امکان می‌دهد تا ضرایب کشش نسبت به واحد مرتب شود (شکل ۲ـ۲ ب).



تقاضای «غیرعادی» q ضریب کشش مثبت

شکل ۲ـ۲.

ـ *تقاضا با کشش ضعیف یا نسبتاً انعطاف ناپذیر*: درصد تغییر مقدار مورد تقاضا کمتر است ازدرصد تغییر قیمت. «تحریك را قیمت توسط تقاضا به طور جزئی احساس و متأثر می شود. ضریب کشش بین ۱− و ۰ قرار دارد. نمایش نموداری تقاضای با کشش ضعیف یا نسبتاً انعطاف ناپذیر با منحنی بشدت متمایل به محور مقادیر ارائه می شود (شکل ۲ـ۲ پ).

عوامل مختلف می توانند کشش ضعیف را توضیح دهند. از جمله می توان موارد زیر را برشمرد:

- خصوصیت ضرورت درجهٔ اول کالا که جانشین ندارد و در بودجهٔ اشخاص اقتصادی هزینهٔ اندك مهمی را نشان می دهد (نان)؛
- این واقعیت که یك کالا مکمل یك کالای اصلی است: خرید کالای اخیر (مثلا اتومو بیل) لزوماً سبب خرید کالای مکمل می شود (لاستیك).

ـ *تقاضای کاملا انعطاف ناپذیر یا بدون کشش*: تغییر قیمت هرچه باشد، مقدار مورد تقاضا ثابت باقی می ماند. ضریب کشش مساوی با صفر است. نمایش نموداری چنین تقاضایی به شکل خط مستقیم تقاضا عمود بر محور مقادیر درمی آید (شکل ۲ـ۲ ت). این حالت امکان می دهد تا ضرایب کشش نسبت به صفر معین شود.

ـ *تقاضای کاملا باکشش*: مقدارمورد تقاضا بازای تغییری بسیاراندك قیمت تا بی نهایت تغییر می پذیرد. ضریب کشش به‌سوی $-\infty$ میل می کند. نمایش نموداری چنین تقاضایی به شکل خط مستقیم تقاضا به موازات محور مقادیر می شود (شکل ۲ـ۲ ت).

ـ *تقاضای «غیرعادی»*: در این حالت، قانون تقاضا دیگر رعایت نمی شود. تقاضا درهمان راستای قیمتها تغییر می پذیرد. نمایش نموداری چنین تقاضایی با منحنی صعودی از چپ به راست ارائه می شود (شکل ۲ـ۲ ج). ضریب کشش علامت مثبت دارد. این وضعیت استثنایی می تواند، به طورمثال، هنگامی پدید آید که اثر به اصطلاح خودنمایی بروز می کند. مصرف کنندگان هرچه کالا گرانتر باشد با تمایل بیشتر آن را خریداری می کنند.

جدول ۲ـ۲. معنای ارزشهای ضریب کشش نسبت به قیمت (e_p)

وضعیت	ارزش عددی e_p	توصیف کشش تقاضا نسبت به قیمت
۱. درصد تغییر مقدار بالاتر از درصد قیمت است.	بین $-\infty$ و ۱-	تقاضا نسبتاً با کشش. کشش شدید.
۲. درصد تغییر مقدار برابر است بادرصد تغییر قیمت.	۱-	کشش واحد.
۳. درصد تغییر مقدار کمتر است ازدرصد تغییر قیمت.	بین ۱- و ۰	تقاضا نسبتاً بدون کشش یا نسبتاً انعطاف ناپذیر. کشش ضعیف.
۴. هنگامی که قیمت تغییر می کند، مقدار مورد تقاضا ثابت می ماند.	۰	تقاضا کاملا بدون کشش یا انعطاف ناپذیر. کشش هیچ.
۵. هنگامی که قیمت تغییر می کند، مقدارمورد تقاضا میل به بی نهایت می کند.	$\rightarrow -\infty$	تقاضا کاملا با کشش
۶. مقدار موردتقاضا درجهت یکسان با قیمتها تغییر می کند.	ضریب به‌ارزش مثبت	تقاضا به اصطلاح «غیرعادی»

پ) داده‌هایی دربارهٔ کششهای قیمت در فرانسه

از بررسی در دورهٔ سالهای ۱۹۴۹ـ۱۹۶۵ چنین برمی آید که به‌طور کلی کشش تقاضا نسبت به قیمتهای نسبی ضعیف است (جدول ۲ـ۳، ستون ۲). بویژه مخارج خوراك و پوشاك نسبت به تغییرات قیمتها حساس نیستند و فقط هزینه‌های حمل ونقل، مهمانخانه ورستوران تقریباً متناسب با تغییرات قیمتها تغییر می پذیرند (ضرایب کشش کوتاه‌مدت و بلندمدت نزدیك به واحدند).

بند ۲. رابطهٔ میان مصرف و درآمد

رابطهٔ میان مصرف و درآمد را می توان از دو دید عمده تحلیل کرد:

ــ یکی دید یك محصول یا یك گروه محصولات: رابطهٔ میان مصرف و درآمد این

جدول ۲ـ۳. کششهای مصرف نسبت به درآمد و قیمت نسبی*
(در نقطهٔ متوسط دورهٔ ۱۹۴۹ـ ۱۹۶۵ محاسبه شده است)

	کشش ـ درآمد (۱)		کشش ـ قیمت نسبی (۲)	
	کوتاه‌مدت	درازمدت	کوتاه‌مدت	درازمدت
خوراك	۰/۲	۰/۴	-۰/۴	
پوشاك	۱/۸	۰/۹۵	-۰/۴۵	-۰/۲
مسکن	۰/۸	۱/۲	-۰/۳	-۰/۳
بهداشت و درمان	۰/۴	۲/۸	-۰/۳۵	
حمل ونقل وارتباطات مخابراتی	۱/۳	۱/۶	-۱/۰	-۱/۳
فرهنگ، فراغت و تفریحات	۱/۲	۱/۵	-۰/۳	-۰/۴
مهمانخانه، کافه ـ رستوران ومتفرقه	۰/۹	۱/۱	-۰/۹	-۱/۱

* برای محاسبهٔ کششهای درآمدی، درآمد مورد نظر، درآمد *قابل تصرف* (پس از کسر مالیات مستقیم) به فرانك ثابت است.

برای محاسبهٔ کششهای قیمتی، بهای هر محصول نسبت به مجموعهٔ مصرف کل است. بنابراین، کشش ـ قیمت، یك کشش ـ قیمت نسبی است. درنتیجه درصدد هستیم تأثیر تغییر و تبدیل ساختار قیمتهای نسبی راروشن سازیم، نه تأثیر سطح عمومی قیمتها را.

مأخذ

G. Vangervelinghe, Modéle et projection de la consommation, *Economie et Statistique*, n°6, novembre 1969.

ارزشیابی را امکان‌پذیر می کند که چگونه مصرف یك محصول یا یك دسته محصول در برابر تغییر درآمد واکنش نشان می دهد؛ این تحلیل، امکان تأثیر درآمد بر ساختار مصرف را نشان می دهد؛

ـــ ودیگر، دیدگاه کلی که تحلیل رابطهٔ میان درآمد قابل تصرف خانوارها و مصرف کل آنها را ممکن می دارد. این دید به اینجا منجر می شود که *اهمیت مصرف برحسب درآمد* اندازه گیری شود.

الف) ساختار مصرف و درآمد

اول ـ جابه‌جایی منحنی تقاضا بر اثر تغییر درآمد. تا بدینجا ما تغییرات تقاضا را در طول منحنی تقاضای یك محصول معین دیده‌ایم، یعنی نتایج تغییر قیمت این محصول را در مقادیر مورد تقاضا از آن مشاهده کرده‌ایم. بنابراین، همان جدول تقاضا را که در زمان معین با توجه به سلیقه‌های مصرف کنندگان و درآمد آنها معتبر است برای این تحلیل نگاهداشته‌ایم و فرض کرده‌ایم که این عوامل مختلف پایدار باقی می‌مانند، حال آنکه قیمت یگانهٔ متغیر موردنظر بوده است.

اکنون اگر این فرض را بپذیریم که متغیرهایی جز قیمت می‌توانند تغییر یابند؛ به‌این حقیقت پی می‌بریم که این متغیرها در جدول تقاضا و درنتیجه در منحنی تقاضا تغییرمکان به‌بار می‌آورند. بدین سان، ترقی درآمد، به احتمال قوی

جدول ۲ـ۴. تغییر جدول تقاضا

قیمت	*مقادیر مورد تقاضا در فرضیه‌های مختلف درآمد خانوارها**		
	درآمد متوسط: (L_1) ۴۰۰۰	*درآمد متوسط:* (L_3) ۳۰۰۰	*درآمد متوسط:* (L_2) ۵۰۰۰
۵	۲۰۰۰	۵۰۰	۴۰۰۰
۴	۴۰۰۰	۲۰۰۰	۸۰۰۰
۳	۷۰۰۰	۴۰۰۰	۱۲۰۰۰
۲	۱۱۰۰۰	۶۰۰۰	۱۸۰۰۰
۱	۱۶۰۰۰	۹۰۰۰	

* بازای یك قیمت بی تغییر، مقادیر مورد تقاضای یك محصول برحسب فرضیه‌های درآمد مورد نظر تغییر می‌پذیرند. مثال: بازای قیمت ۵ فرانك مقادیر مورد تقاضا چنین خواهند شد:

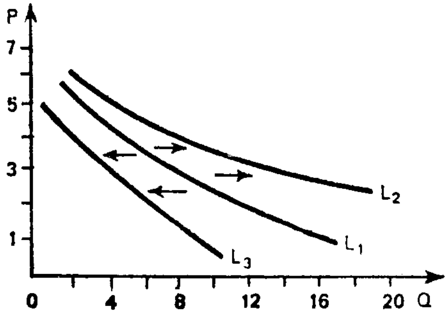
ـــ ۲۰۰۰ واحد بازای درآمد متوسط ۴۰۰۰ فرانك؛

ـــ ۵۰۰ واحد بازای درآمد متوسط ۳۰۰۰ فرانك؛

ـــ ۴۰۰۰ واحد بازای درآمد متوسط ۵۰۰۰ فرانك.

سبب فزونی مقادیر محصول خریداری و بنابراین تغییرمکان منحنی تقاضای آن به سوی راست می‌شود (منحنی L_1 به L_2 جابه‌جا شده است)؛ کاهش درآمد سبب تغییرمکان منحنی تقاضا به‌سوی چپ می‌شود (L_1 به L_3 جابه‌جا شده است).

دوم ـ کشش *تقاضا* نسبت به *درآمد*. به‌طور کلی، افزایش درآمد سبب افزایش مصرف بیشتر محصولات می‌شود. با این همه، افزایش درآمد فراسوی سطح کمینهٔ درآمد میل دارد کاهشی در مصرف برخی ازمحصولات ایجاد کند. منظور، کالاهای به‌اصطلاح پست است که عاملان اقتصادی پس ازآنکه به سطح درآمد مکفی برسند با کالاهای عالی جایگزین می‌شوند.



شکل ۲ـ۳. جابه‌جایی منحنی تقاضای محصول در سه‌فرضیهٔ تغییرات درآمدِ جدول ۲ـ۴

به صورت نموداری (شکل ۲ـ۴) و برحسب محصولات، دو نوع رابطه میان مصرف و درآمد می‌توانیم به‌دست آوریم. درآمد را روی محور طولها و مصرف مربوط را روی محور عرضها نشان می‌دهیم:

ــ نوع نخست و کلی‌تر: هر افزایش درآمد سبب فزونی مصرف محصولات (کالاهای عالی) در کلیهٔ سطوح درآمد می‌شود؛

ــ نوع دوم و کمیابتر: افزایش درآمد فراسوی سطح معین OR، سبب کاهش مصرف محصولات (کالاهای پست) می‌شود.

رابطهٔ مصرف ـ درآمد را می‌توان برحسب کشش معین کرد. میزان حساسیت نسبت به تغییرات درآمد به‌کمك ضریب کشش تقاضا نسبت به درآمد انجام می‌گیرد و با رابطهٔ زیر تعریف می‌شود[4]:

$$e_r = \frac{\text{درصد تغییر مصرف}}{\text{درصد تغییر درآمد}}$$

کشش درآمدی برخلاف کشش ـ قیمت معمولا مثبت است: به‌طور کلی، افزایش درآمد مصرف‌کننده مصرف کالا را فزونی می‌بخشد (رابطهٔ نوع نخست که در بالا به‌دست آمده است). با این وصف، برخی ازمخارج خوراك ضریب منفی (رابطهٔ نوع دوم که در بالا به‌دست آمده است) را نشان می‌دهند: ازدیاد درآمد مصرف‌کننده موجب کاهش مصرف کالاهای به‌اصطلاح پست (نان، سیب‌زمینی، شراب سیب و جز اینها) می‌شود.

ضرایبِ مثبتِ کششِ تقاضا نسبت به درآمد نشان می‌دهند که مصارف گوناگون با حساسیت نابرابر درمقابل تغییرات درآمد واکنش دارند: برخی

۴. ضریبِ مبینِ کششِ مقدار مورد تقاضای محصول مورد نظر به دنبال تغییر درآمدرا می‌توان چنین نوشت:

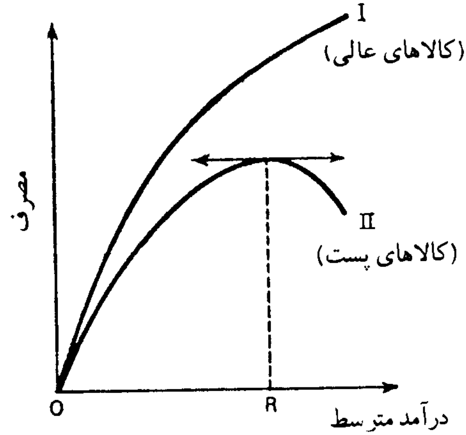
$$e_r = \frac{\Delta Q}{Q} : \frac{\Delta R}{R}$$

یا اگر در نشانه‌گذاریها مصرف C به جای مقدار مورد تقاضا گذاشته شود:

$$e_r = \frac{\Delta C}{C} : \frac{\Delta R}{R}$$

یا برحسب کششها بدین صورت درمی‌آید:

$$\frac{dC}{C} : \frac{dR}{R}$$



شکل ۲ـ۴. کالاهای عالی و کالاهای پست

مانند خریدهای اتوموبیل تغییرات بسیار وسیع و دامنه‌دار می‌یابند و برخی دیگر مانند مصارف غذایی تغییر اندك می‌بینند.

اِنگل، آمارشناس آلمانی در آغاز سدهٔ نوزدهم نشان داد که ازدیاد درآمد برحسب کالاهای مصرفی می‌تواند آثار بسیار متفاوت داشته باشد و بدین سان سه قانون زیر را استنتاج کرد:

ــ *قانون نخست*: رفته‌رفته که درآمد فزونی می‌یابد، مخارج مختص خوراك به نسبت کمتر از ترقی درآمد افزایش پیدا می‌کند. از آنجا چنین برمی‌آید که درصد تغییر مصرف پایین‌تر از درصد تغییر درآمد قرار دارد و ضریب کشش تقاضا ضعیف و کمتر از واحد است.

ــ *قانون دوم*: بخشی از درآمد اختصاصی به مخارج پوشاك، مسکن، گرما و روشنایی، بی‌توجه به اهمیت آن، درصد محسوساً یکسان را نشان می‌دهد. از آنجا چنین برمی‌آید، هنگامی که درآمد افزایش پیدا کند، در این صورت، ضریب کشش این مخارج مساوی با واحد است.

ــ *قانون سوم*: مخارج در مورد نیازهای تربیتی، مسافرت، تعطیلات و جز

اینها به نسبت بیشتر از ازدیاد درآمد زیاد می شود؛ بدین سان کشش بالاتر از واحد را ایجاد می کنند.

این سه قانون فقط گرایشها را بیان می کنند و باوجود این اهمیت زیادی دارند، زیرا در پژوهشهای اقتصادسنجی نوگرای امروزین، بویژه در بودجه‌های خانوادگی به‌عنوان پایه مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

سوم ـ *داده‌هایی دربارهٔ کششهای درآمدی در فرانسه.* تحلیلی که برای دورهٔ ۱۹۴۹ـ۱۹۶۵ به‌عمل آمده است[5] روش تعیین انواع کالاها و خدمات مبتنی بر مفاهیم کشش در کوتاه‌مدت و کشش در درازمدت به‌دست می‌دهد. بدین ترتیب، حساسیت تقاضا از دو دیدگاه ارزش گذاری شده است:

ـــ در کوتاه مدت، نسبت به نوسان رویدادی درآمدها: در این صورت فقط تأثیر درآمد جاری را بیان می کند؛

ـــ در بلندمدت، نسبت به رشد درآمدها، تغییر مصرف تأثیر درآمد جاری و همچنین تغییر درآمدهای پیشین را بیان می کند.

جدول ۲ـ۳ کششهای درآمدی کوتاه‌مدت و درازمدت را برای گروههای عمدهٔ مصرف نشان می‌دهد. کششهای بالای درآمدی ($e_r > ۱/۵$) در درازمدت برای مخارج در زمینهٔ بهداشت و درمان ($e_r = ۲/۸$)، حمل و نقل ($e_r = ۱/۶$)، در فرهنگ و فراغت ($e_r = ۱/۵$) مشاهده شده‌اند. کششهای درآمدی برای مخارج پوشاك نزدیك به واحد ($e_r = ۰/۹۵$)، در مسکن ($e_r = ۱/۲$)، مهمانخانه و رستوران ($e_r = ۱/۱$) مشاهده شده‌اند. هزینه‌های خوراك کشش درآمدی کمتر از واحد ($e_r = ۰/۴$) دارند.

مقایسهٔ کششهای درآمدی در کوتاه‌مدت و در درازمدت هم توسعهٔ افزایش بهداشت در بلندمدت و هم حساسیت ناپذیری نسبی آنها را در

۵. تحلیلی که پیشتر در جدول ۲ـ۳ بدان پرداختیم.

برابر نوسانهای رویدادی نشان می دهد. در راستای وارونه می توانیم بدین حقیقت پی ببریم که در درازمدت هزینهٔ پوشاك گرچه با سرعت کمتر از درآمدها رشد پیدا می کند (e_r=۰/۹۵)، نسبت به نوسانهای رویدادی بسیار حساس است (e_r=۱/۸).

تحلیل مشروحتر کششهای درآمدی در درازمدت امکان می دهد تا درمصرف غذایی نکات زیر تشخیص داده شود:

ـ تغذیهٔ «سنتی» که به هنگام ترقی سطوح زندگی مصرف آن راکد می ماند یا به قهقرا می رود: شراب سیب (e_r=-۱/۶)، نان (e_r=-۰/۵)، سیب‌زمینی (e_r=۰/۲)، مایهٔ خوراکی (e_r=۰/۱)، کرهٔ نباتی (e_r=۰/۳) و شیر تازه (e_r=۰/۰۳)؛

ـ تغذیهٔ «جدید» که افزایش آن به نسبتی بیشتر از درآمد تغییر می پذیرد: شیرینی (e_r=۱/۷)، گوشت گاو یا گوساله (e_r=۱/۱)، اشتهاآور (e_r=۱/۴)، آب معدنی (e_r=۱/۹) و کنسرو سبزیها (e_r=۲/۸).

ب) *اهمیت مصرف برحسب درآمد*

تابع مصرف از نگاه مقیاس کلی و اقتصاد کلان می تواند ساخته شود، چنانکه تابع تقاضا با چندمتغیر ساخته شده است. با این همه، هنگامی که تابع مصرف در سطح کلی مشاهده شود، متغیر مسلط، درآمد کلی یا درآمد ملی است. تدوین رابطهٔ مصرف ـ درآمد، در زمینهٔ کلی به کینز می رسد. به عقیدهٔ وی، حجم مصرف کلی (C) که طی دورهٔ معین تحقق یافته است به *میزان درآمد کلی واقعی قابل تصرف*[۶] (R) همان دوره بستگی دارد و در تابع مصرف به صورت زیر بیان می شود:

$$C=f(R)$$

درآمد کلی دو کاربرد دارد، یکی مصرف، C، و دیگری پس انداز، E،

۶. تحلیل به قیمت ثابت انجام شده که مستلزم کسر مالیاتهای مستقیم است.

(R=C+E). پس‌انداز همچون عنصر باقی‌مانده پدیدار می‌شود و به مصرف بستگی دارد. مصرف نیز خود به درآمد وابسته است.

کینز برای تلخیص روابط میان مصرف کلی، پس‌انداز کلی و درآمد کلی میل به مصرف و میل به پس‌انداز را مورد استفاده قرار داده است:

ــ میل متوسط به مصرف یا نسبت مصرف کلی به درآمد کلی که طی دورهٔ معین، مشاهده می‌شود؛ یعنی: C/R

ــ میل نهایی به مصرف یا نسبت تغییر مصرف به تغییر نظیر درآمد طی دورهٔ معین، یعنی: $\frac{\Delta C}{\Delta R}$ یا c؛

ــ میل متوسط به پس‌انداز یا نسبت پس‌انداز کلی به درآمد کلی که طی دورهٔ معین مشاهده می‌شود، یعنی E/R؛

ــ میل نهایی به پس‌انداز یا نسبت تغییر پس‌انداز به تغییر درآمد طی دورهٔ معین، یعنی $\frac{\Delta E}{\Delta R}$ یا e.

جدول زیر میلهای مختلفی را نشان می‌دهد که بر پایهٔ داده‌های فرضی مربوط به دوسال متوالی بدین شرح محاسبه شده است:
سال اول: درآمد قابل تصرف (۳۰۰)، مصرف (۲۷۰)؛
سال دوم: درآمد قابل تصرف (۴۰۰)، مصرف (۳۲۰).

جدول ۲ـ۵. محاسبهٔ میل به مصرف و میل به پس انداز

	درآمد قابل تصرف R	مصرف C	میل متوسط به مصرف C/R	میل نهایی به مصرف $\Delta C/\Delta R$	پس‌انداز E	میل متوسط به پس‌انداز E/R	میل نهایی به پس‌انداز $\Delta E/\Delta R$
اول	۳۰۰	۲۷۰	$\frac{۲۷۰}{۳۰۰}$=۰/۹	$\frac{۵۰}{۱۰۰}$=۰/۵	۳۰	$\frac{۳۰}{۱۰۰}$=۰/۱	$\frac{۵۰}{۱۰۰}$=۰/۵
دوم	۴۰۰	۳۲۰	$\frac{۳۲۰}{۴۰۰}$=۰/۸		۸۰	$\frac{۸۰}{۴۰۰}$=۰/۲	

به‌صورت نموداری (شکل ۲ـ۵)، اگر درآمد (R) را روی محور طول و مصرف (C) را روی محور عرض ببریم، خط OM با ۴۵ درجه، رابطهٔ میان C و R را نشان می دهد، به قسمی که بازای کلیهٔ نقاط این خط نیمساز، درآمد، بدون توجه به سطح آن، تماماً خرج می شود.

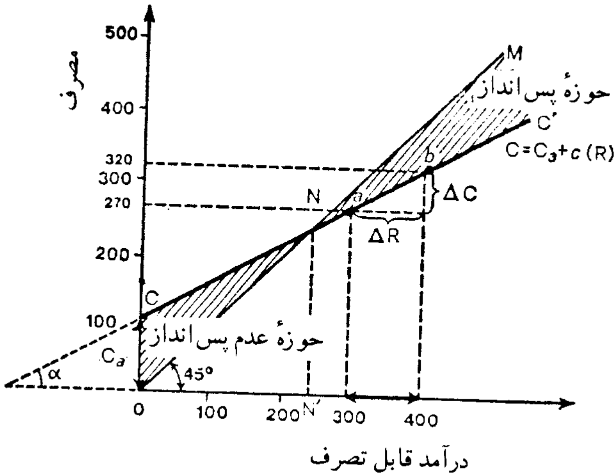
در این فرضیه، میل متوسط به مصرف در همهٔ سطوح درآمد برابر باواحد است؛ میل نهایی (شیب خط OM) نیز مساوی با واحد می شود. اما نیمساز OM فقط می تواند مرجع باشد ($C=R$، بنابراین، E پس انداز بازای همهٔ نقاط خط هیچ است) و نه یك تابع مصرف واقعگرا. در حقیقت، چنین در واقعیت پی برده می شود که بازای سطوح بسیار ضعیف درآمد، مصرف بیشتر از درآمد است (جریان خلاف صرفه‌جویی وجود دارد). پس انداز فقط از سطح معین درآمد پدیدار می شود.

فرض می شود CĆ یك تابع را نشان بدهد؛ مصرف بالاتر ازدرآمد و درسوی چپ نقطهٔ N است و به این ترتیب یك حوزهٔ خلاف صرفه‌جویی ($\frac{C}{R}>1$) پدید می آید؛ مصرف کمتر ازدرآمد ودرسوی راست نقطهٔ N است وبه این ترتیب منطقهٔ پس اندازِ فزاینده پدیدار می شود ($\frac{C}{R}<1$). نقطهٔ N، در سطح درآمد OŃ آستانهٔ پس انداز را تشکیل می دهد (میل متوسط به مصرف درنقطهٔ N برابر با واحد است).

این حقیقت درك می شود که تابع مصرف به صورت CĆ همراه با درآمد صعودی است اما مصرف کمتر از درآمد افزایش می یابد؛ در نتیجه میل نهایی به مصرف کمتر از واحد است ($\frac{\Delta C}{\Delta R}<1$).

به صورت نموداری، شیب منحنی نمایشگر تابع مصرف، میل نهایی به‌مصرف رانشان می دهد. چون CĆ خط مستقیم است، میل نهایی بازای همهٔ سطوح درآمد ثابت می ماند و زاویهٔ α این را بیان می کند.

شکل ۲ـ۵ بر پایهٔ داده های جدول ۲ـ۵ ترسیم شده است وترقیات مصرف راهمراه با افزایش درآمد نشان می دهد؛ قطعه خط ab دلالت بر این دارد که



شکل ۲ـ۵. تابع مصرف

هر گاه درآمد از ۳۰۰ به ۴۰۰ بالا برود، مصرف از ۲۷۰ به ۳۲۰ می‌رسد.

تابع مصرف خطی است (میل نهایی به مصرف ثابت است ($\frac{\Delta C}{\Delta R}=\cdot/\Delta$)) اما، CĆنیم‌خطی که آن را نمایش می‌دهد مبداء مثبت روی محور طولها دارد. در واقع، مصرف مستقلی وجود دارد که حتی زمانی که درآمد هیچ است تراکم‌ناپذیر می‌ماند. در مثال مورد نظر Ca مصرف تراکم‌ناپذیر برابر با ۱۲۰ است.

در این صورت، تابع مصرف چنین نوشته می‌شود:

$$C=C_a+c(R).$$

در معادلهٔ بالا:

C = مصرف کلی،

C_a= مصرف مستقل،

c= میل نهایی به مصرف $\frac{\Delta C}{\Delta R}$و

R= درآمد ملی است.

مصرف می تواند در کلیهٔ سطوح درآمد به طریق زیر محاسبه شود:

ـ بازای درآمدی مساوی با ۳۰۰:　　C=۱۲۰+(۰/۵×۳۰۰)=۲۷۰؛

ـ بازای درآمدی مساوی با ۴۰۰:　　C=۱۲۰+(۰/۵×۴۰۰)=۳۲۰.

تابع مصرف که کینز درسطح کلی ارائه کرده، وی را به دو نتیجه‌گیری زیر رسانیده است:

ـ تأیید وابستگی مصرف به درآمد؛

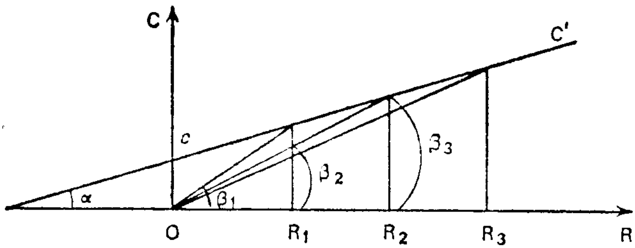
ـ تأیید اینکه، هنگامی که درآمد افزایش یابد، مصرف زیاد می شود، اما به نسبتی کمتر ازفزونی درآمد بالا می رود. این امر حرکتی را به‌وجود می آورد؛ یعنی نسبت مصرف کلی به درآمد قابل تصرف، C/R، همراه با ترقی درآمد میل به کاهش پیدا می کند[۷]. شکل ۲ـ۵ تحول رابطهٔ C/R را شرح می‌دهد؛ زاویه β که اندازهٔ میل متوسط به مصرف را معین می کند، بتدریج که R بالا می رود، پایین می آید. تحلیل مجموعهٔ آماری، فرضیهٔ نزول نسبت C/R را به تحقیق پیوسته است. در ایالات متحده، نسبت C/R ثابت باقی مانده است و بین سالهای ۱۸۸۰ و ۱۹۴۰، دوره‌ای که درآمد طی آن به میزان چشمگیری افزایش یافته بود، برابر با ۰/۸ است. بنابراین، فرضیهٔ کینزی را واقعیات تکذیب کرده‌اند. به نظر کینز، علت این است که درآمد یگانه متغیر توضیحی مصرف است. در واقع، کینز در چارچوب تحلیل کوتاه‌مدت استدلال می کند. این زمان فضای زمانی را توصیف می کند که طی آن شمار معینی از عوامل ثابت می‌مانند. به عقیدهٔ کینز، عواملی مانند سلیقه، حجم جمعیت، فن، میزان سرمایهٔ موجود وجز اینها متغیرهای تحلیل

۷. در بیشتر زمانها و به طور متوسط، انسانها گرایش دارند رفته‌رفته که درآمدشان بالا می رود، مصرف خود را افزایش بدهند، اما نه به قدر ازدیاد درآمد. ن. ك:

Keynes, *Théorie génerale de l'emploi de l'intérest et de la monnaie,* traduction de Largentaye, p. 113.

(و ن. ك. ترجمهٔ فارسی همین کتاب: *نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول*، ترجمهٔ دکتر منوچهر فرهنگ، صفحهٔ ۱۲۲ ـــم.)

نیستند بلکه پیرامون تابع مصرف را تشکیل می‌دهند.



α = میل نهایی به مصرف: $\frac{\Delta C}{\Delta R}$

β = میل متوسط به مصرف: $\frac{C}{R}$

شکل ۲ـ۶. تحول نسبت C/R در تحلیل کینزی

قسمت دوم

عواملِ روانشناسی ـ جامعه‌شناسیِ مؤثر بر رفتار مصرف کنندگان

چنانکه دیده‌ایم، خرج مصرفی برای کالای معین تابع قیمت کالا ودرآمد مصرف‌کننده است. اما مصرف کننده فرد منزوی نیست و در یك پیرامون اقتصادی و اجتماعی مستقیماً مؤثر در رابطهٔ مصرف ـ درآمد و نیز در اوضاع تقاضا و عرضهٔ محصول جای گرفته است.

بند ۱. پیرامون اقتصادی و اجتماعی و رابطهٔ درآمد ـ مصرف

پیرامون مصرف کننده را عوامل روانشناسی و جامعه‌شناسیِ مؤثر بر رفتار وی معین می‌کنند. نویسندگان بسیار کوشیده‌اند تا این عوامل را در تحلیل رابطهٔ مصرف ـ درآمد با ادغام یك متغیر جدید (ثروت) وضمن تغییر خودِ تعریف کینز از درآمد و نیز با توجه به تغییرات سطح عمومی قیمتها، وارد سازند.

الف) تأثیر ثروت[۸]

هر قدر شخص اقتصادی بیشتر ثروت داشته باشد، میل به مصرف قویتر است. ثروت، این شخص را از نگرانی دربارهٔ امنیت خود فارغ می گرداند و او را به پس انداز ترغیب می کند. داراییهای نقدینه که بخشی از ثروت درتملك به شکل پول یا بسرعت قابل تبدیل به پول را تشکیل می دهند، همچون مهمترین عناصر ثروت نمودار می شوند که می توانند روی مصرف اثر بگذارند.

ازدیگرسو، ذخیرهٔ کالاهای ازپیش تحت تملك روی احتمال خرید کالاها و خدمات گوناگون به این صورت تأثیر دارد که یا تعویق خریدها (کالاهای بادوام) را امکان‌پذیر می‌سازد و یا برعکس خرید کالاهای مکمل (بنزین اضافی اتوموبیل) را برمی انگیزد.

در این صورت، تابع مصرف می تواند شکل زیر را بگیرد:

$$C=C_a+c(R) + b(W)$$

در معادلهٔ بالا:

C = مصرف کلی،

C_a = مصرف مستقل،

$c(R)$= بخشی از درآمد اختصاصی به مصرف، و

$b(W)$ = بخشی از ثروت اختصاصی به‌مصرف است.

ب) تعریف جدید درآمد

بهبود تابع مصرف کینزی این نتیجه‌را نیزبه‌دست داده که مفهوم درآمد، که کینز آن را همچون درآمد جاری و درآمد آنی تلقی کرده است، ژرفتر شود.

دونوع تحلیل امکان داده است تا از درآمد تعریف وسیعتری به‌عمل آید.

اول ـ تحلیل کوتاه‌مدت ونقش عادات اکتسابی. سطح مصرف طی دورهٔ معین

۸. ورود ثروت در تحلیل توضیح طول مبداء غالباً مثبت تابع مصرف را امکان‌پذیر می سازد.

به بالاترین سطح درآمدی بستگی دارد که در دورهٔ پیشین بدان رسیده است. از آنجا چنین برمی‌آید که مصرف کنندگان در جریان بحران اقتصادی یا کسادی می‌کوشند با وجود تنزل درآمدهای خود از نوع زندگی ازپیش پذیرفته دفاع کنند. بدین سان، یك اثر پایندگی که دوزنبری «اثر ضامن»[۹] نیز نامگذاری کرده است، پدیدار می‌شود[۱۰]. بدین گونه، مصرف در جهت نزولی انعطاف ناپذیر می‌شود.

دوم ـ *تحلیل بلند مدت*. تحلیل رفتار مصرف کننده در درازمدت عمدتاً به وسیلهٔ دو نظریهٔ نوظهور رهدایت شده است: یکی به نام *درآمد نسبی* و دیگری به نام *درآمد دایمی*.

ـ نظریهٔ درآمد نسبی[۱۱]: به عقیدهٔ دوزنبری، سطح مصرف در درازمدت تابع وضعیت نسبی اشخاص اقتصادی در درجات درآمدهاست و نه درسطح مطلق درآمد. در هر جامعه، یك چنین چینه‌آرایی افراد به صورت گروههای اجتماعی وجود دارد، چینه‌آرایی که سطح نسبی درآمدها ایجاد کرده است. افراد متعلق به گروههای درآمدی بالاتر نسبت به مجموعهٔ اشخاص اقتصادی با مصرف برخی کالاهای دست نیافتنی به مناسبت گرانی زیاد برای مجموعهٔ اجتماع مشخص می‌شوند. این کالاها که به منزلهٔ عالی تلقی شده‌اند به صاحبانشان نوعی پایگاه اجتماعی می‌بخشند. همچنین پس از آنکه شخص اقتصادی متعلق به یك گروه درآمد کمتر، به دنبال افزایش درآمد خود، به گروه درآمد بالاتر دست می‌یابد، می‌کوشد نوع زندگی افرادمتعلق به دسته‌ای را که بدان دست می‌یابد اختیار کند. اینان به کمك تملك برخی کالاهای بادوام و نیمه‌بادوام در اثر *اثر خودنمایی* اعمال کرده‌اند و این کالاها را به‌نوبهٔ خود شخص اقتصادی که بتازگی ارتقا یافته است خریداری می‌کند. بدین سان، این شخص اقتصادی شاهد *اثر تقلید* از مصرف

۹. effect de cliquet که معادل آن در زبان انگلیسی ratchet effect است.

10. J. S. Duesenbrry, *Income, saving and the theory of the consumer behavior,* Harvard University Press, 1949.

۱۱. این اندازه می‌تواند منفی باشد در صورتی که خانوارها برای خرید کالاهای مصرفی بادوام و نیمه بادوام وام بگیرند.

افراد گروه درآمدهایی است که بدان می خواهد دست یابد. این اثر برای بسیاری ازخانوارها با میزان پس انداز ضعیف یا هیچ وحتی منفی ابراز می شود؛ هر میزان افزایش درآمد به خرید کالاهای مصرفی بادوام یا نیمه‌بادوام اختصاص پیدا می کند.

ــ نظریهٔ درآمد دایمی: میلتون فریدمن[۱۲] این نظر را می پذیرد که میان مصرف و درآمد تناسب دقیق وجود دارد، به شرط آنکه ارزشهای مصرف و درآمد مورد پیش بینی شخص اقتصادی مورد توجه قرارگیرد. این ارزشها نه فقط به میزان دریافتها و مخارج جاری بلکه به تحقیقات گذشته و پیش بینیهای آینده بستگی دارند. برای تشخیص ارزشهای درآمد ومصرف که بدین گونه پیش بینی شده اند، ازعناصر گذرای مصرف، C_t، ودرآمد R_t، درآمد دایمی، R_p ومصرف دایمی، C_p نامیده می شوند. این قانون را فریدمن به‌دست آورده است وبه موجب آن تناسب دقیق میان مصرف دایمی و درآمد دایمی موجود است.

این نظریه ازلحاظ صوری می تواند به گونهٔ زیر تجسم یابد. R وC را به ترتیب درآمد واقعی ومصرف واقعی، R_p وC_t را به ترتیب درآمد دایمی ومصرف دایمی و R_t و C_t را به ترتیب درآمد گذرا و مصرف گذرا می نامیم:

$R=R_p+R_t$

$C=C_p+C_t$

اگر داده‌های آماری مربوط به یك دورهٔ طولانی را درنظر بگیریم، می توانیم تصور کنیم که عناصر گذرای مثبت و منفی درآمد یکدیگر را خنثی می سازند. بدین سان، در درازمدت، این نظر را می توانیم بپذیریم که بُردهای غیرمنتظره (بخششها و بردها درلاتاری) اتلاف غیرمنتظرهٔ درآمدها (مثلا مورد بیماری) را جبران می کنند.

از اینجا چنین برمی آید که در تساوی $R=R_p+R_t$، جملهٔ R_t حذف می شود و

12. Milton Friedman, *A theory of the consumption function,* Princeton University Press, 1967.

در درازمدت $R=R_p$ می شود. بنابراین می توان چنین نوشت:

$C_p=K(R_p)$

نتیجه اینکه K، میل به مصرف در درازمدت پایدار است. در این صورت، از این تحلیل می توان دو پیامد به‌دست آورد:

— یکی اینکه تغییر درآمد جاری نمی تواند مصرف را زیر تأثیر بگیرد مگر آنکه مصرف کننده را وادار به بازنگری در ارزیابی درآمد دایمی خود سازد؛
— و دیگر اینکه نسبت میان مصرف و درآمد (C/R) در درازمدت پایدار است.

پ) تأثیر تغییرات سطح عمومی قیمتها

انتظارهای اشخاص اقتصادی دربارهٔ سطح عمومی قیمتها می توانند عمل عادی قانون تقاضا را نقض کنند. این قانون ایجاب می کند که مقادیر مورد تقاضا در راستای وارونهٔ قیمتها تغییر پذیرند، اما اشخاص اقتصادی می توانند در برابر تورم بکوشند خود را برضد ترقی بعدی قیمتها بسیج کنند، بدین ترتیب که به خریدهای خود شتاب بخشند. روشن است که این رفتار، ضمن افزایش تقاضا نسبت به عرضه، تنشهای تورمی را شدت می بخشد.

نقش انتظارهای اشخاص اقتصادی دربارهٔ قیمتها را می توان به کمك ضریب کشش *انتظارها* نسبت به *قیمتها اندازه‌گیری* کرد.

— ضریب کشش بالاتر از واحد، واکنش شخص اقتصادی را نشان می‌دهد که وخامت و تشدید حرکت تورم را انتظار می کشد؛

ضریب کشش‌پذیری برابر واحد، دلالت بر این دارد که شخص اقتصادی عقیده دارد حرکت تورم با آهنگ یکسان دنبال خواهد شد.

— ضریب کشش کمتر از واحد از انتظار کُندی در تورم نتیجه می شود.

بررسی محیط مصرف از دیدگاه روانشناسی و جامعه‌شناسی بدین‌سو گرایش دارد که در تحلیل عوامل تعیین کنندهٔ مصرف سهم فزاینده بگیرد. نظریهٔ

ادوار زندگی برومبرگ ـ مودیلیانی ترکیبی از این عوامل گوناگون را عرضه می‌دارد. مصرف خانوار نه فقط به درآمد دورهٔ جاری بلکه به مجموعهٔ درآمد و ثروت خانوار طی تمامی ادوار زندگی وی وابسته است. مجموعهٔ درآمد ـ ثروت مورد انتظار خانوار به عوامل فردی (تصویری از شغل و گزینش شمار فرزند) و نیز به عوامل خارجی (آهنگ رشد تورم) بستگی دارد.

در دورهٔ رشد اقتصادی منظم، مصرف منظم است و ادوار زندگی اندك اندك با تغییرات مورد انتظار درآمد ـ ثروت تطبیق پیدا می کنند.

برعکس، در دورهٔ «آشفتگی اقتصادی»، مصرف ناپایداری شدیدی را نشان می‌دهد. بدین سان، از آغازِ ازهم گسیختگیِ در جریان رشد اقتصادی درسال ۱۹۷۴، بی اطمینانی زیادی بر تحول رویداد اقتصادی حکمفرماست، که سبب انحرافهای ناگهانیِ در انتظارِ خانوارها می شود. این انحرافها کمك می کنند تا بی‌ثباتی اقتصادی را دایمی کنند. به‌نظر می‌رسد که نوسانهای اقتصادی تا اندازه‌ای منظم ناپدید شده‌اند و چنانکه از سال ۱۹۷۵ دربسیاری از کشورها مشاهده شده است، جای خودشان را به ضربه‌های ناگهانی داده‌اند. در ایالات متحده، پس اززرونق سریع در آغازسال ۱۹۷۶، تولید رشد خودرا آهسته کردند، بویژه بدین سبب که مصرف خانوار تا اندازه‌ای اشباع شده بود. درژاپن نیزوضع برهمین منوال است. دراین کشور میل به‌مصرف خانواراز آغازبهار کاهش یافته و در آلمان غربی، نیمهٔ دوم سال ۱۹۷۶ شاهد درنگ ناشی از توقف تقاضای داخلی بوده است[۱۳].

چنانکه کینز عقیده می‌داشت، به‌نظر می‌رسد که مصرف دیگر یك متغیر وابسته به درآمد نیست بلکه به صورت متغیرِ مستقل و محرك واقعی رشد درآمده باشد.

۱۳. با وجود این به نظر می آید که در فرانسه، درمیان مدت، تقسیم مصرف ـ پس‌انداز نسبتاً پایدار می‌ماند. با این همه، لازم است تنزل پس‌اندازرا در نیمهٔ دوم سال ۱۹۷۹ ــ ظاهراً ــ ناشی از اثر بازدارنده و افزایش ضریب کشش نسبت به قیمتها بدانیم.

بنابراین، «سیاستهای حمایت یا کاهش فعالیت» که دولتها به اجرا گذاشته‌اند می‌توانند غیرمؤثر باشند. درواقع، سیاستهای مورد اشاره این خطر را دربردارند که بی‌موقع دخالت کنند، همانند اقدامهای برای به‌راه‌اندازی کارها هنگامی که مصرف ازپیش توزیع شده است؛ اقدامهای درزمینه کاهش فعالیت به هنگامی آغازمی شود که کندی از پیش آغاز شده است[۱۴].

بند ۲. شرایط عرضه و تقاضا

الف) شرایط تقاضای خانوارها

سطح مصرف وساختار آن به ترکیب خانوارها، به پایگاه اجتماعی-حرفه‌ای و به تعیین جایگاه آنها بستگی دارد.

ــ ترکیب خانوارها: شمار اشخاص ترکیب دهندهٔ خانوارها و نیز سن آنها نقش روشنی در خرج کل مصرف و توزیع آن میان محصولات مختلف دارد.

ــ پایگاه اجتماعی-حرفه‌ای با توزیع مخارج مصرفی برحسب دسته‌های حرفه‌ای تغییر می‌کند.

ــ تعیین جایگاه نیز نقشی در مصرف خانوارها دارد. در این مورد مثالهایی بدین شرح می‌توان آورد: سکونت دریك خانه یا دریك مجتمع بزرگ (که در اینجا آثار تقلید بآسانی بیشتر عمل می‌کنند)، دریك محلهٔ قدیمی شهری یا دریك حومهٔ جدید، دریك ناحیهٔ شهری یا در یك ناحیهٔ روستایی. درمیان این عوامل اختلاف محیط شهری و محیط روستایی اهمیت اساسی دارد. سطح بالاتر زندگی شهرنشینان، شرایط کار و زندگی آنها و نبود خود مصرفی غذایی، سطح بالاتر مصرف آنها را نسبت به سطح زندگی کشاورزان و نیز ساختار متفاوت آن را توضیح می‌دهند.

14. A. Babeau, consommation et cycle de vie, *Le Monde*, 29 mars 1977.

ب) شرایط عرضهٔ محصولات به خانوار

شرایط بازرگانی کردن (انواع مغازه، تبلیغات بازرگانی و فروش اعتباری) تأثیر مهمی در مصرف دارد. تولیدکنندگان از طریق عرضه است که می کوشند در مصرف کنندگان اثر بگذارند.

وضع بسیار مهم عرضهٔ تبلیغات بازرگانی دردنیای امروزین مسائلی را مطرح ساخته است که در زیر بسط و تفصیل می یابد:

تبلیغات بازرگانی را می توانیم همچون مجموعهٔ وسایل یا شیوه هایی تعریف کنیم که برای اعلام موجودیت و مشخصات یك محصول به منظور افزایش مصرف آن مورد استفاده قرار می گیرند. تبلیغات بازرگانی از *رسانه‌های همگانی* (مطبوعات، رادیو، نصب آگهی و تلویزیون) استفاده می کند. این وسایل امکان می دهند تا پیامهای تبلیغاتی تجاری به مردم موردنظر برسند.

مخارج تبلیغات بازرگانی برحسب کشورها متغیرند: وسعت و دامنهٔ پدیده را می توانیم به کمك نسبت سرمایه‌گذاریهای تبلیغاتی / درآمد ملی معین کنیم. در کشورهای توسعه یافته با تفوق فرهنگ انگلیسی، این نسبت از همهٔ نقاط دیگر بالاتر است. (حدود ۲/۷٪ در ایالات متحده، در برابر تقریباً ۱٪ در فرانسه). در سالهای اخیر، به‌نظر می رسد که درکشورهای صنعتی این درصدها تا اندازه‌ای کاهش نشان داده است.

پدیدهٔ تبلیغات بازرگانی دونظریهٔ متضاد را به‌وجود می آورد: به‌عقیدهٔ برخی، تبلیغات بازرگانی «نیازها را ایجاد می کند» (جی. ك. گالبریت، *عصر توانگری*[15]). به‌نظر کسانی دیگر «فقط ظهور رجحانها را سهولت می بخشد: اگر تبلیغات بازرگانی دربارهٔ یك نیاز نابرآورده نباشد، نمی تواند موفقیت یابد». این دو نظریه هردو نارسا هستند: «نظریهٔ نخست مفهوم ناروشن و تقریبیِ ایجادِ نیازرا به کارمی برد، دومی این امر واضح را منکر می شود که تبلیغات بازرگانی در

15. J. K. Galbraith, *L'ère de l'opulence*, trad. fr. Paris, Calmann-Lévy, 1961.

یك پیرامون اجتماعی فرهنگی ثبت می شود[۱۶].

ما تحلیل تبلیغات بازرگانی را به جنبه‌های اقتصادی آن محدود می کنیم و پیامدهای عمدهٔ تبلیغات بازرگانی را در بازارها و نیز در رشد اقتصادی نشان می دهیم[۱۷].

اول ـ تبلیغات بازرگانی و ساختار بازارها. نظریهٔ نهاییون را به‌یاد داریم که از میان شرایط ضروری برای آنکه بازار کامل باشد، از یك سو ضرورت شمار زیادی فروشنده و ازدیگر سو شفافیت کامل، یعنی اطلاع کامل شرکت کنندگان را در بازارها لازم می دانست. و اما مشاهده نشان می دهد که تبلیغات بازرگانی با ایجاد تمرکز در بنگاهها، با تأثیر در انتخابهای مصرف کنندگان و نیز درسلیقه‌ها و قیمتها، ساختار بازار را تغییر می دهند. این سه نکته را یکی پس ازدیگری بررسی می کنیم:

ـ *تبلیغات بازرگانی سبب تمرکز بنگاهها می‌شود:* تبلیغات بازرگانی همزمان، هم علت و هم معلول تمرکز است، معلول تمرکز است، زیرا تنها بنگاههایی که بزرگی کمینه دارند می توانند مخارج تبلیغات بازرگانی مؤثر را بپردازند و علت تمرکز است، زیرا مخارج تبلیغات بازرگانی توسعهٔ سهم بنگاههای بزرگتر را در بازار امکان‌پذیر می کند. با این همه، فراگرد تمرکز که بدین سان ایجاد شده، فقط به صورتی بسیار نادر دراین جهت است که اوضاع انحصار را پدید آورد. گرایش به تنوع تولیدات با بودجه‌های سنگین تبلیغات بازرگانی بنگاههای بزرگ را در بسیاری موارد به سوی وضعیت انحصار چند قطبی هدایت می کند. این اوضاع انحصار چندقطبی در تبلیغات بازرگانی آیا با وحدت نظر همراه می شود، چنانکه دربارهٔ قیمتها نیز به این نتیجه می رسد.

به‌طور کلی، به‌نظر نمی آید که بنگاهها به دودلیل عمده دربارهٔ تبلیغات بازرگانی به یگانگی و وحدت نظر برسند. از یك سو، از واکنشهای مربوط به

16. C. Geffroy, *Analyse économique du fait publicitaire,* Paris, Gauthier-Villars, 1970.

۱۷. در این بند، جنبه‌های جامعه‌شناسی تبلیغات بازرگانی تشریح نشده‌اند.

تبلیغات بازرگانی رقیب کمتر می ترسند، زیرا این واکنشها جز در مورد قیمتها، کمتر سریع خواهند بود. اجرای مبارزهٔ تبلیغاتی مستلزم چند ماه آمادگی است. ازدیگرسو، در اقتصادهای روبه‌رشد، پویاترین بنگاهها توافقهای معطوف به تثبیت سهم بازار را نمی پذیرند. فراگرد تمرکز، سرانجام تضعیف رقابت ازطریق قیمتها را نتیجه می دهد، اما با رقابتی به غیر از قیمت همراه می شود. سلاحهای عمدهٔ رقابت، جز قیمت، سیاست کیفیت محصول و نیز سیاست بازاریابی است که یکی از عناصر آن را بودجه تبلیغاتی تشکیل می دهد.

بنابراین، به نظر می رسد که تبلیغات بازرگانی سبب فزونی تمرکز و کاهش رقابت به وسیلهٔ قیمت می شود (ومی کوشد کشش تقاضا نسبت به قیمتها را بی اثر و غیرحساس سازد) اما رقابت را جز در زمینهٔ قیمت برمی انگیزد[۱۸].

ــ *تبلیغات بازرگانی در انتخابهای مصرف کنندگان اثر می گذارد:* به‌طور کلی، تبلیغات بازرگانی خواه وجود داشته یا نداشته باشد، وضعیت مصرف کننده بسی دور از آن خواهدبود که در چارچوب رقابت کامل شرح داده شود؛ مصرف کننده لزوماً با بازارهایی کم و بیش غیرشفاف روبه‌روست؛ برای آنکه شفافیت وجود داشته باشد مصرف کننده باید ازحدود امکانات عرضه مطلع باشد و بتواند مقایسه‌های روشنی به عمل آورد. مسلم است که در نبود وسیلهٔ کسب اطلاع، مصرف کنندهٔ منزوی در برابر محدودهٔ کالاهای مصرفی متعدد نمی تواند بیش از پیش اطلاعاتی به‌دست آورد. اما همچنین روشن است که تبلیغات بازرگانی فقط این نیازکسب اطلاع را به طورجزئی برآورده می سازد، زیرا هدف اساسی آن بیشتر تسهیل فروش محصولات است تا کسب خبر.

تبلیغات بازرگانی، انتخابهای مصرف کنندگان را در راستای دلخواه فروشندگان راهنمایی می کند، اما نمی تواند مدعی شود که خود بتنهایی حالت غیرشفاف رادربازارها ایجادمی کندونیزنمی تواندموافق با نظر عاملان تبلیغات بازرگانی تأییددهد که بازارهای غیرشفاف را به بازارهای شفاف مبدل می سازد.

۱۸. ن. ك صفحات ۲۲۷ و ۲۳۰ (رقابت انحصارگرانه).

ـــ *تبلیغات بازرگانی، هزینه‌ها و قیمتها:* تبلیغات بازرگانی روی هزینهٔ اقدامهای متضاد اثر می گذارد: ازیك سو، می کوشد بر هزینه‌های توزیع بیفزاید، اما ازدیگر سو، هنگامی که به بسیج حجم تقاضای مکفی برای نیل به مصرف انبوه و در نتیجه تولید انبوه توفیق یابد، می‌تواند به کاهش هزینه‌های تولید کمك برساند (صرفه‌جوییهای مقیاس).

به‌نظر می آید بازتاب تبلیغات بازرگانی در قیمتهای فروش، در درازمدت و دربرخی از بخشها این است که درتراکم هزینه‌های تولید و در کاهش قیمتهای نسبی مشارکت کند و بویژه چنین است در قلمرو کالاهای بادوام مصرفی. با این وصف، هیچ تصمیمی نمی‌تواند گرفته شود: در بازارهای غیرشفاف یا در بازارهایی که اختلافها درآنها جنبهٔ ذهنی دارند، تبلیغات بازرگانی می کوشد قیمتهای بالا را حفظ کند.

دوم ـ *تبلیغات بازرگانی ورشد اقتصادی:* آثار تبلیغات بازرگانی دررشد را می‌توانیم به آثار مستقیم و آثار غیرمستقیم تقسیم کنیم:

ـــ آثار مستقیم: این گونه آثار تبلیغات بازرگانی محدود است، زیرا تبلیغات بازرگانی به طور مستقیم محصول ملی را افزایش نمی‌دهد مگر به میزان ارزش افزودهٔ آن وتقاضای ملی که درآمدهای اضافی ایجاد می کند (درکشورهای غربی ۱ تا ۳٪ درآمد ملی).

ـــ آثارغیرمستقیم: اگر این اندیشه را بپذیریم که بنگاهها فقط تقاضای معینی را میان خود تقسیم می کنند که وسایل تأثیر برآن را ندارند، درمی‌یابیم که آثار غیرمستقیم تبلیغات بازرگانی محدودند. با این همه، درصورتی که تبلیغات بازرگانی با فروش بیشتر محصولات آماده به زیان محصولات خام بر محصول ملی بیفزاید، این آثار قابل چشمپوشی نیست.

افزون براین، آیا تقاضا «معین» است؟ در صورتی که پاسخ مثبت باشد، تبلیغات بازرگانی حیف و میل منابع اجتماعی را تشکیل می‌دهد: مساعیِ تبلیغاتِ بازرگانیِ بنگاهها یکدیگر را خنثی می سازند. این کوششها مقدار مصرف یك نوع محصول را افزایش نمی‌دهند، بلکه به انتقال مصرف محصول

یکسان با نشانه‌های تجاری گوناگون اقدام می کنند. مشاهده‌های گوناگون بسیار، آثار تبلیغات بازرگانی را بر حسب بازارها به اثبات می رسانند. کوششهای تبلیغاتی بازرگانی در برخی از بازارها بی اثر می شوند و در برخی دیگر تغییر و تبدیل وضع شاخهٔ موردنظر در مجموعهٔ اقتصاد یا تغییر و تبدیل وضع بنگاههای مختلف دردرون یك شاخهٔ واحد را به همراه دارد.

در زمینهٔ کلی، تبلیغات بازرگانی در صورتی به منزلهٔ یکی از عوامل رشد اقتصادی به شمار می رود که میل بالا به مصرف و درنتیجه تقاضای کلی زیاد را حفظ کند.

فراسوی انتقاد اصولی یا ستایش از تبلیغات بازرگانی، شمار معینی تحقیق می تواند انجام گیرد:

ــ تبلیغات بازرگانی از سطح معین توسعهٔ اقتصادی تفکیك ناپذیر است و به‌نظر نمی‌رسد با نظام اقتصادی خاصی مرتبط باشد، زیرا استفاده از آن در کشورهای سوسیالیست بسرعت توسعه می یابد. پس از جنگ جهانی دوم، دورهٔ کمیابی که مشخصهٔ اقتصاد این کشورهاست، سپری شده است.

ــ تبلیغات بازرگانی، اطلاعات عینی و کامل را تأمین نمی کند. با این وصف، قوانینی وجوددارند که می کوشند ازمصرف کننده وازمناظر باصفا حمایت کنند. افزون براین، قانون مورخ دوم ژویهٔ ۱۹۶۳ که با قانون مورخ بیست و هفتم دسامبر ۱۹۷۳ تأیید یا تقویت شده است این هدف را دارد که هرگونه تبلیغات بازرگانی نادرست را منع کند. بُرد این اقدامات محدود باقی می ماند. شفافیت بسیار زیاد بازارها فقط با استقرار سازمانهای نشر اطلاعات مستقل از فروشندگان می تواند به دست آید[19].

۱۹. فرمان مورخ چهاردهم دسامبر ۱۹۶۷، انستیتوی ملی مصرف را ایجاد کرده و این مؤسسهٔ عمومی است که مسئول اقدام به آزمونهای تطبیقی محصولات و اطلاع به مصرف کنندگان است.

قسمت سوم

پیش بینی مصرف

پیش بینی مصرف امکان می دهد تا سیاست بنگاهها و نیز سیاست کلی راهنمایی شود.

بند ۱. پیش بینی مصرف و سیاست بنگاهها

چند روش تحلیل عوامل مرکبهٔ تقاضای یك محصول را برای تعیین امکانات فروش امکان‌پذیر می کنند:

ــ بررسی بازار: این روش در اساس از تحقیق آماری نزد مصرف کننده تشکیل شده است وچون پرس وجو ازهمهٔ مشتریان بالقوه پرخرج وکم اثر است غالباً نمونه‌ای از جامعهٔ مورد بررسی با گزینش افراد دارای خصوصیات جامعهٔ مورد بررسی (نمونه‌ای که چینه‌آرایی شده است) و یا با قرعه‌کشی از صورت شمار معینی از اشخاص (نمونهٔ تصادفی که ازدیدگاه آماری بهتر است) تعبیه شده است.

ــ گروه برگزیدهٔ مصرف کننده، تحقیق آماری دایمی نزد مصرف کنندگان است که پذیرفته‌اند هرهفته فهرست خریدهای خود را با ذکر محصولات، نشانه‌های تجاری، الگوها، مقادیر، قیمتها و جز اینها ثبت کنند.

ــ مشاهدهٔ مستقیم امکان می‌دهد تا بررسی بازار با مشاهدهٔ محل فروش (بدون آگاهی فروشنده)، رفتار وی و عادتهای خرید مشتریان تکمیل شود.

ــ تحقیق انگیزشها درصدد است عادتها و انگیزه‌های خرید را معین کند. بنابراین، روانشناسی و جامعه‌شناسی را به گونه‌ای گسترده مورد استفاده قرار می‌دهد و حالتها، واکنشها، پیشداوریها، احساسات، تصویر و تصورات را بررسی می کند.

ــ بررسی توزیع باید عموماً بررسیهای پیشین را برای پژوهش کارآمدترین و کم‌خرجترین دستگاه توزیع تکمیل کند وبه مطالعهٔ روشهای فروش (مدار توزیع، کارآیی خدمت و نیز فروشها و بازدهٔ تبلیغات بازرگانی) و شرایط واقعی

فروشها (حمل ونقل، تحویل، شرایط پرداخت و جز اینها) بپردازد.

بند ۲. پیش بینی مصرف و سیاست کلی

آینده نگریهای مصرف درزمرهٔ مهمترین شیوه های برنامه‌ریزی فرانسه به چشم می خورد. «قوانین» مصرف بر پایهٔ بررسی مجموعه‌های زمانبندی یا تحقیقات «بودجه‌های خانوادگی» به‌دست آمده‌اند و ارزش گذاری واکنش انواع گوناگون مصرف، به هنگام تحول قابل پیش بینی سطح زندگی را امکان پذیر می سازند. پشتوانهٔ این «قوانین» مصرف کششهای درآمدی است.

آینده نگریهای مصرف برای سال پایانی برنامهٔ هفتم (سال ۱۹۸۰) انجام گرفته است[۲۰]. این آینده نگریها مبتنی بر فرضیه‌هایی دربارهٔ عوامل قادر به اعمال نفوذ در مصرف آینده است.

ــ درآمد: می دانیم که مصرف به تحول درآمد (درآمد مورد نظر همانا درآمد قابل تصرف است) بستگی دارد. اندازهٔ رشدی که برای درآمد قابل تصرف اختیار شده از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰ و به فرانك ثابت ۴/۲٪ است.

ــ قیمت نسبی محصولات مختلف: سوءِ تغییر درساختار قیمت نسبی در ارتباط با گرانی فرآورده‌های نفتی مورد توجه قرار گرفته است[۲۱].

ــ تغییرات درساختار مخارج مصرفی: این تغییرات ناشی ازظهور کالاهای جدید (نوآوریها) و اشباع نیازهای قدیمی است. بدین سان، نه فقط اشباع تدریجی مصارف مهم غذایی، بلکه همچنین کندی محسوسی در رشد خریدهای کالاهای بادوام مانند اتوموبیل و کالاهای بادوام تجهیزات خانگی پیش بینی

20. A. Fouquet, La consommation en 1980, *Economie et Statistique* décembre 1976.

۲۱. لازم است مفهوم سطح متوسط قیمتها از مفهوم قیمتهای نسبی تشخیص داده شود. هنگامی که سطح متوسط قیمتها روبه ترقی است تا چنانکه اکنون در اقتصادهای غربی ملاحظه می شود، کلیهٔ قیمتها به آهنگ یکسان بالا نمی روند. برخی قیمتها تندتر از متوسط صعود می کنند (در ترقی نسبی اند) و برخی دیگر با سرعت کمتر از متوسط (در تنزل نسبی اند).

می شود.

باتوجه به این فرضیه‌ها، پیش بینیهای زیر در زمینهٔ تحول مصرف کل و نیز در زمینهٔ تحول برحسب کارکرد انجام گرفته است.

اول ـ پیش بینیهای تحول مصرف کلی. مصرف و پس انداز دوکاربرد درآمد قابل تصرف اند. درگذشته، مصرف با سرعتی کمتر از درآمد و پس انداز با سرعتی بیشتر رشد می کرد. افزون بر این، درآمد قابل تصرف خانوارها با آهنگی نزدیك به آهنگ محصول ناخالص داخلی افزایش می یافت. برعکس، سال ۱۹۷۵ به سبب اوضاع استثنایی شاخص شده است: مصرف، پس اندازودرآمد به رشد ادامه داده اند، حال آنکه تولید کاهش می پذیرد (جدول ۲ـ۶). این وضعیت که عدم ذخیره‌سازی بسیار مهم و تقسیم درآمدهای اولیه به سود خانوار آن را امکان پذیر ساخته است، قابل دوام نیست. آینده‌نگری پیوسته در برنامهٔ هفتم نشان می دهد که دورهٔ سالهای ۱۹۷۵ـ۱۹۸۰ باید توسط مصرف و پس انداز خانوارها با افزایشی با سرعت کمتر از گذشته مشخص می شود.

جدول ۲ـ۶. تحول مصرف، پس انداز، درآمد قابل تصرف خانوار و تولید ناخالص داخلی

اندازهٔ رشد سالانهٔ متوسط به درصد

	۱۹۶۰ـ۶۵	۱۹۶۵ـ۷۰	۱۹۷۰ـ۷۴	**۱۹۷۴ـ۷۵**	۱۹۷۵ـ۸۰ *برنامهٔ هفتم*
مصرف خانوار*	۶/۰	۴/۹	۵/۴	۳/۷	۴/۲
پس انداز خانوار*	۷/۷	۷/۵	۵/۷	۶/۶	۴/۰
درآمد قابل تصرف*	۶/۳	۵/۴	۵/۵	۴/۲	۴/۱
تولید ناخالص داخلی**	۶/۴	۵/۹	۵/۳	-۳/۰	۵/۷

* با قیمتهای مصرف خانوار تعدیل شده است.

** با قیمتهای تولید ناخالص داخلی تعدیل شده است.

مأخذ: A Foquet, *op. cit.*

با پذیرش این نظر که تولید ناخالص داخلی[۲۲] برحسب حجم بتواند به طور متوسط با آهنگ ۵/۷٪ افزایش یابد، درآمد قابل تصرف خانوار به سبب تقسیم بهتر درآمدهای اولیه به سود بنگاهها فقط ۴/۱٪ درسال رشد خواهد کرد و بدین سان بنگاهها امکان می یابند تا ظرفیت سرمایه‌گذاری خود را احیا کنند. آهستگی رشد درآمد به توقف آهنگ افزایش مصرف می انجامد. افزون بر این، گرانی واردات نفتی فرانسه مستلزم این است که در سال ۱۹۸۰ برای تصفیهٔ حساب و پرداخت مازاد قابل صدوری درحدود ۳٪ محصول ناخالص داخلی از حیث حجم به دست آید. این کالاها و خدمات که بدین سان به خارج انتقال یافته‌اند نخواهند توانست هدف مصرف داخلی قرار گیرند[۲۳].

دوم ـ *پیش بینیهای تحول مصرف برپایهٔ گروههای محصولات (کارکرد).* درسالهای ۱۹۶۵ـ۱۹۸۵ (جدول ۲ـ۷) برخی از انواع مصارف را می توان پیش بینی کرد که:

۱. *با آهنگی محسوساً کمتر ازرشد متوسط مصرف کل فزونی می یابند؛* ۱ < *کششهای درآمدی* برای موارد زیر چنین خواهد بود:

ــ مصارف غذایی که اندازهٔ رشد متوسط آن ۲/۳ درصد درسال خواهد شد. فزونی ازلحاظ مقدارعملاً هیچ خواهد بود. مصارف محصولات آماده‌تر (گوشت ومیوه) وگرانتر، جانشین تغذیهٔ سنتی زیاده غنی برای نیازهای تغذیهٔ بدنی (نان و سیب زمینی) می شود.

ــ در فرانسه، چون نیازهای پوشاك برآورده شده‌اند، بویژه انگیزشهای اجتماعی است که رشد مخارج پوشاك را ایجاد می کنند. کشش درآمدی این مخارج که درکشورهای توسعه‌یافته تا دورهٔ اخیر نزدیك به واحد بود، به سوی ۰/۶ درصد میل می کند. در فرانسه، از سال ۱۹۷۳، اشباع این بازار محسوس

۲۲. مفهوم مورد استفاده در آینده‌نگریهای برنامهٔ هفتم مفهوم تولید ناخالص داخلی است نه محصول ناخالص داخلی.

۲۳. ن. ك *اقتصاد معاصر*، جلد دوم، «اثر فقر ناشی از افزایش قیمت نفت».

شده است: هرقدر خریداران بیشتر به سوی پوشاك با بهای اندکی بالا متمایل شده‌اند، بازار بیشتر اشباع شده است. مخارج پوشاك برای دورهٔ موردنظر به آهنگی محسوساً پایین تر از آهنگ درآمد رشد می یابند. رشد سرانهٔ سالانهٔ این مخارج فقط ۲/۱ درصد درسال وبنابراین خیلی کمتر ازرشدمتوسط مخارج کل (۴/۶ درصد) خواهد بود.

۲. *با آهنگی نزدیك به رشد متوسط مصرف کل فزونی می‌یابند:* ۱ #*کششهای درآمدی* است و چنین است برای:

ــ یك دستهٔ نامتجانس شامل مخارج مهمانخانه، کافه، رستوران وکالاهای گوناگونی که رشد سالانه آنها ۳/۹ در صد در سال است.

ــ مخارج مربوط به سکونت: این مخارج سالانه و سرانه ۵/۲ درصد افزایش پیدا می کند. این درصد درمورد مخارج بس متفاوت است: مخارج مسکن وبویژه تجهیزات خانهٔ مسکونی؛ مخارج مسکن به‌سبب توقف خریدهای مسکن خانوارها بی گمان نسبت به دورهٔ ماقبل کُند خواهند شد.

مخارج تجهیزات محل مسکونی نیز تااندازه‌ای به دنبال اشباع در تقاضای لوازم خانگی کُندی آشکار خواهند دید.

۳. *با آهنگی بوضوح بالاتر از رشد متوسط مصرف کل؛* ۱< *کششهای درآمدی* بدین گونه است:

ــ مخارج فرهنگی، ایام فراغت و تفریحات سالم (رشد کلی ۵/۷ در صد) اختلافها برحسب انواع مختلف مخارج را می توانیم خاطر نشان سازیم: برخی از هزینه‌ها همچنان شاهد رشد ملایمترند (وسایل الکترونیکی خانگی)، حال آنکه مخارج نمایش، کتاب، مجلات وروزنامه براثر آهستگی قوهٔ خرید وترقی قیمتها متوقف می شوند.

ــ مخارج حمل ونقل: دربارهٔ این هزینه‌ها لازم است تحول واگرای مخارج حمل ونقل شخصی را به یاد آوریم که رشد آنها نسبت به گذشته سرعت کمتری خواهد داشت، حال آنکه ترقی وسایل حمل ونقل جمعی شتاب می گیرد. شمار اتوموبیلهای سواری فرانسه می باید به ۲۰ میلیون دستگاه درسال ۱۹۸۵ برسد،

جدول ۲ـ۷. تحول حجم مصرف خانوار از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰

فهرست کارکردها	*اندازهٔ رشد سالانه*
۱. خوراك	۲/۳
۲. پوشاك	۲/۱
البسه	۲/۲
کفش	۲/۰
۳. سکونت	۵/۲
مسکن	۵/۰
تجهیزات مسکن	۵/۸
نیرو	۴/۹
۴. بهداشت و درمان	۸/۰
بهداشت و درمان شخصی	۷/۲
دارو	۱۰/۱
خدمات بهداشتی	۷/۲
۵. وسایل حمل و نقل و ارتباطات تلفونی	۸/۰
خرید وسایل نقلیهٔ شخصی	۴/۷
استفاده از وسایل نقلیهٔ شخصی	۶/۲
وسایل حمل و نقل جمعی	۵/۶
ارتباطات تلفونی	۱۰/۷
۶. فرهنگ، فراغت، تفریحات	۵/۷
وسایل الکترونیکی خانگی	۱۰/۷
دوربین عکاسی و سینما	۵/۶
ورزش، اسباب بازی و متفرقه	۶/۴
نمایش	۲/۲
کتاب، مجلات و روزنامه‌ها	۳/۱
دخانیات و کبریت	۳/۳
۷. مهمانخانه، کافه، رستوران، متفرقه	۳/۹
کافه، رستوران، غذاخوری	۳/۰
کالاهای گوناگون	۷/۴
خدمات متفرقه	۳/۶
مجموع	۴/۶

یعنی سه‌چهارم خانوارهای فرانسه دست کم صاحب یك دستگاه اتوموبیل هستند. این مخارج، با وجود آهنگ بازهم سریع رشد هزینه‌های اتوموبیل همراه با توسعهٔ حمل و نقل جمعی (۶/۲+ درصد) نسبت به گذشته کمتر خواهند شد (۵/۶ + درصد).

ــ مخارج ارتباطات تلفونی: میزان تجهیزات خانوارها ازلحاظ تلفون بسیار ضعیف مانده است: ۵٪ درسال ۱۹۵۴ و ۱۵٪ درسال ۱۹۶۸ تا دراین باب به هنگام تصمیم گیری دربارهٔ برنامهٔ ششم جبران شود. بدین گونه است که درسال ۱۹۷۵، یعنی سال پایانی برنامهٔ ششم، ۳۲٪ ازخانوارها تلفون دراختیار داشتند. درسال ۱۹۸۰ میزان تجهیزات خانوارهای فرانسه به ۵۸٪ ودرپایان سال ۱۹۸۲ به ۷۰٪ می‌رسد.

ــ مخارج بهداشت و درمان: جهش مصارف پزشکی نشانهٔ مشترك اغلب کشورهای توسعه یافته است. به نظر می‌رسد که این امر با پدیدهٔ تمدن مطابقت دارد. هر اندازه توقعات دربارهٔ بهداشت گسترش می‌پذیرند، همزمان درمان و پیشگیری توسعه می‌یابند.

توضیح این نگرانیهای متزاید در ترقی سریع مصرف پزشکی (۷٪ درسال)، بویژه فرآورده‌های دارویی است که درده سال اخیر با آهنگ متوسط ۱۰٪ درسال رشد یافته است.

این پیش بینیها، با توجه به ازهم گسیختگیهای سالهای بحرانی ۱۹۷۴ـ۱۹۷۵ باید مورددقت قرارگیرند، بنابرآنکه رویداد به مدتی طولانی ترمیم شود یا نشود و به صورت تصویری ساده می‌توانیم دو نوع تحول مصرف راتشخیص دهیم:

در فرضیهٔ نخست، رشد تولید ناخالص داخلی آهنگ مورد پیش بینی توسط آینده نگریها دربرنامهٔ هفتم، یعنی اندازهٔ سالانه ۵/۷ درصدرا اختیار می‌کند. در این صورت، الگوی رشد مشروحهٔ بالا تحقق می‌پذیرد.

در فرضیهٔ دوم، به دنبال افزایش کمتر درآمدها تفاوتهای آشکار در مصارف پدید می‌آیند. با این وصف، باید یادآور شد که در زمینهٔ درآمد و نیز مصرف، عوامل بازدارنده همراه با تغییر وسیع در گرایشهای پیشین وجود دارد. در سطح درآمدها،

مزد کمینه بین حرفه‌ای رشد با حفظ موقت مزد در حالت بیکاری می کوشد قهقرای درآمدها را محدود سازد. در سطح مصارف، فزایندگی کالاهای مختلف به خانوارها مخارج بدون کششی را ایجاد می کند.[۲۴]

با توجه به انعطاف ناپذیریهای برخی از مصارف، می توان انتظار داشت که مخارج مسکن و حمل و نقل[۲۵] جایگاه مهمی را در بودجهٔ خانوارها حفظ کنند، مخارج بهداشت و درمان نیز همین طور خواهد بود. ادامهٔ کاهش نسبی مخارج غذایی و نیز تقلیل مخارج فرهنگی را می توان درانتظار بود.

کتابشناسی فصلهای اول و دوم

مراجع برای مصرف

Ouvrages sur la consommation

J. K. GALBRAITH, *L'ère de l'opulence*, trad. fr., Paris, Calmann-Lévy, 1961.
C. QUIN, J. BONIFACE et A. GAUSSEL, *Les consommateurs*, Paris, Editions du Seuil, 1965.
R. et N. RUGGLES, *The measurement of economic and social performance : a progress report on a National Bureau of Economic Research project*, Communication présentée à la XIV^e Conférence générale de l'IARIW, Aulanko, Finlande, 18-23 août 1975.
T. SCITOVSKY, On the principle of consumer's sovereignty, reprinted in *Papers on welfare and growth*, London, G. Allen & Unwin, 1964.

Ouvrages sur la fonction de consommation

J. S. DUESENBERRY, *Income, saving and the theory of economic behaviour*, Cambridge, Massachusetts, 1949.
J. C. EICHER, *Epargne et consommation*, Paris, Sirey, 1962.
FERBER, *Théorie de la consommation*, traduit par F. BERTAULT, Economica. 1976.

۲۴. بدین سان خانه‌های نوساز، مخارج (هزینه‌های جمعی گرما، تعمیرات، روشنایی مکانهای بدون پنجره و حمل و نقل میان حرفه‌ها، خوابگاهها و محلهای فعالیت و واریز بهرهٔ وامها) را ایجاد می کند که به دشواری می توان در حالت تنزل درآمدها آنها را کاهش داد.

۲۵. برای آنکه جایگاه مهمی به مخارج مسکن و حمل و نقل داده شود، ترقی قیمت نیرو و به دیگر انعطاف ناپذیریها افزوده می شود.

M. Friedman, *A theory of the Consumption function*, Princeton, 1957.
G. Katona, *The powerful consumer*, New York, Mac Graw-Hill, 1960.
— *La société de consommation de masse*, Paris, Hommes et Techniques, 1966.
J.-M. Keynes, *Théorie générale de l'emploi, de l'intérêt et de la monnaie*, Paris, Payot, 1942.
J. Lecaillon, *Analyse macro-économique*, Paris, éd. Cujas, 1969.
A. Wolfesperger, *Les biens durables dans le patrimoine du consommateur*, Paris, PUF, 1971.

مراجع برای تبلیغات بازرگانی

G. Geffroy, *Analyse économique du fait publicitaire*, coll. « Techniques économiques modernes », Paris Gauthier-Villars, 1970.
C.-R. Haas, *La publicité, théorie, technique et pratique*, Paris, Dunod, 1965.
R. Leduc, *La publicité, une force au service de l'entreprise*, Paris, Dunod, 1969.
E. A. Lever, *Advertising and economic theory*, London, Oxford University Press, 1960.
P.-L. Reynaud, *La psychologie économique*, Paris, PUF, 1969.

فصل سوم

انواع مختلف سرمایه‌گذاری

به‌یاد می‌آوریم که سرمایه‌گذاری، عملی است مبتنی بر ایجاد کالاهای سرمایه‌ای. سرمایه‌گذاری هم عامل تولید (این موضوع در فصل دوم از عنوان نخست که به عامل سرمایه اختصاص داشت، بررسی شد) وهم استفاده ازتولید است. در فصلهای سوم و چهارم از عنوان دوم که به جنبهٔ اخیر سرمایه‌گذاری اختصاص دارد، کاربردهای تولید مورد تحلیل قرار می‌گیرد. می‌توانیم بگوییم که برای دورهٔ معین (یك سال) سرمایه‌گذاری ازمجموعهٔ کالاهای مصرف نشده طی این دوره تشکیل یافته است، یعنی ازکالاهایی که برای افزایش ثروت ملی ذخیره می‌شوند. سه‌دسته سرمایه‌گذاری را می‌توانیم تشخیص دهیم:

ــ سرمایه‌گذاری خالص، یعنی ایجاد تجهیزات اضافی؛
ــ استهلاك، یعنی سرمایه‌گذاریهای مختص جبران فرسودگی تجهیزات موجود؛ و
ــ تغییرات ذخایر انبار.

حسابداری ملی برای اندازه‌گیری کوشش افزایش سالانه، سرمایه به مفهوم «تشکیل ناخالص سرمایهٔ ثابت» را درنظرمی‌گیرد که با افزودن سرمایه‌گذاریهای خالص به استهلاك به‌دست می‌آید.

به منظور ساده‌سازی در ادامهٔ فصل، سرمایه‌گذاری با تشکیل ناخالص

سرمایهٔ ثابت یکی گرفته می‌شود.

تحول سرمایه‌گذاریها می‌تواند از چند دیدگاه ارزش گذاری شود:

ــ دیدگاه نتایج: کوشش سرمایه‌گذاری به کمك تحلیل تشکیل ناخالص سرمایهٔ ثابت ارزیابی می‌شود؛

ــ دیدگاه تأمین مالی: کوشش سرمایه‌گذاری به مبلغ پس‌اندازی که بدان اختصاص می‌یابد و به روشهای تأمین مالی سرمایه‌گذاری بستگی دارد.

قسمت اول مسیر تحول تازهٔ سرمایه‌گذاری را در فرانسه ودرسطح نتایج آن ترسیم خواهد کرد؛ قسمت دوم تحول وسایل تأمین مالی این سرمایه‌گذاریها را نشان خواهد داد.

قسمت اول
تحول تشکیل ناخالص سرمایهٔ ثابت

مجموعهٔ تشکیل ناخالص سرمایهٔ ثابت را می‌توانیم به کمك دوضابطه تقسیم کنیم؛ یکی بر پایهٔ کاری که سرمایه‌گذاریها در فعالیت اقتصادی انجام می‌دهند و دیگری بر پایهٔ عاملانی که آنها را به اجرا می‌گذارند. این تقسیم‌بندی تعیین انواع سرمایه‌گذاریهای مورد تحلیل در بند (الف) را امکان‌پذیر می‌کند. بند (ب) تحول مبلغ کلی سرمایه‌گذاریها را مشخص می‌دارد.

الف) انواع مختلف سرمایه‌گذاری

اول ـ سرمایه‌گذاریها برحسب *کارکرد*. تجزیهٔ تشکیل ناخالص سرمایهٔ ثابت امکان می‌دهد تا دو نوع سرمایه‌گذاری به‌شرح زیر معین شود:

ــ *سرمایه‌گذاریها* جزمسکن شامل سرمایه‌گذاری در شاخه‌های مختلف تولیدی فعالیت اقتصادی به استثنای کلیهٔ سرمایه‌گذاریها درمسکن؛ و

ــ *سرمایه‌گذاریها* درمسکن.

جدول ۳ـ۱. تحول سرمایه‌گذاریها (تشکیل ناخالص سرمایهٔ ثابت) برحسب کارکرد

	به میلیون فرانک		تغییرات سالانه به ٪ حجم					
	۱۹۷۱	۱۹۷۸	۱۹۷۳	۱۹۷۴	۱۹۷۵	۱۹۷۶	۱۹۷۷	۷۸
رمایه‌گذاریها جز مسکن	۱۴۲۲۱۸	۳۱۰۰۳۴	۵/۳	−۱/۳	−۳	+۵/۶	−۰/۶	/۵
رمایه‌گذاریها در مسکن	۶۳۷۱۱	۱۴۷۴۷۵	۶/۹	۴/۵	−۲/۴	+۰/۶	−۱/۸	/۳
مع کل	۲۰۵۹۲۹	۴۵۷۵۰۹	۵/۸	۰/۶	−۲/۷	+۳/۵	−۱/۳	/۷

Les collections de l'INSEE, c^{52-53}, Comptes et planifications, *Rapport sur les comptes de la nation,* 1978, t. II, p. 99.

جدول ۳ـ۱، کاهش مهم سرمایه‌گذاری را همراه با بحران سالهای ۱۹۷۵ـ۱۹۷۴ نشان می‌دهد. مقایسه با مجموعه‌های دربرگیرندهٔ دورهٔ سالهای ۱۹۷۴ـ۱۹۵۹ نکات زیر را عرضه می‌دارد:

ــ توقف مهم آهنگ سرمایه‌گذاری کل طی دورهٔ ۱۹۷۴ـ۱۹۵۹، سالانه به طور متوسط ۷/۷ درصد افزایش پیدا کرده بود، حال آنکه ترقی آن فقط درسال ۱۹۷۶ محسوس شد.
ــ توقف در سرمایه‌گذاری غیرمسکن مهمتر به‌نظر می‌آید؛ سرمایه‌گذاری درمسکن با درنگ بسیار انجام گرفته است.

دوم ـ *سرمایه‌گذاری بخش نهادی.* سرمایه‌گذاریهای شرکتها و شبه‌شرکتهای غیرمالی و بنگاههای فردی بدون ارتباط با گرایش درازمدت از سال ۱۹۷۴، ازلحاظ حجم کاهش می‌یابند (به‌استثنای سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۷۸) (جدول ۳ـ۲).

برعکس، آهنگ رشد سرمایه‌گذاری بنگاههای ملی بزرگ تا آن زمان به طور متوسط بسیار ضعیفتر از دیگر بنگاهها بالا می‌رود (۲۲/۶+ درصد در سال ۱۹۷۵). همین طور، درسال ۱۹۷۵ افزایش شدیدی در سرمایه‌گذاریهای ادارات عمومی ملاحظه می‌شود. بنابراین، بخش عمومی، در مجموع، در رویدادهای تنزل اقتصادی سال ۱۹۷۵ نقش مهم تثبیت‌کننده ایفا کرده است.

در سال ۱۹۷۶، مشارکت بخشهای گوناگون درسرمایه‌گذاری کل نیز دراین راستاست که به میزان مشارکت مشهود پیش از بحران، حتی به میزان مشارکت بخش عمومی نزدیك شود. درسال ۱۹۷۶، شرکتها و شبه‌شرکتهای غیرمالی و بنگاههای فردی جز مسکن ۵۵/۴ درصد سرمایه‌گذاری را ــ در برابر ۶۲/۵ درصد در سال ۱۹۷۱ ــ تأمین می‌کنند. درهمین زمان، بنگاههای بزرگ ملی کمك خود را از ۱۱ به ۱۴٪ و ادارات عمومی از ۲۱ به ۲۳٪ افزایش داده‌اند.

ب) تحول میزان کلی سرمایه‌گذاریها

جدول ۳ـ۳ تحول میزان کلی سرمایه‌گذاریها را در فرانسه برای دورهٔ سالهای ۱۹۶۲ـ۱۹۷۷ نشان می‌دهد. ستون نخست این جدول به سرمایه‌گذاریها و به فرانك جاری اختصاص یافته است. ستون دوم سرمایه‌گذاریها را به فرانك ثابت (سال ۱۹۶۳) عرضه می‌کند. بدین سان، اثر اختلال‌انگیز تورم حذف می‌شود و امکان می‌دهد تا تحول سرمایه‌گذاریها بر حسب حجم به‌دست آید.

ستون آخر جدول ۳ـ۳ نشان‌دهندهٔ سهم سرمایه‌گذاریها در محصول ناخالص داخلی و به‌دیگر سخن کوششی است که ملت برای سرمایه‌گذاری به عمل می‌آورد (اندازهٔ متوسط سرمایه‌گذاری). میزان سرمایه‌گذاری در سال ۱۹۶۲ تقریباً ۲۰٪ محصول ناخالص داخلی را ارائه می‌کرد و درسال ۱۹۷۳ به پیش از ۲۴٪ محصول ناخالص داخلی رسید. با این وصف، سهم سرمایه‌گذاریها در محصول ناخالص داخلی از سال ۱۹۷۳ رو به کاهش می‌گذارد.

جدول ۱-۱ تحول سرمایه گذاریها (تشکیل ناخالص سرمایه ثابت) جز مسکن برحسب بخشهای نهادی

تغییر سالانه به ٪

حجم

	۱۹۷۲	۱۹۷۳	۱۹۷۴	۱۹۷۵	۱۹۷۶	۱۹۷۷	۱۹۷۸
شرکتها وشبه‌شرکتهای غیرمالی + بنگاههای فردی*	۶/۰	۴/۹	-۱/۷	-۵/۳	۷/۰	-۰/۵	۲/۴
ازجمله:							
بنگاههای بزرگ ملی	-۰/۸	۶/۷	۵/۰	۲۲/۶	۳/۰	۱۱/۱	۱۲/۳
نهادهای اعتباری	۴۴/۳	۲۱/۹	-۳/۵	-۱۶/۳	۱۱/۹	۲	-۴
بنگاههای بیمه	-۳/۹	-۱۱/۵	۳۹/۱	-۱۳/۸	۳۸/۵	-۲/۷	۲۹/۲
ادارات عمومی**	۰/۸	۱/۷	۰/۵	۱۰/۳	-۱/۱	-۰/۵	-۰/۵
ادارات خصوصی	۱۴/۱	۹/۶	۴/۸	۲	۳/۳	۵/۱	۳/۷
جمع کل	۶/۸	۵/۳	-۱/۳	-۳	۵/۶	-۰/۶	۱/۵

نهادهای اعتباری و ادارات خصوصی سرمایه‌گذاری مستقیم در مسکن می کنند.

* شرکتها و شبه‌شرکتهای غیرمالی به علاوهٔ بنگاههای فردی.

** تشکیل ناخالص سرمایهٔ ثابت ادارات عمومی بنا برقرارداد خریدهای کالاهای تجهیزاتی مورد استفادهٔ نظامی را دربرمی گیرد. این خریدها در مصرف واسطه‌ای این دسته ادارات جای دارد.

مأخذ: *Rapport sur les comptes de la nation op. cit.* t II, p. 99.

جدول ۳ـ۳. تحول سرمایه‌گذاریها از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۷

	سرمایه‌گذاریها		محصول ناخالص داخلی	سهم سرمایه‌گذاریها در
	فرانک جاری	به‌فرانک ثابت (۱۹۶۳)	به‌فرانک ثابت (سال ۱۹۶۳)	محصول ناخالص داخلی
۱۹۶۲	۷۷/۱	۱۰۳/۹	۵۱۲/۴	۲۰/۳
۱۹۶۳	۸۹/۵	۱۱۳	۵۳۹/۷	۲۰/۹
۱۹۶۴	۱۰۲/۹	۱۲۴/۸	۵۷۴/۹	۲۱/۷
۱۹۶۵	۱۱۲/۶	۱۳۳/۵	۶۰۲/۳	۲۲/۱
۱۹۶۶	۱۲۴/۰	۱۴۳/۲	۶۳۳/۸	۲۲/۶
۱۹۶۷	۱۳۴/۷	۱۵۱/۹	۶۶۳/۵	۲۲/۹
۱۹۶۸	۱۴۳/۴	۱۶۰/۳	۶۹۱/۸	۲۳/۲
۱۹۶۹	۱۶۴/۳	۱۷۵	۷۴۰/۱	۲۳/۶
۱۹۷۰	۱۸۳	۱۸۳	۷۸۲/۶	۲۳/۴
۱۹۷۱	۲۰۵/۹	۱۹۶/۱	۸۲۴/۹	۲۳/۸
۱۹۷۲	۲۳۲	۲۱۰/۲	۸۷۳/۶	۲۴/۱
۱۹۷۳	۲۶۵	۲۲۳/۱	۹۲۰/۴	۲۴/۲
۱۹۷۴	۳۱۰/۹	۲۲۵/۲	۹۴۹/۸	۲۳/۷
۱۹۷۵	۳۳۷/۱	۲۱۹/۴	۹۵۲/۵	۲۳
۱۹۷۶	۳۸۸/۴	۲۲۸/۲	۹۹۶/۱	۲۲/۹
۱۹۷۷*	۴۲۲/۱	۲۲۷	۱۰۲۶/۵	۲۲/۱

ـساب موقت

ذ:

XXIIIe rapport du FDES.

قسمت دوم
تحول تأمین مالی سرمایه‌گذاریهای مجری در فرانسه

تخصیص پس‌انداز به سرمایه‌گذاری با روشهایی به اجرا درمی‌آید که می‌توانند در دودسته گروه‌بندی شوند:

ــ دخالت واسطه‌های مالی[1] در کمك به بخشهای غیرمالی (بنگاهها و خانوارها)؛

ــ تأمین مالی از منابع خود.

بند ۱. دخالتهای واسطه‌های مالی در کمك به بخشهای غیرمالی

تحول اخیر در شکلهای مختلف دخالت در جدول ۳ـ۴ به شرح آمده است.

تحول اقلام عمده به شرح زیر آمده است.

الف) سهم خزانه

بیست و پنج سال است که نقش خزانهٔ عمومی[2] به منزلهٔ کارگزارِ سیاستِ سرمایه‌گذاری مقامات عمومی به طرزی چشمگیر تحول یافته است. سهم خزانه که در اینجا مورد نظر قرار گرفته است به شکل تجهیز بنگاههای عمومی از لحاظ سرمایه و وامهای صندوق توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی[3] انجام می‌گیرد. با این همه، سهم خزانه در تأمین مالی سرمایه‌گذاریها که از سال ۱۹۵۰ روبه افزایش نهاده همراه با غیر بودجه‌ای کردن برخی از سرمایه‌گذاریها کاهش یافته و بار هزینهٔ این سرمایه‌گذاریها به سازمانهای مالی ویژه‌ای (مثلا تأمین مالی «مسکن با

۱. واسطه‌های مالی از سازمانهایی تشکیل شده‌اند که در ایجاد و گردش پول و پس‌انداز دخالت دارند و بدین ترتیب عمل واسطهٔ مالی را انجام می‌دهند.

۲. یعنی دولت در کار مسئولیت مالی.

۳. در جدول ۳ـ۴، مجموعهٔ تأمین مالی سرمایه‌گذاریها که از محل وجوه عمومی تحقق یافته‌اند، دیده نمی‌شود. صندوق توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی، یك حساب ویژهٔ خزانه است که جزو عملیات زیر عنوان موقتی بودجهٔ دولت محسوب می‌شود.

جدول ۳ـ۴. مداخلات واسطه‌های مالی در کمك به بخشهای غیرمالی
(به میلیون فرانك و به درصد)

	۱۹۷۵		۱۹۷۶		۱۹۷۷	
خزانه (وامها به اضافهٔ اوراق قرضه)	۷۱۲۶	۳/۹	۶۳۹۹	۲/۸	۳۱۲۵	۱/۶
صندوق سپرده‌ها و ودیعه‌ها	۲۰۵۶۴	۱۱/۱	۲۵۷۶۴	۱۱/۵	۲۸۵۵۹	۱۴/۵
دیگر نهادهای اعتباری	۴۹۲۱۸	۲۶/۶	۵۲۸۰۸	۲۳/۵	۴۰۷۳۶	۲۰/۷
دستگاه بانکی	۵۴۸۳۳	۲۹/۷	۷۲۵۳۴	۳۲/۳	۶۴۹۶۴	۳۲/۹
ازجمله						
بازار مالی	۳۴۳۲۸	۱۸/۶	۴۰۴۳۳	۱۸/۰	۳۰۹۵۲	۱۵/۷
بقیهٔ دنیا	۴۵۸۷	۲/۵	۷۹۹۲	۳/۶	۱۴۴۶۰	۷/۳
بیمه‌ها	۱۰۷۵	۰/۶	۸۰۵	۰/۳	۷۹۴	۰/۴
کارگزاران داخلی غیرمالی	۱۲۹۸۱	۷/۰	۱۸۰۴۸	۸/۰	۱۳۶۸۱	۶/۹
جمع کل	۱۸۴۷۱۲	۱۰۰/۰	۲۲۴۷۸۳	۱۰۰/۰	۱۹۷۲۷۶	۱۰۰/۰

مأخذ:

XXIIIe Rapport du Conseil de Direction du Fonds de Développement économique et social, *Statistiques et Etudes financiéres,* n° 347, p. 26.

اجاره‌بهای متوسط» که اکنون صندوق سپرده‌ها و ودیعه‌ها تأمین می‌کند) انتقال پیدا کرده است.

ب) منابع خاص سازمانهای مالی متخصص

منابعی که سازمانهای مالی متخصص دارای خصلت عمومی یا نیمه‌عمومی یعنی صندوق سپرده‌ها و ودیعه‌ها و «دیگر نهادهای اعتباری» جذب کرده‌اند، به کمك خزانه اضافه می‌شوند.

سازمانهای مالی در وامهای تجهیزاتی بخش اقتصادی معین تخصص دارند. بدین گونه، کِردی فونسیه متخصص در تأمین مالی ساختمان و امثال اینهاست. صندوق سپرده‌ها و ودیعه‌ها که سرمایه‌های هنگفتی بویژه از منشاءِ صندوق پس‌انداز در اختیار دارد عمدتاً برای تأمین مالی تجهیزات جوامع محلی و مسکن اجتماعی مورد استفاده قرار می‌دهد.

سازمانهای مالی متخصص نیز خود در مکانیسم «تبدیل» پس‌انداز به سرمایه‌گذاری شرکت می‌کنند و آن در حالتی است که وجوه کوتاه‌مدت را جذب کرده و به‌صورت وامهای درازمدت از نو توزیع می‌کنند. به‌طور مثال چنین است هنگامی که صندوق سپرده‌ها و ودیعه‌ها به سازمان مسکن با اجاره بهای متوسط از محل وجوه صندوقهای پس‌انداز وام می‌دهند[۴].

اهمیت سازمانهای مالی در تهیه وجوه سرمایه‌گذاری از سال ۱۹۶۲ به طرزی چشمگیر افزایش یافته است.

نقش سازمانهای مالی متخصص همچون مکمل نقش خزانه نمودار می‌شود. این خصلتِ مکمل بودن با روشهای غیر بودجه‌ای کردن که ــ بدان سان که در بالا اشاره شد ــ برخی هزینه‌های خزانه را به سازمانهای متخصص انتقال داده‌اند، تشدید شده است.

درمجموع، در سال ۱۹۷۷، در بالای ۳۵٪ است که سهم صندوق سپرده‌ها و ودیعه‌ها و دیگر نهادهای اعتباری را در کل تأمین مالی سرمایه‌گذاریها بالا می‌برد.

پ) اعتبارات میان مدت و درازمدت دستگاه بانکی

بنگاهها وخانوارها برای تأمین مالی سرمایه‌گذاریهای خود می‌توانند به بانکها نیز متوسل شوند. اینان وجوه خود را به شکل اعتبارات میان مدت قابل تنزیل و خرج و وامهای میان مدت و درازمدت غیرقابل تنزیل و انتقال به وام می‌دهند.

۴. ن. ك صفحهٔ ۱۵۴

اعتبارات هنگامی قابل تنزیل و انتقال هستند که سازمانهای وام‌دهنده برای اجتناب از تبدیل سرمایه‌ها به اموال غیرمنقول به مدتی زیاده طولانی بتوانند اسنادی را که اعتبارات آنها نزد بانك دوفرانس یا دیگر سازمانهای مالی تجسم می‌یابد، *تأمین مالی* مجدد کنند. بدین سان، سازمانهای وام‌دهنده نقدینگیهایی درعوض مطالبات به دست می‌آورند (یا خطر احتمالی تورمی مرحلهٔ غایی را که چنین اقدامی در بردارد، به‌عهده می‌گیرند).

مجموعهٔ کمکهای بانکی همچون مهمترین عنصر مداخلات واسطه‌های مالی در تأمین مالی سرمایه‌گذاریها پدیدار می‌شود. (سال ۱۹۷۷ تقریباً ۳۳٪ کل این مداخلات را نشان می‌دهد).

ت) بازار مالی

بازار مالی، مقابلهٔ مستقیم[۵] عرضه و تقاضای سرمایه‌ها را از طریق دوجایگاه متمایز تأمین می‌کند:

اول ـ سهام. نشر سهام (برگهای بهادار معرّف مشارکت در داراییها و منافع بنگاهها) برای شرکتهای بزرگ از پیش جا افتاده بسی بیشتر مناسب است تا شرکتهای جدید یا شرکتهای کم‌اهمیت. پذیره‌نویسیها ازپس‌اندازکنندگان پیشاپیش آگاهی ناشی می‌شوند که آماده‌اند خطرات اقتصادی را بپذیرند و یك وسیلهٔ دفاعی در برابر تنزل پولی جست‌وجو می‌کنند. در مورد شرکتهای ـ مایه‌گذاری با سرمایهٔ متغیر لازم است تذکر خاصی به‌عمل آید: اینها بنگاههای تشکیل‌دهنده و تصدی کنندهٔ دارایی مرکب از اوراق بهادار هستند که هر پس‌اندازکننده در هر زمان می‌تواند با خصلت شریك بدان بپیوندد و در هر زمان که بخواهد از آن کنار بکشد.

دوم ـ اوراق قرضه. روش نشر اوراق قرضه (اسناد استقراض درازمدت) در

۵. چنین مقابله‌ای، خدمات واسطه‌ها (مثلا بانکها) را نفی نمی‌کند، اما اینان به‌حساب خودشان عمل نمی‌کنند، فقط دستورها را به اجرا می‌گذارند و انتقالات وجوه را انجام می‌دهند.

دسترس شرکتهای کوچك قرار ندارد. لازم به یادآوری است که اینان اکثریت قاطع بافت صنعتی فرانسه را تشکیل می دهند؛ برعکس، این روش به‌طور وسیع مورد استفادهٔ دولت یا جوامع عمومی و نیز شرکتهای صاحب امکانات وسیع مالی است.

پذیره نویسیها را سرمایه‌گذاران نهادی، مثلا شرکتهای بزرگ بیمه یا پس اندازکنندگان نگران امنیت انجام می دهند.

در جدول ۳ـ۴ ملاحظه می شود که مشارکت بازار مالی در تهیهٔ وجوه سرمایه‌گذاریها درسالهای ۱۹۷۵ و۱۹۷۶ تقریباً ۱۸٪ بوده است ودرسال ۱۹۷۷ به سبب بروز تنزل در بازار بورس روبه‌کاهش می نهد[۶].

ث) کمك بقیهٔ دنیا

منظور، در اساس، وامهایی است که قرارداد آنها را بنگاههای بزرگ فرانسوی، بویژه بنگاههای ملی شده، با خارجه بسته‌اند. مقامات عمومی، این بنگاهها را برانگیخته‌اند تا برای مشارکت درگردآوری اسعار ضروری به‌منظور پرداخت «صورتحساب نفتی» نزد بقیهٔ دنیا خود را وامدار کنند.

بند ۲. تأمین مالی از منابع خود

به‌یادداریم که تأمین مالی ازمنابع خود نشان دهندهٔ پس اندازی است که یك عامل اقتصادی کرده و به تأمین مالی خودش تخصیص داده است. تأمین مالی ازمنابع خود، برای بنگاه نسبت به دیگر اَشکال تأمین مالی امتیازمهمی را نشان می دهد.

۶. چندسالی است که مقامات عمومی تحت تأثیر بی حسی و بی قیدی بازارمالی قرار گرفته‌اند و به دنبال کارهای کمیتهٔ لُرَن درصدد برآمده‌اند تا فرمول سهام و اوراق قرضه را برای خریداران احتمالی، بویژه با بخشودگی در برخی مالیاتها، جذابتر سازند. اما مدتها واکنش عامه موافق با امیدهایی نبود که مقامات عمومی در این اصلاحات داشتند. از سال ۱۹۶۹، درباب اوراق قرضه تغییر گرایش مشاهده می شود ودرنتیجه اندازهٔ تنزیل آنها بالاتر ازضریب کاهش ارزش پولی شده است.

این روش به بنگاه امکان می‌دهد تا سرمایه‌هایی را که نیاز ندارد بدانها پاداشی بپردازد دراختیار خود بگیرد. در عمل این امتیاز می‌تواند عیبی داشته باشد و آن زمانی است که از نگرانی و اندیشهٔ مدیران بنگاه نسبت به محاسبهٔ هزینهٔ سرمایه می‌کاهد و آنان رابرمی انگیزد تا سرمایه‌گذاریهای ناسودآور را از منابع خود تأمین مالی کنند. رئیس بنگاه بدون توجه به سرچشمه‌های تأمین مالی تحت اختیار از میان دو استفادهٔ ممکن حق گزینش دارد: اقدام به سرمایه‌گذاری در درون بنگاه یا درخارج ازبنگاه، ضابطهٔ اصلی انتخاب وی باید سودآوری سرمایه درسرمایه‌گذاری باشد.

ازسال ۱۹۶۷، تنزل در سهم تأمین مالی سرمایه‌گذاری ازمنابع خودِ بنگاه مشاهده می‌شود. بنگاهها توسل به اعتبارات میان مدت و درازمدت غیرقابل انتقال را افزایش داده‌اند. ازسال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۷، میزان تأمین مالی ازمنابع خود و تشکیل ناخالص سرمایهٔ ثابت از ۸۱٪ به ۶۰٪ رسیده‌است[۷].

شتاب تورم به کاهش امکانات تأمین مالی ازمحل منابعی که ازبنگاه تراوش پیدا می‌کند، کمك کرده است: آثار محدودیت مازاد ناخالص بهره‌برداری که سیاست تنظیم قیمتها را می‌توانیم برآن اساس هدایت کنیم، درشتی ساختگی رقم منفعت مالیات‌پذیر درارتباط با شیوه‌های ثبت حسابداری، توسعهٔ سریع نیازمندیها نسبت به وجوه درگردش ناشی ازتورم به هم افزوده می‌شوند ودرنتیجه ظرفیتهای تأمین مالی بنگاهها را از منابع خود محدود می‌سازند.

درهمین زمان، تورم با آهنگ سالانهٔ فزاینده محرك مهمی درتوسعهٔ وامداری شده است. وجود يك «اثر اهرمی» این طرز تأمین مالی را که نظام مالیاتی نیز نسبت بدان مساعدتر ازاستفاده ازوجوه خودی است، تحريك می‌کند: هراندازه کاهش ارزش هزینهٔ واقعی بدهیهای پیشین سریعتر باشد، به همان میزان این اثر شدیدتر است.

۷. نظرات و گزارشهای اقتصادی و اجتماعی: تأمین مالی بنگاهها با سرمایهٔ درازمدت. ر. ك: *Jo*, 19 septembre 1978.

فصل چهارم
عوامل تعیین کنندهٔ سرمایه گذاری

تصمیم سرمایه گذاری از چند مرکز تصمیم گیری ناشی می شود: *خانوار* برای سرمایه گذاری مسکن، *ادارات* برای تجهیزات جمعی، *بنگاههای غیرمالی* برای سرمایه گذاری بنگاهها و سرانجام *نهادهای مالی* برای سرمایه گذاری خودشان.

قسمت اول
سرمایه گذاریهای بنگاههای غیرمالی و انگیزه های اینها

برای آنکه کارآفرینان تصمیمات سرمایه گذاری بگیرند دو شرط کلی به شرح زیر ضرورت دارد:

ــ لازم است موقعیتهای سرمایه گذاری سودآور پدید آیند؛
ــ ضرورت دارد کارآفرینان برای بهره برداری از امکانات سرمایه گذاری جدید شایستگی داشته باشند.

بند ۱. موقعیتهای سرمایه گذاری

کارآفرین، هنگامی که موقعیت سرمایه گذاری را بررسی می کند، خود را در برابر داده های زیر می یابد:
ــ یك خرج سرمایه گذاری، به فرض I، که باید بفوریت به عهده بگیرد (مثلا

خرید ماشین با n سال طول عمر)؛
ــ دریافتهای *آینده* ناشی از فروش محصولات حاصله به کمك سرمایه‌گذاری.
این دریافتها اندك اندك طی موجودیت ماشین وصول می‌شود. لازم است هزینه‌های بهره‌برداری ماشین از این دریافتها برای دستیابی به *دریافتی خالص* R، کسر شود.

تصمیم سرمایه‌گذاری در پایان مقابله میان دریافتها و بازدهٔ مورد انتظار، از یك سو و خرج سرمایه‌گذاری یا هزینهٔ سرمایه‌گذاری، از دیگر سو گرفته می‌شود. روشهای عمده در انتخاب سرمایه‌گذاریها پیش از تحلیل انگیزه‌های راهنمای این گزینشها عرضه می‌شود.

الف) روشهای گزینش سرمایه‌گذاریها

دو روش عمدهٔ گزینش می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد: یکی مهلت استرداد سرمایه‌گذاری و دیگری ارزیابی بازده سرمایه‌گذاری.

۱. *مهلت استرداد سرمایه‌گذاری*[1]

این روش، که ساده‌ترین است، عبارت از محاسبهٔ شمار سالهای لازم برای استرداد وجوه اولیه از محل دریافتهاست.

این روش سه حد زیر را عرضه می‌دارد:

ــ دریافتهایی که پس از پایان مهلت استرداد به‌دست آمده، به حساب نیامده است.
ــ به‌هنگام گزینش از میان چند سرمایه‌گذاری که با مهلت یکسان استرداد مشخص شده‌اند، تعدیل یکسان دریافتها مورد توافق قرار گرفته است، حال آنکه این دریافتها می‌توانند در زمانهای متفاوت و با سرعتی کم و بیش مختلف

1. pay back period

مسترد شوند[۲].
ــ هزینهٔ سرمایهٔ پولی که درخرید کالای سرمایه‌گذاری انجام شده، به حساب نیامده است.

۲. *ارزیابی بازده سرمایه‌گذاری*

این روش مستلزم آن است که هزینهٔ سرمایهٔ پولی که خرج سرمایه‌گذاری را امکان‌پذیر می‌سازد، پیشاپیش معین شده باشد.

یکم ـ *خرج سرمایه‌گذاری یا هزینهٔ سرمایه‌گذاری*: این خرج می‌تواند به دو طریق تأمین شود:

ــ اگر کارآفرین وجوه ضروری برای پرداخت بهای ماشین را دارا نباشد باید برای دورهٔ معلومی که وجوه استقراضی را در پایان آن واریز خواهد کرد، وام بگیرد. افزوده براین، طی مدت وام، وی ناگزیر به پرداخت بهره به وام‌دهنده خواهد شد. میزان بهره نوعی جایزه است که به وام‌دهندگان احتمالی پیشنهاد خواهد کرد تا اینان را به انصراف از موجودیِ فوری سرمایه‌های خودشان وادار کند. در واقع، اشخاص اقتصادی تقریباً همگی این آمادگی روانی را نشان می‌دهند که به کالاهای فوری بیشتر رجحان دهند تا به کالاهای آینده. بدین سان، اشخاص اقتصادی به آینده کمتر ارزش می‌دهند؛ بهره، پاداشِ دریافتی برای جبران زیان وخسارت این رجحانِ زمان حال است. میزان بهرهٔ هزینهٔ استقراض سرمایه، یعنی هزینهٔ سرمایه‌گذاری را می‌رساند.

ــ اگر کارآفرین اندوخته‌های مالی برای خرید ماشین دراختیار نداشته باشد، تأمین مالی ازمنابعِ خودمورد پیدا می‌کند. سوءِ سیاست صنعتی است اگر استقراض با بهره، گران و تأمین مالی ازمنابعِ خود رایگان تلقی شود. درمورد

۲. دوسرمایه‌گذاری الف و ب را فرض می‌کنیم که وجوه اولیهٔ سرمایه (۱۰۰۰) برای هردو یکسان است. سرمایه‌گذاری الف طی سه‌سال دریافتهای متوالی ۲۰۰، ۳۰۰ و ۵۰۰ را به‌دست می‌دهد. روش مهلت استرداد تعیین سرمایه‌گذاری برتر را امکان‌پذیر نمی‌کند، حال آنکه روشن است که سرمایه‌گذاری ب بر سرمایه‌گذاری الف برتری دارد.

اخیر، هزینهٔ عمل سرمایه‌گذاری را درآمدی نشان می‌دهد که هرگاه مبالغ موجود در خارج از بنگاه (مثلاً خرید اوراق قرضه) به‌کار می‌افتاد، ممکن بود به دست آید.

دوم ـ *بازده سرمایه‌گذاری*: دو روش اصلی به شرح زیر ارزش گذاری بازدهٔ آیندهٔ سرمایه‌گذاری و مقایسهٔ آن را با خرج سرمایه‌گذاری امکان‌پذیر می‌کنند:

۱) *ارزش فعلی منفعت* (محاسبهٔ بازده برحسب قدر مطلق).

کارآفرین پیش از تصمیم‌گیری دربارهٔ سرمایه‌گذاری باید بکوشد بازدهٔ آن را پیش‌بینی کند. این عمل پیش‌بینی با توجه به گرایش نزولی ارزش آینده که پیشتر یادآوری کردیم، انجام می‌گیرد. دریافتهای آینده از سرمایه‌گذاری باید با علم به این موضوع ارزش گذاری شود که یك فرانك فعلاً موجود کالایی است متفاوت با یك فرانك پس از یك سال موجود. اکنون چگونه می‌توانیم ارزش امروزی مبلغی را که در آینده دریافت خواهد شد، معین کنیم. به فرض اینکه اندازهٔ بهره معلوم باشد، لازم است مبلغ آینده را برحسب این میزان بهره وطی شمار دوره‌های معلوم تنزیل کنیم. به‌طور مثال، می‌دانیم که ۱۰۰ فرانك که امروز سرمایه‌گذاری می‌شود، با بهرهٔ ۱۰٪ در سال، در رأس یك سال ۱۱۰ فرانك و در رأس دو سال ۱۲۱ فرانك بازمی‌آورد و تا آخر...[۳]. به دیگر سخن، ضریب تبدیل به حال قیمت زمان را درنظر می‌گیرد.

فرمول عمومی که ارزش آیندهٔ یك مبلغ اکنون موجود را به دست می‌دهد به قرار زیر است:

$$\text{ارزش آینده} = (\text{مبلغ اکنون موجود}) \times (1+i)^n$$

که در اینجا i اندازهٔ بهرهٔ ثابت طی کلیهٔ دوره‌ها و n شمار دوره‌هاست.

از رابطهٔ بالا می‌توان عبارت ریاضی ارزش کنونی یك مبلغ آینده را نتیجه گرفت:

$$\text{ارزش فعلی} = \frac{\text{مبلغ آینده}}{(1+i)^n}$$

۳. این مثال مفروض به این است که بهره‌های سالانه با یکدیگر ترکیب می‌شوند.

ارزش فعلی هر دریافتی آینده می تواند بدین سان محاسبه شود. ارزش کلی فعلی مجموعهٔ دریافتهای آینده جمع جبری ارزشهای فعلی همهٔ دریافتهاست.

فرض کنیم خرج کنونی سرمایه‌گذاری (I) باید با مجموعهٔ دریافتهای آینده به مقدار R_1 برای سال نخست، R_2 برای سال دوم و R_n برای سال nام مقایسه شود. اگر فرض کنیم i_n،...، i_2، i_1 اندازه بهره باشد، یك فرانك امروز در برابر $1+i_1$ فرانك در یك سال و $(1+i_2)(1+i_1)$ فرانك در دو سال و $(1+i_n)\dots(1+i_2)(1+i_1)$ فرانك در سال nام مبادله می شود.

در نتیجه یك فرانك در nسال معادل است با:

$$\frac{1}{(1+i_1)(1+i_2)\dots(1+i_n)}$$ فرانك امروز

تحت این شرایط سلسله درآمدهای R_n، ...، R_2 و R_1 معادل با V ارزش فعلی حاصل جمع زیر را پیدا می کند

$$V=\frac{R_1}{1+i_1}+\frac{R_2}{(1+i_1)(1+i_2)}+\dots+\frac{R_n}{(1+i_1)(1+i_2)\dots(1+i_n)}$$

بدین سان، V نتیجهٔ تبدیل جمع درآمدها (R_n،...، R_2، R_1) به ارزش حال است هنگامی که اندازهٔ بهرهٔ i_n،...، i_2، i_1 در بازار مالی اعمال شود.

محاسبهٔ ارزش فعلی امکان می دهد تا دربارهٔ فرصت سرمایه‌گذاری تصمیم گرفته شود. اگرارزش فعلی درآمدها دست کم برابر با خرج سرمایه‌گذاری باشد، تصمیم به سرمایه‌گذاری اتخاذ می شود.

ــ اگر ارزش فعلی درآمدها بیشتر از خرج سرمایه‌گذاری باشد ($I<V$)، سرمایه‌گذاری سودمند به‌نظر می آید، زیرا ارزش فعلی دریافتها از هزینهٔ اولیه تجاوز می کند.

ــ اگر ارزش فعلی درآمدها کمتر از خرج سرمایه‌گذاری باشد ($I>V$)،

دربارهٔ سرمایه‌گذاری نباید تصمیمی اتخاذ شود. مبالغ موجود به‌جای آنکه در خارج ازبنگاه به کار انداخته شوند برای خرید تجهیزات بهتر مورد استفاده قرار خواهند گرفت.

به‌دیگرسخن، با آگاهی بر ارزش کنونی درآمدهای مورد انتظار از یك طرح سرمایه‌گذاری تصمیم سرمایه‌گذاری به‌شرطی موجه است که منفعت فعلی (ارزش تنزیل شدهٔ درآمدهای سرمایه‌گذاری منهای هزینهٔ سرمایه‌گذاری) مثبت باشد.

۲) ضریب *بازدهٔ داخلی* (محاسبهٔ بازده برحسب درصد).

در روش دوم، به جای محاسبهٔ ارزش کنونی منافع مورد انتظار برحسب قدرمطلق این پرسش مطرح می‌شود که سرمایه‌گذاری احتمالی برحسب درصد هزینهٔ اولیهٔ آن چقدر باز می‌آورد.

فرمول عمومی برای محاسبهٔ ضریب بازدهٔ داخلی همان فرمول تبدیل به حال و مورد استفاده در حالت پیشین است، اما به جای پژوهش ارزش کنونی به کمك اندازهٔ بهرهٔ خارجی (i)[۴] ضریب بازدهٔ داخلی (r) جست‌وجو می‌شود که این ضریب ارزش حال را با هزینهٔ ماشین برابر می‌سازد. در اینجا ما دیگر به دنبال آن نیستیم که V را محاسبه کنیم، بلکه چون V مساوی است با I، *مطلوب* ضریب i است برای اینکه:

$$V=I=\frac{R_1}{1+i_1}+\frac{R_2}{(1+i_1)(1+i_2)}+\cdots+\frac{R_n}{(1+i_1)(1+i_2)\ldots(1+i_n)}$$

چون V و I و سلسله دریافتهای R_1، R_2، ...، R_n معلوم باشند، ضریب بازده داخلی را می‌توان معین کرد. این ضریب همچون نسبت تبدیل به حال نمودار می‌شود که دریافتی خالص فعلی یك *واحد اضافی* سرمایه را با هزینهٔ کنونی این *واحد اضافی* برابر می‌کند (V=I). به دیگر سخن، ضریب بازدهٔ داخلی با آن

۴. اندازهٔ به اصطلاح خارجی بهره، زیرا در خارج از بنگاه و در بازار مالی اعمال می‌شود.

ارزش نسبت تبدیل به حال مطابقت می کند که بازای آن عمل سرمایه‌گذاری بدون سود و زیان به اتمام می‌رسد. این به اصطلاح یك عمل سفید است.

تعیین ضریب بازدهٔ داخلی مقایسه با اندازهٔ بهره را امکان می دهد. اگر ضریب بازده (r)دست کم برابر با اندازهٔ بهره (i) باشد، سرمایه‌گذاری مورد تصمیم قرار می گیرد:

$r \geqslant i$

روش ضریب بازدهٔ داخلی نامگذاریهای مختلف پیدا کرده است: اندازهٔ سودآوریِ به اصطلاح مکتب کینز، اندازهٔ کارآیی نهایی سرمایه. این اندازه، نهایی گفته می شود زیرا دربارهٔ یك واحد *اضافی* سرمایه، یك ماشین اضافی است. بنابراین، شرط نهایی برای سرمایه‌گذاری تساوی کارآیی نهایی سرمایه با اندازهٔ بهره است. کارآفرین، بر پایهٔ این قاعده باید همهٔ طرحهای سرمایه‌گذاری را که پس ازپرداخت وجوه بهره، سودآورباقی می مانندموردنظر قرار دهد.

ب) انگیزه‌های سرمایه‌گذاری

تصمیم سرمایه‌گذاری به شمار معینی عامل بستگی دارد. این عوامل همه در روشهای گزینش به شرح بالا نمودار نمی‌شوند. بدین قرار پنج عامل عمدهٔ سرمایه‌گذاری تحلیل می شود:

۱) *اندازهٔ بهره*

چنانکه ملاحظه کرده‌ایم، رئیس بنگاه ضریب بازده را با اندازهٔ بهره می سنجد، خواه با محاسبهٔ ارزش فعلی منفعت یا با محاسبهٔ ضریب بازدهٔ داخلی. مقابلهٔ عامل اخیرموسوم به اندازهٔ کارآیی نهایی سرمایه با اندازهٔ بهره نقش بزرگی درتحلیل کینزی ایفا کرده است. این تحلیل نشان می دهد که هر قدر اندازهٔ بهره بالاتر باشد طرحهای سودآور کمتری وجود دارد. این تحقیق به سطح کلی یا به سطح اقتصاد کلان انتقال یافته است: درمقیاس ملت، سطح سرمایه‌گذاری (I) با اندازهٔ بهره (i) رابطهٔ معکوس دارد. بنابراین، تابع کلی سرمایه‌گذاری

چنین نوشته می شود:

$$I = f(i)$$

در نتیجه، اندازهٔ بهره همچون عنصر اساسی تعیین کنندهٔ سرمایه‌گذاری پدیدار می شود. با این همه، به‌نظر آمده است که نقش اندازهٔ بهره از دید نویسندگان متعدد، دیگر در واقعیت اقتصادی همانند گذشته و جنگ جهانی دوم در تحلیل نظری مکتب کینز به چهار دلیل عمدهٔ زیر اهمیتی ندارد:

ــ تصمیم به سرمایه‌گذاری مبتنی است بر انگیزه‌هایی جز هزینهٔ کم و بیش زیاد سرمایه‌ها، محرکهای دیگری برای سرمایه‌گذاری وجود دارد.

ــ گسترش تأمین مالی از منابع خود به کاهش اهمیت اندازهٔ بهره کمك کرده است. سرمایه‌گذاری که از طریق تأمین مالی از منابع خود انجام گرفته است می تواند مورد تصمیم قرار گیرد، حتی اگر کارآیی نهایی سرمایه کمتر از اندازهٔ بهره باشد. بی گمان در این حالت، کارآفرین چون پس انداز بنگاه را در بازار مالی به وام دهد، به طرزی بخردانه‌تر عمل می کند تا آنکه سرمایه‌گذاری مجدد به‌عمل آورد. بجاست نوعی «هزینهٔ همسانی» بر تأمین مالی از منابع خود اِعمال شود. ارزش این، هزینه است (و نه ارزش صفر) که باید با بازدهٔ سرمایه‌گذاری مقایسه شود. در عمل، کارآفرینان بسیاری این محاسبهٔ اقتصادی را انجام نمی دهند و از انضباط اندازهٔ بهره سر باز می زنند.

ــ تورم از تأثیر اندازهٔ بهره می کاهد: بهره برحسب درصد سرمایهٔ اسمی استقراضی پرداخته می شود و تورم نیز به همان میزان بار هزینهٔ واقعی پرداخت وجوه بهره و واریز سرمایه را برای بنگاه سبك می کند. افزون بر این، بنگاهها می کوشند ترقی اندازهٔ بهره را درقیمت فروش محصولات خود منعکس و وارد سازند.

ــ بنگاه با مسئلهٔ مهمتر از تغییرات اندازهٔ بهره مواجه است و آن کمیابی نسبی سرمایه است. بنگاهها با مشاهدهٔ این وضع بیم دارند که اگر وامداری آنها زیاده مهم‌وسنگین شود، تصدی آنها زیر نظارت بانکها قرار گیرد. این جبر تأمین مالی بسیار شدید است و می تواند بسی بیشتر از جبر سودآوری اثر بگذارد:

«طرحهای سرمایه‌گذاری بدین سبب که استقلال مالی را مواجه با خطر می سازند رد شده اند و نه به دلیل آنکه پس از پرداخت وجوه بهره سودی بر جای نمی گذارند»[5].

چون سرمایه‌های موجود نسبتاً کمیاب اند بهگزینی ازمیان طرحها حتی اگر همه سودآور باشند، ضرورت پیدا می کند. چندین روش برای طبقه‌بندی طرحها وحذف آنها که سودآوری کمتر دارند می توانند مورد استفاده قرار گیرند. یکی از آنها عبارت است از تعریف آستانهٔ سودآوری بسی بالا برای آنکه بتوانیم همهٔ طرحهای سودآوررا بر اساس آن به طور مؤثر تأمین مالی کنیم. آستانه سودآوری بدین گونه معین می شود که طرحها به ترتیب نزولی اندازه های سودآوری تنظیم و با هم جمع زده شوند تا پوشش جبر تأمین مالی فرابرسد. اندازهٔ سودآوری آخرین طرح آستانهٔ سودآوری مطلوب خواهد بود. اگر جبر مالی وجود نمی داشت، این اندازه مساوی با اندازهٔ بهرهٔ بازار می شد. مراعات محدودیت سرمایه‌ها به تعریف ضریب دلخواه تبدیل به حال، نوعی «اندازهٔ بهرهٔ ذهنی» منجر می شود. طرحها براساس هزینهٔ ساختگی خیلی بالاتر از میزانی که محدودیت سرمایه‌ها را منعکس می سازد با خودشان مقایسه می شوند و نه بر پایهٔ هزینهٔ واقعی سرمایه‌ها (اندازهٔ بهرهٔ بازارمالی). به طور مثال، اگر اندازهٔ بهره در بازار مالی ۸٪ باشد، کاربرد ضابطهٔ بازدهٔ داخلی چنانکه درصفحهٔ 427 تعریف شده است، منجر به این خواهد شد که دربارهٔ هر سرمایه‌گذاری که دارای ضریب بازده بالاتر از۸٪ باشد نظر مساعد داده شود. برعکس، جبر مالی منتهی به تعیین بهرهٔ ساختگی به میزان بسیار بالاتر ودرحدود ۱۵٪ خواهد شد که به این ترتیب سرمایه‌گذاریهایی که به طور نامکفی به منزلهٔ سودآور تلقی شده‌اند حذف می شوند.

درچارچوب برنامه‌ریزی، ممکن است مطلوب این باشد که ضریب تبدیل به

5. L. Stoleru, Taux d'intérét et taux d'actualisation, *Economie et Statistiques*, n°5, octobre 1969, p. 4.

حال در سطح اجتماع معین شود. گزینش این ضریب تبدیل ارزش آینده به حال تصمیمی کلی در مقیاس کلان است که انتخاب سیاسی، یعنی خواست کم و بیش شدید به انصراف از مصارف فوری به سود ارضای نیازهای آینده را بیان می کند.

ضریب جمعی تبدیل ارزش آینده به حال با ضرایب تبدیل آینده به حال موردنظر بنگاههای خصوصی (آستانه‌های سودآوری) فرق دارد زیرا این ضرایب:

ــ یك جایزهٔ احتمالی برای خطر احتمالی و سودهای احتمالی «غیرعادی» را معین می کنند.
ــ لغزش قیمتها را درنظر می گیرند، حال آنکه ضریب جمعی تبدیل ارزش آینده به حال براساس داده‌ها برحسب حجم معین می شود.
ــ فقط بر جزئی از سرمایه‌گذاریهای مستقیماً تولید اعمال می‌شوند وسرمایه‌گذاریهای زیر ساختاری عمومی را که محاسبه سودآوری آنها دشوار است، کنار می گذارند.
ــ امکان می دهند، با توجه به کمیابی سرمایه، ازمیان طرحهای سرمایه‌گذاری که همه نمی توانند به اجرا درآیند، بهگزینی به عمل آید.

با توجه بدین نکته‌ها، در حالی که آستانه‌های سودآوری که برشماری از بنگاههای خصوصی در فرانسه تحمیل می شوند بین ۱۵ و ۲۰٪ تغییر می کردند، ضریب تبدیل ارزش آینده به حال درسطح کلی و سهیم در برنامهٔ ششم فقط در حدود ۱۰٪ بود. هنگام برنامهٔ پنجم به منظور تأمین بیشترین درجهٔ معقولیت اقتصادی در مجموعهٔ برنامهٔ توسعه، ضریب جمعی تبدیل ارزش آینده به حال بالاتر ازمیزان مورد نظر (۷٪) معین شده است.

سرانجام، اندازهٔ بهره فقط یکی از عناصر را درتصمیم به سرمایه‌گذاری تشکیل می‌دهد و با وجود این به صورت ضریب تبدیل ارزش آینده به حال یا اندازهٔ بهرهٔ ساختگی، به منزلهٔ بخردانه‌ترین ضابطهٔ سرمایه‌گذاری شناخته شده وافزوده براین، یکی ازسلاحهایی است که مقامات پولی برای کوشش در ایجاد

کُندی در تورم (که ترقی آن سرمایه‌گذاری را متوقف خواهد ساخت) یا تحریک توسعه (که تنزل آن سرمایه‌گذاری را تشویق خواهد کرد) مورد استفاده قرار می‌دهند[۶].

۲) *فشار رشد درآمد و تقاضای کالاهای مصرفی*

رابطهٔ گسترش یا شتاب نشان می‌دهد که افزایش درآمد ($\triangle R$) ازدیاد تقاضای کالاهای مصرفی ($\triangle D_c$) را به‌بار می‌آورد. این تقاضا برای آنکه برآورده شود، کارآفرینان را به ایجاد ماشین آلات لازم برای ساخت کالاهای مصرف برمی‌انگیزد. این ماشین آلات جدید براثر تقاضای اضافی سرمایه‌گذاری ($\triangle DI$) تحقق می‌یابند[۷].

از آنجا روابط به صورت سادهٔ زیر نتیجه می‌شود:

$$\triangle R \rightarrow \triangle D_c \rightarrow \triangle DI$$

اکنون می‌توانیم به این حقیقت پی ببریم که هر تغییر تقاضای کالاهای مصرفی ($\triangle D_c$) ایجادکنندهٔ تغییر متناسباً بیشتر در تقاضای کالاهای تولیدی و سرمایه‌گذاریها ($\triangle DI$) است:

$$\triangle DI = \beta \triangle D_c$$

که ضریب β، ضریب شتاب یا ضریب افزاینده نامیده می‌شود.

این ضریب که عنصر اساسی در مکانیسم شتاب به‌شمار می‌رود، همان ضریب سرمایه $\frac{k}{P}$ است که طی تحلیل ثابت فرض شده است[۸].

هرگاه فرض کنیم ارزش تجهیزات (سرمایه) ۵۰۰ و تولید کالای مصرفی

۶. ن. ك د. فلوزا، *اقتصاد معاصر*، جلد دوم، عنوان نخست، فصل پنجم.

۷. این سرمایه‌گذاریهای ناشی از تغییر درآمدها، القایی ازدرآمد گفته می‌شود و آنها را در نقطهٔ مقابل سرمایه‌گذاریهای به اصطلاح *مستقل* می‌گذارند.

۸. ن. ك صفحهٔ ۱۴۸، تعریف ضریب سرمایه.

نامشخص ۱۰۰ باشد، دراین صورت ضریب به فرض ثابت ۵= $\frac{۵۰۰}{۱۰۰}$ خواهد بود.

هرگاه بپذیریم که طول عمر این سرمایه ۱۰ سال باشد، سرمایه‌گذاری تعویض سالانه ۵۰= $\frac{۵۰۰}{۱۰}$ خواهد بود.

اگر تقاضای کالای مصرفی که بنگاه تولید کرده است از ۱۰۰ به ۱۱۰ فزونی یابد، سرمایهٔ ضروری برای ساخت آن باید ۱۰٪ و از ۵۰۰ به ۵۵۰ بالا برود.

چون لازم است تقاضای سرمایهٔ تعویض نیز به حساب منظور شود، تقاضای اضافی سرمایهٔ کل چنین خواهد شد:

DI (۵۰) تعویض + DI (۵۰) جدید = ۱۰۰

بنابراین، افزایش تقاضای کالاهای مصرفی (۱۰+٪) موجب ازدیاد متناسباً بیشتر تقاضای سرمایه یا سرمایه‌گذاری شده است (۲۰+٪).

رابطهٔ شتاب یا در راستای ترقی و یا در جهت تنزل عمل می کند چون که یک کاهش، حتی یک آهستگی اندک درجریان تقاضای کالاهای مصرفی محرک تنزل متناسباً بیشتر سرمایه‌گذاریها می شود.

با این همه، ارتباط $\Delta R \rightarrow \Delta DI$ خودکار نیست وبویژه لازم است ماشین آلات بیکار در بنگاه وجود نداشته باشد؛ درواقع، اگر دستگاه تولیدی با ظرفیت کامل کار نکند، افزایش تقاضای کالاهای مصرفی، کارآفرینان را وادار خواهد کرد تا فقط از ذخایر ماشین آلات خود برداشت کنند که محرک سرمایه‌گذاری اضافی نمی شود.

۳) مقام بنگاه در بازار

ــ بنگاه می تواند ناگزیر شود با تهاجم رقیبانی روبه‌رو شود که درصددند بخشی ازبازاروی را به چنگ آورند. بنگاه برای حفظ این بازار ناچار خواهد شد بدون توجه به اندازهٔ بهره سرمایه‌گذاریهایی درزمینهٔ عقلایی کردن ونوسازی به عمل آورد.

ــ بنگاه همچنین می تواند حصهٔ خودرا دربازارمعین (مثلا درچارچوب بازار

مشترك) به‌زیان رقیبان خود بزرگتر کند و بدین‌سان وادار می‌شود تا سرمایه‌گذاریهای تهاجمی انجام دهد. این گونه سرمایه‌گذاریها زیر تأثیر انگیزهٔ بنگاه نسبت به اندازهٔ بهره است.

۴) *پیش‌بینی بنگاهها دربارهٔ تحول فروشهای آینده و قیمتها*

چشم‌اندازهای مساعد تحول تقاضا کارآفرینان را تشویق به سرمایه‌گذاری می‌کند. این چشم‌اندازها می‌توانند از افزایش جمعیت یا از ترقی سطوح زندگی ناشی شوند. همین‌طور، چشم‌انداز ترقی قیمتها می‌تواند سرمایه‌گذاریها را برانگیزد: کارآفرینان به‌سفته‌بازی می‌پردازند و به صورتی انبوه وجوهی را که امیدوارند با پول از ارزش افتاده واریز کنند، وام می‌گیرند.

۵) *اقدام دولت*

دولت با وسایل متعدد روی سرمایه‌گذاری اثر می‌گذارد. درمورد فرانسه، این اقدام از طریق جست‌وجوی یك سیاست صنعتی در چارچوب برنامه‌ریزی و نیز سیاست رویدادی صورت می‌گیرد[۹].

انگیزشهای مختلف مشروحه می‌توانند برای مدیران بنگاهها از خلال تغییرات سود تجسم یابند: فزونی منابع و امکانات تأمین مالی از منابع خود را افزایش می‌دهد و همچون علامت پیشرفت عمومی اقتصادی پدید می‌آید که به بنگاه امکان می‌دهد تا ترقی تقاضا را پیش‌بینی کند. چون همبستگی زیادی میان سطوح منافع و درآمد ملی وجود دارد، تابع سرمایه‌گذاری کلی که درگذشته مورد استفاده بوده است، یعنی:

$I=f(i)$

بدین صورت درمی‌آید:

$I=f(i, R)$

بدین‌سان، سرمایه‌گذاری به صورت رابطهٔ معکوس با اندازهٔ بهره و رابطهٔ مستقیم با درآمد نمودار می‌شود.

۹. ن. ك جلد سوم *اقتصاد معاصر*.

بند ۲. استعداد کارآفرینان دربهره‌برداری از موقعیتهای سرمایه‌گذاری

حتی اگر موقعیتهای سرمایه‌گذاری متعدد باشد و شرایط برای سرمایه‌گذاری مساعد، این امر، درآخرین مرحله، به کارآفرین و به استعداد اودربهره‌برداری از موقعیتهای سرمایه‌گذاری بستگی دارد.

استعداد کارآفرینان رامی‌توانیم دردوزمینه: یکی مالی ودیگری سازمان فنی مشاهده کنیم.

ــ درزمینهٔ مالی: اجرای سرمایه‌گذاری به منابع مالی ناشی ازامکانات خود بنگاه (آوردهٔ سهامداران واندوخته‌های تأمین مالی ازمنابع خود) یامنابع خارجی (توسل به بازار مالی یا به وامهای بانکی) نیاز دارد. بسیاری از رؤسای بنگاه ترجیح می‌دهند از سرمایه‌گذاری که سودآور تشخیص داده شده است صرف نظر کنندوبه تأمین مالی خارجی بویژه بانکها ازبیم مداخلهٔ اینان درتصدی آنها متوسل نشوند. دراین مورد، توسل به تأمین مالی از منابع خود ضروری می‌شود، اما مستلزم حاشیهٔ سود مهم و در نتیجه تصدی دقیق بنگاه است.

ــ درزمینهٔ سازمان فنی: تصمیم بسیارمهم اقتصادی دربارهٔ سرمایه‌گذاری در بنگاههای بزرگ بیش از پیش به برنامه‌ریزی بخردانهٔ مبتنی بر محاسبات سودآوری متکی است. دربسیاری ازبنگاههای دارای اهمیت متوسط واندك، تصمیم سرمایه‌گذاری غالباً به ارزش گذاری مکاشفه‌ای کارآفرین دربارهٔ آیندهٔ بازاربستگی دارد. تصمیم سرمایه‌گذاری هنوزدرشرایطی نزدیك به اوضاع سدهٔ نوزدهم که کینزچنین توصیف کرده است، گرفته می‌شود: «اهمیت تجهیزات در آن زمان تابع شماری افرادصاحب مزاج دموی، آرام وروحیهٔ سازنده بود که به کار وکسب واردمی‌شدند برای آنکه وجود خودرا مشغول بدارند وبی آنکه واقعاً در صدد باشند روی محاسبهٔ دقیق بازدهٔ مورد انتظار اتکا کنند».

قسمت دوم
عوامل تعیین کنندهٔ تصمیم به سرمایه‌گذاری دیگر عاملان اقتصادی

بند ۱. سرمایه‌گذاری خانوارها

سرمایه‌گذاریهای خانوار عبارت است از خرید و تعمیرات کلی خانه و خرید کالاهای بادوام یا نیمه بادوام مانند اتوموبیل و تلویزیون در میان مخارج مصرفی ترتیب یافته‌اند.

تصمیم خانوار به سرمایه‌گذاری به عوامل مختلف ودارای ویژگیهای زیر وابستگی دارد:

— امکان دستیابی یا دست نیافتن به خانه‌های اجاره‌ای؛
— چشم انداز تحول اجاره بها؛
— منابع مالی شخصی و شرایطی که تحت آنها می توانند اعتبار به‌دست آورند (میزان بالای بهره مانعی بر سرراه سرمایه‌گذاری خانوارها قرار می دهد)؛
— کمك دولت (جوایز ساختمانی و سیاست عمومی اعتبار ساختمانی).

بند ۲. سرمایه‌گذاری ادارات (دولت یا جوامع محلی)

ادارات با ایجاد مدرسه‌ها، جاده‌ها، بیمارستانها و امثال اینها که تجهیزات جمعی را تشکیل می دهند، سرمایه‌گذاری می کنند.

درسدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم، اهمّ سرمایه‌گذاری ملی را بنگاههای خصوصی به‌اجرا درمی آوردند. البته ادارات نیز سرمایه‌گذاری می کردند، اما در بیشتر موارد منظور ساختمان ابنیهٔ اداری یا نظامی در چارچوب وظایف اداری و سیاست سنتی دولت بود. فقط از زمان بحران سال ۱۹۲۹ است که اعمال اقتصادی و اجتماعی مورد تعهد دولت را وادار به اجرای بخشی فزاینده از

سرمایه‌گذاری ملی می‌کند. به‌دنبال بحران سال ۱۹۲۹، برنامه‌های «کارهای بزرگ» (برنامهٔ تاردومارکه در فرانسه و ایجاد سازمان عمران درهٔ تنسی در ایالات متحده) را دولت به منظور مبارزه با بیکاری متصدی شد. سپس زیر تأثیر قوهٔ محرکهٔ نظریهٔ کینزی که به سرمایه‌گذاری نقش سوق‌الجیشی در سیاست اشتغال کامل می‌دهد، قرار گرفت. سرمایه‌گذاریهای عمومی همچون عنصر اساسی سیاست کلی اقتصادی با هدف حفظ ثبات فعالیت اقتصادی ملی نمودار می‌شود. پس از جنگ جهانی دوم، ضرورتهای بازسازی و اندیشهٔ هدایت سرمایه‌گذاری در راستای منافع عمومی برخی از دولتها را وادار می‌کند تا درچارچوب برنامه‌ریزی اقتصاد برنامه‌های سرمایه‌گذاری تنظیم کنند. درحالی که سرمایه‌گذاری خصوصی براثر بحران سالهای ۱۹۷۴ـ۱۹۷۵ به مانع برخورده و از حرکت افتاده بود، سرمایه‌گذاری عمومی زیر تأثیر سیاست باز آغاز فعالیت (سیاست رویدادی) و نیز فشار نیازهای تجهیزات جمعی ضروری برای ارضای مصارف جمعی (سیاست ساختاری) افزایش می‌یابد.

تصمیم به سرمایه‌گذاری در مورد ادارات از همان انگیزه‌های بنگاهها تبعیت نمی‌کند. سرمایه‌گذاریهای جمعی با هدف خدمات و مصالح عمومی به اجرا درمی‌آیند. سودآوری ضابطهٔ مکفی برای راهنمایی سرمایه‌گذاریها را تشکیل نمی‌دهد. با این همه، شیوهٔ جدید عقلایی کردن گزینشهای بودجه‌ای می‌تواند ارزش گذاری مقداری مزایا و هزینه‌های سرمایه‌گذاری عمومی را امکان‌پذیر سد.

بند ۳. سرمایه‌گذاری نهادهای اعتباری

سرمایه‌گذاریهای (تشکیل ناخالص سرمایهٔ ثابت) نهادهای اعتباری فقط میزان اندکی را در کل سرمایه‌گذاریها عرضه می‌دارد (در فرانسه، در سال ۱۹۷۸، ۱۷۶۰۰ میلیون از کل ۴۵۷۵۰۰ میلیون). این سرمایه‌گذاریها به شکل خرید کالاهای تجهیزاتی و مستغلات ضروری برای کارکردهای مالی انجام می‌گرفته است. بخش کوچکی از منابع مالی نهادهای اعتباری است که بدین‌سان

به‌سرمایه‌گذاریهای خودشان اختصاص می یابد. این نهادها بخش بزرگتر منابع خود را به شکل وام دراختیار دیگر عاملان می گذارند.

نتیجه‌گیری عنوان سوم

مصرف و سرمایه‌گذاری زیر تأثیر بسیاری عوامل تعیین کننده قراردارند، اما در حالی که برخی از متغیرهای مؤثر برمصرف خصلتی نسبتاً انعطاف ناپذیر به‌مصرف می بخشند (عادتهای مصرف و دوام رابطهٔ مصرف ـ درآمد)[۱۰]، سرمایه‌گذاری به منزلهٔ پدیده‌ای جلوه‌گر می شود که «با رفتار بوالهوسانهٔ فرّار به‌نوسان درمی آید» (پ. ساموئلسون). با این فرض که کثرت و تعدّد عوامل تعیین کنندهٔ سرمایه‌گذاری و ماهیت آنها (تغییرات تقاضای کالاهای مصرفی، روانشناسی کارآفرینان و جزاینها)، شگفتی برنمی انگیزد. این عوامل تعیین کنندهٔ مختلف دست به دست هم می دهند تا از سرمایه‌گذاری یك عامل مستقل با عدم ثبات فوق العاده مشخص بسازند. بنابراین لازم است اقدامهایی در زمینهٔ سیاست اقتصادی صورت بپذیرند و بکوشند تا سرمایه‌گذاری را به‌سوی بخشها و شیوه‌های فنی مساعد برای رشد منظم فعالیت اقتصادی راهنمایی کنند[۱۱].

کتابشناسی فصلهای سوم و چهارم

برای سرمایه‌گذاری:

P. Dieterlen, *L'investissement*, coll. « Bilans », Paris, M. Rivière, 1957.

A. H. Hansen, *Introduction à la pensée keynésienne*. Paris. Dunod. 1967.

J.-C. Holl, J.-P. Plas et P. Riou, *Les choix d'investissement dans l'entreprise*, Paris, PUF, 1973.

J.-M. Keynes, *Théorie générale de l'emploi, de l'intérêt et de la monnaie*, Paris, trad. fr., Payot, 1942.

P. Maillet, *La décision à long terme dans l'entreprise*, Paris. Cujas 1973. coll. « Gestion ».

۱۰. دست کم در دورهٔ رشد اقتصادی منظم. ن. ك صفحهٔ ۴۴۸.

۱۱. ن. ك جلد سوم *اقتصاد معاصر*، سیاست بودجه‌ای دولت نسبت به سرمایه‌گذاریها.

S. MEYER et E. KUH, *The investment decision*. Harvard University Press, 1957.

S. D. QUIRIN : *L'investissement*, trad. J. SEMAH, Paris, Dunod, 1973.

برای ضریب بهره:

P.-H. DERYCKE, Taux d'intérêt, taux d'actualisation et croissance économique, *Revue économique*, juillet 1966.

R. GOFFIN, *L'autofinancement des entreprises*, Paris, Sirey, 1968.

M. GUILLAUME, L'évaluation du taux d'actualisation associé à la croissance française, *Economie appliquée*, nos 3-4, 1968.

J.-M. KEYNES, *Théorie générale de l'emploi, de l'intérêt et de la monnaie*, trad. fr., Paris, Payot, 1942.

P. LLAU, *Détermination des taux d'intérêt*, Paris, Cujas, 1962.

P. LLAU, La rationalité du taux d'actualisation, *Revue économique*, juillet 1966.

R. M. SOLOW, *Capital theory and the rate of return*, Amsterdam, North-Holland Publishing Company, 1963.

L. STOLERU, *L'équilibre et la croissance économique*, Paris, Dunod, 1970.

L. STOLERU, Taux d'intérêt et actualisation, *Economie et Statistique*, n° 5, octobre 1969.

برای اصل شتاب:

J. BAUMOL, *Economic Dynamics*, Macmillan, 1951.

G. HABERLER, *Prospérité et dépression*, Genève, 1943.

R. F. HARROD, *The trade cycle*, Oxford, 1936.

J. R. HICKS, *A contribution to the trade cycle*, Oxford, 1950.

E. LUNDBERG, *Studies in the theory of economic expansion*, King, 1937.

J. MARCHAL, *Expansion et récession*, Paris, Cujas, 1967.

P. A. SAMUELSON, Interactions between the multiplies analysis and the principle of acceleration, *Review of economic statistics*, 1939.

بخش دوم
فراگردهای اقتصادی

در پایان مقدمه، نمایش طرح گونه‌ای از فعالیت اقتصادی به شکل مدارساده انجام گرفته بود. این مدار فقط این هدف را داشت که موضع عاملان مختلف و عملیات مختلف تأمین‌کنندهٔ فعالیت اقتصادی را معین کند. هر تفسیری که جریانهای گوناگون اندیشهٔ اقتصادی بتوانند دربارهٔ مکانیسمهای اقتصادی به‌عمل آورند، این هدف بازهم ارزش و اعتبار خودرا محفوظ می‌دارد. توصیف عناصر تشکیل‌دهندهٔ این مدار که در بخش نخست این کتاب آمد، منجر به تحلیل چهار عمل مهم تولید، توزیع، مصرف و سرمایه‌گذاری شده است. بخش دوم کتاب دربارهٔ بررسی فراگردهای اقتصادی، یعنی مکانیسمهایی است که این اعمال بنابرتعریف قبلی رابا هم ارتباط می‌دهند.

سه جریان فکری اساسی، سه ترکیب از مکانیسمهای اقتصادی صورت داده‌اند و بدین‌سان سه‌دستهٔ بزرگ فراگرد رابه‌شرح زیر تعریف می‌کنند:

— دید *بازار* با هدایت جریان فکری کلاسیك نشان می‌دهد که مکانیسم قیمتها چگونه با تصمیمات عاملان منفرد تطبیق پیدا کرده و تنظیم خودکار و کامل فعالیت اقتصادی را تأمین می‌کند؛
— دید *تولید* مجدد که کارل مارکس انجام داده است و شرح می‌دهد که فراگرد تولید چگونه انجام می‌یابد و شرایط لازم برای تجدید خودرا چگونه ازنو خلق

می کند؛

ـ دید مدار که اصولا جریان فکری کینزی تعریف کرده است و نشان می دهد که میان مقادیر کلی و نه مقادیر فردی درشرایط گاه ناقص رقابت چگونه انطباقات صورت می پذیرد و به سیاستهای تنظیم کننده نیاز دارد.

بخش دوم این کتاب، در خلال سه فصل، جریانهای فکری کلاسیك، مارکسیستی و کینزی را بسط می دهد. هر یك از این فصلها به دوقسمت تقسیم می شود: یکی به تشکیل جریان مورد بررسی اختصاص دارد و دیگری به نوع دید مکانیسمهای سرمایه‌داری.

فصل نخست

جریان کلاسیك و فراگرد بازار

قسمت اول

تشکیل جریان فکری کلاسیك

ترکیب کلاسیك اندك اندك و بر اثر دستاوردهای پیاپی اقتصاددانهای مختلف با پذیرش شالودهٔ عقیدتی یکسان تشکیل شده است. این اقتصاددانان نسلی را پدید می آورند که منشاءِ آن مکاتب کلاسیك به معنای اخص در پایان سدهٔ هجدهم و سپس مکتبهای کلاسیك جدید در پایان سدهٔ نوزدهم است.

الف) منشاء: مکتب کلاسیك

اول ـ بنیادگذاری علم اقتصاد. نویسندگانی که در مکتب کلاسیك، به اصطلاح، گردآمده اند، به منزلهٔ بنیادگذار علم اقتصاد تلقی می شوند. بدین معنا که نخست کسانی بوده اند که کوشیده اند توضیح اصولی و همساز دربارهٔ واقعیت اقتصادی بدهند. مکتب و یا به تعبیر بهتر مکتبهای کلاسیك طی سالهای ۱۷۵۰ـ۱۸۵۰ پدید آمده اند. بی گمان، تفکر دربارهٔ کارهای اقتصادی بسی پیشتر از این دوران آغاز شده، اما به تشریح دیدهای جزئی فعالیت اقتصادی محدود بوده است، زیرا در قید اندیشهٔ غیر اقتصادی باقی مانده بود.

اقتصاد به نظر فیلسوفان یونانی مانند اقتصاددانان سدهٔ میانه، در بند مقاصد اخلاقی قرارداشت. همه اینان درجست وجوی توضیح پدیده های اقتصادی نبودند بلکه بسیار کوشیده اند مجموعه ای از پند و اندرز و قواعد اخلاقی مربوط به زندگی اقتصادی را با الهام از آرزوی میانه روی درجست وجوی ثروت تدوین

کنند. این آرزوها، درسدهٔ شانزدهم، براثر تغییرات ژرف و ناشی از اکتشافهای بزرگ و جنبش اصلاحات عمومی زندگی اقتصادی و اجتماعی از میان رفت. بدین سان، وابستگی اقتصاد به علم اخلاق از هم گسیخت.

از سدهٔ شانزدهم تا سدهٔ هجدهم، ارباب قلم و مشاوران شهریاران، برای به‌کارگیری حکومتهای نخستین دولتهای بزرگ نوظهور، قواعد سیاست خوب اقتصادی را تصریح کردند. این سیاست، دراساس، عبارت ازاین بود که فلزات گرانبها که درآن دوران در میان ثروتها به منزلهٔ درجهٔ اول به شمار می رفت، به سرزمین ملی کشانده شدودراینجا ازآنها نگهداری به‌عمل آمد. این نویسندگان ــ که درمکتب سوداگران طبقه‌بندی شده‌اند ــ به‌کار علمی نپرداخته‌اند، چون خود را در تحلیل جزئی سیاستهای اقتصادی ای محدود ساخته‌بودند که به درد طرحهای بزرگ سیاسی دولتها می خورد.

بدین قرار لازم بود میانهٔ سدهٔ هجدهم فرابرسد تا نخستین مکتب اقتصادی، مکتب فیزیوکراتها، پدید آید و تحلیل اقتصادی را از اندیشه‌های اخلاقی یا سیاسی آزاد سازد. دکتر کنه، پزشك لویی پانزدهم، رئیس مکتب طبیعیون، *جدول اقتصادی* ای تهیه می کند که نخستین پژوهش علمی اقتصادی را تشکیل می دهد. کنه دراین جدول گردش کالاهای اقتصادی را دراقتصاد فرانسه شرح می دهد و بدین ترتیب با نخستین دید نظری اقتصاد به تشریح موضوعی می‌پردازد که امروزه ما آن را درآمد ملی می نامیم. نگرش دکتر کنه به اقتصاد برحسب مقادیر کلی، وی را به صورت یکی ازپیشینیان کینز وحسابداران ملی درمی آورد. با این همه، این طرز دید نوظهورِ اقتصاد محدود می‌ماند زیرا گرچه دکتر کنه تحلیل خود را درسطح کلی و در سطح ملی جای می‌دهد اما درنظر می گیرد که محصول خالص، تشکیل دهندهٔ توانگری جامعه، از کشاورزی، یعنی فعالیت برتر در آن زمان ناشی می شود.

فیزیوکراتها باوجوداین نقصها، همچون پیشگامان دومکتب بزرگ کلاسیك انگلیسی و فرانسوی نمایان می شوند.

دوم ـ مکتب *کلاسیك انگلستان*. پایان سدهٔ هجدهم و آغاز سدهٔ نوزدهم درانگلستان با گذار از یك جامعهٔ هنوز کشاورزی به جامعه‌ای که براثر صنعتی شدن رشدیابنده مشخص شده، تمایزیافته است. انقلاب صنعتی توانسته است در این کشور به کمك تمول ناشی از بازرگانی شکوفا بسرعت گسترش یابد. این تمول و توانگری نیازهایی را برمی‌انگیزد، تولید را تشویق می‌کند و امکان می‌دهد تا برای توسعهٔ تجهیزات جدید پس‌اندازهای لازم به‌دست آید. درچنین محیطِ درحال تغییر و تبدیلِ ژرف است که مکتب کلاسیك انگلیسی پدیدار می‌شود. آدام اسمیث، مالتوس، ریکاردو و جان استوارت میل از نویسندگان بزرگ این مکتب‌اند.

نویسندگان مکتب کلاسیك انگلیسی پیش از هر کاربرآنند تا قوانین تعادل جهانشمول ودایمی حاکم بر اعمال را تنظیم کنند. به نظر این دانشمندان، مقادیر اقتصادی لزوماً به سوی وضع تعادل گرایش دارند، اما این تعادل فقط در *درازمدت* به‌دست می‌آید و فقط در یك لحظه می‌توان بدان نزدیك شد. این باور به وجود مکانیسمهای اساساً متعادل سازنده پایهٔ نظریهٔ کلاسیك را تشکیل داده است.

در زمان *آدام اسمیث* بنیادگذار مکتب کلاسیك انگلیسی، هنوز حدود پیرامونی نظریهٔ کلاسیك کاملا ترسیم نشده بود. با این وصف، کتاب وی برای تفصیلات نظری بعدی در دو نقطهٔ اساسی اهمیت دارد:

آدام اسمیث دراثر خود به پژوهشی دربارهٔ «علل ثروت ملتها»[1] می‌پردازدودو عامل اساسی تولید، یعنی انباشت *سرمایهٔ* مادی برای کاربرد تولیدی پس‌اندازو ترقی فرآوری *کار* براثر تقسیم کاررا تشخیص می‌دهد.

ــ به‌نظر اسمیث، هماهنگی اجتماعی زاییدهٔ عمل آزادیهای فردی است. وی تأیید می‌کند که لازم است هم افراد را دردرون یك کشور «بگذارند تا آزادانه

1. A. Smith, *La recherche sur la nature et les causes de la richesse des nations*, ouvrage publié en 1776.
(برای ترجمهٔ فارسی کتاب اسمیث، ن. ك: آدام اسمیث، *ثروت ملل*. ترجمهٔ دکترسیروس ابراهیم‌زاده، تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۷ شمسی ـ م.).

کار بکنند» و هم «بگذارند» کالاهای بازرگانی میان ملتها «آزادانه بگذرند». بدین سان، آدام اسمیث به منزلهٔ بنیادگذار اصول آزادی گرایی و اصل آزادی مبادله نمایان می شود.

مالتوس، کشیش انگلیسی، در کتاب خود تحت عنوان *تحقیق دربارهٔ اصل جمعیت* (۱۷۹۸) علل پدیدهٔ فقر زدگی را که در انگلستان با انقلاب صنعتی همراه است، پژوهش می کند. وی مسئلهٔ تعادل میان شمار انسانها و حجم تولیدرا که می توانند به مصرف برسانند (تعادل جمعیتی ـ اقتصادی) مطرح می سازد. به نظر وی، این تعادل در درازمدت برقرار می شود، اما منظور تعادلی است که بر اثر تعیین سطح زندگی تودهٔ نفوس در حد کمینهٔ حیاتی ایجاد می شود. این پایان بدبینانهٔ مالتوس ناشی از اصل جمعیت است: «چون جمعیت به حال خود واگذار شود با تصاعد هندسی رشد می یابد، وسایل معاش و غذا باتصاعد عددی افزایش پیدا می کند.» بدین گونه، جمعیت با سرعتی بیشتر ازوسایل معاش زیاد می شود. به عقیدهٔ مالتوس، هر میزان افزایش تولید ضمن بهبود تولید کل موجب ازدیاد جمعیت می شود، به قسمی که سطح زندگی پایین می آید[۲]. افزایش مرگ ومیر ودر نتیجه کاهش زادوولد حجم جمعیت را به میزانی موافق با حجم وسایل معاش باز می گرداند. سرانجام، بازای ارزش سطح زندگی معادل با کمینهٔ حیاتی است که تعادل میان جمعیت و وسایل معیشت استقرار می یابد.

ریکاردو، دلال بازار سهام و عضو مجلس عوام دراین تحلیل سهم اساسی دارد. تحلیلهای عمدهٔ این نویسنده می توانند در اندیشهٔ تعادل اقتصادی تمرکز یابند. به عقیدهٔ ریکاردو، دستگاه اقتصادی لزوماً به سوی وضع تعادل میل می کند. بی گمان، برای هر کالا یا هر خدمت می توانیم تغییرات قیمتها را در بازارمعین

۲. مالتوس برای پرهیز از پیامدهای اختلاف میان جمعیت و وسایل معیشت، تجرد و امساك را به کسانی که نمی توانستند خانوادهٔ پرشماره را تغذیه کنند، یعنی در عمل به طبقات تهیدست، توصیه می کرد. جریانهایی که سپس مکتب مالتوسی جدید نام گرفته است، با دریافتهای این کشش خشن، تباین آشکار دارند.

مشاهده کنیم، اما سطح قیمتی وجود دارد که دستگاه اقتصادی بدان سو می گراید. این قیمت به نام قیمت تعادل و با ارزش کالاها تعیین شده.است. این ارزش را هزینهٔ تولید کالاها یعنی هزینهٔ کار مصروفه در محصولات (نظریهٔ کاری ارزش) معین کرده است.

ریکاردو هنگامی که شرایط تقسیم محصول را میان سه طبقهٔ متمایز جمعیت، کارآفرینان، مزدبگیران و زمینداران تعریف می کند، استدلال پویا و در قلمرو اقتصاد کلان را به کار می برد. به نظر ریکاردو، سهم هر یك از این طبقات در درآمد کلی از گرایشهای زیر پیروی می کند:

ـــ بخش مزدبگیران پایدار می ماند؛ مزدبگیر نمی تواند از جایگاه تعادل خود منحرف شود. مزد تعادل مساوی با هزینهٔ تولید عامل کار است، یعنی میزان وسایل معاش ضروری برای تأمین کمینهٔ حیاتی کارگر. اگر مزد از این سطح بالاتر برود جمعیت[3] و از آنجا عرضهٔ کار افزایش می یابد، که درنتیجه مزد را به سطح تعادل بازمی گرداند. برخلاف، اگر مزد کمتر از مزد تعادل باشد (کمینهٔ حیاتی)، مرگ و میر روبه فزونی می نهد، باروری پایین می آید و این جریان از عرضهٔ کار می کاهد و ترقی مزد را درسطح تعادل آن ایجاد می کند.

ـــ بخش سود کارآفرینان کاهش می یابد، درصورتی که در مورد زمینداران به نام *بهرجهٔ ارضی* افزایش پیدا می کند. تحلیل اخیر ناشی از ژرف اندیشی بیشتر در نظریهٔ مالتوس است: ریکاردو علت اختلاف میان رشد جمعیت و وسایل معاش را به قانون بازده‌های نزولی اراضی نسبت می‌دهد. تولیدکنندگان کشاورزی برای پاسخگویی به افزایش جمعیت عامل کار را روی زمینهای زیر کشت زیاد می کنند؛ اما چون عامل کار بدون تغییر متناسب در عامل زمین افزایش می یابد، قانون بازده‌های نزولی عمل می کند و هزینهٔ تولید واحد محصول بالا می‌رود. بی گمان، در این صورت اراضی جدید به زیر کشت می‌روند؛ اما به نظر ریکاردو هزینهٔ تولید روبه‌فزونی می نهد، زیرا، نخست بهترین اراضی به زیر کاشت

۳. بر اساس این نظریهٔ مالتوس که به موجب آن ترقی سطح زندگی افزایش جمعیت را پدید می آورد.

رفته‌اند و اراضی جدید بازده‌های ضعیفتری خواهند داشت، چون هزینهٔ تولید یك واحد وسایل معاش رو به افزایش می گذارد. هر اندازه جمعیت زیاد شود، قیمت مواد غذایی متناسب با آن بالا می رود و بدین سان، ترقی مزدهای اسمی را به بار می آورد. بنابراین، بخشی در محصول کلی برحسب ارزش پولی که با هزینهٔ نیروی کار مطابقت می کند، به زیان کارآفرینانی که نیروی کار مزدبگیر را درترکیب باسرمایه مورد استفاده قرار می‌دهد، روبه‌فزونی می نهد. سود کارآفرینان به منزلهٔ پاداش سرمایه، بخشی بیش از پیش ضعیفتر از ارزش کل تولید را نشان می‌دهد. برعکس، گرانی عمومی قیمت وسایل معاش به سود زمینداران تمام می شود و اینان در وضعی قرار خواهند گرفت که برای اراضی دارای سطح بازدهی طبیعی معین خواهان اجارهٔ بیش از پیش زیاد می شوند. بنابراین، سهم بهرجهٔ تفاضلی در محصول کلی، یعنی سهم کسانی که زمین را در تملك دارند روبه‌افزایش می گذارد.

این تحلیل دربارهٔ توزیع انحطاط کارآفرینان را به سود زمینداران همچون انگل پیش بینی می کند. ریکاردو این توصیهٔ سیاسی را منتشر می سازد: انگلستان باید مبادلهٔ آزاد رابپذیرد. این امر امکان می‌دهد تا گندمهای خارجی را با ارزانترین قیمت وارد کند و بدین سان، هزینهٔ مزد در صنعت کاهش می یابد و اندازهٔ سود کارآفرینان حفظ می شود.

به نظر جان *استوارت میل*، اقتصاد به سوی وضع سکون گرایش دارد: سرمایه به مقدار فزاینده روبه انباشت می‌رود، حال آنکه پاداش آن به نسبت ارزش محصول کلی میل به کاهش پیدا می کند؛ بنابراین، اندازهٔ سود در واحد سرمایه که سرمایه‌گذاری شده است، روبه‌کاهش می نهد. تولید از افزایش بازمی ایستد و جمعیت در سطحی که قبلا رسیده است تثبیت می شود. بدین سان، اقتصاد به وضع سکون می رسد (رشد صفر).

سوم ـ مکتب *فرانسوی کلاسیك*: ژان ـ باتیست سه، رئیس بنگاه و نخستین استاد اقتصاد سیاسی (کرسی در کُلژ دوفرانس)، نظریات کلاسیك انگلیسی را

درفرانسه منتشر می کند و نقش اساسی کارآفرین را درسرمایه‌داری صنعتی نشان می دهد و به کارآفرین نقش عامل اقتصادی اساسی می بخشد.

وی با تنظیم قانون بازارهای فروش می خواهد ثابت کند که در این بازارها نمی‌توانیم زیادتی یا کسری تولید کلی نسبت به خرج کل داشته باشیم. بدین سان، بحرانهای اضافه تولید محال است. درواقع، ارزش تولید در زمانی که کالاها به بازار عرضه شده‌اند با درآمدی که میان شرکت کنندگان در کار تولید توزیع شده‌اند، متعادل است. در نتیجه، درآمد مساوی با هزینهٔ تولید است. بنابراین، تساوی لازم میان قوهٔ خرید توزیعی به هنگام تولید و ارزش کالاهای مورد عرضه وجود دارد، به قسمی که امکان عدم تعادل کلی به صورت عدم کفایت قوهٔ خرید نسبت به عرضهٔ کالاهای بازرگانی به نظر نامفهوم می آید.

بدین سان، مکتب کلاسیك در سدهٔ نوزدهم مجموعه‌ای از تحلیلهای متوافق دارای ویژگیهای مهم زیر را عرضه می کرد:

ــ تحلیلهای کلاسیك جنبهٔ علمی دارند، بدین معنا که می کوشند روابط میان پدیده‌ها را مستقل از هر اندیشهٔ اخلاقی یا سیاسی تنظیم کنند و به تعریف شرایط یك *نظم طبیعی اجتماعی* و اقتصادی بپردازند. بدین قرار، به نظر می رسد که اقتصاددانان کلاسیك عمیقاً تحت تأثیر مونتسکیو و کُندُرسه بوده‌اند؛ اینان کوشیدند وجود جبرگرایی اجتماعی مشابه با جبرگرایی فیزیکی را تکذیب کنند وبدین قرار امکان یابند اصول کلی، قوانین اجتماعی معتبر درهمهٔ زمانها ودرهمهٔ کشورها را به دست آورند.

ــ تحلیلهای کلاسیك به آزادی گرایی عقیدتی می انجامند: دخالت دولت برای رویارویی با پیامدهای گاه حزن انگیز (مالتوس) کارکرد دستگاه اقتصادی درخور محکومیت به نظر می آید. درواقع، دستگاه به سوی تعادلی روی می آورد که ازنظم طبیعی نتیجه می شود. دخالت دولت این خطر را دارد که مکانیسمهای خودبه‌خودی تأمین کنندهٔ این تعادل را منحرف سازد. با این همه، دولت این رسالت اساسی را حفظ می کند: رفع موانع ازسر راه عمل آزادرقابت که مکانیسم اساسی فعالیت اقتصادی است.

«آزادی کسب و کار» و تطبیق[۴] آزادی گرایی کلاسیك در واقعیات، پیامدهای مساعدی در قلمرو اقتصادی داشته، اما به بحران اجتماعی سدهٔ نوزدهم کمك کرده است. در زمینهٔ اقتصادی، اختراعات و نوآوریها را امکان‌پذیر ساخته است. بدین معنا که به رؤسای بنگاهها اجازه‌داده تا آزادانه پویایی خودرا توسعه بخشند. در زمینهٔ اجتماعی، اصل آزادی گرایی این عیب را داشته که کارگران را بی‌دفاع گذاشته است[۵]. دربرابر نگون بختی کارگرانی که در آن زمان (در سدهٔ نوزدهم، درانگلستان و درفرانسه) حاکم بود، چگونه می‌توانیم اجرای نظم طبیعی مورد نظر کلاسیکها را باور کنیم و از بی‌طرفی دولت درگذریم.

ب) مکتبهای کلاسیك جدید

مکتبهای گوناگون سوسیالیستی در نیمهٔ نخست سدهٔ نوزدهم با چنان شدتی بر «قوانین» کلاسیکها تاخته‌اند که به نظر می‌رسید علم اقتصاد مدون کلاسیکها، در نیمهٔ نخست سدهٔ نوزدهم عمیقاً آسیب دیده است.

نویسندگان کلاسیك جدید، به اصطلاح، ضمن اینکه خود را وارث مستقیم اندیشهٔ دانشمندان کلاسیك می‌دانستند به کوشش برخاستند تا با ایجاد ابزارهای جدید تحلیل و با تعریف قوانین اقتصادی جدید بدان اندیشه جان تازه ببخشند.

در اینجا لازم است دو مرحله تشخیص داده شود: یکی مرحله‌ای که بنیادگذاران این مکتب یا نهاییون تحقق بخشیده‌اند و دیگر آنکه جریانهای فکری گوناگون ناشی از مکتب نهاییون برانگیخته‌اند.

اول ـ بنیادگذاران: نهاییون. نظریهٔ اقتصادی کلاسیك از آغازسال ۱۸۷۰ با

۴. این تطبیق نمی‌تواند به منزلهٔ یك پس‌وپیش سازی درست تلقی شود. اصل آزادی گرایی نمی‌تواند به شعار «آزادی کسب و کار» و به اصل عدم دخالت دولت خلاصه شود. حتی رقابت با آزادی کامل در کسب و کار ناسازگار است و مداخلات دولت برای حمایت از آن ضرورت دارد.

۵. بدین گونه است که در فرانسه قانون لوشایلیه به نام آزادی بازرگانی و کار گروه‌بندیها، انجمنها و اعتصابها را ممنوع می‌کرد؛ سپس نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم آغاز قانونگذاری اجتماعی است که سندیکاها مورد شناخت قانونی قرار می‌گیرند.

مفهوم فایدهٔ نهایی که همزمان در سه کشور مختلف (استنلی جونس، در انگلستان، لئون والِراس در سویس و کارل مِنگر در اتریش) کشف شد، احیا شده است.

نهاییون تابع فایدهٔ را سرآغاز تحلیل اقتصادی خود می انگارند. به نظر اینان ارزش اشیاء به‌فایده (دریافت ذهنی ارزش) بستگی دارد نه به هزینه تولید اینها (درك عینی ارزش مورد نظر کلاسیکهای انگلیسی و کارل مارکس). به عقیدهٔ نهاییون، ارزش یك کالا را مصرف کنندهٔ آن اعطا کرده است. به باور اینان، فرد با خود به هنگام تصمیم‌به خرید بیشترین ارضا را جست‌وجو می کند و بر آن است تا فایدهٔ خرید خود را بیشینه سازد.

بنابراین، فایده همچون بنیاد ارزش کالاها به‌نظر می آید. فایدهٔ موردنظر فایدهٔ مقدار کل کالای نامشخص دراختیار نیست، بلکه فایدهٔ آخرین اندازهٔ این کالاست که می توان در بازار منابع اقتصادی کمیاب به دست آورد. فایدهٔ آخرین اندازه (واحد) فایدهٔ اضافی و نیز *فایدهٔ نهایی* نامیده می شود.

مثال شخص اقتصادی را می آوریم که در زمان مشخص مقدار معینی آب اکتسابی قابل تقسیم به لیتر به‌دست می آورد. قیمت هر لیتر آب (یعنی ارزش لیتر آب) بر اساس فایدهٔ آخرین لیتر آب (فایدهٔ نهایی) معین می شود، نه بر پایهٔ فایدهٔ کل همهٔ لیترهای آب. بدین سان، این ارضای آخرین لیتر دارای کمترین فایده است، درحالی که ارضا در حد کمترین شدت است، که ارزش هریك از لیترها را معین می کند. چرا؟ در جست‌وجوی پاسخ فرض می کنیم که آب به شخص اقتصادی به قیمتی بیشتر از قیمت آب موافق با فایدهٔ آخرین لیتر آب عرضه شود. شخص اقتصادی که برای خریدن یا نخریدن این آخرین لیتر آزاداست، از خریدن آن شانه خالی می کند. قیمت آخرین لیتر به سطح قیمت موافق با فایدهٔ نهایی میل می کند. چون هرلیتر آب میان خود قابلیت مبادله دارد و در بازار فقط یك قیمت برقرار می شود، هر واحد آب به همان بهای آخرین واحد به فروش می رود.

مفهوم فایدهٔ نهایی از ترکیب دومفهوم فایده و کمیابی کالاها نتیجه می شود و

توضیح می‌دهد که ارزش یك کالا برای شخص اقتصادی به فایده و نیز به مقدار نمونه‌های کالای خریداری که بر اثر کمیابی محدود شده، وابسته است.

نهاییون با توضیح ارزش بر پایهٔ فایدهٔ نهایی راه‌حل تناقض معروف ارزش را که آدام اسمیث در جملات زیر مطرح ساخته است، جست‌وجو می‌کردند: «چگونه می‌شود که آب، عنصری بدین اندازه سودمند، قیمتی این قدر پایین داشته باشد، حال آنکه الماس، شیئی کاملا بی فایده به قیمتهایی بدین میزان بالا می‌رسد!». این تفاوت در فایده‌های نهایی دوکالاست که تفاوت ارزش آنها را توضیح می‌دهد. درواقع، شخص اقتصادی به طور کلی درصدد نیست فایدهٔ آب یا الماس را معین کند؛ وی فقط در اندیشهٔ فایدهٔ مقدار آبی است که می‌تواند بخرد. چون آب در اقلیم ما فراوان است، بنابراین آخرین لیتری که ما می‌توانیم با ارزش اندك به دست آوریم فایدهٔ نهایی آن کم است. برعکس، چون الماس کمیاب است، فایدهٔ آخرین اندازهٔ آن، که ممکن است خریداری شود، زیاد است.

سرانجام، این فایدهٔ نهایی است که ارزش نسبی کالاها را توضیح می‌دهد نه فایدهٔ کل. فایدهٔ نهایی به کمیابی نسبی کالاها بستگی دارد.

مفهوم فایدهٔ نهایی امکان می‌دهد تا رفتار بخردانهٔ مصرف کننده در رویارویی با مسئله کمیابی مورد توجه قرار گیرد؛ افزون بر این، یك ابزار تحلیل بی نهایت گرانبها، یعنی *تحلیل درنهایت* را به‌همراه می‌آورد. این تحلیل ازقلمرو مصرف به تولید بسط یافته بود. بدین سان، درباب فایده، هزینه، درآمد وفرآوری معلوم شده است که برای توضیح و توجیه تصمیمات متخذه دربارهٔ اینها آنچه جنبهٔ اساسی داشت درمرزیا در نهایت پدیده‌های اقتصادی جای می‌گرفت. نهاییون، برای تعیین گزینشهای بهینه تغییرات اضافی فایده و هزینه، یعنی فایدهٔ نهایی، هزینهٔ نهایی رادرنظر می‌گیرند نه فایدهٔ کل، هزینه کل ودریافتی کل را. کاربرد تحلیل در نهایت همچنان گسترش می‌یابد، زیرا در ابتدا منحصراً برمقادیر منفرد اعمال می‌شود، اما امروزه، نویسندگان معاصر بر مقادیر کلی نیز اعمال می‌کنند.

تعمیم تحلیل نهایی ساخت و تدوین نظریهٔ عمومی تصمیم اقتصادی ناشی از

یك *انسان اقتصادی* کاملا باخرد است که به روایتی از بهره به منزله یك عنصر خودکار حقیقی ساخته است. علم اقتصاد زیر نفوذ مکتب نهایی حتی متمایل بود به صورت علم مکانیك درآید و به اعتراف جونس، یکی از بنیادگذاران آن، «علم اقتصاد همانا علم مکانیك فایده و بهرهٔ فردی است».

دوم ـ *جریانهای فکری ناشی ازمکتب نهایی*. سه‌جریان عمده از منشاءِ مکتب نهایی به صورت سه‌مکتب زیر پدید آمده است:

ـــ مکتب لوزان که لئون والِراس (۱۸۲۴ـ۱۹۱۰) (یکی از نویسندگانی که مفهوم فایدهٔ نهایی را تعریف کرده است) وویلفردو پارِتو (۱۸۴۸ـ۱۹۲۳) بنیاد نهاده‌اند.

ـــ مکتب وین: این مکتب، نخست شامل فُن بوم ـ باوِرك (۱۸۵۱ ـ ۱۹۱۴)، فُن وایزر (۱۸۵۱ـ۱۹۲۶) و مکتب دوم پس از جنگ جهانی اول به نام نهاییون جدید بویژه از سوی هانس مایر، فن هایك، هابرلر، آی. فیشر، مورگنسترن و دیگران توسعه یافته‌است.

ـــ مکتب کیمبریج که آلفرد مارشال (۱۸۴۲ـ۱۹۲۴) آن را بنیاد نهاده است. اهمیت آلفرد مارشال در تحول اندیشهٔ اقتصادی زیاد است، زیرا وی اثری را به وجود آورد که تشکیل دهندهٔ حلقهٔ اساسی زنجیری است میان اندیشه کلاسیك انگلستان ازیك سو و اندیشهٔ جدید ازدیگر سو که با ظهور کینز پدیدارمی شود. کینزپیش ازآنکه به عنوان استاد، جانشین آلفرد مارشال شد، یکی ازشاگردان او بوده و عمیقاً تحت تأثیر وی قرار داشته است.

سه‌تن از نویسندگان بالا و نمایندهٔ مکتبهای یادشده، با ویژگی بیشتر جلب توجه می کنند، زیرا ترکیبهای اساسی در نظریات اقتصادی انجام داده‌اند که توصیف اندیشهٔ کلاسیك جدید را امکان‌پذیر می‌سازند. این اقتصاددانان عبارت‌اند از آلفرد مارشال، لئون والِراس و ایروینگ فیشر که سه‌نوع تعادل قیمت را به شرح زیر مورد بحث وبسط قرار داده‌اند:

ـــ آلفرد مارشال به کمك نظریهٔ *تعادل جزئی* خود به تعریف قیمت تعادل در یك بازار خاص، دربارهٔ یك کالا یا یك خدمت می پردازد. در پایان، قیمت تعادل از

تلاقی میان کلیهٔ عرضه‌های بنگاههای تولیدکنندهٔ کالای موردنظر و تقاضاهای مربوط به همان کالا معین می شود.

مارشال با ملاحظهٔ یك بازار و یك قیمت به طور جداگانه، صرف نظر از روابط وابستگی درونی با دیگر بازارها و قیمتهای دیگر محصولات، تحلیل تعادل را محدود می کرد. این روش عیب بزرگی را عرضه می‌داشت، بدین مضمون که امکان نمی داد تا از مجموعهٔ دستگاه اقتصادی تشریح کامل به‌عمل آید. درواقع هر گاه فقط تعادلهای جزئی برقرار در همهٔ بازارها را کنار هم بگذاریم، با این اقدام نمی توانیم این عیب را درنظر بگیریم و برطرف سازیم.

ــ لئون والِراس با نظریهٔ *تعادل عمومی* تحلیل آلفرد مارشال را تکمیل کرده است. لئون والراس مجموعهٔ دستگاه عمومی قیمتها را تعریف می کند. ترقی و تنزل قیمتهای مخصوص، یکی نسبت به دیگری فقط نتیجهٔ وابستگی درونی بازارهاست. والراس دومجموعه بازار اساسی تشخیص می‌دهد: بازار محصولات و بازار خدمات. به نظر والراس تعادل در هر یك از اینها ایجاب می کند که عرضه و تقاضا بر اثر تغییر قیمتها (تعادل جزئی) با یکدیگر برابر شوند؛ اما همچنین مستلزم این است که، چون این بازارها در وابستگی درونی قرار دارند، هیچ تغییر قیمتی نتواند در یکی از آنها بدون بازتاب در دیگری به‌وجود آید. این کارآفرین است که عامل برقراری تعادل در بازارهاست. وابستگی درونی که دو بازار را به‌هم ارتباط می‌دهد منجر به تنظیم نظریهٔ تبعی قیمت و تعادل عمومی می شود. از این پس، توضیح بر روابط علیت مبتنی نیست که متغیرهای تعیین کننده را با متغیرهای تابع ربط می‌دهد، بلکه ارتباط تبعی است که میان عناصر مختلف و تشکیل‌دهندهٔ تعادل برقرار شده است.

ــ اما در تعادل قیمتها مسئله سومی، یعنی *تعادل سطح عمومی قیمتها* وجود دارد. این تعادل عمومی به وضع تعادل یك شاخص مرکب از مجموعهٔ قیمتهای مورد مشاهده مربوط است و به وضع تعادل یك قیمت که جداگانه موردنظر قرار گرفته (تعادل جزئی آلفرد مارشال) و به وضع تعادل یك قیمت نسبت به دیگر قیمتها (تعادل عمومی والراس) که تحول آن نمایش‌دهندهٔ این مجموعه است،

ارتباطی ندارد. بیان نظریهٔ مقداری پول، از فیشر[۶] ایجاب می کند که سطح عمومی قیمتها با مقدار پول درگردش بستگی داشته باشد. رابطهٔ میان قیمتهای پولی ومقدارپول (حجم پول) می تواند بر اساس معادلهٔ مبادلات زیر معین شود:

$$MV=PT$$

که دررابطهٔ بالا، M حجم پول درگردش، V سرعت گردش آن، P سطح قیمتها و T حجم مبادلات است. به عقیدهٔ فیشر، حجم پول به منزلهٔ یگانه عامل محرك در مبادله نمودارمی شود و V همچون عدد ثابت تلقی شده است. افزوده بر این، تأثیر M فقط روی P اعمال می شود و نه روی T: افزایش حجم پول فقط قیمتهای پولی را تغییر می دهد و نه قیمتهای نسبی را. مقادیر تولید و مورد مبادله (T) به هیچ وجه موجبی برای تغییر ندارند.

قسمت دوم

فراگرد بازار

بند ۱. تشریح الگوهای بازار در رقابت خالص و کامل

رقابت خالص و کامل نوعی بازاررا توجیه می کند که به پنج شرط پاسخ دهد[۷]. سه شرط ازمیان این شرایط، ذره ای بودن عرضه‌ها و تقاضاها، تجانس و شفافیت کامل رقابت *خالص* را تعریف می کنند: هیچ عاملی نمی تواند به سبب ابعاد بسیار زیاد و یا با تغییر محصول و یا اطلاع نامکفی یا گمراه کنندهٔ خریداران روی قیمت اثر بگذارد. دو شرط دیگر، ورود آزاد به صنعت و تحرك کامل عوامل تولید خصلت *کامل* رقابت و بیشینهٔ کارآیی اقتصادی را تأمین می کنند (مقادیر بیشینه به قیمت کمینه به فروش خواهند رفت).

چون این شرایط جمع آیند، مقابلهٔ عرضهٔ کل و تقاضای کل دربارهٔ یك محصول امکان می دهد تا قیمت معین شود. این قیمت در الگوی رقابت کامل

6. I. Fischer, *The purchasing power of money*, Macmillan, 1911.
۷. ن. ك صفحهٔ ۲۲۳.

ویژگیهای معینی به‌شرح زیر را ارائه می کند:
ــ این یك قیمت تعادل است: یگانه قیمتی است که مستلزم تساوی میان مقدار عرضه و مقدار تقاضاست. این قیمت به گونه‌ای است که بازار درتعادل قرار می گیرد.
ــ این یك قیمت تعادل پایدار است[۸]: اگر قیمت به هر علت از وضع تعادل دورشود، لزوماً، بر اثر عمل نیروهای خودبه‌خودی، به‌حال اول بازمی گردد.
ــ این قیمت، در نتیجهٔ ذره‌ای بودن، تجانس و شفافیت بازار، یك قیمت منحصر به‌فرد است. اگر عاملان دربارهٔ قیمت محصول اطلاع درستی داشته باشند، فقط یك قیمت می تواند برقرار شود.

اوضاعی که بدین سان تعریف شد، بی گمان برای هیچ کس غایت مطلوب نیست: عرضه‌کنندگان در رؤیای فروش بیشتر و گرانتر، تقاضاکنندگان در آرزوی خرید بیشتر و ارزانتر. در بازار هدفهای متضاد وبا این وصف مکمل وجود دارند، زیرا زیر سلطهٔ جبرهای ضروری برای نیل به این هدفها هستند. توافق یکی از اعضای «اردوگاه دیگر» ضرورت دارد. «بازار فقط حلقهٔ پیوندی است که در آنجا تصمیمات به‌خودی خود مغشوش رودررو قرار می گیرند؛ قیمت یگانه ابزار اجتماعی کردن آنهاست»[۹]. قیمت تعادل تنهاقیمتی است که بر پایهٔ آن آرزوهای خریداران و فروشندگان با یکدیگر سازش می یابند و بنابراین، منحصر به‌فرد است.

تعیین قیمت، در نتیجهٔ نگرش به مسئلهٔ ارزش دوجریان فکری را دربرابر هم نهاده است:

۸. وضع تعادل هنگامی پایدار گفته می شود که هر انحراف از این وضع نیروهایی را به راه اندازد که می کوشند به وضع اولیه برگردانند. یك وضع تعادل ناپایدار گفته می شود اگر هر انحراف از این وضع نیروهایی را به راه اندازد که برعکس می کوشند از آن باز هم بیشتر دور سازند.
9. C. Jessua, *Coûts sociaux et coûts privés*, PUF, p. 3.

ــ به نظر کلاسیکها و به دنبال آنها کارل مارکس، قیمت یك کالا را هزینهٔ تولید این کالا، یعن یك عنصر وابسته به عرضهٔ آن معین می کند (نظریهٔ عینی ارزش)؛
ــ به‌عقیدهٔ نهاییون، قیمت یك کالا را فایدهٔ این کالا، یعنی به وسیلهٔ یك عنصر وابسته به تقاضای آن معین می کند (نظریهٔ ذهنی ارزش)؛

آلفرد مارشال، در آغاز سدهٔ بیستم، با ترکیب دووضع هزینه وفایده می بایست این دو نظریهٔ ارزش را با یکدیگر سازش می‌داد. در واقع، غور و تعمق در مفاهیم عرضه و تقاضا به این اقتصاددان نشان داد که تقاضای یك کالا تابع فایدهٔ آن است، حال آنکه عرضهٔ این کالا تابع هزینه خواهد بود. مارشال، برای آنکه میان هزینه و فایده ترکیب بهتری صورت گیرد، ناگزیر شده است تشکیل قیمتها در کوتاه‌مدت و در درازمدت را از یکدیگر تشخیص بدهد.

الف) قیمت درکوتاه‌مدت

قیمت کوتاه‌مدت از تقاطع عرضهٔ کل و تقاضای کل در بازار معلوم معین می شود. اما شرایط اختصاصی به کوتاه‌مدت به نقش تقاضا برتری می بخشد. درخور یادآوری است که ظرفیت تولید در وضعیت کوتاه‌مدت ثابت می‌ماند، تولیدکنندگان تجهیزات موجود را مورد استفاده قرار می‌دهند و نمی توانند تولید خود را مگر با افزایش شمار کارگران زیاد کنند[۱۰]. در این فرضیه، کارآفرینان ناگزیرند اغلب کالاهای بازرگانی را که قبلا تولید شده‌اند یا در جریان ساخت قرار دارند، به‌جریان اندازند. بنابراین، باید از خواستهای تقاضا پیروی کنند؛ این تقاضاست که در تشکیل قیمت در کوتاه‌مدت عنصر برتر را تشکیل می‌دهد. در نتیجه، قیمت در کوتاه‌مدت رافایده معین می کند.

این تحلیل امکان داده است تا تعادل در رقابت کامل و کوتاه‌مدت معین شود. قیمت از پیش معلوم بر تولیدکنندهٔ فردی که تعادل خود را با ایجاد تساوی میان هزینهٔ نهایی ودریافتی نهایی تحقق می بخشد، تحمیل می شود و بدین سان، سود

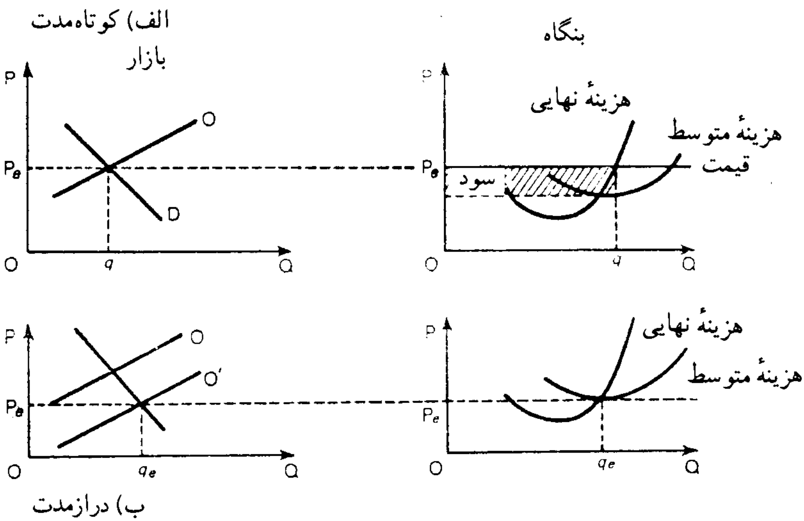
۱۰. ن. ك صفحهٔ ۲۰۸.

بیشینه را به دست می آورد (شکل ۱ـ۱الف).

ب) قیمت در درازمدت (قیمت «عادی»)

وضعیت درازمدت با این واقعیت مشخص می شود که کارآفرینان زمان لازم برای افزایش ظرفیت تولید خود به کمك سرمایه‌گذاریها را دراختیاردارند. قیمت درازمدت به‌نام قیمت عادی، یك قیمت تعادل است که بازای آن عرضه در درازمدت مساوی با تقاضا در درازمدت می شود. واما، روشن است که تولید کننده به مرور زمان اگر قیمت فروش در بازار هزینهٔ تولید اورا نپوشاند نمی تواند تولید کند. بنابراین، این هزینه در درازمدت مبیّن حدی است که پایین تر از آن قیمت نمی تواند کاهش یابد. در درازمدت، این حقیقت درك می شود که اصولا قیمت را هزینهٔ تولید معین می کند.

این تحلیل امکان داده است تا تعادل رقابت کامل در درازمدت تصریح شود. این تعادل هنگامی برای هر تولیدکننده فرامی رسد که وی ظرفیت تولیدی را به



شکل ۱ـ۱. بازگشت تعادل در رقابت کامل

طرزی تعیین کند که سود متوسط (سود مورد نظر به عنوان «غیرعادی»)[۱۱] ناپدید شود. به‌دیگر سخن، کارآفرین زمانی سرمایه‌گذاری را قطع می کند که سرمایه‌گذاری موجب تساوی میان قیمت (دریافتی متوسط) و هزینهٔ متوسط شود. بنگاههای دیگر تا سود متوسط دوام دارد سرمایه‌گذاری می کنند و با تحریك رقابت فزاینده، قیمتها را تا سطحی پایین می آورند که هزینهٔ متوسط به میزان کمینهٔ برسد (شکل ۱ـ۱ ب).

در وضعیت تعادل پایدار درازمدت، قیمتها برابر با هزینه‌ها هستند؛ اما روابط میان قیمت و هزینه پیچیده است، زیرا این دو نسبت به یکدیگر معین می شوند: قیمت بازار با هزینه مطابقت می کند، و اما هزینه اصولا به مقادیر تقاضا بستگی دارد و این نیز به نوبهٔ خود به قیمتها وابسته است.

بدین سان، مارشال براثر تمایز کوتاه‌مدت ازبلندمدت، برای توضیح تشکیل قیمتها به ترکیب دووضع هزینه و فایده ودر نتیجه پدیدهٔ ارزش درچارچوب رقابت کامل موفق شده است. اکنون این کار باقی می ماند که با توضیح تشکیل قیمت عوامل تولید الگوی بازاررقابت کامل به‌پایان برسد. نظریهٔ ارزش کلاسیکهای جدید را به طورمنطقی به یك نظریهٔ توزیع هدایت خواهد کرد، زیرا نظریهٔ قیمتها ازطریق هزینه به نظریهٔ قیمت عوامل تولید بازمی گردد. این قیمتها مانند همهٔ قیمتها، برحسب عرضه و تقاضای عوامل تولید معین می شود. می دانیم که کارآفرین، به‌منظوردستیابی به هزینهٔ تولید کمینه باید ترکیب بهینه‌ای ایجاد کند. این ترکیب با جانشینی عوامل تولید بریکدیگر در پایان یك سلسله عملیات متوالی تجسسی معین می شود: ترکیب بهینه که فرآوری هر عامل و به همین ترتیب پاداش آنها را معین می دارد. تحلیل برای تعیین مزد و بهره صورت قرینه می گیرد و از تغییر مکان و پس و پیش سازی تحلیل نهایی مورد استفاده برای تعیین قیمت کالاها به دست می آید[۱۲]. تولیدکننده مقدار کار مورد استفاده را تا آنجا افزایش می دهد که اشتغال یك واحد جدید کار برای ترکیب تولیدی هیچ

۱۱. ن. ك صفحهٔ ۲۲۷.

۱۲. ن. ك صفحهٔ ۳۷۰ و ادامهٔ آن.

مزیتی اضافی عاید نسازد. درنتیجه، فرآوریِ این آخرین واحد (فرآوری نهایی) است که اندازهٔ مزد پرداختی به همهٔ کارگران را معین می کند. همین طور، تولیدکننده بر میزان سرمایه‌گذاریها تا آن زمان می افزاید که سود اضافی ای که سرمایه‌گذاری اضافی بازمی‌آورد هیچ باشد. فرآوری این آخرین سرمایه‌گذاری پاداش این سرمایه‌گذاری را معین و اندازهٔ بهره معمول بر مجموعهٔ سرمایه‌گذاریها را تثبیت می کند.

بند ۲. نقش مکانیسم قیمتها در رقابت کامل

بازاردر نظام‌رقابت کامل ازطریق مکانیسم قیمتها امکان می‌دهد تا به پرسشهای بنیادی مطروحه درهر اقتصاد پاسخ داده شود[۱۳].

چه *کالا ها وخدماتی را باید تولید کرد*. عمل عرضه و تقاضا ومکانیسم قیمتها ارتباط میان عاملان مصرف کننده و تولید کننده را تأمین می کنند. قانون عرضه و تقاضا با تأمین انعطاف پذیری قیمتها این نتیجه‌گیری را امکان‌پذیر می کند که ترکیب عرضه به‌سوی انطباق با تغییرات سلیقه‌های مصرف کنندگان گرایش یابد.

فرض می کنیم سلیقه‌های مصرف کنندگان نسبت به محصول موردنظر افزایش پیدا کند. می‌دانیم که چنین تغییری سبب جابه‌جایی منحنی تقاضا به سوی راست می شود و از آنجا افزایش قیمت محصول و پیدایش منافع برای بنگاههای تولیدکننده به دست می‌آید و دیگر بنگاهها که مجذوب این چشم اندازهای سود شده‌اند در بازار محصول مورد نظر استقرار می یابند و بدین گونه عرضهٔ موجود کالا را بالا می برند و کاهش قیمت آن را پدید می آورند. ازاین رو، افزایش سلیقه‌های مصرف کنندگان ازطریق بازار سبب افزایش تولید و عرضهٔ محصول می شود.

اکنون فرض می کنیم سلیقه‌های مصرف کنندگان کاهش یابد. حرکت وارونهٔ

۱۳. ن. ك صفحهٔ ۲۰ و ادامهٔ آن.

تقاضا بر اثر انعطاف‌پذیری قیمتها منجر به کاهش عرضه می‌شود.

به‌دیگر سخن، تولیدکنندگان از طریق تغییرات قیمتها ناشی از عمل قانون عرضه و تقاضا از آرزوهای مصرف‌کنندگان آگاه هستند. بنابراین، تغییرات قیمت، تولید را با واسطهٔ «گزارشهای روزانهٔ رأی‌گیری پولی» در اختیار مصرف‌کنندگان راهنمایی می‌کنند. مصرف‌کنندگان آنچه می‌خواستند تولید بشود، یعنی محصولاتی که تقاضای متکی بر قدرت خرید ازمنشاءِ صاحبان پول برای آنها وجود دارد، تولید خواهد شد.

چگونه این کالاها و خدمات تولید شود؟ ترقی قیمت یك کالا دعوتی برای افزایش تولید و در نتیجه، با توجه به قیمتهای نسبی عوامل، تهیهٔ عوامل تولید لازم برای تولید است.

می‌دانیم که عوامل تولید به‌طور نسبی کمیاب اند. بنابراین بجاست آنها را به طرزی بخردانه مورد استفاده قرار دهیم. بدین‌منظور هر تولید کننده روش ساختی را برمی‌گزیند که ترکیب عوامل کم‌خرجتر باشد و بدین‌ترتیب بزرگترین حاشیهٔ سود ممکن را برای وی تأمین کند. تولیدکننده به‌منظور ایجاد ترکیب تولیدی به راهنمایی قیمتهای نسبی عوامل، عوامل کمیاب را با حسن تشخیص اداره می‌کند.

برای چه‌کسی این کالاها و خدمات تولید شود؟ مکانیسم قیمتها به «کسانی که تقاضای متکی بر قدرت پرداخت دارند» (که «گزارشهای روزانهٔ رأی‌گیری پولی» دراختیار دارند) پاسخ می‌دهد؛ عاملان اقتصادی که منابع خود را براثر مشارکت درتولید، بادریافت درآمدهای برابر با فرآوری نهایی عامل تولید تحت تملك به‌دست می‌آورند. توزیع کالاها و خدماتی را که تولید شده است می‌توانیم چنین تلقی کنیم که از اصل عدالت (عدالت انباشتی) پیروی می‌کند. بدین صورت، هیچ عاملی نمی‌تواند با کاهش مزیت خودروی بهزیستی دیگری تأثیر بگذارد. «بهره‌کشی» یك عامل توسط دیگری محال می‌نماید. سود درازمدت و دست کم سود «غیرعادی» باید ناپدید شود. تنها منافع «عادی» که نقش اعطای پاداش به فعالیت شخص کارآفرین را دارند (مدیر یا وام‌دهندهٔ

سرمایه به بنگاه خود) و در منحنی هزینهٔ متوسط هر بنگاه جای گرفته‌اند در سراسر فعالیت این بنگاه دوام پیدا می کنند.

تعادل اقتصاد: مکانیسم قیمتها تعادل کامل اقتصاد و تنظیم خودکار آن را تأمین می کند؛ اگر دریك انگیزهٔ خارجی آشفتگی روی دهد، عمل قیمتها تعادل از دست رفته را بازخواهد گردانید. انعطاف‌پذیری مزدها هرگونه امکان انطباق ناپذیری بادوام میان عرضه و تقاضای کار را نفی می کند و تغییرات قیمت سرمایه (بهره) به عرضهٔ سرمایه (پس انداز) امکان می دهند تا با تقاضای سرمایه (سرمایه‌گذاری) انطباق یابند؟ درنتیجه اشتغال کامل عوامل تولید تأمین می شود.

کارآیی اقتصاد: افزون براین، دستگاه قیمتها نه فقط اشتغال کامل بلکه بهترین کاربرد منابع اقتصادی را تأمین می کند و به تحقق بهینه کمك می رساند. در واقع رقابت، بنگاههایی را که بد سازمان یافته‌اند و بد تصدی بشوند و هزینه‌های آنها بالاتر از قیمت تعادل بازار باشند، حذف می کند. هنگامی که تعادل در هر بازار فرابرسد، تخصیص منابع به‌طور کامل صورت گرفته و کارآیی بهینه به‌دست آمده است، زیرا بهبود تولید یك کالا بدون کاهش تولید یك کالای دیگر ناممکن است.

مجموعهٔ این پیامدهای خوش و فرخندهٔ مکانیسم بازار می تواند در مفهوم «سیادت مصرف کننده» خلاصه شود. در واقع، مصرف کننده ملاحظه می کند که نیازهایش براثر انطباق دستگاه تولید با سلیقه‌های وی و با پایین ترین قیمت ممکن برآورده شده است.

بند ۳. حدود الگوی بازار

تعادل در دیدگاه کلاسیك جدید پیرامون سطح قیمتی تحقق می یابد که عمل عرضه و تقاضا معین کرده است. عرضه، تقاضا و قیمت سه اصطلاح این تحلیل اند. این تحلیل درمواجهه با واقعیتهای اقتصادی گاه با مشاهدات نامنطبق به‌نظر آمده است. تعادل که بازار به‌دست داده همیشه کیفیاتی را ندارد که بدان انتساب یافته است و لزوماً پایدار و خودکار نیست و با وضعیت بهینه برای همهٔ

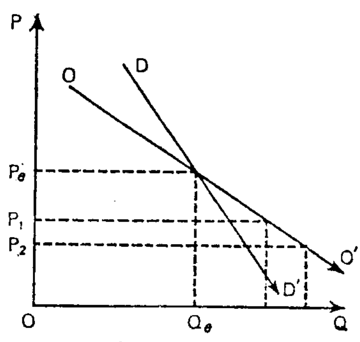
شرکت کنندگان در بازار الزاماً مطابقت نمی کند.

الف) تعادل می‌تواند ناپایدار باشد

تغییر قیمت در تحلیل کلاسیك همچون مکانیسم متعادل سازنده‌ای تلقی شده است. به یاد داریم که ترقی قیمتها عرضه را بالا می برد و تقاضا را متوقف می سازد، در صورتی که کاهش قیمتها آثار وارونه پدید می آورد و بدین سان موجب تعادل در بازار می شود. متأسفانه تنها این مکانیسم نیست که عمل می کند. برخی توابع عرضه و تقاضا از «قوانین» عرضه و تقاضا تبعیت نمی کنند. اکنون دومثال ازمکانیسمهای نامتعادل سازنده با وجود یك تابع عرضهٔ غیرعادی و سپس یك تابع تقاضای غیرعادی آورده می شود.

تابع عرضهٔ غیرعادی. فرض می کنیم تابع عرضه شیب منفی داشته باشد. عرضه کنندگان نیاز مطلق به کسب درآمدی دارند که پیش از حضور در بازار میزان آن را معین کرده اند. اگر قیمت بازار کمتر از پیش بینی باشد، به‌منظور حفظ سود مورد پیش‌بینی نسبت به فروش مقدار زیادی از محصولات خود اجباری نمی بینند. افزایش مقادیر فروش کاهش قیمت فروش واحد محصول را جبران می کند.

فرض می کنیم P_1 قیمت جدید باشد (شکل ۱ـ۲). عرضهٔ OO' بالاتر از



شکل ۱ـ۲. تابع عرضهٔ غیرعادی

تقاضای DD' است: قیمت رو به کاهش می نهد، نیرو یا مکانیسم تجمعی به‌راه افتاده است که قیمت را بیش از پیش از وضع تعادل P_e دور می سازد. در این صورت، تعادل و قیمت تعادل ناپایدار به‌نظر می آیند.

تابع تقاضای غیرعادی. مشاهدهٔ بازارهای سهام نشان می‌دهد که بیشتر زمانها ترقی اوراق بهادار این باور را درسفته‌بازان پدید می آورد که قیمتها همیشه بالا می‌روند و موجب خریدهای جدید می شوند. همین‌طور، تنزل می تواند وحشت ناگهانی بیافریند و سبب عرضه‌های بدون جبران شود. مشاهدات مشابه می توانند در بازار کالاها به هنگام تغییرات سریع سطح عمومی قیمتها به عمل آیند. مصرف کنندگان به سفته‌باز مبدل می‌شوند و می کوشند با پیش‌بینی تغییرات آیندهٔ قیمتها از خود حمایت کنند. بدین‌سان، در دورهٔ تورم سریع، مصرف کنندگان میل دارند چنین بپندارند که تغییر قیمتها شتاب خواهد گرفت ودرصدد برخواهند آمد تا دربرابر پیامدهای کاهش ارزش پول با خرید فوری کالاهایی که تصور می کنند که در آیندهٔ دیرتر تنها باقیمت بالاتر می توانند بیابند، خود را حمایت کنند. بنابراین، ترقی قیمتها، افزایش قیمتها (که مخالف قانون تقاضاست) و مکانیسم نامتعادل سازنده را با ایجاد کمیابی در عرضه و در نتیجهٔ کمك به ترقی جدید قیمتها به‌بار آورده است[۱۴].

ب) تعادل می‌تواند ساختگی باشد

عرضه و تقاضا، برطبق شرحهایی که درالگوی رقابت کامل آمده اند، ازاشخاص اقتصادی ناشی می شوند.

وضع عادی فعالیت اقتصادی درچارچوب رقابت ناقص جای می گیرد، یعنی درچارچوبی که واحدهای بزرگی وجود دارند که آثار تسلط وبرگشت ناپذیری را درواحدهای ضعیفتر دیگر اعمال می کنند. این واحدهای بزرگ می توانند به سود خود تقاضای مصرف کنندگان یا عرضهٔ مواد اولیه را تحت تأثیر قرار دهند و

۱۴. ن. ك صفحهٔ ۴۴۷

می‌توانند یك گروه مشتری را به خود علاقه‌مند سازند و قیمتهای خود را تحمیل کنند و جز اینها. چنانکه مقایسهٔ اوضاع رقابت کامل ورقابت ناقص نشان می‌دهند، تعادلی که برقرار می‌شود ساختگی است و نه خودکار.

قیمت در نظام رقابت کامل میزان تنش میان عرضه و تقاضاست. تغییرات قیمت نقش مضاعف دارند:

ــ هرگونه انحراف نسبت به قیمتی که درگذشته همچون قیمت عادی تلقی می‌شده، علامت هشداردهنده‌ای برای بروز عدم تعادل است.

ــ این انحراف، خود می‌تواند محرك واکنشهای تصحیح کننده از سوی عرضه‌کنندگان و تقاضاکنندگان شود.

این حقیقت در نظام رقابت ناقص درك می‌شود که اشخاص حاضر در بازارهای جدید را به سبب کمی شماره نمی‌توان نادیده گرفت. «یك شکل جدید رقابت میان آنها پدید آمده که در بازار معین تشکیل قیمت تعادل پایدار، منحصر به فرد و قطعی را ناممکن ساخته است. قیمت نتیجهٔ فشارهای روانی، مالی است که شخص *مسلط* وارد می‌سازد.»[۱۵] در این صورت، قیمت میزان شدت مقاومت متقابل دو طرف حاضر است. سطح قیمت چیزی دربارهٔ نیازهای مصرف و امکانات تولید آگاهی نمی‌دهد و نمی‌تواند واکنشهای متعادل سازندهٔ خودکارِ هم عرضه و هم تقاضا را برانگیزد. تعادل، بر اثر عمل پیمانهای موقت صریح یا ضمنی به طرزی بسیار ناپایدار برقرار می‌شود[۱۶].

پ) تعادل برای عاملان اقتصادی با اوضاع بهینه مطابقت نمی‌کند

مفهوم تعادل مورد استفادهٔ کلاسیکهای جدید در عمل متضمن این نیست که روابط اقتصادی، مبتنی بر عدالت باشند و یا پیشرفت عاملان را تأمین کنند.

تعادل می‌تواند در وضع بد متضمن حیف و میل محصولات استقرار یابد. در

15. D. Flouzat, *Analyse économique*, chap X: «Les marchés de stratégie», Ed. Masson, p. 124.

۱۶. ن. ك صفحهٔ ۲۳۵.

وضع حد، مفهوم تعادل بی معنا می شود، زیرا تعادلی را که بازار تعریف کرده است همهٔ نیازهای عاملان را بر آورده نمی سازد و همهٔ محصولات رادربر نمی گیرد و آثار خارجی را مورد توجه قرار نمی دهد.

اول ـ اوضاع بد تعادل. توجه به زمان (تحلیل پویا) به طرح این مسئله می انجامد که چگونه تعادل در پایانِ چه تحولاتی به‌دست آمده است؟ آزمون این تحولات می تواند نشان بدهد که تعادل حاصله سرانجام فقط تعادل همراه با حیف ومیل است. ادوار بحران اقتصادی برای پیدایش تعادل حیف ومیل مساعد است: چنین است که طی بحران بزرگی که در سال ۱۹۲۹ آغاز شد، تعادل در بازارهای متعدد فقط به‌بهای محدودیتهای داوطلبانهٔ برخی ازتولیدات یا تخریب کالاهایی که درگذشته تولید شده بودند، برقرار شد. (بازارهای پنبه، قهوه، گندم و جز اینها).

دوم ـ تقاضای غیرقابل پرداخت وکالاهای «خارج از بازار». همهٔ تقاضاها نمی توانند دربازار پدیدار شوند. برخی با نیازهای ناتوان از پرداخت مطابقت می کنند و برخی دیگر دربارهٔ کالاهایی است که به اصطلاح خارج از بازارند.

ـــ *تقاضاهای ناتوان از پرداخت:* قیمت تعادلی، که در بازار چنین تلقی می شود که همهٔ عاملان را ارضا کرده است. اگر منظور این باشد که همهٔ کسانی که می خواهند خرید کنند، ارضا می شوند، این قضیه درست نیست و برعکس اگر بپذیریم که موردنظر فقط کسانی اند که درحد قدرت خرید خود می توانند خرید کنند، درست است. به دیگر سخن، مکانیسم بازار تنها به نیازهایی که از طریق تقاضاهای *قادر به پرداخت* ابراز شده‌اند، توجه می کند. بنابراین، منظور از سیادت مصرف کننده همانا سیادت مصرف کنندهٔ قادر به پرداخت است.

ـــ *کالاهای خارج از بازار:* برای برخی از کالاها بازار وجود ندارد. چنین است کالاهایی که مورد مصرف جمعی اند. اهمیت این مصرف در اقتصادهای نوگرای امروزین (تعلیم و تربیت، بهداشت و جز اینها) روبه افزایش است[۱۷] و

۱۷. ن. ك صفحهٔ ۴۱۹ و ادامهٔ آن.

قیمت این کالاها «خارج از بازار» است و به مقامات عمومی بستگی دارد.

ــ *آثار خارجی*: این آثار راجع به مناطقی است که دستگاه قیمتها در آن نقاط اعمال اطلاع رسانی و انگیزش خود را قطع می کند. صرفه جوییهای خارجی از عمل دور و دراز تولیدکنندهٔ خصوصی یا دولت روی پیرامون تولیدکنندگان دیگر (مثلا، ساختمان زیربنا) ناشی می شوند. این گونه خدمات مشمول پاداش نمی شوند. همین طور است «زیانهای» خارجی (مثلا آلودگی) که در چارچوب حسابداری قرار نگرفته اند و جبران نیز نشده اند.

بند ۴. تجاوز از جریان فکری کلاسیك و دید جدید از بازار

حدودی که در بالا بر الگوی بازار ترسیم شده است نشان می دهند که از این پس نه می توان مانند کلاسیکها پذیرفت که مکانیسم قیمتها تنها فراگردی است که اقتصاد را به جنبش درمی آورد و نه اینکه به طور کامل عمل می کند. با این همه، یك مکانیسم اساسی باقی می ماند که به طرزی ناقص و در رقابت با مکانیسمهای دیگر کار می کند و بدین سان هدفِ تحلیل، اما تحلیل نو، چه در باب مکانیسمهای خود فراگرد و چه دربارهٔ روشهای مورد استفاده برای بررسی قرار دارد.

الف) بازبینی در روشها

دستاورد جریان فکری کلاسیك و بویژه مکتبهای کلاسیك جدید نفوذ تعیین کننده ای در تشکیل نظریهٔ اقتصادی نوگرای امروزین داشته است. بخش بزرگی از ابزارهایی که کلاسیکهای جدید ساخته اند هنوز در تحلیلهای کنونی (کشش، محاسبهٔ فاضله و جز اینها) مورد استفاده قرار می گیرد. طرز محاسبهٔ نهایی یا دیفرانسیل، برای حل برخی از مسائل بهینه سازی در برنامه ریزی ملی کاربردهایی دارد.

با این وصف، روش شناسی کلاسیك جدید در دو نقطهٔ عمده زیر بازنگری شده است:

ــ نظریه های کلاسیك جدید، برعکس نخستین نظریه های کلاسیك، بسی به

تحلیل ایستای پدیده‌ها محدود شده‌اند. نویسندگان معاصر، بویژه به دنبال کارهای ریچارد هیکس، باُمل و هرود می‌کوشند تحلیل پویا را به اجـرا درآورند[۱۸].

ــ نظریه‌های کلاسیك جدید به تحلیل پدیده های اقتصاد خُرد محدود شده اند وفقط واکنشهای فردی را وارد بحث می کنند وبررسی کنشها وواکنشهای جمعی را امکان‌پذیر نمی‌سازند (بویژه دولت). تحلیل جان مینارد کینز[۱۹]، بر مبنای اقتصاد کلان نویسندگان کلاسیك جدید معاصر را وادار کرده است تا میان اقتصاد خُردِ کلاسیك واقتصاد کلان سازش پدید آورند. ساموئلسون، بالدینگ[۲۰]، سولو و جز اینها، از معروفترین نویسندگان نمایندهٔ این جریان نظری بسیار مهم به شمار می روند.

ب) بازنگری در فراگرد

این بازنگری در دو زمینهٔ اساسی زیر انجام گرفته است:

۱) دیدی تازه دربارهٔ رقابت: از بازاررقابت کامل به بازار رقابت ناقص. کلاسیکها وسپس نهاییون فعالیت اقتصادی را درمتن رقابت کامل جای داده‌اند. اینان چنین می انگاشتند که واحدهای حاضر در بازار گرچه دارای ابعاد برابر نیستند اما دست کم به هم نزدیك اند وهیچ یك از آنها نمی توانندروی دیگری آثار سلطه اِعمال کنند ویا عرضه‌ها و تقاضاها را دریك جهت معین زیر تأثیر بگیرند. بی‌گمان، این نویسندگان آگاه بودند که در واقعیت نقصی درساختارهـا و مکانیسمها وجود دارد، اما عقیده داشتند که این نقص ارزش شرح نظری را تغییر

18. J.R. Hicks, *Value and capital* (Oxford University Press, 1946), W. Baumol, *Economic dynamics* (Macmillan, 1951), R. F. Harrod, *Toward a dynamic economics* (Macmillan, 1948).

۱۹. ن. ك صفحهٔ ۵۴۹ و ادامهٔ آن.

20. P. A. Samuelson, *Foundations of economic analysis* (Harvard University Press, 1947), K. E. Boulding, *Economic analysis* (Harper and Row, 1966).

نمی‌دهد. جوهر پدیده‌ها یکسان باقی می‌ماند.

در سالهای دهۀ ۱۹۲۰ و به دنبال تغییرات وارده در ساختارهای صنعتی، لازم به نظر آمد که میان نظامهای رقابت ناقص و رقابت کامل تفاوت گذاشته شود: وضع عادی فعالیت اقتصادی بین رقابت و انحصار قرار می‌گیرد. اقتصاددانانی مانند چمبرلین، رابینسُن و فِلنِر به بررسی الگوی جدید همانند الگوی رقابت شبه‌انحصاری، انحصار چندقطبی، انحصار و جزاینها پرداخته‌اند. بازبینی کلی تر در مبانی تحلیل نهاییون با تحلیلهای تازه‌ای دربارۀ بنگاه آزمایش شده است.[۲۱] این تحلیلهای تازه عمدتاً تحت سلطۀ کاربست برنامه‌ریزی خطی و نظریۀ بازیها دربارۀ مسائل بنگاه و همچنین پژوهشهایی درمورد رفتار آن است. دید تازۀ بازارها از این تحلیلها نتیجه می‌شود که شکلهای جدید رقابت بر پایۀ آنها نمودار می‌شوند.

۲) کاربرد تازۀ مفهوم رقابت کامل: بدین سان، وقوف بر اقتصاد رقابت ناقص نوعی «بیزاری» از الگوی رقابت کامل به‌بار می‌آورد و همین تازگی کوشش می‌شود آن را از نو به شکل جدید کشف کنند. الگوی رقابت کامل، از این پس، دارای محتوای مثبت تلقی نمی‌شود، زیرا این استعداد را دارد که واقعیت موجود را توضیح دهد و دراین صورت بسیار کم خوشایند جلوه می‌کند. این نظر را می‌توانیم بپذیریم که رقابت کامل خصلت هنجاری ارائه می‌دهد و بدین ترتیب درجۀ بسیار بالای عمومیت پیدا می‌کند. در اقتصاد بازار و نیز در اقتصاد برنامه‌ای قابل استفاده می‌شود. الگوی رقابت کامل واقعیت را شرح نمی‌دهد بلکه در ورای واقعیت نشان می‌دهد که قیمتها چقدر باید بشوند و بدین گونه دستگاه مرجعی را تشکیل می‌دهد که می‌تواند برای محاسبۀ قیمتها به‌کار رود. این قیمتها برای همۀ شرکت‌کنندگان و به منظور تطبیق پایانی رضایت‌بخشتر از همه خواهند بود. بدین قرار، برای برخی از نویسندگان نظیر اُسکارلانگه، الگوی برنامه‌ریزی بدون مقام مرکزی می‌تواند براساس قیمتهای رقابتی اما بر پایۀ

۲۱. ن. ك صفحۀ ۲۳۶ و ادامۀ آن.

محاسبهٔ برنامه‌ریزان تهیه شود[22].

بدین سان، این حقیقت درك می شود که لازم است نظریهٔ کلاسیك جدید را از عقیدهٔ آزادی گرایی جدا ساخت. بی گمان، نویسندگان کلاسیك جدید بدان استناد کرده‌اند و اغلب آنان به مجموعه‌ای از انتخابهای مبتنی بر اصالت آزادی[23] نیز اشاره می کنند، اما ابزارهای تحلیلی که مورد استفاده قرار می‌دهند می توانند کاربرد عمومی پیدا کنند.

22. O. Lange, *On the economic theory of socialism,* Minneapolis, University of Minnesota Press, 1938.

۲۳. درباب وسعت و ماهیت دخالتهایی که دولت می تواند و باید در اقتصاد بازار انجام دهد میان نویسندگان معاصر کلاسیك جدید، اختلاف نظرهایی وجود دارد. تفصیلات نوگرای عقیدهٔ آزادی گرایی دربخش دوم جلد سوم *اقتصاد معاصر* شرح داده شده است. با این وصف، لازم است همینجا یادآوری کنیم کارهایی را که تحت تأثیر قوهٔ محرکهٔ ل. اِرهارد، سیاست آلمانِ پس از جنگ جهانی دوم را الهام بخشیده‌اند. از آن جمله، کارهای فریدمن:

Capitalisme et liberté, trad. fr., Paris, éd. R. Laffont, 1971.

و نیز مکتب فریبورگ به رهبری اوکِن (W. Eucken).

فصل دوم

جریانهای مارکسیستی و فراگرد تولید مجدد

نظریهٔ کلاسیك در میانهٔ سدهٔ نوزدهم مورد قضاوت مجدد قرار گرفته است، زیرا پیامدهای کارکرد قوانین آن زیاده غیرانسانی به‌نظر آمده‌اند. شوربختی کارگری همراه با انقلاب صنعتی بر اثر بحرانهای اقتصادی که هر هفت تا ده سال یك بار منظماً به‌وجود می‌آمد و بیکاری مهمی را به بار می‌آورد، گهگاه شدت می‌گرفت. این بحرانها در نتیجهٔ سوءِ انطباق تولید صنعتی با امکانات فروش، تحلیل کلاسیك و بویژه ژان ـ باتیست سه را مورد تکذیب قرار می‌داد.

در همین زمان، اندیشه‌های تازهٔ فلسفی گسترش می‌یافتند و مفهوم قوانین طبیعی و دایمی را رد می‌کردند. اگوست کُنت، بویژه، کوشید علم اجتماعی نسبی‌گرا را تهیه و تدوین کند و بدین ترتیب به پژوهش دربارهٔ قوانینی بپردازد که ساختارهای نهادی برپایهٔ آنها تحول می‌پذیرند.

بدین گونه راه برای طرد نهادهای لیبرال گشوده می‌شد: جریانهای فکری سوسیالیستی این کار را برعهده گرفتند. در مباحث زیر فقط تحلیل مارکسیستی عرضه خواهد شد. قسمت یکم به تشکیل جریان اندیشهٔ مارکسیستی و قسمت دوم به فراگرد توضیح فعالیت اقتصادی که کارل مارکس فراگرد تولید مجدد تعریف کرده، اختصاص یافته است.

قسمت اول
تشکیل جریان مارکسیستی

کارل مارکس در آلمان متولد شد. و به سال ۱۸۸۳ (سالی که در آن جان مینارد کینز چشم به جهان گشود) در لندن درگذشت. پس از سالیان دراز زندگی در فرانسه و بویژه در انگلستان، در این کشور امکان یافت تا سرمایه‌داری نوزاد را بررسی کند. آثار عمدهٔ وی عبارت اند از *مانیفست یا بیانیهٔ کمونیست* (۱۸۴۸) و *سرمایه* که بخش نخست آن در سال ۱۸۶۷ انتشار یافته است. پایان کتاب پس از مرگ او و به کمك دوستش اِنْگِلس منتشر شد.

چون اندیشهٔ اقتصادی مارکس از فلسفه و دید وی نسبت به تاریخ ناشی شده، لازم است نخست عناصر اساسی آن را یادآوری کنیم و سپس به تحلیل اقتصادی مارکسیستی بپردازیم.

بند ۱. مارکس، فیلسوف تاریخنگار
[از ایده‌آلیسم (پندارگرایی) تا ماتریالیسم (ماده گرایی)]

دو جریان فلسفی در نیمهٔ نخست سدهٔ نوزدهم همزیستی دارند: ایده‌آلیسم به‌گونه‌ای که هگل بازبینی کرده است؛ و ماتریالیسم که از متفکران سدهٔ هجدهم به ارث رسیده (دیدرو) و فویرباخ آن را بازنگری کرده است.

مارکس که نخست فیلسوف است به دیالکتیك (جَدَلی) هگل می پیوندد و سپس می کوشد با ماتریالیسم فویرباخ ترکیبی صورت دهد.

الف) ایدآلیسم و ماتریالیسم

برطبق مکتب ایدآلیسم این روح است که ماده را می آفریند. ماده در خارج از اندیشه وجود ندارد. سهم هگل در ایدآلیسم در سطح مکانیسم دریافت روح از ماده جای می گیرد. واقعیت تغییرناپذیر نیست و طی زمان زیر فشار گرایشهای متضاد تحول می یابد. برای آنکه دیدی کامل و درست از اشیاء داشته باشیم، لازم است این تضادها را به منزلهٔ ضروری و دایمی مطرح سازیم: هر شئ محتوی خود

و ضد خود است. از یك سو ایجاب وجود دارد، یعنی درك هستی یك شئ (نهاد[1]) و از سوی دیگر نفی، یعنی گرایش به تخریب خود (برابر نهاد). اما نفی، خودش، در مرحلهٔ بعدی فراتر می رود و به هم نهاد می رسد. این روش فکری موسوم به دیالکتیك نشان می دهد که تحول نتیجهٔ تضادها و نیروهای متضاد سه‌تایی هگل (نهاد، برابر نهاد و هم نهاد) است که مارکس به نظام اجتماعی انتقال می دهد ودربارهٔ تحول جهان به دید زیر منجر می شود: انسانیت پس از آنکه کمونیسم ابتدایی را شناخت (نهاد) تحت انقیاد نظام مالکیت خصوصی قرار می گیرد (برابرنهاد[2])، اما باید سرانجام نظام کمونیستی را دریابد. دراینجا، انسانها دریك جامعهٔ بدون طبقات گرد می آیند (هم نهاد)[3].

مارکس، افزون بر پویایی ذاتی دیالکتیك، در ابتدا ایدآلیسم هگل را می پذیرد. تصور در اصل حرکت دیالکتیك یافت می شود، یعنی اندیشه‌ای که هنوز حامل ندارد. پیروان هگل به دنبال تصور محض دست نیافتنی، خود را در مسیر تجریدی بیش از پیش لطیف و ظریف به پیش می اندازند. اما ایدآلیسم بزودی در برابر مارکس همچون بن بست پدیدار می شود. در این حالت است که مارکس اثر لودویك فویرباخ را می خواند. فویرباخ در واکنش نسبت به ایدآلیسم هگلی مکتب انسان گرایی بر پایهٔ اندیشهٔ از خودبیگانگی را اعلام می دارد ودر منشاءِ حرکت دیالکتیکی انسان را به جای تصور هگلی قرار می دهد. درآغاز فقط انسان وجود دارد، اما چنین پیش آمده است که انسان به‌بیرون از خودش مانند پردهٔ تصویر بهترینهای خویش را که بدانها آگاهی داشته است، فراتابد وبه وجودهای خیالی موسوم به خدا یا صورت ذهنی هگلی نسبت دهد. خلاصه انسان خدا را در ذهن و خیال خود آفریده است، سپس به سوی خدا بازگشته ودر برابر خدا به سجده درآمده است. لازم است انسان این بهترین جزء ازخودش را که بدین گونه ناروا ازآن بی بهره شده است به خود بازگرداند؛ باری، با انکار خود به مثابهٔ تصور هگلی، وی کلیت اولیهٔ خود را بازمی یابد.

1. thése 2. antithése 3. synthése

انسان گرایی مطلق فویر باخ مضمون بنیادی ازخودبیگانگی را برای مارکس می آورد و این در مرکز تمام نظریهٔ وی باقی می ماند. فویر باخ به حقیقت راز خودبیگانگی پی می برد اما آن را توضیح نمی دهد. مارکس بر آن می شود تا به یاری تاریخ آن را توضیح دهد. بدین سان، مارکس به سوی تاریخ بازمی گردد، زیرا با فلسفهٔ خود بدانجا کشیده شده است. وی می داند از تاریخ چه انتظار دارد: تحلیل یك گذشته که ازخودبیگانگی را توضیح دهد و چشم اندازی که پیش بینی تصفیهٔ از خودبیگانگی را امکان پذیر کند.

ب) *ماتریالیسم تاریخی*

مارکس جریان ایدآلیستی و ماتریالیستی را در کتاب *ماتریالیسم تاریخی* تحقق می بخشد؛ تاریخ را از آزمونهای ایدآلیستی جدا می سازد. وی عقیده دارد که ایدآلیسم برای یافتن مفاهیم اساسی در ماتریالیسم نابسنده است.

ماتریالیسم تاریخی، روش تفسیر تاریخ، منجر به این ایجاب می شود که همهٔ رویدادها در ردهٔ فکری و روانی (تکامل باورهای فلسفی یا مذهبی، قواعد اخلاقی، ادراکات اجتماعی یا حقوقی) به وسیلهٔ رویدادهایی از نوع مادی معین شده اند. طرز تولید زیر *ساختار* هر فراگرد اجتماعی، سیاسی و فکری زندگی انسانی را تشکیل می دهد[۴]. تاریخ اندیشه‌ها و نهادها فقط روشهای تولید را منعکس می کند. به‌دیگر سخن، توضیح تاریخ فقط می تواند جنبهٔ اقتصادی داشته باشد. بنابراین، مارکس به‌یاری فلسفهٔ تاریخ خود بدانجا کشانده می شود که به صورت اقتصاددان درمی آید.

۴. این تحلیل طرح گونه می تواند از طریق این ایجاب عرضه بدارد که به عقیدهٔ مارکس زیر ساختارها (ساختارهای اقتصادی)، روساختارها (ساختارهای روانی، نهادی و اجتماعی) را معین و ایجاد می کنند.

بند ۲. تحلیل اقتصادی مارکسیستی

مارکس، در حدود سال ۱۸۴۵ در سنی بیش از بیست و پنج سال، هنگامی که نظریهٔ اقتصادی را به بحث می گیرد، این نظریه، تحلیل ایستایی برای او فراهم می کند که از خودبیگانگی در زیر ساختار پدید می آورد؛ اما تحلیل پویا ثابت می کند که از خودبیگانگی اقتصادی باید روزی به پایان برسد بدین منظور که پایان تاریخی از خود بیگانگی مذهبی پذیرفتنی و حتی مسلم شود.

مارکس، بر اثر مطالعهٔ آثار نویسندگان کلاسیك با نظریهٔ اقتصادی آشنا می شود و مفاهیم اقتصادی را که برای دفاع از نظریاتش به کار خواهند رفت از ریکاردو اقتباس می کند.

نظریهٔ اقتصادی خود مارکس از تحلیلهای ریکاردو الهام گرفته اند؛ بدین معنا که این تحلیلها به چارچوب هگلی انتقال یافته اند و با پنجاه سال فاصلهٔ زمانی، در محدودهٔ اقتصاد صنعتی که فراگرد تمرکز فنی درآن آغاز می شود، بازاندیشی شده اند.

کارل مارکس ابزارهای تحلیلی را که کلاسیکها ایجاد کرده اند مورد استفاده قرار می دهد، اما با رد سرمایه‌داری از آنها جدا می شود. نظریهٔ اقتصادی ازدید ریکاردو، به خودی خود بسنده است. برعکس، مارکس از تحلیلهای نظری خود یك پیش بینی تاریخی، یعنی سرمایه‌داری محکوم به نابودی است را به دست می دهد.

به عقیدهٔ مارکس، در هر روش تولید، نیروهای متضادی وجود دارند که برخی به حیات دستگاه و برخی دیگر به تخریب آن کمك می کنند. تضادهای روش تولید، سرمایه‌داری و گذار به یك روش تازهٔ تولید را موجب می شوند. بدین سان، در سرمایه‌داری یك ضدیت رشدیابنده میان دو طبقه وجود دارد: یکی سرمایه‌داران که شمار آنان بیش از پیش کاهنده است ودیگر رنجبران که بیش از پیش بر شمار آنان افزوده می شود و مورد بهره کشی سرمایه‌دارند. این بهره کشی بحرانهای اقتصادیی را ایجاد می کند که سرانجام فروپاشی سرمایه‌داری را به همراه می آورد. با پایان بهره کشی و از خود بیگانگی اقتصادی انسان، سرمایه‌داری

محو می شود.

الف) بهره کشی سرمایه‌دار

بهره کشی بر پایهٔ دو نظریهٔ اساسی قرار دارد: نظریهٔ ارزش کار و نظریه ارزش اضافی.

مارکس در سر آغاز تحلیل اقتصادی خود، نظریهٔ ارزش ـ کار را از ریکاردو اقتباس می کند و قانون مزد طبیعی برابر با کمینهٔ لازم برای ارضای کارگر را از آنِ خود می سازد، اما درست همان طور که روش جدل را علیه ایدآلیسم هگل مورد استفاده قرار داده بود. این تحلیلها را برضد نتیجه‌گیریهای کلاسیکها برمی گرداند.

مسئله ارزش کالاها از همان زمان که مبادله وجود دارد، مطرح است؛ مبادله لزوماً با توسعهٔ اقتصادی همراه است. در این صورت، به زبان مارکسیستی *تولید* به اصطلاح *تجاری* پدیدار می شود که به منظور مصرف شخصی تولیدکننده نیست، بلکه برای مبادله و فروش در بازار است. تولید تجاری به کمك وسایل تولید انجام می گیرد. هنگامی که این وسایل به مالکیت خصوصی درآیند، تولید تجاری ناشی از آن به تولید تجاری سرمایه‌داری توصیف می شود.

تولید تجاری را مبادله تعریف می کند اما مبادلات میان کالاها بر چه پایه‌هایی صورت می پذیرند؟ تمام مسئله یا جانِ کلام ارزش یك کالای تجاری در همین جاست. کارل مارکس برای تعیین آن تمایز و تفکیك میان *ارزش استعمال* و *ارزش مبادله* را مورد استفاده قرار می دهد. هر کالای تجاری، برای کسی که آن را در مالکیت دارد، دارای یك ارزش استعمال و یك فایده است. این کالای تجاری یك ارزش مبادله نیز دارد که این را نمی توانیم به فایده بازگردانیم، زیرا به نظر مارکس، درست نیست که یك کالای تجاری هرچه مفیدتر است ارزش بیشتر داشته باشد. ارزش مبادلهٔ کالا به هزینهٔ تولید آن بستگی دارد. و اما این هزینه براساس مقدار کاری ارزش گذاری می شود که در آن وارد و مصرف شده است.

در واقع، چون کار یگانه نیروی خلاق[5] است، کلیهٔ کالاهای تجاری این کیفیت و خاصیت مشترك را عرضه می‌دارند که نتیجهٔ عامل کار باشند و می‌توانند بر پایهٔ *کار متوسط اجتماعاً* لازم برای تحقق آنها با یکدیگر مقایسه شوند.

به عقیدهٔ مارکس، اقتصاد بازرگانی حتی در اصل مبادلهٔ کار ـ مزد یك بی‌عدالتی اساسی، یعنی تخصیص ارزش اضافی را در خود نهان دارد. چون فقط کار ارزش اشیاء را ایجاد می‌کند، مبادله سترون است. با این همه، فقط یك مبادله مستثنی بوده و آن مبادلهٔ کارـ مزد است که به نظر مارکس مولد ارزش اضافی است.

مارکس در تحلیل خود، برای اثبات وجود ارزش اضافی فقط عامل کار را مورد توجه قرار نمی‌دهد، بلکه نیروی کار، یعنی مجموعهٔ قوا و استعدادهای انسانی را که کارگر در اختیار دارد. درنظر می‌گیرد. نیروی کار، کالای تجاری است که دو خصوصیت زیر را عرضه می‌دارد:

- نیروی کار سودمند است، زیرا اگر دراختیار کارآفرین و صاحب وسایل تولید گذارده شود، امکان می‌یابد محصولاتی را تولید کند. ارزش این محصولات از مقدار کاری معین می‌شود که در آنها وارد شده است. بنابراین، *ارزش استعمال* نیروی کار را همین مدت از استفاده معین می‌کند.
- نیروی کار هدف خرید و فروش در بازار کار قرار می‌گیرد و بنابراین ارزش مبادله‌ای دارد که به صورت مزد بیان می‌شود. *ارزش مبادلهٔ* نیروی کار به صورت مقدار نیروی کار ضروری در تولید مجدد ارائه می‌شود. بنابراین، مزد با مقدار کاری مطابقت دارد که کمینهٔ محصولات لازم برای معاش کارگر و خانوادهٔ وی را تأمین کند.

و اما، بنا بر مثالی که مارکس زده است، اگر معاش روزانهٔ نیروی کار فقط به

۵. سرمایهٔ فنی کار متبلور پیشین است.

اندازهٔ نیم روز کار (به شکل مزدی معادل با ۶ ساعت کار) ارزش داشته باشد، نیروی کار می تواند طی یك روز تمام (۱۲ساعت) کار کند[6].

از این رو، کارآفرین ارزش استعمالی برابر با ۱۲ ساعت کار به دست آورده است، حال آنکه فقط ارزش مبادله‌ای برابر با ۶ساعت کار را از کارگر خریده است. استفاده از نیروی کار نفع ۶ ساعت کار یا یك *ارزش اضافی* را برای کارآفرین فراهم آورده است.

در دستگاه سرمایه‌داری، ارزش اضافی لزوماً به کارآفرین تخصیص می یابد. درواقع، دراین دستگاه، کارآفرین مالك وسایل تولیدی است که برای استفاده از آنها به خرید نیروی کار نیازدارد. تخصیص ارزش اضافی به بهره کشی سرمایه از کار می انجامد.

ب) بحرانها و فروپاشی سرمایه‌داری

بهره کشی سرمایه‌داری بحرانهایی را ایجاد می کند که از عوامل زیر ناشی می شوند:

— *کم‌مصرفی کارگری، پیامد بهره کشی.* به عقیدهٔ مارکس، مصرف کارگران در نتیجهٔ تقاضای آنها بوده و براثر بهره کشی وبه سبب مزدهایی درست بسنده برای تأمین کمینهٔ حیاتی محدود شده است. سرمایه‌داران، خودشان ارزشهای پولی مهمی ناشی ازتخصیص ارزش اضافی دراختیاردارند، اما این وجوه عمدتاً به خرید کالاهای مصرفی اختصاص نیافته‌اند، بلکه به پس‌انداز تخصیص می یابند. خرج کل کارگران و سرمایه‌داران برای بازخرید تمام تولید نامکفی است. عدم تعادل میان عرضهٔ کل و تقاضای کل پدید می آید و بحران اضافه تولید را ایجاد می کند. بنابراین بهره کشی سرمایه‌دار به تضاد میان تقاضای محدود و اضافه عرضهٔ کلی منجر می شود.

— *انباشت سرمایه وتنزل جانبدارمنافع:* پیش ازیادآوری این دوقانون تحول

6. Œuvres de Karl Marx, coll. «La Pléiade», t. I. p. 745

سرمایه‌داری باید خاطر نشان سازیم که بنابر اصطلاح مارکس، سرمایهٔ پولی مورد استفادهٔ کارآفرین دو مورد کاربرد پیدا می کند:

ــ از یك سو، سرمایه‌دار از سرمایهٔ پولی برای خرید سرمایهٔ فنی (ماشینها و مواد اولیه) به نام *سرمایهٔ ثابت* استفاده می کند، زیرا این قسمت از سرمایه طی فراگرد تولید تغییر نمی یابد. ارزش مربوط به آن فقط به کالا منتقل یا در آن وارد می شود.

ــ از دیگر سو، سرمایه‌دار برای پرداخت مزدهای نیروی کار ضروری خود از سرمایهٔ پولی استفاده می کند. این مزدها به اصطلاح *سرمایهٔ* متغیر را تشکیل می‌دهند، زیرا این سرمایه به نسبت ارزش اضافی که ایجاد می کند، تغییر می پذیرد.

تشخیص سرمایهٔ ثابت/سرمایهٔ متغیر امکان می‌دهد تا قانون انباشت سرمایه و پیامد آن تصریح شود، یعنی، تنزل جانبدار منافع در درازمدت.

پیش از شرح این قوانین، لازم به یادآوری است که به نظر مارکس، سود نمایش پولی ارزش اضافی است. کارآفرین فقط در موقعیت فروش محصولات ساخته شده است که تحقق ارزش اضافی را به شکل منافع پولی مشاهده می کند. سود می تواند به صورت درصد سرمایه‌ای که سرمایه‌گذاری شده است بیان شود. به عقیدهٔ مارکس، اندازهٔ سود برابر است با نسبت میان ارزش اضافی (P)، مبلغ سرمایهٔ ثابت (C) و سرمایهٔ متغیر (V)، یعنی:

$$\text{اندازهٔ سود} = \frac{P}{C+V}$$

مارکس تصور می کند که بتواند قانونی به نام تساوی اندازهٔسود برحسب بخشهای صنعتی و نیز قانون تنزل اندازه‌های سود در درازمدت را به اثبات برساند (که درگذشته ریکاردو آن را به اثبات رسانده بود). قانون اخیر مربوط است به تضاد موجود میان قانون انباشت سرمایه و این واقعیت که ارزش اضافی فقط با استفاده از سرمایهٔ متغیر (مزدها) به‌وجود می آید. درواقع، کارآفرینان به موجب

قانون انباشت سرمایه وادار شده‌اند برای حفظ خود در رقابت سرمایه‌داری بیشتر تولیدودر نتیجه بیشتر سرمایه‌گذاری کنندوهمیشه به انباشت سرمایهٔ فنی، یعنی سرمایهٔ ثابتِ بیش از پیش بپردازند. اما این اضافه سرمایهٔ فنی، ارزش اضافی برای کارآفرین بازنمی آورد، فقط کار (موصوف به سرمایهٔ متغیر) ارزش اضافی ایجاد می کند. بنابراین، تغییر و تبدیل ساختار سرمایهٔ کل (ثابت به علاوهٔ متغیر) فقط براثر توسعهٔ سرمایهٔ ثابت موجب کاهش اندازهٔ سود می شود. بدین سان، رقابت سرمایه‌داری، کارآفرین را وادار می سازد تا علیه منافع خود عملً کند، به این ترتیب که وی ناگزیر می شود بیش ازپیش بنگاه تولیدی خودرا ماشینی کند.

ماشینی کردن فزاینده گرایش بیکاری رابرمی انگیزد، ماشینها جایگزین انسانها می شوند و کم‌مصرفِی کارگری را که پیشتر درك شده بود وبه دنبال آن خطرات بحران را تشدید می کند وطبقهٔ کارگر فقیر می شود. درهمین زمان، جبر ماشینی کردن وقانون جانبدارتنزل منافع به نابودی تدریجی کارآفرینان ضعیفتر می انجامد و اینان به نوبهٔ خود به رنجبر تبدیل می شوند. سرانجام، سرمایه در دستهای شمار بسیار کوچکی سرمایه‌دار متمرکزمی شود، درحالی که اشخاص دیگر به صورت‌رنجبر درآمده اندوبه فقر فزاینده دچار گشته‌اند (قانون فقر زدگی و رنجبرشدگی).

این قوانین تحول ناگزیر وحتمیِ سرمایه‌داری عاقبت این نظام را به بحران اقتصادی می کشاندواین پدیده به نوبهٔ خودبحران سیاسی، یعنی انقلاب را به بار می آورد. انقلاب فقط این هدف را دارد که بازماندهٔ بسیار نادر کارآفرینان را به سود اجتماع از سر واکند. انقلاب، تضاد بنیادی سرمایه‌داری را ـــ که روش فردگرای تخصیص وسایل تولیدرا حفظ می کند، درحالی که فن تولید به صورت جمعی درآمده است ـــ از میان می برد.

قسمت دوم

فراگرد تولید مجدد

مفهوم تولید مجدد می‌خواهد نشان بدهد که چگونه از طریق اجرای فراگرد تولید، همهٔ ساختارها، ساختارهای فنی و نیز اجتماعی (مناسبات تولیدی) از نو تشکیل می‌شوند. نگرش از زاویهٔ تولید مجدد درك پویایی ساختارها و پاسخ به مسئلهٔ آیا دستگاه سرمایه‌داری در تغییر است و آیندهٔ آن چیست را امکان‌پذیر می‌کند.

تولید مجدد، فراگردی ضروری در روش تولید سرمایه‌داری است، زیرا امکان می‌دهد تا موجودیت آن دوام یابد. بدین سبب که ارزش اضافی، خود علت فعالیت سرمایه‌دار است و مکانیسم تولید مجدد باید این پدیده را ظاهر سازد. تحلیل شرایط تولید مجدد نشان می‌دهد که این فراگرد حتی مسلم نیست و پیدایش بحرانهای اضافه تولید را توضیح می‌دهد. از آنجا بندهای زیر بررسی می‌شود:

بند ۱. تحقق ارزش اضافی، هدف حرکت سرمایه.

بند ۲. مکانیسم تولید مجدد سرمایه و شرایط آن.

بند ۳. عواقب سرمایه‌داری و کوششهای انطباق تحلیل مارکسیستی.

بند ۱. تحقق ارزش اضافی، هدف حرکت سرمایه

تحلیل نقش سرمایه ـ پول در گردش کالاها امکان می‌دهد تا روش تولید سرمایه‌داری مشخص شود. به عقیدهٔ مارکس، مقایسهٔ این گردش در مورد تولید تجاری ساده وتولید تجاری سرمایه‌داری نشان می‌دهد که در وضعیت اخیر، این يك حرکت غیرطبیعی «گردش کالاها» است که دستگاه را اداره می‌کند، حرکتی که با خرید و فروش نیروی کار امکان‌پذیر شده است.

ـــ در تولید تجاری *ساده*: تولیدکننده کالاهایی را که تولید کرده است می‌فروشد زیرا میل دارد برای ارضای نیازهای خود کالاهایی را خریداری کند؛ وی با فروش کالا در بازار آن را به پول تبدیل می‌کند (مرحلهٔ نخست از گردش

کالاها یا فروش)، سپس به کمك پول حاصله به خرید کالاهای دلخواه خود می‌پردازد (مرحلهٔ دوم در گردش کالاها یا خرید). دورگردش کالاها شکل زیر را می‌گیرد:

$$M \longrightarrow A \longrightarrow M'$$

کالاها — پول — کالاها

فروش — خرید

در این دور، پول فقط واسطهٔ میان کالاهاست، ارزشی که در پایان دور به دست آمده، بدون تغییر باقی مانده است.

ــ در تولید بازرگانی سرمایه‌داری: صاحبان وسایل تولید، برای آنکه پول را به کار اندازند، به‌دخالت می‌پردازند و با خرید کالاها و سپس بازفروش آنها به منظور دستیابی به مبلغ جدید پول، آنها را از سر خود وا می‌کنند. دور کالاها به صورت زیر درمی‌آید:

$$A \longrightarrow M \longrightarrow Á$$

پول — کالاها — پول

خرید — فروش

در این دور جدید، Á لزوماً باید بیشتر از A باشد وگرنه سرمایه هیچ مزیتی درایجاد این دور کالاها نخواهد داشت. پول فقط واسطهٔ گردش کالاها نیست، بلکه ابزار غنا و توانگری است. این فراگرد فقط براثر استفادهٔ سرمایه از کالاهای برتر وممتاز، یعنی نیروی کار، امکان‌پذیر می‌شود. می‌دانیم که نیروی کار سرچشمهٔ ارزش اضافی است، زیرا برحسب شمار ساعات کار لازم برای تولید مجدد آن پاداش گرفته، حال آنکه طی مدت زیادتری از این شمار ساعات مورد استفاده واقع شده است. بنابراین، استفاده از نیروی کار امکان می‌دهد تا ارزش بالاتر (Á) نسبت به زمان خرید (A) ایجاد شود. تفاوت میان دو ارزش (Á−A) یا ارزش اضافی که صاحبان وسایل تولید غصب کرده‌اند، می‌تواند نیروی کار را مورد استفاده قرار دهد و بدین‌سان، منشاءِ گردش کالاها شود.

حرکت به شرح بالا میل به ادامه دارد؛ سرمایه‌دار که می خواهد سرمایه‌ـپول خودرا به ثمر برساند، پس ازپایان دورAÁ حرکت تازه‌ای بر پایهٔ سرمایهٔ A آغاز می کند و مبلغ ″A بیشتر از ′A را به دست می آورد و تا آخر: درنتیجه، گرایش به سوی انباشت بی نهایت سرمایه‌ـپول درك می شود.

بند ۲. مکانیسم تولید مجدد و شرایط آن

دارندگان سرمایه‌ـپول با ترغیب نیروی کار ووسایل تولید کالاهایی را به‌منظور فروش در بازار ایجاد می کنند.

در هر کالا سه جزءِ مرکبه وارد می شود:

ــ یك قسمت مختص پوشش هزینهٔ وسایل تولید (C، سرمایهٔ ثابت)؛
ــ یك قسمت به منظور پوشش خرید نیروی کار (V، سرمایهٔ متغیر)؛
ــ یك قسمت مربوط به ارزش اضافی یا سود (P).

اگر فروش کالا دربازارما بازای این سه جزءِ ترکیب کننده ارزش آن‌را فراهم آورد و اگر ارزش این کالا در بازار «تحقق» یافته باشد، موارد زیر وجود دارد:

ــ تشکیل مجدد نیروی کار؛
ــ تشکیل مجدد وسایل تولید که فراگرد تولید، آن را مستعمل یا تخریب کرده است؛
ــ کسب ارزش اضافی (هدف سرمایه‌دار)، ارزش اضافی که به مصرف سرمایه‌داری و احتمالا به افزایش وسایل تولید اختصاص یافته است.

بنابراین، به این حقیقت پی برده می شود که همیشه مالك وسایل تولید درپایان فراگرد سرمایه‌داری قرار دارد و به کارگر درست همان می رسد که نیروی کار از آن تشکیل مجدد می شود. درنتیجه، رابطهٔ تولید میان سرمایه‌دارـ کارگر، ازنو به وجود می آید.

از تحلیل بالا می توانیم به این نتیجه برسیم که تولید مجدد به شرطی رابطهٔ

تولید، واقعی است که ارزش محصول در بازار «تحقق» یافته باشد، یعنی در صورتی که محصول توانسته باشد در بازار به جریان افتد. فراگرد تولید مجدد فقط تحت شرایط معینی فراهم می‌آید.

این شرایط برحسب چارچوب تحلیل مورد استفاده، یعنی اقتصاد ساکن یا اقتصاد روبه‌رشد متفاوت خواهند بود.

دراقتصاد ساکن، سرمایه‌دار تمام ارزش اضافی که تحقق می‌بخشد برای ارضای مصرف خود مورد استفاده قرار می‌دهد، سرمایهٔ اضافی را انباشت نمی‌کند و تولید مجدد همیشه برپایهٔ ذخیرهٔ یکسان سرمایه انجام می‌گیرد. دراینجا می‌گوییم تولید مجدد *ساده* است.

دراقتصادروبه‌رشد، سرمایه‌دار قسمتی ازارزش اضافی راکه صرف انباشت سرمایه نمی‌کند، مورد استفاده قرار می‌دهد، میزان سرمایه افزایش می‌یابد و مقیاس تولید بسط پیدا می‌کند. دراینجا می‌گوییم تولید مجدد گسترده است.

تحلیل اززاویهٔ تولیدمجدد ساده درمرحلهٔ نخست به‌منظور تسهیل تحلیل ودر مرحلهٔ دوم به تولید مجدد گسترده و پیچیده‌تر رهنمون می‌شود.

تشریح چارچوب تحلیل، همچنین، متضمن این است که تقسیمی که مارکس ازقلمرو کل تولید به دو بخش بزرگ کالاهای تولیدی کرده است به‌یاد آورده شود. این تقسیم برحسب مقام این دوبخش درانباشت برقرار شده است. بخش نخست شامل شاخه‌ها و بنگاههایی است که وسایل تولید می‌سازند (بخش I: کالاهای تولیدی)؛ بخش دوم شاخه‌ها و بنگاههایی است که کالاهای قابل مصرف می‌سازند (بخش II: کالاهای مصرفی).

در بخش I، هرگاه نامگذاریهای زیر را به عمل آوریم:

M_1، ارزش کالاهای تولیدی که درجریان یك دورهٔ معین ساخته شده‌اند؛

C_1، ارزش سرمایهٔ ثابت که در بخش I خرج شده است؛

V_1، ارزش سرمایهٔ متغیر (مزد)، مورد استفاده در بخش I؛

P_1، میزان ارزش اضافی که در بخش I تحقق یافته است،

ارزش کلی تولید بخش کالاهای تولیدی چنین خواهد بود:

$$M_1=C_1+V_1+P_1 \quad (1)$$

همین توجیه برای بخش II، تجزیهٔ ارزش کلی تولید بخش کالاهای مصرفی را به دست می‌دهد:

$$M_2=C_2+V_2+P_2 \quad (2)$$

برای اینکه تولید مجدد بتواند بر طبق پیش بینی ترتیب یابد، برخی روابط باید میان ابعاد دوبخش حفظ شود[۷].

الف) مورد تولید مجدد ساده

تولید مجدد ساده، اقتصاد ایستای بدون سرمایه‌گذاری خالص را فرض می‌کند و برای آنکه تعادل وجود داشته باشد کافی است که در هر یك از دو بخش تقاضا برابر با عرضه باشد.

دو رابطه بدین صورت ضروری است:

ـــ در بخش I: ارزش تقاضای کالاهای تولیدی باید برابر با ارزش عرضهٔ همین کالاها باشد.

با توجه به معادلهٔ (۱) که در بالا مطرح شد، ارزش عرضهٔ کالاهای تولیدی M_1 مساوی است با $C_1+V_1+P_1$.

چون ارزش تقاضای کالاهای مصرفی در دوبخش I و II، C_1+C_2 است، نتیجهٔ زیر به‌دست می‌آید:

$$C_1+V_1+P_1 = C_1+C_2 \quad (3)$$

(تقاضای کالاهای بخش I) (عرضهٔ کالاهای بخش I)

۷. شکلهای تولید مجدد بر پایهٔ مثالهای عددی خود مارکس ساخته شده است، اما نمایش آن لزوماً ساده شده و به زبانی انجام گرفته که با کتاب آشنایی با علم اقتصاد تطبیق کند. برای تحلیل ژرفتر این شکلها، ن. ك:

K. Marx, *Le Capital,* Livre II, dans *Œuvres* de K. Marx, t. II, éd. «La Pléiade», NRF.

(صفحهٔ ۷۵۶ و ادامهٔ آن برای تولید مجدد ساده؛ صفحهٔ ۸۴۶ و ادامهٔ آن برای تولید مجدد گسترده).

از تساوی بالا نتیجه می شود:

$$V_1+P_1=C_2 \quad (۴)$$

ـــ در بخش II: ارزش تقاضای کالاهای مصرفی باید برابر با ارزش عرضهٔ همان کالاها باشد. با توجه به معادلهٔ (۲) بالا، M_2 ارزش عرضهٔ کالاهای مصرفی، مساوی با $C_2+V_2+P_2$ است.

ارزش تقاضای کالاهای مصرفی لزوماً از یك سو، برابر با (P_1+P_2)، جمع کل ارزش اضافی است که سرمایه‌داران انباشته‌اند و به مصرف خودشان تخصیص داده‌اند. ازدیگر سو، مساوی با (V_1+V_2)، جمع کل مزدهایی است که کارگران برای تشکیل مجدد نیروی کار به مصرف اختصاص داده‌اند.

از آنجا نتیجه می شود:

$$C_2+V_2+P_2=(V_1+P_1)+(V_2+P_2) \quad (۵)$$

(عرضهٔ کالاهای بخش II) (تقاضای کالاهای بخش II)

از معادلهٔ (۵) نتیجهٔ زیر به دست می آید:

$$C_2=V_1+P_1 \quad (۶)$$

البته معادلات (۴) و (۶) معادل هستند.

بنابراین، برای اینکه تولید مجددِ ساده تأمین شود، ضروری است که ارزش سرمایهٔ ثابت مورد استفاده در بخش کالاهای مصرفی II (C_2) برابر با درآمدهایی باشد که کارگران (V_1) و سرمایه‌داران (P_1) در بخش کالاهای تولیدی I به‌دست آورده‌اند. به دیگر سخن، برای اینکه تولید مجدد تأمین شود، (V_1+P_1) ارزش جدیدی که در بخش I ایجاد شده است باید برابر با ارزش مخارج برای کالاهای تولیدی بخش II باشد. اگر تولید بخش I شدیدتر از تقاضای کالاهای تولیدی باشد، (V_1+P_1)، اضافه ارزش جدیدی که در بخش I ایجاد شده است نسبت به C_2 خرج سرمایه در بخش II به‌وجود خواهد آمد، شرط تعادل تحقق پیدا نکرده است و بحران اضافه تولید پدید می آید.

فرض می کنیم مثال عددی زیر مربوط به ۹۰۰۰ محصول کل (محصول

اجتماعی) باشد:

$$I: ۴۰۰۰C_۱ + ۱۰۰۰V_۱ + ۱۰۰۰P_۱ = ۶۰۰۰M_۱$$
$$II: ۲۰۰۰C_۲ + ۵۰۰V_۲ + ۵۰۰P_۲ = \underline{۳۰۰۰}\, M_۲$$

(محصول اجتماعی) ۹۰۰۰

تولید مجدد ساده ممکن است، زیرا:

$$۲۰۰۰C_۲ = ۱۰۰۰V_۱ + ۱۰۰۰P_۱$$

ب) مورد تولید مجدد گسترده

تولید مجدد گسترده متضمن این است که دنیای اقتصاد ساکن، که در آن فقط سرمایه‌گذاریهای تعویض انجام می‌گیرند، ترک شود. بنابراین، سرمایه‌گذاری خالص مثبت، در مدار اقتصادی پدیدار می‌شود. تولید مجدد هنگامی گسترده گفته می‌شود که بخشی از ارزش اضافی که در دورتولیدی طی دورهٔ معلوم (t) ایجاد شده است در زمان دورهٔ بعدی ($t+۱$) به سرمایهٔ ثابت و (یا) متغیر تبدیل شود.

مثال پیشین برای ارائهٔ شرط کلی تولید مجدد گسترده به صورت زیر تطبیق یافته است:

$$I: ۴۰۰۰C_۱ + ۱۰۰۰V_۱ + ۱۰۰۰P_۱ = ۶۰۰۰$$
$$II: \underline{۱۵۰۰C_۲} + \underline{۷۵۰V_۲} + \underline{۷۵۰P_۲} = ۳۰۰۰$$
$$۵۵۰۰C + ۱۷۵۰V + ۱۷۵۰P = ۹۰۰۰$$

در مثال اخیر چنین درمی‌یابیم که:

۱) (عرضهٔ کالاهای تولید) $C_۱ + V_۱ + P_۱ = ۶۰۰۰$

و

(تقاضای کالاهای تولیدی) $C_۱ + C_۲ = ۵۵۰۰$

است از آنجا ۵۰۰ زیادتی عرضهٔ کالاهای تولیدی محصولات بخش I به‌دست می‌آید.

۲) (عرضهٔ کالاهای مصرفی) $C_۲ + V_۲ + P_۲ = ۳۰۰۰$

(تقاضای کالاهای مصرفی) $3500 = (V_2+P_2) + (V_1+P_1)$

درنتیجه، نارسایی ۵۰۰ درعرضهٔ کالاهای مصرفی حاصل می شود. این نارسایی عرضهٔ کالاهای مصرفی ناشی از عدم مصرف تمامی ارزش اضافی است. در واقع، می توانیم بپذیریم که جمع کل مزدها $(V_1+V_2=1750)$ به مصرف اختصاص یافته است. اما فقط قسمتی ازارزش اضافی به مصرف تخصیص پیدا کرده ودرمثال بالا ازتفاوت میان عرضهٔ کالاهای مصرفی (۳۰۰۰) ومصرفی که مزدها تأمین مالی کرده اند (۱۷۵۰)، یعنی مبلغ ۱۲۵۰ به‌دست آمده است.

چون میزان کل ارزش اضافی ۱۷۵۰ است، چنین نتیجه‌گیری می شود که ارزشی برابر با ۵۰۰=(۱۲۵۰-۱۷۵۰) به کالاهای مصرفی تبدیل نشده است. بنابراین، تولید مجدد گسترده ممکن است، زیرا:

ـ قسمتی از ارزش اضافی نمی تواند در بخش II اختصاص یابد (کالاهای مصرفی).

ـ عرضهٔ کالاهای تولیدی اضافی وجود دارد.

ازاین رو، شرط عمومی تولید مجدد گسترده از این قرار است:

$$C_1+V_1+P_1 > C_1+C_2$$

و

$$C_2+V_2+P_2 < (V_1+P_1)+(V_2+P_2)$$

یا:

$$V_1+P_1 > C_2$$

به دیگر سخن، شرط تولید مجدد گسترده انجام نیافته است مگر آنکه (V_1+P_1) ارزش تازه‌ای که در بخش I ایجاد شده، بیشتر از (C_2) خرج بخش II برای کالاهای تولیدی باشد. این جزء ازارزش تازه که مصرف نشده است، برای اینکه هم تولید مجدد گسترده و هم تعادل وجود داشته باشد باید به سرمایه‌گذاری تخصیص یابد. در این صورت، جمع کالاهای تولیدی مورد استفاده در زمان $(t+1)$ بیشتر ازجمع کالاهای تولیدی مورد استفاده درزمان t خواهد بود. رشد با

استفاده از اصطلاحات جدید تأمین خواهد شد.

این طرحهای تولید مجدد برای اینکه بتوانند گسترش یابند لازم است که ارزش اضافی واقعاً «تحقق» یابند، یعنی کارآفرینان بتوانند کالاهای خود را به فروش رسانند و ارزش آنهارا به پول تبدیل کنند. فقط در همین زمان است که ارزش اضافی را که سهم سرمایهٔ اولیهٔ آنها توجیه کرده است به دست خواهند آورد. بدین سان، مارکس پس از طرح شرایط تعادل نشان می‌دهد که به هنگام مبادلات میان بخش I و بخش II مدار مشروحه با خطرات بزرگ عدم تعادلها روبه‌روست؛ عدم تعادلها ناشی از تضاد میان دستگاه است. ظرفیت بالقوهٔ تولید از ظرفیت امکانات مصرف تجاوز می‌کند و درنتیجه بحران اضافه تولید پدید می‌آید.

بند ۳. کوششهای تطبیق در تحلیل مارکسیستی

کتاب مارکس همچون ترکیبی از لحاظ فکری بسیار مهم میان فلسفه و تاریخ و نظریهٔ اقتصادی ظاهر می‌شود. مارکس طرحی از تفسیر اقتصادی تاریخ ساخته که به وی امکان داده است تا آنچه قانون تحول دستگاه سرمایه‌داری می‌انگاشت، بیان کند؛ تضادهای سرمایه‌داری لزوماً نابودی آن را به سود سوسیالیسم به بار می‌آورد. اندیشهٔ مارکس اساساً به تحلیل انتقادی از سرمایه‌داری منتهی می‌شود و نه به نظریه‌ای دربارهٔ سوسیالیسم.

ارزش گذاری نظریات مارکس در زمینهٔ محضاً اقتصادی دشوار است، زیرا استنباطات اقتصادی وی به منزلهٔ طراحی فلسفهٔ او (ازخود بیگانگی، ماتریالیسم تاریخی وجز اینها) به‌نظر می‌رسند. اگر تحلیل اقتصادی مارکس را از فلسفهٔ وی جدا سازیم (و این جدایی برخلاف روح مارکسیستی است)، چنین می‌نماید که نظریه‌های اقتصادی مارکسیستی، با توجه به ترقیات بسیار بزرگ علم اقتصاد از سدهٔ نوزدهم، مورد حملات بسیار مهم قرار گرفته‌اند. نمایش اقتصادی مارکس، بویژه، در معرض انتقادهایی است که بر نظریهٔ ریکاردویی وارد ساخته است، نظریه‌ای که غالباً به عنوان سرآغاز تحلیلهای مارکس به‌کار می‌رود. ازاین قرار

است ارزش ـ کار: نویسندگان بعدی ثابت می کنند که توضیح ارزش برحسب هزینه ازحیث عامل کار زیاده محدود باقی می ماند و به‌علاوه، این عیب را عرضه می‌دارد که برای هر کالا و تولید آن ارزش متناسب با «کارمتوسط اجتماعاً لازم» تخصیص می‌دهد. بدین‌سان، پول را از میدان مکانیسمهای اساسی به‌کنار می گذارد.

نویسندگان بسیار به تفسیر نظریهٔ مارکس و تطبیق آن با تحولات اقتصادی و اجتماعی پرداخته‌اند. این نقش کسانی بود که براثر انقلاب سال ۱۹۱۷ دراحیا و سپس توسعهٔ جریان اشتراکی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به طور عملی مشارکت کردند و برخی دیگر تحلیل انتقاد سرمایه‌داری را پی گرفتند و کوشیدند نقاط شك و تردید در نظریهٔ مارکس را برطرف سازند، ازجمله دربارهٔ این موضوع که هزینهٔ معاش نیروی کار، که بر طبق نظر مارکس براساس مقادیر زمان (ساعات وروزها) محاسبه شده است، بر چه پایه‌هایی ارزش گذاری شود: آیا این هزینه با یك کمینهٔ زیستی یا به احتمال بیشتر باسطح متغیر با تحول تاریخی مصارف کارگری مطابقت می کند؟

همین طور، قانون فقرزدگی فزاینده تحول کاملی پیدا کرده است: فقرزدگی را که برخی ازمارکسیستها همچون فقرزدگی ازحیث ارزش مطلق، یعنی به منزلهٔ کاهش قدر مطلق میزان مزد طی تکامل سرمایه‌داری تفسیر کرده‌اند، برای دیگران فقرزدگی نسبی است که با کاهش سهم کل مزدها درمحصول اجتماعی مطابقت دارد. برطبق تازه‌ترین تفسیر، حتی با کاهش نسبی «کیفیت» زندگی موافقت می کند.

درباب تضادی که مارکس دربارهٔ انباشت سرمایه‌داری و تنزل اندازهٔ متوسط سود طرح کرده است، این نیز مسائل متعددی مطرح می کند. اقتصاددانان مارکسیستِ پس ازمارکس، روی توسعهٔ برخی ازعوامل که مانع از گرایش به تنزل اندازهٔ متوسط سود می‌شوند، تأکید کرده‌اند

$\left(\frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایهٔ متغیر + سرمایهٔ ثابت}}\right)$[۸] . این عوامل براثر استفادهٔ بنگاههای سرمایه‌داری ازدولت ناشی می شوند. این استفاده بدانها امکان می دهد تا مثلاً از تعرفه‌های ترجیحی خدمات عمومی برخوردارشوند. به این ترتیب ارزش سرمایهٔ ثابت ضروری در تولید را پایین بیاورند و یا نیز هزینهٔ تولید مجدد نیروی کار (بهداشت و تعلیم و تربیت) را بر دولت تحمیل کنند و بدین سان، ارزش سرمایهٔ متغیر مورد تعهد بنگاه را کاهش دهند. در تفسیری بازهم وسیعتر، تنزل اندازهٔ متوسط سود «فقط درمقیاس اجتماعی» می تواند ارزش گذاری شود. این تفسیر سرمایه‌ای را در نظر می گیرد که در همهٔ شاخه‌های تولیدی، خواه بنگاههای عمومی، نیمه‌عمومی و یا خصوصی به‌کار افتاده‌اند[۹].

تحلیلهای ژرفتر و گاه متضادرا نیزنویسندگان مارکسیست به مسئلهٔ «تحقق» ارزش اضافی درطرح تولید مجدد اختصاص داده اند. این تحلیلها هر قدر بیشتر در مصب آیندهٔ دستگاه سرمایه‌داری فروریزند، سودمندترند و بدین سان می کوشند توضیح دهند چرا فاجعهٔ «قریب الوقوع» سرمایه‌داری هنوز حادث نشده است.

بحران اقتصادی از این واقعیت ناشی می‌شود که در برابر کالاهای مورد عرضه، تقاضای قادر به جذب ارزشهایی که بدین گونه ایجادشده‌اند، عرضه نمی‌شود. بی گمان، ارزشهای مربوط به سرمایهٔ ثابت و سرمایهٔ متغیر بآسانی جذب خواهند شد، زیرا هم هزینه‌ها وهم درآمدهایی را تشکیل می دهند که لزوماً به شکل تقاضای متناسب به مدار بازخواهند گشت اما برای ارزش اضافی، کار به همین صورت پیش نمی‌رود. تقاضایی که باید برای تأمین تعادل با این ارزش مطابقت کند نه ازکارگران (اینان مزدهای خودرا به تشکیل مجدد سرمایهٔ متغیر تخصیص می‌دهند) می تواند ناشی شود و نه از محل درآمد سرمایه‌داری که به

8. E. Mandel, *Traité d'économie marxiste*, Paris, 1962.
9. *Traité marxiste d'economie politique*, t. I. Paris, Ed. Sociales, 1971, p.35.

تجدید سرمایهٔ ثابت اختصاص می‌یابد. بنابراین، فقط می‌تواند از سوی درآمدهای سرمایه‌داران مختص مصرف یا سرمایه‌گذاری خالص به‌دست آید. به دیگر سخن، این سرمایه‌گذاری خالص است که کارساز به نظر می‌رسد، زیرا سهم مصرفی در مجموعهٔ درآمدها نسبتاً ضعیف است. دراین صورت، یگانه مسئلهٔ مطروحه برای تعادل این طرح تولید مجدد و بقای سرمایه‌داری خطر عدم کفایت سرمایه‌گذاری ناشی از تنزل جانبدار منافع خواهد بود. بنابراین، مثلا دخالت دولت به‌وسیلهٔ سرمایه‌گذاری عمومی تطبیق سرمایه‌داری را توضیح می‌دهد. این تحلیل منوط به فرضیه‌ای است که برطبق آن سرمایه‌گذاری منحصراً به کمك اعتبار انجام می‌گیرد و اینکه ارزش اضافی را پیش از آنکه تحقق یافته باشد می‌تواند جذب کند. همچنین برخی از نویسندگان از پذیرش نقش سرمایه‌گذاری در جذب ارزش اضافی سر بازمی‌زنند. سرمایه‌گذاری فقط بر پایهٔ تحقق ارزش اضافی می‌تواند انجام یابد و این ارزش اضافی منشاء نیست، بلکه برعکس نتیجهٔ آن است.

بنابراین، به نظر این نویسندگان، دیگر عوامل جذب ارزش اضافی باید جست‌وجو شود، بویژه از نظر روزا لوکزامبورگ، ارزش اضافی فقط در نتیجهٔ وجود محفل خریداران واقع در فراسوی جوامع سرمایه‌داری می‌تواند تحقق پذیرد. انباشت سرمایه‌داری، در نتیجه بقای دستگاه تنها با جذب مناطق غیرسرمایه‌داری می‌تواند تحقق یابد. دراین صورت، تولید تجاری سرمایه‌داری باید در بخشهای غیرسرمایه‌داری واقع در درون سرزمین ملی یا در خارجه توسعه پیدا کند. تحلیل اخیر، به نظر روزا لوکزامبورگ، منجر به نظریه‌ای می‌شود که به موجب آن امپریالیسم در انباشت سرمایه‌داری ضرورت دارد[۱۰].

پژوهشهای تازهٔ پس از جنگ جهانی دوم با این هدف گسترش یافته است که طرح دوبخشی مارکس را که فقط در اقتصادهای بسته معتبر است، با اقتصاد باز به

۱۰. اختلاف نظرهایی محسوس در این باب میان لوگزامبورگ و لنین وجود دارد:
A Propos de la question dite des marchés, Lénin, *Œuvres complètes,* tome I, Moscou, 1958.

روی مبادلات خارجی تطبیق داده شود. در همین مسیر، طرحهای تولید مجدد مارکسیستی با الحاق بخشهای متعدد (دولت، خدمات و تسلیحات)[۱۱] به دو بخش تولیدی مارکس تغییر شکل یافته‌اند. نقش این بخشهای جدید بقای سرمایه‌داری را توضیح می‌دهد، به این ترتیب که «تحقق» ارزش اضافی سرمایه‌داری را امکان پذیر می کند.

این مشاجره‌ها میان مارکسیستها و نیز تحلیلهای اقتصادی متعدد خارج از مارکسیسم در راستای اثبات این قضیه‌اند که «ماتریالیسم تاریخی، نظریه‌ها دربارهٔ ارزش ـ کار، ارزش اضافی، انباشت و تمرکز فزاینده، دربارهٔ بحرانهای اقتصادی یا تکامل پرولتاریا نفی خصایص و انطباق سرمایه‌داری است: مارکس هرچه دربارهٔ همهٔ این نکته‌ها گفته است امروزه مطلقا دست نخورده نیست»[۱۲]. با این همه، نفوذ مارکس به دو دلیل مهم زیر هنوز پابرجاست:

۱) مارکس مایهٔ فکری مهمی دربارهٔ روش شناسی برجای نهاده است. بی گمان، اغلب ابزارهای تحلیل از نویسندگان کلاسیك اقتباس شده‌اند؛ با این وصف، وی به طرزی اصولی برخی ازمیان آنها (تحلیل پویا و تحلیل در قلمرو اقتصاد کلان) را بسط داده است و بویژه برای بررسی تحول جوامع، درموردی که برای مطالعهٔ تحول جوامع به تحلیل ساختارها و بخصوص به تحلیل ساختارهای نهادی و جامعه‌شناختی توسل جسته، روشهای نوظهور پژوهش را معمول کرده است. تازگی اندیشهٔ مارکس ناشی از شرکت دایمی ملاحظات جامعه‌شناسی با پدیده‌های اقتصادی است. وجود ارزش اضافی، تخصیصِ آن

۱۱. این تحلیل را بویژه سوییزی، مکتب ژاپنی نانومورا، و تسورو، بسط داده‌اند:
P. M. Sweezy, *The Theory of Capitalist Development*, Londres, 1949.
K. Nonomura, *Annals of the Hirotsubashi akademy*, vol. III, n°2, Tokyo, avril 1953.
S. Tsuru, *Essay on marxian economics, the Science Conseil of Japan*, Economic series, n° 8, Tokio, fevrier 1956.

12. E. James, *Historie sommaire de la pensée économique*, Ed. Montchrestien, 4[e] éd., 1969, p. 178.

عملِ موجودیتِ مالکیت خصوصی وسایل تولید است. سرمایه وحتی مجموعهٔ کالاهایی نیز که در یك سرزمین در زمان معین وجود دارند، برای مارکس بسی بیشتر از یك مجموعهٔ وسایل تولید است. سرمایهٔ، بالذاته، بیان برخی مناسبات اجتماعی است.

۲) مارکس اندیشهٔ سوسیالیستی را از سلطهٔ خوش پنداری خارج می سازد. سوسیالیسم با وجود مارکس یك غایت مطلوب و آرمانی نمی‌ماند تا به صورت جنبش طبقه درآید. به این دلیل است که نظریات وی که از اختلاط تحلیل هیجان آمیز وقایع حزن انگیز سدهٔ نوزدهم و حالت پیامبرگونه ناشی می شوند هنوز ابزار مبارزه بر ضد دستگاه سرمایه‌داری را تشکیل می دهند.

فصل سوم

جریان فکری کینز و فراگرد مدار

کینز، متولد به سال ۱۸۸۳، مقارن با سال مرگ مارکس، در دستگاه دولت انگلستان آغاز به کار می کند و سپس برای تدریس در دانشگاه کیمبریج آنجا را ترك می گوید. وی پس از جنگ جهانی نخست، در کمیسیونهای رسمی شرکت می جوید و درآنها فرصت می یابد تا علیه مواضع دولتهای وقت انگلستان به مخالفت برخیزد و بدین سان شرایط پرداخت غرامتهای تحمیلی بر آلمان به موجب قرارداد ورسای و نیز تقویت لیره برطبق تصمیم وینستون چرچیل، وزیر خزانه‌داری آن زمان در سال ۱۹۲۵ را به باد انتقاد بگیرد. در همان دوران، کینز یکی ازرهبران حزب لیبرال می شود. طی جنگ جهانی دوم، مدیر بانك انگلستان است (۱۹۴۱). در سال ۱۹۴۴ هیئت نمایندگی انگلستان را در گردهمایی پولی بِرتُن وودز رهبری می کند و نقشهٔ بازسازی دستگاه پولی بین المللی را تهیه می بیند. این نقشه به نام «نقشهٔ کینز» مورد پذیرش قرار نمی گیرد و «نقشهٔ وایت» به نام یك کارمند خزانهٔ امریکا بر آن برتری داده می شود. این نقشه منشاءِ دستگاه پولی بین المللی است که از ماه اوت سال ۱۹۷۱ رها می شود[۱]. کینز در تاریخ بیست و یکم آوریل سال ۱۹۴۶ درمی گذرد.

۱. اززمان تصمیم رئیس جمهور نیکسون دایر به عدم اقدام نسبت به تأمین قابلیت تسعیر دلار به طلا توسط خزانه‌داری ایالات متحده.

جان مینارد کینز زندگی کاری غنی از تجربیات فراوان اداری، تعلیم و تربیتی و بازار اوراق بهادار داشت (وی سفته‌بازی موفق و خوش طالع در بورس بود). افزون بر این، انتشارات وی دارای اهمیت فوق العاده بود، از جمله آثار زیر را می توانیم نقل کنیم:

— *نتایج اقتصادی صلح*[۲] (سال ۱۹۱۹)، انتقاد بسیار شدید از نتیجه‌گیریهای اقتصادی عهدنامهٔ ورسای؛
— *رساله‌ای در باب پول*[۳] (سال ۱۹۳۰)؛
— نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول[۴] (سال ۱۹۳۶)، اثر اساسی وی؛
— چگونه باید هزینهٔ جنگ را تأمین مالی کرد[۵] (سال ۱۹۴۰)، بیان شیوه‌های مبارزه با تورم که بر اثر تأمین مالی دوران جنگ ایجاد شده است.

نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول، کتاب اصلی کینز، درسال ۱۹۳۶، هنگامی که جهان هنوز درگیر بقایای بحران اقتصادی بزرگ[۶] است، انتشار می یابد. و اما نظریهٔ کلاسیك جدید که جزم اقتصادی و پولی را در آن زمان تشکیل می داد موفق نمی شد تا به طرزی رضایت بخش از کُندیهای تطبیق مجدد اقتصاد سر درbیاورد. تحلیلهای نهاییون جدید بسیار دقیق به نظر می رسند، اما فقط امکان می دهند رفتارهای فردی روشن شود، حال آنکه بحران اقتصادی مسائل جمعی مورد علاقهٔ میلیونها انسان را فراهم می آورد.

نظریهٔ کینز نسبت به نظریهٔ کلاسیك جدید به منزلهٔ گسست نمودار می شود، بدین معنا که برخی از داده‌های بنیادی نظریهٔ پیشین را رد می کند. حتی می توانیم

2. *Les conséquences économiques de la paix.*
3. *Traité sur la monnaie.*
4. *Théorie générale de l'emploi, de l'intéret et de la monnaie.*
5. *Comment financer la guerre?*
۶. به‌دنبال سقوط ناگهانی بورس که در بیست و چهارم اکتبر سال ۱۹۲۹ در وال استریت وقوع یافت، ازهم پاشید.

بگوییم که انقلابی به‌راه می اندازد، یعنی مجموعه‌ای از تحلیلها را پیشنهاد می کند که وسایل جدید روش پژوهش را مورد استفاده قرار می دهد و به سوی هدفی راهنمایی می شود و فعالیت اقتصادی را به کمك فراگردی شرح می دهد که کمتر به کار رفته است. بدین سان، کتاب کینز اندیشهٔ اقتصادی نیمهٔ نخست سدهٔ بیستم را به دو دورهٔ عملی، یکی دورهٔ پیش از کینز و دیگر یك دورهٔ پس از کینز تقسیم می کند.

اول ـ وسایل جدید روش پژوهش. نظریهٔ کینز تنها بدین سبب که استفاده از تحلیل درمقیاس کلان را تعمیم می بخشد، انقلابی پدید می آورد. کلاسیکها، مکانیسمها را براساس تصمیمات فردی توضیح می‌دهند، حال آنکه کینز تصمیمات گروه عاملان را مورد توجه قرار می دهد. از نظر کلاسیکها، تعادل به کمك تغییر در قیمتها برقرار می شود؛ عرضه، تقاضا و قیمتها سه جزءِ اساسی تحلیل آنها هستند. مقولات اساسی تحلیل کینز، ضمن پذیرش و حفظ عقیدهٔ خود نسبت به اقتصاد کلان، مقولاتی کلی خواهند بود که به اقتصاد ملی به منزلهٔ یك کل اشاره دارند.

از این پس، پژوهش به سطحی متفاوت با حرکت نظریهٔ کلاسیك وارد شده است. مقولات عمدهٔ محصول، درآمد، سرمایه‌گذاری، مصرف، پس‌انداز و اشتغال خواهند بود که در قلمرو کلی تحلیل می شوند. امتیاز بزرگ این نوع تحلیل این است که امکان می دهد تا سیاست کمّی مؤثر روشن شود. درواقع، این مقولات به ارزیابی عددی که حسابداری ملی فراهم آورده است بآسانی تن درمی‌دهند. کینز دیدگاه اقتصاد کلان را جایگزین اقتصاد خرد می کند و بدین گونه تغییری در دیدگاه پدید می آورد که در روش پژوهش اقتصادی نفوذ قاطع دارد. در واقع، با گذار از جزء به کل، اقتصاددان خود را ناگزیر می بیند عواملی را که اقتصاددانان سدهٔ نوزدهم به منزلهٔ داده هایی تلقی می کردند (سطح اشتغال و سطح درآمد) یا از آنها چشمپوشی کرده بودند (پول، زمان و نقش دولت) از نو درنظر بگیرند. کینز با ادغام مجدد این عناصر مختلف در تحلیل هدف تازه‌ای را نسبت به نظریهٔ کلاسیك توضیح می دهد و از همین جا توانسته است به تحلیل کینزی

توصیف شود.

دوم ـ *هدف تحلیل کینز: تعیین درآمد ملی اشتغال کامل*. اگر کینز از نظریهٔ کلاسیك دور شده به علت این ایراد بر آن است که به قدر کفایت جنبهٔ «عمومی» ندارد، زیرا فقط وضعیت خاص، اشتغال کامل را در نظر گرفته است.

و اما کینز ثابت می کند که وضعیت اشتغال کامل فقط یکی از وضعیتهای ممکن است. اقتصاد غالباً وضعیت اشتغال ناقص بادوام را نشان می دهد. کینز حتی در *نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره وپول* یك وضعیت ناشناختهٔ کلاسیکها را خاطر نشان می سازد، یعنی وضعیتی که تعادل اقتصادی و اشتغال ناقص باهم وجود دارند. ممکن است چنین اتفاق افتد که تولیدِ کلی و خرجِ کلی باهم مساوی باشند، اما این تساوی درسطحی پایین تر از ظرفیت فنی قرار گیرد و در یك چنین وضعیت، کلیهٔ نیروهای کار موجود به اشتغال درنیامده باشد.

سوم ـ *نگرش برحسب مدار*. کینز این حقیقت را درمی یابد که در یك اقتصاد معین، تولید به اجرا درمی آید بدین منظور که به فروش برسد و هرگاه این امر تحقق یابد، موقع برای توزیع درآمدهایی بهدست می آید که برای خرید کالاها و خدمات حاصله باید خرج شوند. بنابراین، اقتصادرا مدار، یعنی الگویی مبتنی بر تعریف روابط علیت میان متغیرهای برگزیده (کمیتهای کلی) ارائه می کند. کمیتهای کلی هر یك با تشکیل یك مدارمعین به تحقق تعادل کلی می رسند ودر این صورت، تحلیل اقتصادی بر پایههای جدیدی که کاملا ناشناخته نیستند بازسازی می شوند. در واقع، اگر اندیشهٔ مدار لزوماً از تحلیل در سطح واحدهای تولید (تحلیل نهاییون) طرد می شد، به این دلیل که در رودخانه به دنبال یك قطرهٔ آب نباید گشت، قبلا کلاسیکها به دست آورده بودند. جدول اقتصادی کِنِه مداری است شامل حرکت مضاعف ثروت وپول. قانون بازارهای ژان ـ باتیست سه می تواند به منزلهٔ یك پدیدهٔ مدار تحلیل شود، زیرا می کوشد ثابت کند که عرضهٔ کلی لزوماً تقاضای کلی معادل را برمی انگیزد. با این وصف، در انظار کلاسیکها مدارها مسائل تعادل را مطرح نمی کنند. اغلب کلاسیکها با شناخت موجودیت مدارها درنگ روی آنها را صریحاً بی فایده می پندارند. با این همه، کلاسیکها

توانسته بودند یك «الگوی کلاسیك» تفسیر مدار را به دست آورند. «الگوی کینزی» مدار ناشی از *نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول* در برابر این الگو قرار می‌گیرد و نویسندگان پس از کینز آن را غنی کرده‌اند.

ما نخست مدار و شرایط تعادل آن (قسمت اول) را شرح می‌دهیم و سپس به مقایسهٔ دو الگو، الگوی کلاسیك و الگوی کینز در جهت تفسیر مدار می‌پردازیم (قسمت دوم).

قسمت اول

شرایط تعادل مدار

به‌یادمان مانده است[۷] که مدار اقتصادی را می‌توان همچون مجموعه‌ای از جریانهای پولی و جریانهای واقعی به صورت طرح بسیار ساده‌ای نمایش داد.

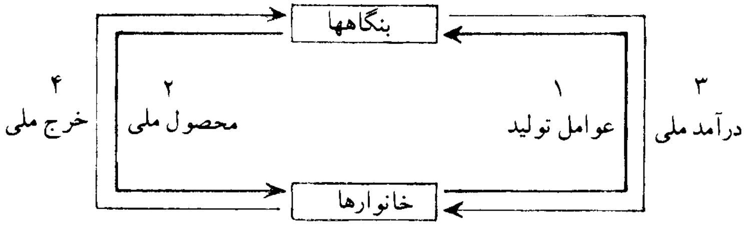
چنانکه قبلا قرارداد شده است، جریانهای واقعی مبیّن تهیهٔ کالاها و خدمات ازسوی گروهی از عاملان برای گروه دیگر با سهمهای داخلی ترسیم شده‌اند و جریانهای پولی به نشانهٔ پرداختهای گروهی از عاملان به گروه دیگر با سهمهای خارجی معین گردیده‌اند.

به‌یادمان هست که چهار جریان را می‌توان به صورت زیر طبقه‌بندی کرد:

ــ جریانهای واقعی: جریان شمارهٔ ۲ ارزش کل تولید یا محصول ملی (PN) را اندازه‌گیری می‌کند؛ جریان شمارهٔ ۱ خدمات تولیدی را نشان می‌دهد که خانوارها برای بنگاهها یا عوامل تولید انجام داده‌اند.

ــ جریانهای پولی: جریان شمارهٔ ۴ ارزش کل مبالغی را معین می‌کند که خانوارها برای خرید این تولید خرج کرده‌اند یا خرج ملی (DN)؛ جریان شمارهٔ ۳ ارزش کل درآمدهایی را به‌دست می‌دهد که در مقابل شرکت عوامل تولید پرداخته شده‌اند یا درآمد ملی (RN).

۷. اقتصاد بسته است (فقدان روابط با خارجه) و دولت را در برندارد (فقدان مالیاتها و مخارج عمومی). ن. ك صفحهٔ ۴۵.



از طرحی که در بالا به شرح آمده است فقط جریانهای پولی (جریانهای شمارهٔ ۳ و ۴: درآمد ملی یا خرج ملی) در تحلیل زیر حفظ می شود. جریان پولی به شکل درآمد از بنگاهها به خانوارها می رود. این درآمدها پاداش عوامل تولیدند و به صورت پرداخت برای کالاها و خدماتی که بنگاهها برای خانوارها تهیه کرده اند از خانوارها به بنگاهها بازمی گردد. مدار، اگر کلیهٔ درآمد کلی به خرج تبدیل شود و درآمد ملی مساوی با خرج ملی باشد اقتصاد در تعادل خواهد بود. پیش از ملاحظهٔ پدیده‌های قادر به تأثیر در انسداد مدار این تعادل در یك اقتصاد ساده تشریح خواهد شد.

بند ۱. تعادل مدار در اقتصاد ساده

فرضیه‌های پایهٔ زیر، چارچوب این اقتصاد را فراهم می سازند:

۱. خانوارها تمام درآمدهای خود را به خرید کالاها و خدمات محصول بنگاهها تخصیص می دهند؛

۲. بنگاهها همهٔ جریانهای پولی دریافتی را به شکل مزد، بهره و سود در پرداخت کالاها و خدمات میان خانوارها توزیع می کنند؛

۳. بنگاهها تولید خود را در چنان سطحی برقرار می سازند که این تولید بتواند تمام به فروش برود. بدین سان، تغییرات ذخایر نادیده انگاشته شده اند. استهلاك وجود ندارد؛

۴. سرمایه‌گذاریهای خالص؛

۵. اقتصاد بسته است و دولت در آن هیچ نقشی ایفا نمی کند.

درچنین اقتصادی، مدار لزوماً متعادل است، بنگاهها به شکل فروش (مخارج مصرف کنندگان) درآمدهایی را که میان عوامل تولید، توزیع کرده اند بازپس می گیرند. درآمد ملی تماماً برای بازخرید محصول ملی خرج شده است. جریان درآمد در سطح ثابت گردش دارد.

مثال سادهٔ زیر را درنظر می گیریم: فرض می کنیم که درجریان یك دورهٔ معین، بنگاهها محصول ملی به ارزش ۱۰۰۰ میلیون ایجاد کنند و این محصول را به شکل درآمد ملی (مثلا ۶۵۰ میلیون مزد و ۳۵۰ میلیون سود قابل تقسیم) توزیع کنند. بنابراین، میان درآمد ملی و محصول ملی لزوماً یکسانی وجود دارد.

خانوارها به میزان ۱۰۰۰ میلیون درآمد دارند وبا توجه به فرضیه‌های اولیه تمام این درآمد را به خرید کالاها و خدمات از بنگاهها تخصیص می دهند. این بنگاهها کلیهٔ درآمدهای توزیعی میان خانوارها را به شکل فروش مسترد می دارند. دراین صورت، خرج ملی برابر است با درآمد ملی. بنگاههایی که تولید خود را با آهنگ یکسان ادامه می دهند، از نو ارزش ۱۰۰۰ میلیون را تولید می کنند. درچنین اقتصادی، اقتصاد در سطح محصول ودرآمدی که رسیده درحال تعادل است و سطح عمومی قیمتها نیز ثابت می ماند. جدول ۳ـ۱ و شکل ۳ـ۱ این مثال را روشن می کنند.

بند ۲. تعادل مدار و وجود گریزها و تزریقها

الف) گریزها و تزریقها

دو پدیده که در راستای وارون یکدیگر عمل می کنند، می خواهند روی انسداد مدار تأثیر بگذارند و عبارت اند از گریزها به بیرون از مدار یا برعکس تزریقها به درون مدار.

ــ گریزها از درآمدهایی ناشی می شوند که در مدار گذر ندارند. عاملانی که درآمدها را وصول کرده اند تمام آنها را خرج نمی کنند، جزئی از جریان پولی را که بنگاهها ایجاد کرده اند اینان بازپس گرفته اند: در اینجا گریز پول به خارج از

مدار پدید آمده است.

ــ تزریقها نتیجهٔ افزایش درآمدهای بیرون از مدار است که مستقیماً از درآمدهایی که بنگاهها ایجاد کرده‌اند ناشی نمی‌شوند: در اینجا تزریق پول به درون مدار انجام یافته است.

جریانهای پولی در درون مدار براثر تزریق افزایش می‌پذیرند و با گریز کاهش می‌یابند. روشن است که اگر میزان تزریق پول از گریز تجاوز کند، جریان درآمد موجود در درون مدار افزایش پیدا خواهد کرد. برعکس، اگر مقدار گریز بر تزریق فزونی گیرد، این جریان کاهش می‌پذیرد. دو جریان وارونه، تزریق و گریز باید با یکدیگر برابر باشند تا اقتصاد در سطح معین تولید، درآمد و قیمت متعادل بماند. به دیگر سخن، برای آنکه تعادل مدار وجود داشته باشد، یعنی برای اینکه:

$$PN=DN$$

خرج ملی = محصول ملی

باشد، لازم است که شرط اساسی زیر:

گریز = تزریق

به‌جا آورده شود.

ب) انواع گریزها و تزریقها

سه‌مورد پیچیدگی فزاینده به شرح زیر امکان می‌دهند تا ماهیت گریزها و تزریقها روشن شود و فرضیه‌های مختلفی که در ابتدا به منظور ساده‌سازی مطرح شده است، حذف گردد. این موارد براساس مثال عددی جدول ۳ـ۱ و ادامهٔ آن تشریح خواهند شد.

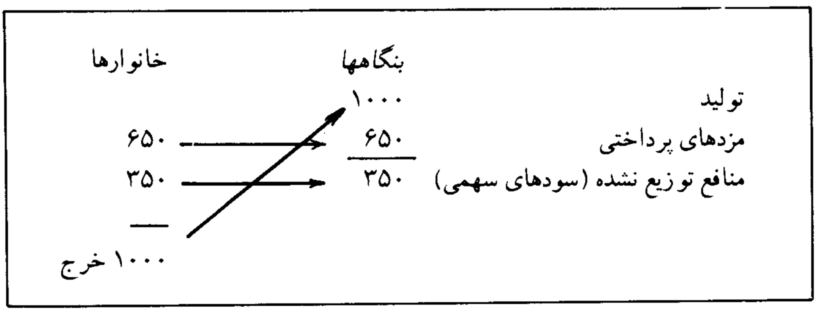
اول ـ اقتصاد دوقطبی شامل پس‌اندازها و سرمایه‌گذاریها. اقتصاد بسته‌ای را می‌گیریم شامل دو قطب متشکل از عاملان (بنگاهها و خانوارها) که در آن پدیده‌های پس‌انداز و سرمایه‌گذاری دخالت دارند.

ــ *پس‌انداز:* اگر خانوارها تصمیم بگیرند تمامی درآمد خودشان را خرج نکنند، بنگاهها همهٔ درآمدهای پرداختی به خانوارها را بازپس نمی‌گیرند:

پس انداز خانوارها همچون گریز در مدار پدیدار می شود. بی گمان، بخشی از این پس انداز سپس به سود خانوارها به شکل اوراق قرضه به‌کار خواهند افتاد، حال آنکه برخی دیگر ممکن است فقط اندوخته شود. اما تخصیص بعدی پس انداز هر چه باشد، تصمیم پس انداز، یعنی عدم مصرف درآمد، *گریزی درمدار* را تشکیل می دهد.

تحلیل همانند درباب پس انداز بنگاهها، یعنی منافعی که توزیع نشده‌اند می تواند انجام گیرد. بخشی از این پس‌انداز ممکن است به تأمین مالی سرمایه‌گذاریهای بنگاه اختصاص یابد، اما عمل پس انداز نیز خود به منزلهٔ یك گریز تلقی شده است.

جدول ۳ـ۱. مدار متعادل به صورت ساده: خانوار همهٔ درآمد خود را خرج می کند

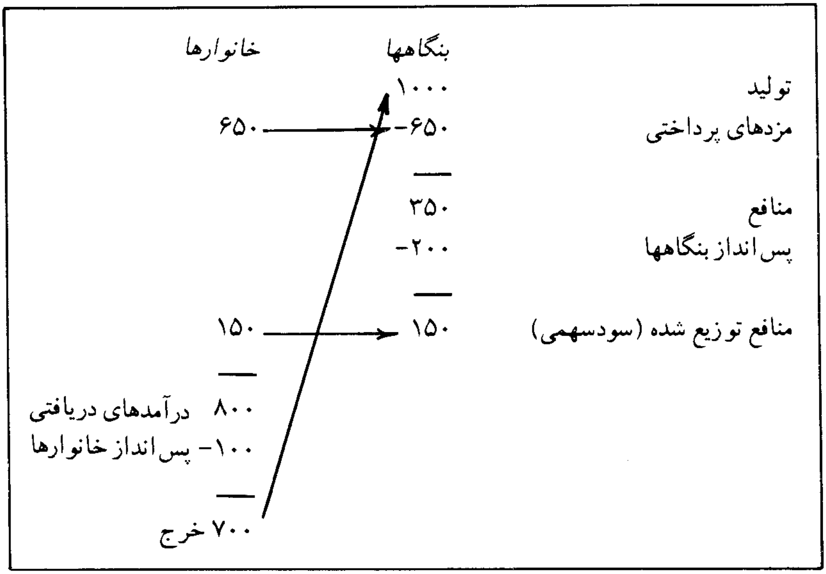


جدول ۳ـ۲ (الف)، پیامدهای پس انداز بنگاهها برابر با ۲۰۰ میلیون و پس انداز خانوارها برابر با ۱۰۰ میلیون، یعنی مبلغ کل ۳۰۰ میلیون را عرضه می دارد که گریز در مدار اقتصادی را تشکیل می دهد. بنگاهها از طریق فروشهای خود تولیدی را که ایجاد کرده‌اند بازپس نمی گیرند: خرج ملی (۷۰۰ میلیون) کمتر از محصول ملی (۱۰۰۰ میلیون) است.

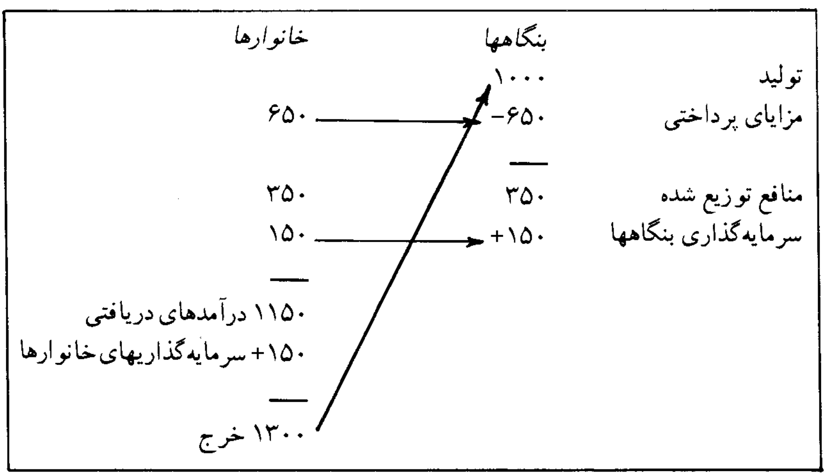
ـــ *سرمایه‌گذاریها:* اگر بنگاهها و خانوارها تصمیم به سرمایه‌گذاری بگیرند،

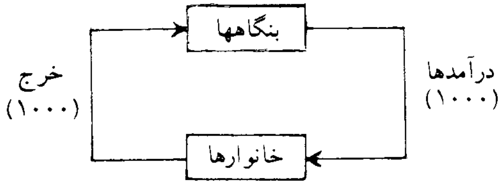
جدول ۳ـ۲. مدار شامل پس اندازها (گریزها) و سرمایه‌گذاریها (تزریقها)

جدول ۳ـ۲ (الف). پس انداز

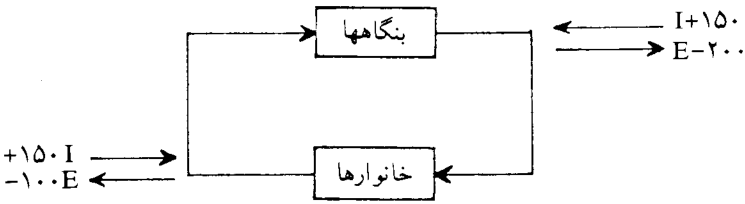


جدول ۳ـ۲ (ب). سرمایه‌گذاریها





شکل ۳ـ۱.



شکل ۳ـ۲. شرط تعادل: I=E

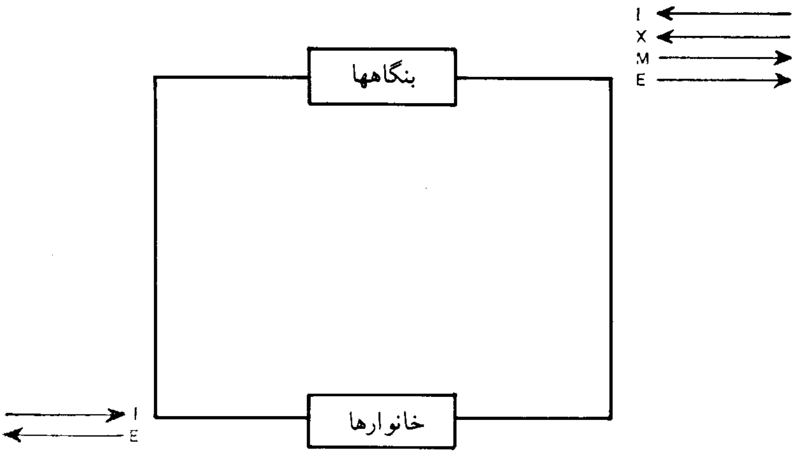
(طرح مدار داده‌های جدول ۳ـ۲ پ)

جدول ۳ـ۲ (پ). پس اندازها و سرمایه‌گذاریها

	بنگاهها	*خانوارها*
تولید	۱۰۰۰	
مزدها	-۶۵۰	۶۵۰
منافع	۳۵۰	
پس انداز	-۲۰۰	
منافع توزیع شده	۱۵۰	۱۵۰
سرمایه‌گذاریها	+۱۵۰	۱۵۰
		۹۵۰ درآمدهای دریافتی
		+۱۵۰ سرمایه‌گذاریها
		-۱۰۰ پس انداز
		۱۰۰۰ خرج

جدول ۳ـ۳. مدار در اقتصاد باز

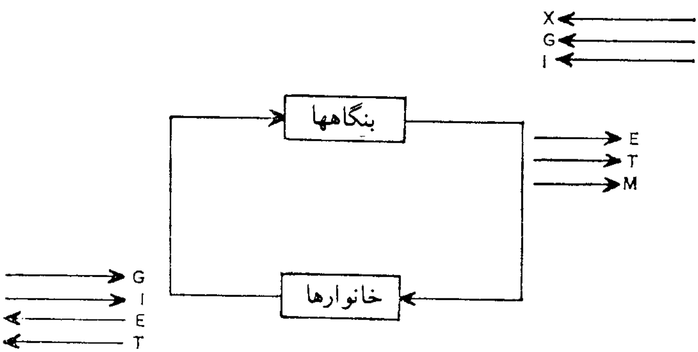
	بنگاهها	*خانوارها*
تولید	۱۰۰۰	۹۵۰ درآمدهای دریافتی
تزریقها		*تزریقها:*
سرمایه‌گذاریها	+۱۵۰	+۱۵۰ سرمایه‌گذاریها
صادرات	+۲۰	
گریزها:		*گریزها:*
پس‌انداز	-۲۰۰	-۱۰۰ پس‌انداز
واردات	-۲۰	
	۹۵۰	۱۰۰۰ خرج



شکل ۳ـ۳. شرط تعادل. I+X=E+M

جدول ۳ـ۴. مدار شامل نقش مبادلات خارجی و دولت

	بنگاهها	*خانوارها*
تولید	۱۰۰۰	۹۶۵ درآمدهای دریافتی
تزریقها:		تزریقها:
سرمایه‌گذاریها	+۱۵۰	+۱۵۰ سرمایه‌گذاریها
صادرات	+۲۰	
مخارج عمومی	+۳۵	+۱۰ مخارج عمومی
گریزها:		*گریزها:*
پس‌انداز	-۲۰۰	-۱۰۰ پس‌انداز
واردات	-۲۰	-۲۵ مالیاتها
	—	—
	۹۶۵	۱۰۰۰ خرج



شکل ۳ـ۴. شرط تعادل: I+X+G=E+M+T

تزریق در مدار انجام می گیرد، حتی اگر سرمایه‌گذاریها با تأمین مالی از منابع خود تحقق یافته باشند، عملیات پس انداز و سرمایه‌گذاری باید از یکدیگر تشخیص داده شوند: چنین تلقی شده است که بنگاهها نخست پس انداز (گریز) و آن گاه به

دنبال آن سرمایه‌گذاری کرده‌اند (تزریق).

جدول ۳ـ۲ (ب)، نشان می‌دهد چگونه سرمایه‌گذاری کل ۳۰۰ میلیون (سرمایه‌گذاری بنگاهها ۱۵۰ میلیون) تقاضای قطعی را بالا می‌برد. دراین صورت خرج ملی (۱۳۰۰ میلیون) بالاتر از تولید اولیه (۱۰۰۰ میلیون) است.

ـــ *شرط تعادل مدار: I=E*

آثار تلفیقی پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در جدول ۳ـ۲ (پ) ارائه شده‌اند.

در مثال مورد نظر، تعادل مدار وجود دارد، یعنی حجم محصول بدون تغییر و سطح عمومی قیمتها ثابت می‌ماند. درواقع، تزریقها برابر با گریزهاست. میزان کل سرمایه‌گذاریهای بنگاهها (۱۵۰ میلیون) وخانوارها (۱۵۰ میلیون) مساوی با میزان کل پس‌انداز بنگاهها (۲۰۰ میلیون) و خانوارها (۱۰۰ میلیون) است. شرط تعادل مدار چنین نوشته می‌شود:

پس‌انداز = سرمایه‌گذاری

$I = E$

برعکس، اگر جریان پس‌انداز بر جریان سرمایه‌گذاری بچربد، جریان پول در مدار کاهش می‌یابد و تولید آینده تنزل پیدا می‌کند.

اگر جریان سرمایه‌گذاری بر جریان پس‌انداز بچربد، جریان پول در مدار افزایش می‌یابد و میزان تولید دورهٔ بعدی بالا می‌رود.

دوم ـ *اقتصاد باز به روی خارج.* افراد یك ملت می‌توانند درآمد خود را در کالاهای داخلی یا در کالاهای خارجی (واردات، M) خرج کنند و بنگاههای ملی می‌توانند یا به درون سرزمین ملی و یا به خارج (صادرات، X) بفروشند: چون واردات و صادرات مورد ملاحظه قرار گیرند، یکی از فرضیه‌های آغازین که اقتصاد را بسته می‌انگاشت، حذف می‌شود.

ـــ *واردات (M):* هر قلم از واردات یك گریز از مدار اقتصادی را تشکیل می‌دهد، زیرا خرج مصرفی به تولیدکنندگان خارجی روی می‌آورد و درآمدهایی برای بنگاههای ملی فراهم نمی‌آورد.

ـــ *صادرات (X):* هر قلم از صادرات یك تزریق است، زیرا برای

تولیدکنندگان داخلی دریافتهایی را عاید می سازد که از درآمدهایی که خودشان ایجاد کرده‌اند، ناشی نشده‌اند.

ـــ *شرط تازهٔ تعادل مدار:* شرط تعادل که با تساوی میان تزریقها و گریزها تعریف شده است، نسبت به مورد پیشین پیچیده‌تر می شود. تزریقها نه فقط سرمایه‌گذاریها بلکه صادرات را نیز دربر می گیرند. گریزها افزون بر پس‌انداز، واردات را نیز شامل می شوند. در این صورت، شرط تعادل چنین نوشته می شود:

$$I+X=E+M$$

اگر تراز مبادلات خارجی $(X-M)$ را با B مشخص کنیم، چنین داریم:

$$I+B=E$$

B هنگامی مثبت است که $X>M$ باشد و زمانی منفی است که $X<M$ است. در مثال مورد نظر در جدول ۳ـ۳ مبادلات خارجی متعادل است $(X=M)$. جدول ۳ـ۳ و شکل ۳ـ۳ نشان می‌دهند که مدار متعادل باقی می‌ماند، زیرا جمع سرمایه‌گذاریها (۳۰۰ میلیون) وصادرات (۲۰ میلیون) مساوی است با مجموع پس‌انداز (۳۰۰ میلیون) و واردات (۲۰ میلیون).

سوم ـ اقتصاد بازبه‌روی خارج وتابع عمل دولت. دولت روی جریانهای پولی مورد مبادلهٔ بنگاهها و خانوارها با واسطهٔ مالیاتها و مخارج عمومی اثر می گذارد.

ـــ *مالیاتها (T):* مالیاتها گریز را در مدار اقتصادی تشکیل می دهند، زیرا پس از برداشت آنها، بخشی از جریانهای پولی برای خرج خانوارها دیگر موجود نیست.

ـــ مخارج دولت *(G)*: این مخارج تزریق را در مدار تشکیل می دهد و بر مخارج خانوارها و بنگاهها افزوده می شود.

ـــ *شرط تازهٔ تعادل مدار:* شرط تعادل را تساوی میان مقادیر تزریق و گریز در درون اقتصادی تعریف می کند که مبادلات خارجی و دولت در آن نقشی دارند، یعنی به صورت زیر درمی آید:

$$I+G+X=E+T+M$$

در مثالی که جدول ۳ـ۴ داده است، خرج دولت که عاید بنگاهها می شود

(کمکهای مالی) به ۳۵ میلیون سرمی‌زند و سهم خانوارها (مدد معاش) ۱۰ میلیون است. فرض شده است که مالیات بر درآمد خانوارها به ۲۵ میلیون می‌رسد، درصورتی که مالیات بر شرکتها برداشت ۲۰ میلیون را انجام می‌دهد.

مقدار کل تزریق به مبلغ زیر است:

۳۶۵=(۴۵) مخارج عمومی + (۲۰) صادرات + (۳۰۰) سرمایه‌گذاریها

میزان کل گریز به مبلغ زیر است:

۳۶۵=(۴۵) مالیاتها + (۲۰) واردات + (۳۰۰) پس‌اندازها

چنانکه از جدول ۳ـ۴ برمی‌آید، مدار در تعادل است، زیرا کل مقدار تزریق مساوی است با کل میزان گریز.

نمایش مدار به صورت بالا نمی‌خواهد مکانیسمهای محرك آن را توضیح دهد. بدون توجه به تفسیری که دربارهٔ مداراقتصادی به عمل آمده، شمارش سادهٔ متغیرهای معنادار و معتبر است.

قسمت دوم

تحلیلهای توضیحی مدار

تحلیلهای توضیحی مدار در وضعیت ایستا مورد بحث قرار می‌گیرند. افزوده براین، توجیه‌ها در محدودهٔ «کوتاه‌مدت» ارائه می‌شوند. فرضیهٔ اخیر این معنا را نمی‌دهد که سرمایه‌گذاری خالص هیچ است، بلکه فقط این مفهوم را می‌رساند که سرمایه‌گذاری به عنوان مولد درآمد (اثر افزایش)[8] درنظر گرفته شده است و نه به منزلهٔ ایجاد کنندهٔ افزایش در ظرفیت تولیدی. توجه به سرمایه‌گذاری به صورت دوم بدینجا می‌کشد که نه فقط مسئلهٔ تعادل اقتصادی، بلکه رشد اقتصادی نیز مطرح شود.

بند ۱، تحلیل کینزرا عرضه می‌کند و بند ۲ امکان می‌دهد تا فراگرد مدار کینز با فراگرد مدار کلاسیك مقایسه شود.

۸. اثر افزایش در صفحهٔ ۵۷۷ شرح داده خواهد شد.

بند ۱. تحلیل کینزی

بررسی تعادل مدار در تحلیل کینزی بر اساس ابزارهای جدید تحلیل انجام گرفته است. پس از تصریح روابط میان متغیرهایی که پایهٔ تحلیل کینزی را تشکیل می‌دهند (الف) نشان داده می‌شود که عمل این متغیرها روی کارکرد مدار چه پیامدهایی خواهد داشت (ب).

الف) روابط میان متغیرهای کینز

کینز سه تابع اصلی، را گسترش داده است: (الف) تابع مصرف؛ (ب) تابع سرمایه‌گذاری؛ (پ) تابع نقدینگی. مکانیسم ضریب فزاینده امکان می‌دهد تا نقش مربوط به مصرف و سرمایه‌گذاری در تحلیل کینز (ت) معین شود.

اول ـ تابع مصرف و تابع پس‌انداز. مصرف کلی (ملی) به عناصر متعدد بستگی دارد. نظریهٔ کینز به درآمد ملی همچون مهمترین متغیر برتری داده است[9]. بنابراین، تابع مصرف مورد استفادهٔ کینز رابطه‌ای میان مصرف ودرآمد ملی برقرار می‌کند و این تابع به‌نوعی تعلق دارد که درگذشته تحلیل شده است (صفحهٔ ۳۹۱):

$$C = C_a + cR$$

که در رابطهٔ بالا:

C نشان‌دهندهٔ مصرف کلی،

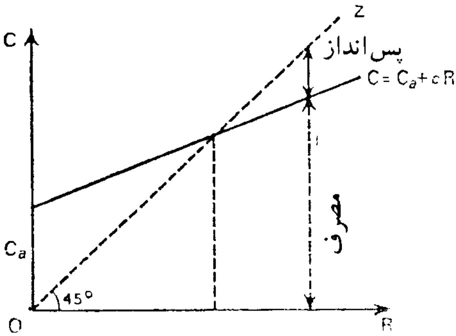
c نشان دهندهٔ میل نهایی به مصرف $\frac{\Delta C}{\Delta R}$ ،

C_a مصرف مستقل، بدون وابستگی با درآمد است که حتی بازای سطح درآمد برابر با هیچ تحقق یافته است، و

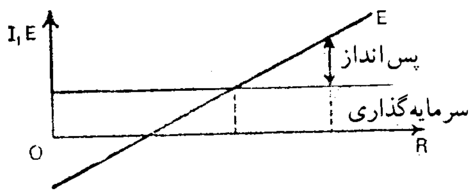
R درآمد ملی است.

این تابع مصرف که در شکل ۳ـ۵ (الف) ترسیم شده، شامل R درآمد ملی روی محور طولها و C خرج مصرفی روی محور عرضها و شیب آن c، میل نهایی به

۹. ن. ك صفحهٔ ۴۳۹.



شکل ۳ـ۵ (الف). تابع مصرف



شکل ۳ـ۵ (ب). تابع پس انداز

مصرف است. از این تابع مصرف می‌توان تابع پس‌اندازرا به دست آورد، زیرا پس‌انداز، E، بخشی از درآمد مصرف نشده است:

$$R=C+E$$

$$E=R-C$$

$$E=R-(C_a+cR)$$

و از آنجا:

$$E=R(1-c)-C_a$$

مصرف و درنتیجه پس‌انداز اساساً به درآمد ملی بستگی دارند.

تابع پس‌اندازدر شکل ۳ـ۵ (ب) نمایش داده شده و شامل درآمد ملی روی

محور طولها و میزان پس انداز روی محور عرضهاست و شیب آن میل نهایی به پس انداز یعنی $(۱-c) = e$ است.

دوم ـ *تابع سرمایه‌گذاری مورد استفادهٔ الگوی کینز*، سرمایه‌گذاری را به صورت یك متغیر مستقل از درآمد درمی آورد. سرمایه‌گذاری مستقل آنهایی هستند که از دگرگونی در رفتار کارآفرینان و به طور مثال، در پی تغییر فن تولید (پذیرش ترقی فنی) یا پیش بینی آنها (انتظار خوش بینانه‌تر) به‌دست آیند[۱۰]:

$I=I_a$

تابع سرمایه‌گذاری در نمودار شامل درآمد ملی روی محور طولها و سرمایه‌گذاری روی محور عرضها توسط خطی موازی با محور طولها ارائه می شود، زیرا میزان سرمایه‌گذاری، بدون توجه به سطح درآمد ملی، ثابت می ماند (شکل ۳ـ۵ ب).

سوم ـ *تابع نقدینگی*. اندازهٔ بهره به منزلهٔ پاداش نیندوختن تعریف می شود و عرضه و تقاضای پول را با یکدیگر متعادل می کند.

عرضهٔ پول از مقدار پولی تشکیل شده است که دستگاه بانکی در اختیار مردم می گذارد.

تقاضای پول از طریق تابع نقدینگی ابراز می شود. تابع نقدینگی امکان می دهد تا میل به نقدینهٔ صندوق، نقدینهٔ یك ملت و به دیگر سخن تقاضای پول ملت معین شود. این تقاضا را میل به داشتن نقدینگیهای مکفی برای اجرای خریدها (*نقدینه صندوق ـ داد وستد*)، برای مقابله با مخارج پیش بینی نشده (*نقدینهٔ صندوق ـ احتیاط*) و سرانجام به منظور سفته‌بازی روی تغییرات آیندهٔ اندازهٔ بهره (*نقدینهٔ سفته‌بازی*) برمی انگیزد.

چهارم ـ *مکانیسم افزایش و نقش سرمایه‌گذاری و مصرف درمدار*. کینز مفهوم ضریب فزایندهٔ سرمایه‌گذاری را کشف کرده است و می کوشد نشان بدهد که ΔI

۱۰. سرمایه‌گذاری در پی افزایش تقاضا و این نیز خود ناشی از بهبود درآمد، سرمایه‌گذاری القایی (توسط درآمد) گفته می شود. ن. ك صفحهٔ ۴۸۶.

خرج اضافی سرمایه‌گذاری، $\triangle R$ ترقی درآمد ملی را ایجاد می کند. میزان ترقی، بالاتر از خرج اولیهٔ سرمایه‌گذاری است:

$$\triangle R = k \times \triangle I \qquad [1]$$

دراین تساوی، $\triangle I$ نقش قوهٔ محرکه را ایفا می کند. دراینجا، تغییر سرمایه‌گذاری است که به تغییر درآمد منتج می شود و k ضریب افزایش است که $\triangle R$ و $\triangle I$ را به یکدیگر ربط می‌دهد.

ما برای تصریح اثر سرمایه‌گذاری، واکنش زنجیره‌ای را که در یك تغییر سرمایه‌گذاری در مصرف و درآمدها به وجود می آورد، از نو تشکیل می‌دهیم.

فرض می کنیم سرمایه‌گذاری به مبلغ ۱۰۰ میلیون ($\triangle I = ۱۰۰$) در شاخهٔ نامعینی از فعالیت اقتصادی افزایش یابد. این سرمایه‌گذاری ۱۰۰ میلیون افزایش درآمد را به‌وجود می آورد که میان عاملان اقتصادی شرکت کننده در اجرای این سرمایه‌گذاری توزیع می شود. عاملان اقتصادی این درآمدها را به دوبخش، بخشی را به مصرف و بخشی دیگر به پس انداز تقسیم می کنند. آن جزئی که خرج شده را میل نهایی، به مصرف معین رسانده است. اگر c میل نهایی به مصرف برابر با $\frac{۳}{۴}$ و e میل نهایی به پس انداز برابر با $\frac{۱}{۴}$ باشد، موج نخستِ خرج ناشی ازسرمایه‌گذاری اولیه مساوی با ۷۵ میلیون ($\frac{۳}{۴} \times ۱۰۰$) خواهد شد. ۷۵ میلیون که خرج شده است برای دیگر عاملان اقتصادی درآمدی را تشکیل می‌دهد و اینان به نوبهٔ خود مصرف می کنند و منشاءِ امواج درآمدها و خرجهای دیگر می شوند.

براساس خرج اولیهٔ ۱۰۰ میلیون، اگر $c = \frac{۳}{۴}$ باشد، افزایش درآمد کل حاصله چنین خواهد شد:

سرمایه‌گذاری اولیه	۱۰۰	
موج اول مخارج	۷۵	$+\frac{۳}{۴} \times ۱۰۰$
موج دوم مخارج	۵۶/۲۰	$+\frac{۳}{۴} \times ۷۵$
	...	
	۴۰۰	

در واقع ۴۰۰، حدی است که مجموعه بدان سو نزدیك می شود:

k ضریب فزاینده متناسب با میل نهایی به مصرف است.

و اما c-۱ همان e میل نهایی به پس‌انداز است. از آنجا چنین برمی‌آید:

$$\Delta R=\frac{1}{e}\times\Delta I$$

$$k=\frac{1}{e}$$

ضریب فزاینده، k، برابر با عکس میل نهایی به پس‌انداز است.

از این تعاریف مقادیر مختلف ضریب فزاینده به دست می‌آیند که در جدول زیر آمده‌اند

مقادیر مختلف ضریب فزایندهٔ k بازای ارزشهای c و e در زیر:

k	e	c
∞	۰	۱
۱۰	۰/۱	۰/۹
۵	۰/۲	۰/۸
۳/۳۳	۰/۳	۰/۷
۲/۵	۰/۴	۰/۶
۲	۰/۵	۰/۵
۱/۶۶	۰/۶	۰/۴
۱	۱	۰

ضریب فزاینده نقش اساسی سرمایه‌گذاری را هویدا می‌کند: هر افزایش سرمایه‌گذاری را مکانیسم ضریب فزاینده گسترش می‌دهد و هر کاهش نیز به

$$۱۰۰+(\frac{۳}{۴})\times۱۰۰+(\frac{۳}{۴})^{۲}\times۱۰۰+...=\frac{۱}{۱-\frac{۳}{۴}}\times۱۰۰=۴\times۱۰۰ \quad [۲]$$

بدین سان، سرمایه‌گذاری اولیه، درآمد ۴۰۰ را «می‌سازد». اگر معادله [۱] را به‌یاد آوریم:

$$\triangle R=k\times\triangle I$$

یعنی در مثال مورد نظر ۱۰۰×۴=۴۰۰ است.

عدد ۴ به منزلهٔ ضریب افزایش (k) پدیدار می‌شود و دلالت دارد به اینکه چقدر باید سرمایه‌گذاری معین را افزایش داد تا درآمد حاصله از آن به‌دست آید[۱۱].

ارزش ضریب افزایش به ارزش میل نهایی به مصرف، c و به میل نهایی به پس‌انداز، e بستگی دارد. درواقع، ملاحظه شده است که امواج مخارج به اهمیت میل نهایی به مصرف بستگی پیدا می‌کرد. این میل هرقدر بیشتر باشد (و درنتیجه میل به پس‌انداز ضعیفتر باشد)، موج خرج و درآمد شدیدتر است.

ازلحاظ جبری، هرگاه درمعادلهٔ [۲] c را جایگزین میل نهایی به مصرف ($\frac{۳}{۴}$) سازیم می‌توانیم بنویسیم:

$$\triangle R=\frac{۱}{۱-c}\times\triangle I$$

$$k=\frac{۱}{۱-c}$$

۱۱. عمل ضریب فزاینده، از لحاظ جبری، به منزلهٔ تصاعد هندسی تحلیل می‌شود که طی n دوره مشاهده شده است و اگر نسبت تصاعد (به فرض c میل نهایی به مصرف برای ضریب فزایندهٔ سرمایه‌گذاری) کمتر از واحد باشد، جمع فزونیهای تجمعی درآمد طی n دوره به حدی که با $\frac{۱}{۱-c}$ نشان داده شده است، میل می‌کند. جمع فزونیهای تجمعی درآمد چنین نوشته می‌شود:

$$R_t=\triangle I_t(۱+c+c^{۲}+...+c^{n-۱})\longrightarrow\triangle I_t\times\frac{۱}{۱-c}$$

هنگامی که n به سوی بی‌نهایت میل کند.

همچنین.

ضریب فزاینده نقش مصرف و پس‌انداز را نیز روشن می‌کند، زیرا ارزش ضریب فزاینده به میلهای نهایی به مصرف و به پس‌انداز بستگی دارد. هر اندازه میل نهایی به مصرف زیادتر باشد، ضریب فزاینده بزرگتر و تأثیر سرمایه‌گذاری روی درآمد مهمتر خواهد بود. هر قدر میل نهایی به پس‌انداز بیشتر باشد، ضریب فزاینده کوچکتر است. به دیگر سخن، در هر جامعه‌ای که هر چه بیشتر پس‌انداز شود، سرمایه‌گذاری روی درآمد اثر کمتر دارد. بدین سان، کینز ثابت کرده است که پس‌انداز مکانیسم افزایش نقش گریز را ایفا می‌کند و این پدیده گسترش درآمد به دنبال تغییر سرمایه‌گذاری مستقل را متوقف می‌سازد.

اصل اثر افزایش می‌تواند بر هر یك از اجزای تشکیل‌دهندهٔ تقاضا، یعنی خرج اضافی سرمایه‌گذاری (مثال بالا)، خرج اضافی مصرف، خرج عمومی مصرف یا سرمایه‌گذاری و صادرات اعمال شود.

ب) *نتایج عمل متغیرها در کارکرد مدار*

این نتایج در زمینه‌های زیر قرار دارد:

ــ تعادل یا انسداد مدار؛

ــ اشتغال؛

ــ سطح عمومی قیمتها؛

ــ نقش دولت و خارجه.

۱. تعادل یا انسداد مدار

اول ـ صورت تازه‌ای از تفسیر مدار. بررسی مدار ساده‌ای که دولت و خارجه، هیچ یك، در آن نقشی ندارند نشان داد که تعادل به شرطی برقرار است که:

$$PN = DN$$

یا:

$$I = E$$

باشد.

این شرایط اساسی تعادل باید به کمك دید مضاعف مدار که تحلیل کینز انجام داده است، عمق پیدا کند:

ــ یکی دید مدار پیش از آنکه عملیات مختلف محرك آن آغاز شوند، یعنی دید به اصطلاح *به‌اعتبار آینده*، و

ــ دیگر دید مدار پس از اجرای این عملیات، یعنی دید به اصطلاح *به اعتبار گذشته*.

دید «*به اعتبار گذشته*». تحلیل از دید *به‌اعتبار گذشته* آغاز می شود: این دید بسیار ساده است، زیرا با تعادل ضروری مدار اقتصادی همراه است. می دانیم که درآمد ملی (یا محصول ملی) به دو جزءِ مصرف و سرمایه‌گذاری تجزیه می شود:

$R \equiv C+I$ [۱]

که R ارزش تولید یا درآمد ملی را نشان می‌دهد و C+I ارزش خرج مصرف و سرمایه‌گذاری است.

تعادل لازم به *اعتبار گذشته* میان تولید و خرج از این اتحاد به‌دست می آید. تعادل ناشی از حسابهای ملت، که در پایان سال تهیه می شود، به این نوع تعادل اشاره دارد. اما تعادلی که بدین گونه میان تولید و خرج برقرار شده است تعادل میان سرمایه‌گذاری و پس اندازرا نیز ایجاب می کند. درواقع درآمد ملی فقط جمع کلیهٔ مخارج (معادله ۱) را نشان نمی دهد بلکه نمایش دهندهٔ جمع همهٔ درآمدهایی نیز هست که به هنگام تولید توزیع شده اند، درآمدهایی که کاربرد آنها یا در مصرف و یا در پس‌انداز است. بنابراین، می توان چنین نوشت:

$R \equiv C+E$ [۲]

مقایسهٔ معادله‌های [۱] و [۲] امکان می‌دهد تا تعادل میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری به‌دست آید:

$I \equiv E$ [۳]

دید «*به اعتبار آینده*». اگر شرایط تعادل در آغازدوره گرد آیند، مدار *به‌اعتبار آینده* متعادل خواهد شد. به‌دیگر سخن، فقط زمانی که طرحهای مربوط به تولید

کلی و خرج کلی با یکدیگر منطبق شوند و میلهای به پس انداز و سرمایه‌گذاری با هم تطبیق کنند می توان از تعادل *به‌اعتبار آینده* گفت‌وگو کرد. در این صورت، این اطمینان به‌دست می آید که ارزش درآمدی که نزد کارآفرینان خرج شوند برابر باشد با ارزش درآمدی که بر اثر تولید ایجاد شده است. تعادلی که بدین گونه *به‌اعتبار آینده* برقرار شده است البته *به‌اعتبار گذشته* نیز در سطح درآمد ملی یکسان مشاهده خواهد شد.

اگر شرایط تعادل *به‌اعتبار آینده* تحقق نمی یافت، تعادل *به‌اعتبار گذشته* نیز به دست می آمد، اما نوسانهای درآمد ملی مشاهده می شد و اینان برقراری مجدد تعادل را در *سطح درآمد ملی متفاوت* با سطحی که *به‌اعتبار آینده* برقرار می شد، امکان‌پذیر می کرد. به دیگر سخن، هر سطح درآمد ملی که پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در آن با هم در تعادل نیستند نمی تواند به طول انجامد. ممکن است دو وضعیت پیش آید:

۱) ترقی سطح درآمد ملی موقعی که سرمایه‌گذاری بالاتر از پس‌انداز است (I>E *به‌اعتبار آینده*): مقادیر تزریق ناشی از سرمایه‌گذاری بیشتر از مقادیر گریز ناشی از پس‌انداز است. مکانیسم ضریب فزایندهٔ سرمایه‌گذاری عمل خواهد کرد و به این ترتیب گسترش درآمد را ایجاد می کند. گسترش پس‌انداز نسبت به آنچه *به‌اعتبار آینده* انتظار می‌رفت با این افزایش درآمد مطابقت می کند. بنابراین، پس‌انداز *به‌اعتبار گذشته* بیشتر از پس‌*انداز به اعتبار آینده* خواهد شد و در پایان فراگرد رشد درآمد ملی سرمایه‌گذاری را دوباره متعادل می سازد. تغییرات را به صورت زیر می توان خلاصه‌کرد:

I>E *به اعتبار آینده*
I=E *به اعتبار گذشته*

و: R *به‌اعتبار آینده* > R *به اعتبار گذشته* است.

۲) تنزل سطح درآمد ملی هنگامی که سرمایه‌گذاری کمتر از پس‌انداز است (*به‌اعتبار آینده* I<E)؛ مقادیر گریز ناشی از پس‌انداز زیادتر از مقادیر تزریق ناشی از سرمایه‌گذاری است؛ مکانیسم ضریب فزاینده باز هم عمل می کند، اما

کاهش درآمد به‌بار می آید و در نتیجه کاهش پس انداز نسبت به پس انداز *به‌اعتبار آینده* تعادل به‌بهای فراگرد انقباض درآمد ملی از نو برقرار خواهد شد. از آنجا نتیجه‌گیری می شود:

$I<E$ *به‌اعتبار آینده*

$I=E$ *به‌اعتبار گذشته*

و: R *به اعتبار آینده* $>$ R *به‌اعتبار گذشته* است

بدین سان می توان دو نوع تعادل تشخیص داد:

ــ یکی تعادل اقتصادی به معنای تعادل مدار درسطح یکسان با تولید و قیمت و ضروری برای ایجاد تساوی میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری *به‌اعتبار آینده*؛

ــ و دیگر تعادل محاسباتی متضمن تساوی میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری *به‌اعتبار گذشته*، اما شامل عدم تعادلهای اقتصادی (نوسانهای درآمد و قیمت).

دوم ـ *تعیین نموداری درآمد ملی تعادل*[۱۲]. برای تصریح مفهوم تعادل کلی دو نمایش نموداری تعیین درآمد ملی تعادل، یکی برحسب تولید و خرج و دیگری برحسب پس انداز و سرمایه‌گذاری انجام خواهد گرفت.

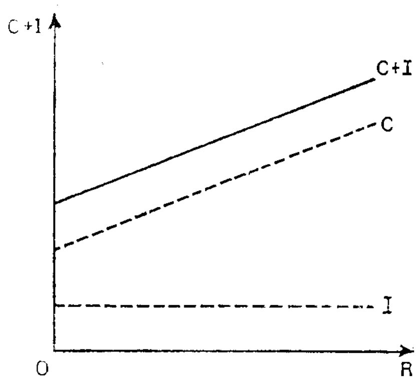
۱) *تعیین درآمد تعادل از طریق ایجاد تساوی میان تولید و خرج*. برای نمایش تولید و خرج کلی، نموداری را مورد استفاده قرار می‌دهیم که درآمد ملی یا محصول ملی (R) روی محور طولها و خرج کلی (D) روی محور عرضها ارائه می شوند.

ــ *تقاضا یا خرج کلی* به دو جزء تقسیم می شود: مصرف و سرمایه‌گذاری. خرج در کالاهای سرمایه‌گذاری را تابع سرمایه‌گذاری به اصطلاح مستقل، یعنی بدون وابستگی به درآمد بیان می کند: سرمایه‌گذاری، بدون توجه به سطح درآمد ملی، ثابت می ماند و بنابراین می تواند با یك خط موازی با محور طولها که

۱۲. به‌منظور ساده‌سازی تحلیل به طور موقت نقش دولت و خارجه را نادیده می گیریم.

درآمد ملی را اندازه‌گیری می کند، به‌نمایش درآید[۱۳].

برای افزودن تابع سرمایه‌گذاری I به تابع مصرف C، کافی است خطی موازی با مصرف بکشیم و بدین سان با جمع عرضهای تابع مصرف با عرضهای تابع سرمایه‌گذاری خط مستقیم C+I را به دست می آوریم که طرح خرج کلی در آینده را بیان می کند (درآمدهایی که باید نزد کارآفرینان خرج کرد).



شکل ۳ـ۶. تابع خرج کلی

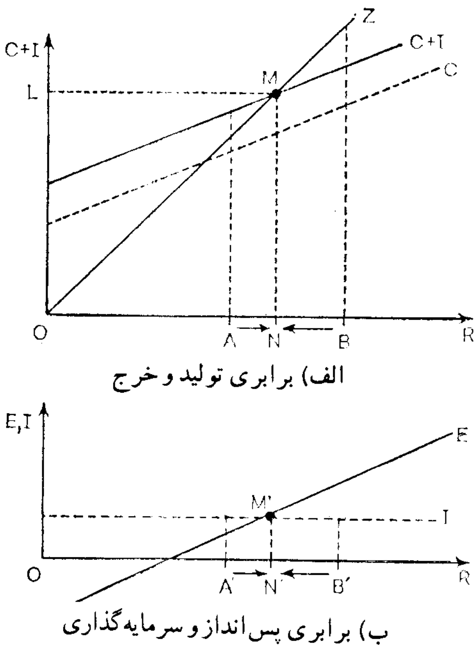
ــ *تولید کلی:* خرج کلی روی محور عمودی در شکل ۳ـ۷ (الف)، قابل اندازه‌گیری است، حال آنکه مقدار تولید کلی روی محور افقی همین شکل معین می‌شود و با درآمدهایی مطابقت می کند که کارآفرینان در زمان تولید ایجاد کرده‌اند.

ــ *شرط تعادل درآمد: تولید برابر است با خرج.* سطح تعادل درآمد ملی هنگامی به‌دست آمده است که میان خرج کل دلخواه (طرح آینده) وارزش تولید کل که کارآفرینان عرضه کرده‌اند تساوی وجود دارد. به دیگر سخن، تعادل

۱۳. ن. ك پانوشت ۱۲.

موقعی به دست می آید که کارآفرینان دقیقاً خرج کل را انتظار داشته‌اند؛ در این صورت، درآمدهایی که ایجاد می کنند برابر است با درآمدهایی که خرج کرده اند.

به طور نموداری (شکل ۳ـ۷ الف)، برای اینکه مقایسه میان درآمدهایی که ایجاد و درآمدهایی که خرج شده اند، امکان‌پذیر شود خط نیمسازی که از مبداء O بگذرد را ترسیم می کنیم: فایدهٔ نیمساز این است که برای هر طول (درآمدهای ایجاد شده، یعنی تولید) یك عرض (درآمدهای خرج شده، یعنی خرج) لزوماً مساوی با آن می دهد. بدین سان، نیمساز OZ جای همهٔ نقطه‌های تعادل ممکن را تشکیل می دهد. درآمد ملی تعادل از لحاظ هندسی در M نقطهٔ تقاطع نیمساز OZ با تابع مبین خرج کلی C+I معین خواهد شد. تصویر نقطه M روی محور افقی درآمد ملی تعادل ON را معین می کند. درآمد ON که کارآفرینان ایجاد کرده اند و



الف) برابری تولید و خرج

ب) برابری پس‌انداز و سرمایه‌گذاری

شکل ۳ـ۷. درآمد ملی تعادل

با OL پیش بینی درآمدی که خرج شده است تطبیق می کند، کارآفرینان مطمئن هستند جریانهای پولی را که به عوامل تولید به شکل درآمد می پردازند به صورت خرج کل بازپس می گیرند.

هر وضع دیگر از سطح درآمد ناپایدار به نظر می‌رسد. دراینجا دو حالت امکان پذیر است: ممکن است سطح درآمد بالاتر یا پایین تر ازدرآمد تعادل باشد.

● درآمد بالاتر از درآمد تعادل: فرض می کنیم کارآفرینان تصمیم بگیرند سطح تولید (درآمد OB) بالاتر ازوضع تعادل درآمد ملی را به اجرا بگذارند. در این صورت، خرج کلی C+I برای جذب تولید کلی غیرمکفی است: بنگاهها حجم کلی بالاتر ازمقادیری را تولید می کنند که مصرف کنندگان به خرید رضایت می دهند یا خودشان میل دارند سرمایه گذاری نمایند. بنگاهها بر اثر این بیم خطر که درآمدهایی را که در زمان تولید ایجاد کرده‌اند بازپس نگیرند تولید را تاآن میزان کاهش می دهند که میان درآمدی که ایجاد شده و درآمدی که خرج شده است از نو تعادل به‌دست آید و تولید به سطح خرج بازگردد.

● درآمد پایین تر ازدرآمد تعادل: فرض می کنیم کارآفرینان تصمیم بگیرند سطح تولید OA، پایین تر ازوضع تعادل درآمد ملی را به اجرا بگذارند. چون خرج کلی C+I بالاتر از درآمدی است که ایجاد شده، بنگاهها بیشتر از درآمدهایی که خرج کرده‌اند بازپس می گیرند و در برابر این منافع پیش بینی نشده تولید خود را تا آن میزان افزایش خواهند داد که میان درآمدی که خرج و درآمدی که ایجاد شده‌است از نو تعادل به‌دست آید و تولید به‌خرج برسد.

۲) *تعیین درآمد تعادل با ایجاد تساوی میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری.* به‌صورت نموداری، روی محور طولها، سطح درآمد ملی وروی محور عرضها، سطوح سرمایه‌گذاری وپس اندازرا نشان می دهیم (شکل ۳ـ۷ ب). چون تابع سرمایه‌گذاری تابع مستقل از درآمد است توسط خط موازی با محور طول نمایش داده شده است. عرض تابع سرمایه‌گذاری مساوی است با میزان خرج سرمایه‌گذاری، یعنی سرمایه‌گذاری که کارآفرینان تصمیم گیری و طراحی

کرده‌اند.

تابع پس‌انداز، تابع درآمد است. پس‌انداز از سوی خانوارها تصمیم‌گیری و برای آینده طراحی شده است.

بازای هر سطح تولیدی که کارآفرینان به اجرا بگذارند، پدیده‌های وارونهٔ زیر درک می‌شوند:

- پدیدهٔ گریز درآمدها به خارج از مدار: فقط بخشی از درآمدها که کارآفرینان بهنگام ایجاد کرده‌اند به‌شکل مخارج مصرفی به آنها بازخواهد گشت، بخش دیگر پس‌انداز، درنتیجه از مدار بیرون کشیده خواهد شد؛

- پدیدهٔ تزریق درآمدها به مدار: لازم است مخارج در کالاهای سرمایه‌گذاری (خریدهای ماشین‌آلات و جز اینها) را که امکان می‌دهند تا قسمتی از هزینه‌های کارآفرینان متناسب با درآمدهایی که ایجاد کرده‌اند تأمین شوند، به مخارج در کالاهای مصرفی افزوده شود.

ــ *شرط تعادل درآمد: پس‌انداز برابر است با سرمایه‌گذاری.* سطح تعادل درآمد ملی با Ḿ، نقطهٔ تقاطع منحنی پس‌انداز و سرمایه‌گذاری مطابقت می‌کند. در این نقطه، تزریق سرمایه‌گذاری دقیقاً گریز پس‌انداز را جبران می‌کند. تصویر Ḿ روی محور افقی، OŃ درآمد تعادل را معین می‌کند. فقط بازای این سطح درآمد ملی است که سرمایه‌گذاری موردنظر بنگاه برابر است با پس‌انداز موردنظر خانوارها برای آینده. تمایلات گروه بنگاهها و گروه خانوارها کاملا با یکدیگر تلاقی می‌کنند. تعادل حاصله *به‌اعتبار آینده* میل به دوام دارد. هر یک از دو گروه دربارهٔ پس‌انداز و سرمایه‌گذاری میل دارند رفتار یکسان را حفظ کنند. اما ممکن است طرحهای سرمایه‌گذاری کارآفرینان با تمایلات پس‌انداز خانوارها همسان نشوند، که در این مورد کارآفرینان سطح تولیدی را به اجرا خواهند گذاشت که با سطح تعادل مطابقت نخواهد داشت.

● سطح تولید بالاتر از سطح تعادل با حجم پس‌انداز موردنظر برای آینده بالاتر ازحجم سرمایه‌گذاری مطابقت می کند (E>I). خانوارها بیشتر ازمیزانی پس‌انداز می کنند که بنگاهها برای سرمایه‌گذاری می‌پذیرند. بنگاهها فقط مشتریان بسیار کمی پیدا می کنند و می بینند که ذخایرشان افزایش می یابد (در اینجا، افزایش ذخایر به‌منزلهٔ سرمایه‌گذاری ناخواسته تحلیل می شود). سپس از تولید خود می کاهند، زیرا با سرمایه‌گذاریهای نامطلوب در محصولات اضافی نمی‌خواهند تحت تسلط قرار گیرند. هنگامی که سطح سرمایه‌گذاری، که بدین گونه افزایش یافته است، به سطح پس‌انداز برسد، OŃ سطح تعادل درآمد ملی از نو به‌دست می آید.

● سطح تولید پایین‌تر از سطح تعادل با حجم سرمایه‌گذاری موردنظر برای آینده بالاتر از حجم پس‌انداز مطابقت ندارد I>E. در این حالت، بیش ازمقدار تولیدمصرف خواهد شد. ذخایر بنگاهها ته می کشد (سرمایه‌برداری ناخواسته). هنگامی که سطح سرمایه‌گذاری پس از کسر این سرمایه‌گذاریها به سطح پس‌اندازرسید، OŃ سطح تعادل درآمد ملی از نو به‌دست خواهد آمد.

این مکانیسمها می توانند به کمك اثر افزایش تصریح شوند: هنگامی که سرمایه‌گذاری بیشتر از پس‌انداز است، مدار تزریق خالص (I−E)، افزایش خالص خرج را ثبت می کند که ضریب فزاینده را به کار می اندازد. این ضریب افزایش درآمد و افزایش متناسب پس‌اندازرا ایجاد می کند، که درنتیجه، سطح سرمایه‌گذاری را بالامی‌برد. برعکس، هنگامی که سرمایه‌گذاری کمتر از پس‌انداز است، مدارگریز خالص (E−I) را ثبت می کند. کاهش درآمد ضریب فزاینده را وارونه به‌کار می اندازد و کاهش پس‌اندازرا پدید می آورد و درنتیجه‌به سرمایه‌گذاری می‌رسد.

دو توجیه، ازیك سو برحسب تولید وخرج وازدیگر سو برحسب پس‌اندازو سرمایه‌گذاری معادل هستند؛ تساوی تولید وخرج لزوماً با تساوی پس‌انداز با

سرمایه‌گذاری همراه است[۱۴] و هریك نشان می‌دهند که یگانه حالتی که بنگاهها تعادل رانگاه می‌دارند موقعی است که:

- طرحهای تولید با طرحهای خرج تلاقی کنند؛
- طرحهای پس‌انداز با طرحهای سرمایه‌گذاری تلاقی کنند.

بنابراین، لازم است که:

E *به‌اعتبار آینده* = I *به‌اعتبار آینده*

باشد.

بی‌گمان، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری که *به‌اعتبار آینده* اندازه‌گیری شده‌اند همیشه یکسان هستند، اما براثر حرکات سرمایه‌گذاری و سرمایه‌برداری ناخواسته چنین‌اند. تعادل حسابداری که *به‌اعتبار گذشته* برقرار شده است با اوضاع عدم تعادل اقتصادی (نوسانهای درآمد ملی) مطابقت دارد. احتمال بیشتر می‌رود که این عدم تعادلها پدیدار شوند، زیرا طرحها از منشاءِ عاملانِ مختلف‌اند: طرحهای سرمایه‌گذاری عمدتاً عمل کارآفرینان و پس‌انداز عمدتاً کار خانوارهاست.

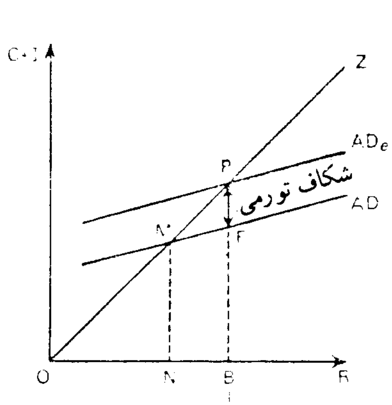
۲. اشتغال: امکان تعادل اشتغال ناقص

درآمد ملی تعادل که درچارچوب تحلیل کینز تعریف شده است لزوماً با *تعادل اشتغال کامل* تطبیق نمی‌کند. ممکن است درآمد ملی، درآمد تعادل باشد اما در سطح ضعیفی قرار یابد و اشتغال همهٔ نیروی کار موجود را امکان‌پذیر نکند. برعکس، درآمد ملی می‌تواند به چنان سطح بالایی برسد که اشتغال کامل را تأمین کند ولی با دوام نباشد، زیرا با سطح تعادل مطابقت نکند. هیچ مکانیسم خودکاری وجود ندارد که کاری بکند تا درآمد تعادل همزمان با اشتغال کامل باشد. در واقع، هیچ دلیلی وجود ندارد براینکه کارآفرینان مقدار تولیدی را به اجرا بگذارند و چنان مقداری را عرضه بدارند که همهٔ نیروی کار در اشتغال قرار

۱۴. ن. ك صفحهٔ ۵۷۲.

گیرند.

شکل ۳ـ۸ وضعی را نشان می‌دهد که درآمد ملی تعادل (ON) درآن *پایین‌تر* از درآمد ملی اشتغال کامل است. درآمد ملی اشتغال کامل (OB) نشان‌دهندهٔ درآمد بیشینهٔ ممکن در تحلیل کوتاه‌مدت است، زیرا درآمد ملی یا محصول ملی نمی‌توانند جز براثر افزایش اشتغال رشد یابند. شکل ۳ـ۸ نشان می‌دهد که بازای سطح درآمد ملی OB، هیچ وضعیت تعادلی نمی‌تواند برقرار شود: تولید کلی که با فاصلهٔ PB(PB=OB) اندازه‌گیری شده، بالاتر از فاصلهٔ RB اندازهٔ تقاضای کلی، یعنی قطعه خط PR(PR=PB-RB) است. فاصلهٔ PR شکاف میان عرضه و تقاضای کلی، *شکاف تورمی* نیز نامیده شده است. شکاف تورمی نشان‌دهندهٔ مقداری است که برای دستیابی به تساوی میان تولید کلی و خرج کلی درسطح اشتغال کامل باید خرج کلی را زیاد کرد، یعنی برای اینکه درآمد ملی تعادل برابر با درآمد ملی اشتغال کامل شود. بنابراین، به‌منظور حصول درآمد تعادل اشتغال کامل، لازم است تابع تقاضای کلی AD به وضع AD_e جابه‌جا شود. بدون تغییر مکان این تابع، درآمد اشتغال کامل OB ناپایدار است و خرج کلی بالاتر از تولید قرار می‌گیرد. فراگرد انقباض درآمد برقرار خواهد شد تا درآمد

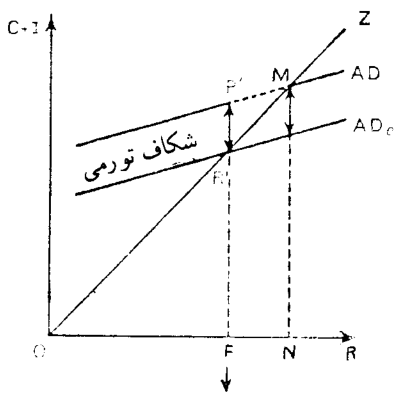


شکل ۳ـ۸. شکاف تورمی

تعادل ON بازآید: میان تولید و خرج، میان پس انداز و سرمایه گذاری تعادل وجود دارد، اما این تعادل همانا تعادل اشتغال ناقص است.

۳. فزونی اشتغال: امکان تعادل فزونی اشتغال همراه با ترقی سطح عمومی قیمتها.

ممکن است وضعیت وارونهٔ پیشین ارائه شود: درآمد ملی تعادل بالاتر از درآمد ملی اشتغال کامل است. شکل ۳ـ۹ این وضعیت را نشان می‌دهد که OF نشان دهندهٔ درآمد ملی بیشینهٔ ممکن، با توجه به اشتغال موجود (درآمد اشتغال کامل) است.



شکل ۳ـ۹. شکاف تورمی

تولید کلی در این سطح درآمد پایین تر از خرج به اندازهٔ شکاف موسوم به شکاف تورمی (P'R) است. چون عوامل تولید همه در اشتغال قرار دارند، تولید نمی‌تواند رشد یابد. هیچ گونه افزایش درآمد *واقعی* ممکن نیست. فزونی خرج کلی نسبت به تولید موجب ترقی قیمتها می‌شود. ترقی قیمتها ارزش *اسمی* تولید را افزایش می‌دهد و خرج در نقطهٔ M بدان می‌رسد. اما تعادلی که بدین سان برقرار شده فقط ظاهری است، خرج برحسب واقعی (برحسب قدرت خرید)

بدون تغییر باقی می‌ماند.

۴. ادغام مجدد دولت و خارجه در الگوی کینز

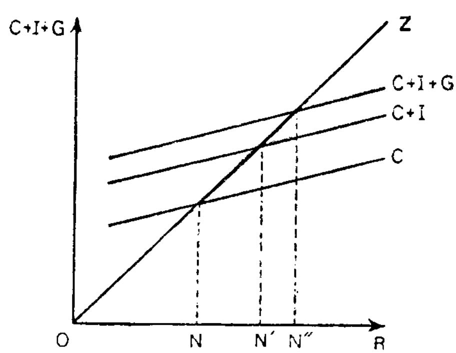
تا بدینجا الگو فقط یك نوع تزریق به مدار (سرمایه‌گذاری) و یك نوع گریز (پس‌انداز) را درنظر گرفته است. و اما انواع دیگری مربوط به عمل خارجه و دولت نیز وجود دارد.

ـ عمل دولت: نفوذ دولت در مدار با وجود مخارج عمومی و دریافتهای عمومی (مالیاتها) نمودار می‌شد. خرج عمومی که هم مصرف عمومی و هم سرمایه‌گذاری عمومی را می‌پوشاند، تزریقی در مداررا تشکیلمی‌دهد و بر مصرف وسرمایه‌گذاری خصوصی برای تشکیل تقاضای کلی افزوده می‌شود. بنابراین، درآمد ملی تعادل چنین نوشته می‌شود:

R=C+I+G

خرج کلی به صورت نمودار، با تابع C+I+G، دربرگیرندهٔ مخارج عمومی G ارائه شده است. تابع تقاضای کلی C+I+G موازی با تابع C+I بوده و درفاصلهٔ C+I برابر با میزان مخارج عمومی G قرار گرفته است. مخارج عمومی به منزلهٔ سرمایه‌گذاری مستقل، بدون وابستگی نسبت به درآمد ملی تلقی شده‌اند.

ورود مخارج عمومی موجب افزایش درآمد ملی تعادل می‌شود و از ON″ (شکل ۳ـ۱۰) می‌گذرد.



شکل ۳ـ۱۰. نقش خرج عمومی

خرج عمومی همانند با آنچه برای سرمایه‌گذاری مستقل درك شده بود، اثر افزایش روی درآمد ملی اعمال می کند.

دریافتهای عمومی اثر وارونه روی درآمد ملی می گذارند. افزایش مالیاتها این نتیجه را دارد که مصرف را محدود می سازد و آن را از C به Ć می رساند، اما به همان میزان که مالیاتها افزایش می یابند، مصرف کاهش پیدا نمی کند، زیرا اثر افزایش مالیاتها روی مصرف تابع میل نهایی به مصرف است. بنابراین، تابع جدید مصرف خصوصی پس از ورود مالیات به صورت زیر درمی آید:

$$\acute{C}=C_a+c(R-T)$$

در تساوی بالا:

C_a مصرف مستقل،

c میل نهایی به مصرف، و

R−T درآمد قابل تصرف عاملان پس از برداشت مالیاتی (T) است.

شرط تعادل مدار (تساوی پس انداز با سرمایه‌گذاری *به‌اعتبار آینده*) به دنبال ورود دولت به مدار تغییر یافته است. دولت تزریقهای اضافی (مخارج عمومی) و گریزهای اضافی (مالیاتها) را ایجاد می کند. دراین صورت، برای آنکه طرحهای مربوط به تزریق و گریز مورد نظر قرار گیرند، لازم است تساوی زیر *به‌اعتبار آینده* برقرار شود:

$$I+G=E+T$$

ـــ *عمل خارجه*: تأثیر خارجه در تعیین درآمد کلی ایجاب می کند که صادرات و واردات کالاها و خدمات که کشورهای موردنظر انجام داده‌اند، موردتوجه قرار گیرند. صادرات، یعنی خرید محصولات داخلی توسط خارجه جزءِ ترکیب دهندهٔ اضافی را بر تابع تقاضای کلی می افزایند. واردات عمل وارونه روی تقاضای کلی انجام می دهد: فقط خرید محصولات داخلی در تابع تقاضای کلی وارد می شود، زیرا تقاضا نسبت به محصولات خارجی هیچ نفوذ مستقیمی روی سطح محصول داخلی ندارد. بنابراین، درآمد ملی تعادل چنین نوشته می شود:

$$R=C+I+G+(X-M)$$

X نشان‌دهندهٔ ارزش صادرات و M ارزش واردات است. صادرات ناشی از تصمیمات خارجی به منزلهٔ متغیر مستقل درآمد ملی تلقی شده‌اند. برعکس، واردات به تغییرات درآمد ملی وابسته است و در دورهٔ انبساط به افزایش و در دورهٔ انقباض به کاهش درآمد ملی کمك می کند. تابع واردات از میل نهایی به واردات، m مدد می گیرد. m تغییر واردات ناشی از تغییر درآمد ملی را اندازه گیری می کند، یعنی:

$$m=\frac{\triangle M}{\triangle R}$$

واردات که همچون خودداری از مصرف کالاهای داخلی تحلیل می شود، می تواند به منزلهٔ گریز به خارج از مدار درآمد ملی تلقی شود. بنابراین، فرمول ضریب فزایندهٔ سرمایه‌گذاری برای آنکه افزون بر میل به پس‌انداز، میل به واردات را نیز درنظر بگیرد، باید تصحیح شود، یعنی:

$$k=\frac{۱}{e+m}$$

در تساوی بالا، e میل نهایی به پس‌انداز و m میل نهایی به واردات است.

شرط تساوی پس‌انداز با سرمایه‌گذاری که تعادل مدار را به *اعتبار آینده* معین می کند، پس از انضمام نقش دولت و خارجه بدین صورت درمی آید:

$$I+G+X=E+T+M$$

بند ۲. تحلیل کینز و تحلیل کلاسیك

برخی از کلاسیکها تحلیلهایی را تدارك دیده‌اند که می توانند به شکل مدار ارائه شوند، اما به ساختی بس متفاوت با تحلیل کینز می رسیدند. به‌نظر کلاسیکها، مکانیسمهای خودکار (بویژه، انعطاف پذیری قیمتها و مزدها) انسداد مدار سطح بیشینهٔ تولید ممکن و درنتیجه در اشتغال کامل را تأمین می کردند.

انعطاف پذیری مزدها به کلاسیکها امکان می داد تا در آغاز تحلیل وضعیت

اشتغال کامل را اختیار کنند. مزد همانا قیمت مخصوصی است که براثر عمل عرضه و تقاضا معین شده است. در این صورت، هرگونه بیکاری فقط می‌تواند ارادی تلقی شود، زیرا کفایت می‌کند تنزل مزد را بپذیریم تا به افزایش حجم اشتغال برسیم.

بنابراین، مزد است که حجم اشتغال را و این اشتغال نیز به نوبهٔ خود حجم تولید را معین می‌کند، سپس قانون بازارهای فروش ژان ـ باتیست سه به کلاسیکها امکان می‌دهد تا اطمینان یابند که این تولید کلی لزوماً با تقاضای معادل تلاقی خواهد کرد. در واقع، تولیدکنندگان تنها بدین منظور تولید می‌کنند که وسایل پولی برای خرید کالاهای دیگر را برای خود فراهم سازند و هیچ نفعی ندارند پولی را نزد خودشان حفظ کنند که برایشان چیزی بازنمی‌آورد. در این شرایط، تولید کلی لزوماً با تقاضای معادل روبه‌رو می‌شود. هرگونه فزونی تولید قدرت خرید را بالا می‌برد و در نتیجه تقاضا را به میزان برابر افزایش می‌دهد. بنابراین، عنصر اساسی این تحلیل عرضه است و همین است که تقاضا برای خودش را ایجاد می‌کند و این تقاضا به طور خودکار با عرضه تطبیق می‌یابد (ن. ك به ادامهٔ بحث: طرح مربوط به الگوی کلاسیك).

الگوی کلاسیك در آغاز سطح اشتغال را دربر دارد، حال آنکه برعکس، الگوی کینز سطح اشتغال را به منزلهٔ انتهای زنجیره‌های طرح درنظر می‌گیرد. سرآغاز الگوی کینز باید در سطح تقاضای کلی باشد که توابع مخارج مختلف معین کرده‌اند. در واقع، به عقیدهٔ کینز، تولیدکنندگان، چنانکه ژان ـ باتیست سه می‌اندیشید، برای تهیه وسایل پولی به منظور خرید کالاها دیگر تولید نمی‌کنند و در صورتی تولید می‌کنند که یقین داشته باشند محصولات خود را در بازار به فروش می‌رسانند؛ در نتیجه، پس از پیش‌بینی تولید معینی را به اجرا می‌گذارند و از آنجا هزینه‌هایی را به‌عهده می‌گیرند و پیش‌بینی خواهند کرد که ارزش خرج مربوطه چه خواهد شد. تولیدکنندگان نمی‌پذیرند که فقط حجم تولید موافق با حجم خرج را عملی سازند. تولید در الگوی کلاسیك تقاضا را ایجاد می‌کند، حال آنکه در الگوی کینز پیش‌بینیهای تولیدکنندگان دربارهٔ سطح تقاضاست که

ارزش تولید برای اجرا را معین می کند. بنابراین، قوهٔ محرکهٔ مکانیسم اقتصادی را باید در تقاضای کلی مورد پیش بینی دانست. اگر پیش بینیهای کارآفرینان با تمایلات عاملان اقتصادی دیگر جور درآید، درآمد ملی تعادل ایجاد می شود. حجم اشتغال با این درآمد تعادل مطابقت می کند، اما اطمینان نیست که این اشتغال بیشینه باشد.

دور تسلسل الگوی کلاسیك و کینز را می توان به صورت طرح ساده چنین مقایسه کرد:

الگوی کلاسیك:

مصرف

سطح اشتغال ← سطح تولید ← سطح تقاضا ← پس انداز

سرمایه‌گذاری

الگوی کینز:

سطح تقاضای کلی ← سطح درآمد ملی ← سطح اشتغال.

ازاین رو، این حقیقت درك می شود که الگوی کینز چقدر از الگوی کلاسیك در سه زمینهٔ مورد تحلیل دور است:

۱. تعادل مدار:

ــ به‌نظر کلاسیکها، تعادل لزوماً وجود دارد. انطباق میان سرمایه‌گذاری و پس‌انداز با تغییر اندازهٔ بهره عملی می شود.

ــ در الگوی کینز، تعادل *به‌اعتبارآینده* بندرت به دست می آید. چون در تحلیل کینز تصمیمات سرمایه‌گذاری و پس‌انداز از سوی عاملان مختلف اتخاذ می شود، هیچ دلیلی پیشاپیش وجود ندارد که پس‌انداز خانوارها ناظر به آینده مساوی با سرمایه‌گذاری مورد تصمیم بنگاهها باشد[۱۵]. تعادل *به‌اعتبار* گذشته و

۱۵. پول ابزار عدم انطباق خواهد بود. اگر اندوختهٔ پول وجود داشته باشد (حفظ پس‌انداز به شکل نقدینهٔ صندوق) بخشی ازدرآمدهایی که توزیع شده است به شکل تقاضای کالاها ابراز نمی شود (ن. ك *اقتصاد معاصر*، جلد دوم، سیاست بازار باز).

در بیشتر موارد پس از فراگردهای انبساط یا انقباض، لزوماً به‌دست خواهد آمد.

۲. اشتغال کامل

ـــ در الگوی کلاسیك، تعادل بر اثر انعطاف‌پذیری مزدها لزوماً با اشتغال کامل همراه است. بیکاری فقط می‌تواند *ارادی* باشد. برخی از مزدبگیران میل ندارند با درآمد واقعی معمولی کار بکنند.

ـــ در الگوی کینز، انعطاف ناپذیری مزدها در جهت تنزل وجود دارد. درواقع، کینز بآسانی ثابت کرده است که در سرمایه‌داری قرن بیستم عمل اتحادیهٔ کارگری با تنزل مزدهای اسمی مخالفت می‌ورزد. وی این اندیشهٔ کلاسیك را نمی‌پذیرد که برطبق آن کارگران می‌توانستند با قبول تنزل مزدهای واقعی خودشان روی سطح اشتغال تأثیر بگذارند. به نظر کینز، اشتغال یك متغیر کلی ناشی از زنجیره‌هایی است که در بالا شرح داده شد. عدم کفایت تقاضای کلی می‌تواند بیکاری غیرارادی ایجاد کند.

۳. مکانیسم قیمتها:

ـــ از نظر الگوی کلاسیك، قیمتها در جهت نزولی انعطاف‌پذیر و روبه تنزل‌اند. این فرضیه بدین نتیجه می‌رسد که فزونی عرضه بر تقاضا کاهش سطح قیمتها را به بار می‌آورد. انطباقهای میان مقادیر کلی با تغییرات قیمتهای نسبی انجام می‌گیرند.

ـــ به عقیدهٔ کینز، قیمتها و مزدها در جهت تنزل انعطاف ناپذیرند. چون جریان خرج یا تقاضا لزوماً برابر با ضرب مقادیر فروش (Q) در قیمت کالاها (P) است، هنگامی که تقاضا از لحاظ حجم کاهش یابد و (P) بنا به فرض ثابت می‌ماند، مقادیر تولید و فروش (Q) به طور حتم تنزل می‌کنند. چون بازگشت به تعادل به *اعتبار* گذشته در این تحلیل نمی‌تواند با تغییر *قیمتها* انجام گیرد. این کار با تنزل حجم تولید، در نتیجهٔ اشتغال و سرانجام با تغییر *درآمد* تحقق می‌پذیرد. بدین سان، مکانیسم اساسی طرح کلاسیك و کلاسیك جدید، یعنی عمل دستگاه قیمتهای نسبی، مورد تردید واقع می‌شود. در این صورت، انطباق با مقادیر انجام می‌گیرد و قانون ژان ـ باتیست سه بی اعتبار است.

کینز در باب سطح عمومی قیمتها توجه دارد که ــ هنگامی که اشتغال کامل از انبساط حجم محصول جلوگیری می کند ــ قیمتها در جهت ترقی انعطاف پذیرند و به این ترتیب، حرکت تورمی را به راه می اندازد.

بند ۳. نتایج تحلیل کینز

به‌عقیدهٔ کینز، تحلیل فراگرد مدار نشان می‌دهد که خطرات جدی بحران اقتصادی و کم کاری وجود دارد. اما این خطرها می توانند بر اثر دخالت دولت برطرف شوند. دولت می تواند به وسیلهٔ سه نوع عمدهٔ سیاست اقتصادی به شرح زیر افزایش تقاضا و اشتغال به‌دست آورد:

- سیاست *پولی*، که مقدار بس فراوان پول به گردش اندازد برای اینکه تولید را جذب کند و به منظور تشویق سرمایه‌گذاری خصوصی اندازهٔ بهره را هر قدر ممکن است پایین نگه دارد؛
- سیاست *بودجه‌ای* که مبارزهٔ بر ضد بحران را توسط سرمایه‌گذاری عمومی که با کسر بودجه تأمین مالی شده‌اند، امکان‌پذیر کند. کارهای عمومی بزرگ به توزیع جدید درآمدها می انجامد و می توانند در تحرک تازهٔ اقتصاد در دورهٔ تنزل به کار آیند.
- سیاست *مالیاتی* که توزیع مجدد درآمدها را به سود طبقات فقیرتر که بیشترین بخش از درآمدهای خود را به مصرف تخصیص می دهند، سازمان بدهد.

این گونه توصیه‌ها در دورانی که شماری از دولتهای اروپایی بیهوده تلاش می کردند با تدابیر ریاضت مالی و تعادل بودجه‌ای سختگیرانه از بحران اقتصادی بیرون آیند، انقلابی به نظر رسیده‌اند. برعکس، کینز محاسن مخارج عمومی و خصوصی را می ستاید و پس‌انداز را شرم‌آور می داند. ماهیت این مخارج اهمیت کمی دارد، لازم است به منظور ایجاد تحرک در فعالیت اقتصادی مصرف و سرمایه‌گذاری کرد. چنین به نظر می آید که تحلیل کینز، هرچند خود را بسیار عام می انگارد، به‌صورت خاص باقی مانده است و در کوتاه‌مدت و در

محدودهٔ یك کشور بسیار توسعه یافته و در بحران بیکاری جای می گیرد (مورد انگلستان در فاصلهٔ دوجنگ). دراین گونه اوضاع، نقش دولت تحریك خرج است تا امکان یابد تولید را جذب کند. چنین اقتصادی را فزونی نقدینگی مشخص می کند. هرمقدار پس انداز اضافی فقط برای کاهش مصرف ودرنتیجه تشدید تنزل اقتصادی بهدرد می خورد. در این صورت، درست است که فقط تصمیم سرمایهگذاری اهمیت پیدا می کند. اگر این تصمیم گرفته شود همیشه وسایل تأمین مالی که برای آن ضروری است پیدا خواهند شد. اما روشن است که چنین تحلیلی بدون تبدیل و تغییر قبلی نمی تواند بر اقتصادهای تورّمی مانند اقتصادهای کنونی اعمال شود. جریان فکری معروف به مابعد کینز پژوهشهای کینز را دنبال کرده و در برخی از مفاهیم تجدیدنظر نموده و بدین سان تحلیل و سیاستهای کینزی را برمسائل معاصر که پس از پایان جنگ جهانی دوم با پدیدههای رشدوتورم ارتباط داشته ونه باتنزل وانقباض، تطبیق داده است[۱۶]. در حال حاضر، سیاست کینزی درآن حد که مبارزه با وضعیت *کسادی همراه با تورم* را امکانپذیر نمی کند، مورد حملات شدید قرار می گیرد و بویژه در ایالات متحده، حتی متهم است که درعدم انطباقهای پیشین شرکت داشته وبه «بحران» کنونی کمك کرده است.

کتابشناسی مربوط به بخش دوم

آثاری مربوط به تاریخ اندیشهٔ اقتصادی:

Ouvrages généraux relatifs à l'Histoire de la pensée économique

A. Barrère, *Histoire de la pensée économique*, Cours de Licence, 3e année, polycopié aux Cours de Droit, Paris, 1962.
H. Denis, *La formation de la science économique*, Paris, PUF, 1967.
H. Denis, *Histoire de la pensée économique*, Paris, PUF, 1971.
E. James, *Histoire de la pensée économique du vingtième siècle*, 2 vol., Paris,

۱۶. ابزارهای سیاست کینزی پس از جابهجایی بررسی، اساس سیاستهای اقتصادی را تشکیل دادهاند که از پایان جنگ جهانی دوم (ن. ك جلد سوم *اقتصاد معاصر*) رهبری شدهاند.

PUF, 1955.
E. JAMES, *Histoire sommaire de la pensée économique*, Paris, Domat, 1969.
J. LAJUGIE, *Les doctrines économiques*, « Que sais-je ? », PUF, 1973.
A. PIETTRE, *Histoire de la pensée économique et théories contemporaines*, Paris, Dalloz, 1967.
A. PIETTRE, *Histoire économique*, Paris, Cujas, 1969.
A. J. SCHUMPETER, *History of economic Analysis*, Oxford, University Press, 1954.
D. VILLEY, C. NÊME, *Petite histoire des grandes doctrines économiques*, nouv. éd., Ed. M. Th. Génin, 1973.

آثاری مربوط به تحلیل اقتصادی[17]:

a) Macro-économie :
J.-M. KEYNES, *Théorie générale de l'emploi, de l'intérêt et de la monnaie*, Paris, Payot, 1942.
A. BARRÈRE, *Théorie économique et impulsion keynésienne*, Paris, Dalloz, 1952.
A.-H. HANSEN, *Introduction à la pensée keynésienne*, Paris, Dunod, 1967.
C. JESSUA, *Coûts sociaux et coûts privés*, « Bibliothèque d'Economie contemporaine », Paris, PUF, 1968.
J. LECAILLON, *Analyse macro-économique*, Paris, Cujas, 1969.
L. STOLERU, *L'équilibre et la croissance économique*, Paris, Dunod, 1970.
b) Micro-économie :
J. LECAILLON, *Analyse micro-économique*, Paris, Cujas, 1967.
K. E. BOULDING, *Economic analysis*, vol. I : *Micro-economics*, New York, Harper & Row, 1966.

(1) Les instruments de la politique keynésienne ont constitué après transposition l'essentiel des politiques économiques menées depuis la fin de la deuxième guerre mondiale (v. t. 3 de l'*Economie contemporaine*).
(2) Seuls sont cités ici quelques ouvrages fondamentaux, généralement en langue française.

۱۷. در اینجا فقط چند اثر بنیادی و عموماً به زبان فرانسه نقل شده‌اند.

نتیجه‌گیری

از بررسی مکانیسمها تا به تحلیل سیاستها

در سال ۱۸۴۸، استوارت میل گفتار بیهودهٔ بس جسارت آمیزی را مورد توجه قرار داده بود: از دید وی، اقتصاد سیاسی به منزلهٔ علم کامل به نظر می آمد.

ما در عمل توانسته‌ایم این حقیقت را دریابیم که سه ترکیب بزرگ تحلیل اقتصادی وجود داشته است. از لحاظ ترتیب زمانی، مارکس است که نخستین ترکیب بزرگ راانجام می‌دهد. ترکیب تحلیل اقتصادی کلاسیك انگلیس با دستاورد فیلسوفانی همانند هگل و فویرباخ. در آغاز سدهٔ بیستم، ترکیب کلاسیك جدید میان نظریه‌های کلاسیك و نهاییون صورت می گیرد و این ترکیب در آغاز سدهٔ بیستم نوعی جزم اقتصادی را تشکیل داده است. سپس کوشش اقتصاددانان در زمینهٔ تغییر در استدلالها و توجیه‌های کلاسیك جدید به عمل آمد تا آنها را با تحول وقایع موافق سازند. بحران بزرگ سال ۱۹۲۹ و نقش رشد یابندهٔ گروههای اقتصادی در دولت ترکیب کلاسیك جدید را مورد تردید قرارداد. ترکیب جدید کینز در سال ۱۹۳۶ روی این شك و تردید تأکید گذاشت. کینز، در حدی که برخی از اندیشه‌های فیزیوکراتها (مدار) و نیز برخی از ابزارهای نهاییون را مورد استفاده قرار می‌دهد، همچون عامل سازش پدیدار می شود.

برعکس، دورهٔ کنونی را گونه‌گونی فراوان در پژوهشهای اقتصاددانان مشخص می کند. اینان از ترکیبهای بزرگی که در گذشته مانند نوعی مال مشترك تحقق یافته‌اند، مایه گرفته‌اند. تحلیلهای خود را براساس این مال مشترك

می سازند و بدین سان از جریانهای متعدد می گذرند. نتیجه آنکه، در حال حاضر، یك مسلك منتقدان بسیار بزرگ اندیشهٔ اقتصادی ناشی می شود.

با وجود این تنوع، اقتصاددانان وجوه مشترك دارند که می توانند در زمینهٔ هدفهای مختص علم اقتصاد و نیز دربارهٔ شیوه‌های تحلیل آن ملاحظه شوند.

ــ وجه مشترك در زمینهٔ هدفها: علم اقتصاد دیگر نمی تواند به منزلهٔ یك علم بی طرف تلقی شود که بدون تصریح قضاوت به توضیح پدیده‌ها اکتفا کند. افزون براین، هیچ نظریه‌ای موفق نمی‌شود کاملا بی‌طرف باقی بماند. همچنین نظریه‌پردازان جدید، امروزه خصلت اعتقاد به وجود *علت غایی* علم اقتصاد را می پذیرند. ازجمله، بدین گونه بوده است کینز که نظریهٔ عمومی وی می تواند به منزله کوششی در راه حفظ فردگرایی به بهای نوعی دخالت دولت بازشناخته شود.

علم اقتصاد، آراسته به اعتقادِ به وجود علت غایی، به طور کاملا طبیعی به صورت یك علم *عملی* درمی آید. مقصود دیگر نه فقط توضیح پدیده‌ها بلکه اعمال دانشهاست. بدین منظور که بهبود اوضاع زندگی را تحقق بخشد. بدین سان، اقتصادِ کاربرد می تواند در مقیاس ملت یا بنگاه. برای طرح مسائل و اقدام به انتخابها به مسئولان کمك کند. اقتصاد را این اندیشهٔ که عملی باشد، به راه پیش بینی وارد می سازد. اقتصاد بیش از پیش به صورت *آینده‌نما* درمی آید.

ــ وجه مشترك در زمینهٔ شیوه‌های تحلیل: گرچه بیشتر اقتصاددانانِ خصوصیات علم اقتصاد، علمِ معتقد به وجود علت غاییِ، کاربردی و آینده‌نما را پذیرفته‌اند، لازم است بدانیم که این وجه مشترك جزئاً براثر پذیرش روشهایِ مشترك و بر اساس زبان مشترك، یعنی ریاضیات ایجاد شده است. استفادهٔ تقریباً همه‌جانبه از زبان ریاضی، علم اقتصاد را از بدشکلیها رهایی می بخشد، بدشکلیهایی که ایمان نظریه‌پردازان توانسته بود ناخودآگاه بر آن تحمیل کند. علم اقتصاد، براثر رهایی آهسته از اشتغالات فکری فلسفی، مذهبی، اخلاقی یا سیاسی تشکیل یافته است، اما فقط دستگاه ریاضی امکان داده است تا قوانین اقتصادی به معنای امروزین اصطلاح و استخراج شود. اقتصاددان از یك نظمِ

طبیعی ایزدی گذشته به دست نامرئی سپس با اثبات گرایش خود به خودی رفتارهای انسانی برای تحقق تعادل به فرض مفید رسیده است برای اینکه در پایان به ثبات سادهٔ روابط منطقی ناشی از همهٔ ملاحظات ماوراء الطبیعه یا هر قضاوت ارزشی نایل شود[1]. شیوه‌های تحلیل، حتی از سدهای آرمان گرایی گذرکرده‌اند: برنامه‌ریزی، عقلایی کردن گزینشهای بودجه‌ای و محاسبات تبدیل به حال ــ هم در شرق و هم در غرب ــ انجام گرفته‌اند. از سوی دیگر، اکنون اقتصاد خرد و اقتصاد کلان همزیستی دارند، حال آنکه در دوره‌های گذشته بر سر سلطه و برتری بر یکدیگر همچشمی می کردند. تحلیل اقتصاد کلان با جانشینی بر اقتصاد خرد کلاسیك، پس از جنگ جهانی دوم، درمیزانی که مقولات کلی درآمد، مصرف، خرج و سرمایه گذاری می توانستند هدف ارزیابی مقداری قرار گیرند، همچون نشانهٔ امتیاز برجسته در قلمرو اقتصاد کاربردی پدیدار شده است. شناخت عددی عناصر اساسی فعالیت اقتصادی به کمك حسابداری ملی به صورت وسیلهٔ شایان توجه سیاست اقتصادی درمی آمد. لحظه‌ای چنین متبادر به ذهن شد که گسترش اقتصاد کلان در ارتباط با دخالتهای فزایندهٔ دولتها، پس از جنگ، مقام شناخت واقعیت اقتصاد خرد را در درجهٔ دوم اهمیت قرار داده است. اما پژوهش اقتصادی معاصر بی آنکه اقتصاد خرد را ترك کند، از نو به سوی تحلیل اقتصاد خرد به صورت تازه بازمی گردد[2]. شیوه‌های تحلیل در قلمرو اقتصاد خُرد حتی در چارچوب اقتصاد عمومی (تعیین قیمتهای عمومی و تصدی بنگاههای عمومی) مورد استفاده قرار می گیرند. بدین سان، مرزهای میان «تصدی» بنگاهها و «اقتصاد» ناپدید می شوند.

با این وصف، جست‌وجوی بیشترین استادی درشیوه‌های اقتصادی، این خطر را دربر دارد که اندیشهٔ اقتصادی را در تحلیلهای فراوان دربارهٔ مسائلِ محدود محبوس سازد. توسل فزاینده به شیوهٔ الگوهای اقتصادسنجی غالباً

1. E. James, *dans Histoire sommaire de la pensée économique,* Ed. Montchrestien, p. 427.

2. *La révision de la théorie de la firme,* p. 149 et s.

منشاءِ این گرایش است. به نظر می‌رسد که برای مبارزه با این خطر پراکندگی لازم است که اقتصاددانان معاصر ترکیب جدیدی از مکانیسمهای اقتصادی اساسی به عمل آورند. این پژوهش پس از بحران سالهای ۱۹۷۴ـ۱۹۷۵ بازهم ضروری به نظر می آید، بحرانی که موجب پیدایش گسست در دورهٔ رشد سریع شده است و اقتصادهای غربی پس از جنگ جهانی دوم، بدان گرفتار آمده‌اند. چنین پژوهشی باید تهیه و اجرای سیاستهای اقتصادی را بهبود بخشد. جلدهای دوم و سوم *اقتصاد معاصر* به تحلیل این سیاستها تخصیص یافته است.

فهرست راهنما

ب

پ

DENISE FLOUZAT

ECONOMIE CONTEMPORAINE

1. Les Fonctions économiques

Traduit en persan par
Manuchehr Farhang

Soroush Press
Tehran 1992

با جلد نرم ۲۵۵۰ ریال
بها:
زرکوب ۳۷۰۰ ریال

سروش
انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران